آن سوی دیوار

اقتصاد چین: آن‌چه هرکس باید بداند

آرتور آر. کروبر

مترجمان: سعید ارکان‌زاده یزدی، آزاده اکبری

انتشارات دانشگاه آکسفورد

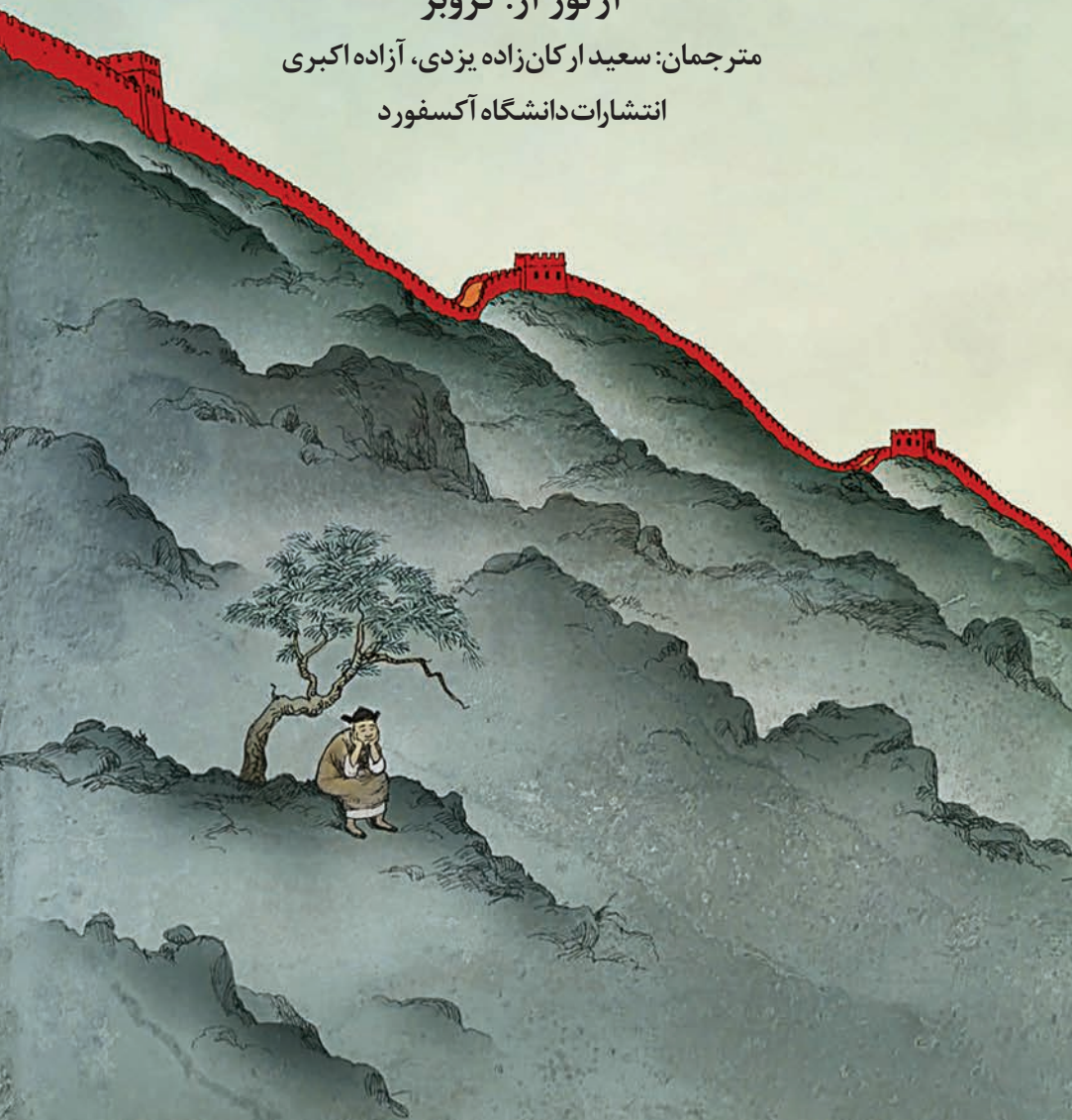


بسم الله الرحمن الرحیم

سرشناسنامه: کروبر، آر. آرتور
Kroeber, Arthur R
عنوان و پدیدآور: آن‌سوی دیوار: اقتصاد چین: آن‌چه هر کس باید بداند / نویسنده آرتور آر. کروبر؛ مترجمان: سعید ارکان‌زاده یزدی، آزاده اکبری.
مشخصات نشر: تهران. امین‌الضرب، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۴۶۰ ص. رقعی.
شابک: ۱-۳-۹۹۱۱۶-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: CHINA'S ECONOMY: What Everyone Needs to Know.
موضوع: رشد اقتصادی ــ چین
موضوع: Economic Development -- China .
موضوع: چین ــ سیاست اقتصادی ــ ۲۰۰۰ ــ م.
موضوع: China -- Economic conditions -- 2000
شناسه افزوده: ارکان‌زاده یزدی، سعید، ۱۳۵۸ــ ، مترجم
شناسه افزوده: اکبری، آزاده، ۱۳۶۹ــ ، مترجم
شناسه افزوده: Azadeh Akbari
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۸آ۴ک / HC ۴۲۷/۹۵
رده‌بندی دیویی: ۳۳۰ / ۹۵۱
شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۳۲۴۴۱

آن سوی دیوار (آن‌سوی دیوار: آن‌چه هر کس باید بداند)
نویسندگان: آرتور آر. کروبر، انتشارات: دانشگاه آکسفورد
مترجمان: سعید ارکان‌زاده یزدی، آزاده اکبری
شورای سیاست‌گذاری: مصطفی درویشی، بهراد مهرجو
ویراستار: مریم کامیاب
گرافیک و طراحی: آتلیه آینده‌نگر / رضا دولت‌زاده
چاپ اول: پائیز ۱۳۹۷
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: آرمانسا
شابک: ۱-۳-۹۹۱۱۶-۶۲۲-۹۷۸
انتشارات امین الضرب / پخش و فروش: ۰۹۱۲۳۹۰۳۴۲۸

آن سوی دیوار

اقتصاد چین: آن‌چه هر کس باید بداند

نویسنده: **آرتور آر. کروبر**

مترجمان: **سعید ارکان‌زاده یزدی، آزاده اکبری**

انتشارات دانشگاه آکسفورد

*** در ایـن کتـاب دو نـوع ارجاعـات بـرای خواننـدگان در نظـر گرفتـه شـده اسـت: ارجاعـات مترجمـان بـرای ارایـه معـادل انگلیسـی اسـامی و اصطلاحـات بـا عـدد در پانویـس هـر صفحـه آمـده اسـت. ارجاعـات نویسـنده نیـز بـرای توضیحـات بیشـتر و معرفـی منابـع اطلاعـات و تحلیل‌هـا، بـا عددهـای داخـل پرانتز در متن آمده که شرح آن‌ها در انتهای کتاب ارایه شده است.**

پیشگفتار
کدام چین؟ ۷
مسعود خوانساری

مقدمه
چرا این کتاب؟ ۹

سپاسگزاری ۱۲

۱
نمای کلی ۱۵

۲
اقتصاد روستایی ۵۱

۳
صنعت و ظهور اقتصاد صادراتی ۷۳

۴
توسعه‌ی شهری و تأسیسات زیربنایی ۱۰۶

۵
نظام بنگاه‌داری ۱۳۶

۶
نظام مالی و روابط دولت مرکزی با ادارات محلی ۱۶۸

۷
نظام پولی ۱۹۳

۸
انرژی و محیط زیست ۲۲۳

۹
جمعیت‌شناسی و بازار کار ۲۴۳

۱۰
اقتصاد مصرفی نوظهور ۲۶۵

۱۱
توافق اجتماعی ۲۸۶

۱۲
تغییر مدل رشد ۳۰۶

۱۳
کلام آخر چین و جهان ۳۳۶

ضمیمه ۳۷۶

پیشگفتار

کدام چین؟

مسعود خوانساری
رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
مدیر مسئول ماهنامه آینده‌نگر

چین اقتصاد جهان را فتح کرده است و در کنار ایالات متحده به ابرقدرت اقتصادی‌ای تبدیل شده که هر حرکت و تصمیم‌گیری این کشور، پیامدهای آشکاری در عرصه‌های تجاری و اقتصادی جهان دارد. در ایران نیز چین هم شریک تجاری بزرگی محسوب می‌شود و هم از نظر سیاسی اتحاد استراتژیکی با این کشور برقرار کرده‌ایم. اما همچنان کلیشه‌هایی از اقتصاد و ساختار داخلی چین در نظر ما است که باید با توجه به واقعیت‌های روز آن‌ها را از ذهن بزداییم و با واقع‌بینی به سراغ همکاری و تجارت با این غول آسیایی برویم.

کتاب آن‌سوی دیوار از انتشارات دانشگاه آکسفورد، یکی از منابع مهمی است که واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی چین را به زبانی ساده و با تحلیل‌هایی مستند به آمار

و اطلاعات، در اختیار می‌گذارد. در این کتاب، ابتدا ساختارهای سیاسی و اقتصادی چین شرح داده می‌شود و روایت‌هایی تاریخی از توسعه‌ی این کشور طی ۳۵ سال اخیر ارائه می‌شود. سپس در فصل‌های بعدی، ابعاد مختلف اقتصاد چین، از توسعه‌ی روستایی و شهری‌شدن گرفته تا تأسیسات زیربنایی و انرژی به‌دقت شرح داده می‌شود. شیوه‌ی نویسنده به این ترتیب است که ابتدا شرح وضعیت موجود در هر بخش را ارائه می‌کند و بعد به سیاست‌هایی که چین در قبال این بخش‌ها داشته می‌پردازد و در نهایت تلاش می‌کند نگاهی به آینده نیز داشته باشد و پیش‌بینی کند که در سال‌های پیش رو بخش مورد نظر در چه شرایطی به سر خواهد برد.

شیوه‌ی نگارش کتاب به‌قدری یک‌دست و منسجم است که گویی خوانندگان با یک پازل از چین معاصر روبه‌رو هستند که در هر بخش تکه‌هایی از آن به بدنه‌ی اصلی می‌پیوندد و در نهایت، تصویری از سیاست و اقتصاد چین جلوی چشم مخاطب شکل می‌گیرد. نثر نویسنده نیز خونسردانه و بدون همدلی یا خصومت نگاشته شده است و بنابراین تصویری که از چین شکل می‌گیرد می‌تواند تصویری قابل‌قبول و بدون پیش‌داوری باشد.

نویسنده در جای‌جای کتاب می‌گوید که آمار ارائه‌شده به‌وسیله‌ی دولت چین قابل‌اعتماد نیست و تلاش کرده است آمار دولتی را با اطلاعات ارائه‌شده‌ی موسسات دیگر مقایسه کند. حتی ضمیمه‌ای نیز به کتاب افزوده است که می‌گوید چرا آمار دولتی ارائه‌شده‌ی چین قابل‌اتکا نیست و چقدر باید به آن‌ها اعتماد کرد.

آیا چین سرانجام به قدرت اول اقتصادی جهان تبدیل خواهد شد و ایالات متحده را پشت سر خواهد گذاشت؟ نویسنده در آخرین فصل کتاب تلاش می‌کند پس از تکمیل تصویری که از چین ساخته، به این سؤال پاسخ دهد. او می‌گوید که این کار خیلی آسان نخواهد بود و با توجه به واقعیت موجود در این کشور، همچنان تا میان‌مدت چین نمی‌تواند به نقش اول اقتصاد جهان تبدیل شود. با این حال، برنامه چین می‌تواند حرکت در این راستا باشد. یکی از جالب‌ترین نکته‌های این کتاب این است که پیش‌بینی کرده شی جین‌پینگ در حال تلاش برای ادامه‌ی حفظ خود در ساختار سیاسی چین است؛ این پیش‌بینی چند ماه پیش به وقوع پیوست و شی دوره‌ی تاریخی قدرت خود را تا سال‌های بعد بسط داد. این نکته نیز می‌تواند شاهد دیگری بر مدعای معتبر بودن کتاب باشد.

مقدمه

چرا این کتاب؟

این کتاب تلاشی برای تشریح این‌که چطور اقتصاد چین به جایگاه کنونی‌اش رسیده است، در سال‌های پیش رو چه مسیری را طی می‌کند و ظهور چین چه معنایی برای دیگر کشورهای جهان دارد. این کتاب با این هدف تألیف شده که برای عموم خوانندگان مفید باشد؛ حتی کسی که علاقه‌ی فراوانی به چین و اثرگذاری جهانی این کشور دارد اما لزوما دارای زمینه‌ی تخصصی در حوزه چین یا اقتصاد نیست.

یک اقتصاد، ارگانیسمی پیچیده است که برخلاف بازگویی داستان یک زندگی شخصی، به‌راحتی خود را در اختیار توصیف راویانش، قرار نمی‌دهد. این کار بیشتر شبیه یک پازل است؛ به عبارت دقیق‌تر، پازلی سه‌بُعدی که شکل قطعات آن مدام تغییر می‌کند. یک اقتصاد به جای این‌که ساختاری ثابت مثل یک مولکول، یک آسمان‌خراش یا یک معادله‌ی ریاضی باشد، مجموعه‌ای از نهادهای کمابیش جامد و آرایش کمابیش مایع است که به‌وسیله‌ی افراد ایجاد می‌شود تا قادرشان سازد به کالاها و

خدماتی که می‌خواهند، دست یابند. طبیعت این نهادها و آرایش‌ها عمدتا به‌وسیله‌ی توافقات سیاسی‌ای تعیین می‌شود که در میان گروه‌های مهم در یک جامعه حاصل می‌شود. قدرت نسبی و منافع این گروه‌ها، در قالب یک ترکیب، طی زمان تغییر می‌کند؛ همان‌طور که آرایش‌های اقتصادی تغییر می‌کند. به عبارت دیگر، بررسی امور واقعی سیاسی، معمولا کارآمدی اقتصادی آن‌ها را به همراه می‌آورد. برای سیاست‌گذاران اقتصادی، این امر به این معنی است که آن‌ها باید به بهترین نسخه‌ی درجه دوم یا سوم برنامه‌ی ایده‌آل خودشان اکتفا کنند. برای تحلیل‌گران این امر به این معنی است که توصیف یک اقتصاد، بیشتر یک هنر تاریخی است تا یک علم طبیعی. اگر اقتصاد را یک علم تجربی در نظر بگیریم، بیشتر فیزیولوژی است تا فیزیک.

چین، هم‌چنین یک ارگانیسم پیچیده است. این کشور، مسلما قدیمی‌ترین حاکمیت در جهان است که هسته‌ی جغرافیایی‌اش از اواخر قرن ششم پس از میلاد، وقتی که نظام امتحانات معروف[1] آن تأسیس شد، تقریبا پیوسته به‌وسیله‌ی یک دیوان‌سالاری خردگرا اداره می‌شده است. قرن‌ها، دانش روی هم انباشته شده، درباره‌ی اداره یک حکومت عظیم، در کلام متمرکز اما در عمل کاملا تکه‌تکه، بدون‌شک نقش مهم مداومی در یکپارچگی سیاسی و اقتصادی این کشور داشته است. گذشته از این‌که توصیف یا کمی‌کردن این نوع حکومت‌کردن چقدر سخت است، هر ناظر خارجی، بایستی از این میزان توجه به دوام و کاردانی شروع کند که از خصایص این نوع حکومت به شمار می‌رود. از سوی دیگر، ملت چین چنان‌که ما آن‌ها را امروز می‌شناسیم ملتی بسیار جوان است و تاریخش به زمان تأسیس حکومت حزب کمونیست در سال ۱۹۴۹ باز می‌گردد، هم سازمان سیاسی و هم توسعه‌ی اقتصادی‌اش بر پایه‌ی استقراض عظیم خارجی بنا شده است. آگاهی از وضعیت کشورهای مشابه و نیز کشورهای استقلال‌یافته از شوروی و همسایگی با «کشورهای توسعه‌ای[2]» شرق آسیا،

1. Examination System
2. Developmental States

برای درک این‌که چین چگونه به این‌جا رسیده، گامی اساسی است.

با توجه به مطالب بیان شده، من این کتاب را چنان سامان داده‌ام که به همه‌ی عناوین اصلی‌ای بپردازم که برای رسیدن به درکی کامل از این‌که اقتصاد چین چطور کار می‌کند و چرا در مسیری که در آن هست قرار گرفته، نیاز است. به همین ترتیب، خطوط کلی تحول این کشور را از سال ۱۹۷۹ ترسیم خواهم کرد، در آن زمان دنگ شیائوپینگ[1] دوره‌ای را آغاز کرد که آن را «اصلاح و باز کردن درها» می‌نامید. اما من و بیشتر تحلیل‌گران دیگر، ترجیح می‌دهیم آن را با عنوان «دوران اصلاح[2]» بنامیم.

فصل نخست، با نشان‌دادن آرایش اقتصاد سیاسی کلی چین، پیش‌زمینه‌های لازم را جهت مطالعه ایجاد می‌نماید. فصول ۲ تا ۴ بخش‌های فعالیت اقتصادی-کشاورزی، صنعت و ساختن شهرها و تأسیسات زیربنایی را توصیف می‌کنند که به‌طور موفقیت‌آمیزی، اساسی‌ترین بخش توسعه‌ی اقتصادی چین بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ بوده است. فصول ۵ تا ۸ مسئله‌ای را تحلیل می‌کنند که می‌تواند «دستگاه عصبی» اقتصاد نام بگیرد: سازمان‌دهی بنگاه‌های تجاری و نظام‌های مالی، پولی و انرژی. فصول ۹ تا ۱۱ تلاش می‌کنند درباره‌ی سطوحی انسانی‌تر بحث کنند و نشان دهند که چه چالش‌هایی به احتمال زیاد در دهه‌های پیش رو، از ضروری‌ترین مسائل خواهند بود: تغییر در جمعیت‌شناسی و بازار نیروی کار، ظهور اقتصاد مصرفی و مشکلات اجتماعی که عمدتا شامل نابرابری و فساد است، به احتمال بسیار زیاد، توافقات سیاسی اصلی را از بین خواهد برد.

دو فصل آخر این کتاب، به موضوع استراتوسفر[3] (بخشی از جَو) باز می‌گردد و به دو سؤال بزرگی می‌پردازد که در بحث‌های عمومی کنونی درباره‌ی چین، دست بالا را دارند. فصل ۱۲ بخت چین را برای یک انتقال موفق از نوعی رشد ناشی از «تجهیز منابع[4]» که از سال ۱۹۷۹ از آن بهره می‌برد، به شکلی از رشد ناشی از «بازده منابع[5]» که اکنون به آن نیاز دارد،

1. Deng Xiaoping
2. Reform Era
3. Stratosphere
4. Resource Mobilization
5. Resource Efficiency

ارزیابی می‌کند. فصل پایانی نیز ارزیابی می‌کند که ظهور چین به‌عنوان یک قدرت اقتصادی چه معنایی برای بقیه جهان دارد.

برای منطبق‌کردن همه این مواد خام با کتابی مختصر که خواننده را آگاه کند، بدون این‌که او را زیر تلی از داده و مدارک مدفون سازد، طبیعتا باید تا حد زیادی دست به ساده‌سازی می‌زدم؛ هرچند که امیدوارم به روشی این کار صورت نگرفته باشد که موجب شود متخصصان در هر صفحه سرخورده شوند. مخاطره‌ی خاص این نوع کار جاگذاری این تاثیر است که توسعه‌ی اقتصادی چین، حاصل یک برنامه‌ی طراحی‌شده از قبل بوده و در هر مرحله به‌وسیله‌ی مقامات زیرکی که دانشی قطعی از پیامدهای اعمال خود داشته‌اند، نظارت شده است. چنین امری البته مضحک است: داستان اقتصاد چین با نبردهای بی‌امان بین گروه‌های رقیب ایجاد شد، با تصمیماتی که تحت وضعیت‌های اضطراری با اطلاعات ناکامل گرفته شد، با اصلاح همراه با تأخیر و ناقص خطاهای گذشته و دور خود چرخیدن‌های پیوسته‌ی میلیاردها نفر که در جستجوی منافع شخصی خود بودند. خوانندگانی که تشنه‌ی این نوع جزئیات هستند باید به پیشنهادهای آخر کتاب برای خواندن منابع بیشتر مراجعه کنند. مقامات چینی دوست دارند که در انظار عمومی اصلاح اقتصادی را روندی همچون «رد شدن از رودخانه با احساس کردن سنگ‌ها» توصیف کنند. این استعاره درست است، اما بیش از اندازه آرام و بی‌پیرایه است. در خفا، یکی از مقامات یک بار قبول کرد که اصلاح اقتصادی، بیشتر شبیه به «راه رفتن روی یک طناب باریک بر فراز یک جهنم بی‌انتها است و طناب پشت سر شما نیز روی آتش قرار گرفته است». ارزش آن را دارد که در طول خواندن کتاب این تصویر را در ذهن‌تان نگه دارید.

سپاسگزاری

این کتاب حاصل ده‌ها سال سپری‌کردن عمر در پکن و درگیری مداوم با سؤالاتی درباره‌ی اقتصاد و جامعه‌ی چین است و بدون کمک شمار زیادی از افراد نگاشته نمی‌شد. مهم‌ترین این افراد، همکاران کنونی و سابق من در *فصل‌نامه‌ی اقتصادی چین*[1] و مؤسسه «گَویکال دراگونومیکز[2]» هستند؛ کسانی که تحقیقات زیادی که انجام داده‌اند، اندیشه‌ی مرا هدایت کرد و انگیزه‌ی فکری من در این سال‌ها بود: چن لانگ[3]، کوئی ارنان[4]، هه یوشین[5]، روزیلی یائو[6]، ژانت ژانگ[7]، تام میلر[8]، توماس گاتلی[9]، سیمون کارتلج[10] و به‌ویژه اندرو باتسون [11] که تمام نسخه‌ی دست‌نویس را بی‌مضایقه خواند، تفکرات و منابع مهم بسیاری در این زمینه ارائه کرد و خطاهای متعددی را تصحیح کرد. هیچ‌کس در دفتر ما در پکن، از جمله خود من، نمی‌توانست بدون توانایی فوق‌العاده آلانیس قین[12] در شناور نگه‌داشتن ما روی دریایی از تشریفات اداری چین، برای مدتی طولانی شغلی داشته باشد. جو استادوِل[13]، بنیان‌گذار فصلنامه‌ی اقتصادی چین، در را به روی من باز کرد و سپس با بزرگواری اجازه داد که مخلوق فکری او را به فرزندی بپذیرم. مهارت تجاری لویی - وینسنت گیو[14] به من کمک کرد یک شغل را به یک تفریح بدل کنم و خوش‌قلبی او به من این فرصت را داد که کار کتاب را تمام کنم.

دیگرانی که فصل‌های مختلف کتاب را خواندند و نقدهایشان کتاب را ارتقای بسیار داد،

1. Chna Economic Quarterly (CEQ)
2. Gavekal Dragonomics
3. Chen Long
4. Cui Ernan
5. He Yuxin
6. Rosealea Yao
7. Janet Zhang
8. Tom Miller
9. Thomas Gatley
10. Simon Cartledge
11. Andrew Batson
12. Alanis Qin
13. Joe Studwell
14. Louis- Vincent Gave

یان جانسون[۱]، ژا دائوجیونگ[۲]، باب کپ[۳] و استفن گرین[۴] هستند. در پس‌زمینه، آموزگاران سرشناسی هستند که طی سال‌ها سخاوتمندانه دیدگاه‌های خود را با من به اشتراک گذاشته‌اند و مرا یک دانش‌آموز بهتر ساخته‌اند: به‌ویژه نیکولاس لاردی[۵]، کارستن هولتز[۶]، پیتر بوتلیر[۷]، ازرا وگل[۸] و بری ناتن[۹]. چنگ لی[۱۰] از مؤسسه بروکینگز[۱۱] وابسته به مرکز جان ال. تورنتون[۱۲] و مدیران مرکز بروکینگز - تسینگهوا[۱۳]، وانگ فنگ[۱۴] و قی یه[۱۵]، فرصت‌های ارزشمندی را در اختیارم گذاشتند تا با پژوهشگران در ایالات متحده و چین تعامل داشته باشم.

اسکات پاریس[۱۶] در انتشارات دانشگاه آکسفورد[۱۷] مرا دعوت کرد تا این پروژه را بر عهده بگیرم و هم‌چنین مرهون توصیه‌نامه‌های مهربانانه توماس راوسکی[۱۸] و لورن برندت[۱۹] هستم. لیئو بئی‌چنگ[۲۰]، یانگ یوآن‌ییینگ[۲۱] و تانگ لو[۲۲] بیشتر آن‌چه را که باید درباره‌ی این‌که چین واقعا چطور کار می‌کند می‌دانستم، به من آموختند. مدت‌ها قبل، چارلز فیشمن[۲۳] به من آموخته بود که چطور یک روزنامه‌نگار باشم و باعث شد که به‌موقع کار کتاب تمام شود. دبورا زلیکسان[۲۴] اولین بار مرا به چین آورد و در خلال سال‌های پرشمار، شور، شوق و دانش خود را با سخاوتی بی‌کران با من به اشتراک گذاشت؛ من بسیار مدیون او هستم. سرانجام این‌که الیزابت ناپ[۲۵] دلگرمی عالی، حمایت تزلزل‌ناپذیر و دانش و قدرت تشخیص وسیع خود را طی سال‌های نویسندگی به من ارزانی داشت. از همه سپاس‌گزارم.

1. Ian Johnson
2. Zha Daojiong
3. Bob Kapp
4. Stephen Green
5. Nicholas Lardy
6. Carsten Holz
7. Pieter Bottelier
8. Ezra Vogel
9. Barry Naughton
10. Cheng Li
11. Brookings Institution
12. John L. Thornton Center
13. Brookings- Tsinghua Center
14. Wang Feng
15. Qi Ye
16. Scott Parris
17. Oxford University Press
18. Thomas Rawski
19. Loren Brandt
20. Liu Beicheng
21. Yang Yuanying
22. Tang Lu
23. Charles Fishman
24. Deborah Seligsohn
25. Elizabeth Knup

۱
نمای کلی

اقتصاد سیاسی چین

نظام سیاسی چین چیست و چطور بر اقتصاد تأثیر می‌گذارد؟

چین یک کشور *دیوان‌سالار - اقتدارگرای* تک‌حزبی است که در اصل به شدت متمرکز، اما در عمل نسبتا غیرمتمرکز است. درک نظام منحصربه‌فرد و انعطاف‌پذیر سیاسی چین، پیش‌شرط فهم گذشته، حال و آینده اقتصاد این کشور است. بنابراین برای شروع، ما سه ویژگی عمده‌ی نظام حکومتی در این کشور را تشریح خواهیم کرد.

اولین ویژگی عمده‌ی نظام حکومتی در چین این است که نظام این کشور یک نظام دیوان‌سالار - اقتدارگرا است. این نکته به این معناست که چین یک دموکراسی مثل ایالات متحده یا اغلب کشورهای پیشرفته با درآمد بالا نیست. هم‌چنین به این معنی است که این کشور یک دیکتاتوری هم نیست، کشوری که به وسیله‌ی یک نفر یا گروه قلیلی از افراد حکمرانی شود و اقتدار فردی دیکتاتور یا حکومت نظامیان، جایگزین تمام مؤسسات دیوان‌سالار شوند. این نوع کشورهای دیکتاتوری، شامل دیکتاتوری‌های کاملا قائم به فرد در بسیاری از کشورهای آفریقایی، یا مانند حکومت‌های نظامی‌ای که در برزیل و دیگر کشورهای آمریکای لاتین در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ یا میانمار تا همین اواخر حکمرانی می‌کردند، می‌شود. هم‌چنین شبه‌پادشاهی‌های موروثی در کشورهای کمونیستی که از آن میان، نمونه‌های مهم خانواده کاسترو در کوبا از سال ۱۹۵۹ و خانواده کیم در کره شمالی از ۱۹۴۶، بوده است.

نظام چین که از سال ۱۹۷۸ متحول شده است، به‌طور بارزی با همه‌ی انواع این دیکتاتوری‌ها تفاوت دارد. اقتدار نهایی نه در دستان یک رهبر فردی، بلکه حزب کمونیست است که در رأس نظام سیاسی قرار دارد. این حزب، رفتار دولت و ارتش را هدایت می‌کند و رهبرانی را که برای دوره‌ی زمانی محدود انتخاب می‌شوند، دستچین می‌کند، قیم دوران بازنشستگی دولت را تعیین می‌کند و خواسته‌های رسمی برای رسیدن به اجماع نظر از جانب بقیه گروه رهبری ارشد در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مهم را کمابیش مشخص می‌کند. (این گروه

رهبری ارشد ممکن است شامل مقامات بازنشسته باشد. برای مثال، رئیس‌جمهور جیانگ زمین[1] به ایفای نقش مهم پشت صحنه‌ی خود دست‌کم یک دهه بعد از بازنشستگی رسمی‌اش در سال ۲۰۰۳ ادامه داد.) این محدودیت‌ها کاملا نهادینه نشده، اما به نظر می‌رسد که به‌طور پیوسته در بیشتر دوره‌ها به عرصه‌ی عمل درآمده است. (۱)

یک تفاوت مهم بین چین با بیشتر رژیم‌های اقتدارگرای دیگر، در روش جانشینی رهبری آن است. به‌دلیل طبیعت اقتدارگرایانه دیکتاتوری‌ها، انتقال رهبری کاری دشوار است. ساده‌ترین راه‌حل، اجازه‌دادن به انتقال قدرت از یک عضو خانواده به عضو دیگر است؛ همان‌طور که در پادشاهی‌های سنتی وجود داشته است. یا این قدرت می‌تواند از یک عضو گروه کوچک حاکم به دیگری منتقل شود، همان‌طور که در برخی دیکتاتوری‌های نظامی بوده است. برای این کار اغلب باید تا مرگ حاکم بزرگ‌تر صبر می‌کردند تا یکی دیگر بتواند جای او بنشیند. گاهی این جانشینی زودتر اتفاق می‌افتاده است، اما نه از طریق یک روند رسمی، بلکه با کودتا.

چین تقریبا به‌طور منحصربه‌فردی در میان رژیم‌های اقتدارگرای مدرن توانسته به سه انتقال قدرت از یک رهبر زنده به یک رهبر غیرخویشاوند دیگر دست پیدا کند. (تنها ویتنام توانسته در این زمینه بهتر عمل کند و از سال ۱۹۹۱ سه انتقال رهبری داشته باشد.) این انتقال‌ها پیچیده است، چون رهبران رده‌اول چین هم‌زمان سه سمت دارند: دبیرکل حزب کمونیست، رئیس کمیسیون نظامی مرکزی (که کنترل ارتش را در اختیار دارد) و رئیس‌جمهور کشور (یک نقش تشریفاتی که اختیار نهایی دولت را به او اعطا می‌کند). یک رهبر باید هر سه این سمت ها را دارا باشد - به‌خصوص دو نقش اول را - تا بتواند کنترل کامل کشور را در اختیار بگیرد.

در کنگره‌ی چهاردهم حزب در سال ۱۹۹۲، دنگ شیائوپینگ که از سال ۱۹۷۸ رهبر عالی‌مقام چین بود، به همراه چندین مقام بالای

1. Jiang Zemin

هشتادسال دیگر، بازنشسته شد و کنترل حزب، ارتش و دولت به رئیس‌جمهور جدید، جیانگ زمین، منتقل شد. در شانزدهمین کنگره در سال ۲۰۰۲، جیانگ بازنشسته شد و کنترل حزب و دولت به هو جینتائو[1] رسید، اما ریاست کمیسیون نظامی مرکزی را تا دو سال بعد آن رها نکرد. در هجدهمین کنگره‌ی حزب در سال ۲۰۱۲، هو بازنشسته شد و رئیس‌جمهور جدید، شی جین‌پینگ[2] برای تحت کنترل گرفتن حزب، دولت و ارتش منصوب شد. (۲)

رکورددار بودن در انتقال رهبری، نه تنها واقعا چین را در همه‌ی کشورهای اقتدارگرای مدرن متمایز کرده، بلکه این کشور را از اتحاد جماهیر شوروی که از بسیاری جنبه‌ها به آن شبیه است، نیز متمایز کرده است. همه‌ی موارد انتقال قدرت در تاریخ هفتاد و چهار ساله‌ی اتحاد جماهیر شوروی، تنها بعد از مرگ رهبر قبلی یا با کودتا اتفاق افتاده است. مکانیزم چین برای انتقال قدرت این‌گونه است که دولت چین نسبت به دیگر کشورهای اقتدارگرا، باثبات‌تر و توأم با سازگاری بیشتر است. نظام سیاسی چین همراه با دیگر روندهای نهادی - به‌طور مشخص قوانین بازنشستگی که رهبران عالی کشور را وادار می‌کند در هفتاد سالگی پا پس بکشند و دیگر مقامات نیز در سن شصت و پنج سالگی بازنشسته شوند - این اطمینان خاطر را نیز ایجاد می‌کند که فضای مطلوبی برای شخصیت‌ها و ایده‌های جدید در حاکمیت وجود داشته باشد و نیز این‌که نظام، تحت سلطه‌ی رهبران قدیمی درنیاید تا آن‌ها بخواهند جلوی تغییرات مقاومت کنند.

ثانیا، چین یک کشور دارای یک *حاکمیت تک‌حزبی* است. این‌جا مسئله‌ی مهم این واقعیت آشکار نیست که حزب کمونیست در عمل تنها حزب قانونی کشور است (۳)، بلکه طبیعت این حزب در چین است. این حزب به جای یک دارودسته‌ی کوچک از رهبران پنهان‌کار، سازمانی وسیع از حدود هشتاد و شش میلیون عضو (بیش از ۵ درصد جمعیت

1. Hu Jintao
2. Xi Jinping

کشـور) اسـت کـه بـه هـر بخـش سـازمان‌یافته‌ای از زندگـی چینی‌هـا شـامل دولـت، دادگاه‌هـا، رسـانه‌ها، شـرکت‌ها (دولتـی یـا خصوصـی)، دانشـگاه‌ها و سـازمان‌های مذهبـی دسترسـی دارد. مقامـات رده‌بـالا در همـه‌ی این سـازمان‌ها به وسیله‌ی «اداره سازمان‌دهی[1]» قدرتمند حزب منصوب می‌شوند.

ریچـارد مک‌گرگـور[2]، روزنامه‌نـگار، در کتـاب خـودش بـه نـام *آن حـزب*[3] می‌نویسـد کـه «اگـر یـک اداره‌ی مشـابه در ایـالات متحـده وجـود می‌داشـت، می‌بایسـت فعالیت‌هـای همـه‌ی اعضـای کابینـه‌ی آمریـکا، فرمانـداران ایالت‌هـا و معاونان‌شـان، شـهرداران شـهرهای بـزرگ، رؤسـای همـه‌ی نهادهـای نظارتـی فـدرال، مدیـران عامـل شـرکت‌های جنـرال موتـورز[4]، اکسـون موبیـل[5]، وال‌مـارت[6] و نزدیـک بـه پنجـاه شـرکت بـزرگ آمریکایـی دیگـر، قضـات دیـوان عالـی، سـردبیران *نیویـورک تایمـز*[7]، *وال اسـتریت ژورنـال*[8] و *واشـنگتن پسـت*[9]، رؤسـای شـبکه‌های تلویزیونـی و ایسـتگاه‌های کابلـی، رؤسـای دانشـگاه‌های ییـل[10] و هـاروارد[11] و دیگـر دانشـگاه‌های بـزرگ و مدیـران مؤسسـات تحقیقاتـی مثـل مؤسسـه بروکینگـز[12] و بنیـاد هریتـج[13] را زیـر نظـر بگیـرد.» (۴) حـزب کمونیسـت چیـن دیگـر سـعی نمی‌کنـد جزئیـات زندگـی هـر شـخصی را کنتـرل کنـد، آن‌طـور کـه در دوران مائـو[14] انجـام می‌شـد، امـا ایـن حـزب بـه دنبـال کنتـرل مسـتقیم یـا تأثیرگـذاری شـدید بـر هـر فضایـی اسـت کـه در آن فعالیـت *سازمان‌دهی‌شـده* انجـام می‌شـود. حـزب، کنتـرل خـود را بـا روشـی انعطاف‌پذیـر و نـه خشـک، اعمـال می‌کنـد و ایـن انعطـاف کمـک می‌کنـد سازگاری خود را با تغییرات سریع اقتصاد و جامعه چین حفظ کند.

منبـع دیگـر سـازگاری و پاسـخگویی، ترغیـب و مدیریـت جریان‌هـای

1. Organization Department
2. Richard McGregor
3. The Party
4. General Electric
5. Exxon-Mobil
6. Wal-Mart
7. New York Times
8. Wall Street Journal
9. Washington Post
10. Yale
11. Harvard
12. Brookings Institute
13. Heritage Foundation
14. Maoist Era

بـزرگ اطلاعـات بیـن ادارات محلـی و مقامـات رسـمی در پکـن و بحث‌کـردن دربـاره‌ی ایـن اطلاعـات در سیاسـت‌گذاری‌هایی اسـت کـه بـه مشـکلات واقعـی کشـور ارتبـاط دارنـد. بسـیاری از تفسـیرهای خارجـی دربـاره‌ی چیـن، بـه شـیوه هایـی توجـه دارنـد کـه حـزب، اینترنـت و دیگـر رسـانه‌ها را سانسـور و کنتـرل می‌کنـد. ایـن سانسـور واقعـی، همه‌گیـر و از بسـیاری جنبه‌هـا آسـیب‌زا اسـت. بااین‌حـال، حـزب گسـترش انفجـاری رسـانه‌های آنلایـن و پـر از جـدل را تحمـل می‌کنـد و به‌شـدت روی زیرسـاخت‌های اینترنتـی سـرمایه‌گذاری می‌کنـد، چـون دریافتـه اسـت کـه گزارش‌هـای رسـانه‌ای بـرای دسـتیابی بـه اطلاعـات دربـاره‌ی مسـائلی کـه مقامـات محلـی سـعی در پنهـان کردنـش دارنـد، مفیـد اسـت. فراتـر از ایـن، هـم حـزب و هـم دولـت مرکـزی، تحقیقـات فراوانـی را کـه شـامل نظرسـنجی‌های میدانـی می‌شـود، بـه مؤسسـات تحقیقاتـی و دانشـگاه‌های دولتـی سـفارش می‌دهنـد. ایـن اطلاعـات بـه خـوردِ رونـد تحسـین‌برانگیز سیاسـت‌گذاری در پکـن[1] مـی‌رود. آشـکارترین جلـوه‌ی ایـن رونـد، برنامـه پنج‌سـاله اسـت کـه بسـیار فراتـر از هـدف اولیـه‌ی خـود تحـول یافتـه و بـه تبدیـل اطلاعـات از توده‌هـای مـردم بـه سیاسـت‌گذاری و تعدیـل سیاسـت‌ها بـه عنـوان یـک وضعیـت، تغییـر صورت داده است. (۵)

آخـر این‌کـه چیـن کشـوری *به‌طـور رسـمی بـا یـک نظـام متمرکـز، امـا در عمـل بـه شـدت تمرکززدایی‌شـده* اسـت. مشـاهده‌ی تمرکزگرایـی رسـمی آسـان اسـت. بـر خـلاف نظـام فدرالـی در کشـوری مثـل ایـالات متحـده، در چیـن شـکاف قـدرت بیـن دولت‌هـای مرکـزی و اسـتانی وجـود نـدارد؛ حزبـی واحـد کنتـرل دیوان‌سـالاری در همـه‌ی سـطوح حاکمیتـی را در اختیـار دارد؛ اداره‌ی سـازمان‌دهی مرکـزی حـزب در پکـن، رهبـران ارشـد در همـه اسـتان‌ها و بسـیاری از شـهرها را منصـوب می‌کنـد. بسـیاری از قوانیـن یـا سیاسـت‌های اساسـی، به‌ویـژه سیاسـت کنتـرل جمعیـت مشـهور «تک‌فرزنـدی[2]» (۶)، بـا درجه‌ی بالایی از یک‌دستی در سراسر کشور اعمال می‌شود.

1. Beijing
2. One-child Policy

بااین‌حال، همان‌طور که هر بازدیدکننده‌ای از چین می‌تواند مشاهده کند، واقعیت در بین مردم عادی این است که ادارات محلی از سطح بالایی از اختیار و خودمختاری بهره‌مندند. یکی از جنبه‌های تمرکززدایی، سهم هزینه‌های دولتی است که در سطحی پایین‌تر از سطح ملی صورت می‌گیرد. یک مطالعه‌ی صندوق بین‌المللی پول[1] در سال ۲۰۰۴ نشان داد که در فاصله‌ی زمانی بین ۱۹۷۲ تا ۲۰۰۰، رقم سهم هزینه‌های دولتی در سطحی پایین‌تر از ملی در میان دموکراسی‌ها به طور میانگین ۲۵ درصد و در کشورهای غیردموکراتیک ۱۸ درصد بوده است. برای چین، این رقم بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۲۰۰۲، در حدود ۵۴ درصد بوده و تا سال ۲۰۱۴، این رقم به میزان حیرت‌آور ۸۵ درصد رسیده است. همان‌طور که پیر لاندری[2]، پژوهشگر، اشاره کرده، «افراد ممکن است انتظار داشته باشند که جمهوری خلق چین با کنترل سطح توسعه‌ی اقتصادی خود، یکی از متمرکزترین کشورها در جهان باشد. در عوض، سطح تمرکززدایی مشاهده‌شده در چین مشابه رفتار یک دموکراسی فدرال است!» (۷) این نمونه‌ها کفایت می‌کند برای این‌که مشاهده کنیم سطح تمرکززدایی مالی چین با هر استانداردی به طوری غیرمعمول بالا است و برای یک کشور اقتدارگرا، وضعیتی خارق‌العاده دارد.»

دو بُعد دیگر از تمرکززدایی نیز ارزش ذکر کردن دارد. اول این که حتی وقتی چین یک اقتصاد از مرکز برنامه‌ریزی‌شده‌ی کمونیست بود (تقریبا از سال ۱۹۵۶، وقتی که بنگاه‌های خصوصی ملغا شدند، تا سال ۱۹۷۹، وقتی که دوران «اصلاح و گشودگی» دنگ شیائوپینگ شروع شد)، این کشور در واقعیت، کمتر از اتحاد جماهیر شوروی، کشوری که آشکارا از آن الگو گرفته بود، از مرکز برنامه‌ریزی‌شده بود. برنامه‌ریزان مرکز در چین، کنترل تخصیص تنها ۶۰۰ کالا و تعیین قیمت چند هزار رقم از آن‌ها را در اختیار داشتند، در مقایسه با تخصیص ۶۰ هزار کالا و تعیین

1. International Monetary Fund
2. Pierre Landry

قیمت میلیون‌ها رقم از آن‌ها به وسیله‌ی برنامه‌ریزان کشور در اتحاد جماهیر شوروی. ادارات محلی چین اختیار تخصیص کالاهای اساسی را داشتند: در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، مقامات محلی ۵۰ درصد سیمان، ۴۰ درصد زغال‌سنگ و ۲۵ درصد فولاد را تخصیص می‌دادند. درحالی‌که در اتحاد جماهیر شوروی، توزیع این اقلام حیاتی، تقریبا به‌طور کامل به وسیله‌ی دولت مرکزی تعیین می‌شد.

در سال ۱۹۷۹، اتحاد شوروی ۴۰ هزار کارخانه‌ی تحت مدیریت دولت داشت که بسیاری از آن‌ها از مسکو اداره می‌شدند، درحالی‌که چین ۸۸۳ هزار کارخانه داشت که از آن میان، ۸۰۰ هزار کارخانه تحت کنترل ادارات محلی و استانی بود. در اتحاد شوروی کارخانه‌های با دست‌کم هزار کارگر، سه‌چهارم تولید صنعتی و اشتغال را تشکیل می‌دادند؛ در چین، بیش از ۶۰ درصد تولید از کارخانه‌های کوچک با کمتر از ۵۰۰ کارگر نشأت می‌گرفت. تمرکززدایی تولید، تا حدی نتیجه‌ی تنوع عظیم جغرافیایی چین و سیستم نسبتا ضعیف حمل‌ونقل آن بود. هم‌چنین این اتفاق برگرفته از استراتژی روشن مائو تسه‌تونگ[1] بود که معتقد بود بهترین روش بیمه‌کردن چین علیه حملات از سوی اتحاد جماهیر شوروی یا ایالات متحده آمریکا، سیستمی است که مطمئن سازد تولید ضروریات روزانه و تجهیزات نظامی حتی اگر یک یا چند منطقه‌ی صنعتی بزرگ هم از بین برود، ادامه خواهد داشت. (۸)

بنابراین وقتی که دنگ شیائوپینگ اصلاحات اقتصادی خود را در سال ۱۹۷۹ شروع کرد، اقتصادی را به ارث برد که همان موقع هم غیرمتمرکز بود و از این اقتصاد برای طراحی اصلاحات خود بهره گرفت؛ اصلاحاتی که بر تجربیات بومی و سطح بالایی از اختیار عمل نزد مقامات محلی برای تفسیر و اجرای رهنمودهای مرکز تأکید می‌کرد. هم‌چنین این سیاست به‌طور آشکار در ایجاد «مناطق ویژه‌ی اقتصادی[2]»ای حفظ شد که قوانین مالیاتی و سرمایه‌گذاری تجاری خاص خود را بسیار آزادتر از

1. Mao Zedong
2. Special Economic Zones

بقیه کشور داشتند.

این امر ما را به سوی تضاد ظاهری حکومت چین هدایت می‌کند: یک دولت ظاهرا متمرکز و اقتدارگرای تک‌حزبی که اداره‌ی یک اقتصاد پویا و غیرمتمرکز را بر عهده دارد. در دوران جدید، چنین ترکیبی مدت زیادی دوام نیاورده است. نظام‌های اقتدارگرا که موفق به حفظ سطح بالایی از کنترل متمرکز شدند، مثل اتحاد جماهیر شوروی، تسلیم رکود اقتصادی و نهایتا فروپاشی سیاسی شدند. نظام‌هایی که به رشد اقتصادی و سطح بالایی از تصمیم‌سازی اولویت دادند، ناچار شدند نظام سیاسی خود را باز کنند، مثل کره‌ی جنوبی که این کار را بعد از ۲۷ سال دیکتاتوری نظامی در سال ۱۹۸۸ میلادی انجام داد. تعجبی ندارد که ناظران خارجی دهه‌هاست پیش‌بینی کرده‌اند که ترکیب سیاست اقتدارگرا و پویایی اقتصادی چین امکانی برای دوام نداشته باشد. (۹) اما تا به این‌جا، این پیش‌بینی‌ها اشتباه بوده است. چرا؟

چین چه درسی از شکست دیگر کشورهای کمونیستی گرفته است؟

یک راه توصیف چین، نامیدن این کشور به عنوان یک اقتصاد «در حال گذار» پساکمونیست است. این عنوان به معنی این است که چین در حال ساختن یک شکل گذار از اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده از مرکز، به سوی یک اقتصاد بازارمحورتر است. این حرف لزوما به این معنا نیست که حزب کمونیست، قدرت سیاسی را واگذار کند. بیشتر کشورهای اروپای شرقی نمونه‌هایی از کشورهایی هستند که یک نوع گذار اقتصادی از برنامه به بازار را با گذار سیاسی از اقتدارگرایی کمونیستی به دموکراسی چندحزبی ترکیب کرده‌اند. روسیه نمونه‌ی کشوری است که تلاش کرد گذار اقتصادی را بدون یک گذار سیاسی کامل شکل بدهد و شکست خورد. چین و ویتنام الگوهای کشورهایی بودند که سعی کردند یک گذار اقتصادی را شکل بدهند، درحالی‌که انحصار حزب کمونیست را در حوزه‌ی قدرت سیاسی باقی نگه داشته بودند.

اولین نکته کلیدی برای این که درک کنیم چرا چین در رکود

اقتصادی درنغلطید یا به شکل یک دموکراسی تحول نیافت، این است که شرح بدهیم رهبران آن چطور از شکست دیگر کشورهای کمونیست، به‌ویژه از فروپاشی فراموش‌نشدنی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، درس گرفتند. در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، وضعیت سیاسی چین بسیار لرزان به نظر می‌رسید. اعتراضات در میدان تیان‌آنمن[1] پکن در بهار سال ۱۹۸۹ بیش از یک میلیون تظاهرکننده را دور هم جمع کرد که به فساد مقامات، تورم افسارگسیخته و آزادی‌های سیاسی معترض بودند. حزب کمونیست تحت رهبری دنگ شیائوپینگ نظم را به قیمت سرکوب خونین و زندانی ساختن ژائو زیانگ[2] در خانه‌اش که تا اواخر ماه می آن سال ادامه داشت، برقرار کرد. او یکی از مقامات عالی‌رتبه‌ی حزب و پیشگام در بسیاری از اصلاحات اقتصادی دهه‌ی ۱۹۸۰ بود. دو سال بعد از آن، چین دچار تحریم‌های اقتصادی ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی شد و رشد اقتصادی‌اش تا میانگین ۴ درصد در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۹ - که در مقایسه با میانگین رشد ۱۰ درصدی در دهه‌ی قبل از آن یک رکود به حساب می‌آمد - تنزل کرد. کشور از نظر دیپلماتیک منزوی و از نظر اقتصادی و سیاسی دچار بن‌بست بود.

در این میان، تنها ظرف چند سال گذشته، بقیه‌ی بلوک کمونیست با سرعت غیرقابل‌باوری فروپاشیده بودند. همه‌ی رژیم‌های کمونیست زیر بال اتحاد جماهیر شوروی در اروپای شرقی، تا اوایل سال ۱۹۹۰ تجزیه شدند و تا کریسمس ۱۹۹۱ خود شوروی نیز تکه‌تکه شد: حزب کمونیست قدرت خود را بعد از یک کودتای شکست‌خورده علیه میخاییل گورباچف[3] از دست داد و چهارده جمهوری آن از لیتوانی تا قزاقستان اعلام استقلال کردند و بوریس یلتسین[4] خود را به عنوان رییس‌جمهوری غیرکمونیست فدراسیون روسیه کوچک‌شده، به تخت نشاند.

در چنین حال‌وهوایی، آسان بود که تصور کنیم چین دومینوی

1. Tiananmen
2. Zhao Ziyang
3. Mikhail Gorbachev
4. Boris Yeltsin

بعـدی بـرای سـقوط خواهـد بـود، یـا ایـن کـه حـزب کمونیسـت در اعمـال قـدرت خـود بـه واسـطه‌ی اصلاحـات اقتصـادی کـه از نظـر سیاسـی مخـرب بـود، دچـار مشـکل جـدی شـود. امـا در عمـل اتفاقـی برعکـس رخ داد. تـا سـال ۱۹۹۱، اقتصـاد دوبـاره جـان گرفـت و در اوایـل ۱۹۹۲، دنـگ شـاهکارش را بـا جشـن گرفتـن در «تـور جنوبـی» خـود اعـلام کـرد. او بـه همـراه سـران رده‌بـالای ارتـش از نقـاط کلیـدی اصلاحـات اقتصـادی در جنـوب چیـن بازدیـد کـرد. ایـن بازدیدهـا بـا منطقـه‌ی ویـژه‌ی اقتصـادی در شـنژن[1] شـروع شـد کـه درسـت مقابـل هنگ‌کنـگ و آزمایشـگاهی بـرای تجربه‌هـای بـزرگ کشـور بـود. در سـفری کـه در آن دنـگ بـا رهبـران ارشـد ارتـش و رییـس نهادهـای خدمـات امنیتـی ملـی نشسـت داشـت، بـه روشـنی اعـلام کـرد «هـر کسـی کـه با اصلاح مخالف است باید دولت را ترک کند». (۱۰)

ایـن پیـام بـه جیـان زمیـن اشـاره داشـت، کسـی کـه دنـگ او را بعـد از شـورش‌های تیان‌آنمـن بـه ریاسـت حـزب منصـوب کـرد و جایگاهـش در حدفاصـل بیـن اصلاح‌طلبـان دنـگ و جنـاح محافظـه‌کار بـود. در واقـع، دنـگ ایـن مطلـب را بـه جیانـگ متذکـر می‌شـد: «مـن هنـوز قـدرت حاکـم هسـتم، ارتـش طـرف مـن اسـت و مـن تـو را بیـرون خواهـم انداخـت و یـک فـرد دارای گرایـش نزدیک‌تـر را انتخـاب خواهـم کـرد.» جیانـگ تمکیـن کـرد، دور جدیـدی از اصلاحـات را شـروع کـرد و طـی پنـج سـال بعـد، رشـد اقتصـادی افزایش یافت و به میانگین بیشتر از ۱۲ درصد در سال رسید. (۱۱)

دنـگ بـه عنـوان یـک انقلابـی قدیمـی، کسـی بـود کـه از انحصـار قـدرت نـزد حـزب حمایـت می‌کـرد. امـا از نظـر او، بهتریـن راه حفـظ ایـن انحصـار رفتـن بـه سـمت یـک اقتصـاد پویـا بـود کـه اسـتانداردهای زندگـی در داخـل را افزایـش مـی‌داد و وجهـه و تـوان چیـن را در عرصـه‌ی بین‌المللـی بـالا می‌بـرد. او اسـتدلال می‌کـرد کـه جمعیتـی بـا تغذیـه بهتـر و مفتخـر بـه زندگـی در چیـن کـه در آن موقـع «در حـال قـد کشـیدن» در جهـان بـود، در طولانی‌مـدت می‌توانـد بیشـتر حامـی حاکمیـت حـزب کمونیسـت باشـد، تـا مردمـی کـه در مـرداب یـک اقتصـاد راکـد زندگـی می‌کننـد. اصـلاح اقتصـادی بایـد ابتـدا

1. Shenzhen

پیش آید و اصلاح سیاسی - اگر بنا باشد اتفاق بیفتد - باید با فاصله در مرحله‌ی دوم رخ دهد. یا به عبارت خودش که روی بیلبوردهای سرتاسر چین در دهه‌ی ۱۹۹۰ نوشته شده بود: «توسعه فقط قوانین آهنین است.» (۱۲) از این نظر، او به طرزی خودآگاه با گورباچف که اصلاحات سیاسی را به امید کمک به شکستن بن‌بست مقاومت دیوان‌سالارانه در برابر اصلاحات اقتصادی شروع کرد، به‌کلی متفاوت بود. دنگ، خیلی قبل‌تر از تیان‌آنمن[1]، اعلام کرده بود که گورباچف یک «ابله» است، به این خاطر که اصلاحات سیاسی را جلوتر از اصلاحات اقتصادی پیش برده است. (۱۳)

قضاوت دنگ درباره‌ی اهمیت رشد قدرتمند اقتصادی بعدها با سلسله‌ای از مطالعات درباره‌ی سقوط اتحاد جماهیر شوروی به وسیله‌ی محققان حزب در دهه‌ی ۱۹۹۰ تأیید شد. این محققان نتیجه گرفتند که حزب کمونیست اتحاد شوروی به چهار دلیل عمده سقوط کرد:

- اقتصاد به اندازه‌ی کافی رشد نکرد، در پی آن یأس و بیزاری پیش آورد و این شکست ناشی از استفاده ناکارا از مکانیسم بازار بود.
- پروپاگاندا و سیستم‌های اطلاعاتی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بسیار محدود و از نظر ایدئولوژیک غیرمنعطف بود و مانع از این می‌شد که مقامات به آگاهی درست و به‌موقع درباره‌ی شرایط داخل و بیرون اتحاد جماهیر شوروی، دست پیدا کنند.
- تصمیم‌سازی بسیار مرکزگرا و بنابراین بسیار کند بود.
- وقتی که اصلاحات تحت نظر گورباچف شروع شد، این اصلاحات پایه‌های اساسی انحصار مطلق حزب در قدرت سیاسی را متزلزل کرد. (۱۴)

در نظر داشتن این یافته‌ها در سیاست‌گذاری چین طی دو دهه‌ی اخیر ادامه یافته است. بر خلاف تحلیل‌گران غربی که تضاد بین یک اقتصاد پویا و یک ساختار سیاسی به شدت کنترل‌شده را مرگ‌آور می‌بینند، رهبران چینی به این دو به عنوان اموری مکمل نگاه می‌کنند.

1. Tiananmen

کنترل شدید سیاسی، ثباتی را ایجاد می‌کند که در آن، فعالیت اقتصادی می‌تواند غیرمتمرکز باشد و باعث رشد اقتصادی سریعی می‌شود که با آن، مشروعیت حزب به‌دلیل «توزیع کالاها» با استانداردهای بالاتر زندگی افزایش می‌یابد. با مشروعیت تقویت‌شده، قدرت حزب ایمن‌تر می‌شود و بیشتر افراد رفتن به سوی یک سیستم امتحان‌نشده و سیستم دیگر را در حد بالایی غیرقابل‌قبول می‌یابند.

این ایده که رشد اقتصادی، کلید قدرت سیاسی پایدار است و این‌که مشروعیت حکومت می‌تواند به همان اندازه که ناشی از رشد اقتصادی است ناشی از انتخابات دموکراتیک باشد، اختراعی نیست که صرفا به وسیله‌ی چینی‌ها ابداع شده باشد. این امر در همسایگان آسیای شرقی موفق چین نیز مشترک است؛ کشورهایی که تجربه‌شان را رهبران چینی از شروع دوران اصلاح از نزدیک مطالعه کرده‌اند.

چین چه درسی از موفقیت‌های همسایگان آسیای شرقی گرفته است؟

وقتی که چین شروع به ظهور از درون عصر انزوای مائو در سال ۱۹۷۹ کرد، مقامات و محققان چینی سفر به سراسر جهان را آغاز کردند. آن‌ها به سرعت دریافتند که - از لحاظ اقتصادی و فن‌آورانه - چین بسیار عقب‌تر از نه‌تنها قدرت‌های نهادینه‌شده غربی، بلکه عقب‌تر از بسیاری از همسایگان کوچک آسیای شرقی، مثل ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان است. این سه کشور، رونق اقتصادی پایداری را پس از جنگ جهانی دوم در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰، تجربه کرده بودند. تا سال ۱۹۷۹، ژاپن به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل شده بود و به نظر می‌رسید که مترصد است رهبری فن‌آوری جهان را از دست ایالات متحده بگیرد. کره‌ی جنوبی، تحت رهبری مشتاق، سخت‌گیر و گاهی ترسناک رییس‌جمهور پارک چونگ- هی[1] (۱۹۷۹-۱۹۶۱)، از فقیرترین کشور در آسیا به یک منبع صنعتی نوظهور تبدیل شد. شرم‌آورترین مورد، تایوان بود که یک ایالت کشاورزی فقیر بود که در سال ۱۹۴۹ دولت ملی‌گرای

1. Park Chung-hee

چیانگ‌کای- شک[1] پس از شکست از کمونیست‌ها در جنگ شهری به آن جا پناه آوردند، اما آن موقع، به یک کشور با سرانه‌ی درآمد متوسط تبدیل شده بود که در حال مبدل‌شدن به یک صادرکننده‌ی مهم کالاهای الکترونیکی نیز بود.

دستاوردهای توسعه‌ای آسیای شرقی، اکنون به عنوان راهکاری عمومی شناخته‌شده، اما ارزش دستاورد مهم و یگانه‌ی آن هنوز به اندازه کافی قدر دانسته نشده است. رسیدن به رشد اقتصادی پایدار در طول دهه‌های زیاد، سخت است؛ پرش از موقعیت فقر به کلوپ ثروتمندترین کشورها - رشد «جبرانی[2]» یا «منسجم[3]» - به‌ندرت اتفاق می‌افتد. یک مطالعه درباره‌ی اقتصادهای جبرانی بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۰، به این نتیجه رسیده است که فقط چهارده کشور توانسته‌اند درآمد سرانه خود را نسبت به درآمد سرانه در ایالات متحده، به اندازه‌ی ۱۰ درصد یا بیشتر افزایش دهند. از این میان، هفت کشور جزو کشورهای حاشیه‌ای در اروپا بودند که از قرار معلوم، از سرریز تأثیر رونق عالی اقتصادی اروپای بعد از جنگ جهانی دوم و یکپارچگی پیش‌برنده با اتحادیه اروپا بهره‌مند شده بودند. یکی از آن‌ها رژیم اسراییل بود که احتمالا آن نیز از مجاورت با اروپا سود برده بود. شش کشور دیگر همه در آسیای شرق بودند؛ بر حسب بالاترین رتبه از نظر درآمد، سه کشور اول عبارت بودند از: تایوان، کره‌ی جنوبی و ژاپن. طی این دوران، تنها کشورهایی در کل دنیا که از وضعیت یک کشور «فقیر» (طبق تعریف، یعنی کشوری که دارای ۱۰ درصد یا کمتر از ۱۰ درصد سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی آمریکا باشد) به وضعیت یک کشور «ثروتمند» درآمدند، (یعنی کشوری که دارای ۵۰ درصد یا بیشتر از ۵۰ درصد سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی آمریکا باشد) کشورهای تایوان و کره‌ی جنوبی بودند (جدول ۱،۱ را ببینید). (۱۵)

1. Chiang Kai-shek
2. Catch-up
3. Convergence

جدول ۱/۱ـ کشورهای دارای رشد جبرانی موفق: سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی در برابری قدرت خرید، درصد از سطح آمریکا

کشور	قبل از ۱۹۷۰ (درصد)	میانگین ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ (درصد)	افزایش به درصد نقطه‌ای
صادرکنندگان آسیایی			
تایوان	۹	۶۸	+۵۹
ژاپن	۲۱	۷۲	+۵۱
کره‌ی جنوبی	۱۰	۵۸	+۴۸
مالزی	۹	۲۹	+۲۰
چین	۲	۱۸	+۱۶
تایلند	۵	۱۹	+۱۴
اروپای حاشیه‌ای			
اتریش	۴۴	۹۹	+۵۵
اسپانیا	۲۹	۶۸	+۳۹
یونان	۲۹	۶۵	+۳۶
فنلاند	۴۵	۷۹	+۲۴
پرتغال	۱۹	۴۸	+۲۹
ایتالیا	۴۰	۶۹	+۲۹
فلسطین اشغالی	۳۴	۶۰	+۲۶
رومانی	۱۰	۲۵	+۱۵

منبع: اقتباس از Baston (۲۰۰۱)

چه چیزی موفقیت اقتصادهای آسیای شرقی را در مقایسه با دیگر اقتصادهای در حال توسعه‌ی غیراروپایی دیگر، منحصربه‌فرد می‌کند؟ یک توضیح قانع‌کننده این است که ژاپن، تایوان و کره جنوبی، همه شکل‌های مختلف از مدلی واحد را اخذ کرده‌اند که به آن‌ها «دولت

توسعه‌ای» گفته می‌شود، اصطلاحی که به وسیله‌ی رابرت وِید[1] اقتصاددان در سال ۱۹۸۸ ساخته شد. تحقیقات بعدی نشان دادند که موفقیت مدل اقتصاد رشدِ دولت‌های موفق توسعه‌ای آسیای شرقی سه رکن دارد: اصلاح ارضی، تولید صادراتی و سرکوب مالی. (۱۶)

اصلاح کشاورزی «زمین به زارع». این کار در کل به معنای تکه‌تکه کردن زمین‌ها یا مزارع بزرگ و ایجاد یک طبقه‌ی روستایی زمین‌دار است. در کشورهای پرجمعیت که به طور طبیعی دارای تعداد زیادی کارگر روستایی است، بازده هر جریب مزارع با مالکان خرد که تجمیع‌شده باشند، بسیار بیشتر از مزارعی است که کشاورزان اجاره‌کار یا کارگران مزدی در آن کار می‌کنند. این بازده بالاتر، میزان مازاد کشاورزی چشمگیری تولید می‌کند و از زمانی که مالکیت تقسیم شد، برای حکومت تصاحب سهم بزرگی از این مازاد بسیار ساده‌تر بود از زمانی که باید با مالکان بزرگ و از نظر سیاسی قدرتمند کلنجار می‌رفتند. بنابراین، این‌چنین منابع تصاحب‌شده‌ای برای فراهم‌کردن سبد سرمایه برای سرمایه‌گذاری روی صنایع بنیادین و زیرساخت‌ها به کار برده شد.

تولید صادرات‌محور. علت اصلی فقر کشورهای فقیر این است که آن‌ها سرمایه‌ای را که کشورهای ثروتمند برای فن‌آوری دارند، ندارند؛ سرمایه‌ای که تولید هر کارگر را به شدت بالا می‌برد. کشورهای فقیر برای ثروتمندشدن باید یک روند «جبران در فن‌آوری» را پشت سر بگذارند، روندی که آن‌ها فن‌آوری را از کشورهای ثروتمند وام می‌گیرند و آن را برای بالابردن بهره‌وری در نیروی کار خود به کار می‌برند. صادرات به این روند جبرانی به دو شکل کمک می‌کند. وقتی که یک کشور فقیر است، فن‌آوری خارجی گران است و باید به واحد پولی‌ای پرداخت شود که کمبود آن در کشور چشمگیر است. صادرات (در ابتدا تولیدات کشاورزی، صنایع دستی و تولیدات سطح پایین)، می‌توانند ارز خارجی مورد نیاز را برای خرید تجهیزات سرمایه‌ای که تولید سطح بالا را

1. Robert Wade

امکان‌پذیر می‌کند، مهیا کند.

بعدتر، وقتی که کشور پایه‌ی صنعتی خود را بر پا کرده است، صادرات راهی در دسترس و بسیار ارزان‌تر برای اطمینان از این خواهد بود که تکنیک‌های تولید در کشور در مسیر پیشرفت به سوی فن‌آوری جهانی قرار دارد و به راه خود ادامه می‌دهد. اگر شما کالاهای خود را در بازار جهانی بفروشید، باید با تولیدکنندگان سرتاسر جهان رقابت کنید و نمی‌توانید از قواعد بازار به نفع خود بهره ببرید. تنها راه برای این‌که خود را سر پا نگه دارید، اطمینان پیدا کردن از این است که فن‌آوری شما (که نه‌تنها شامل ماشین‌آلات بلکه شامل تکنیک‌های مدیریت، کنترل زنجیره‌ی تولید و دیگر فن‌آوری‌های «نرم» می‌شود) به اندازه‌ی کافی نزدیک به استانداردهای جهانی است. تولیدکنندگان صادراتی درگیر روند ثابت روزآمدکردن فن‌آوری خود هستند - از راه خریدها، توافقات درباره‌ی مجوزهای خود، مهندسی معکوس یا سرقت حق مؤلف - به این منظور که رقابت‌پذیر باقی بمانند و سهم بازار را به دست آورند. تولیدکنندگانی که عمدتا به بازار داخلی تکیه دارند، غالبا انگیزه کمتری برای سرمایه‌گذاری در فن‌آروی دارند چراکه این احتمال وجود دارد که آن را با استفاده از اثرگذاری سیاسی برای به‌دست‌آوردن بازار محلی در جهت منافع خود، ارزان‌تر بیابند.

سرکوب مالی. این عبارت به مجموعه‌ای از فعالیت‌ها برای کنترل بازار مالی برمی‌گردد تا حاکمیت با آن بتواند سرمایه را به بخش‌های مطلوب استراتژی توسعه‌اش هدایت کند. این موارد عموما عبارتند از:

- نرخ‌های بهره پایینِ تحت نظارت تا با آن، جریان نقدینگی حاصل از رشد اقتصادی توسط نهادهای «رانتی» تصاحب نشود، بلکه در عوض، موجب یارانه‌دادن برای تقریض و تأمین مالی در سرمایه‌گذاری‌ها در بخش زیرساختی و سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌ها در صنایع شود.
- نرخ ارز به‌شدت مدیریت‌شده و نوعا کمتر از میزان ارزش واقعی خود نگه‌داشته‌شده به منظور این‌که صادرات کشور در بازارهای جهانی ارزان‌تر شود.

- کنترل سرمایه تا جلوی خارج‌کردن ثروت‌های ملی به صورت سرمایه‌گذاری‌های خارجی گرفته شود و در عوض، اجبار سرمایه‌گذاری درباره این سودها در اقتصاد داخلی.

ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان با اِعمال موارد متنوعی از این رانه‌ها به وسیله‌ی حاکمیت نهادهای سیاسی محلی، این عناصر اساسی را با شدت‌وحدت پیاده‌سازی کردند. (برعکس، همسایگان آسیای جنوبی آن‌ها، مثل تایلند، مالزی و فیلیپین، با بی‌میلی این قواعد را پیش بردند که می‌توانند به توضیح چرایی کسب نتایج کمتر چشمگیرشان کمک کند.) این امر اغلب نیازمند است که آن‌ها لابی فشرده‌ای با کشورهای پیشرفته مثل ایالات متحده و نهادهای چندجانبه مثل بانک جهانی[1] و صندوق بین‌المللی پول داشته باشند؛ نهادهایی که برای نرخ‌های آزادتر مبادله‌ی ارز و بازارهای بازتر مالی فشار وارد می‌آورند.

این سه کشور آسیای شرقی علی‌رغمِ - یا بیشتر به علتِ - امتناع از سر تعظیم فرودآوردن به بنیادگرایی بازار آزادِ کشورهای ثروتمند - که به خود فکر می‌کند - در نیمه دوم قرن بیستم، رشد اقتصادی سریع‌تر ایجاد کردند: هر کدام از آن‌ها میانگین رشد اقتصادی واقعی ۸ تا ۱۰ درصدی سالانه را در خلال سه دهه‌ی قبل از پایین‌آمدن رشدشان شاهد بودند. محققان تاریخ اقتصاد تعجب نکردند. «مدل توسعه آسیای شرقی» نوعی مدل سازگار با استراتژی‌ای بود که توسط فریدریک لیست[2]، اقتصاددان آلمانی (۱۸۴۶-۱۷۸۹) پشتیبانی می‌شد و از «سیستم آمریکایی» ابداع‌شده در اوایل ظهور ایالات متحده به وسیله‌ی الکساندر همیلتون[3] و هنری کلی[4] الگو گرفته بود. ایالات متحده و آلمان بیسمارک[5] (که بیشتر برنامه لیست با آن منطبق بود) دو کشور با اقتصاد «جبرانی» با بیشترین موفقیت در قرن نوزده بودند. اولین رانه‌ی مدرنیزاسیون ژاپن که از یک کشور فئودالی کشاورزی به قدرت صنعتی اول آسیا در دهه‌های پس از

1. World bank
2. Friedrich List
3. Alexander Hamilton
4. Henry Clay
5. Bismark

۱۸۷۰ تبدیل شد، کمابیش از مدل آلمان الگو گرفته بود. (۱۷)

همان‌طور که ما در بحث‌های بعدی مربوط به کشاورزی (فصل ۲)، صنعت (فصل ۳) و امور مالی (فصل ۷) خواهیم دید، چین همه‌ی این برنامه‌ها را با تبدیل آن‌ها در قالب کمون‌ها در دوره‌ی مائو با طرح‌های کشاورزی خرده‌مالکی، تولید صادرات‌محور به اجرا درآورد و سرکوب مالی را برای سرمایه‌گذاری در مقیاسی بزرگ در زیربناها و طرح‌های صنعتی پایه، به کار گرفت. بااین‌حال، ارزشش را دارد مختصرا، دو مورد مهم را ارزیابی کنیم که نشان می‌دهد استراتژی توسعه‌ی چین از سال ۱۹۷۹، با استراتژی همسایگانش متفاوت بوده است.

اولا، چین با شدت بیشتری بر بنگاه‌های دولتی[1] اتکا کرده است. در ژاپن پس از جنگ، حاکمیت، مجموعه‌ی مقرراتی را وضع و جریان منابع را کنترل کرد، اما بیشتر شرکت‌ها و بانک‌ها دارای مالکیت خصوصی بودند. بانک‌های کره‌ی جنوبی، عمدتا دارای مالکیت دولتی بودند، اما بیشتر شرکت‌های بزرگ آن، *شائبول*[2]هایی به صورت مجتمع‌های خصوصی بودند. تایوان دارای شرکت‌های باثبات بزرگ‌تری بود که تحت تملک دولت یا حزب حاکم کمینتانگ[3] بودند. مالک همه‌ی بانک‌های بزرگ، دولت بود (و هنوز هم است). هم‌چنین در این کشور، بدنه مالکیت بسیار عظیمی از بنگاه‌های دارای مقیاس خرد و متوسط[4] بود که در صف مقدم بازارهای صادراتی این جزیره قرار داشتند و بسیاری از بنگاه‌های دولتی و حزبی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ خصوصی شدند.

چین به دلیل میراث کمونیستی‌اش، دوران رشد بالای خود را در سال ۱۹۷۹، در اصل با دارایی‌هایی شروع کرد که همه در دست دولت بودند و سی‌وپنج سال بعد، هنوز هم چین، بخش وسیعی از بزرگ‌ترین سهام جنبه های مختلف اقتصاد کلان را در دستان دولت خود دارد. همان‌طور که در بالا اشاره شد، نظام سیاسی چین با محوریت حزب کمونیست

1. State-owned Enterprises (SEOs)
2. Chaebol
3. Kuomintang Party
4. Small- and Medium-sized Enterprises (SMEs)

که تأثیر بسیار عظیمی روی همه فعالیت‌های سازمان‌دهی‌شده و شرکت‌ها دارد نیز، از این امر مستثناء نیست. مؤلفه‌ی دوم این است که مقامات اقتصادی دوران اصلاح، کشوری را به ارث برده بودند که در اصل، فاقد نظام‌های قانونی یا نظارتی بود. بنابراین مطلوب می‌دیدند که به جای اعمال نظارت از طریق آژانس‌های نظارتی ناتوان و ضعیف، با تحت کنترل درآوردن بنگاه‌ها این کار را بکنند. پیچیدگی‌های سطح بالای غیرعادی و مداوم مالکیت دولتی چین، در فصل ۵ بیشتر مورد مداقه قرار خواهد گرفت.

دومین تفاوت بزرگ چین با مدل‌های آسیای شرقی، به استفاده زیاد از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی بازمی‌گردد. سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در اصل، نقشی در توسعه‌ی بعد از جنگ ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان بازی نکرد. در چین، این سرمایه‌گذاری‌ها نقش اصلی را داشت. یکی از اصلاحات اقتصادی قابل توجه در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، یعنی تأسیس مناطق ویژه‌ی اقتصادی، به خصوص برای این طراحی شده بود که شرکت‌های خارجی را برای پیاده‌سازی کارخانه‌های تولید صادراتی ترغیب کند. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی[1] بعد از سفر سال ۱۹۹۲ دنگ به جنوب کشور به یک موج عظیم تبدیل شد و جریان سالانه‌ی سرمایه به داخل کشور، از ارقامی با میانگین ۲ میلیارد دلار در یک دهه‌ی قبل از آن، تا ۳۷ میلیارد دلار در فاصله بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۱ جهش کرد.

جهش دیگر، بعد از ورود چین به سازمان تجارت جهانی[2] در سال ۲۰۰۱ اتفاق افتاد و جریان سالانه‌ی سرمایه‌های بکر به داخل کشور را تا سال ۲۰۱۰، تا سالی ۱۰۰ میلیارد دلار افزایش داد. اگر سرمایه‌گذاری مجدد سود حاصل از این سرمایه‌گذاری‌ها را هم به شمار آوریم، این عدد حتی بالاتر خواهد بود. از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۲، جریان سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی به داخل کشور در حدود ۱۰ درصد

1. Foreign Direct Investment (FDI)
2. World Trade Organization (WTO)

کل سرمایه‌گذاری ثابت در چین بود، اگرچه این رقم از آن‌موقع تا حد ۴ درصد کاهش یافته است. یکی از تأثیرات دیرپای این اتفاق، حتی تا امروز، این بوده است که تقریبا نیمی از کل صادرات چین - و سه‌چهارم صادرات دارای فن‌آوری سطح بالای آن - به وسیله‌ی شرکت‌های خارجی تولید می‌شود. این وضعیت به‌شدت با دیگر کشورهای آسیای شرقی که در عمل همه‌ی صادرات‌شان به وسیله‌ی شرکت‌های داخلی ثبت می‌شود، متفاوت است.

این واگذارکردن نامعمول استقلال اقتصادی چه توجیهی داشت که باعث شده بود برخی از منتقدان چینی اعلام نارضایتی کنند از این‌که چین به‌راحتی در حال اجاره‌دادن ارتش بزرگی از کارگران ارزان‌قیمت به صاحبان سرمایه‌ی خارجی‌ای بود که با این کار به ثروت دست پیدا می‌کردند؟ (۱۸) یک دلیل این بود که بعد از دوران مائو و آشوب انقلاب فرهنگی (۱۹۷۶-۱۹۶۶) چین خودش را در موقعیتی با عقب‌افتادگی[1] شدید در فن‌آوری یافت. بنابراین نیاز به واردات سریع فن‌آوری خارجی داشت. اولین شیوه‌ی برخورد با این قضیه، برنامه‌ی عظیم واردات نیروگاه بود که در سال ۱۹۷۷ شروع شد و تا یک دهه بعد یا بیشتر، به‌طور نامنظم ادامه یافت. این برنامه تا حدی موفق شد، اما توان کشور برای واردات نیروگاه با دسترسی به ارز خارجی برای خرید آن‌ها، محدود بود. مهم‌تر این بود که واردات نیروگاه آماده بهره‌برداری، ذاتا خود محدودکننده بود، چون فقط فن‌آوری فیزیکی وارد شده بود. در فن‌آوری نامشهودِ تکنیک‌های مدیریت و مهندسی و مدیریت زنجیره‌ی عرضه که سرمایه‌گذاری‌های گوناگون کارآفرینان را می‌طلبید، کمبود وجود داشت. برای دسترسی پیداکردن به این فن‌آوری‌های نامشهود، نیاز به سرمایه‌گذاری مستقیم به وسیله‌ی شرکت‌های خارجی بود.

همین حرف را می‌توان درباره‌ی ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان بعد از جنگ جهانی نیز زد و بااین‌حال، آن‌ها اجازه‌ی زیادی به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ندادند. در دهه‌ی ۱۹۷۰، کره‌ی جنوبی حتی کاری برعکس

1. Backwardness

انجـام داد: بسـتن کارخانه‌هـای خودروسـازی سـرمایه‌گذاری مشـترک بـا سـرمایه‌های خارجـی در قالـب بخشـی از رانـه‌ی موفـق نهایـی بـرای ایجـاد قهرمانـان خودروسـازی داخلـی. چـرا چیـن نتوانسـت ایـن کار را بکنـد؟ بهتریـن توضیـح ایـن امـر توضیحـی سیاسـی اسـت. ژاپـن، کـره‌ی جنوبـی و تایـوان بخشـی از سـاختار متحـد بـا ایـالات متحـده در آسـیای شـرقی بودنـد. بنابرایـن آن‌هـا از برنامه‌هـای گسـترده‌ی کمـک فنـی، تبـادلات آموزشـی و به‌طـور اساسـی‌تر، دسترسـی بـدون محدودیـت بـه بـازار عظیـم آمریـکا سـود می‌بردنـد. ایـن وضعیـت بـه آن‌هـا منابعـی مالـی و فکـری مـی‌داد بـرای این‌کـه به‌طـور پیوسـته پایـه‌ی فن‌آورانـه خـود را بـه‌روز کننـد، بـدون این‌کـه نیـازی بـه دعـوت شـرکت‌های خارجـی بـه داخـل داشـته باشـند. از سـوی دیگـر، چیـن خـارج از سـاختار متحـد بـا ایـالات متحـده قـرار داشـت، بـا این‌کـه از اواخـر دهـه‌ی ۱۹۷۰ تـا ۱۹۸۹ نوعـی اتحـاد مناسـب بـا ایـالات متحـده داشـت؛ اتحـادی کـه ناشـی از میـل اسـتراتژیک مشـترکی بـود کـه می‌خواسـت جلـوی اتحـاد جماهیـر شـوروی را بگیـرد. چیـن هیـچ‌گاه از آن نـوع امتیازاتـی بهره‌منـد نبـود کـه همسـایگان آسـیای شـرقی‌اش از ایـالات متحـده می‌گرفتنـد. به‌عـلاوه، این‌کـه بعـد از سـقوط بلـوک کمونیسـتی در سـال ۱۹۸۹ و خـود اتحـاد جماهیـر شـوروی در سـال ۱۹۹۱، منطـق اتحـاد اسـتراتژیک بـا ایـالات متحـده از بیـن رفـت. بـرای جـاری نگه‌داشـتن جریـان فن‌آوری، سیاست سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی آزادتری نیاز بود.

مؤلفـه دیگـر صرفـا مناسـبت زمانـی و شـانس بـود. ژاپـن، کـره‌ی جنوبـی و تایـوان، اوج‌گرفتـن صنعتی‌شـان تمامـا در دوره‌ی ۱۹۸۰-۱۹۵۰ بـود، زمانی‌کـه زنجیره‌هـای تولیـد، اساسـا ملـی بـود و تجـارت بین‌المللـی، شـامل مـواد خـام و یـا کالاهـای تمام‌شـده بـود. بعـد از سـال ۱۹۸۰، پیشـرفت‌ها در حمل‌ونقـل و فـن‌آوری ترابـری، بین‌المللی‌سـازی زنجیره‌هـای تولیـد را امکان‌پذیـر سـاخت. چیـن بـا نیـروی کار ارزان‌قیمـت فراوانـش، نزدیکـی بـه زنجیره‌هـای تولیـد موجـود در آسـیای شـرقی و دسترسـی بـه یکـی از بزرگ‌تریـن بنـادر جهـان در هنگ‌کنـگ، هـم از نظـر زمانـی و هـم جغرافیایـی، بهتریـن نقطـه بـرای تبدیل‌شـدن بـه یـک مـکان مهـم تولیـد برون‌سپاری‌شـده بـود.

شـواهدی در دسـت نیسـت - و به‌نـدرت قابل‌پذیـرش اسـت - کـه ایـن وضعیـت، حاصـل اسـتراتژی اصلاح‌طلبـان چینـی در دهـه‌ی ۱۹۸۰ باشـد. ایـن امـر بیشـتر شـبیه بـه فرصتـی سـودآور بـود کـه خـود را عرضـه کـرد و سیاسـت‌گذاران تصمیـم گرفتنـد آن را بـه همـراه همـه‌ی پیامدهـای متنوعـش بپذیرند.

نقش‌هـای به‌هم‌بسـته‌ی سیاسـت‌گذاری صنعتـی، صـادرات و سـرمایه‌گذاری مسـتقیم خارجـی در فصـل ۳ بیشـتر مـورد مداقـه قـرار داده خواهـد شـد. فعـلا، بـه دو نظـر دربـاره‌ی بحـث پیشی‌جسـتن چیـن از همسـایگان آسـیای شـرقی‌اش می‌پردازیـم. اولیـن نظـر این‌کـه توسـعه‌ی چیـن در یـک چارچـوب ژئوپلیتیـک و امنیتـی کامـلا متفـاوت رخ داد و تأثیرگـذاری شـدید وضعیـت چیـن بـر سیاسـت‌های اقتصـادی‌اش، در مقـام یک بازیگر ژئوپلیتیک منزوی و مستقل ادامه یافت.

ژاپـن، کـره‌ی جنوبـی و تایـوان در نقـش اعضـای شـبکه‌ی اتحـاد بـا آمریکا، از کمک‌هـا و دسترسـی بـه بـازار ایـالات متحـده سـود می‌جسـتند، امـا ایـن وضعیـت همیشـه بـرای چیـن مهیـا نبـود. هم‌چنیـن ایـن کشـورها به‌طـور اجتناب‌ناپذیـری ناچـار شـدند نظام‌هـای سیاسـی داخلـی خـود را طـوری انتخـاب کننـد کـه مطابـق دلخـواه پشتیبان‌شـان باشـد. نظـام سیاسـی ژاپـن به دنبال اشغال آمریکا در پی جنگ جهانی دوم، تحمیل شد.

در تایـوان، حرکـت بـه سـوی دموکراسـی نمایندگـی، اسـتراتژی‌ای بـود کـه در پاسـخ بـه تصمیـم آمریـکا بـرای عادی‌سـازی روابـط بـا پکـن (و بنابرایـن قطـع روابـط دیپلماتیـک رسـمی بـا تایپـه) بـه وسـیله‌ی چیانـگ چینـگ- کـو[1]، رهبـر ایـن کشـور، در دهـه‌ی ۱۹۸۰ اتخـاذ شـد. چینـگ عقیـده داشـت بـرای این‌کـه تایـوان بتوانـد خودمختـاری خـود را در منطقـه‌ای کـه بیش‌ازپیـش تحـت تأثیـر چینـی قـرار می‌گیـرد کـه سـریع در حـال رشـد اسـت، حفـظ کنـد، انتخـاب دیگـری نـدارد جـز این‌کـه خـود را تـا جایی‌کـه می‌توانـد بـا ارزش‌هـای سیاسـی و ایدئولوژیـک آمریکایـی هم‌تـراز کنـد. (۱۹) به‌طـور مشـابه، واشـنگتن دیکتاتـوری نظامـی کره‌جنوبـی در دوران جنـگ سـرد را

1. Chiang Ching-kuo

تحمل کرد اما به‌احتمال‌زیاد، این وضعیت نمی‌توانست با سقوط دیوار برلین خیلی دوام داشته باشد، حتی اگر این دیکتاتوری در مواجهه با اعتراضات دانشجویی-کارگری ناراحت‌کننده‌ی پیش از المپیک تابستانی سئول[1] ۱۹۸۸ فرونمی‌پاشید. برعکس، موقعیت چین در خارج از ساختار متحد با آمریکا به این معنی بود که لزومی نداشت آن چارچوب لیبرال - دموکراتیک را بپذیرد.

نظر دیگر این است که از بسیاری لحاظ‌ها، سیاست‌های اقتصادی چین (مثل همین سیاست‌ها در دیگر کشورها) ناشی از نیاز برای واکنش نشان‌دادن به بحران‌ها یا فرصت‌ها در لحظه است؛ تصمیم‌ها اغلب با اطلاعاتی ناکامل گرفته می‌شود، بدون در نظر گرفتن این‌که عواقب بلندمدت آن‌ها ممکن است چه باشد. بنابراین در عین این‌که بعد از یک واقعه، ممکن است ما به‌درستی برخی منطق‌ها یا پیوندهای پنهان در خط‌سیر یک سیاست‌گذاری و استراتژی اقتصادی را تشخیص بدهیم، اعتقاد به این‌که این پیوندها ناشی از یک «برنامه بزرگ» بوده که در طی زمان پیش رفته و به‌طور پیوسته اجرا شده، می‌تواند اشتباهی جدی باشد. وقتی که ما درباره‌ی «استراتژی» اقتصادی رهبران چین، از دنگ شیائوپینگ تا شی جین‌پینگ حرف می‌زنیم، خوب است که در نظر داشته باشیم توصیف خود آن‌ها از این روند، در قالب «رد شدن از رودخانه با احساس کردن سنگ‌ها» بوده است: یک روند نامطمئن از تجربه‌کردن که مطمئنا با اهداف و اصول بسیار روشن هدایت می‌شده، اما بدون مسیری ازپیش‌تعیین‌شده بوده است. (۲۰)

چه کسانی سیاست‌های اقتصادی را پیش می‌برند؟

بحث ما درباره‌ی استراتژی اقتصادی چین به طور اجتناب‌ناپذیری یک سؤال را پیش می‌کشد: چه کسانی استراتژیست هستند؟ ما می‌توانیم به این سؤال از دو زاویه بپردازیم: شخصیت‌ها و ساختارهای دیوان‌سالار. همان‌طور که در بالا اشاره شد، چین یک حکومت

1. Seoul

دیوان‌سالار - اقتدارگرا است و نقش نهادها در شکل‌دادن به جهت سیاست‌های اقتصادی، زیاد است. اما در نظام سیاسی چین، اقتدار شخصی رهبران معمولا بیشتر است. بنابراین اجازه دهید که مروری مختصر بر سیاست‌گذاران اقتصادی اصلی، از شروع دوران اصلاح در سال ۱۹۷۹ داشته باشیم.

نظر رایج این است که از دسامبر ۱۹۷۸ که دنگ شیائوپینگ رهبر عالی‌مقام چین شد، تا اکتبر ۱۹۹۲ که از پولیت‌بورو[1] بازنشسته شد، دنگ یگانه معمار سیاست اقتصادی بود. این نظر واقعا درست نیست. دنگ طی دوران رهبری‌اش باید با یک رقیب قدرتمند، چن یون[2]، دست‌وپنجه نرم می‌کرد؛ کسی که بنیان قوی حمایتی در میان مقامات محافظه‌کار و نظام برنامه‌ریزی حکومت داشت که در دهه‌ی ۱۹۵۰ ایجاد کرده بود و به نظارت بر آن تا دهه‌ی ۱۹۸۰ ادامه داده بود. با این‌که دنگ مدیریت سراسری امور ملی را در دست داشت، در مسائل اقتصادی، او و چن تقریبا تأثیری برابر داشتند و از آن‌ها به‌عنوان «دو پادشاه در یک اقلیم» یاد می‌کردند. چن وزنه‌ی تعادل مهمی در برابر دنگی بود که اغلب به اصلاحات بزرگ، بدون محاسبه‌ی تأثیرات بلندمدت آن علاقه نشان می‌داد. پیشبرد اصلاحات اقتصادی طی سال‌های دوران دنگ بهتر است به عنوان عملی تعادل‌بخش دیده شود بین دنگ ماجراجو و چنی که پیش از حرکت، به جلوی پا نگاه می‌کند.

دنگ هم‌چنین بیشتر جزئیات اجرایی را به جانشینان خود سپرد. مهم‌ترین جانشین او ژائو زیانگ[3] بود که از سمت دبیر اصلاح‌طلب حزب استان سیچیوآن[4] (۱۹۸۰-۱۹۷۵) تا نخست‌وزیری (۱۹۸۷-۱۹۸۰) و درنهایت دبیرکل حزب کمونیست (۱۹۸۹-۱۹۸۷) ترفیع یافت، قبل از این‌که متعاقب اعتراضات میدان تیان‌آنمن به حصر خانگی برود. ژائو طی دوران تصدی‌اش، طرفدار تأثیرگذار اصلاحات بازارگرا بود.

1. Politburo
2. Chen Yun
3. Zhao Ziyang
4. Sichuan

بعد از این که دنگ بازنشسته شد، رهبری کشور به دست رئیس‌جمهور جیانگ زمین افتاد. جیانگ با ادامه‌دادن رسم و روال دنگ، عمدتا مدیریت کشور را به نخست‌وزیرانش سپرد: لی پنگ[1] (در ۱۹۹۷) و ژو رونگجی[2] (۲۰۰۳-۱۹۹۸). لی پنگِ محافظه‌کار، به‌طورکلی ثبات سیاسی را پیش از رشد اقتصادی قرار داد، اما تأثیر او به‌تدریج ضعیف شد چراکه ژو، معاون اول او، سیاست‌گذاری نوآورتر و یک سیاستمدار بسیار سرسخت بود. ژو، معاون اول و رئیس بانک مرکزی از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ بود و تورمی را مهار کرده بود که در یک دهه قبل‌تر به طور مرتب تا ۲۰ درصد بالا رفته بود. او در بخشی از دوره معاونتش مغز متفکر سازماندهی مجدد و کاهش حجم بنگاه‌های دولتی، سرمایه‌سازی مجدد و اصلاح نظام بانکی، خصوصی‌سازی بازار مسکن و ورودِ به‌تعویق‌افتاده‌ی چین به سازمان تجارت جهانی بود. ژو با فاصله زیاد، به‌عنوان تأثیرگذارترین رهبر اقتصادی تاریخ جمهوری خلق ارزیابی می‌شد.

سپردن بیشتر مدیریت اقتصادی به نخست‌وزیر طی دو دوره‌ی گروه‌رهبری بعد، رئیس‌جمهور هو جیانتائو و نخست‌وزیر ون جیابائو[3] (۲۰۱۲-۲۰۰۳) ادامه یافت. با این که اقتصاد طی این دوران رشد سریعی را تجربه کرد (میانگین رشد سالانه ۱۰,۵ درصد در مقایسه با رشد ۹,۹ درصد در یک دهه قبل‌تر)، ون به عنوان نخست‌وزیر ضعیفی که در پیشبرد اصلاحات اصلی اقتصادی ناموفق بود، شدیدا مورد انتقاد واقع شد. دلایل دیگر این انتقادها، مدارا کردن با متورم‌شدن بنگاه‌های دولتی و فساد رسمی بی‌حدوحصر بود و این‌که بعد از دو دوره تزریق مشوق‌های اقتصادی در پی بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸، بدهی‌های عظیمی را به کشور تحمیل کرد. بااین‌حال، او اصلاحات کشاورزی چشمگیر و ایجاد نظام رفاه اجتماعی مدرنی را سرپرستی کرد.

رئیس‌جمهور بعدی، شی جین‌پینگ، تا حدی در واکنش به این تلقی رهبری ضعیف، روشن ساخت که خود او و نه معاون اولش، لی

1. Li Peng
2. Zhu Rongji
3. Wen Jiabao

کقیانگ[1]، معمار اصلی سیاست اقتصادی برای ده سال آینده خواهد بود. طرح کلی اصلاحات که بعد از اجلاس عمومی حزب کمونیست در نوامبر ۲۰۱۳ منتشر شد، نشان داد که تحت نظارت دقیق شخص شی نوشته شده است. شی هم‌چنین خودش را به عنوان رئیس بیشتر «گروه‌های کوچک راهبری[2]» منصوب کرد که حزب از آن‌ها برای مشارکت در تصمیمات سیاست‌گذاری بالادستی استفاده می‌کند و این گروه‌ها شامل گروه امور مالی و اقتصادی هم می‌شود. روش به‌شدت متمرکز شی برای سیاست‌گذاری اقتصادی، نوعی انحراف از عملکرد معمول سه دهه‌ی قبل بود که طی آن، رهبران عالی بیشتر اقتدار خود را به رهبران پایین‌دستی تفویض می‌کردند. اما این روش نیز از زمینه بوروکراتیک بسیار پیچیده‌تر، توسعه‌یافته‌تر و قدرتمندتر نسبت به آن‌چه که در دوران اولیه اصلاح وجود داشت، ناشی می‌شد. بنابراین ما باید امروز سیاست‌گذاری را از یک چشم‌انداز نهادی ارزیابی کنیم.

در دیگر کشورها، ما عموما درباره‌ی سیاست‌های اقتصادی این طور فکر می‌کنیم که از استراتژی‌های بالادستی شروع می شود، به وسیله‌ی رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر یا مشاوران اصلی آن‌ها طرح‌ریزی می‌شود و به‌وسیله‌ی مؤسسات اصلی مثل بانک مرکزی، وزارت امور مالی یا شاید وزارت اقتصاد یا تجارت، و گاهی یک کمیسیون برنامه‌ریزی اقتصادی پیاده‌سازی می‌شود. در چین، این تصویر پیچیده‌تر است، چون سطوح گوناگون بوروکراسی بین رهبران عالی و مؤسسات تخصصی وجود دارد. به دلیل این سطوح اضافه که اغلب درون ساختار حزب هستند، فعالیت‌های آنان عمدتا محرمانه نگه داشته می‌شود.

در رأس هرم قدرت چین، کمیته‌ی دائمی حزب، پولیت‌بورو، قرار دارد. (شکل ۱,۱ نمودار ساختار رهبری چین را نشان می‌دهد.) این گروه که در حال حاضر شامل هفت عضو است، هسته‌ی رهبری کشور را تشکیل می‌دهد که مهم‌ترین تصمیمات، نیازمند اجماع درون

1. Li Keqiang
2. Leading Small Groups

ایـن گـروه اسـت؛ البتـه بـا این‌کـه زاویـه‌ی نـگاه رهبـر عالـی وزن زیـادی دارد. کمیتـه‌ی دائمـی داخـل یـک کمیتـه بزرگ‌تـر قـرار دارد، پولیت‌بورویـی بـا بیسـت و پنـج عضـو کـه هـر سـال چنـد بـار جلسـه می‌گـذارد و بسـیاری از تصمیمـات مهـم را تصویـب می‌کنـد. بـرای مثـال، برنامـه‌ی اواسـط سـال ۲۰۱۴ بـرای بازبینـی در نظـام مالـی کشـور (در فصـل ۶ مـورد بحـث قـرار می‌گیـرد)، بـه وسـیله‌ی پولیت‌بـورو اعـلام شـد و نـه به‌وسـیله‌ی نخسـت‌وزیر یـا وزیـر امـور مالـی، آن‌طـور کـه ممکـن اسـت در کشـورهای دیگر انتظار برود.

درسـت زیـر ردیـف پولیت‌بـورو، «گروه‌هـای کوچـک راهبـری» قـرار دارنـد کـه حـزب، سـازمان داده تـا در سیاسـت‌گذاری‌های مسـائل مهـم مشـارکت داشـته باشـند. اعضـای ایـن گروه‌هـا، نوعـا شـامل طیفـی از مقامـات اسـت کـه سـمت‌های دولتـی یـا حزبـی را در مؤسسـات مختلـف بـر عهـده دارنـد. آن‌هـا ممکـن اسـت کارمندانـی دائمـی نیـز داشـته باشـند کـه کارشـان تدویـن جـزوات و تلخیـص بحث‌هـای گـروه در مـورد پیشـنهادهای سیاسـتی خـاص، بـرای رهبـران حـزب باشـد. در حـال حاضـر، یـازده گـروه کوچـک راهبـری وجود دارند که در شش گروه، شی جین‌پینگ رئیس است.

شـورای حکومتـی در ردیـف پایین‌تـر قـرار دارد کـه رئیـس آن نخسـت‌وزیر اسـت و بالاتریـن ارگان دولـت اسـت و تقریبـا معـادل کابینـه در دیگـر کشـورها محسـوب می‌شـود. امـا سـاختار آن متفـاوت اسـت: عـلاوه بـر سـران همـه‌ی وزارتخانه‌هـا و مؤسسـات دولتـی، شـورای حکومتـی چندیـن عضـو دارد کـه مقاماتـی عالی‌رتبـه هسـتند کـه رده‌ی‌شـان از وزرا بالاتـر اسـت و برخـی از آن‌هـا رده‌ی بالاتـری در حـد معـاون نخسـت‌وزیر دارنـد. کل شـورای حکومتـی، تنهـا دو بـار در سـال تشـکیل جلسـه می‌دهـد؛ در بیشـتر اوقـات، کمیتـه‌ی دائمـی ایـن شـورا (نخسـت‌وزیر و اعضـای شـورای حکومتـی) در مشـاوره دادن به پولیت‌بورو به‌طور مستقل عمل می‌کند.

زیـر شـورای حکومتـی، بدنـه‌ی هم‌تـراز وزارتخانه‌هـا قـرار دارد کـه مهم‌ترین‌شـان در حـوزه‌ی اقتصـاد، کمیسـیون توسـعه و اصـلاح ملـی، یکـی از اعقـاب کمیسـیون برنامه‌ریـزی حکومتـی قدیمـی؛ وزارت امـور مالـی؛ وزارت

شکل ۱/۱ نمودار سازمانی حزب و دولت

نمودار ساده‌شده‌ی ساختار قدرت مرکزی چین



تجارت (که مسائل تجارت خارجی را نیز اداره می‌کند)؛ و بانک خلق چین[1]، یا بانک مرکزی، هستند. همان‌طور که این نمای کلی و سریع نشان می‌دهد، تفاوت اصلی بین چین و دیگر کشورها این است که مقاماتی مثل وزیر امور مالی یا رئیس بانک مرکزی، کمتر از جاهای دیگر قدرت دارند، چون آن‌ها در واقع دارای رده‌ای نسبتا پایین هستند. البته مثل همه‌ی نظام‌ها، افرادی که از نظر سیاسی زرنگ هستند، می‌توانند بیشتر از وزن رتبه‌ی بوروکراتیک خود دارای نفوذ باشند.

آخرین تذکر: این خطوط کلی ساختار رسمی قدرت، یک نظام متمرکز

1. People's Bank of China (PBOC)

را با میزان زیاد قدرتی که در رأس متمرکز شده است، به تصویر می‌کشد. این حرف رسما درست است، اما به یاد داشته باشید که ما پیش‌تر درباره‌ی تمرکززدایی چین صحبت کردیم. رهبران عالی روی کاغذ قدرت زیادی در اختیار دارند، اما در عمل، این قدرت محدود است. وزارتخانه‌های دولت مرکزی اغلب به‌عنوان حوزه‌های ملوک‌الطوایفی، واقعا خودمختار عمل می‌کنند (همان‌طور که بزرگ‌ترین بنگاه‌های دولتی هم این کار را می‌کنند) و بازدیدکنندگان دولت‌های خارجی اغلب اظهار می‌کنند که سطح ایزوله بودن مؤسسات چینی نسبت به یکدیگر به طرزی غیرعادی بالاست. بالاتر از این، با وجود چارچوبی که یک رهبر ژرف‌بین ممکن است در برنامه‌ی عمل اقتصادی خود در نظر گرفته باشد، موفقیت یا شکست، اغلب به‌وسیله‌ی فعالیت‌های استان‌هایی در چین تعیین می‌شود که رهبران‌شان نیز می‌توانند تصمیم‌گیران اقتصادی مهمی باشند.

اندازه و جمعیت چین چه تأثیری بر توسعه‌ی اقتصادی دارد؟

واقعیت روشنی است، اما ارزشش را دارد که تکرار شود: چین بزرگ‌ترین کشور جهان از نظر جمعیت (۱٫۴ میلیارد نفر) و چهارمین کشور از نظر مساحت، با اندازه‌ی جغرافیایی تقریبا مساوی با ایالات متحده است. این اندازه، چین را با مجموعه‌ای غیرمعمول از محدودیت‌ها و امکان‌ها روبه‌رو کرده است. همه‌ی این‌ها در یک نقل‌قول معروف خلاصه شده که بارها به‌وسیله‌ی یکی از اقتصاددانان پیشروی چینی، جاستین لین[1]، عنوان شده است و آن را به نخست‌وزیر وِن جیابائو منتسب می‌کند: «وقتی شما یک مسئله را در جمعیت چین ضرب می‌کنید، خیلی مسئله‌ی بزرگی است. اما وقتی آن را بر جمعیت چین *تقسیم* می‌کنید، به مسئله‌ای خیلی کوچک تبدیل می‌شود.» نکته‌ای ساده است، با وجود این‌که خیلی راحت می‌تواند اشتباه فهمیده شود: اندازه‌ی چین به این معنی است که هر چالشی که با آن روبه‌رو می‌شود - نامش را بیکاری، تخریب زیست‌محیطی، ناآرامی اجتماعی یا هر چه بتوانید فکرش را بکنید بگذارید -مقیاسی به‌طور

1. Justin Lin

غیرقابل‌تصور بزرگ دارد. این معنا را نیز دارد که منابع در دسترس برای جلوگیری از آن مسئله هم عظیم است. دشواری در هدایت کردن همه‌ی آن منابع و بهره‌گرفتن از آن‌ها به صورتی کارآمد است.

این اظهارنظر، بر یک ویژگی مشترک اقتصاد چین در هر دو دوره‌ی مائو و دوران اصلاح پرتو می‌افکند: در تمام مدت، هدف اصلی، بسیج منابع بوده است. به بیشترین حد رساندن *بازده* منابعی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، همواره دغدغه‌ی دوم بوده است. این امر، اقتصاددانان کشورهای ثروتمند را که در آن‌ها همه رشد اقتصادی و بهبود استانداردهای زندگی عملا از بهبود بازده نشأت می‌گیرد، ناراحت می‌کند. بازدیدکنندگان از چین مشاهده می‌کنند که همه جا اتلاف و ناکارایی آشکار است و اغلب نتیجه می‌گیرند که اقتصاد به زودی به بحران برخواهد خورد. این پیش‌بینی‌ها بسیار اشتباه بوده است، نه به این علت که مشاهده‌کنندگان درباره‌ی سطح اتلاف در اشتباهند، بلکه به این دلیل که آن‌ها نمی‌توانند بفهمند در کشوری با اندازه‌ی چین، چنین اتلافی می‌تواند بسیار بی‌اهمیت باشد، چراکه پیامد جانبیِ روندی اثربخش برای تأمین نیازهای پایه است. مثال ساده‌ای را ارائه می‌کنیم: در هر سال از دهه‌ی ۲۰۱۰-۲۰۰۰ میلادی، چین باید بیش از ۲۰ میلیون شغل جدید ایجاد می‌کرد (تقریبا معادل کل جمعیت استرالیا) و ۸ میلیون واحد مسکن شهری جدید می‌ساخت (شش برابر میانگین سالانه‌ی تکمیل مسکن در ایالات متحده طی این دوره و چهار برابر نقطه‌ی اوج آن طی دوران حباب مسکن آمریکا)، صرفا برای این‌که نیازهای اشتغال و سرپناه جمعیت خود را تأمین کند. اصلا جای تعجب ندارد که طی این تلاش، بسیاری مشاغل کاملا به‌دردنخور ایجاد شد و نیز واحدهای مسکن بسیاری ساخته شد که می‌بایست ماه‌ها یا سال‌ها برای پیداکردن خریدار صبر می‌کردند.

جای بحث ندارد که رشد چین می‌بایست اسراف‌کارانه و ناکارا می‌بود، یا این‌که سطح اتلاف می‌تواند تا ابد ادامه داشته باشد. دیگر مسیرهای کاراتر (و احتمالا آهسته‌تر) رشد، مطمئنا قابل اجرا بود. خیلی ساده، نکته این است که اندازه‌ی غول‌آسای چین، گزینه‌ی مدل رشدی با سرعت بالا

را در اختیار رهبرانش می‌گذارد که به جای کمیت، روی کیفیت تأکید دارد. شواهد روزافزونی هست درباره‌ی این‌که این مرحله از رشد «گسترده» در حال به‌پایان‌رسیدن است و این‌که چین برای نگه‌داشتن رشد سریع در دهه‌ی ۲۰۲۰، باید به سمت مدل رشدی حرکت کند که به جای مقیاس، روی کارایی تأکید دارد. این گذار دشوار خواهد بود (فصل ۱۱ را ببینید).

ویژگی دوم اندازه‌ی چین، این است که این کشور مجال خیلی بیشتری برای آزمودن سیاست‌ها در مقیاس بزرگ داشت قبل از این‌که آن‌ها را در سطح کشوری بگستراند. این کشور دارای سی‌ویک محدوده‌ی اختیارات قانونی در سطح استانی است (۲۱) که در میان آن‌ها، کوچک‌ترین‌شان (تبت[1]) دارای جمعیت ۳ میلیون نفر و بزرگ‌ترین‌شان (گوانگ‌دونگ[2]) ۱۰۴ میلیون نفر جمعیت دارد؛ تقریبا به اندازه‌ی جمعیت مکزیک. یک استان متوسط دارای جمعیتی در حدود ۴۵ میلیون نفر، تقریبا به اندازه‌ی جمعیت اسپانیاست. از بسیاری جهات، بهتر است به چین به عنوان تجمعی از کشورها در حد و اندازه‌ی یک قاره فکر کنیم. ساختار رسمی‌ای که این استان‌ها در آن کار می‌کنند، یک حکومت متمرکز است که از پکن اداره می‌شود، نه یک نظام فدرالی مثل ایالات متحده یا آلمان. اما عملا، مقامات استانی، آزادی عمل زیادی برای اداره‌ی چیزهایی دارند که مناسب تشخیص می‌دهند. از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، رهبران ملی عامدانه از مزیت‌های این خودمختاری محلی، از طریق واگذاری حق اختیار آزمایش سیاست‌ها به شهرها یا استان‌هایی خاص به‌طور مسامحه‌آمیز یا آشکار، بهره برده‌اند. در نتیجه، چین دارای نعمت آزمودن ایده‌های جدید در مقیاسی نسبتا بزرگ است که در کشورهای دیگر، دور از دسترس است. به‌این‌ترتیب، موفقیت‌ها می‌توانند در جاهای دیگر تکثیر شود، اما شکست‌ها به نظام ملی آسیب نمی‌رساند. این امر، شکل‌گیری سیاست‌ها را به سبک آزمون و خطایی، امکان‌پذیرتر می‌سازد.

البته جنبه‌ی منفی قضیه این است که رهبران محلی در پیگیری

1. Tibet
2. Guangdong

برنامه‌های کاری خود اغلب احساس آزادی می‌کنند، چه این برنامه‌ها با استراتژی ملی سازگار باشد، چه نباشد. یک مثال برجسته، صنعت خودروسازی است. از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، پکن دارای سیاستی بوده که روی تولید در سه خودروسازی بزرگ دولتی متمرکز شده است، به تقلید از خودروسازهای سه‌گانه‌ای که در آمریکا و ژاپن بر بخش خودرو فرمانروایی می‌کنند. این سیاست کاملا شکست خورد و یکی از دلایلش این بود که بسیاری از شهرها بی‌اعتنا به برنامه‌ی مرکزی، خودروسازی‌های خود را بنا نهادند. بازار خودرو (که از سال ۲۰۱۰ از نظر اندازه بزرگ‌ترین بوده) با سرعتی بالا رشد کرده است تا تعداد زیادی تولیدکننده محصول ارزان‌قیمت را در خود جای دهد و استان‌ها از تمهیدات حمایت از تولید داخلی استفاده کرده‌اند تا فروش خودروهای ساخت محلی را تبلیغ کنند و مانع «واردات» خودروهای تولیدشده‌ی دیگر شرکت‌ها در استان‌های دیگر شوند. در این نمونه، شاید مصرف‌کنندگان چینی از شمار روبه‌افزایش گزینه‌های کم‌هزینه بهره‌مند شده باشند، اما عواقب دیگر قدرت تصمیم‌گیری‌های اقتصادی محلی، به‌خصوص نرخ خارق‌العاده بالای تخریب زیست‌محیطی، مصیبت‌بار است.

وقتی رهبران باید بین افزایش رشد اقتصادی و به بیشترین حد رساندن کنترل سیاسی دست به انتخاب بزنند، کدام را برمی‌گزینند؟

برای پاسخ به این پرسش مهم، ابتدا اجازه بدهید بحث خود را درباره‌ی آرایش سیاسی - اقتصادی چین خلاصه کنیم. چین در اصل یک حکومت دیوان‌سالار - اقتدارگرای تک‌حزبی است که به‌وسیله‌ی ساختار دستوری متمرکز در پکن اداره می‌شود، اما در عمل، اغلب بی‌اندازه غیرمتمرکز است؛ به دلیل اندازه و جمعیت عظیم کشور، همین طور هم باید باشد. انضباط حزب کمونیست و کنترل مطلق نظام انتصابات دیوان‌سالار در سراسر کشور، مانع از تکه‌تکه‌شدن چین می‌شود و شکل‌دهی و پیاده‌سازی استراتژی‌های اقتصادی منسجم را ممکن می‌سازد. استراتژی اقتصادی اصلی که از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ پی گرفته شد، دو روش را با هم ترکیب کرد: مدل «حکومت

توسعه‌ای آسیای شرقی» که توسعه‌ی صنعتی با هدایت حکومت است و یک مدل «انتقالی» که گذار تدریجی از اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده متمرکز کمونیستی به مدلی بازارمحورتر. حزب کمونیست چین از شکست دیگر کشورهای کمونیستی (به‌خصوص شوروی) یاد گرفته است که سرپا نگه‌داشتن رشد اقتصادی‌ای سریع و فراگیر، امری اساسی برای دراختیارداشتن قدرت است.

تا این‌جا که همه چیز خوب پیش رفته است. اما این وضعیت یک سؤال صریح را پیش می‌آورد: چه اتفاقی می‌افتد وقتی دو هدف اصلی حزب کمونیست - به بیشترین حد رساندن رشد اقتصادی و باقی‌نگه‌داشتن خود در قدرت - با هم در تضاد باشند؟ رهبران اگر ناچار باشند یکی از این دو را انتخاب کنند، کدام را بر خواهند گزید؟

این سؤال، مهم‌ترین بخش از نقدی است که می‌تواند نقد لیبرال - دموکراتیک نظام چین خوانده شود. تحلیلگران در دموکراسی‌های ثروتمندی مثل ایالات متحده (و تحلیلگران لیبرال در داخل چین) می‌بینند که همه کشورهای ثروتمند جهان عملا دارای نظام‌های سیاسی دموکراتیک، یا دست‌کم نسبتا باز، هستند. آن‌ها هم‌چنین مشاهده می‌کنند که رژیم‌های اقتدارگرا عموما مایلند حفظ خود را در رفاه اقتصادی شهروندان‌شان قرار دهند. رژیم‌های گوناگونی چون اتحاد جماهیر شوروی، اسپانیای فرانسیسکو فرانکو[1] و مصر حسنی مبارک[2]، بدون اشاره به مثال‌های افراطی‌تری چون کره‌ی شمالی، به جای خطر میدان‌دادن به آزادی‌های اقتصادی که ممکن بود موجب تقاضای آزادی‌های سیاسی شود، رکود یا وضعیت بدتر اقتصادی را انتخاب کردند. در این میان، رژیم‌های اقتدارگرایی که برای رشد اقتصادی فراگیر ارزش خاصی قائل شدند، مثل کره‌ی جنوبی پارک چونگ- هی[3] یا شیلیِ پینوشه[4]، وقتی که فرد خودکامه اصلی به دردسر افتاد، تمایل پیدا کردند به سمت دموکراسی بروند. نتیجه این‌که رهبران چین سرانجام

1. Francisco Franco
2. Hosni Mubarak
3. Park Chng-hee
4. Pinochet

مجبـور خواهنـد شـد بیـن بازکـردن نظـام سیاسـی خـود یـا حفـظ قـدرت و موافقت با تحلیل‌رفتن اقتصاد، دست به انتخاب بزنند.

رهبـران چیـن بـا موفقیـت ایـن دوراهـی را کنـار گذاشـتند: در واقـع، رهبـری کنونـی چیـن تحـت نظـارت شـی جین‌پینـگ، یـک برنامـه‌ی اصـلاح اقتصـادی جاه‌طلبانـه را بـا مبـارزه‌ای بـرای تشـدید کنتـرل سیاسـی حـزب ترکیـب کـرده اسـت. دلیلـش ایـن اسـت کـه آن‌هـا بـه رشـد اقتصـادی و قـدرت سیاسـی بـه عنـوان مکمل‌هـای همدیگـر نـگاه می‌کننـد، نـه متضادهـای یکدیگـر. قـدرت بلامنـازع حـزب، امـکان سیاسـت‌گذاری‌های توسـعه‌ی اقتصـادی جـدی‌ای را فراهـم می‌سـازد کـه به‌سـختی در یـک نظـام بازتـر دوام مـی‌آورد. در عـوض، موفقیـت اقتصـادی منشـأ اصلـی مشـروعیت حـزب اسـت. فراتـر از آن، رهبـران حـزب مدت‌هاسـت دریافته‌انـد کـه در صحنـه‌ی بین‌المللـی، قـدرت ملـی، نتیجه‌ی مستقیم توان اقتصادی است.

امـا و البتـه کـه بسـیاری از اصلاحـات اقتصـادی خـاص نیـاز دارد کـه حکومـت بخشـی از قـدرت خـود را واگـذار کنـد. کارآمدترکـردن بنگاه‌هـای دولتـی بـه معنـی کاهـش شـدید تملـک دارایـی توسـط حکومـت اسـت. آزادسـازی مالـی بـه معنـای کاهـش توانایـی دولـت در هدایـت سـرمایه بـه پروژه‌هـای مطلوبـش اسـت. دوراهـی همیشـگی سیاسـت اقتصـادی وابسـته بـه دولـت ایـن اسـت کـه رهبـران چیـن مایلنـد چقـدر و چه‌نـوع قدرتـی را در قبـال به‌دسـت آوردن چقـدر و چه‌نـوع رشـد اقتصـادی‌ای، قربانـی کننـد. جوابـی کـه پاسـخ همـه‌ی پرسـش‌ها باشـد، وجـود نـدارد. در بسـیاری مواقـع، رهبـران، میزانـی از تضعیـف قـدرت حکومـت را بـه منظـور پرجنب‌وجـوش نگه‌داشـتن اقتصـاد پذیرفته‌انـد. ایـن تمایـل در اواخـر دهـه‌ی ۱۹۷۰ و اوایـل دهـه‌ی ۱۹۸۰ در تصمیم‌گیـری درباره‌ی اصلاحـات کلـی قابل‌مشـاهده بـود و نیـز در اصلاحـات دهـه‌ی ۱۹۹۰ و اوایـل دهـه‌ی ۲۰۰۰ کـه در آن بیشـتر قیمت‌گذاری‌هـای دولتـی از بیـن رفـت، سـرمایه‌گذاری خارجـی بازتـر شـد و بسـیاری از بنگاه‌هـای دولتـی، خصوصـی شـدند. یـک نمونـه بـرای این‌کـه رشـد اقتصـادی، قربانـی کنتـرل سیاسـی می‌شـود، بحـران ۱۹۸۹ بـود و همان‌طـور کـه دیده‌ایـم، کنتـرل سیاسـی دوبـاره استقرار یافت، تمرکز روی اصلاح اقتصادی دوباره به‌سرعت اعمال شد.

امروزه یک سؤال مهم این است که آیا شی جین‌پینگ تمایل دارد مقداری از کاهش کنترل حکومتی را با بازده اقتصادی بیشتر معامله کند یا این‌که خیلی ساده تلاش می‌کند با هر هزینه‌ای، اقتدار حزب را استحکام بخشد. دو سال اول، او عمدتا متمرکز بر تمهیدات سخت‌ترکردن کنترل سیاسی بود که شامل موج ضدفسادی می‌شد که تاحدی برای درهم‌شکستن شبکه‌های سیاسی رقیب و مبارزاتی برای تسلط حکومت بر رسانه‌ها و جامعه مدنی، طراحی شده بود. او هم‌چنین اصلاحات اقتصادی مهمی را ارائه کرد که اغلب طوری زمان‌بندی شده‌اند که در حوالی سال ۲۰۲۰ تکمیل شوند. اما پیشرفت اغلب اصلاحات آهسته بوده است و منتقدان استدلال می‌کنند که حتی اگر آن‌ها کامل هم بشوند، قدرت حکومت را خیلی کم کاهش خواهند داد و پویایی اقتصادی را اندکی بالا خواهند برد. تعادل‌بخشیدن بین نشاط اقتصادی و کنترل سیاسی، یک کار دشوار است. رهبران چین در ۳۵ سال اول دوران اصلاح، برای حفظ این تعادل، کارهای چشمگیری کرده‌اند. این‌که چه‌مدت دیگر می‌توانند آن را حفظ کنند، قطعی نیست و نگرانی روزافزونی وجود دارد که شی به نفع کنترل سیاسی و به قیمت رشد اقتصادی، موازنه را به هم بزند.

۲
اقتصاد روستایی

چرا در دهه‌ی ۱۹۸۰، پایان کمون‌های زراعی رشد اقتصادی چین را به حرکت درآورد؟

شاید عجیب به نظر برسد که ما بحث از یک اقتصاد صنعتی عظیم را با کشاورزی شروع می‌کنیم. در چین امروز، کشاورزی تنها ۹ درصد تولید ناخالص داخلی[1] را تشکیل می‌دهد، درصورتی‌که صنعت و خدمات هر کدام بیش از ۴۰ درصد آن را شامل می‌شوند. اما نزدیک به نیمی از جمعیت، هنوز در مناطق روستایی زندگی می‌کنند و بیش از یک‌سوم نیروی کار ملی -حدود ۳۰۰ میلیون نفر- روی زمین کار می‌کنند. به دلیل درگیربودن تعداد زیادی از افراد با زراعت، عنایت به رفاه روستایی و موازنه‌ی بین منافع روستایی و شهری، از الزامات مهم سیاست‌های توسعه باقی مانده است.

فراتر از این، از یک چشم‌انداز تاریخی، قابل‌قبول است که از کشاورزی شروع کنیم چون اصلاحات اقتصادی از خصوصی‌سازی زمین در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ شروع شد. این یک تصادف نبود. کشاورزی در آن‌زمان بزرگ‌ترین بخش اقتصادی بود که ۳۷ درصد تولید ناخالص داخلی و نزدیک به سه‌چهارم همه‌ی مشاغل را تشکیل می‌داد. طبیعی بود که اصلاحات، بازی را از آن‌جا شروع کند. (۱) و همان‌طور که ما در بحث‌مان از مدل توسعه‌ی آسیای شرقی دیدیم، ثابت شده است که روشن‌کردن تکلیف کشاورزی، اولین قدم اساسی برای صنعتی‌سازی موفق است.

در آستانه‌ی وقوع دوران اصلاح در سال ۱۹۷۸، نواحی روستایی چین به دلیل دو دهه سیاست‌گذاری بد، بیش از حد جمعیت داشتند و فقیر شده بودند. لغو مالکیت خصوصی زمین‌های زراعی در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰ شروع شد و کشاورزی تحت اداره کمون‌هایی سازماندهی شد که به ترتیب به واحدهای اشتراکی کوچک‌تری تقسیم شد که «بریگاد[2]»ها و «گروه‌های کاری[3]» نامیده می‌شدند. این کمون‌ها طوری ساخته شدند بودند که تا حد امکان غله تولید کنند و در حوزه‌ای کوچک اجازه تولید سبزیجات و

1. Gross Domestic Production (GDP)
2. Brigade
3. Work Team

دیگر محصولات قابل‌فروش را هم داشتند و دولت این غلات تولیدشده را با قیمت کمی که برای به حداقل رساندن هزینه‌های غذای اصلی مردم شهرنشین طراحی شده بود، به چنگ می‌آوردند. کنترل سفت‌وسخت گذرنامه‌ی داخلی که در همان زمان به کار برده می‌شد، مهاجرت از روستا به شهر را در عمل غیرممکن ساخته بود، به جز برای سربازان که از نواحی روستایی ثبت‌نام می‌شدند و بعدتر با پایان خدمت، به شهرها می‌رفتند.

عواقب این سیاست‌ها تماما بد بود. رشد درآمد روستایی از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۸، بر اساس نرخ واقعی، تنها یک درصد در سال و ساکن و بی‌حرکت بود. تولید سرانه‌ی غلات، در حدود ۳۰۰ کیلوگرم در سال ۱۹۷۸، بالاتر از تولید سال ۱۹۵۵ نبود و تولید دانه‌های روغنی (محصولی اساسی، چراکه در عمل همه‌ی آشپزی در چین به سرخ‌کردن در روغن ارتباط پیدا می‌کند)، طی این دوره نزدیک به یک‌سوم کاهش یافت. هم‌چنین به دلیل محدودیت‌ها در جابه‌جایی، سهم روستاها در جمعیت ملی یعنی ۸۲ درصد، عملا در سال بیشتر از سال ۱۹۵۸ بود. (۲)

بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۳، بنیاد کلی اقتصاد کشاورزی با اتخاذ «نظام مسئولیت خانوار[1]» دچار تغییر شد. ریشه‌های این تغییر در یک روستا در استان آنهوئی[2] قرار داشت که یک گروه از کشاورزان مخفیانه دور هم جمع شدند و توافقی را امضاء کردند تا تعاونی خود را منحل کنند و مزارع خود را به قطعات مجزا تقسیم کنند. این نوآوری به‌سرعت گسترش یافت و دبیر حزبی استان، وان لی[3]، فهمید که در حال مواجه‌شدن با طغیان پرطرفدار و قدرتمندی علیه یک نظام محنت‌بار است. او به جای سرکوب آن، تصمیم گرفت که از این اصلاحاتِ واگذاری زمین به زارع، حمایت کند. دبیر حزبی استان سیچوان[4]، ژائو زیانگ، تصمیمی مشابه گرفت.

در سطح ملی، پلنوم حزب در دسامبر ۱۹۷۸ که دوران اصلاح را شروع

1. Household Responsibility System
2. Anhui
3. Wan Li
4. Sichuan

کـرد، قیمت‌هـای محصـولات کشـاورزی را افزایـش داد و ایـن موهبـت را بـرای تعاونی‌هـای روسـتایی فراهـم کـرد کـه روش‌هـای متفـاوت مدیریـت را تجربـه کننـد، امـا هم‌چنـان کشـاورزی خصوصـی را محکـوم می‌کـرد. تـا سـال ۱۹۸۰ کـه ژائـو زیانـگ نخسـت‌وزیر شـده بـود و وان لـی معـاون نخسـت‌وزیر در زمینـه‌ی سیاسـت کشـاورزی بـود. آن‌هـا باهـم راه سیاسـت ملـی منحل‌کـردن کمون‌هـا و بازگشـت بـه زراعـت خانوادگـی را همـوار کردنـد. تـا انتهـای سـال ۱۹۸۲، در عمـل همـه‌ی تعاونی‌هـای کشـاورزی از بیـن رفتـه بودنـد و بـه کشـاورزان خانوادگـی این حق داده شده بود که قطعات مجزای زمین را زیر کشت ببرند.

تأثیـر ایـن کار روی تولیـد کشـاورزی و درآمدهـای زراعـت چشـمگیر بـود. تـا سـال ۱۹۸۴، تولیـد غـلات بیـش از ۴۰۰ میلیـون تـن بـود، یک‌سـوم بیشـتر از آن چـه تنهـا در شـش سـال پیش‌تـر بـود، تولیـد دانه‌هـای روغنـی و پنبـه، نـرخ رشـد ثابـت سـالانه ۱۵ درصـد را داشـت و تولیـد گوشـت در حـال رشـد سـالانه ۱۰ درصـدی بـود. درآمـد سـرانه‌ی روسـتایی، بیـن سـال‌های ۱۹۷۹ تـا ۱۹۸۴ بیـش از دو برابـر شـد. پس‌انـداز نقـدی سـرانه نـزد خانواده‌هـای روسـتایی از میـزان اصـولا صفـر در سـال ۱۹۷۹، بـه ۳۰۰ رنمینبـی[1] در سـال ۱۹۸۹ افزایـش یافـت. کسـب منفعـت سـریع در تولیـد و درآمدهـای کشـاورزی طـی دهـه‌ی ۱۹۸۰ ادامـه یافـت چراکـه زارعـان بـه محصـولات خـود تنـوع بخشـیدند و از فن‌آوری‌هـای جدیـدی بهـره گرفتنـد کـه بـازده را افزایـش داد. اسـتفاده از کودهـای شـیمیایی کـه به‌تدریـج در دهـه‌ی ۱۹۷۰ ظهـور کـرده بـود، بیـن سـال‌های ۱۹۷۸ تـا ۱۹۹۰ سـه برابـر شـد. همیـن اتفـاق بـرای اسـتفاده از ماشـین‌آلات کشـاورزی، به‌خصـوص پمپ‌هـا، تراکتورهـای کوچـک و تجهیـزات فـراوری مـواد غذایـی هـم رخ داد. (۳)

اصلاحـات کشـاورزی مزایایـی داشـت کـه بسـیار فراتـر از بهبـود بـازده زمین‌هـا و درآمـد بـود. کشـاورزان به‌دلیـل درآمدهـای بالاتـر و مشـوق‌های بیشـتر بـرای سـرمایه‌گذاری، بـه منبـع مهمـی بـرای تقاضـای بخش‌هـای صنعتـی پایـه مثـل کودهـا و تجهیـزات کشـاورزی تبدیـل شـدند. همان‌قـدر کـه درآمـد نقـدی آن‌هـا افزایـش می‌یافـت، پس‌اندازهـای بانکی‌شـان نیـز بیشـتر می‌شـد و ایـن پول‌هـا

1. Renminbi

بـرای وام‌دادن بـه بنگاه‌هـای تولیـدی نوپـا در دسـترس بـود. هم‌چنـان کـه کشـاورزان توانسـتند خودشـان ارزش کارشـان را تعییـن کننـد، شـمار روزافزونـی از آن‌هـا بـه جسـتجوی کار دسـتمزدیِ خـارج از مزرعـه به‌عنـوان کمک‌خرجـی بـرای تکمیـل درآمدهایشـان پرداختنـد. ایـن ترکیـب از عوامـل بـه راه‌انـدازی اولین موج صنعت کارآفرینی، یعنی بنگاه‌های شهر و روستا[1]، کمک کرد.

بنگاه‌های شهر و روستا چه نقشی در توسعه‌ی اقتصادی چین در دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ بازی کردند؟

بنگاه‌هـای شـهر و روسـتا، بنگاه‌هایـی تجـاری هسـتند کـه به‌طـور رسـمی یـا غیررسـمی مـورد حمایـت مالـی «تعاونی[2]»هـای محلـی، یـا بـه عبـارت دیگـر، حـکام شـهر و روسـتا قـرار دارنـد. آن‌هـا بـا بنگاه‌هـای دولتـی قابل‌قیـاس نیسـتند. صاحبـان بنگاه‌هـای دولتـی، حکومت‌هـای مرکـزی، ادارات اسـتانی یـا شـهری هسـتند. حقـوق مالکیـت دولتـی تـا دهـه‌ی ۱۹۹۰ از طریـق بودجه‌هـای سـرمایه‌گذاری اعمـال می‌شـد و از سـال ۲۰۰۳، در قالـب مجموعـه‌ای از مؤسسـات سـهام‌دار رسـمی (بـرای جزئیـات آن، فصـل ۵ را ببینیـد) اعمـال می‌شـود. بنگاه‌هـای شـهر و روسـتا از ایـن محدودیت‌هـا آزاد هسـتند و در واقـع، سـهام‌داران آن‌ها ممکن است هم ادارات محلی و هم اشخاص باشند.

بنگاه‌هـای شـهر و روسـتا در دهـه‌ی ۱۹۸۰ بـه دو دلیـل اوج گرفتنـد. اولا، همان‌طـور کـه در بـالا اشـاره کردیـم، تقاضـای روزافزونـی از سـوی خانوارهـای به‌تازگـی مرفـه کشـاورز، بـرای طیـف وسـیعی از کالاهـا وجـود داشـت و منبـع روزافـزون کارگـران مشـتاق کار در کارخانه‌هـا، چنیـن کالاهایـی را تولیـد می‌کردنـد. ثانیـا، بنگاه‌هـای شـهر و روسـتا سـاختاری بـرای ترکیـب انـرژی کارآفرینـی و نفـوذ دولتـی ارائـه می‌کردنـد کـه بـرای اطمینـان از دسترسـی بـه سـرمایه، حیاتـی بـود. بـه ایـن ترتیـب، بنگاه‌هـای کوچـک در چیـن بـه سرنوشـت مشـابه چنیـن شـرکت‌هایی در دیگـر اقتصادهـای «در حـال گـذار» پساکمونیسـتی کـه کمبـود دسترسـی بـه سـرمایه، رشـد آن‌هـا را بـا محدودیت‌هـای جـدی

1. Township and Village Enterprises
2. Collective

مواجه ساخته بود دچار نشدند. (۴)

تا سال ۱۹۸۵، میزان اشتغال در بنگاه‌های شهر و روستا که مالکیت‌شان به صورت اشتراکی بود به ۴۰ میلیون رسید و میزان اشتغال در همه‌ی انواع بنگاه‌های روستایی در حدود ۷۰ میلیون بود. یک دهه بعد، بنگاه‌های روستایی، ۱۸ درصد نیروی کار ملی را به استخدام درآورده بودند و یک‌چهارم تولید ناخالص داخلی را تولید می‌کردند. (بنگاه‌های شهر و روستای اشتراکی در حدود نیمی از این آمار را تشکیل می‌دادند.) این وضعیت، نقطه‌ی اوج مدل بنگاه‌های شهر و روستای اشتراکی را نشان می‌داد. طی چندین سال بعد، بنگاه‌های شهر و روستا با رقابت شدیدی از جانب بنگاه‌های کارآمدتر و اصلاح‌شده دولتی و نیز بنگاه‌های خصوصی در مناطق شهری مواجه شدند. تا سال ۲۰۰۴، اکثر قریب‌به‌اتفاق بنگاه‌های شهر و روستای اشتراکی، بیشتر از طریق خرید سهام‌شان به وسیله‌ی مدیران شرکت‌ها، خصوصی شده بودند. با این‌که آمارها هم‌چنان به بنگاه‌های شهر و روستا می‌پردازند، اما بهتر است بیشتر آن‌ها شرکت‌هایی خصوصی‌ای در نظر گرفته شوند که صرفا در مناطق روستایی یا نیمه‌روستایی مستقر شده‌اند. (۵)

بنگاه‌های شهر و روستا نقش‌های گوناگون مهمی در توسعه‌ی صنعتی سال‌های اول دوران اصلاح بازی کردند. آن‌ها پایه‌های تولید گسترده‌ی کالاهای مصرفی بودند، چراکه به‌سرعت، فراتر از تولید کالا برای خانوارهای کشاورز، به سوی طیف وسیع‌تری از محصولات مصرفی شامل پنکه، دوچرخه، لوازم آشپزخانه و امثال آن، پیش رفتند. هم‌چنین بنگاه‌های شهر و روستا، در زمانی که بنگاه‌های خصوصی به‌طور رسمی منع شده بودند، فضایی ایجاد کردند برای آن‌چه عملا بنگاه‌های خصوصی در دوران گذار بود. آن‌ها اولین مکانیسم وسیع برای انتقال کارگران اضافی کشاورزی به اقتصاد صنعتی مدرن بودند. از اهمیت این بنگاه‌ها، بعد از اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ به‌طور نسبی کاسته شد، چون شرکت‌های بخش خصوصی شهری سرانجام به اندازه‌ی کافی بزرگ شده بودند و از حمایت نظارتی کافی بهره‌مند بودند تا این نقش‌ها را بر عهده بگیرند.

چرا نابرابری روستایی – شهری بعد از ۱۹۸۹ رشد کرد؟

اصلاحات دهه‌ی ۱۹۸۰ که در مناطق روستایی شروع شد، به طرز نامتناسبی برای جمعیت روستایی سودمند بود. قیمت‌های محصولات کشاورزی سریعا افزایش یافت و همین اتفاق برای فرصت‌های اشتغال دستمزدی خارج از مزرعه در بنگاه‌های شهر و روستا رخ داد؛ در نتیجه درآمدهای روستایی سریع‌تر از درآمدهای شهری رشد کرد. اما این امر که به نوعی جبران خوش‌آیند متمایل‌شدن درآمدهای دهه‌های قبل‌تر به سمت شهری‌ها بود، دوام نیافت. در کنار دلایل متنوعی که اصلاحات متمرکز بر روستا در دهه‌ی ۱۹۸۰ را به اصلاحات متمرکز بر شهر در دهه‌ی ۱۹۹۰ تغییر داد، آشوب سیاسی سال ۱۹۸۹ یک نقطه‌ی سرنوشت‌ساز بود.

تظاهرات در میدان تیان‌آنمن پکن و دیگر شهرهای چین در بهار ۱۹۸۹ دلایل گوناگونی داشت. پیش‌زمینه‌ی ماجرا این بود که دهه‌ی ۱۹۸۰، دوران غلیان شدید روشنفکری‌ای بود که طی آن، بحث بر سر نظام‌های سیاسی جایگزین همه‌گیر شد و در سطحی تجعب‌آوری توسط دولت تحمل شد. (دولت مرکزی حتی دفتری برای مطالعه روی اصلاحات سیاسی داشت.) برای اولین بار از زمان انقلاب در سال ۱۹۴۹، دانشجویان و دانشگاهیان چینی به‌وفور به خارج سفرکردند و مجذوب استانداردهای بالاتر زندگی و گشودگی سیاسی بیشتری شدند که نه‌تنها در ایالات متحده و اروپا، بلکه در مکان‌های نزدیک‌تر به خانه، مثل ژاپن و هنگ کنگ[1] نیز می‌دیدند.

با توجه به این پیش‌زمینه، شماری از بی‌عدالتی‌ها باعث نارضایتی شد. رشد سریع قیمت مواد غذایی به معنی تورمی بود که به‌طور معمول دورقمی بود. در اواخر سال ۱۹۸۸ و اوایل ۱۹۸۹، تورم بین ۲۰ تا ۳۰ درصد بود. با این‌که درآمدهای شهری نیز سریع افزایش می‌یافت، بسیاری از خانوارهای شهری احساس می‌کردند که افزایش قیمت‌ها منافع آن‌ها را متزلزل می‌کند. دانشجویانی که از دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های شهری بیرون می‌آمدند، چشم‌انداز شغلی ضعیفی پیش رو داشتند، چراکه بنگاه‌های

1. Hong Kong

دولتی در ایجاد شغل کافی دچار مشکل بودند و شرکت‌های خصوصی، تحت محدودیت‌های نظارتی شدید کار می‌کردند. رایج‌ترین شکل یک شرکت خصوصی گتیهو[1] یا بنگاه خانوادگی بود که طبق قانون، کارکنانش نمی‌توانست بیشتر از هفت نفر باشد. عصبانیت همه‌گیری از فساد توسط مقامات دولتی، به‌ویژه به دلیل خرید ارزان کالاها با قیمت‌های دولتی و فروش آن‌ها با سود زیاد در بازارهای آزاد، وجود داشت. همه‌ی این نارضایتی‌ها به صورت تظاهراتی نمایان شد که سرانجام دولت آن را در ۴ ژوئن ۱۹۸۹ سرکوب کرد، به این ترتیب که ارتش تظاهرکنندگان را متفرق کرد و هزاران نفر از آنان را کشت.

اصلاح‌طلب‌ها در حزب کمونیست و دولت، در طی چند سال بعد، حول یک استراتژی که مرکز انرژی اصلاحات را به سمت مناطق شهری عقب کشید، ادغام شدند. اما بر خلاف دوره ۱۹۸۰-۱۹۷۸ که حزب یک سلسله تصمیمات روشن و عامدانه به نفع مناطق روستایی از طریق افزایش قیمت‌های زراعی و مجوزدادن به زراعت خصوصی اتخاذ کرد، این دوره به‌صورت حرکتی علنی یا تبلیغ‌شده، به سمت افزایش درآمدهای شهری نسبت به درآمدهای روستایی نبود. اما شک کمی می‌تواند باقی بماند که رهبران حزب از سال ۱۹۸۹ این درس را گرفتند که بزرگ‌ترین تهدید برای نگه‌داشتن قدرت در دست رژیم، از شهرها ناشی می‌شود. بنابراین لازم بود روی اصلاحاتی تمرکز شود که استانداردهای زندگی در آن مناطق را افزایش می‌داد. سوابق شخصیت‌های کلیدی نیز به این تصمیم شکل داد.

اصلاح‌طلبان بزرگ دهه‌ی ۱۹۸۰ که کار خود را از ایالت‌ها شروع کرده بودند، به‌خصوص وان لی و ژائو زیانگ (که از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۷ نخست‌وزیر و سپس دبیرکل حزب در ۱۹۸۹-۱۹۸۷ بود، قبل از این‌که در نتیجه‌ی آشوب تیان‌آنمن عزل شود)، به مشکلات روستایی می‌پرداختند. شخصیت اصلی دهه‌ی ۱۹۹۰، رییس‌جمهور جیانگ زمین و ژو رونگجی (که از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ معاون نخست‌وزیر و سزار امور اقتصادی و سپس تا ۲۰۰۳ نخست‌وزیر بود) هر دو مدیران سابق شانگهای بودند و عمدتا با مسائل شهری سروکار داشتند.

1. Getihu

در طـول دهـه‌ی ۱۹۹۰ اصلاحـات در شـهرها شـتاب گرفـت، درحالی‌کـه مناطـق روسـتایی وارد یـک دوران رکـود نسـبی شـد. دولـت سـاختار شـرکت‌های تحـت مالکیـت خـود و نظـام مالـی را بازسـازی کـرد و بنگاه‌هـای خصوصـی را ترویـج داد. محدودیت‌هـای جابه‌جایـی کارگـری تسـهیل شـد و بنابرایـن شـرایط بـرای این‌کـه کارگـران بـرای کار دسـتمزدی بـه شـهرها برونـد، راحت‌تـر شـد؛ امـا خانواده‌هـای آنـان از رفتـن بـه شـهرها منـع شـدند و بـارِ عرضـه‌ی خدمـات اجتماعـی بـرای خانواده‌هـای ایـن مهاجـران، بـر دوش مناطـق روسـتایی باقـی مانـد. قیمت‌هـای تأمیـن دولتـی گنـدم و دیگـر کالاهـای کشـاورزی محـدود مانـد. در همـان زمـان، بـه شهرسـتان‌ها دسـتور داده شـد کـه تولیـد گنـدم را بـه بیشـترین انـدازه برسـانند، بـه قیمـت ازدسـت‌رفتن محصـولات قابل‌فروشـی کـه زارعـان می‌توانسـتند بـا قیمت‌هـای بالاتـر در بازارهـای آزاد بفروشـند. در سـال ۱۹۹۸، خصوصـی شـدن سـهام مسـکن شـهری کـه بـه وسـیله‌ی شـرکت‌های دولتـی کنتـرل می‌شـد، به‌طـور غیرمسـتقیم شـروع شـد و سـرانجام پول‌هـای بـادآورده‌ی عظیمـی را نصیـب خانوارهـای شـهری کـرد کـه مسـکن را خیلـی کمتـر از ارزش آن در بـازار خریـده بودنـد. تـا سـال ۲۰۰۳، خانوارهـای شـهری حقـوق نامحـدودی بـرای مالکیـت، خریـد، فـروش و وام‌گرفتـن بـرای ملـک بـه دسـت آورده بودنـد. تـا امـروز، خانواده‌هـای روسـتایی از چنیـن حقـوق مالکیتـی بهره‌منـد نشـده‌اند (بحـث دربـاره‌ی خصوصی‌سـازی مسـکن را در فصـل ۴ ببینیـد). ایـن سیاسـت‌ها وقتـی بـا هـم اعمـال شـدند، شـکاف درحال‌گسترشـی از نابرابـری را بیـن خانوارهـای روسـتایی و شـهری ایجـاد کردنـد. میانگیـن درآمـد شـهری از ۲,۲ برابـر میانگیـن درآمـد روسـتایی در سـال ۱۹۹۰ بـه ۳,۲ برابـر در سال ۲۰۰۳ افزایش یافت. (۶)

دولت در دهه‌ی ۲۰۰۰ چطور به مسئله‌ی نابرابری روستایی – شهری پرداخت؟

کابینـه هـو جینتائـو و ون جیابائـو کـه در اواخـر سـال ۲۰۰۲ قـدرت را در دسـت گرفـت، در جسـتجوی تصحیـح گرایـش بـه شـهرها در سیاسـت‌گذاری و افزایـش درآمدهـای روسـتایی بـود. ایـن دولـت طیـف گسـترده‌ای از سیاسـت‌ها را شـروع کـرد

که به مسائل *سان‌نونگ*[1] (*نونگ‌یه*[2]، *نونگ‌کون*[3] و *نونگ‌مین*[4]: کشاورزی، روستاها و کشاورزان) می‌پرداخت. در سال ۲۰۰۶، قیمت‌های تهیه دولتی گندم بالا رفت و مالیات روی محصولات کشاورزی برچیده شد. دولت سرمایه‌گذاری‌های بزرگ روی راه‌ها و زیرساخت‌های روستایی و نیز کارخانه‌های فراوری مواد غذایی را که اشتغال خارج از مزرعه فراهم می‌ساخت، تبلیغ کرد. با شروع سال ۲۰۰۶، دولت شروع به بازسازی شبکه‌های سابق خدمات اجتماعی روستایی کرد که طی دو دهه‌ی قبل متلاشی شده بود. در سال ۲۰۰۶، نُه سال آموزش اجباری برای ساکنان روستا رایگان شد. در سال ۲۰۰۷، یک نظام پزشکی تعاونی روستایی آغاز به کار کرد که بیمه‌ی سلامت پایه را فراهم می‌کرد و تضمین حداقل درآمد، از نواحی شهری تا روستایی نیز گسترش یافت. در سال ۲۰۰۹، یک برنامه‌ی حقوق بازنشستگی، برای اولین بار در تاریخ چین، ضمانت می‌داد که به کشاورزان بعد از این‌که آن قدر پیر شدند که دیگر نتوانستند کارهای کشاورزی را انجام بدهند، درآمد نقدی پرداخت شود.

این سیاست‌ها اثری بسیار و سودمند هم بر درآمدهای روستایی و هم بر تولید کشاورزی داشت. نسبت میانگین درآمد شهری به میانگین درآمد روستایی در سال ۲۰۰۷ ثابت بود و سپس شروع به کاهش کرد (نمودار ۲,۱ را ببینید). تا سال ۲۰۱۳، عملا همه ساکنان روستایی نوعی از بیمه‌ی سلامت را دارا بودند که خیلی بیشتر از ۱۳ درصد در سال ۲۰۰۰ بود و در حدود ۲۴۰ میلیون نفر یا نزدیک به ۴۰ درصد جمعیت روستایی، تحت پوشش حقوق بازنشستگی بودند. (۷) کل تولید گندم که از ۵۰۰ میلیون تن در سال ۱۹۹۹ به فقط ۴۳۰ میلیون تن در سال ۲۰۰۳ رسیده بود، به‌طور ثابت افزایش یافت و در سال ۲۰۱۳، برای اولین بار از ۶۰۰ میلیون تن فراتر رفت. رشد واقعی ارزش اضافی کشاورزی که در دوره‌ی ۲۰۰۳-۱۹۹۷ کمتر از ۳ درصد در سال بود، در دهه‌ی بعدی به نزدیک ۵ درصد در سال افزایش یافت.

این بهبود در ثروت‌های کشاورزی، موجب چند اظهارنظر شد. اول این‌که

1. Sannong
2. Nongye
3. Nongcun
4. Nongmin

نمودار ۲/۱ ـ درآمد شهری در برابر درآمد روستایی

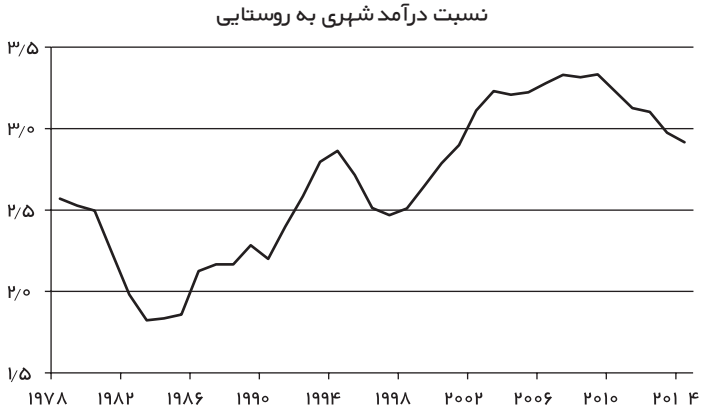

توجه: سرانه‌ی درآمد قابل تصرف شهری در برابر درآمد خالص روستایی
منبع: NBC/CEIC

قضاوت رایج را درباره‌ی این‌که هو جینتائو و ون جیابائو رهبرانی ضعیف و بی‌لیاقت هستند که تحت رهبری آن‌ها اصلاحات متوقف شد و چین از یک «دهه‌ی هدررفته» رنج برد، تعدیل کرد. این انتقادها معمولا از نخبگان شهری که تمایل داشتند مسائل روستایی را نادیده بگیرند، ناشی می‌شد. معکوس‌کردن مسیر روند کاهش تولید کشاورزی و تأسیس یک شبکه تأمین اجتماعی کامل (گرچه پایه) در هر دو مناطق شهری و روستایی، دو دستاورد بزرگ بود.

دوم این‌که روشن است اصلاحات کشاورزی و روستایی، نقشی مهم در کاهش چشم‌گیر فقر مطلق چین طی سه دهه‌ی گذشته بازی کرده است. بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۱، تعداد افرادی در چین که طبق آن‌چه بانک جهانی تعریف کرده در فقر مطلق زندگی می‌کردند، از ۸۴۰ میلیون نفر به ۸۴ میلیون نفر رسید؛ از ۸۴ درصد جمعیت به ۶ درصد (جدول ۲،۱ را ببینید). بخشی از این کاهش از حرکت مردم به سمت مشاغل با دستمزد بالاتر در شهرها می‌آمد، اما با درنظرگرفتن این‌که در حدود نیمی از جمعیت هنوز در مناطق روستایی زندگی می‌کنند، بهبود معیشت روستایی نیز حیاتی بود. (۸)

جدول ۲,۱ پیشرفت چین در کاهش فقر: تعداد و درصد افرادی که با درآمد ۱,۲۵ دلار در روز یا کمتر زندگی می‌کنند (دلار در سال ۲۰۰۵ با اعمال برابری قدرت خرید)

سال	میلیون	% از کل
۱۹۸۱	۸۴۰	۸۴
۱۹۹۰	۶۸۹	۶۱
۲۰۰۲	۳۵۹	۲۸
۲۰۱۱	۸۴	۶
کاهش ۳۰ ساله	-۷۵۶	-۷۸

منبع: بانک داده‌ی فقر و عدالت بانک جهانی

آخر این‌که تاریخ دوران اصلاح نشان می‌دهد برای سیاست‌گذاری، برقراری تعادل بین خدمت به منافع شهری و روستایی بسیار سخت و شاید غیرممکن است. دهه‌ی اول اصلاحات، منافع بی‌تناسبی برای مناطق روستایی داشت؛ اصلاحات ۲۰۰۳-۱۹۸۹ به‌شدت به نفع شهرها گرایش پیدا کرد. دهه‌ی هو/ون متعادل‌تر بود، اما احیای تمرکز روی مسائل روستایی، موجب واکنش منفی از سوی گروه‌های لابی شهری شد که در قالب شهری‌سازی، جانشین چالش در حال شکل‌گیری چین در دو دهه‌ی بعد شدند. بااین‌حال، حتی در خوش‌بینانه‌ترین سناریوی شهری‌سازی، ۱۲ سال بعد از امروز، هنوز ۴۰۰ میلیون نفر یا نزدیک به ۳۰ درصد از جمعیت چین در مناطق روستایی زندگی خواهند کرد. طی سال‌هایی که می‌آیند، تنش بین منافع شهری و روستایی هم‌چنان دردسری برای سیاست‌گذاران چینی خواهد بود.

آیا کشاورزان چینی مالک زمین‌های خود هستند؟

کشاورزان چینی مالک زمین‌هایشان نیستند، اما به‌طور قطع آن‌ها

عمومـا حقـوق مالکیتـی بلندمـدت بـرای اسـتفاده از زمیـن را دارنـد. مسـئله‌ی مـدت اجـاره‌ی زمیـن روسـتایی، یکـی از غیرقابل‌حل‌تریـن مسـائل سیاسـتی چیـن اسـت و شـکاف بیـن حقـوق مالکیـت روسـتایی و شـهری، یکـی از مهم‌تریـن سرچشمه‌های نابرابری در ثروت و درآمد است.

وقتـی کـه مـزارع بـرای اولیـن بـار در دوره‌ی ۱۹۸۳-۱۹۷۸ غیراشـتراکی شـدند، خانوارهـای زارع عمومـا ایـن حـق را به‌دسـت آوردنـد کـه بـرای یـک تـا سـه سـال در یـک قطعـه زمیـن مشـخص زراعـت کننـد. تـا اواسـط دهـه‌ی ۱۹۸۰، تخصیـص زمیـن بـه خانوارهـا عمدتـا تـا پانـزده سـال افزایـش یافـت، امـا ایـن حقـوق نامطمئـن بـود. زمیـن هنـوز تحـت مالکیـت «تعاونـی» (بـه عبـارت دیگـر، کل روسـتا) بـود و میـان مقامـات روسـتا متـداول بـود کـه قطعـات زمیـن را در وسـط دوره‌ی قـرارداد، دوبـاره بـه کـس دیگـری تخصیـص دهنـد. برخـی اوقـات، ایـن تخصیـص دوبـاره بـه دلایـل خوبـی مثـل تغییـر انـدازه‌ی خانـواده انجـام می‌شـد، امـا قـدرت تخصیـص دوبـاره، بـه ایـن معنـی نیـز خواهـد بـود کـه اگـر شـما منشـی حزبـی روسـتا را عصبانـی می‌کردیـد، ممکـن بـود ناگهـان خـود را در حـال کشـاورزی در یـک قطعـه‌ی زمیـن جدیـد و نامرغـوب می‌یافتیـد. ایـن عدم‌اطمینـان دربـاره‌ی این‌کـه تـا چه‌زمانـی حـق کشـاورزی در یـک قطعـه‌ی زمیـن به‌خصـوص وجـود دارد، بـه ایـن معنـی بـود کـه کشـاورزان مایـل به سرمایه‌گذاری زیاد نبودند.

دولـت انـرژی قابـل توجهـی بـرای گسـترش و تقویـت حـق اسـتفاده از زمیـن صـرف کـرده بـود. در سـال ۱۹۹۳، دوره‌ی زمانـی اسـتاندارد قـرارداد بـرای زمیـن کشـاورزی تـا سـی سـال افزایـش یافـت و ایـن دوره‌ی زمانـی در قانـون مدیریـت زمیـن[1] سـال ۱۹۹۸ نوشـته شـد. قانـون قـرارداد زمیـن روسـتایی[2] در سـال ۲۰۰۴ تصریـح کـرد کـه حـق اسـتفاده از زمیـن بایـد در قراردادهـای رسـمی نوشـته شـود و مقامـات روسـتایی نمی‌تواننـد پیـش از پایـان دوره‌ی قـرارداد، بـه‌زور زمیـن را دوبـاره بـه فـرد دیگـری تخصیـص دهنـد. تخصیص‌هـای دوبـاره بـا دوسـوم آرای شـورای روسـتا اجـازه داده می‌شـد. قانـون امـلاک سـال ۲۰۰۷، بیـان کـرد کـه

1. Land Management Law
2. Rural Land Contracting Law

حق استفاده زارعان از زمین، از جنس حقوق مالکیت خصوصی است.

سطوح متنوعی از سخت‌گیری در مورد این قوانین اعمال شد. طبق یک پیمایش در سال ۲۰۱۰ از سوی سازمان حقوق استفاده از زمین «لندِسا[1]»، کمی بیش از ۶۰ درصد خانواده‌های کشاورز دارای مجوزهای حق زمین هستند و نزدیک به نیمی از آن‌ها قراردادهای رسمی دارند. این پیشرفت‌ها در زمینه‌ی امنیت مالکیت، باعث ترغیب کشاورزان شد تا سرمایه‌گذاری‌هایی را انجام دهند که پرهزینه بودند و بهره‌وری را بالا می‌بردند، مثل ایجاد گلخانه‌های دائمی یا سیستم‌های آبیاری پیشرفته‌تر. این پیشرفت‌ها هم‌چنین شرکت‌های فراورده‌های کشاورزی را قادر می‌ساخت با گروهی از زمین‌های مجاور قراردادهای طولانی‌مدت اجاره به شخص ثالث ببندند و توسعه‌ی کشاورزی مکانیزه در مقیاس وسیع را شروع کنند. (۹)

حتی با این‌که دولت از حق زمین کشاورزان حمایت می‌کرد، همزمان سخت تلاش می‌کرد که از پایین ماندن ارزش پولی این حق تا حد امکان مطمئن شود. از یک سو، دولت بر این اصرار داشت که مالکیت خود زمین در دست تعاونی است که این امر به این معنی بود که شخص کشاورز حقی برای فروش زمین خود یا وام‌گرفتن با آن را ندارد. از سوی دیگر، دولت تحمل می‌کرد که ادارات شهری تکه‌های بزرگ زمین‌های مجاورِ زمین‌های روستایی را برای تجمیع خود به‌صورت یک زمین نه‌چندان وسیع مالک شوند و سپس برای کسب سود افزوده، دوباره آن‌ها را به شرکت‌های توسعه و عمران مسکن بفروشند. این کار ظاهرا به این معنا بود که تمام سود حاصل از تبدیل زمین‌های کم‌ارزش کشاورزی به زمین‌های پرارزش شهری، نه به خانواده‌های روستایی، بلکه به ادارات شهری و شرکت‌های توسعه و عمران مسکن (که سود زیادی هم از ساخت مسکن و دفتر کار نصیب‌شان می‌شد) می‌رسید. مبالغ مربوط به این بخش، تکان‌دهنده بود. بانک جهانی تخمین زد که بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰، ارزش مجموع زمین‌هایی که ادارات محلی از کشاورزان تصرف کردند،

1. Landesa

از ارزش بازاری آن‌ها ۲ هزار میلیارد یوآن (۳۲۰ میلیارد دلار آمریکا بر اساس نرخ برابری کنونی) کمتر بود. اگر کشاورزان ارزش بازاری کامل زمین‌های خود را دریافت می‌کردند و از برگشت معمولی سرمایه‌گذاری آن بهره‌مند می‌شدند، اکنون ۵ هزار میلیارد یوآن (۸۰۰ میلیارد دلار آمریکا یا ۸ درصد تولید ناخالص داخلی) بیشتر ثروت داشتند. (۱۰)

البته یکی از علت‌های این سیاستِ «زمین ارزان»، امکان‌پذیر ساختن رشد شهرها بود چراکه تا اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، دولت به این ایده تغییر عقیده داده بود که راه رسیدن به بیشترین رشد اقتصادی، این است که با بیشترین تعداد و بیشترین سرعت ممکن، افراد را از مزارع بیرون بیاورد و به مشاغل شهری با بهره‌وری بالاتر وارد کند. علت دیگری که تاحدی نگرانی متناقضی هم به حساب می‌آمد، این بود که اگر کشاورزان آزاد باشند زمین‌های خود را بفروشند، شاید سرشان به وسیله‌ی بورس‌بازان تیزبین کلاه برود. به عبارت دیگر، اصلا اشکالی نداشت که زمین کشاورزان به وسیله‌ی خریداران دولتی بدون توجه به ارزش واقعی‌اش از چنگ‌شان دربیاید، اما این کار نمی‌بایست توسط خریداران خصوصی انجام می‌شد.

برای فهم تأثیر کامل این سیاست روی توزیع ثروت و درآمد، باید تفاوت عظیم بین حق روستایی بر ملک را با حق شهری بر ملک درک کرد. زمین‌های شهری تماما تحت مالکیت دولت است، همان‌طور که زمین‌های روستایی تحت مالکیت تعاونی‌ها است. وقتی یک خانواده‌ی شهری خانه می‌خرد، عملا یک اجاره‌ی بلندمدت را می‌خرد که معمولا ۷۰ ساله است. (۱۱) این نوع اجاره به جز در طول مدت اجاره، شاید خیلی متفاوت از حق استفاده ۳۰ ساله یک کشاورز از زمین به نظر نرسد. اما در عمل، تفاوت خیلی زیاد است. کشاورز حق ندارد زمین خود را به کسی بفروشد که می‌خواهد برای تبدیل آن با هدف استفاده‌ی ارزشمندتر، پول بیشتری بپردازد. همه کاری که کشاورز می‌تواند بکند این است که حق کشت‌وزرع خود را به شخص ثالث اجاره دهد. یک صاحب‌خانه‌ی شهری می‌تواند ملکش را به هر کسی و با هر قیمتی که بازار تعیین کند بفروشد. چون افراد بیشتر و بیشتری به شهرها می‌آیند، ارزش قیمت درنظرگرفته‌شده

برای املاک شهری تقریبا همیشه افزایش می‌یابد و صاحب‌خانه‌ی شهری کاملا آزاد است که خانه‌اش را با ارزش افزایش‌یافته نقد کند. چون چین مالیات سود سرمایه ندارد، همه‌ی سود حاصل از فروش خانه، مستقیما به جیب صاحب‌خانه می‌رود. یک کشاورز می‌تواند فقط حق یک قطعه زمین را برای کشت‌وزرع شخصی داشته باشد، اما فردی که در شهر ساکن است می‌تواند هر چند خانه که از عهده‌اش برمی‌آید بخرد و با اجاره‌دادن آن‌ها درآمد کسب کند، یا برای تأمین مالی یک کسب‌وکار کوچک، ملک را وثیقه‌ی یک وام قرار دهد.

در نهایت، همان‌طور که در فصل ۴ شرح خواهیم داد، میلیون‌ها خانوار شهری طی برنامه خصوصی‌سازی مسکن در دوره‌ی ۲۰۰۳-۱۹۹۸ اجازه یافتند واحدهای مسکونی سابقا دولتی را با ارزشی زیر ارزش بازار بخرند. آن‌ها بعدتر اجازه پیدا کردند این خانه‌ها را دوباره با ارزش بازاری بفروشند. ارزش انباشته این سود سرمایه که آن‌ها اجازه یافتند جمع کنند، در حدود ۴٫۵ هزار میلیارد یوآن بود، یعنی بیش از دو برابر ضرر هنگفتی که کشاورزان با تصرف‌های ادارات محلی در دوره‌ی ۲۰۱۰-۱۹۹۰ متحمل شدند. در مجموع، حق مالکیت ساکنان روستایی و شهری دو مسیر کاملا مخالف را پیمود: کشاورزان مجبور شده بودند زمین‌های خود را به قیمتی بسیار کمتر از آن‌چه می‌ارزید بفروشند، درحالی‌که شهرنشین‌ها (به هر صورت ممکن) اجازه داشتند ملک را با قیمت کمتر از ارزش بخرند و کل سود حاصل از آن را به جیب‌شان روانه کنند. این نابرابری در حق مالکیت، شاید بزرگ‌ترین علت و یگانه علت نابرابری عظیم ثروت و درآمد بین مناطق روستایی و شهری باشد.

برای بهبود حق زمین روستایی چه کاری صورت می‌گیرد؟

بی‌عدالتی اعمال‌شده به وسیله‌ی سیستم اجاره زمین روستایی، مدت‌هاست که از سوی محققان چینی تشخیص داده شده و دولت شروع به تعهددادن برای اصلاح آن کرده است. این تلاش‌ها وقتی انجام شد که با تأخیر تشخیص داده شد شهری‌سازی آشفته‌ی دهه‌ی گذشته، باید

با فرایند منظم‌تری جایگزین شود و ادارات شهری باید به جای خریدن ارزان زمین‌های کشاورزی و فروش آن به قیمت گران، روش‌های پایدارتری را یاد بگیرند.

اصلاحات اجاره زمین روستایی در معرض دو مانع بزرگ هستند. یکی از موانع این است که مالکیت تعاونی بر زمین روستایی واجب‌الاحترام باقی مانده است. این اصل صریحا در سند تصمیم‌گیری برای اصلاحات پلنوم سوم در سال ۲۰۱۳ و احکام سیاست‌های روستایی متعاقب آن، دوباره مورد تأکید قرار گرفت. این امر به این معناست که ساده‌ترین و بهترین راه‌حل مسئله‌ی زمین روستایی - یعنی دادن حق مالکیت شخصی محکم به کشاورزان؛ همان حقی که صاحب‌خانه‌های شهری از آن بهره‌مند هستند و کشاورزان دیگر مناطق آسیای شرقی در طول دهه‌ها آن را دارند - جزو گزینه‌های روی میز نیست.

مانع دوم، «خط قرمز» مربوط به زمین‌های زراعی است: این خط قرمز، سیاستی است که از سال ۲۰۰۶ برقرار است و می‌گوید کل مساحت زمین‌های زیرکشت کشور نباید به کمتر از ۱۲۰ میلیون هکتار برسد. تبدیل سریع زمین‌های روستایی به مصارف شهری طی دو دهه‌ی گذشته، به معنای این بوده است که زمین‌های زراعی کمی بالاتر از خط قرمز هستند. در عمل، این اتفاق به این معناست که هر افزایشی در حوزه‌ی زمین‌های شهری، باید با تبدیل زمین‌های بایر یا زمین‌های ساختمانی روستایی به زمین آماده‌کشت، جبران شود. (۱۲) این «خط قرمز» به نوبه‌ی خود، یکی از نتایج سیاست امنیت غذایی ملی است که در ادامه درباره‌اش بحث می‌کنیم.

دولت مرکزی در چارچوب این محدودیت‌ها، اصلاحاتی را برای ایجاد اقتصاد سالم‌تر زمین روستایی دنبال می‌کند. این اصلاحات به سه دسته تقسیم می‌شوند: قوی‌تر شدن حق زمین برای کشاورزان، تبلیغ کشاورزی مکانیزه در مقیاس وسیع و «شهرستان‌سازی[1]» مناطق روستایی. (۱۳)

حقوق بهبودیافته‌ی استفاده از زمین. تصمیم پلنوم سوم و اسناد

1. Townization

سیاستیِ متعاقب آن، روی نیاز برای بهبود ثبت زمین‌های روستایی و تقویت حق کشاورزان برای خرید، و فروش و وام‌گرفتن با حقوق استفاده از زمین کشاورزی در بازار آزاد، تأکید می‌کند. مسئله‌ی اساسی در این جا ثبت است: حق مالکیت بر زمین نمی‌تواند کارایی داشته باشد، مگر مرزهای قطعات زمین نقشه‌برداری شود و مرزها و مالکان ملک در یک بایگانی عمومی ثبت شوند. کمی بیشتر از نیمی از زمین‌های روستایی این‌چنین ثبت شده‌اند. تکمیل ثبت همه‌ی زمین‌های روستایی، احتمالا دست‌کم یک دهه‌ی دیگر طول می‌کشد و با توجه به این واقعیت که بسیاری از زمین‌های زراعی خانوادگی به قطعات ناپیوسته‌ی گوناگونی تقسیم شده‌اند، کاری پیچیده است. مسئله‌ی مشکل‌آفرین دیگر، اطمینان حاصل‌کردن از این است که حق مالکیت زنان محفوظ بماند. در حدود ۹۰ درصد زمین‌های روستایی ثبت‌شده به نام مردان رئیس خانواده است و بیشتر زنان روستایی را اگر طلاق بگیرند، در خطر فقر قرار می‌دهد. (۱۴)

کشاورزی با مقیاس وسیع. دولت در بیشتر دوره‌ی اصلاح، بر کوشش‌هایی تأکید داشت که مزارع وسیع و مکانیزه را ایجاد می‌کردند. دلیل اصلی این بود که مزارع خانوادگی به‌عنوان شبکه‌ی اصلی امنیت اجتماعی روستایی تلقی می‌شد. اگر یک خانواده به روزگار سختی دچار شود یا یک عضو مهاجر خانواده از کارش در شهر اخراج شود و نتواند شغلی پیدا کند، همیشه می‌تواند برای سرپناه و گذران زندگی به مزرعه‌ی خانوادگی بازگردد. با افزایش مهاجرت دائمی به شهرها و ارائه‌ی مستمری، خدمات بهداشتی و طرح‌های پرداخت کف درآمد روستایی، این منطق تضعیف شده است. وزارت کشاورزی اکنون از رفتن به سمت مزارع وسیع حمایت می‌کند و این امر یکی از فاکتورهای تمایل برای بیشترکردن قابلیت عرضه‌ی زمین‌های روستایی به بازار است. مزارع وسیع می‌توانند در قالب شرکت‌های فراورده‌های کشاورزی‌ای ایجاد شوند که حق استفاده تعداد زیادی از قطعات زمین را از کشاورزان منفرد می‌خرند و آن‌ها را به‌صورت یک واحد عملیاتی یکپارچه درمی‌آورند؛ این اتفاقی است که در برخی مناطق رخ داده است. اما احتمال زیادی وجود دارد که دولت ترجیح دهد

تعاونی‌هایی توسعه یابند که در آن‌ها کشاورزان زمین‌های خود را یک‌کاسه می‌کنند و همه‌ی آن‌ها را به یک شرکت سهامی عام می‌دهند و برای هر کشاورز بر پایه‌ی ارزش زمینی که وسط گذاشته، سهام منتشر می‌شود. آن موقع، کشاورزان می‌توانند تصمیم بگیرند که در داخل تعاونی بمانند و سبک زندگی کشاورزی را نگه دارند یا سهام‌شان را بفروشند و به کار دیگری بپردازند.

شهرستان‌سازی. این امر به کار یکپارچه کردن روستاهای پراکنده به صورت شهرستان روستایی متمرکزتر اشاره دارد. روستاییان از سکونت‌گاه‌های اصلی خود به سوی سکونت‌گاه‌های فشرده‌تر و جدید رفته‌اند. روستای اصلی، تخریب شده و زمین، تبدیل به زمین زراعی شده است. نتیجه‌ی این کار، افزایش خالص زمین‌های زیرکشت است، چراکه شهرستان جدید، زمین کمتری از روستایی که جانشینش شده اشغال می‌کند. کشاورزان حق استفاده را برای زمین کشاورزی خود حفظ می‌کنند و اگر دوست داشته باشند می‌توانند به کشاورزی ادامه دهند؛ اما فرض این است که اکثریت آن‌ها ترجیح خواهند داد حق استفاده از زمین خود را منتقل کنند و در مشاغل شهری کار کنند. این سیاست تلاشی برای ادامه‌یافتن شهرستان‌سازی تدریجی است، اما به شیوه‌ای که مقدار موجودی زمین‌های زراعی ثابت بماند یا رشد کند.

آیا چین می‌تواند غذای خود را تأمین کند؟

سؤال آخر درباره‌ی اقتصاد روستایی این است که آیا چین می‌تواند غذای خود را تأمین کند، یا حتی به این کار نیاز دارد یا نه. این سؤال نه تنها برای چین، بلکه برای بقیه‌ی جهان نیز دارای اهمیت زیادی است، چون اگر چین برای تأمین غذای جمعیت ۱٫۴ میلیارد نفری خود شروع به واردکردن غذا در مقیاسی وسیع کند، تأثیرش بر قیمت‌های جهانی زیاد خواهد بود. هر از گاهی، هر کس می‌تواند مطالب ترسناکی درباره‌ی این‌که چطور اشتهای بسیار شدید چین برای غذای وارداتی منجر به تورم کمرشکن قیمت غذا خواهد شد، بخواند یا درباره‌ی این‌که فشاری

غیرقابل‌تحمل روی کمبود عرضه‌ی زمین‌های زراعی جهان وجود دارد. (۱۵) سیاست‌گذاران چینی نیز درباره‌ی این سؤال نگرانند، چون آن‌ها به نیاز برای واردات غذا، به‌عنوان یک خطر در حوزه‌ی امنیت ملی نگاه می‌کنند و هم‌چنین به این دلیل که آن‌ها دریافته‌اند ورود ناگهانی تقاضای عظیم چین به بازار غذای جهانی، می‌تواند به افزایش پرهزینه‌ی قیمت‌ها منجر شود.

اولین چیزی که در زمینه‌ی این نگرانی‌ها درباره‌ی بحران غذایی قریب‌الوقوع چین مشاهده می‌شود، این است که این نگرانی‌ها مدام به بیست سال گذشته اشاره می‌کنند و تاکنون ثابت شده است که اشتباه هستند. بدبین‌ها به‌طور پیوسته، توانایی چین را برای افزایش تولید محصولات اساسی کشاورزی و دامی دست کم می‌گیرند. امروزه چین نسبت به سال ۱۹۸۰، ۵۰ درصد غله‌ی بیشتر، سه برابر دانه‌های روغنی بیشتر و شش برابر گوشت بیشتر تولید می‌کند (به نمودار ۲,۲ نگاه کنید). چین هم‌اکنون از بازده کمابیش بالای محصول در بیشتر تولیدات کشاورزی بهره‌مند است: تولید هر جریب برنج و گندم این کشور در میان بالاترین تولیدات جهان قرار دارد. هنوز در برخی موارد، آینده‌ی افزایش بازده - از طریق افزایش مکانیزاسیون، بهبود تکنیک‌های مدیریت زمین و ارقام زراعی با بازده بالاتر - چشمگیر است. بزرگ‌ترین فرصت چین در زمینه‌ی ذرت (عمدتا مهم به‌عنوان خوراک دام) است که میانگین بازده تولید چین در آن شش تن در هر جریب است؛ این رقم بسیار بالاتر از آمار برزیل، هند و آسیای شرقی، اما کمتر از هشت تا نُه تن برداشت در آمریکای شمالی است.

از لحاظ تقاضا، مصرف کلی غذای چین ممکن است رشد کند، اما احتمالا نه خیلی زیاد. میانگین امروز مصرف چینی‌ها تقریبا ۳ هزار کالری در روز است که یک رژیم غذایی مکفی به شمار می‌رود. مصرف کره‌ی جنوبی در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ در حدود همین عدد تثبیت شد. در ژاپن میانگین مصرف روزانه‌ی کالری عملا طی بیست سال گذشته کاهش یافته است، چراکه جمعیت سالخورده شده است. با در نظر گرفتن این‌که

نمودار ۲/۲ ـ شاخص‌های تولید غذا

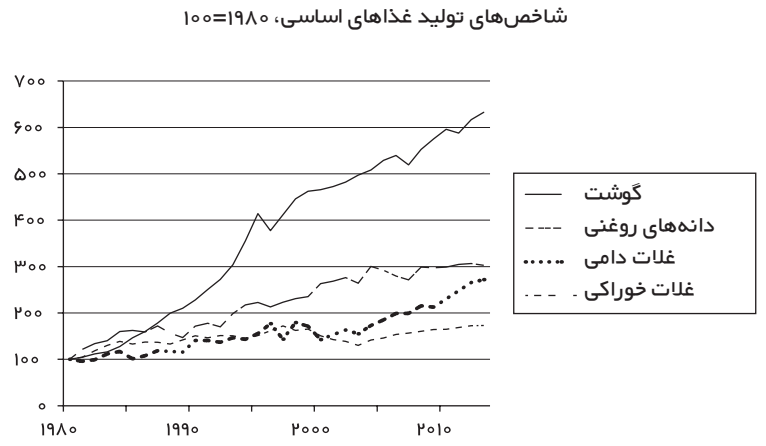

منبع: وزارت کشاورزی آمریکا

جمعیت چین در ۲۵ یا ۳۰ سال آینده، عین تجربه‌ی سالخوردگی جمعیت ژاپن را تکرار خواهد کرد، افزایش خیلی بیشتر مصرف کالری، محتمل نخواهد بود.

البته ترکیب رژیم غذایی نیز اهمیت دارد: هنگامی که جوامع ثروتمندتر می‌شوند، گوشت بیشتری مصرف می‌کنند و این امر مستقیما تقاضا برای غله را بالا می‌برد چون تولید هر یک پوند گوشت نیاز به چندین پوند غلات دامی دارد. بااین‌حال، مصرف مطلوب‌ترین گوشت در چین، گوشت خوک، همین حالا به اندازه‌ی کافی بالا و به اندازه‌ی هشت پوند برای هر نفر در سال است؛ این عدد حدود ۳۰ درصد بالاتر از مصرف کره‌ی جنوبی و تنها کمی کمتر از نُه پوند مصرف تایوان است که در دهه‌ی ۱۹۹۰ به اوج خود رسید. (۱۶)

بنابراین، این احتمال بسیار کم است که چین، بانی جنگی سرنوشت‌ساز بر سر غذا در سطح جهانی شود. بااین‌حال، احتمال دارد که رشد تقاضا از رشد عرضه‌ی داخلی پیشی بگیرد و باعث افزایش واردات شود. این اتفاق، چالشی برای دولتی خواهد بود که به دلایل مربوط به امنیت ملی،

مدت‌هاست سیاست ۹۵ درصد خودکفایی در غلات را ادامه داده است. این سیاست در سال‌های اخیر تا حدودی تسهیل شد. چین هنوز بیش از ۹۵ درصد نیاز غلات نشاسته‌ای خود (در وهله‌ی اول برنج، گندم و ذرت) را تأمین می‌کند. اما نرخ خودکفایی این کشور با تعریفی گسترده‌تر از غلات - که شامل حبوبات و سیب‌زمینی می‌شود - تا پایین ۹۰ درصد سقوط کرده است، عمدتا به دلیل افزایش شدید واردات دانه‌های سویا از اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰. احتمال زیادی وجود دارد که طی یک دهه، با واردات بیشتر دانه‌های سویا و نیز ذرت که ناشی از تقاضای بیشتر خوراک دام است، خودکفایی غلات چین به کمتر از ۸۵ درصد برسد. تولیدکنندگان دانه‌ی سویا و ذرت در قاره‌های آمریکای شمالی و جنوبی و اروپای شرقی، احتمالا قادر خواهند بود که به این تقاضا پاسخ بدهند. چین هم‌چنین به طور فعالانه شرکت‌های کشاورزی‌اش را ترغیب می‌کند که در مزارع آفریقا و آمریکای جنوبی سرمایه‌گذاری کنند، هم به دلیل افزایش عرضه‌ی کلی زمین کشاورزی جهان، هم اطمینان از این‌که در هنگام افزایش نیاز برای وارداتش، منابع امنی برای عرضه داشته باشد. (۱۷)

۳

صنعت و ظهور اقتصاد صادراتی

چرا چین به چنین تولیدکننده و صادرکننده‌ی بزرگی تبدیل شد؟

ظهور چین به عنوان یک قدرت صنعتی و صادراتی، یکی از رویدادهای اقتصادی در دو دهه‌ی گذشته است که واقعا جهان را تغییر داد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، چین سهم کمی در تولید صنعتی جهان داشت و در کمتر از ۱ درصد تجارت آن سهیم بود. تا انتهای سال ۲۰۱۴، چین تولیدکننده‌ی پیشرو و بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی جهان شد، به‌طوری‌که ۱۲ درصد صادرات و ۱۸ درصد صادرات تولیدی جهان را به خود اختصاص داد. (۱) (شکل ۳,۱ را ببینید). این کشور اکنون مرکز شبکه‌ی تولید جهانی است که از استودیوهای طراحی در ایالات متحده و اروپا آغاز می‌شود، از طریق تولیدکننده‌های قطعات ویژه و مواد خام در آسیای شرقی و جنوب شرقی ادامه پیدا می‌کند و به چین ختم می‌شود؛ در چین طراح‌ها، مواد اولیه و قطعات، به صورت محصولات تمام‌شده در یک‌جا جمع می‌شوند و سپس به همه‌ی نقاط جهان فرستاده می‌شوند. این تحول چگونه اتفاق افتاد؟ مزیت‌های تاریخی، شرایط همراه با خوش‌اقبالی و سیاست‌گذاری‌های مناسب همه در این امر نقش داشتند.

اگر یک دوره‌ی زمانی خیلی طولانی را در نظر بگیریم، ممکن است استدلال شود که چین صرفا به موقعیتی کانونی در تولید و تجارت برگشته که شاید طی هزار سال قبل از انقلاب صنعتی، آن را بر عهده داشت. مورخان اقتصادی نشان داده‌اند که تا سال ۱۸۰۰ میلادی، چین تقریبا یک‌سوم تولید ناخالص داخلی جهان را به خود اختصاص می‌داد و در تولید و تجارت داخلی، سیستمی مبتنی بر بازار داشت که دست‌کم به اندازه‌ی اروپا پیشرفته بود و تجارت جهانی تولیداتی پیشامدرنی، مثل منسوجات ابریشمی و سرامیک را زیر سلطه‌ی خود داشت. (۲) مازاد تجاری عظیم چین، به خالی شدن اروپا از واحد پولی نقره منجر شد و در نهایت به جنگ تریاک بین سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۲ انجامید که ثابت کرد قدرت سنتی چین با فن‌آوری‌های جدیدی که به‌وسیله‌ی انقلاب صنعتی در اروپا به وجود آمده بودند، سازگار نیست. (۳) طی قرن بعدی، اروپا و آمریکا

به‌کلی صنعتی شدند، اما چین نتوانست چنین شود. هنگامی که چین در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ شروع به صنعتی‌شدن و اتخاذ یک نظام تجارت آزاد کرد، مزیت‌های جمعیت زیاد و نسبتا تحصیل‌کرده و سنت‌های ریشه‌دار تولید و تجارت که به جایگاه رفیع این کشور پیش از قرن نوزدهم منجر شده بود، دیگر مؤثر واقع نشد.

این مزیت‌های تاریخی «اساسی» واقعی بودند اما بدون عوامل خاص و بی‌واسطه‌ی دیگر، نمی‌توانستند خیلی خوب چین را بسازند. در مقایسه، اقتصاد هند هم تا قرن هجدهم تقریبا به بزرگی اقتصاد چین بود و تجارت جهانی منسوجات پنبه‌ای را زیر سلطه‌ی خود داشت. (۴) این کشور مثل چین، جمعیت زیاد و قرن‌ها سنت تجارت و تولید داشت. بااین‌حال، تا دهه‌ی ۱۹۸۰، توسعه‌ی صنعتی و تجاری‌اش آهسته پیش رفت؛ در سال ۲۰۱۳، صادراتش تنها در حدود یک‌هفتم صادرات چین بود و کسری تجاری مزمن آن، بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار در سال بود. واضح است که برخی چیزهای دیگر در سی سال گذشته برای چین به‌جا و درست پیش رفته است. در این جا، شرایط همراه با خوش‌اقبالی و سیاست‌گذاری مناسب نقش داشتند.

نمودار ۳/۱ ـ صادرات

صادرات چین و سهم بازار جهانی، ۲۰۱۴ـ۱۹۹۰

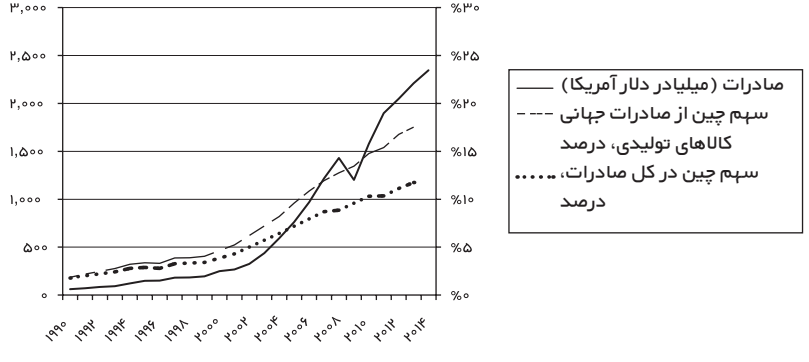

منبع: NBS، سازمان تجارت جهانی

شرایط همراه با خوش‌اقبالی عبارتند از:

- **همسایگان مناسب:** توسعه‌ی موفق و مبتنی بر صادرات تایوان، کره‌ی جنوبی و به‌ویژه ژاپن برای سیاست‌گذاران چینی یک الگوی توسعه‌ی صنعتی ارائه کرد که به‌سادگی قابل پیروی بود.
- **هنگ کنگ:** وقتی چین شروع به اصلاحات کرد، هنگ کنگ یک بندر و مرکز تجاری در سطح جهانی با نظام‌های حقوقی و مالی مدرن بود. این وضعیت برای تولیدکنندگان چینی دسترسی سریعی را نه‌تنها به مسیرهای تجارت جهانی، بلکه بسیاری از زیرساخت‌های «نرم» را فراهم کرد که برای یک اقتصاد مدرن نیاز بود. (۵)
- **مناسبت زمانی:** چین این خوش‌اقبالی را داشت که درست زمانی روی باز به تجارت نشان بدهد که کانتینرهای حمل بار با کشتی که در دهه‌ی ۱۹۵۰ ابداع شده بودند، شروع به ممکن ساختن ایجاد زنجیره‌های تولید جهانی کردند؛ این زنجیره‌ها با کاهش شیب هزینه‌های کشتیرانی در مسیرهای طولانی، در چندین کشور گسترده شده بودند.
- **«اپلیکیشن شکارچی»**[1]: تا اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، تایوان که از نظر فرهنگی مشابه چین بود، صنعت الکترونیک پیشرفته‌ای را راه‌اندازی کرد که در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ همه‌باهم به چین منتقل شد و تقریبا یک‌شبه، یک پایگاه تولید لوازم الکترونیکی در سطح جهانی را ایجاد کرد.

سیاست‌گذاران چینی، آگاهانه یا ناآگاهانه، این فرصت‌ها را تشخیص دادند و از آن‌ها به منتهای درجه بهره گرفتند. دو گرایش سیاستی در این میان آشکار بود. اولین گرایش در شعار دنگ شیائوپینگ و همکارانش که برای توصیف برنامه‌ی اقتصادی‌شان ابداع شد، جای گرفته بود: به چینی *گائیگه کائی‌فانگ*[2] یا «اصلاحات و گشایش[3]». دنگ دریافته بود که اصلاح اقتصاد داخلی، بدون بازبودن تجارت و سرمایه‌گذاری تا بیشترین حد ممکن

1. Killer App
2. Gaige Kaifang
3. Reform and Opening

کامـلا دشـوار اسـت. او و جانشـینانش به‌کـرات سیاسـت‌هایی را اتخـاذ کردنـد کـه فرصت‌هـا را بـرای صادرکننـدگان بـه بیشـترین میـزان می‌رسـاند. ایـن سیاسـت‌ها از تأسـیس مناطـق ویـژه‌ی اقتصـادی در اوایـل دهـه‌ی ۱۹۸۰ تـا پیوسـتن بـه سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ را شامل می‌شد.

دومیـن گرایـش، تأکیـد شـدید بـر احـداث زیرسـاخت‌ها به‌ویـژه بنـادر، راه‌هـا، نیروگاه‌هـای بـرق و شـبکه‌های مخابراتـی بـود کـه زندگـی را بـرای تولیدکننـدگان بـالا و پاییـن خـط طولانـی سـاحلی چیـن آسـان‌تر می‌کـرد. نتیجـه ایـن بـود کـه تـا اوایـل دهـه‌ی ۲۰۰۰، چیـن ترکیبـی بی‌نظیـر و احتمـالا تکرارناپذیـر از هزینـه‌ی نیـروی کار پاییـنِ موجـود در کشـورهای درحال‌توسـعه و زیرسـاخت‌های مناسـبِ موجـود در کشـورهای تقریبـا ثروتمنـد را در اختیـار داشـت. ایـن وضعیـت، صحنـه‌ای مقاومت‌ناپذیـر بـرای تولیدکننـدگان صادرات‌گـرا ایجـاد کـرد. زیرسـاخت‌های بیشـتری در مناطـق مرکـزی چیـن در دهـه‌ی ۲۰۰۰ احـداث شـد کـه کمـک کـرد بازارهـای داخلـی بـه هـم پیونـد بخورنـد و رؤیـای قدیمـی، امـا پرسـودِ «یـک میلیـارد مصرف‌کننـده چینـی» بـه واقعیـت نزدیک‌تـر شـود. (جزئیات توسعه‌ی تأسیسات زیربنایی را می‌توانید در فصل ۴ بیابید).

تلاقـی مزیت‌هـای تاریخـی، شـانس خـوب و سیاسـت‌گذاری مناسـب، به‌طـرزی غیرعـادی یـک اقتصـاد قدرتمنـد را ایجـاد کـرد. بـا این‌کـه گام‌هایـی را کـه چیـن بـرای سـاختن تـوان صنعتـی و تجـاری خـود برداشـت بررسـی کردیـم، ارزش دارد کـه برخـی محدودیت‌هـای مـدل چینـی را نیـز در نظـر داشـته باشـیم. یکـی از محدودیت‌هـا، اتـکای شـدید بـه سـرمایه‌گذاری مسـتقیم شـرکت‌های چندملیتـی خارجـی اسـت کـه کار بخش‌هایـی مشـخص و اکثـر تولیـدات صادراتـی را بـه جایـی رسـاند کـه بـه تسـخیر شـرکت‌های خارجـی دربیاینـد. محدودیـت دیگـر، ایـن اسـت کـه هزینـه‌ی پاییـن نیـروی کار، زیرسـاخت‌های مناسـب و بـازار بـزرگ مصرف‌کننـدگان داخلـیِ حسـاس بـه قیمـت، بـه مدلـی تجـاری منجـر شـد کـه به‌صـورت «۸۰ درصـد کیفیـت بـا ۶۰ درصـد قیمـت[1]» توصیـف شـده اسـت. ایـن مـدل کامـلا عملـی اسـت، امـا بـه ایـن معنـی اسـت کـه شـرکت‌های چینـی در تـلاش بـرای ترقـی تـا رسـیدن بـه موقعیت‌هـای دارای بالاتریـن ارزش و

1. 80 percent of the quality at 60 precent of the price

توسعه‌ی ظرفیت‌های نوآورانه‌ی درجه یک، ضعف دارند.

استراتژی چین برای توسعه‌ی صنعت چه بوده است؟

همان‌طور که ما در فصل ۱ به طور خلاصه شرح دادیم، توسعه‌ی صنعتی چین از سال ۱۹۷۸ می‌تواند به عنوان نتیجه‌ی دو فرایند بلندمدت در نظر گرفته شود: *گذار* از یک اقتصاد تحت فرمان کمونیستی به یک نظام بیشتر مبتنی بر بازار؛ و اتخاذ تدریجی یک *استراتژی توسعه‌ای آسیای شرقی*، مشابه استراتژی ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان. اولین فرایند این استراتژی به تخصیص دوباره و پیوسته‌ی منابع، از دولت به بخش خصوصی مربوط بود. دومین فرایند به اصلاح مداوم نقش بزرگ دولت در مدیریت اقتصاد از طریق سیاست‌هایی مربوط بود که هدف‌شان به بیشترین حد رساندن صادرات بود: «سیاست‌های صنعتی»ای که به بخش‌های خاصی کمک می‌کرد و کنترلی متمرکز و قدرتمند بر نظام مالی داشت. ما نمی‌توانیم به صنعتی‌سازی چین به‌عنوان نتیجه‌ی *ساده‌ی* سیاست‌های اصلاحی حامی بازار نگاه کنیم یا در مقام نتیجه‌ی *ساده‌ی* یک استراتژی مؤثر توسعه‌ای از بالا به پایین. این اتفاق حاصل هر دوی این‌ها بود.

این فرایند صنعتی‌سازی یک ویژگی منحصربه‌فرد چینی هم داشت که دیگر دولت‌های توسعه‌ای آسیای شرقی یا اقتصادهای درحال‌گذار پساکمونیستی آن را بدان حد نداشتند: اتکای شدید و نامعمول به سرمایه‌گذاری خارجی. این اتکا تا حدود سال ۲۰۰۶ زیاد بود و از آن موقع، دولت به سوی سیاست‌هایی حرکت کرد که هدف‌شان کاهش وابستگی به سرمایه‌گذاری خارجی و به‌وجودآوردن امکانات برای شرکت‌های داخلی بود. ارزش دارد که شیوه‌هایی را که سیاست صنعتی را از اوایل دوران اصلاح متحول کرده است، با جزئیات کندوکاو کنیم.

سیاست صنعتی دنگ شیائوپینگ چه بود؟

وقتی دنگ شیائوپینگ در انتهای سال ۱۹۷۸ قدرت را به دست گرفت، اقتصادی صنعتی را به ارث برد که به دلیل دهه‌ها برنامه‌ریزی از حکومت

مرکزی مائو، دارای دو مشکل اساسی بود. اولین مشکل، اتکای بیش از اندازه بر صنایع سنگین سرمایه‌بر[1] بود، درصورتی‌که تولید کالاهای مصرفی در کمترین حد خود قرار داشت و عرضه‌ی کالاهای اساسی مثل پوشاک، دوچرخه و پنکه‌های الکتریکی سهمیه‌بندی شده بود. این امر بر خلاف عامل اصلی موهبت‌های چین بود: کشوری فقیر که سرمایه‌ی نسبتا کم، اما نیروی کار فراوان داشت. بنابراین برای اقتصاد، منطقی‌تر بود که حول تولید سبک با نیروی کار زیاد شکل بگیرد. دومین مشکل این بود که ظاهرا کل صنعت در دستان شرکت‌های دولتی‌ای بود که انگیزه‌ی کمی برای بهترکردن بازده خود داشتند.

سیاست‌گذاران اقتصادی پس از بارها آزمون و خطا و بدون برنامه یا استراتژی خیلی روشن، روشی را با عناصر زیر ابداع کردند:

- حرکت از صنایع سنگین سرمایه‌بر به صنایع سبک نیازمند نیروی کار زیاد.
- تأکید بر صادرات صنعتی سبک به منظور به‌دست آوردن ارز خارجی که برای واردات تجهیزات سرمایه‌ای نیاز بود.
- راه‌اندازی مناطق ویژه‌ی اقتصادی که به شرکت‌های خارجی اجازه می‌داد کارخانه‌ها را در دوره‌ی زمانی خاصی بنا کنند.
- اصلاح قیمت‌ها برای کاهش قدرت برنامه‌ریزان در مرکز و افزایش نقش بازار
- افزایش مدارا با بنگاه‌های خصوصی

دو سیاست اول، نشان‌دهنده‌ی استقبال از مدل توسعه‌ی آسیای شرقی با تأکید بر صادرات کالاهای مصرفیِ نیازمند نیروی کار زیاد، به‌عنوان اولین پله نردبان رشد اقتصادی بلندمدت، بود. دو سیاست آخر (اصلاح قیمت‌ها و بنگاه‌های خصوصی بیشتر)، تکالیفی بود که برای «گذار» موفق از یک اقتصاد کمونیستی به یک اقتصاد بیشتر سرمایه‌داری نیاز بود. سیاست وسط (مناطق ویژه‌ی اقتصادی) از دیگر کشور اصلاح‌طلب کمونیست، یوگسلاوی، وام گرفته شده بود، اما سرانجام به یک ابداع منحصربه‌فرد

1. Capital-intensive

چینی تغییر شکل داد، یعنی مدل رشد مبتنی بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی.

این اصلاحات با بی‌نظمی پیاده شد و بر اثر نبرد مداوم بین اصلاح‌طلبان به رهبری دنگ شیائوپینگ و مقامات محافظه‌کار به رهبری چن یون، به‌طور ناپیوسته ادامه پیدا کرد. اما طی یک دهه، نتایج تحسین‌برانگیز بود. بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۰، سهم آن دسته از کالاهای مصرفی که قیمت‌شان به وسیله‌ی بازار تعیین می‌شد، از صفر به ۷۰ درصد رسید؛ کل تولید صنعتی به شش برابر افزایش پیدا کرد؛ سهم بنگاه‌های دولتی از ۷۸ درصد به ۵۴ درصد کاهش یافت؛ و صادرات سالانه شش برابر شد و از حدود ۱۰ میلیارد دلار آمریکا به ۶۲ میلیارد دلار آمریکا رسید. در اولین دهه‌ی اصلاحات (۱۹۸۸-۱۹۷۹)، اقتصاد به‌طور میانگین سالانه ۱۰ درصد رشد کرد که حدودا مشابه رشد ژاپن طی دوره‌ی «معجزه‌آسا»ی اوج‌گرفتن صنعتی این کشور در دهه‌ی ۱۹۵۰ بود. (۶)

سیاست‌های صنعتی تحت حکومت جیانگ زمین و ژو رونگجی چطور تغییر کرد؟

وقتی که دوران اصلاح وارد دومین دهه‌ی خود شد، با این‌که اولین دستاوردها تحسین‌برانگیز بود، چین هنوز با مسائلی مواجه بود. اصلاحات، امواج سهمگین تقاضای مصرفی انباشته‌شده را رها کرد و تورم در دوره‌ی ۱۹۸۹-۱۹۸۸ تا بالای ۲۰ درصد اوج گرفت. اصلاح ناقص قیمت‌ها به این معنی بود که بسیاری از محصولات دو قیمت داشتند: یک قیمت برنامه‌ریزی‌شده‌ی پایین و یک قیمت بازاری بالا. بسیاری از مقامات از خرید کالاهایی که کمیاب بودند به قیمت ارزان و دوباره فروختن آن‌ها به قیمت آزاد، به سود می‌رسیدند. نارضایتی عمومی از تورم بالا و فساد عنان‌گسیخته‌ی مقامات، دو علت مهم اعتراضات سیاسی‌ای بود که پکن و دیگر شهرهای چین را در بهار ۱۹۸۹ به لرزه درآورد و به قتل‌عام هزاران تظاهرکننده‌ی حوالی میدان تیان‌آنمن ختم شد. به‌طورکلی، چین هنوز کشوری فقیر بود.

بلافاصله بعد از قتل‌عام تیان‌آنمن، رهبران محافظه‌کار چین اصلاحات را

متوقف کردند و رشد اقتصادی کاهش یافت. اما در اوایل سال ۱۹۹۲، دنگ شیائوپینگ سفر مشهور خود را به جنوب انجام داد که به مرحله‌ی جدید اصلاحات، شدیدا رونق بخشید. دهه‌ی بعدی، چین را به‌طور جدی در مسیر تبدیل‌شدن به یک قدرت بزرگ صنعتی و تجاری قرار داد. اصلاح قیمت‌ها شتاب گرفت: تا انتهای دهه‌ی ۱۹۹۰، قیمت ۹۵ درصد کالاهای مصرفی و ۹۰ درصد اجناس کشاورزی و کالاهای تولیدی به‌طور خالص به‌وسیله‌ی بازار تعیین می‌شد (به شکل ۳,۲ نگاه کنید). مدیریت مالی بهتر، تورم را تحت کنترل درآورد. برنامه‌ی اصلاح بنگاه‌های دولتی در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ تعداد بنگاه‌های دولتی و کارگران بخش دولتی را به‌شدت کاهش داد و هم‌چنین فرصت‌ها را برای شرکت‌های خصوصی، به‌ویژه در بخش تولید افزایش داد.

ویژگی‌ای که در مرحله دوم اصلاحات بیشترین ارزش توجه را دارد، تأکید شدید بر این بود که شرکت‌های خارجی ترغیب شوند در چین سرمایه‌گذاری و صنایع صادراتی برپا کنند. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی - که در دهه‌ی ۱۹۸۰ سالانه بین ۲ تا ۳ میلیارد دلار بود و عمدتا شامل تولیدکنندگان کوچک هنگ کنگی‌ای می‌شد که کارخانه‌های خود را به آن

نمودار ۳/۲ ـ اصلاح قیمت‌ها

سهم قیمت‌های تعیین‌شده به وسیله‌ی بازار، بر اساس دسته‌بندی کالاها

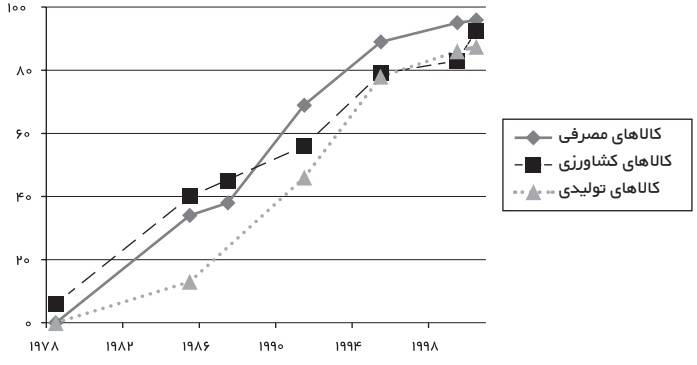

منبع: برگرفته از Lardy ۲۰۱۴

سوی مرز در همسایگی منطقه ویژه‌ی اقتصادی شنژن منتقل کرده بودند - بعد از سفر دنگ به جنوب فوران کرد و در سال ۱۹۹۷ به ۴۵ میلیارد دلار رسید. بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۷، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تقریبا یک‌ششم کل سرمایه‌گذاری ثابت در چین را تشکیل می‌داد. بیشتر این سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی وارد تولید صادراتی شد. بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۱، صادرات چین بیش از چهار برابر شد و از ۶۲ میلیارد دلار به ۲۶۶ میلیارد دلار رسید و تا انتهای این دوره، بیش از نیمی از صادرات کشور به‌وسیله‌ی شرکت‌های خارجی تولید می‌شد.

چرا سیاست‌های صنعتی در دوران هو جینتائو دولتی‌تر شد؟

طی حکومت رئیس‌جمهور هو جینتائو (۲۰۱۲-۲۰۰۳)، سیاست‌های صنعتی به نحو بارزی رنگ دولتی بیشتری به خود گرفت و به همان اندازه که حکومت به پروژه‌های زیرساختی با مقیاس وسیع کمک کرد، حمایت‌های بیشتری برای بنگاه‌های دولتی فراهم آورد و سرعت اصلاحات بازاری کاهش یافت. بااین‌حال سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و صادرات، حتی سریع‌تر از دهه‌ی قبل رشد کرد، نه به این دلیل که همه‌ی کارها را دولت انجام می‌داد، بلکه به‌خاطر طوفانی تمام‌عیار از موقعیت‌های مطلوب. ورود چین به سازمان تجارت جهانی در اواخر سال ۲۰۰۱، به این کشور امکان داد تا دسترسی به بازارهای جهانی را گسترش دهد؛ تخصیص مجدد ظرفیت مونتاژ لوازم الکترونیکی تایوان به مناطق داخلی چین، صادرکنندگان چینی را به‌طرز بی‌تناسبی از فوران تقاضای جهانی رایانه و گوشی تلفن همراه منتفع کرد؛ و رشد سالانه اقتصاد جهانی تا ۵ درصد در دوره‌ی ۲۰۰۷-۲۰۰۳ بسیار بالاتر از میانگین بلندمدت بود. بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸، رشد سالانه صادرات چین تا نرخ حیرت‌انگیز ۲۷ درصد بالا رفت، شش برابر افزایش یافت و از ۲۶۶ میلیارد دلار به ۱,۴ تریلیون دلار رسید. (۷)

با این وجود، تمرکز سیاست‌های صنعتی دولت بر ارتقای صادرات متمرکز نبود. دغدغه‌ی اصلی دولت، یکی‌کردن بخش دولتی، کمک به

پیشرفت زیرساخت‌ها و بالابردن توان شرکت‌های چینی برای گرفتن سهم شرکت‌های خارجی‌ای بود که طی دهه‌ی گذشته به داخل کشور سرازیر شده بودند. بزرگ‌ترین بنگاه‌های دولتی با این فرمان که تبدیل به بازیگرانی جهانی شوند، تحت یک مؤسسه دولتی مرکزی، دوباره سازماندهی شدند (فصل ۵ را ببینید). برنامه‌های توسعه‌ی منطقه‌ای نیازمند زیرساخت، مثل «توسعه‌ی غرب[1]» و «رونق شمال شرق[2]»، قصد داشتند ثمرات رشد اقتصادی را فراتر از استان‌های ثروتمند ساحلی توزیع کنند که تقریبا تمام سودهای مدل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی/صادرات را برداشت می‌کردند.

این تلاش‌ها برای توسعه، با ساخت‌وسازی جفت شد که بر اثر خصوصی‌سازی بازار مسکن شهری تحت مدیریت ژو رونگجی افزایش ناگهانی یافت. در نتیجه، تقاضا برای مواد اولیه اساسی مثل فولاد، سیمان و شیشه اوج گرفت و چین شاید بیشترین رونق صنایع سنگین در تاریخ جهان را تجربه کرد. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴، تولید فولاد چین تقریبا هفت برابر شد و از ۱۲۹ میلیون تن به ۸۲۳ میلیون تن رسید، تا جایی که چین حدود نیمی از فولاد جهان را تولید می‌کرد و این رقم بیش از هفت برابر رقم دومین تولیدکننده‌ی بزرگ فولاد جهان، ژاپن، بود. طی همین دوره، تولید سیمان تقریبا چهار برابر شد و از حدود ۶۰۰ میلیون تن به بالای ۲,۲ میلیارد تن رسید و مجددا چین نیمی از تولید جهانی این ماده را بر عهده داشت. (۸) رونق تأسیسات زیربنایی و مسکن، شاید حوالی سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۸ افزایش طبیعی داشت، اما با سیاست‌های تشویقی دولت طی هفت سال بعد از بحران مالی جهانی ۲۰۰۸، بیشتر شد. نتیجه‌ی نهایی، کار را به جایی رساند که چین در مسکن، عرضه‌ی بیش از نیاز و در بسیاری از صنایع سنگین، ظرفیت مازاد داشته باشد (برای جزئیات بیشتر فصل ۴ را ببینید).

یکی از عناصر بسیار بحث‌برانگیز استراتژی هو و ون تلاش برای تبدیل شرکت‌های چینی به شرکت‌هایی نوآورتر، تحت لوای سیاست «نوآوری بومی[3]» بود که در سال ۲۰۰۶ اعلام شد. این سیاست‌ها از جمله عبارت

1. Develop the West
2. Revitalize the Northeast
3. Indigenous Innovation

بودنـد از یارانـه بـرای تحقیـق و توسـعه در چندیـن صنعـت اولویـت‌دار دارای فـن‌آوری پیشـرفته، بهره‌منـدی از ثبـت حـق اختـراع و ایجـاد اسـتانداردهای فنـی، ترغیـب شـرکت‌های داخلـی و ادارات دولتـی بـه خریـد محصـولات سـاخت چیـن و مناقشـه‌آمیزترین آن‌هـا، الـزام شـدیدتر شـرکت‌های خارجـی در انتقـال فن‌آوری‌هـای کلیـدی بـه شـرکت‌های بومـی در قالـب یکـی از شـرط‌های اجازه‌یافتـن سـرمایه‌گذاری در چیـن. سیاسـت نـوآوری بومـی اگـر از جنبـه‌ی نـوآوری مـورد قضـاوت قـرار بگیـرد، به‌جـز افزایـش ناگهانـی حـق اختراعـات عمدتـا بـی‌ارزش، دسـتاورد قابل‌تشـخیص زیـادی نداشـت. ایـن سیاسـت به‌عنـوان یـک تـلاش شـبه‌حمایتی از تولیـدات داخلـی بـه منظـور افزایـش سـهم بـازار شـرکت‌های چینـی در صنایـع نیازمنـد فـن‌آوری، شـاید تأثیراتـی نیـز داشـته اسـت. سـهم صـادرات شـرکت‌های خارجـی در حـوزه‌ی فن‌آوری‌هـای پیشـرفته در سـال ۲۰۰۵ تـا ۹۰ درصـد اوج گرفـت و از آن موقـع، تـا حـدود ۷۰ درصـد کاهـش یافتـه اسـت. بااین‌حـال، دشـوار اسـت کـه بگوییـم ایـن تغییـر چقـدر وام‌دار سیاسـت نـوآوری بومـی و چقـدر صرفـا وام‌دارِ بـه بـار نشسـتن شـرکت‌های خصوصی حوزه‌ی فن‌آوری چین است.

سیاست صنعتی چین در دهه‌ی آینده چطور متحول خواهد شد؟

در سـال ۲۰۱۳ کـه شـی جین‌پینـگ حکومـت را بـه دسـت گرفـت، صنایـع چیـن بـا مسـائلی روبـه‌رو بـود. صنایـع سـنگین بـا ظرفیـت مـازاد متـورم شـده بود و تولیـد بیـش از انـدازه، هنـوز تحـت کنتـرل شـرکت‌های دولتـی‌ای بـود کـه نسـبت بـه شـرکت‌های خصوصـی بـازده و سـوددهی بسـیار کمتـری داشـتند. تـوان حفـظ رشـد اقتصـادی سـریع بـا تولیـد صنعتـی‌ای کـه در سراشـیبی قـرار گرفتـه بـود، به‌شـدت تحلیـل رفتـه بـود. بیشـتر اقتصاددانـان، چـه چینـی و چـه خارجـی، روی ایـن نکتـه توافـق داشـتند کـه دولـت دیگـر نبایـد بـر صنایـع سـنگین تأکیـد کنـد و بایـد بیشـتر از بخـش خدمـات حمایـت کنـد و قیمت‌هـای مـواد اولیـه اساسـی (به‌خصـوص انـرژی، زمیـن و سـرمایه) آزاد شـود تـا سـرمایه‌گذاری بتوانـد بیشـتر مبتنـی بـر بـازار و دارای بهـره‌وری زیادتـر باشـد و بنگاه‌هـای بی‌درویکـر دولتـی بهینه‌سـازی شـوند و فضـای بیشـتری بـرای

شرکت‌های خصوصی ایجاد شود.

در نوامبر ۲۰۱۳، حزب کمونیست بسته‌ای برای اصلاحات پیشنهادی منتشر کرد که به نظر می‌رسید به اغلب این مسائل پرداخته است. شعار اصلی این بود که نیروهای بازار، نقشی «تعیین‌کننده» در تخصیص منابع خواهند داشت که نسبت به نقش «مهم» اعلام‌شده در اسناد حزبی قبلی، نوعی ارتقاء نقش برای این نیروها به حساب می‌آمد. این بسته هم‌چنین قول آزادسازی و فضای بیشتر برای بنگاه‌های خصوصی و اصلاح بنگاه‌های دولتی از طریق ورود سهام‌داران خصوصی را می‌داد. (برنامه اصلاحی در فصل ۱۱ عمیقا مورد بحث قرار گرفته است.)

این برنامه اصلاحی همان‌قدر که دغدغه‌ی سیاست صنعتی بود، بیشتر یک نقطه‌ی عطف تعیین‌کننده در قالب مسیر کلی اصلاح‌شده‌ی سال‌های حکومت هو ظاهر شده است تا سه هدف اصلی سیاست دوران هو - یکپارچه‌سازی بخش دولتی، توسعه‌ی زیرساخت‌ها و کمک به شرکت‌های چینی در گرفتن سهم شرکت‌های خارجی - سر جای خود باقی مانده است. اصلاحات بازاری مثل برداشتن نظارت و آزادسازی قیمت‌ها بسیار آهسته پیش می‌رود و روشن است که نقش بنگاه‌های دولتی‌ای که از مرکز کنترل می‌شوند در بخش‌های اصلی اصولا بدون تغییر حفظ شده است. حمایت از صنایع سنگین با سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی، تا حدودی در داخل چین اما بیش‌ازپیش در دیگر بازارها ادامه پیدا خواهد کرد. چین با طرح «یک کمربند، یک جاده[1]»، به دنبال هدایت صدها میلیارد دلار به یک زیرساخت جدید در حوزه‌ی حمل‌ونقل (راه‌ها، خطوط راه‌آهن، خطوط لوله و بنادر) در امتداد دو مسیر است: یک مسیر از راه خشکی از میان آسیای مرکزی تا اروپا و یک مسیر دریایی دیگر، از میان آسیای شرقی و جنوبی شرقی تا خاورمیانه.

یک نقطه‌ی عطف مهم، استراتژی‌ای تولیدی به نام «ساخت چین ۲۰۲۵»[2] است که در ماه می ۲۰۱۵ ارائه شد. «ساخت چین ۲۰۲۵»

1. One Belt, One Road
2. Made in China 2025

تاحدی با الهام از طرح سال ۲۰۱۳ «صنعت ۴,۰»[1] آلمان (که هدفش به‌روز کردن صنعت از طریق استفاده‌ی نظام‌مند از فن‌آوری اطلاعات است)، مجموعه‌ای از برنامه‌ها برای بهبود سطح کیفی و فن‌آوری تولید چین است. این استراتژی هم گسترده‌تر و هم پیچیده‌تر از «نوآوری بومی» است و شامل مجموعه اهدافی برای طیفی از صنایع سنتی و پیشرفته است و به جای این‌که همانند استراتژی نوآوری بومی به‌طور محدود روی نوآوری و صنایع انگشت‌شمار دارای فن‌آوری پیشرفته تمرکز کند، به کل زنجیره‌ی فرایندهای تولید توجه دارد. ساخت چین ۲۰۲۵ به دلیل همین چشم‌انداز گسترده‌تر و تأکید بیشتر روی مکانیزم‌های بازار، نسبت به استراتژی نوآوری بومی، شانس بهتری برای رسیدن به نتیجه دارد و از سوی شرکت‌ها و دولت‌های خارجی نیز کمتر تهدیدآمیز به نظر می‌رسد. اما یک مؤلفه ملی‌گرایانه هم دارد: یک هدف این است که میزان قطعات و مواد مهم داخلی تا سال ۲۰۲۰ به ۴۰ درصد و تا سال ۲۰۲۵ به ۷۰ درصد افزایش پیدا کند. (۹)

چرا سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی نقشی این‌چنین بزرگ را بازی کرد؟

یکی از خصوصیات توسعه‌ی صنعتی چین که آن را از بقیه همتایان آسیای شرقی‌اش جدا می‌کند، نقش بزرگ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است. (سرمایه‌گذاری «مستقیم» خارجی به پولی اشاره دارد که به‌طور مستقیم در کارخانه‌ها، تجهیزات یا ملک سرمایه‌گذاری شده است و در نقطه‌ی مقابل سرمایه‌گذاری «اوراق بهادار» قرار دارد که عمدتا شامل خرید سهم سهام‌داران اقلیت در شرکت‌ها است.) از سال ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۵، جریان سالانه‌ی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به داخل چین به‌طور میانگین نزدیک به ۳ درصد تولید ناخالص داخلی بود که رقمی بسیار بزرگ محسوب می‌شد (شکل ۳,۳ را ببینید). در مورد کره‌ی جنوبی و تایوان در دوره‌ی مشابه خود با رشد بالا (اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰)، جریان ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تنها در حدود ۰,۵ درصد تولید

1. Industry 4.0

نمودار ۳/۳ ـ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به داخل

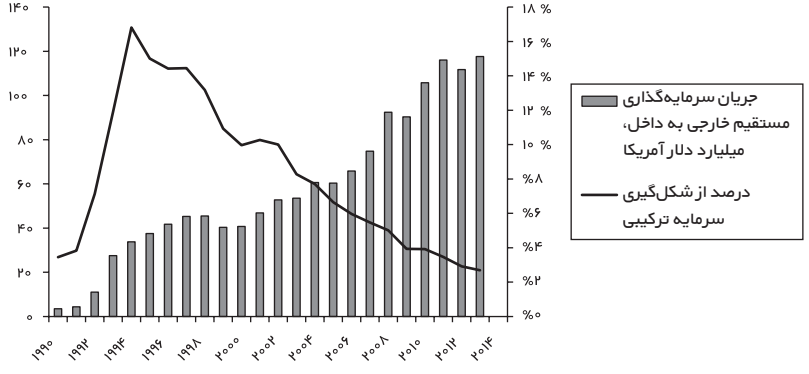

منبع: محاسبه نویسنده از داده‌های NBS

ناخالص داخلی بود. در ژاپن از اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اساسا وجود خارجی نداشت و در کمتر از ۰٫۱ درصد تولید ناخالص داخلی جاری بود. (۱۰)

نقش شرکت‌های خارجی به‌خصوص در دادوستد صادراتی چین قابل توجه است. صادرات ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان، تقریبا به‌صورت انحصاری توسط شرکت‌های داخلی ثبت می‌شد. در چین این امر اصلا صادق نبوده است؛ از از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، یک‌سوم یا بیشتر از یک‌سوم صادرات، توسط شرکت‌های دارای سرمایه خارجی انجام شده است و در سال ۲۰۰۵ سهم طرف‌های خارجی تا ۵۸ درصد به اوج رسید. در مورد صادراتی که دولت چین آن‌ها را در طبقه فناوری بالا قرار داده، نقش طرف‌های خارجی بسیار بیشتر است: از اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۱۲، خیلی بالاتر از ۸۰ درصد صادرات «با فن‌آوری بالا» از چین به وسیله‌ی شرکت‌های خارجی تولید شده و سهم طرف خارجی هنوز حوالی سه‌چهارم است (شکل ۳٫۴ را ببینید).

این الگوی استثنایی، نتیجه‌ی ترکیب شرایط موجود و انتخاب‌های حساب‌شده در سیاست‌گذاری بود. شرایط این بود که وقتی چین در حوالی سال ۱۹۸۰ تصمیم گرفت درهای اقتصادش را باز کند، برایش سخت بود که صرفا استراتژی ژاپن و کره‌ی جنوبی را در نگه‌داشتن شرکت‌های صادراتی شاخص درحال‌توسعه پشت دیوارهای بلند حمایت از تولید داخلی، تکرار کند. همان‌طور که در فصل ۱ اشاره کردیم، دلیل عمده‌ی این مسئله سیاسی بود. ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان به‌عنوان کشورهای وابسته به ساختار متحدان نظامی آمریکا، از نظر نحوه‌ی عمل اجازه یافتند اقتصادهای بازرگانی را به کار بیندازند، شرکت‌های خارجی را به بازارهایشان راه ندهند و در همان زمان، شرکت‌هایشان از دسترسی آسان به بازار آمریکا بهره‌مند باشند. چین هرگز به این مصالحه دست نیافت؛ چین به‌عنوان هزینه‌ی ورود به نظام تجاری جهانیِ تحت سلطه‌ی آمریکا، باید دسترسی قابل‌ملاحظه‌ای به بازار را برای شرکت‌های خارجی فراهم می‌کرد.

نمودار ۳/۴ ـ صادرات بنگاه‌های خارجی

سهم بنگاه‌های دارای سرمایه‌ی خارجی در صادرات، درصد

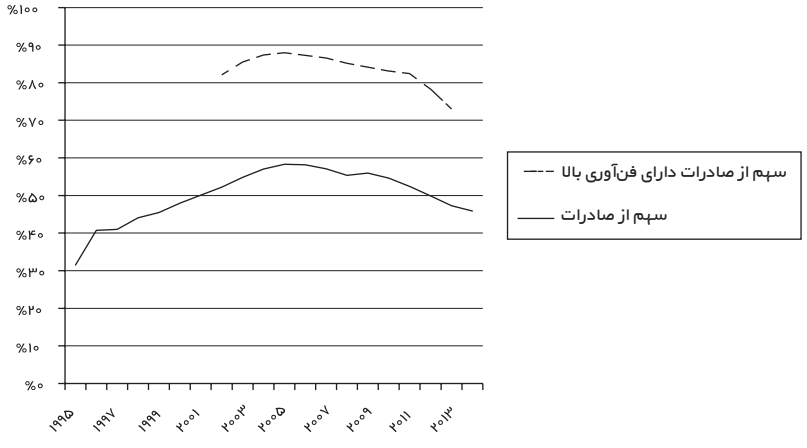

منبع: NBS/CEIC

اتخـاذ سیاسـت‌گذاری‌ها به‌صورتـی عمل‌گرایانـه شـروع شـد. چیـن در اواخـر دهـه‌ی ۱۹۷۰ در وضـع اقتصـادی بـدی بـود و راه‌هـای بسـیار معـدودی برای تهیـه ارز خارجـی بـرای خریـد فـن‌آوری خارجـی داشـت. یـک راه سـریع ایـن بـود کـه بـه شـرکت‌های خارجـی صادرات‌محـور اجـازه بدهـد کارخانه‌هـای خـود را در داخـل چیـن، ابتـدا از طریـق بنگاه‌هـای انگشت‌شـمار دولتـی در جنـوب و بعدتـر در سرتاسـر کشـور برپـا کننـد. اتخـاذ ایـن سیاسـت‌گذاری کـه بعدتـر بـه افزایـش سـرمایه‌گذاری مسـتقیم خارجـی منجـر شـد - در اوایـل دهـه‌ی ۱۹۹۰ و مجـددا در اوایـل دهـه‌ی ۲۰۰۰، بعـد از ورود چیـن بـه سـازمان تجـارت جهانـی - طبیعتـا و آشـکارا بیشـتر اسـتراتژیک بودنـد. اصلاح‌گرایـان می‌دانسـتند کـه بایـد بـا ایجـاد رقابـت به‌وسـیله‌ی شـرکت‌های بـزرگ خارجـی، بـه اصلاحـات در اقتصـاد داخلی شتاب ببخشند.

جنبـه‌ی دیگـر اسـتراتژی سـرمایه‌گذاری مسـتقیم خارجـی ایـن بـود کـه مقدار زیـادی از سـرمایه‌گذاری «خارجـی» واقعـا خارجـی نبـود. نزدیـک بـه نیمـی از جریـان سـرمایه‌گذاری مسـتقیم بـه داخـل چیـن، از هنـگ کنـگ آمـده بـود و وقتـی بیشـتر آن شـاید صرفـا فعالیت‌هـای شـعبات شـرکت‌های آمریکایـی و اروپایـی در هنـگ کنـگ را منعکـس می‌کـرد، واضـح بـود کـه شـرکت‌های هنـگ کنگـی سـرمایه‌گذاران بزرگـی در داخـل چیـن داشـته باشـند. در دهه‌هـای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بیشـتر شـرکت‌های تولیـدی دولت‌شـهر هنـگ کنـگ، تولیـد خـود را بـه آن سـوی مرزهـا بـه شـنژن و شـهرهای مجـاورش در اسـتان گوانگ‌دونـگ انتقـال دادنـد. از اواخـر دهـه‌ی ۱۹۹۰ بـه بعـد، شـرکت‌های هنـگ کنگـیِ فعـال در حـوزه‌ی ملـک و زیرسـاخت‌ها، میلیاردهـا دلار را بـه توسـعه‌ی جاده‌هـا، بنـادر و امـلاک مسـکونی و تجـاری سـرازیر کرده‌انـد. بـا این‌کـه هنـگ کنـگ در سـال ۱۹۹۷ بـه منطقـه‌ی تحـت حاکمیـت داخلـی چیـن بازگشـت، سـرمایه‌گذاری‌هایش هنوز در آمار چین «خارجی» محسوب می‌شود.

از این‌هـا گذشـته، همـان یک‌سـوم سـرمایه‌گذاری مسـتقیم خارجـی گزارش‌شـده‌ی چیـن، شـاید در واقـع «رفت‌وبرگشـتی»[1] باشـد - سـرمایه‌گذاری‌هایی بـه وسـیله‌ی اشـخاص و شـرکت‌های چینـی کـه از طریـق

1. Round-tripping

شـرکت‌هایی در حوزه‌هـای قضایـی دیگـر، به‌خصـوص هنـگ کنـگ فرسـتاده شـده‌اند. تـا حـدود سـال ۲۰۰۵، انگیـزه‌ای قـوی بـرای رفت‌وبرگشـت سـرمایه بـه منظـور بهره‌منـدی از معافیت‌هـای مالیاتـی و دیگـر مزایایـی کـه بـه شـرکت‌های خارجـی اختصـاص داده شـده بـود، وجـود داشـت. حتـی بـا این‌کـه آن اولویت‌گذاری‌هـا بـه تدریـج کنـار گذاشـته شـد، دلایـل دیگـری بـرای ادامـه‌ی سـرمایه‌گذاری رفت‌وبرگشـتی وجـود داشـت. برخـی از شـرکت‌های چینـی - مثـل غول‌هـای اینترنتـی علی‌بابـا[1] و تِن‌سـنت[2] - در دسـته‌ی «خارجـی» جـای می‌گرفتنـد، چـون بـرای قرارگرفتـن در فهرسـت بازارهـای سـهام بین‌المللـی، سـاختارهای شـرکت هلدینـگ خـود را در خـارج از مرزهـا برپـا کـرده بودنـد. شـاید بـه همیـن خاطـر بـود کـه برخـی از سـرمایه‌گذاری‌های ایـن شـرکت‌ها در نهایت «سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی» به حساب می‌آمدند. (۱۱)

اوج مـدل سـرمایه‌گذاری مسـتقیم خارجـی در دوره‌ی ۲۰۰۶-۲۰۰۲ بـود، دورانـی کـه توافـق بـرای پیوسـتن چیـن بـه سـازمان تجـارت جهانـی، نیازمنـد یـک سلسـله اصلاحاتـی بـود کـه بـه شـرکت‌های خارجـی دسترسـی بیشـتری بـه بـازار ایـن کشـور مـی‌داد. تـا انتهـای سـال ۲۰۰۶، چیـن تمـام تعهـدات سـازمان تجـارت جهانـی را انجـام داد و اقتصـاد پررونـق داخلـی، دیگـر نیـاز حـادی بـه سـرمایه خارجـی نداشـت. سـرمایه‌گذاری مسـتقیم خارجـی در آن سـال، ۶ درصـد از کل سـرمایه‌گذاری در چیـن و پایین‌تـر از اوج ۱۷ درصـدی ایـن نـوع سـرمایه‌گذاری در سـال ۱۹۹۴ بـود. (تـا سـال ۲۰۱۴، سـرمایه‌گذاری مسـتقیم خارجی کمتر از ۳ درصد سرمایه‌گذاری‌ها را شامل می‌شد.)

اتـکا بـه سـرمایه‌گذاری مسـتقیم خارجـی فوایـد چشـمگیری را نصیـب چیـن کـرد: فـن‌آوری، فنـون تولیـدی و مهارت‌هـای مدیریتـی‌ای کـه بـه همـراه شـرکت‌های خارجـی می‌آمـد، در کارخانه‌هـای داخلـی جـذب شـده و بـه رشـد آن‌هـا کمـک کـرده اسـت. شـرکت‌های خارجـی نیـز از ایـن بابـت چنـدان شـکوه نمی‌کننـد. بـا وجـود نظارت‌هایـی کـه سـرمایه‌گذاری آن‌هـا را محـدود می‌کنـد، روی صنایـع مشـخصی اثـر می‌گـذارد یـا آن‌هـا را وادار می‌کنـد بـا شـرکت‌های

1. Alibaba
2. Tencent

محلی دست به سرمایه‌گذاری مشترک بزنند، شرکت‌های خارجی از دسترسی و محیط نظارتی مطلوب‌تری نسبت به بسیاری از اقتصادهای بزرگ دیگر از جمله برزیل، هند، روسیه و ژاپن بهره‌مند هستند.

اما روابط بین دولت چین و شرکت‌های خارجی روزبه‌روز سردتر می‌شود. از سال ۲۰۰۵، سیاست چین بیش‌ازپیش روی تشکیل شرکت‌های خارجی متمرکز شده است. این کار عیبی ندارد؛ تقریبا همه کشورها شکل‌هایی از یک استراتژی ترجیح تولیدکنندگان داخلی بر خارجی را دارند. بااین‌حال، با درنظرگرفتن وسعت ردپای موجود شرکت‌های خارجی در چین و تعهدی که چین به رفتار برابر طبق قوانین سازمان تجارت جهانی و دیگر توافقات بین‌المللی دارد، حمایت از شرکت‌های داخلی بدون این‌که انتقادات شدیدی از جانب شرکت‌ها و دولت‌های خارجی برانگیزد، کاری دشوار خواهد بود.

«سیاست صنعتی» کجا موفق شده و کجا شکست خورده است؟

اهداف سیاست صنعتی چین ایجاد مجموعه گسترده‌ای از صنایع بوده است و این‌که شرکت‌های چینی به‌تدریج کالاهایی دارای مهارت بیشتر در فن‌آوری و ارزشی بالاتر تولید کنند و تدریجا در سطح جهانی رقابت‌پذیرتر شوند. این اهداف تا حد زیادی برآورده شده است. چین از یک تولیدکننده‌ی منسوجات کم‌قیمت و کالاهای مصرفی ارزان در دهه‌ی ۱۹۸۰، به کشوری دارای صنایع موفق و وسیع خودروسازی، کشتی‌سازی، ماشین‌آلات، مواد شیمیایی و ابزاردقیق تبدیل شده است. همان‌طور که سهم روبه‌رشد صادرات کالاهای تولیدشده جهانی نشان می‌دهد، رقابت‌پذیری محصولات چینی در سطح جهان پیوسته افزایش پیدا کرده است. تحقیقات ثبت کرده‌اند که ردپای تحقیق و توسعه در صادرات چین - به عبارت دیگر، مهارت آن‌ها در فن‌آوری - به‌خوبی بالا رفته است. (۱۲) علاوه بر این، سهم شرکت‌های داخلی در صادرات و مازاد تجاری افزایش یافته است. در بیشتر سال‌های دهه‌ی ۲۰۰۰، بیش از نیمی از صادرات و هم‌چنین دوسوم مازاد تجاری، مربوط به شرکت‌های خارجی بود. تا سال ۲۰۱۴، سهم

نمودار ۳/۵ ـ تراز تجاری بر اساس نوع مالکیت

تراز تجاری بر اساس نوع بنگاه، میلیارد دلار آمریکا

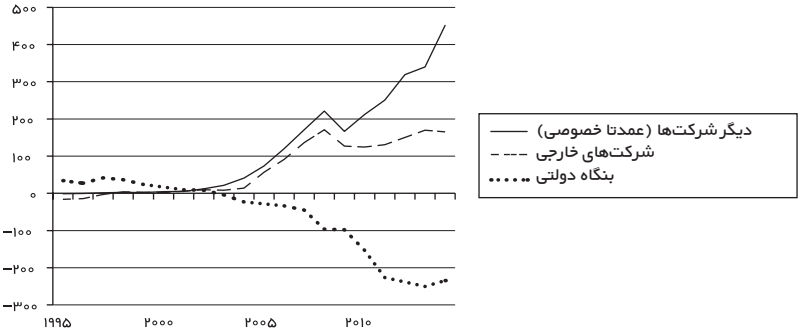

منبع: محاسبه‌ی نویسنده از داده‌های NBS/CEIC

شرکت‌های خارجی از این موارد، کمتر از نصف بود. مازاد تجاری انباشته‌ی بنگاه‌های غیردولتی چین، اکنون دو برابر مازاد بنگاه‌های خارجی است. (این مازاد تاحدی به‌وسیله‌ی بنگاه‌های دولتی‌ای که کسری تجاری زیادی ایجاد می‌کنند، خنثی می‌شود؛ شکل ۳,۵ را ببینید.)

اما چین در همه صنایع به یک اندازه موفق نبوده است و به‌خصوص همیشه نتوانسته کاملا اطمینان حاصل کند که تولید کالاهای دارای فن‌آوری بالا در کنترل شرکت‌های چینی باشد. مدل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به این معنی است که صنایع مشخصی، عمدتا به‌وسیله‌ی شرکت‌های خارجی ایجاد شوند و معمولا ثابت شده است که شرکت‌های چینی به دشواری می‌توانند وارد آن‌ها شوند.

دو مثال بارز این پدیده خودروسازی و لوازم الکترونیکی است. از سال ۲۰۱۰، چین بزرگ‌ترین بازار خودروهای شخصی بوده است و ظاهرا تمام وسایل نقلیه‌ی فروخته‌شده در چین در داخل ساخته می‌شوند. این‌جا در اصل دو نوع تولیدکننده هستند: سرمایه‌گذاری‌های مشترک بین خودروسازان بزرگ جهانی و شرکت‌های محلی (معمولا بنگاه‌های دولتی)؛ و منحصرا شرکت‌خصوصی محلی یا بنگاه‌های خودروساز دولتی.

همه‌ی شرکت‌های خودروساز آمریکایی، ژاپنی و اروپایی که اهمیت جهانی دارند، در چین سرمایه‌گذاری مشترک انجام داده‌اند و این سرمایه‌گذاری‌های مشترک، بخش عمده‌ی درآمد و سود این صنعت را در اختیار دارد. شرکت‌های چینی تقریبا نیمی از خودروهایی را که در چین به فروش می‌رسد می‌سازند، اما این خودروها عمدتا وسایل نقلیه‌ای ارزان‌قیمت با حاشیه سود بسیار کم هستند. سرمایه‌گذاری‌های مشترک حدود ۸۰ درصد درآمد این صنعت را در اختیار خود دارد. شرکت‌های چینی بیش‌ازپیش خودروهای خود را به بازارهای کم‌درآمد در خاورمیانه، آسیای مرکزی و آمریکای لاتین صادر می‌کنند، اما نتوانسته‌اند به حریم کشورهای توسعه‌یافته تجاوز کنند و به‌طورکلی نشانه‌هایی از این که قادر باشند از موفقیت بین‌المللی خودروسازان ژاپنی و کره‌ای تقلید کنند، در دست نیست. (۱۳)

صنعت خودروسازی نشان‌دهنده شکست سیاست صنعتی از چند بُعد است. از سال ۱۹۹۰، هدف اعلام‌شده‌ی پکن، کاهش تعداد خودروسازان و داشتن سه شرکت عظیم دولتی بوده است که این صنعت را تحت تسلط خود داشته باشند (مشابه انحصار سه‌گانه‌ی تویوتا[1]، هوندا[2] و نیسان[3] در ژاپن). در عمل، از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، تعداد مونتاژکنندگان خودرو حوالی عدد ثابت ۱۲۰ باقی مانده است. «سه شرکت بزرگ» خودروساز دولتی بیشترین پول خود را از سرمایه‌گذاری‌های مشترکی تأمین می‌کنند که عملا تحت کنترل شرکت‌های خارجی هستند و ثابت شده است که نمی‌توانند برای برندهای مستقل خود بازاریابی کنند. همه داستان‌های موفقیت صنعت خودروسازی چین، مربوط به شرکت‌های کوچک و تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ای است که اغلب از سوی ادارات محلی حمایت مالی شده‌اند؛ تحسین‌برانگیزترین آن‌ها شرکت خصوصی جیلی[4] است که در سال ۲۰۱۰ توسط شرکت سازنده خودروهای

1. Toyota
2. Honda
3. Nissan
4. Geely

شخصی ولوو[1] خریده شد.

هنگام ارزیابی ادعاها درباره‌ی قابلیت صنعتی و فن‌آوری چین، باید صنعت خودروسازی به ذهن متبادر شود. آن‌طور که پیداست، شرکت‌های چینی از رسیدن به بالاترین استاندارد جهانی در تولید سطوح مختلف فن‌آوری موردنیاز، فرایندهای پیچیده‌ی تولید و درجه‌ی بالایی از دقت، بسیار عقب هستند. علاوه بر خودرو، این موارد شامل موتورهای جت، هواپیماها (جایی که چین سال‌ها سعی کرده است هواپیماهای تجاری داخلی را توسعه بدهد، بدون این‌که تاکنون موفق شده باشد) و بخش‌های بسیاری از لوازم الکترونیکی مصرفی هم می‌شود. شرکت‌های بین‌المللی با وجود این‌که تولید زیادی در چین دارند و به‌شدت نگران به‌سرقت‌رفتن حق مالکیت فکری در آن‌جا هستند، توانسته‌اند مزیت‌های فن‌آورانه زیادی را نزد خود حفظ کنند. از سوی دیگر، شرکت‌های چینی در صنایعِ نیازمند به فن‌آوری، اما با پیچیدگی کمتر، به‌شدت رقابت‌پذیرند، به‌ویژه آن‌هایی که مشتریان‌شان به جای مصرف‌کنندگان، کسب‌وکارها هستند: صنایعی مثل قطعه‌سازی خودرو، تجهیزات تولید برق، تجهیزات شبکه‌های مخابراتی و نظایر آن‌ها.

صنعت لوازم الکترونیکی یک مطالعه‌ی موردی جالب دیگر است. در یک سطح این صنعت، حکایت جذاب موفقیت است: چین اکنون بیش از ۴۰ درصد صادرات کالاهای الکترونیکی جهان مثل رایانه‌ها و گوشی‌های هوشمند را به خود اختصاص داده که خیلی بیشتر از سهم ۵ درصدی سال ۲۰۰۰ است. اما سهم اکثر فعالیت‌های الکترونیکی چین، در حد مونتاژ در مرحله‌ی آخر باقی مانده که حاشیه‌ی سودش بسیار کم است و حتی همین کار هم عمدتا در دستان بنگاه‌های خارج است؛ به‌خصوص شرکت‌های تایوانی که از میان آن‌ها فاکسکان[2] (مونتاژکننده‌ی بزرگ پیمانی محصولات اپل[3]) شناخته‌شده‌ترین است. ارزشمندترین قطعات زنجیره‌ی ارزش این فن‌آوری - طراحی و بازاریابی محصولات،

1. Volvo
2. Foxconn
3. Apple

طراحی مدارهای مجتمع و توسعه‌ی نسخه اصلی نرم‌افزار - با قاطعیت در دستان غول‌های جهانی همچون اپل، سامسونگ[1]، اینتل[2] و مایکروسافت[3] باقی مانده است.

تلاش‌های مستمر دولت چین برای پرورش حریف‌های محلی این شرکت‌ها، شکست خورده است. امروزه چین، هیچ شرکت نرم‌افزاری مهمی در سطح جهانی ندارد و تنها سه شرکت سخت‌افزاری شاخص دارد: سازنده رایانه‌های شخصی لِنُوو[4]، سازنده تجهیزات شبکه‌های مخابراتی هوآوی[5] و سازنده تلفن هوشمند شیائومی[6]. (با این که دو شرکت اول دست‌کم از حمایت دولتی زیادی بهره‌مندند، هر سه شرکت خصوصی هستند.)

هوآوی و شیائومی نمونه‌هایی از مدلی تجاری هستند که می‌توانند در قالب «۸۰ درصد کیفیت با ۶۰ درصد قیمت» توصیف شود. شرکت‌هایی از این دست، تجهیزاتی قابل‌اعتماد تولید می‌کنند که کارکردشان پشت مرزهای جدیدترین فن‌آوری‌ها قرار دارد، اما هنوز برای بیشتر مشتریان - با قیمتی غیرقابل‌رقابت - خوب است. این امر محصولات آن‌ها را برای تعداد زیادی از مشتریان که می‌خواهند با گرایش‌های فن‌آورانه در تماس باشند، اما پول آخرین و عالی‌ترین فن‌آوری‌ها را ندارند، بسیار جذاب است: کشورهای فقیری که می‌خواهند شبکه‌های تلفن همراه مناسبی داشته باشند یا سطح پایین طبقه‌ی متوسط چین که می‌خواهد تلفن هوشمند داشته باشد، اما نمی‌تواند ۷۰۰ دلار از جیب خود برای یک آی‌فون[7] خرج کند. موفق‌ترین شرکت‌های صنعتی چینی، شکل‌هایی از این مدل تجاری را به کار می‌گیرند تا از هزینه‌های پایین تولید چین و اقتصادهای مقیاس، برای ارائه‌ی محصولات خوب با قیمت پایین بهره بگیرند. این کار آن‌ها را قادر می‌سازد میزان فروش

1. Samsung
2. Intel
3. Microsoft
4. Lenovo
5. Huawei
6. Xiaomi
7. iPhone

زیادی داشته باشند؛ اما حاشیه‌ی سودشان پایین است. آن‌ها اساسا دنباله‌روهای فن‌آوری هستند، نه هدایت‌کنندگان فن‌آوری.

لنوو که اکنون بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی رایانه‌های شخصی از نظر تعداد است، نمونه‌ای است از این‌که خارج‌شدن از چنین مخمصه‌ای چقدر می‌تواند دشوار باشد. در سال ۲۰۰۵، این شرکت توسط بخش مشهور اما ضرر‌ده رایانه‌های شخصی شرکت آی‌بی‌ام[1] خریده شد. آی‌بی‌ام از این خرید برای تبدیل این بخش به یک شرکت چندملیتی واقعی و شاید تنها شرکت از این دست در چین، استفاده کرد. این شرکت دفاتر خود را در پکن و کارولینای شمالی[2] حفظ کرده است؛ گروه طراحی اصلی‌اش (که از آی‌بی‌ام به ارث رسیده بود) را در ژاپن دارد و از انگلیسی به عنوان زبان شرکت استفاده می‌کند. هنوز به شدت متکی به بازار داخلی مانده است. این شرکت مانند بسیاری از شرکت‌های موفق چینی، در قسمت پایینی شکلی معروفی قرار دارند که سلطان تایوانی فن‌آوری، ستان شیه[3]، آن را یک «لبخند» نامیده است. شیه مشاهده کرد که در صنعت فن‌آوری، سودهای کلان نصیب شرکت‌هایی می‌شود که در یک سرِ شکل لبخند، کنترل طراحی فن‌آوری‌های اصلی را در اختیار دارند (مثل اینتل) یا در سرِ دیگر شکل لبخند، کنترل طراحی و توزیع محصولات به مشتریان را در اختیار دارند (مثل اپل). در قسمت وسط، شرکت‌هایی قرار دارند که محصولات را به تعداد انبوه، اما با حاشیه‌ی سود کم تولید و مونتاژ می‌کنند. تایوان پر از این شرکت‌های کم‌سوددهِ در قسمت پایین شکل لبخند است، از جمله شرکت‌های خود شیه، یعنی ایسر[4]، تی‌اس‌ام‌سی[5] (بزرگ‌ترین سازنده‌ی پیمانی مدارات مجتمع جهان) و فاکسکان (بزرگ‌ترین مونتاژکننده‌ی پیمانی لوازم الکترونیکی مصرفی). در بیشتر موارد، به نظر می‌رسد شرکت‌های چینی در حال پیش‌رفتن در همین جهت هستند.

1. IBM
2. North Carolina
3. Stan Shih
4. Acer
5. TSMC

آیا چین «تقلب» می‌کند؟

معمولا از جانب شرکت‌های تولیدکننده در کشورهای توسعه‌یافته یا متحدان سیاسی آن‌ها، این اتهام به چین وارد می‌شود که چین موفقیت صنعتی و صادراتی خود را با «تقلب» به دست آورده است. به عبارت دیگر، چین سیل یارانه‌ها را به شرکت‌هایش سرازیر کرد؛ نرخ بهره، نرخ برابری ارز و قیمت‌های انرژی را دست‌کاری کرد و موانعی برای رقبای خارجی در چین ایجاد کرد که همه‌ی هدفش ایجاد مزیت‌های غیرمنصفانه برای شرکت‌های چینی بود. این ادعاها اساسا سیاسی هستند، نه اقتصادی. هر کشوری که اقتصاد صنعتی «جبرانی» موفقی را به وجود آورده، از برخی یا همه این شیوه‌ها استفاده کرده است؛ از جمله ایالات متحده که مشهور به زیر پا گذاشتن حق مالکیت معنوی دیگران است، این کشور در بخش اعظم قرن نوزدهم، به بالا نگه‌داشتن موانع تعرفه‌ای به نفع خود تا جنگ جهانی دوم و تداوم اعطای یارانه با مقاصد سیاسی به صنایع مهم در مقیاسی وسیع مبادرت ورزید. (۱۴) این روش‌ها ممکن است از برخی لحاظ «تقلب» به نظر برسد، اما این‌ها نوعی از تقلب هستند که هر کشور صنعتی‌ای به آن‌ها میدان داده است و به‌طورکلی اگر اقتصاد پیشرفته‌تر شود، از میزان اهمیت‌شان کاسته می‌شود - اگرچه همه کشورها به طور پیوسته تلاش می‌کنند قواعد تجارت و سرمایه‌گذاری را به سود خود تفسیر کنند و به درجه‌ای از موفقیت برسند که قدرت آن‌ها را قادر به انجام این کار سازد. ارزش دارد که به طور مختصر نقشی که این عوامل در توسعه‌ی صنعتی چین بازی کرده‌اند، ارزیابی شود.

نقش پایین نگه‌داشتن مصنوعی نرخ مبادله‌ی ارز، چه اندازه در رونق صادرات چین پررنگ بوده است؟

نرخ پایین مبادله‌ی ارز نقش‌هایی در رونق صادرات چین بازی کرد، اما نه بیشتر از یک نقش حمایت‌کننده. از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰، وقتی

بیشتر کارشناسان قبول داشتند نرخ مبادله‌ی ارز چین کمتر از ارزش واقعی آن است، سهم چین از صادرات کالاهای تولیدشده‌ی جهانی تقریبا سالانه ۱,۱ درصد رشد کرد و از ۵ درصد به ۱۵ درصد رسید. در دوره‌ی ۲۰۱۳-۲۰۱۱، وقتی نرخ مبادله‌ی ارز چین به‌سرعت ترقی کرد و هزینه‌های دیگر مثل دستمزدها هم افزایش یافت، سهم چین از بازار جهانی هنوز هر سال ۰,۹ درصد افزایش می‌یافت و در سال ۲۰۱۳ به نزدیک ۱۸ درصد رسید. اگر ارز ارزان واقعا تنها راز موفقیت چین بود، انتظار این می‌رفت که عملکرد این کشور در سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۰ خیلی بدتر باشد.

البته چین اغلب نوعی گرایش برای نگه‌داشتن ارز کمی پایین‌تر از ارزش واقعی‌اش، در قالب بخشی از مدل توسعه‌ای آسیای شرقی خود، داشته است. اما این گرایش مستمر نبوده است و در بیشتر مواقع، نرخ مبادله که به قصد تنظیم جریان‌های سرمایه تعیین می‌شد، باعث رونق گرفتن صادرات نمی‌شد (فصل ۷ را ببینید). همان‌طور که در بالا نشان دادیم، چین از مزیت‌های زیادی بهره‌مند بود که آن را به یک صادرکننده‌ی قدرتمند تبدیل می‌کرد: استقرار ژئوپلتیکی مطلوب در مرکز تولید آسیای شرقی، ترکیبی از هزینه‌های جهان‌سومی نیروی کار و زیرساخت‌های جهان‌اولی و نظایر آن. نرخ مبادله‌ی ارز کمک کرد، اما این عواملِ بنیادی‌تر دیگر، مهم‌تر بودند.

آیا نرخ‌های بهره‌ی بیش از حد پایین به رشد صنایع سنگین کمک کرد؟

سرمایه‌ی ارزان نیز مانند نرخ مبادله‌ی ارز، برای عوامل بنیادی‌تر دیگر در رشد صنایع سنگین چین، نقشی حمایت‌کننده بازی کرد. دلیل اصلی این‌که صنایع سنگین چین در دهه‌ی ۲۰۰۰ بسیار خوب عمل کرد، این بود که اصلاحات دو دهه‌ی قبل‌تر، زمینه را برای افزایش سرمایه‌گذاری‌های سودده در صنعت، زیرساخت‌ها و مسکن فراهم کرده بود و این سرمایه‌گذاری‌ها، تقاضای عظیمی برای محصولات صنایع سنگین به وجود آورد. دولت هو/ ون نرخ بهره را بسته به تورم

در سطحی پایین‌تر از دهه‌ی پیش از آن تعیین کرد و شاید این کار را تا حدی به این دلیل انجام داد که هزینه‌ی تأمین سرمایه برای پروژه‌های زیربنایی گران را کاهش دهد (فصل ۷ را ببینید). اما وقتی که رونق شروع شد، شرکت‌های صنعتی برای تأمین مالی گسترش خود، عمدتا به جای گرفتن وام‌های بانکی جدید، دوباره سودهای خود را سرمایه‌گذاری کردند و شرکت‌های خصوصی، سریع‌تر از بنگاه‌های دولتی رشد کردند؛ حتی با این‌که باید نرخ‌های بهره‌ی خیلی بیشتری پرداخت می‌کردند. (۱۵) نرخ‌های بهره‌ی پایین، مطمئنا به رونق صنعتی چین کمک کرد، اما علت اصلی نبود.

آیا چین قیمت‌های انرژی را خیلی پایین نگه می‌داشت؟

سؤالی نیز درباره‌ی قیمت‌های انرژی وجود دارد: آیا پکن آن‌ها را به‌طور مصنوعی پایین نگه می‌داشت تا از رشد صنعتی حمایت کند؟ جواب این است که واقعا نه. قیمت‌های انرژی در میان معدود موضوعاتی قرار دارد که بعد از اصلاح قیمت‌ها در دهه‌ی ۱۹۹۰، تا اندازه‌ی زیادی در کنترل دولت باقی مانده‌اند. اما این فکر که هدف اصلی این کنترل‌ها نگه‌داشتن قیمت‌های انرژی در سطحی بیش از حد پایین بوده، اشتباه است.

در اغلب اوقات طی دو دهه‌ی گذشته، هدف اصلی قیمت‌گذاری انرژی، کاهش بی‌ثباتی بوده است. سیاست‌گذاران می‌خواهند مطمئن باشند که کسب‌وکارها با محیطی قابل‌پیش‌بینی و ثباتی نسبی در قیمت‌های برق و انرژی مواجهند؛ در یک محیط با قابلیت پیش‌بینی بیشتر، احتمال بیشتری وجود دارد که کسب‌وکارها، سرمایه‌های وسیعی را برای سرمایه‌گذاری جذب کنند. ابزارهای اصلی دولت برای رسیدن به این ثبات، شرکت‌های دولتی تبدیل‌کننده سوخت خام به انرژی قابل‌مصرف است: شرکت‌های نیروگاهی برق و پالایشگاه‌های نفت. وقتی قیمت‌های سوخت بالاست، این شرکت‌ها به افت سود یا حتی ضرردهی دچار می‌شوند چون نمی‌توانند کل افزایش هزینه را به

مشتریان‌شان منتقل کنند. به همین ترتیب، وقتی قیمت‌ها پایین است، سود صرفه‌جویی در هزینه آن‌ها افزایش می‌یابد چون از آن‌ها خواسته نمی‌شود کل صرفه‌جویی در هزینه را به مشتریان منتقل کنند. این صنایع می‌توانند به‌عنوان «جذب‌کنندگان شوک» در نظر گرفته شوند که قادرند ماشین اقتصاد را حتی وقتی که جاده پر از چاله است، نسبتا نرم برانند.

یک نگاه سریع نشان می‌دهد که قیمت‌های انرژی در چین خیلی پایین نیست. بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴، میانگین قیمت بنزین معمولی در جایگاه‌های سوخت چین ۲۷ درصد بالاتر از ایالات متحده بود. (۱۶) وقتی که قیمت نفت خام در اواخر سال ۲۰۱۴ تا نصف سقوط کرد، قیمت بنزین آمریکا ظرف چهار ماه تا بیش از یک‌سوم پایین آمد، اما قیمت جایگاه‌های سوخت چین کمتر از ۲۰ درصد کاهش یافت. (۱۷)

مسئله‌ی مهم‌تر برای اقتصاد چین قیمت برق است که نزدیک سه‌چهارم آن در صنعت استفاده می‌شود. (این امر برخلاف ایالات متحده و بیشتر کشورهای توسعه‌یافته است که بیشتر برق در خانه‌ها مصرف می‌شود.) قیمت زغال‌سنگ که سوخت حدود ۸۰ درصد نیروگاه‌های برق چین است، در سال ۲۰۰۳ از اساس آزاد شد و از قیمت هر تن ۲۵ دلار در همان سال، شش برابر شد و به ۱۶۰ دلار در سال ۲۰۰۸ رسید. بااین‌حال، قیمت‌های برق به شدت نظارت‌شده باقی ماند و بخش نسبتا کوچکی از افزایش قیمت زغال‌سنگ به استفاده‌کننده‌ی نهایی منتقل شد. در عوض، از شرکت‌های تولیدکننده برق خواسته شد که حاشیه‌های سود بسیار پایین‌تری را بپذیرند. با وجود این نظارت‌ها، قیمت‌های برق صنعتی در غالب اوقات دهه‌ی گذشته به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای پایین نبود: به‌طورکلی می‌توان گفت که این قیمت‌ها نزدیک به قیمت‌های آلمان و به‌طور چشمگیری بالاتر از دیگر کشورهای صنعتی مثل کره‌ی جنوبی، ایالات متحده، فرانسه، برزیل و روسیه بود. در انتهای سال ۲۰۱۴، میانگین قیمت برق

صنعتی در چین نزدیک به هر کیلووات ساعت ۱۳ سنت و تقریبا دو برابر میانگین قیمت آمریکا بود. (۱۸)

نقش زیرپا گذاشتن حقوق مالکیت معنوی، چقدر در توسعه‌ی صنعتی چین پررنگ بود؟

از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، حفاظت از حقوق مالکیت معنوی یک مسئله‌ی مورد اختلاف بین چین و شرکای تجاری بزرگش، به‌خصوص آمریکا بوده است. بسیاری از شرکت‌های کشورهای توسعه‌یافته، مدت‌ها از این که حق اختراعات و علائم تجاری‌شان در چین محفوظ نیست، ناراضی بوده‌اند، چون شرکت‌های محلی به‌طور آشکاری محصولات آن‌ها را کپی می‌کنند و دولت برای جلوگیری از متخلفان کاری نمی‌کند. نبردی مستمر و چشمگیر بر سر زیرپا گذاشتن حقوق مالکیت معنوی، به این روایت پرطرفدار کمک کرده است که موفقیت اقتصادی چین به دلیل «فعالیت‌های غیرمنصفانه» به دست آمده است. (۱۹)

مدارا با سرقت کپی‌رایت و حق مالکیت معنوی، یک شیوه‌ی همگانی است که از سوی کشورهایی که از نظر فن‌آوری عقب هستند به کار گرفته می‌شود تا بتوانند به خط مقدم فن‌آوری برسند. توسعه‌ی صنعت ظروف چینی اروپا در اوایل قرن هجدهم میلادی به اندازه‌ی زیادی وابسته به گزارش‌های مبلغان مذهبی یسوعی از فنون سرامیک چینی بود که دولت چین به عنوان رموز تجاری به آن‌ها نگاه می‌کرد. سرقت گیاهان چای که صادراتش توسط چین ممنوع شده بود، انگلیسی‌ها را قادر کرد صنعت چای را در هند راه‌اندازی کنند. در اوایل قرن نوزدهم، ایالات متحده در نحوه‌ی برخوردش با مالکیت معنوی اروپایی یکه‌سوار میدان بود و اولین مجتمع نساجی بزرگ این کشور در لوول[1] در ماسوچوست[2]، اساسا بر پایه‌ی جاسوسی صنعتی بنا شد. (۲۰) بعد از جنگ جهانی دوم، ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان تاحدی به مهندسی

1. Lowell
2. Massachusetts

معکوس و کپی‌کردن فن‌آوری‌های غربی با زیرپا گذاشتن قواعد حق اختراع غرب، متکی بودند. قبل از این‌که چین به هدف اصلی تبدیل شود، آمریکا درگیر کشمکش‌های مستمر بر سر حق مالکیت معنوی با شرکت‌های ژاپنی و تایوانی بود. نکته این نیست که زیرپا گذاشتن حقوق مالکیت معنوی از نظر اخلاقی قابل‌دفاع است، بلکه صرفا این است که این کار یک کار پیش‌پاافتاده است تا وقتی که یک کشور به اندازه‌ی کافی حقوق مالکیت معنوی برای خود داشته باشد تا به این نتیجه برسد که حفاظت از آن‌ها سود بیشتری از سرقت آن‌ها برایش دارد. این تغییر در ایالات متحده در اواسط قرن نوزدهم و در دولت‌های آسیای شرقی در دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ رخ داد. این کار در چین با تأسیس دادگاه ویژه‌ی حقوق مالکیت معنوی و استفاده از مجازات کیفری برای برخی از موارد مربوط به زیرپا گذاشتن این حقوق، شروع شد.

چین به احتمال قوی، بدترین متخلف نسبت به بسیاری از متخلفان قبلی بود، هم به این دلیل که زیرپا گذاشتن حقوق مالکیت معنوی توسط این کشور به‌طوری غیرمعمول در مقیاسی وسیع انجام می‌شد و هم به این خاطر که سیستم حقوقی‌اش به طرزی غیرعادی ضعیف بود و بنا به کنترل‌های سیاسی، بسیار سخت بود که به قربانیان سرقت حقوق مالکیت معنوی خسارت پرداخت شود. از سوی دیگر، صدمه‌ی نهایی‌ای که به کسب‌وکارهای غربی زده می‌شد، اغلب به‌سختی قابل تشخیص بود. مایکروسافت و دیگر شرکت‌های نرم‌افزاری مدت‌ها بابت نرخ بالای تکثیر قاچاقی محصولات‌شان در چین اظهار نارضایتی می‌کردند؛ هنوز شرکت‌های نرم‌افزاری آمریکایی در بازار جهانی مسلط باقی مانده‌اند و هیچ رقیب چینی‌ای ظهور نکرده است. شرکت‌های محصولات مصرفی غربی دهه‌ها در یک نبرد شکست‌خورده علیه کپی‌کنندگان چینیِ علائم تجاری‌شان جنگیده‌اند، اما بیشتر این شرکت‌ها از کسب‌وکار سودآور و روبه‌رشدی در چین بهره‌مند هستند. بیشتر این شرکت‌ها در برنامه‌های تجاری‌شان محیطی مانند «غرب وحشی» را برای حقوق مالکیت معنوی در چین در نظر گرفته‌اند و

برنامه می‌ریزند که چطور با وجود آن موفق شوند.

یک درس دیگر این است که دولت چین هر از چندی تلاش می‌کند سرقت حقوق مالکیت معنوی را تحت ظاهرِ «انتقال فن‌آوری» سازماندهی کند، همان‌طور که برای مثال هنگام سیاست نوآوری بومی، انتقال فن‌آوری‌های کلیدی را به شرطی برای برخی شرکت‌های خارجی در دسترسی به بازار تبدیل کرد. با این‌که چنین شیوه‌هایی ممکن است مورد قبول نباشند، صحیح‌تر است که به آن‌ها در قالب مذاکرات تجاری نگاه کنیم تا در قالب بازی‌های اخلاقی. چین بازار بزرگی دارد و شرکت‌هایش از نظر فن‌آوری عقب‌مانده هستند. شرکت‌های خارجی فن‌آوری دارند و فکر می‌کنند می‌توانند سود زیادی از فروش آن به چین کسب کنند. دولت چین از دسترسی به بازار به‌عنوان اهرم فشار برای گرفتن سهم بیشتری از سود توسعه فن‌آوری برای شرکت‌های چینی استفاده می‌کند. بااین‌حال، تاکنون شرکت‌های خارجی به‌طور موفقی در برابر این تلاش‌ها مقاومت کرده‌اند.

آیا صنعت چین می‌تواند نوآورتر شود؟

یکی از دل‌مشغولی‌های بزرگ سیاست‌گذاران چینی و ناظران خارجی این کشور، این است که آیا اقتصاد چین می‌تواند نوآورتر شود؟ این سؤالی دشوار است، چون کارشناسان به‌سختی روی این مسئله توافق دارند که چه چیزی نوآوری است، چین درحال حاضر چقدر نوآور است و یک اقتصاد پیش‌رونده با نوآوری چه اجزای سازنده‌ای دارد. (۲۱) بدون این‌که ادعا کنیم یک جواب کامل ارائه می‌دهیم، می‌توانیم چند اظهارنظر را مطرح کنیم.

اولا، شرکت‌های چینی به‌شدت در نوآوری‌های «سازگار»، کاملا ماهر هستند - محصولات، خدمات یا فرایندهای موجود را می‌گیرند و آن‌ها را اغلب به‌طور اساسی تغییر می‌دهند تا پاسخگوی نیازهای بازار چین باشد. این نوعِ مهمی از نوآوری است. اما شرکت‌های چینی در پیشرفته‌کردن محصولات، خدمات یا فرایندهای جدید که از دیگر

کشورها اقتباس شده یا تقلید شده، توانایی کمی نشان داده‌اند. این یک اختلاف مهم بین چین امروز و فرض کنید ژاپن دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ است. ژاپن در برخی از نوآوری‌های مهم فرایندهای کسب‌وکار پیشرو بود - به‌ویژه در «مدیریت کیفیت جامع[1]» در تولید (در واقع توسعه‌ی ژاپنیِ مفاهیمی که به ذهن دابلیو. ادواردز دمینگ[2]، مهندس آمریکایی، خطور کرده بود) - و این نوآوری‌ها بعدتر به وسیله‌ی بسیاری از شرکت‌ها در دیگر کشورها مطالعه و انتخاب شدند. تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، ژاپن صورت بلندی از اسامی شرکت‌هایی را داشت که در تعیین استانداردهای جهانی کیفیت و فن‌آوری در صنایع زیادی نقش داشتند: شرکت‌هایی مثل تویوتا، سونی[3]، پاناسونیک[4]، نایکون[5]، کانن[6] و سیکو[7]. چین نه امروز چنین شرکت‌هایی دارد، نه در افق آینده‌اش چنین شرکت‌هایی هستند و هیچ کس به چین نمی‌آید تا بفهمد چطور شرکت‌های ایالات متحده یا اروپا را وادارد بهتر کار کنند.

دوم این‌که ما می‌توانیم نوعی خلط مبحث را در سیاست‌گذاری نوآوری چین بین مفاهیم «نوآوری» و «خودمختاری[8]» مشاهده کنیم. این امر در عنوان سیاست نوآوری هو جینتائو که نام انگلیسی رسمی‌اش «نوآوری بومی» بود، قابل‌مشاهده است. اصطلاح چینی آن، زیژو چوانگ‌شین[9]، نیز می‌تواند کمابیش «نوآوری خودمختار» نیز ترجمه شود. (۲۲) هدف این سیاست و دیگر سیاست‌های نوآوری چین، کمتر درباره‌ی خود خلاقیت و بیشتر درباره‌ی کاهش اتکا به محصولات، خدمات و ایده‌های وارداتی به نظر می‌رسد. خودمختاری و نوآوری دو ایده‌ی کاملا جداگانه و شاید حتی متضاد هستند. کسی می‌تواند با درست‌کردن جایگزین‌های داخلی غیرنوآورانه برای کالاهای خارجی،

1. Total Quality Management (TQM)
2. W. Edwards Deming
3. Sony
4. Panasonic
5. Nikon
6. Canon
7. Seiko
8. Autonomy
9. Zizhu Chuangxin

«خودمختار» یا متکی به خود باشد. در واقع، در دهه‌ی ۱۹۵۰ کل مکتب توسعه‌ی اقتصادی - استراتژی به‌اصطلاح جایگزینی واردات - حول این ایده شکل گرفت و در آمریکای لاتین و چند جای دیگر پیاده‌سازی شد. این استراتژی در نهایت در دست‌یافتن به رشد اقتصادی پایدار شکست خورد و سابقه‌ی مأیوس‌کننده‌ای در ایجاد نوآوری داشت. در عوض، این‌کار طبقه‌ای از شرکت‌های برنده‌ی محلی را درست کرد که موفقیت‌شان به جای این‌که به پیشرفت مستمر در رسیدن به استانداردهای جهانی وابسته باشد، متکی به حمایت دولت بود.

صنایع و شرکت‌هایی که به‌طور گسترده به‌عنوان رهبران نوآوری شناخته می‌شوند، ترسی از واردشدن ایده‌ها، افراد و محصولات خارجی به داخل ندارند و در واقع، فرایندهای جدید نوآوری بیش‌ازپیش به چنین جابه‌جایی‌های بین‌مرزی‌ای وابسته‌اند. ژاپن، دِین خود را به دمینگ به‌عنوان سرچشمه روش‌های خود در مدیریت کیفیت جامع پنهان نمی‌کند: به‌وسیله‌ی امپراتور به او مدال اهدا شد و جامعه‌ی اصلی مهندسی ژاپن یک جایزه به نام او ایجاد کرد. هالیوود، یکی از خلاق‌ترین صنایع آمریکا، به‌شدت به استعدادهای واردشده (گاهی به نظر می‌رسد بازیگران انگلیسی بیشتر از بازیگران آمریکایی آن‌جا کار می‌کنند) و قرارداد با استودیوهای انیمیشن در کره‌ی جنوبی و بیش‌ازپیش در چین، متکی است. به‌لطف زنجیره‌های جهانی تولید، اسطوره‌ای‌ترین محصول نوآوری آمریکایی در قرن بیست‌ویکم، آی‌فون، در حساب جاری تجاری آمریکا به‌عنوان کالای واردشده‌ی چندمیلیارد دلاری از چین، ظاهر می‌شود.۲۳

نهایت این‌که در قابلیت نوآورانه جامعه‌ای که در سال‌های اخیر به‌شدت به سمت محدودکردن مبادله‌ی آزاد ایده‌ها حرکت کرده، باید به شدت تردید کرد. این مبادله‌ی آزاد با هر تعریفی مطمئنا یک نیاز ضروری برای یک دستاورد نوآورانه‌ی پایدار است. حزب کمونیست همیشه تا حدی سرکوب‌کننده‌ی جریان‌های عمومی اطلاعات بوده است، اما تحت حکومت شی جین‌پینگ، با خاموش‌کردن صداهای

مستقل در رسانه‌های اجتماعی، افزایش سانسور و مسدودکردن هر دو دسته‌ی وب‌سایت‌های داخلی و خارجی و مزاحمت ایجادکردن یا بستن سازمان‌های نهادهای مدنی که از خارج بودجه می‌گیرند یا مظنون به تبلیغ تفکرات خارجی هستند، این حزب بسیار سرکوب‌کننده‌تر شده است. حزب هم‌چنین یک مبارزه‌ی تبلیغاتی را برای پاکسازی کتاب‌های درسی دانشگاه از تفکرات خارجی و ترغیب استادان دانشگاه به تبلیغ تفکرات «چینی» در تدریس، به راه انداخته است. این خصومت ظالمانه و درحال‌گسترش نسبت به تفکرات جوامع دیگر و تفکراتی که از داخل نشأت گرفته‌اند، اما به وسیله‌ی کله‌گنده‌های حزب تأیید نشده‌اند، به‌روشنی برای نوآوری زیان‌آور است. فعلا درحال‌حاضر، بهتر است سیاست‌های «نوآوری» چین را به معنی تلاش برای افزایش سهم شرکت‌های چینی در تولید کالاهای متکی به فن‌آوری، بدون توجه به محتوای نوآورانه‌ی آن‌ها، در نظر آوریم و این موضوعی کاملا متفاوت است. (۲۴)

۴
توسعه‌ی شهری و تأسیسات زیربنایی

چین با چه سرعتی شهری شده است؟

مهاجرت انبوه از روستا به شهر پدیده‌ای است که هر کشوری در طول صنعتی شدن تجربه می‌کند. چین از این قاعده مستثناء نیست، اما این کار را سریع‌تر و در مقیاسی خیلی وسیع‌تر از بسیاری ملت‌های دیگر انجام داده است. در آستانه‌ی دوران اصلاح در سال ۱۹۷۸، تنها ۱۸ درصد جمعیت چین در شهرها زندگی می‌کردند و این نسبت، از اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ تقریبا ثابت بود. سی‌وپنج سال بعد، جمعیت شهری تا ۵۴ درصد جمعیت کل افزایش یافت. این وضعیت بسیار شبیه به اتفاقی بود که در ایالات متحده طی هفت دهه‌ی بین سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۹۳۰ که سهم جمعیت شهری از ۲۰ درصد به ۵۶ درصد افزایش یافت، رخ داده بود. به عبارت دیگر، چین تقریبا دو برابر سریع‌تر از ایالات متحده شهری شد. گذشته از این، توسعه‌ی شهری چین، با تعداد نفرات بسیار بیشتری نسبت به هر کشور دیگر درگیر بود. بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۳، جمعیت شهری از ۱۷۲ میلیون تن به ۷۳۱ میلیون افزایش یافت؛ افزایشی ۵۵۹ میلیونی یا تقریبا دو برابر میانگین جمعیت آمریکا طی آن دوره. در مقایسه با آن، بین سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۹۳۰، جمعیت شهری آمریکا تنها ۶۳ میلیون نفر افزایش یافت. تنها کشوری که تاکنون به چین نزدیک شده، هند است که شاهد افزایش جمعیت شهری ۲۵۲ میلیونی در دوره ۲۰۱۳-۱۹۷۸ بوده است.

راهی که درک این اعداد بزرگ را راحت‌تر می‌کند، تصورکردن کاری است که چین می‌بایست انجام می‌داد اگر تصمیم می‌گرفت جمعیت شهری هر سال را در شهرهای کاملا جدید جای دهد. برای اسکان جمعیت شهری که سالانه ۱۶ میلیون نفر افزایش می‌یافت، چین باید شهری جدید می‌ساخت که اندازه‌اش معادل مجموع یک نیویورک[1] بزرگ‌تر و یک بوستونِ[2] بزرگ‌تر می‌بود و باید این روند را هر سال برای مدت سی‌وپنج سال تکرار می‌کرد.

1. New York
2. Boston

با در نظر گرفتن مطلق آمار، رشد شهرهای چین هیچ نظیری ندارد. از نظر نسبی، این رشد بسیار سریع است، اما کاملا بی‌سابقه نیست. افزایش ۳۶ درصدی سهم جمعیت شهری چین بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۳ تقریبا دو برابر میانگین این سهم در دیگر کشورهای درحال‌توسعه طی دوره مشابه بود. اما معدود جاهای دیگری هم این جابه‌جایی را عمدتا از مناطق روستایی به شهری، دست‌کم به سرعت چین انجام داده‌اند. اتحاد شوروی در سه دهه‌ی اولش، تقریبا با نرخ مشابه چین سال ۱۹۷۸ به بعد، شهری شد.کره‌ی جنوبی - کشوری بسیار کوچک‌تر - شاهد تبدیل سه‌چهارم جمعیت روستایی‌اش به سه‌چهارم جمعیت شهری بین سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۹۰ بود. این اتفاق به کل افزایش جمعیت شهری کره در حدود ۲۶ میلیون نفر مربوط می‌شد که کمتر از تجربه‌ی میزان جمعیت شهری‌شده چین ظرف دو سال بود.

امروزه چین با وجود افزایش عظیم جمعیت شهرها، ظاهرا از نظر سطح درآمدی، کمتر از دیگر کشورها شهری شده است. جمعیت روستایی تا سال

نمودار ۴/۱ ـ جمعیت شهری و روستایی

جمعیت شهری و روستایی، ۲۰۱۳ـ۱۹۶۰ (میلیون نفر)

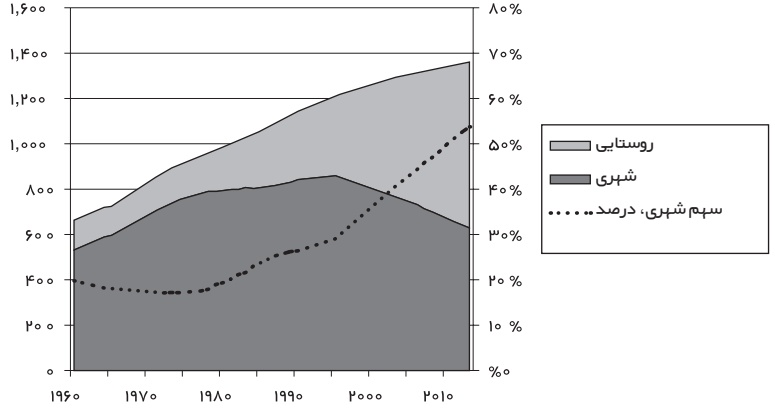

منبع: NBS، کتاب سال آماری چین ۲۰۱۴

۱۹۹۵ بـه رشـد خـود ادامـه داد و در بالاتریـن حـد، بـه ۸۶۰ میلیـون نفـر رسـید. از آن موقـع، تـا ۶۳۰ میلیـون نفـر کاهـش یافتـه اسـت (نمـودار ۴,۱ را ببینیـد). اگر کسـی فـرض کنـد - همان‌طـور کـه بسـیاری از جمعیت‌شناسـان فـرض می‌کننـد- سـهم جمعیـت شـهری از کل جمعیـت حوالـی سـه‌چهارم تثبیـت خواهـد شـد، فراینـد توسـعه‌ی شـهری چیـن تنهـا بـرای دوسـوم جمعیـت پایان‌یافته است. (۱)

توسعه‌ی شهری چقدر به رشد اقتصادی ارتباط دارد؟

توسـعه‌ی شـهری از سـه طریـق بـا رشـد اقتصـادی در تعامـل اسـت و این‌هـا تقریبـا بـا سـه مرحلـه توسـعه‌ی اقتصـادی مطابقـت دارنـد. وقتـی کـه یـک اقتصاد، مـدرن و صنعتـی می‌شـود، کارخانه‌هـا در داخـل و اطـراف شـهرها سـبز می‌شـوند. ایـن کارخانه‌هـا دسـتمزدهایی بالاتـر از درآمـد موجـود بـرای افـرادی کـه در حـد مصـرف خـود کشـاورزی می‌کننـد، پیشـنهاد می‌دهنـد (کشـاورزی‌ای کـه در اوایـل صنعتی‌سـازی، بیشـتر افـراد بـه آن مشـغولند). ایـن دسـتمزدها افـراد را از مزرعـه بیـرون مـی‌آورد و بـه اقتصـاد مـدرن وارد می‌کنـد و بنابرایـن مـا ایـن مرحلـه از توسـعه‌ی شـهری را مرحلـه‌ی «آهنربـا[1]» می‌نامیـم. چـون بهـره‌وری کارگـر در یـک کارخانـه مـدرن بسـیار بالاتـر از کشـاورزی سـنتی اسـت، ایـن انتقـال جمعیـت از یـک اقتصـاد سـنتی بـه مـدرن، یـک علـت عمـده بـرای رشـد اقتصادی سریع‌تر است.

بعـد از یـک نقطـه‌ی مشـخص، خـود فراینـد توسـعه‌ی شـهری بـه کمک‌کننـده مسـتقیم بـرای رشـد اقتصـادی می‌شـود و نـه صرفـا یـک اثـر جانبـی صنعتی‌سـازی؛ مـا می‌توانیـم ایـن مرحلـه را «زیـاده‌روی در ساخت‌وسـاز[2]» بنامیـم. کارگرانـی کـه بـه کارکنـان کارخانـه تبدیـل شـده‌اند، بـه مسـکن، راه، خطـوط فاضـلاب و آب، اتصـال بـرق، خدمـات تلفـن و نظایـر این‌هـا نیـاز دارنـد. سـاخت همـه‌ی ایـن خانه‌هـا و تأسیسـات زیربنایـی فرصت‌هـای اسـتخدامی جدیـدی ایجـاد می‌کنـد و بـه تقاضـای مـواد اساسـی مثـل فـولاد، سـیمان،

1. Magnet Phase
2. Building-binge Phase

شیشه، آلومینیوم و مس دامن می‌زند. توسعه‌ی شهری به یکی از فرایندهای بالابرنده رشد اقتصادی تبدیل می‌شود. اما توجه به این نکته مهم است که نوع دوم رشد وابسته به توسعه‌ی شهری، دارای کیفیت کمتری از نوع اول است، چون خودش افزایش بهره‌وری چندانی ایجاد نمی‌کند. ساخت مسکن و تأسیسات زیربنایی می‌تواند برای مدتی سرمایه‌گذاری و به همین دلیل، رشد تولید ناخالص داخلی را بالا ببرد. اما وقتی که زیاده‌روی در ساخت‌وساز تمام می‌شود، کارگرانی که در این شهرها زندگی می‌کنند، لزوما بهره‌وری خیلی بالاتری نسبت به زمانی که در خوابگاه‌های شرکت با کمترین وسایل رفاه زندگی می‌کردند، نخواهند داشت. (۲)

زمانی که شهرها از تأسیسات زیربنایی مدرن بهره‌مند باشند، می‌توانند به مراکز سرزنده‌ی اقتصادی تبدیل شوند. تراکم کارگران ماهر در آن‌جا، قادر است شبکه‌های دانشی را ایجاد کند که تخصصی‌شدن و رشد بهره‌وری را در صنایعی خاص به وجود می‌آورد. ما می‌توانیم این مرحله را «شهر هوشمند[1]» بنامیم. نمونه‌ی بارز این نوع از تخصصی شدن لندن[2] و نیویورک (امور مالی)، لس‌آنجلس[3] (سرگرمی) و منظومه‌ی شهری سانفرانسیسکو - سن خوزه[4] است که به دره‌ی سیلیکون[5] (فن‌آوری) مشهور است. تحقیق اخیر مؤسسه‌ی بروکینگز روشن کرده است که نیمی از رشد اقتصادی در کل دنیا اکنون از ۳۰۰ ناحیه کلانشهری بزرگ سرچشمه می‌گیرد و دلیل عمده‌ی آن، تخصصی‌شدن فعالیت‌هایی است که ارزش شدیدا بالایی دارند. (۳)

توسعه‌ی شهری چین در دو دهه‌ی اول دوران اصلاح، عمدتا از نوع اول یا «آهنربا» بود. کارگرانی از نواحی روستایی به کارخانه‌های شهری آمدند، اما بیشتر آن‌ها خانواده‌هایشان را به همراه نیاوردند. درآمد آن‌ها هنوز پایین بود و تمایل داشتند در خوابگاه‌های کارخانه یا مسکنی که شرکت در اختیارشان می‌گذاشت، زندگی کنند. افزایش سریع بهره‌وری این کارگران

1. Smart City Phase
2. London
3. Los Angeles
4. San Franscisco-San Jose
5. Silicon Valley

که از کشاورزی سنتی به صنعت مدرن وارد شدند، تنها علت مهم رشد اقتصادی‌ای بود که یک‌پنجم افزایش تولید ناخالص داخلی بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷ را دربرمی‌گرفت. (۴)

بعد از سال ۱۹۹۸، توسعه‌ی شهری به چند دلیل وارد دومین مرحله، یعنی زیاده‌روی در ساخت‌وساز شد. اولا، اصلاحات اقتصادی و آسان‌سازی ضمنی مقررات حاکم بر نیروی کار مهاجر، سرعت مهاجرت روستا به شهر را افزایش داد و نتیجه این شد که میانگین سالانه‌ی افزایش جمعیت شهری از ۱۲ میلیون نفر در دوره ۱۹۹۸-۱۹۷۹ تا ۲۱ میلیون نفر در دوره ۲۰۱۳-۱۹۹۸ رشد کرد. ثانیا، بازار مسکن شهری که در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ خصوصی شد، احتمالا به بزرگ‌ترین رونق مسکن در تاریخ جهان منجر شد. آخر این‌که سیاست دولتی بعد از سال ۱۹۹۸ بیش‌ازپیش از ساخت تأسیسات زیربنایی حمایت کرد. برخی از این تأسیسات زیربنایی - مثل بزرگراه‌ها و خطوط ریلی بین‌شهری - رفتن افراد را به شهرها برای جستجوی کار ساده‌تر کرد و برخی از این تأسیسات - مثل راه‌های شهری، متروها و مراکز تصفیه آب - مستقیما به رشد فیزیکی شهرها کمک کرد.

چالش چین امروز این است که مرحله زیاده‌روی در ساخت‌وساز در توسعه‌ی شهری، وضع ثابت پایداری پیدا کرده است. تکمیل خانه‌های جدید بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۳ هر سال سه برابر شده است. ساخت مسکن اکنون به اوج خود رسیده است و با این که شاید تا چند سال دیگر هم در سطح بالای کنونی بماند، تقریبا به طور قطع بعد از سال ۲۰۲۰، اگر زودتر اتفاق نیفتد، شروع به کاهش خواهد کرد (نمودار ۴,۲ را ببینید). به‌طورکلی وضع مشابهی برای تأسیسات زیربنایی شهری نیز برقرار است: خیلی بیشتر باید ساخته شود، اما میزان سالانه‌ی ساخت‌وساز دیگر لازم نیست افزایش پیدا کند. بنابراین چین صرفا با ساخت مسکن و تأسیسات زیربنایی به رشد بیشتری دست پیدا نخواهد کرد. در عوض، این کشور باید به شهرهایش این امکان را بدهد که وارد مرحله‌ی «شهر هوشمند» شوند که در آن، تخصص و نوآوری به پیشران‌های اصلی رشد اقتصادی تبدیل می‌شوند.

نمودار ۴/۲ ـ پایان زیادهروی در ساختوساز



منبع: برگرفته از Yao ۲۰۱۴

چرا چینیها اغلب میگویند تنها «تا حدی» شهری شدهاند؟

جمعیت شهری چین بسیار سریع رشد کرده است. اما اعداد خامی که ما در بالا نقل کردیم تا حدی غلطانداز هستند. صِرف همین که چه کسی «شهرنشین» است اهمیت تعریف این اصطلاح را نشان میدهد و دادههای جمعیت شهری چین در معرض انواع تحریفها قرار دارند. یک دلیل این است که مرزهای اطراف شهرهای چین مدام گسترده میشوند. وقتی که محدودههای شهری گسترش مییابند، تکههای بزرگ زمینهای روستایی بلعیده میشوند. طبق اعلام بانک جهانی، دستهبندی دوبارهی زمینهای سابقا روستایی در قالب زمینهای شهری، علت ۴۲ درصد افزایش جمعیت شهری در دوره ۲۰۱۰-۲۰۰۲ بوده است؛ مهاجرت در ۴۳ درصد این افزایش و گسترش طبیعی در ۱۵ درصد باقیمانده تأثیر داشتهاند. (۵)

به دلیل اینکه شهرهای چین بهطور رسمی با مرزهای اداری خود تعریف میشوند، جمعیتشان اغلب بسیار بیشتر از تعداد افرادی است که

واقعا در مناطقی که شهری تشخیص داده می‌شوند زندگی می‌کنند. حادترین نمونه از این دست، شهرداری چونگ‌قینگ[1] است که گاهی «بزرگ‌ترین شهر جهان» توصیف می‌شود. در واقع چنین نیست: این شهر قلمرویی به اندازه‌ی اتریش (تقریبا همان‌طور کوهستانی) است که در سال ۱۹۹۷ از استان بزرگ‌تر سیچوان جدا شد و ۷۰ درصد جمعیت ۲۹ میلیون نفری‌اش روستایی هستند. هسته شهری چونگ‌قینگ جمعیتی نزدیک به ۷ میلیون نفر دارد. بزرگ‌ترین شهر واقعی در چین، شانگهای با ۲۲ میلیون نفر جمعیت است. با تعریفی گسترده‌تر، دلتای رود پرل[2] در گوانگ‌دونگ از کلانشهر توکیو[3] به عنوان بزرگ‌ترین منطقه‌ی شهری جهان با جمعیت ۴۲ میلیون نفری، پیشی گرفته است. (۶)

جمعیت‌شناسان شهری، جمعیت شهری واقعی چین را به‌دقت مطالعه کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که عدد کلی این جمعیت تقریبا نزدیک به عددی است که آمارهای رسمی گزارش کرده‌اند، اما توزیع آن پراکنده‌تر از چیزی است که ممکن است ابتدا به نظر بیاید. تعداد زیادی از چینی‌های شهری در «قمرشهرها[4]»ی کوچکی زندگی می‌کنند که در مدار کلانشهرهای عمده‌ی چین مثل پکن و شانگهای قرار دارند. (۷)

مسئله‌ی بزرگ‌تر - و منظور محققان چینی وقتی به «توسعه‌ی شهری محدود[5]» اشاره می‌کنند - شرایط بسیار متمایز زندگی برای شهرنشین‌های چینی است. خوش‌شانس‌ها در آپارتمان‌های مناسب زندگی می‌کنند و به خدمات اجتماعی‌ای مثل مدارس عمومی برای فرزندان‌شان، درمان و طرح‌های بازنشستگی، دسترسی کامل دارند. کمتر خوش‌شانس‌ها - که نزدیک به ۴۰ درصد جمعیت شهری چین یا ۲۶۰ میلیون نفر از مردم را شامل می‌شوند - در شهر زندگی و کار می‌کنند، اما حق داشتن آن خدمات اجتماعی را ندارند و در بسیاری از موارد، در مسکن‌های زیر شرایط استاندارد زندگی می‌کنند که آشپزخانه یا توالت اختصاصی ندارند. صدها میلیون

1. Chongqing
2. Pearl River Delta
3. tokyo
4. Satellite Town
5. Partial Urbanization

چینی طی سی‌وپنج سال گذشته به‌طور فیزیکی به شهرها آمده‌اند، اما بسیاری از آن‌ها هنوز در انتظار ادغام کامل در زندگی شهری هستند. به‌عبارت‌دیگر، چین در زمینه‌ی شهری‌کردن *مشاغل* خوب عمل کرده است اما در زمینه‌ی شهری‌کردن *افراد*، نه. تبدیل این «شهرنشین‌های ناتمام[1]» به شهروندان کاملا شهری، چالش بزرگی برای دهه‌ی آینده است.

نظام هوکُئو[2] چیست و چه تأثیری دارد؟

یکی از دلایل اصلی این «توسعه‌ی شهری محدود» هوکئو یا نظام ثبت اقامت[3] است. این نظام ریشه در *بائوجیا*[4] دارد که یک روش ثبت خانوار است و به وسیله‌ی سلسله‌ی سونگ[5] در چین قرن یازدهم راه‌اندازی شد و نسخه‌ای از آن، بعدتر در دیگر کشورهای آسیایی از جمله ویتنام، کره و ژاپن ظاهر شد. هوکئوی مدرن که قدمتش به ۱۹۵۸ می‌رسد، بسیار محدودکننده‌تر از بائوجیای سنتی است که عمدتا برای سرشماری و مالیات‌گیری مورد استفاده قرار می‌گرفت. هوکئو مؤلفه‌های نظام «گذرنامه داخلی» مورداستفاده اتحاد شوروی را به کار می‌گیرد تا جابه‌جایی شهروندان خود را محدود کند. به علاوه، این نظام با نسبت‌دادن جایی ثبتی به هر شخص که تغییرش سخت است، مردم را به دو دسته تقسیم می‌کند: روستایی و شهری. با اجرای سخت‌گیرانه‌ی هوکئو در دوران مائو، این نظام، پیداکردن کار را برای افرادی که از روستا به شهر مهاجرت می‌کردند در جایی خارج از مکان‌های ثبتی بسیار دشوار و تقریبا غیرممکن کرد. بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۸، سهم جمعیت شهری از جمعیت ملی، عملا از ۲۰ درصد به ۱۸ درصد کاهش یافت. این سرکوب‌کردن رشد شهرها در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ یکی از دلایل اصلی پاسخ به این پرسش است که چرا حتی جمعیت شهری چین، امروز هم پایین‌تر از حد معمول جمعیت شهری کشورهایی است که درآمدی مشابه چین دارند. (۹)

1. Incomplete Urbanites
2. Hukou
3. Residence Registration System
4. Baojia
5. Song

اعمال این سیاست در دهه‌ی ۱۹۸۰ بی‌اثر شد، زمانی که کارخانه‌ها در شهرهای ساحلی از زمین روییدند و ابتدا از نواحی روستایی اطراف و بعدتر از استان‌هایی با صدها کیلومتر دورتر شروع به جذب نیروی کار کردند. مقامات رسمی که مشتاق حمایت از رشد اقتصادی بودند، به جریان نیروی کار مهاجر امکان ورود دادند. اما به کارگران مهاجر اجازه داده نشد اعضای وابسته‌ی خانواده خود را به همراه بیاورند، چون مقامات نگران ظهور محله‌های حاشیه‌نشین غیرقابل‌کنترل بودند. و اگر آن‌ها وابستگان‌شان را با خود می‌آوردند - همان‌طور که در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ بیش‌ازپیش به یک مسئله تبدیل شد - خانواده‌های مهاجر از خدمات اجتماعی محروم می‌ماندند، فرزندان مهاجر نمی‌توانستند به‌طور قانونی در مدارس عمومی محلی ثبت‌نام کنند، بیمارستان‌ها مهاجران را برای درمان نمی‌پذیرفتند و مهاجران اغلب در اجاره یا خرید مسکن رسمی مشکل داشتند. همه این خدمات به کسانی اختصاص می‌یافت که هوکئوی محلی و شهری داشتند.

به معنای بسیار دقیق، هوکئو دیگر یک مانع برای جابه‌جایی نیروی کار نیست: کارگران آزادی بسیار زیادی برای رفتن به جایی دارند که کار برای‌شان هست. اما این امر، جریان‌های نیروی کار را از این لحاظ که برخی هزینه‌های اقتصادی را تحمیل می‌کند، پیچیده می‌سازد. شهرهایی با روشن‌ترین اقتصادها و بهترین فرصت‌های شغلی، مثل پکن و شانگهای، محدودکننده‌ترین سیاست‌های مهاجرتی را نیز دارند، بنابراین جمعیت و اقتصادهای آن‌ها کوچک‌تر از وقتی است که موانع هوکئو را نداشته باشند. بسیاری از کارگران مهاجر، از این مراکز به شهرهای کوچک‌تری هدایت می‌شوند که مشاغل ساختمانی، تقاضای موقت برای نیروی کار و سیاست‌های مهاجرتی آسان‌تری را ایجاد کرده است، اما امکان رشد بهره‌وری طولانی‌مدت در آن‌ها پایین‌تر است. (۱۰)

هوکئو مانعی عمده برای تحرک اجتماعی در داخل شهرها نیز است: کارگران مهاجر همواره دستمزدهایی می‌گیرند که تنها در حدود ۶۰ درصد چیزی است که همکاران شهری و دارای هوکئوی آن‌ها می‌گیرند و خانواده‌های آنان در وضعیت شهروند درجه‌دوم بودن گیر کرده‌اند؛ برخلاف

کـرهی جنوبـی کـه مهاجـران برآمـده از نواحـی روسـتایی بهسـرعت تبدیـل بـه کسـانی میشـوند کـه از سـاکنان قدیمـی شـهر متمایـز نیسـتند. حتـی فرزنـدان کارگـران مهاجـر چینـی هـم بـا تبعیـض در دسترسـی بـه مسـکن و دیگـر راههـای حرکت به سمت بالا روبهرو هستند. (۱۱)

نظام هوکئو چطور در حال اصلاح است؟

حکومـت سراسـری چیـن طـی پنجـاه سـال گذشـته، خیلـی بـا احتیـاط اصلاحـات در نظـام هوکئـو را امتحـان کـرده اسـت. حرکتهـای اصلـی در ایـن زمینـه عبـارت بودنـد از: سیاسـت ترغیـب شـهرهای کوچـک و شهرسـتانها بـه دادن هوکئـوی شـهری بـه مهاجـران در سـال ۲۰۰۱، تصمیـم شـورای دولتـی دربـارهی لغـو حقالزحمـهی دلبخواهـی بـه مهاجـران در سـال ۲۰۰۶، دسـتورالعملهای ملـی در سـال ۲۰۱۱ بـرای تسـهیل محدودیتهـای هوکئـو و گامبرداشـتن نسـبی بـه سـمت اجـرای ایـن دسـتورالعملها در سـال ۲۰۱۴. اعـلام ایـن سیاسـتها آهسـته پیـش رفـت؛ رونـد پیشـرفت آنهـا در میـان مـردم عـادی بـا سـردی همـراه بـود. معمـای اصلـی پیبـردن بـه راهـی بـود کـه (الـف) بـه کارگـران مهاجـر دسترسـی برابـر بـه خدمـات اجتماعـی در شـهرهایی بدهـد کـه زندگـی میکردنـد، بـدون اینکـه (ب) ایـن شـهرها را در معـرض فشـار مالـی غیرقابلتحمـل قـرار دهـد و (پ) اطمینـان حاصـل سـازد کـه جریـان کارگـران مهاجـر بـه شـهرها بـا هـر انـدازهای در سراسـر کشـور کمابیـش بهطـور مسـاوی جـاری اسـت، نـه ایـن کـه فوجفـوج بـه سـمت تعـداد کمـی از شـهرهای پرجاذبـه که عمدتا در امتداد ساحل هستند، سرازیر باشند.

هـدف سـوم، محدودیتـی را در برابـر امـکان رسـیدن بـه دو هـدف اول قـرار میدهـد و تنـش بیـن علاقـهی سیاسـتگذاران بـه نیروهـای بـازار و عادتهـای عمیقـا رسـوخکردهی آنهـا بـرای برنامهریـزی از بـالا را بـه تصویـر میکشـد. سرراسـتترین راه بـرای برابرکـردن وضعیـت کارگـران مهاجـر ایـن اسـت کـه بـه آنهـا اجـازه داده شـود بـدون محدودیـت بـه شـهرهای بزرگتـر و ثروتمندتـر برونـد. ایـن شـهرها همیـن حـالا هـم منابـع مالـی را بـرای شـروع ایجـاد خدمـات اجتماعـی در دسـترس همـه دارنـد؛ و مهمتـر اینکـه اقتصادهـای پیشـرفته و

متنوع آن‌ها تضمین می‌کند که بهره‌وری کارگران مهاجر می‌تواند به‌سرعت افزایش پیدا کند. این امر به رشد اقتصادی آینده کمک می‌کند و به همان ترتیب، آن رشد نیز منابع مالی این شهرها و امکان گسترش خدمات اجتماعی را افزایش می‌دهد.

بااین‌حال، روشن است که این راه‌حل، روی میز نیست. سیاست تسهیل محدودیت‌های هوکئو در سال ۲۰۱۴ به‌صراحت اعلام کرد که مهاجرت به شهرهایی با جمعیت بالای پنج میلیون نفر (که اکنون ۲۰ درصد جمعیت شهری چین را تشکیل می‌دهند) به‌شدت کنترل خواهد شد و در عین حال، مهاجرت به کوچک‌ترین شهرها با تعداد سکنه‌ی کمتر از یک میلیون نفر، فعالانه تشویق خواهد شد. (۱۲)

این تصمیم تاحدی قدرت سیاسی نخبگان در شهرهای بزرگ را منعکس می‌کند که می‌خواهند کیفیت زندگی خود را در مقابل خطر نابودی ناشی از مهاجرت جمعی مهاجران کم‌درآمد حفظ کنند. این امر هم‌چنین گرایش دیرینه‌ی سیاست‌گذارانی را منعکس می‌کند که مخالف اجازه‌ی ظهور ابرشهرهایی هستند که به‌طور بی‌رویه گسترش می‌یابند و به سختی تحت کنترل درمی‌آیند. این گرایش غیرمنطقی نیست. جهان درحال‌توسعه، نمونه‌های زیادی را از مانیل[1] تا بمبئی[2] تا سائوپائولو[3] به دست می‌دهد؛ مغناطیس‌شهرها[4]یی که گاهی به نظر می‌رسد در خطر محاصره‌شدن از سوی محله‌های حاشیه‌نشین خود هستند.

با این همه، آسیا کلانشهرهای موفقی هم مثل توکیو و سئول (با حدود نیمی از جمعیت کره‌ی جنوبی ساکن در خانه‌های مناطق کلانشهری آن) دارد که مراکز منظم خلاقیت و نوآوری هستند. مقامات چینی شاید حق داشته باشند که ابرشهرهای چین احتمالا بیشتر شبیه به مانیل است تا سئول. اما آن‌ها با محدودکردن تعمدی رشد کلانشهرهای موفق‌تر، شاید پیشرفت چین به سمت یک جامعه نوآورتر را کُند می‌کنند و هم‌چنین

1. Manila
2. Mumbai
3. Sao Paulo
4. Magnet City

حل نابرابری حاصل از نظام هوکئو را دشوارتر می‌سازند.

تلاش برای اصلاح، اکنون بر ایجاد یک نظام «اجازه‌ی اقامت»[1]، متمرکز است که به‌موازات نظام ثبت هوکئو کار می‌کند. این ایده به دنبال این است که ارتباط خدمات اجتماعی با هوکئو قطع شود و درعوض، به یک اجازه‌ی اقامت مرتبط شود که به‌وسیله‌ی شهر یا شهرستانی صادر می‌شود که افراد واقعا در آن کار و زندگی می‌کنند. از سال ۲۰۱۰، شهرهای مختلفی به‌ویژه گوانگ‌ژو[2]، شنزن، چونگ‌قینگ، شانگهای و تیان‌جین[3]، برنامه‌های اجازه‌ی اقامت را به طور آزمایشی اجرا کرده‌اند. بیشتر آن‌ها از نظام امتیازات[4] استفاده می‌کنند که در آن، مهاجران بابت سال‌های استخدام، مالیات پرداختی، مدارک تحصیلی و دیگر معیارها، امتیاز می‌گیرند؛ آن‌ها وقتی اجازه‌ی اقامت می‌گیرند که مجموع امتیازات‌شان به عدد مشخصی برسد. روی کاغذ، چنین نظامی می‌تواند در سطح ملی اجرا شود و کارکرد اصلی هوکئویی که حفظ می‌شود، به کار مستندکردن حق زمین روستایی خواهد آمد. در عمل، اصلاح اجازه‌ی اقامت در مرحله‌ی آزمایشی متوقف شده است و احتمالا همین وضع باقی بماند تا وقتی که دولت مرکزی، استانداردهای ملی را برای چنین مجوزهایی تعیین کند و هم‌چنین نظام نقل‌وانتقال مالی را بهبود ببخشد تا شهرهایی که برای ارائه‌ی خدمات اجتماعی به مهاجران منابعی ندارند، بتوانند کمک‌های مناسبی دریافت کنند. (۱۳)

تأثیر خصوصی‌سازی مسکن شهری چه بود؟

یکی از نقاط عطف مهم در تاریخ اقتصاد چین، تصمیم به خصوصی‌کردن بازار مسکن شهری بود. تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، بیشتر ساکنان شهری در آپارتمان‌هایی زندگی می‌کردند که به‌وسیله‌ی واحدهای کاری آن‌ها

1. Residence Permit
2. Guangzhou
3. Tianjin
4. Points System

تخصیص داده می‌شد و اجاره‌ای صوری برایش می‌پرداختند. این میراث مائوئیستی اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده از مرکز، به این معنی بود که انگیزه‌ی کمی برای ساختن خانه‌های جدید در افراد وجود داشت. در نتیجه، مسکن دچار کمبود عرضه بود و بیشتر خانواده‌ها در محله‌های مملو از جمعیت با تنها ۱۵۰ فوت مربع (معادل ۱۴ متر مربع) فضای حیاتی برای هر نفر، زندگی می‌کردند.

با برنامه اصلاح بنگاه‌های دولتی ژو رونگجی، به بنگاه‌های دولتی و واحدهای کاری دولتی دستور داده شد که خانه‌هایی را که در اختیار داشتند با قیمت‌هایی که نشان از تخفیف‌های زیاد نسبت به ارزش بازاری آن‌ها داشت، به ساکنان واگذار کنند. قضاوت درباره‌ی این که آن تخفیف‌ها چقدر زیاد بود، دشوار است چراکه در آن موقع، بازار واقعی برای مسکن و زمین شهری وجود نداشت. حتی با این قیمت‌های «خودی[1]» پایین، بسیاری از خانواده‌ها به‌سختی از عهده‌ی خرید آپارتمان‌هایشان برمی‌آمدند و بنابراین یارانه‌هایی از دولت یا کارفرمایان‌شان دریافت کردند یا با نرخ‌های توافقی، وام مسکن گرفتند. خریداران در قبال این مزایا، غالبا از فروش آپارتمان‌های به‌تازگی تصاحب‌شده‌ی خود برای یک دوره‌ی زمانی عمدتا پنج‌ساله، منع شدند. به‌طورکلی، این برنامه به خصوصی‌سازی مسکن دولتی مارگارت تاچر[2] در بریتانیا در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، اما در مقیاسی وسیع، شباهت داشت.

خصوصی‌سازی مسکن در چین یکی از بزرگ‌ترین موارد انتقال ثروت در تاریخ بود و پایه‌های رونق خارق‌العاده‌ی مسکن در دهه‌ی بعد را بنا نهاد. خانوارهای شهری شروع به خرید ملک‌هایی ارزشمند با قیمتی بسیار کمتر از ارزش بازاری آن کردند. تفاوت پولی که خانوارها برای خریدن این املاک به بنگاه‌های دولتی به‌عنوان صاحبخانه پرداختند با پول بیشتری که نهایتا توانستند در ازای فروش آن کسب کنند، نشانه‌ی انتقال ثروت از دولت به خانوارها بود. ارزش کلی این انتقال ثروت در حدود ۵۴۰ میلیارد

1. Insider
2. Margaret Thatcher

دلار یا یک‌سوم تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۰۳ بود، زمانی‌که خصوصی‌سازی مسکن تا حد زیادی کامل شد. (۱۴)

برای درک تأثیر این خصوصی‌سازی در سطح فردی، این مثال ساده‌شده را در نظر بگیرید. خانواده‌ای را تصور کنید که یک خانه را در مرکز یک شهر ۱۰۰ دلار می‌خرد که ۵۰ دلار آن را از پول خود و ۵۰ دلار دیگر را با قرض‌گرفتن بدون بهره از واحد کاری خانواده تأمین می‌کند. بعد از پنج سال، وقتی که این خانواده عاقبت اجازه‌ی فروش پیدا می‌کند، ارزش بازاری این خانه ۲۵۰ دلار است. خانواده خانه را می‌فروشد و با توجه به این‌که وامش را به واحد کاری پرداخته، ۲۰۰ دلار باقی می‌ماند. تفاوت بین پولی که خانواده گذاشته و آن‌چه به دست آورده - ۱۵۰ دلار - می‌تواند انتقال ثروت از دولت به آن خانواده در نظر گرفته شود، چراکه خانواده اجازه یافته آن میزان افزایش ارزش سرمایه‌ای را به دست آورد که اگر واحد کاری اجازه می‌یافت آپارتمان را در بازار آزاد بفروشد، خود از آن بهره‌مند می‌شد.

خانواده در قدم بعدی از این پول برای خرید دو آپارتمان جدید استفاده می‌کند که از مرکز شهرستان دورترند و هر کدام تنها ۱۰۰ دلار قیمت دارند: یکی برای زندگی و دیگری برای نوعی سرمایه‌گذاری. بعد از چند سال دیگر، ارزش بازاری هر کدام از این خانه‌ها تا ۲۵۰ دلار افزایش پیدا می‌کند. سرمایه‌گذاری اصلی ۵۰ دلاری آن خانواده با افزایشی ۱۰ برابری تا ۵۰۰ دلار متورم می‌شود. در این میان، این کار تقاضا برای دو خانه‌ی جدید را به وجود آورده و کسب‌وکاری را برای سازندگان ملک ایجاد کرده است.

البته این مثال حاوی اعداد فرضی است، اما مهم‌تر این است که قیمت مسکن به افزایش خود با نرخی زیاد ادامه می‌دهد. قیمت مسکن نمی‌تواند به‌سادگی تا ابد بالا رود - همان‌طور که خانه‌دارها در ایالات متحده در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ خود را در غم و غصه یافتند. اما چین به چند دلیل توانست افزایش سریع قیمت مسکن را طی یک دهه حفظ کند. اولا، نقطه شروع قیمت املاک شهری فوق‌العاده پایین بود. ارزش زمین بسیار پایین‌تر از حدی بود که می‌توانست در یک نظام بازار باشد، به دلیل این‌که بازار ملک فعالی وجود نداشت و بیشتر زمین‌های شهری تا قبل اواخر دهه‌ی

۱۹۹۰ تحت کنترل واحدهای کاری دولتی‌ای بود که در بسیاری موارد برای دهه‌ها این اختیار به آن‌ها داده شده بود، . هرکسی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ یا اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ می‌توانست یک ملک شهری داشته باشد - چه صاحب‌خانه‌ای که به قیمت خودی‌ها خانه را بخرد، چه یک شرکت املاک که حقوق نوسازی را به دست بیاورد - تقریبا تضمین‌شده بود که سود چشمگیری به دست آورد، چراکه قیمت زمین با ارزش واقعی بازاری آن تطبیق داده می‌شد. ثانیا، نقطه شروع عرضه‌ی مسکن با یک کمبود شدید همزمان بود. بنابراین دوباره، وقتی شرایط بازار مستقر شد، به هزار دلیل قیمت مسکن تا وقتی که عرضه و تقاضا به تعادل برسند، بالا رفت.

خصوصی‌سازی مسکن بدون‌شک، سود عظیمی برای ده‌ها میلیون خانوار شهری چینی‌ای داشت که قادر بودند شرایط زندگی خود را بهبود بخشند و ذخیره‌ی باارزشی از ثروت را به دست آورند. اما این سودها به قیمت شکلی از نابرابری و بی‌عدالتی افزایش‌یافته به دست آمد. خصوصی‌سازی مسکن یک معامله‌ی شیرین بود، *اگر از قبل ساکن یک خانه‌ی دولتی بوده باشی*. (حتی معامله‌ی بهتری بود اگر خانواده شما حقوق مالکیت چندین آپارتمان را داشتند، همان‌طور که گاهی این اتفاق می‌افتاد وقتی از سوی واحدهای کاریِ یک زن و شوهر، به هر دوی آن‌ها مسکن تخصیص داده می‌شد یا واحدهای مسکن را از والدین‌شان به ارث می‌بردند.) شما اگر در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ یا اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، ساکن یک آپارتمان دولتی نبودید یا پول نقد برای ورود به بازار در سال‌های اول در دست‌تان نبود، شانسی نداشتید، چون شما دیگر نمی‌توانستید از واحد کاری‌تان خانه بگیرید، باید آپارتمانی را خارج از توان پس‌اندازهای ناکافی خود در بازاری می‌خریدید که قیمت‌هایش (دست‌کم در برخی شهرها) سریع‌تر از درآمدها افزایش پیدا می‌کرد.

یک پیامد این امر، رونق زیاد مسکن در دوره‌ی ۲۰۱۰-۲۰۰۰ بود که بیشتر از «تقاضای به‌سازی[1]» از سوی آن‌دسته از دارندگان هوکئوی شهری که از خانه‌های قدیمی‌تر به خانه‌های جدیدتر و بهتر رفته بودند، ناشی

1. Upgrading Demand

می‌شـد. مهاجـران شـهریِ جدیـد، تقاضـای نسـبتا کمـی داشـتند، چـون واقعـا نمی‌توانسـتند از عهـده‌ی قیمت‌هـای بـالا برآینـد. (۱۵) بنابرایـن بـا این‌کـه چیـن بـه تجربـه‌ی مهاجـرت عظیـم از نواحـی روسـتایی بـه شـهری مشـهور بـود، بـازار مسـکن عمدتـا زمیـن بـازی خودی‌هـا بـود؛ بـازاری کـه برخـی از دارنـدگان هوکئـوی شـهری از سـودهای مالـی هنگفـت آن بهره‌منـد می‌شـدند امـا در همـان حـال، بـه نیـاز مسـکن مهاجـران جدیـد بی‌توجهـی می‌شـد. تـا سـال ۲۰۱۲، انـواع و اقسـام تحقیقـات، نـرخ مالکیـت خانـه را در میـان دارنـدگان هوکئـوی شـهری ۷۰ تـا ۸۰ درصـد تخمیـن می‌زدنـد کـه بسـیار بالاتـر از نـرخ ۶۹ درصـدی آمریـکا بـود کـه در سـال ۲۰۰۴ بـه بالاتریـن حـد خـود رسـید. ایـن نـرخ بـرای خانواده‌هـای مهاجـر ۱۰ درصـد یـا کمتـر بـود. (۱۶) در عـوض، کارگـران مهاجـر در خوابگاه‌هـای شـرکت، یـا در آپارتمان‌هـای طبقـات زیـرِ زمیـن کـه در زیرزمین‌هـا یـا پناهگاه‌هـای حمـلات هوایـی سـاخته شـده بودنـد یـا در خانه‌هـای اجاره‌ای در قالب خانه‌های کشاورز در حاشیه شهر، زندگی می‌کردند.

نکتـه‌ی آخـر دربـاره‌ی خصوصی‌سـازی مسـکن ایـن اسـت کـه ایـن کار یکـی از آشـکارترین مـوارد گرایـش سیاسـت‌گذاران چینـی بـه شـهر اسـت و علـت اصلـی شـکاف فاحـش نابرابـری چیـن بـه شـمار مـی‌رود. یـک گـروه از صاحب‌خانه‌هـای شـهری حقـوق کامـل مالکیـت خانه‌هایشـان را دارا هسـتند کـه شـامل حـق خریـد و فـروش، نگه‌داشـتن قسـمت اعظـم سـود افزایـش سـرمایه (کـه معافیـت مالیاتـی آن حفـظ شـده اسـت) و حـق اسـتفاده از خانه‌هـا بـه عنـوان وثیقـه‌ی وام مسـکن می‌شـود. سـاکنان شـهرها اکنـون اگـر بتواننـد پـول صاحب‌شـدن یـک ملـک را بپردازنـد، حـق مطلـق مالکیـت واقعـی آن را خواهنـد داشـت. برعکـس، حقـوق مالکیـت کشـاورزان روسـتایی بسـیار محدودتـر باقـی مانـده و بـه عنـوان موضوعـی داغ بـرای بحـث حفـظ شـده اسـت. همان‌طـور کـه در فصـل ۲ توضیـح دادیـم، کشـاورزان عمدتـا تنهـا دارای حـق اسـتفاده و نـه حـق خریـد و فـروش آزادانـه زمین‌هایشـان در بـازار آزاد هسـتند. (بااین‌حـال، آن‌هـا آزادنـد کـه زمین‌هایشـان را بـا قیمت‌هایـی احتمـالا غیرمنصفانـه، بـرای توسـعه‌ی تأسیسـات زیربنایـی بـه دولـت واگـذار کننـد.) کیفیـت حـق اسـتفاده‌ی آن‌هـا بـر اسـاس منطقـه متفـاوت اسـت و در بسـیاری مـوارد محـرز نیسـت. دولـت عمیقـا

نارضایتی خود را حفظ کرده است از این‌که به کشاورزان حقوق مالکیتی مشابه خانه‌دارهای شهری اعطا کند. هرچه این ناهمخوانی ادامه پیدا کند، میزان بالای نابرابری در درآمد و ثروت بین شهرها و نواحی روستایی، بر جا خواهد بود.

آیا چین در میان حباب مسکنی است مشابه آن‌چه که ایالات متحده تجربه کرد؟

چین طی پنجاه سال گذشته یکی از خارق‌العاده‌ترین موارد شکوفایی مسکن در تاریخ را با افزایشی به‌یادماندنی هم در میزان ساخت‌وساز و هم در قیمت داشته است. بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۲، ساخت مسکن جدید سالانه سه برابر شد و از ۶۰۰ میلیون متر مربع، به نزدیک ۱٫۸ میلیارد متر مربع رسید. از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳، میانگین قیمت مسکن شهری ۱۶۷ درصد افزایش یافت. میانگین قیمت مسکن در مطلوب‌ترین شهرها، پکن و شانگهای، تقریبا سه برابر شد. (۱۷)

صِرف واقعیت افزایش میزان ساخت‌وساز و قیمت‌ها، یک حباب را ثابت نمی‌کند. حباب‌ها شهره به این هستند که به‌سختی تشخیص داده می‌شوند. تعریف آن در عرف عام به معنی وضعیتی است که در آن، قیمت برخی دارایی‌ها (خانه، سهام بازار بورس، حتی گل لاله) از «ارزش پایه[1]» آن‌ها بسیار بالاتر برود. اما «ارزش پایه»ی آن‌ها چقدر است؟ جوابی سرراست برای این سؤال وجود ندارد و به همین دلیل است که پی‌بردن به وجود یک حباب بعد از ظاهرشدن، ساده‌تر از مشاهده‌ی آن پیش از وقوع است. معمولا روش کار این است که بررسی کنیم قیمت‌ها در گذشته چه رفتاری داشته‌اند، از چند دامنه‌ی نوسان متعارف استفاده کنیم و وقتی قیمت‌ها بسیار فراتر از دامنه‌ی متعارف رفتند، آن را یک حباب بنامیم. متأسفانه این روش برای بخش مسکن چین به کار نمی‌آید، چراکه تا اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ هیچ بازار مسکن خصوصی‌ای آن‌جا نبود. گذشته از این، ما می‌دانیم که در اوایل دوره‌ی شکوفایی مسکن، قیمت‌ها بسیار پایین‌تر از ارزش واقعی بازاری بودند و هم‌چنین کمبود حاد مسکن وجود داشت. تحت

1. Fundamental Value

این شرایط، طبیعی بود که قیمت‌ها پیش از رسیدن به ارزش بازاری خود، افزایش بسیار زیادی یابند.

یک روش متداول ارزیابیِ توان خرید در بازارهای مسکن، این است که قیمت‌های مسکن (یا میانگین هزینه‌های خدمات ارائه وام مسکن) با درآمدهای خانوار، مقایسه شود. اما این روش دارای مشکلاتی هم است. به عبارت دیگر، ضرایب توان خرید در هر کشور به‌شدت متفاوت است. در بازار مسکن آمریکا، وقتی متوسط هزینه‌های مسکن از سه برابر متوسط درآمدهای خانوار بیشتر شود، علائم هشدار فعال می‌شوند. (۱۸) اما ایالات متحده کشوری نسبتا با جمعیت پراکنده است که در آن زمین ارزان است، دولت از خریداران مسکن حمایت زیادی می‌کند و سرمایه‌گذاران برای ذخیره‌ی ثروت، طیف وسیعی از دارایی‌های دیگر دارند. در کشورهای آسیایی مثل کره‌ی جنوبی و تایوان که جمعیت بسیار متراکم‌تری دارند، حمایت‌های دولتی کمتری برای خریداران مسکن هست و ملک بهترین ذخیره‌ی ثروت به حساب می‌آید و میانگین قیمت مسکن معمولا شش تا هشت برابر درآمد خانوار است. چین در این ویژگی‌ها سهیم است و یک خصوصیت ویژه‌ی دیگر هم دارد: همان‌طور که در بالا نشان دادیم، بخش زیادی از مسکن در دوره ۲۰۱۰-۲۰۰۰، نه با درآمدهای عادی، بلکه با سودهای بادآورده‌ی خانوارهای شهری خریده شد که از خصوصی‌سازی مسکن حاصل شده بود. بنابراین تا چند سال، کاملا غیرممکن بود که محرز شود ضریب «متعارف[1]» بین قیمت مسکن و درآمد چقدر باید باشد.

در مجموع، مقایسه بازار مسکن غیرعادی چین با بازار ایالات متحده (یا هر جای دیگری از این لحاظ) و تلاش برای پیش‌بینی این که چه هنگامی «سقوط» اتفاق خواهد افتاد، بی‌فایده است. به چند دلیل ساده می‌تواند منطقی باشد که ما خاطرجمع باشیم بازار سقوط نخواهد کرد. اولا، خریداران به‌شدت مقروض نیستند و در یک دهه‌ی اخیر، درآمدها به‌طورکلی سریع‌تر از قیمت‌های مسکن افزایش داشته است. کمترین پیش‌پرداخت قانونی برای خانه‌هایی که صاحبش در آن ساکن است ۲۰ درصد است و تا همین

1. Normal

اواخـر، بیشـتر شـهرها ۶۰ تـا ۷۰ درصـد پیش‌پرداخـت بـرای ملـک سرمایه‌گذاری‌شـده طلـب می‌کردنـد. (۱۹) از سـال ۲۰۱۰ کـه دولـت بـرای کنتـرل افزایـش قیمـت مسـکن شـروع بـه مداخلـه کـرد، میانگیـن قیمـت یـک واحـد آپارتمانـی معمولـی از ۹ سـال میانگیـن درآمـد خانـوار بـه هفـت سـال کاهـش یافتـه اسـت کـه عـددی متعـارف بـرای آسـیای شـرقی بـه حسـاب می‌آیـد. (۲۰) ایـن رقـم، قابل‌مقایسـه بـا آمریـکا در اوایـل دهـه‌ی ۲۰۰۰ نیسـت کـه در آن، میلیون‌هـا نفـر زیـر بـار بدهـی عظیـم خریـد مسـکنی بودنـد کـه واقعـا نمی‌توانسـتند از پـس آن برآینـد و اغلـب بـا پیش‌پرداختـی بسـیار پاییـن (۵ درصـد یـا کمتـر) کـه حتـی کاهشـی انـدک در قیمت‌هـای مسـکن، حـق مالکیـت افراد را نیست و نابود می‌کرد.

ثانیـا، افزایـش جمعیـت شـهری کـه به‌احتمال‌زیـاد در آینـده رخ می‌دهـد - نزدیـک بـه ۲۰۰ میلیـون نفـر طـی پانـزده تـا بیسـت سـال بعـد - مسـتقیما تقاضـای عظیمـی را ایجـاد می‌کنـد تـا شـرکت‌های عمـران و توسـعه و ادارات محلـی بتواننـد موفـق بـه فهمیـدن راه‌هایـی بـرای جلوگیـری از ورود بیـش از انـدازه‌ی سـریعِ مسـکن فروش‌نرفتـه بـه بـازار شـوند، احتمـالا خریـداران هـم طـی چنـد سـال ظاهـر می‌شـوند. از آن موقـع بـه بعـد، بـرای افـراد کم‌درآمـد، مـازاد عرضـه‌ی مسـکنِ گـران و کمبـود مسـکنِ بـا قیمـت مناسـب وجـود خواهـد داشـت و ادارات محلـی تمـام خانه‌هـای دردسـت‌عمران را می‌خـرد تـا آن‌هـا را بـه مسـکن «اجتماعـی[1]» کم‌هزینه‌تـری تبدیـل کننـد کـه تقاضـای زیـادی بـرای آن وجـود دارد. نکتـه‌ی آخـر این‌کـه دولـت مرکـزی از اهمیـت بـازار ملـک و خطرهـای گسـترده اقتصـادی یـک سـقوط آگاه اسـت. دولـت سـال‌ها به‌طـور فعـال، بـرای محدودکـردن افزایـش خطرنـاک قیمـت مداخلـه کـرده اسـت. ایـن مداخـلات خیلی عالی نبوده‌اند، اما تاکنون توانسته‌اند از سقوط جلوگیری کنند.

بـه جـای گیرافتـادن در یـک بحـث اساسـا انتزاعـی دربـاره‌ی این‌کـه آیـا بـازار مسـکن چیـن یـک «حبـاب» اسـت یـا نـه، مفیدتـر اسـت کـه مسـائل و اعوجاج‌هـای مشـخص ایـن بـازار توصیـف شـود و این‌کـه چطـور سیاسـت دولـت تـلاش می‌کنـد بـه آن‌هـا بپـردازد (بایـد این‌طـور گفـت کـه اغلـب بـا واردکـردن

1. Social Housing

مسائل و اعوجاج‌های جدید!).

بازار مسکن دولایه‌ای[1] چین چه مشکلاتی ایجاد می‌کند؟

مسئله‌ی بنیادی این است که چین یک نظام مسکن شهری دولایه دارد. این وضعیت، میراث خصوصی‌سازی مسکن است که یک طبقه‌ی خوش‌شانس از خریداران خانه را ایجاد کرد که به‌لطف سودی که از خصوصی‌سازی نصیب‌شان شد، توانستند از پس خرید خانه‌های نسبتا گران‌قیمت برآیند و یک طبقه‌ی دوم بدشانس را نیز ایجاد کرد که مسکن را صرفا با پس‌اندازهای سخت‌به‌دست‌آمده خودشان خریدند. لایه‌ای از نظام مسکن که بیشتر با بازار تحریک می‌شد، نیازهای طبقه‌ی اول را برآورده می‌کرد: خانواده‌های ارتقاءیافته با درآمد نسبتا بالا. شواهد زیادی وجود دارد که این لایه اکنون در یک مازاد عرضه‌ی مزمن قرار دارد چون شهرهای زیادی اشتیاق بیش‌ازحدی دارند برای این‌که ساخت مسکن گران‌قیمت را ترویج کنند - چون سود سخاوتمندانه‌ای نصیب ادارات شهری‌ای می‌شود که زمین‌های محل ساخت این برنامه‌های ساختمان‌سازی را تحت کنترل دارند. لایه‌ی دوم نظام مسکن که به نیازهای مهاجران و خانواده‌هایی می‌پردازد که درآمدهایشان بسیار کمتر از آن است که بتوانند در بازار آزاد خانه بخرند، دچار کمبود عرضه است.

در سال ۲۰۰۷، دولت شروع به تشخیص این مسئله‌ی «عرضه بیش از اندازه‌ی مسکن گران و عرضه‌ی ناکافی مسکن با قیمت مناسب »کرد و تا سال ۲۰۱۰، برای حل‌وفصل آن، مجموعه‌ای کامل از سیاست‌ها را در اختیار داشت. از یک سو، فروش املاک گران‌قیمت با محدودیت‌های جدی از جمله نیاز به پیش‌پرداخت‌های بالاتر، نرخ‌های بهره بالاتر وام مسکن و محدودیت در تعداد املاکی که هر فرد می‌توانست بخرد، مواجه شد. برنامه دولت، کاستن از تقاضای ملک گران‌قیمت، کاهش اجباری قیمت‌ها و بازداشتن شرکت‌های عمرانی از ساخت بیشتر این نوع مسکن بود.

بخش دوم این سیاست، یک برنامه‌ی «مسکن اجتماعی» با مقیاس

1. Two-tier

وسیع بود که هدفش افزایش عرضه‌ی مسکن دارای قیمت مناسب برای خانوارهای کم‌درآمدتر از طریق استفاده از مشوق‌ها و یارانه‌های مختلف دولتی بود. هدف تعیین‌شده‌ی اولیه، شروع ساخت سی‌وشش میلیون واحد مسکن اجتماعی طی دوره‌ی برنامه پنج‌ساله‌ی دوازدهم (۲۰۱۵-۲۰۱۱) بود، یعنی حدود هفت میلیون واحد در سال. از آن‌جا که کل واحدهای تکمیل‌شده‌ی آن موقع بالغ بر ده میلیون واحد در سال بود، آن رقم یک هدف بلندپروازانه به حساب می‌آمد.

این سیاست‌ها به‌نوعی بر تعدیل سرعت افزایش قیمت مسکن مؤثر بود و نیز گزینه‌های مسکن بیشتری برای خانواده‌های کم‌درآمد ایجاد می‌کرد. اما محدودیت در خرید مسکن، باعث اثرگذاری موردنظر این سیاست‌ها بر کاهش عرضه‌ی عظیم مسکن گران‌قیمت نشد. تا اوایل سال ۲۰۱۵، با در نظر گرفتن این که قسمت بازاری بخش مسکن به دلیل فهرست بلندی از آپارتمان‌های فروش‌نرفته تحت فشار شدید بود، در عمل همه‌ی محدودیت‌های خرید برداشته شد.

برنامه‌ی مسکن اجتماعی را به بهترین وجه می‌توان فرمانی بدون سازوکار توصیف کرد؛ فرمانی که به اندازه‌ی کافی تأمین مالی نمی‌شود. برای مقامات محلی سهمیه‌هایی در قالب تعداد واحدهای مسکن اجتماعی که انتظار می‌رفت بسازند در نظر گرفته شده بود، اما راهنمایی زیادی ارائه نشده بود که چطور باید ساخته شوند و دست‌کم در ابتدای کار، کمترین حمایت مالی از آن‌ها انجام می‌شد. تعجبی نداشت که حاصل کار این شود که نتایج، دارای تفاوت زیادی با هم باشند. شهرهای ثروتمندتر مثل شانگهای، برنامه‌های هوشمندانه‌ی به‌سازی مناطق حاشیه‌ای را پیش بردند که واحدهای فرسوده را به صورت مسکن مدرن با قیمت مناسب نوسازی می‌کردند. شهرهای سطح سوم و چهارم اغلب با برپا کردن عجولانه‌ی تعدادی ساختمان در زمین‌های ارزان بسیار دور از مرکز شهرستان، به این فرمان پاسخ دادند و اعلام کردند که «مأموریت انجام شد[1]»؛ گرچه ساخت نامرغوب و کمبود مراکز خرید و حمل‌ونقل در مجاورت آن‌ها، موجب

1. Mission accomplished.

شد این خانه‌ها به معنای دقیق کلمه غیرقابل‌سکونت باشند.

امروزه مسکن اجتماعی یک چهل‌تکه از یک دوجین برنامه‌ی متفاوت است که منابع مالی لازم آن با ملغمه‌ای از منابع محلی، اوراق قرضه و وام‌های بانکی تأمین می‌شود (اغلب به پشتوانه‌ی ارزش‌گذاری بالای دارایی‌های زمین به‌صورتی غیرواقعی)، به همراه شکلی از اسناد انتقال بودجه از طرف دولت مرکزی که اغلب به روش‌هایی تخصیص داده می‌شوند که نقدکردن‌شان برای ادارات محلی راحت نیست. به‌تدریج، نقطه‌ی تمرکز این برنامه از ساخت واحدهای جدید که از افراد کم‌درآمد انتظار می‌رفت آن‌ها را بخرند، به به‌سازی خانه‌های کم‌کیفیت موجود که می‌شد اجاره داده شوند، حرکت کرد. این امر خوشایند بود: ثابت شد انتظارات اولیه از میزان پولی که افراد کم‌درآمد برای خرید مسکن می‌توانستند پیشاپیش ارائه کنند، به‌شدت غیرواقع‌بینانه است. (۲۱)

رفع نیازهای مسکن چین ادامه پیدا خواهد کرد تا به چالشی دشوار برای چند دهه‌ی آینده تبدیل شود. چه بهتر، چه بدتر، دولت از طریق افزایش نقش خودش و کاهش نقش بازار به مصاف این چالش خواهد رفت. بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰، در حدود دوسوم مسکن شهری به وسیله‌ی بازار ایجاد شد؛ مابقی این مسکن شهری مسکن اجتماعی یا آپارتمان‌های یارانه‌ای بود که به‌وسیله‌ی دستگاه‌های دولتی یا بنگاه‌های دولتی برای کارگران‌شان ساخته شد. طی دهه‌ی آینده، احتمالا سهم آن نوع مسکنی روبه‌افزایش خواهد رفت که یا مسکن اجتماعی‌ای است که به‌طور مستقیم یارانه می‌گیرد، یا مسکنی است که به‌طور غیرمستقیم از طریق برنامه‌های تضمین وام مسکن از سوی دولت حمایت می‌شود؛ برنامه‌هایی مشابه برنامه‌هایی که به وسیله‌ی انجمن ملی فدرال وام مسکن[1] («فنی مِی[2]») در ایالات متحده ارائه می‌شود. (۲۲) این روش ممکن است موجه باشد، اما تنشی برای هدف علنی دولت شی جین‌پینگ ایجاد می‌کند که می‌خواهد بازار را وادار کند نقش پررنگ‌تری در اقتصاد بازی کند.

1. Federal Home Mortgage Association
2. Fannie Mae

چرا چین این همه تأسیسات زیربنایی می‌سازد؟

به همراه شکوفایی در توسعه‌ی شهری، نوعی شکوفایی در هزینه برای تأسیسات زیربنایی هم به وجود آمده است. چین طی دو دهه‌ی اول دوران اصلاح، سرمایه‌گذاری‌های چشمگیری در تأسیسات زیربنایی به‌ویژه در راه‌ها، بنادر و شبکه‌های مخابراتی انجام داد. این سرمایه‌گذاری در سال ۱۹۹۸ چندین درجه تشدید شد، یعنی زمانی که دولت در واکنش به بحران مالی آسیایی، یک برنامه تشویقی مالی راه‌اندازی کرد که مفاد اصلی‌اش هزینه برای تأسیسات زیربنایی‌ای بود که بودجه‌اش از طریق اوراق قرضه‌ی ویژه تأمین می‌شد. رقم عمده‌ی این برنامه، ساخت یک شبکه‌ی بزرگراهی[1] ملی بود که تقلیدی از نظام بزرگراهی بین‌ایالتی[2] آمریکا بود. این امر محقق شد: نظام بزرگراهی از طولی کمتر از ۵ هزار کیلومتر در سال ۱۹۹۷ به ۱۱۲ هزار کیلومتر در سال ۲۰۱۴ رسید که یک‌ونیم برابر بزرگ‌تر از نظام بین‌ایالتی آمریکا بود.

برنامه‌های دیگر دنبال شد. بنادر در بالا و پایین ساحل گسترش یافتند تا خود را با افزایش صادرات دهه‌ی ۲۰۰۰ وفق دهند. در ابتدای این دهه، نزدیک به نیمی از صادرات چین از طریق هنگ کنگ انجام می‌شد، چون بنادر داخلی نمی‌توانستند این حجم بار را جابه‌جا کنند؛ تنها یک بندر چین، شانگهای، در میان بیست بندر کانتینری برتر جهان بود (با رتبه نوزده). تا سال ۲۰۱۳، بنادر چین از نظر میزان گنجایش بار تا شش برابر گسترش یافتند و قادر بودند بیش از مجموع شش کشور رتبه‌های بعدی خود، کانتینر جابه‌جا کنند. شانگهای سنگاپور را به عنوان بزرگ‌ترین بندر کانتینری جهان پشت سر گذاشت و شش بندر دیگر چین در میان ده بندر برتر جهان رتبه‌بندی شدند. (۲۳)

وقتی که در سال ۲۰۱۳ در استان گوانگ‌دونگ، قلب بخش صادراتی کشور، خاموشی‌های گاه‌به‌گاه شروع شد، سرمایه‌گذاری در نیروگاه‌های برق

1. Expressway Network
2. Interstate Highway System

فـوران کـرد. در دهـهی بعـد، چیـن هـر سـال نیروگاههـای جدیـد برقـیای بـا تولیـدی بـه انـدازه نیـاز کشـور بریتانیـا برپـا کـرد. ظرفیـت تولیـد از ۳۵۷ گیـگاوات در سـال ۲۰۰۲ چهـار برابـر شـد و بـه بیـش از ۱۳۰۰ گیـگاوات - ۲۰ درصد بیشـتر از ایـالات متحـده - در سـال ۲۰۱۴ رسـید. سـرمایهگذاریهای کلان در تأسیسـات زیربنایـی مخابـرات و شـبکههای اینترنتـی، چیـن را قـادر کـرد از داشـتن ۶۸ میلیـون کاربـر اینترنـت در سـال ۲۰۰۳ بـه ۶۵۰ میلیـون کاربـر در سـال ۲۰۱۴ برسـد؛ طـی دورهی مشـابه، تعـداد کاربـران تلفـن همـراه از ۲۷۰ میلیـون بـه ۱٫۳ میلیـارد افزایـش یافـت. بحثبرانگیزتـر از همـه ایـن بـود کـه برنامـهی عظیـم پوشـش فراگیـر کشـور بـا ۱۶ هـزار کیلومتـر خطـوط ریلـی مسـافربری سریعالسـیر شـروع شـد کـه تقلیـدی از شـبکهی قطارهـای فشـنگی[1] ژاپـن بـود. بهتازگـی، نقطـهی تمرکـز ایـن برنامههـا بـه سـمت پروژههـای زیربنایـی شـهری کمتـر شـهوتانگیز مثـل شـبکههای متـرو (کـه ۳ هـزار کیلومتـر آن تابهحـال در بیسـتودو شـهر سـاخته شـده اسـت) و تصفیهخانههـای فاضـلاب حرکـت کـرده است. (۲۴)

ایـن ساختوسـازهای پرزرقوبـرق چندیـن علـت داشـت. بهطـور قطـع، چیـن نیازهـای زیربنایـی برحقـی داشـت کـه برنامهریـزان اقتصـادی میکوشـیدند آنهـا را بـرآورده کننـد. امـا عوامـل دیگـری دسـت بـه دسـت هـم دادنـد تـا مقیـاس و سـرعت ساختوسـاز را افزایـش دهنـد - و نیـز مشـکلاتی بـه وجـود بیاورنـد از جملـه: پروژههـای مـازاد بـر احتیـاج یـا تـوأم بـا اسـراف، طراحـی و کیفیـت ضعیـفِ سـاخت و هماهنگـی ناکافـی. ادارات محلـی کـه بـرای سـرمایهگذاری بـا هـم رقابـت میکردنـد، احسـاس میکردنـد تحـت فشـارند تـا بـدون تحلیـل دقیـق هزینـه - فایـده، تا بیشـترین حـد ممکـن تأسیسـات زیربنایی برپـا کننـد. نرخهـای بهـره مـادون پاییـن[2] در دورهی ۲۰۱۲-۲۰۰۲ و افزایـش سـریع درآمدهـای حاصـل از فـروش زمیـن، انجـام ایـن کار را بـرای آنهـا کمهزینه کـرد. انگیزههـای اداری نیـز نقشـی داشـتند: بـرای بالابـردن یـک شـهر کوچـک در سلسـلهمراتب اداری کشـور (بـه معنـی ترفیـع و جایـگاه بالاتـر بـرای مقامـات

1. Bullet-train
2. Ultralow

شـهر)، ایـن شـهر بایـد بـه اسـتانداردهای زیربنایـی مشـخصی دسـت پیـدا می‌کرد. مقامـات محلـی به‌شـدت بـا ایـن وسوسـه مواجـه بودنـد کـه ایـن تأسیسـات زیربنایـی را بـه منظـور بالابـردن وضعیـت شـغلی خـود بسـازند، بـدون توجـه بـه این‌که این پروژه‌ها واقعا موردنیاز باشند.

چقدر از این تأسیسات زیربنایی مفید هستند و چقدر توأم با اسراف هستند؟

بـا وجـود برخـی اسـتثناهای بـزرگ، بیشـتر تأسیسـات زیربنایـی چیـن کـه در دو دهـه‌ی گذشـته برپـا شـده‌اند، مفیـد و سـازنده هسـتند. جنـون سـاخت تأسیسـات زیربنایـی در چیـن اغلـب بـه دلیـل توأم‌بـودن بـا اسـراف، مـورد نقـد قـرار می‌گیـرد، عمدتـا بـه ایـن خاطـر کـه حجـم ایـن تأسیسـات بـه قـدری مبهوت‌کننـده اسـت کـه نمی‌تـوان آن را بـاور کـرد. ایـن انتقادهـای عمومـی بـه شـماری از عوامـل توجـه نمی‌کنـد کـه مهم‌تریـن آن‌هـا مقیـاس چیـن اسـت. چیـن کشـوری بـه وسـعت یـک قـاره اسـت، بـه بزرگـی ایـالات متحـده به‌عـلاوه آلاسـکا و بـا جمعیتـی بیـش از چهـار برابـر آمریـکا. از نظـر سـرانه و نسـبت بـه ایـالات متحـده یـا کشـورهای توسـعه‌یافته‌ی دیگـر، شـاخص‌های زیربنایـی کمـی در چین هستند که به نظر بیاید بیش از اندازه ساخته شده‌اند.

تصمیمـات سـرمایه‌گذاری در تأسیسـات زیربنایـی چیـن نیـز ناشـی از مجموعـه‌ی پیچیـده‌ای از عوامـل اسـت کـه اغلب از سـوی کسـانی که از کشـورهای ثروتمندتـر بـا نرخ‌هـای رشـد پایین‌تـر می‌آینـد، به‌درسـتی درک نمی‌شـود؛ کشـورهایی کـه اقتصادهایشـان مبتنـی بـر خدمـات اسـت و تأسیسـات زیربنایـی مدت‌هـا قبـل سـاخته شـده‌اند، تـا جایـی کـه اکنـون تصـور می‌شـود همیشـه وجـود داشـته‌اند. یـک دلیلـش ایـن اسـت کـه میانگیـن رشـد ۱۰ درصـدی سـالانه چیـن در غالـب اوقـاتِ سـه دهـه‌ی گذشـته، بـه معنـی ایـن بـوده کـه اقتصـاد هـر هفـت سـال دو برابـر شـود. ایـن اتفـاق بـه ایـن معناسـت کـه در غالـب اوقـاتِ دوران اصـلاح، اگـر همـه‌ی عوامـل ثابـت بماننـد، معقـول اسـت فـرض کنیـد شـما طـی هفـت سـال بـه دو برابـر ظرفیـت زیربنایـی، بیشـتر از ظرفیتـی کـه امـروز داریـد نیـاز خواهیـد داشـت. بنابرایـن اغلـب منطقـی اسـت کـه ابتـدا تأسیسـات ساخته شوند و سؤالات بعدا پرسیده شوند.

پیچیدگی‌های تصمیم‌گیری درباره‌ی سرمایه‌گذاری و مقایسه‌های نامناسب بین‌المللی، به‌وسیله‌ی شبکه‌ی ریلی سریع‌السیر نشان داده می‌شود. این پروژه مورد نقد واقع شد به دلیل این‌که چین هنوز به مرحله‌ای از توسعه نرسیده که چنین وسایل شیک و خیال‌بافانه‌ای را توجیه کند و هم‌چنین به این دلیل که بیش از اندازه هزینه‌بر است، راهی برای این که خرج خودش را در بیاورد وجود ندارد و با سرعتی بیش‌ازحد سریع در حال ساخته‌شدن است. اولین مخالفت، صرفا یک مخالف بی‌معنی از موضع ارباب‌منشی بود: ژاپن نخستین خط شبکه‌ی بسیار تحسین‌شده قطار فشنگی خود را در سال ۱۹۶۴ افتتاح کرد، زمانی که سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی آن به اندازه‌ی سرانه‌ی چین در سال ۲۰۰۷ بود.

مخالفت‌های دیگر که اغلب‌شان از سوی منتقدان داخلی مطرح می‌شد منطقی بود. اما استدلال‌های طرف مقابل آن هم وجود داشت. خطوط ریلی سریع‌السیر در کشورهای ثروتمند با هزینه‌های بسیار بالای نیروی کار و زمین ساخته می‌شد. در چین، هزینه‌های نیروی کار، زمین و تجهیزات سرمایه‌ای پایین، به معنای این بود که هزینه‌ی ساخت هر مایل خط ریلی، به مقدار زیادی پایین‌تر از کشورهای ثروتمند بود. عامل دیگر این بود که شبکه‌ی ریلی موجود چین از شدت جمعیت در حال انفجار بود و میزان استفاده از ظرفیت ریلی، چندین برابر بیشتر از هر اقتصاد بزرگ دیگر بود: در سال ۲۰۰۸، چین ۶ درصد طول خطوط ریلی جهان را داشت، اما یک‌چهارم کل ترافیک ریلی جهان را دارا بود. ساخت یک سیستم اختصاصی جداگانه برای مسافران، می‌توانست بسیاری از مسیرهای مسافری شبکه‌ی قدیمی را تعطیل کند و فضای شدیدا مورد نیاز برای محموله‌های باری را آزاد کند. برنامه‌ریزان محاسبه کردند که افزایش هزینه‌های حمل بار در این خطوط قدیمی، در نهایت بیشترِ هزینه‌های سرمایه‌ای خطوط مسافری جدید را تأمین خواهد کرد. (۲۵)

شبکه‌ی ریلی سریع‌السیر، آمیزه‌ای از همه‌ی رنگ‌ها بود که برخی خطوطش بسیار سودآور بودند و بقیه کمتر. در مجموع، به احتمال زیاد در آینده ثابت خواهد شد که وسعت‌بخشیدن به ترکیب حمل‌ونقل چین

کاری ارزشمند بوده است. اما روش ساخت این شبکه، نقطه‌ضعفی را که چین در رسیدن به تأسیسات زیربنایی دارد، یعنی فساد عظیم را به نمایش می‌گذارد. پروژه‌ی ریلی سریع‌السیر در اصل در قالب برنامه‌ای هفده‌ساله طراحی شده بود، اما در آستانه‌ی بحران مالی جهانی، وزیر قدرتمند راه‌آهن با موفقیت استدلال کرد که زمان انجام پروژه به پنج سال کاهش یابد. این امر محرکی برای اقتصاد بود اما هم‌چنین مجال رشوه‌خواری را هم افزایش داد، چراکه طبیعتا تحت یک جدول زمانیِ شتاب‌گرفته، نظارت با اهمال بیشتری همراه بود. وزیر و چندین همکارش عاقبت به دلیل به‌جیب‌زدن میلیاردها دلار سر از زندان درآوردند. اگر صرفا شتاب کارها کم می‌شد، این پروژه و بسیاری از پروژه‌های زیربنایی دیگر چین می‌توانستند با بهره‌وری بیشتر و دزدی کمتری کامل شوند.۲۶

مسئله‌ی بعدی دوباره‌کاری غیرضروری است که علتش رقابت بین شهرها است. مثال بارز این امر فرودگاه‌ها است: ده‌ها شهر در چین فرودگاه‌های عظیم بیهوده‌ای ساخته‌اند به امید این‌که به مرکز اقتصادی بزرگ بعدی تبدیل شوند، اما متأسفانه خود را در این وضع دیدند که سرگردان پروازهای انگشت‌شمار هستند. این‌ها مخارج واقعا اسراف‌کارانه‌ای است که امکان وقوعش عمدتا به دلیل نظام مالی آشفته‌ای پیش می‌آید که تنبیه مقامات محلی فاسد را دشوار می‌کند (فصل ۶ را ببینید).

حتی اگر بپذیریم که بیشتر تأسیسات زیربنایی چین مفید هستند، روشن است که دوران مخارج سرسام‌آور رو به پایان است. بازگشت به سرمایه‌گذاری در تأسیسات زیربنایی و دیگر پروژه‌های سرمایه‌بر، از سال ۲۰۰۸ در حال کاهش بوده است و با اقتصادی که سرعتش کم می‌شود و بیشتر به سوی خدمات حرکت می‌کند، نیاز به تأسیسات زیربنایی جدید به احتمال زیاد در دهه‌های پیش رو کاهش پیدا خواهد کرد. فقط در زمینه‌ی مسکن، رشد حاصل از مرحله‌ی زیاده‌روی در ساخت‌وساز تقریبا تمام شده است. این امر ضرورتا مشکلی نیست: همه‌ی کشورها در نهایت به نقطه‌ای می‌رسند که بیشتر تأسیسات زیربنایی موردنیاز خود را ساخته‌اند و شروع به تمرکز روی

استفاده بهتر از آن‌ها می‌کنند. اما انطباق با اقتصاد پسازیربنایی[1] یک چالش برای نظامی خواهد بود که مقامات دولتی آن عمدتا بابت میزان ساخت‌وسازهای قابل‌مشاهده‌ای که به سرانجام رسانده‌اند پاداش می‌گیرند.

برنامه‌ی چین برای «توسعه‌ی شهری سبک جدید»[2] چیست؟

همان‌طور که بحث بالا مشخص می‌کند، سیاست‌گذاران چینی مدت‌ها دیدگاه‌های متعارضی نسبت به توسعه‌ی شهری داشتند. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، آن‌ها جریان کارگران مهاجر به داخل کارخانه‌های شهری را تحمل کردند اما بیشترین تلاش خود را انجام دادند تا مانع شوند که خانواده‌ها دنبال کارگران بروند. این کار رشد شهرها را به تأخیر انداخت و اختلاف طبقاتی زیان‌آوری را بین دارندگان خوشبخت هوکئوی شهری و مهاجران درجه‌ی دو تثبیت کرد. در دهه‌ی ۲۰۰۰، سیاست‌گذاران تلاش برای ممانعت از جابه‌جایی دسته‌جمعی خانواده‌های روستایی را کنار گذاشتند و از توسعه‌ی شهری سریع، به‌عنوان یک محرک رشد اقتصادی استقبال کردند. اما تلاش کردند جریان مهاجران را خارج از مسیر طبیعی خود به سمت شهرهای ثروتمند بزرگ هدایت کنند و تکثیر شهرهای کوچکی را تشویق کنند که منطق اقتصادی آن‌ها خیلی کمتر روشن بود. نظارت‌های ضعیف بر بودجه و نظام‌های مالی محلی که بیش از اندازه متکی به فروش زمین بودند، شهرها و شهرستان‌های بی‌دروپیکری را به وجود آورد که وقتی مرحله‌ی زیاده‌روی در ساخت‌وساز به پایان رسید، تأسیسات زیربنایی فراوان، اما دورنمایی محدود برای رشد اقتصادی مبتنی بر بهره‌وری داشتند.

محققان و مقامات دولت مرکزی این مسائل را تشخیص دادند و در سال ۲۰۱۴، شورای دولتی به سرکردگی نخست‌وزیر لی کقیانگ طرحی برای «توسعه‌ی شهری سبک جدید» ارائه کرد با این فرض که توسعه‌ی شهرهای چین را در دهه‌ی بعدی هدایت کند. فکر اصلی این بود که تلاش‌های آینده

1. Post-infrastructure
2. New-Style Urbanization

بـرای توسـعه‌ی شـهری، کمتـر روی ساخت‌وسـاز فیزیکـی و بیشـتر روی توسـعه‌ی خدمات اجتماعی و منابع انسانی در شهرهای درحال‌توسعه متمرکز باشد.

ایـن جهت‌گیـری نیـز معقـول و مکمـل دیگـر عناصـر برنامـه‌ی اصلاحـی شـی جین‌پینـگ اسـت، به‌ویـژه آن بسـته‌ی مالـی کـه در پـی افزایـش محدودیت‌هـای بودجـه‌ی محلـی، از بیـن بـردن اتـکای ادارات شـهری بـه درآمـد فـروش زمیـن (کاهـش انگیزه‌هـای وسـعت یافتـن شـهر بـا ایـن کار) و بالابـردن تأمیـن مالـی خدمات اجتماعـی اسـت. امـا برنامـه‌ی توسـعه شـهری سـبک جدیـد، ویژگی‌هـای معـدودی را بروز داد که این امر، پیش‌بینی اثرات آتی‌اش را دشوار می‌کند.

یکـی از معـدود هدف‌هـای دشـوار ایـن برنامـه، اعطـای دسترسـی کامـل بـه خدمـات اجتماعـی شـهری و مسـکن بـه ۱۰۰ میلیـون کارگـر مهاجـر - حـدود یک‌سـوم کل آن‌هـا - تـا سـال ۲۰۲۰ اسـت کـه احتمـالا از طریـق نظـام اجـازه‌ی اقامـت انجـام خواهـد شـد. ایـن کار قـدم مثبتـی بـه سـوی از بیـن بـردن نظـام طبقاتـی شـهری خواهـد بـود کـه موجـب نابرابـری بسـیار بیـن دارنـدگان هوکئـوی شـهری و مهاجـران شـده اسـت. مسـئله ایـن اسـت کـه اصـلا روشـن نیسـت پـول این گسترش وسیع خدمات اجتماعی از کجا خواهد آمد.

دومیـن مسـئله‌ی قابل‌اعتنـای ایـن برنامـه ایـن بـود کـه تسـهیل محدودیت‌هـای مهاجرتـی ناچیـزی را مشـخص می‌کـرد. متأسـفانه مشـخص شـده بـود کـه مهاجـرت بـه بزرگ‌تریـن شـهرها (بـا بیـش از پنـج میلیـون سـکنه) هم‌چنـان به‌شـدت کنترل‌شـده باقـی می‌مانـد، در صورتـی کـه مهاجـرت بـه شـهرهای کوچـک بـا کمتـر از یـک میلیـون نفـر، فعالانـه تشـویق می‌شـد. همان‌طـور کـه در بـالا بحـث کردیـم، ایـن امـر خـلاف منطـق اقتصـادی اسـت و به‌احتمال‌زیـاد، پیشـرفت نـوآوری و بهـره‌وری را در شـهرهای بـزرگ بـه تأخیـر می‌انـدازد. دشـوار اسـت از ایـن نتیجه‌گیـری صرف‌نظـر کنیـم کـه حـوزه‌ی سیاسـت‌گذاری شـهری جایـی اسـت کـه اشـتیاق بـرای حفـظ کنتـرل اجتماعـی، بلندپـروازی بـرای بـه بیشـترین حـد رساندن رشد اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار داده است.

۵
نظام بنگاه‌داری

کدام یک مهم‌تر است: بنگاه‌های دولتی یا شرکت‌های خصوصی؟

یکی از بحث‌برانگیزترین خصوصیات اقتصاد چین مالکیت آن است. دو حکایت رایج وجود دارد که در ظاهر با هم جمع نمی‌شوند. یک حکایت این است که اتفاق اصلی دوران اصلاح، عقب‌نشینی مستمر بنگاه‌های دولتی به نفع بخش خصوصی‌ای که اکنون اکثریت فعالیت اقتصادی را بر عهده دارد، بوده است. حکایت دیگر این است که چین به شکل اقتصادی حفظ شده است که دولت تسلط فوق‌العاده‌ای بر آن دارد و بنگاه‌های دولتی، در مقایسه با کشورهای دیگر، بر بخش بسیار بزرگتری از دارایی‌های ملی حاکم هستند و تقریبا در هر بخشی از اقتصاد، اکثریت عمده‌ای از شرکت‌های بزرگ به وسیله‌ی دولت اداره می‌شوند. (۱)

در نگاه اول، هر دو این حکایت‌ها نمی‌توانند درست باشند؛ یا بخش خصوصی یا بخش دولتی باید نیروی غالب در این اقتصاد باشند. بااین‌حال، هر دو حکایت درست است و توصیف چین در قالب یک اقتصاد متکی بر بخش خصوصی یا متکی بر بخش دولتی، به یک اندازه صحیح است. چین یک بخش خصوصی بزرگ و دارای رشد سریع دارد که در مجموع، اکثر تولیدات و مشاغل اقتصادی را در بر می‌گیرد و سهمش از هر دوی این زمینه‌ها در حال افزایش است. اما شرکت‌های خصوصی به‌طور میانگین کوچک هستند. اکثریت قاطع بزرگ‌ترین شرکت‌های چین در تملک دولت‌اند و شرکت‌های دولتی ظاهرا بر همه‌ی بخش‌های سرمایه‌بر تسلط دارند. بنگاه‌های دولتی بسیار بیشتر از سهم مشارکت‌شان در تولید اقتصادی، منابع (مثل سرمایه‌ی مالی، زمین و انرژی) در اختیار دارند. بنگاه‌های دولتی، بخش مکمل ساختار قدرت سیاسی هم هستند. آن‌ها اغلب به جای سیاست‌گذاری ضعیف رسمی و ابزارهای نظارتی، در مقام ابزار سیاست‌گذاری اقتصاد کلان و نظارت صنعتی به کار گرفته می‌شوند. بنابراین قدرت و اهمیت بنگاه‌های دولتی بسیار بیشتری از آنی است که با آمار اقتصادی صرف، بیان می‌شود.

پیچیدگی بیشتر این است که بیشتر بخش خصوصی چین و به‌ویژه

بزرگ‌تریـن شـرکت‌های آن، در معـرض اتهـام «سـرمایه‌داری رفقـا[1]» هسـتند. ظاهـرا بیشـتر شـرکت‌های خصوصـی به‌طـور کامـل یـا تاحـدی متکـی بـه سـرمایه‌گذاری یـا پشـتیبانی مقامـات ارشـد دولتـی هسـتند. شـرکت‌های دیگـر، سـهام اقلیتـی زیـادی دارنـد کـه متعلـق بـه مؤسسـات دولتـی اسـت و ایـن وضعیـت، ایـن سـؤال را بـه وجـود مـی‌آورد کـه ایـن شـرکت‌ها چطـور مسـتقل از تأثیر دولت هستند.

بـرای درک ایـن کـه چیـن چگونـه وارد ایـن وضعیـت شـد - بخـش خصوصـی بـزرگ و درحال‌رشـد امـا پراکنـده و شـاید همـراه بـا رفیق‌بـازی و بخـش دولتـیِ در حـال آب‌رفتـن امـا متمرکـز و از نظـر سیاسـی قدرتمنـد - بایـد ابتـدا توسـعه‌ی تاریخـی آن‌چـه را کـه شـاید «نظـام بنـگاه‌داری» بنامیـم بررسـی کنیـم. ایـن نظـام اساسـا یـک سـازوکار بـرای سـازماندهی مالکیـت دولتـی اسـت، امـا بـرای مسـیری که بخش خصوصی در آن توسعه یافته است نیز الزاماتی دارد. (۲)

اهداف اصلاح بنگاه‌های دولتی چیست؟

وقتـی کـه چیـن فراینـد اصـلاح خـود را در اواخـر دهـه‌ی ۱۹۷۰ شـروع کـرد، اکثریـت قریب‌به‌اتفـاق فعالیت‌هـای اقتصـادی غیرکشـاورزی، نـه از طریـق شـرکت‌ها، بلکـه از طریـق وزارت‌خانه‌هـا و ادارات، در هـر دو سـطح مرکـزی و محلـی، تحـت کنتـرل دولـت بـود. کارآمـدی ایـن نظـام بـه چنـد دلیل پایین بود.

اولا، نبـود قیمت‌هـای بـازاری بدیـن معنـی بـود کـه مطلع‌شـدن از این‌کـه آیـا یـک «واحـد کاری[2]» واقعـا ارزش اقتصـادی خلـق می‌کنـد یـا نـه، امـکان نداشـت. (در نبـود شـرکت‌ها، فعالیـت اقتصـادی به‌وسـیله‌ی «واحـد کاری»، مثـل یـک کارخانـه‌ی منفـرد، انجـام می‌شـد کـه زیـر نظـر مؤسسـات دولتـی بودنـد.) ثانیـا، ایـن نبـودِ اطـلاع از ارزش اقتصـادی واقعـی بـدان معنـا بـود کـه واحدهـای کاری بـا «محدودیت‌هـای سـخت بودجـه» مواجـه نمی‌شـدند. بـه عبـارت دیگـر، اگـر آن‌هـا بـرای پرداخـت بدهـی بـه تأمین‌کننـدگان مـواد اولیـه یـا دسـتمزد

1. Crony Capitalism
2. work Unit

کارگران، پول کم می‌آوردند، معمولا برخی مؤسسات دولتی دیگر را پیدا می‌کردند تا پول را فراهم کنند. بنابراین دسترسی به منابع، مثلا سرمایه‌ی در گردش، به مهارت‌های سیاسی شما بستگی داشت، نه به این‌که چقدر سودآور هستید. (۳)

ثالثا، تولید هر محصول فرضی در میان ده‌ها، صدها یا حتی هزاران واحد کاری جداگانه در سرتاسر چین تقسیم شده بود؛ میراثی از ایدئولوژی خودبسندگی اقتصادی مائوئیستی که روی خودکفایی محلی تأکید می‌کرد. این کار، دست‌یافتن به بازده‌های اقتصادهای مقیاس را غیرممکن می‌کرد. آخرین نکته این بود که چون دولت مستقیما همه تولیدات را کنترل می‌کرد، تفکیکی بین تولیدکنندگان و نظارت‌کنندگان وجود نداشت. این نبودِ تفکیک تا وقتی کار می‌کرد - به‌نوعی - که اقتصاد با یک برنامه‌ی متمرکز سازماندهی می‌شد؛ برنامه‌ای که در آن، کارکرد نظارت دولت صرفا اطمینان حاصل‌کردن از این مسئله بود که نهاده‌ها به‌صورتی توزیع شوند که بتوان اهداف تولیدی را برآورده ساخت. وقتی که تصمیم حرکت در جهتی بازارگراتر گرفته شد، تضاد منافع آشکاری بین نقش دولت به‌عنوان مالک دارایی‌ها و نقش آن در مقام نظارت‌کننده‌ی فعالیت اقتصادی به وجود آمد.

اصلاحات بخش دولتی طی سی‌وپنج سال گذشته به همه‌ی این مسائل پرداخته و در هرکدام پیشرفت‌هایی حاصل کرده است، اما هیچ‌یک از آن‌ها به‌طور کامل حل نشده‌اند. تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، بیشتر قیمت‌ها با بازار منطبق، اما قیمت چند نهاده‌ی مهم انگشت‌شمار - به‌ویژه زمین، سرمایه و انرژی - در معرض انواع مختلف کنترل‌های دولتی باقی ماند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، شرکت‌های دولتی در اصل مسئول سود و زیان خود شدند، اما ادامه‌ی دسترسی تبعیض‌آمیز به منابع با قیمت‌هایی که به‌طور کامل توسط بازار تعیین نشده بودند، بدین معنی بود که محدودیت‌های بودجه‌ای آن‌ها هنوز سست‌تر از شرکت‌های خصوصی است.

دو مسئله‌ی دیگر - پراکندگی شدید و کمبود تمایز روشن بین نقش دولت به‌عنوان ناظر و نیز مالک دارایی‌ها - در عمل خیلی دشوار از آب

درآمد و به تمهیدات پیچیده‌ای برای ایجاد شکل‌های جدیدی از سازمان‌های دولتی منجر شد. میل شدید مقامات در مرکز برای ایجاد بنگاه‌های بزرگ‌تر دولتی، به عزم ادارات محلی برای دست‌برنداشتن از منابع پشتیبانی سیاسی، درآمدهای مالیاتی و اشتغال، برخورد کرد. تلاش برای انجام وظایف جداگانه‌ی مالکیتی و نظارتی وقتی بغرنج‌تر شد که دولت با بلندپروازی‌های متعارض خود در جستجوی خودکفاتر و سودآورتر کردن بنگاه‌های دولتی برآمد و تلاش کرد مطمئن شود وقتی که لازم باشد، این بنگاه‌ها عوامل بی‌چون‌وچرای اجرای سیاست‌هایش باقی خواهند ماند.

راه‌حل واضح این مسائل این بود که بنگاه‌های دولتی صرفا خصوصی شوند. این کار هیچ‌وقت یک گزینه‌ی جدی نبوده است، چون حتی مقاماتی با بیشترین افکار اصلاحی، از دنگ شیائوپینگ گرفته تا پایین‌تر، نقش دولتی پررنگی در مدیریت اقتصاد بازی کردند. آن‌ها به جای این‌که همچون ژاپن باشند که دولت در نقش ناظر، صرفا کنترل توزیع منابع را در اختیار دارد، بیشتر به این امر اعتقاد داشتند که نقش مدیریت اقتصادی تا اندازه‌ای باید از طریق مالکیت مستقیم دارایی‌ها تمرین شود. در طول زمان، مقامات برای اجازه دادن به رشد بخش خصوصی راحت‌تر عمل کردند و سرانجام بخش خصوصی بر بخش دولتی سایه افکند - به‌خصوص از وقتی که بسیاری از مقامات یا اعضای نزدیک خانواده‌ی آن‌ها، سهامدار این شرکت‌های خصوصی شدند. اما هدف بخش دولتی همواره این بوده که خودش را به ابزاری مؤثرتر تبدیل کند، نه این‌که بساط خود را برچیند.

آیا بنگاه‌های دولتی چین شبیه کِیرِتسوی[1] ژاپن یا شائبول کره هستند؟

در دهه‌ی ۱۹۸۰، تلاش محققان و مقامات چین برای یافتن شکل بهتری از یک سازمان که فعالیت‌های اقتصادی دولتی را انجام دهد، دو مدل قابل‌انتخاب را در مجاورت خود داشت: *کِیرِتسوی* ژاپن یا *شائبول* کره‌ی جنوبی. کیرتسو در ژاپن شبکه‌هایی از شرکت‌ها با سهامداری

1. Keiretsu

متقابل[1] هستند که معمولا یک بانک (به نام «بانک اصلی[2]») در مرکز قرار دارد. مزیت عمده‌ی نظام کیرتسو این است که روابطی پایدار و جمعی بین شرکت‌های صنعتی و تأمین‌کنندگان مالی آن‌ها و نیز بین شرکت‌ها و تأمین‌کنندگان مواد اولیه آن‌ها به وجود می‌آورد. این امر شرکت‌های بزرگ ژاپنی را قادر می‌سازد بدون داشتن نگرانی از بالا و پایین رفتن کوتاه‌مدت قیمت سهام‌شان، درگیر برنامه‌ریزی‌ها و سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت شوند. هم‌چنین نظام کیرتسو، شرکت‌های ژاپنی را اساسا از قرارگرفتن تحت سلطه‌ی شرکت‌های خارجی آسیب‌ناپذیر می‌کند و روابط گرم با تأمین‌کنندگان مواد اولیه، آن‌ها را قادر می‌سازد بازار داخلی را دستکاری کنند به این منظور که قیمت‌ها و حاشیه‌ی سود، نسبتا بالا بماند. شرکت‌های کیرتسو به دلیل موقعیت امنی که داشتند، می‌توانستند برای بسیاری از کارکنان‌شان استخدام‌های مادام‌العمر تضمین‌شده فراهم کنند. این نظام از دهه‌ی ۱۹۵۰ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ خیلی خوب کار کرد. به دلیل فشارهای توان‌فرسای مالی در پی ترکیدن حباب بازار سهام ژاپن در سال ۱۹۹۰، از هم گسیختن نظام کیرتسو شروع شد و یک دلیل دیگر این ازهم‌گسیختگی نیز، دشواری بیش‌ازپیش همراهی با سرعت شتاب‌آلود تغییرات تکنولوژیک در عصر اینترنت برای شرکت‌های ژاپنی بود؛ دورانی که سود تجاری از شرکت‌هایی که در سازمان‌دهی شبکه‌های بزرگ تولید تبحر داشتند، به سمت شرکت‌هایی حرکت کرد که خود را به‌سرعت با ارائه خدمات مبتنی بر فن‌آوری جدید در بازار سازگار کردند.

شائبول مجتمع‌هایی متنوع است که معمولا تحت کنترل خانواده‌ی بنیان‌گذار خود قرار دارند. این نظام مثل کیرتسو، شدیدا از سهام‌داری متقابل در میان شرکت‌های مرتبط با هم استفاده می‌کند. بر خلاف کیرتسو، آن‌ها از نظر قانونی از داشتن بانکی متعلق به خود منع شده‌اند. این ممنوعیت تملک برای بانک، یک تصمیم حساب‌شده بود که در دهه‌ی

1. Cross-shareholding
2. Main Bank

۱۹۶۰ توسط دولت کره اتخاذ شد و دولت می‌خواست با این کار، شائبول را به اعتبارات بانک‌های دولتی وابسته و درنتیجه پاسخگو به اهداف سیاستی دولت کند.

مدل‌های کیرتسو و شائبول برای سیاست‌گذاران چینی بسیار جذاب بود، چون روش‌هایی بودند که با آن‌ها، سازماندهی فعالیت‌های اقتصادی پیچیده در مقیاس وسیع آسان می‌شد. این کار، تقاضا برای ساختارهایی را برمی‌انگیخت که چین را قادر می‌ساخت تولید در واحدهای بزرگ‌تر را یکپارچه کند. اما راه روشنی برای منطبق‌کردن این کار با شرایط چین وجود نداشت. یک دلیل این بود که کیرتسو و شائبول، هر دو ریشه در شرکت‌های قدرتمندی داشتند که تحت مالکیت خانواده‌ها بودند. چین در دهه‌ی ۱۹۵۰ تمام کسب‌وکارهای خانوادگی بزرگ خود را از بین برده بود و بنابراین بنیان کارآفرینی مشخصی برای مجتمع‌های جدید وجود نداشت. در هر صورت، چین دست‌کم اسما یک نظام کمونیستی باقی مانده بود که ضروری می‌ساخت دولت به جای این‌که بنگاه‌های با مقیاس وسیع را به دستان بخش خصوصی بسپارد، کنترل آن‌ها را در اختیار داشته باشد.

دو نگرانی دیگر هم مهم بودند. نگرانی اول این بود که رضایتی برای اجازه‌دادن به گروه‌های تجاری برای این‌که بانک خود را داشته باشند، وجود نداشت. سیاست‌گذاران اعتقاد داشتند که کنترل مستقیم دولت روی نظام بانکی برای این‌که سیاست اقتصاد کلان کارایی داشته باشد، حیاتی است و نگران این بودند که کنترل بیش از اندازه‌ی بنگاه‌های دولتی بر تأمین مالی خود، آن‌ها را نسبت به اهداف توسعه‌ای دولتی، کمتر پاسخگو سازد. نگرانی دوم این بود که شرکت‌هایی که روی یک صنعت واحد متمرکزند، ترجیح داده شوند و در نهایت، این شرکت‌ها تبدیل به «قهرمانان ملی[1]» در صنایعی کلیدی مثل فولاد، پتروشیمی، خودروسازی و نظایر آن بشوند. برعکس، نظام‌های شائبول و کیرتسو، هر دو تمایل داشتند امپراتوری‌های پراکنده‌ای ایجاد کنند که صنایع متفاوت بسیاری را در بر می‌گرفتند.

1. National Champion

بنگاه‌های دولتی چطور سازماندهی می‌شوند؟

بعد از تجربیات فراوان، نظامی که در چین تکامل یافت «گروه تجاری[1]» (*قی‌یه جیتوان*[2]) بود. گروه تجاری اولین‌بار در سال ۱۹۸۷ به‌صورت حقوقی تعریف شد و طی پانزده سال بعد، دولت مرکزی در حدود دویست عدد از چنین گروه‌هایی را با همکاری وزارتخانه‌ها و ادارات تولیدی گوناگون، ایجاد کرد. ادارات استانی اما از این رویه اساسا به‌طریقی بی‌نظم و ناکامل تقلید کردند. با دو سیاست‌گذاری دیگر، قدم‌های بعدی تحول نظام گروه تجاری برداشته شد.

یکی از این سیاست‌گذاری‌ها، انتخاب یک برنامه‌ی کامل اصلاحی برای بنگاه‌های دولتی در سال ۱۹۹۵ تحت شعار *ژوادا فنگشیئو*[3] (بزرگ را بچسب، کوچک را رها کن[4]) بود. این برنامه چند هدف داشت. هدف فوری این بود که بنگاه‌های دولتی از باتلاق وام‌های تسویه‌نشده که طی دوران رونق سرمایه‌گذاری در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ گرفته شده بودند و تهدیدی برای به‌زمین‌زدن کل اقتصاد به شمار می‌رفتند، خلاص شوند. هدف بلندمدت‌تر این بود که مالکیت دولتی در جایگاه منطقی‌تری قرار بگیرد. فکر اصلی این بود که صنایع فراوانی مثل تولید کالاهای مصرفی و خدماتی و فروشگاه‌های خرده‌فروشی و رستوران‌ها وجود دارند که مالکیت دولتی در آن‌ها غیرضروری بود. بنگاه‌های کوچک دولتی در این بخش‌ها (که بیشتر آن‌ها تحت کنترل ادارات محلی بودند، نه دولت مرکزی) می‌توانستند خصوصی یا ورشکسته شوند و این حوزه‌های اقتصادی می‌توانستند به بخش خصوصی واگذار شوند. اما کنترل دولتی بر آن‌چه که گاهی «قله‌های فرماندهی[5]» اقتصاد نامیده می‌شود، می‌بایست محکم‌تر می‌شد. این قله‌های فرماندهی عبارت بودند از:

1. Business Group
2. Qiye Jituan
3. Zhuada Fangxiao
4. Grasp the Big, Release the Small.
5. Commanding Heights

- شبکه‌های ملی مهم شامل هوانوردی، راه‌آهن، مخابرات و تولید و توزیع برق
- تولید بالادستی نفت، گاز و زغال‌سنگ
- صنایع سنگین پایه از جمله: فولاد، آلومینیوم و پتروشیمی
- تولید ماشین‌آلات سنگین اساسی از جمله: ابزارآلات ماشینی و تجهیزات تولید برق
- مهندسی زیرساختی برای احداث جاده‌ها، سدها، بنادر و راه‌آهن
- صنایع مصرفی بادوام «پایه» به‌خصوص خودروسازی
- تجهیزات نظامی

مالکیت دولتی قله‌های فرماندهی، تحت اصطلاحات *ژوادا فنگشیئو*، در گروه‌های تجاری وسیع سازماندهی شدند که در بیشتر موارد به‌طور مستقیم تحت کنترل دولت مرکزی بودند. مقررات رسمی اداره‌ی این گروه‌های تجاری در سال ۱۹۹۸ منتشر شد. وزارت‌خانه‌های مسئول هر بخش صنعتی مشخص، با چند استثناء به‌خصوص در مورد وزارت راه‌آهن، تجزیه و به شرکت تبدیل شدند. ویژگی اصلی این رویه این بود که ظاهرا در هر مورد، دولت نه یک شرکت واحد انحصاری تحت مالکیت خود، بلکه چند بنگاه رقیب را ایجاد می‌کرد. وزارت برق سابق به پنج شرکت تولید برق ملی و دو شبکه‌ی توزیع محلی تجزیه شد، وزارت مخابرات جای خود را به سه شرکت مخابراتی داد، مؤسسه هوانوردی جای خود را به سه شرکت هواپیمایی داد و غیره. استان‌ها و شهرها نیز اجازه یافتند کنترل را بر آن بنگاه‌های دولتی‌ای که استراتژیک تلقی می‌کردند، حفظ کنند، اما بر ادارات محلی فشار وارد می‌شد که به جای اداره‌ی آن‌ها صرفا به‌عنوان بازوهای خود، این بنگاه‌ها را با استفاده از ساختار گروه تجاری به شرکت تبدیل کنند.

سیاست اصلاحی دیگر، ایجاد شرکت‌های تابعه بود که برای ورود به فهرست بازارهای سهام خارجی مناسب باشند. معمولا این کار مستلزم این بود که جذاب‌ترین دارایی‌های تجاری یک بنگاه دولتی در شرکت‌های ثبت‌شده در فهرست بازار سهام تجمیع شوند و در عین حال، سرمایه‌گذاری

در تأسیساتی زیربنایی که دارای بازگشت سرمایه کمتری بودند یا پروژه‌های از نظر سیاسی حساس، در شرکت‌های مادر ثبت‌نشده نگه داشته شوند. بنابراین، برای مثال، شرکت اصلی نفتی، یعنی شرکت ملی نفت چین[1]، یک شرکت وابسته به نام پتروچاینا[2] ایجاد کرد که در فهرست بازار هنگ کنگ و نیویورک ثبت شد. این شرکت ثبت‌شده شامل بیشتر حوزه‌های نفتی و گازی و پالایشگاه‌های شرکت ملی نفت چین بود، اما برخی دارایی‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها در زمینه‌ی خطوط لوله در مناطقی که از نظر سیاسی بحث‌برانگیز بودند مثل سودان، از آن استثناء شدند.

این نوع ثبت بنگاه‌های دولتی در بازار سهام، خصوصی‌سازی نبود با این‌که دلالان بورس و گزارش‌های رسانه‌ای، آن‌ها را اغلب به‌اشتباه چنین توصیف می‌کردند. در بیشتر موارد، بیش از ۲۰ درصد سهام به عموم فروخته نمی‌شد و ۸۰ درصد سهام در دست شرکت مادر - یعنی در دست دولت چین - باقی می‌ماند. فکر پشت سر این ثبت‌کردن‌ها هرگز خصوصی‌کردن شرکت‌ها، ولو تدریجی، نبود. در عوض، هدف این بود که به شرکت‌های چینی یاد داده شود چطور می‌توانند از بازارهای بین‌المللی سرمایه، برای تأمین بودجه‌ی برخی از برنامه‌های افزایش سرمایه خود بهره بگیرند و با قراردادن آن‌ها در معرض ضوابط ناچیز سهامداران بین‌المللی، عملکرد تجاری‌شان را بهبود ببخشند.

حرکت آخر در اصلاح بنگاه‌های دولتی، تأسیس کمیسیون نظارت و اداره دارایی‌های دولتی[3] در سال ۲۰۰۳ بود. در اصل، هدف این کمیسیون عمل‌کردن در مقام یک سهامدار دولتی در تقریبا دویست شرکتی بود که گروه‌های تجاری بنگاه‌های دولتی را از مرکز کنترل می‌کردند. به جای این‌که شورای دولتی خودش سعی کند دریابد چطور منافع مالکیتی‌اش را در امپراتوری تجاری پراکنده‌ای که اسما تحت لوای خود دارد محقق سازد، کمیسیون نظارت و اداره‌ی دارایی‌های دولتی مسئولیت انتصاب مدیریت ارشد و متعهدکردن آن‌ها را به رسیدن به اهداف مالی‌ای مثل سود دارایی‌ها

1. China National Petroleum Corp (CNPC)
2. PetroChina
3. State-Owned Assets Supervision and Administration Commision(SASAC)

و سهم بازار، بر عهده گرفت؛ هر چند که به عنوان سهام‌دار اکثریت یک شرکت معمولی نیز می‌توانست این کار را انجام دهد. کمیسیون‌های محلی نیز به‌وسیله‌ی ادارات استانی و شهری ایجاد شدند تا بر بنگاه‌های کوچک‌تر نظارت کنند. (۴)

علاوه بر وظیفه‌ی نظارت جداگانه بر هر شرکت، به کمیسیون نظارت و اداره دارایی‌های دولتی دو حکم عمده تفویض شده است: به حداکثر رساندن جمع ارزش دارایی‌های دولتی و کاهش تدریجی تعداد گروه‌های تجاری‌ای که از مرکز کنترل می‌شوند تا ۱۰۰ عدد. منطق هدف دوم این بود که سیاست‌گذاران می‌خواستند بنگاه‌های بزرگ دولتی تا جایی رشد کنند که در عرصه‌ی جهانی با شرکت‌هایی که «قهرمان ملی» بودند، امکان رقابت داشته باشند. سیاست‌گذاران احساس می‌کردند که این هدف تنها با یکپارچه‌سازی محقق می‌شود. درحالی‌که موفقیت این کمیسیون در رسیدن به اهداف مالی محل تردید است، در برخی موارد یکپارچه‌سازی به موفقیت‌هایی دست پیدا کرده است. این کمیسیون ظرف یک دهه، تعداد گروه‌های بنگاه‌های دولتی تحت لوای خود را تا ۱۱۱ عدد کاهش داده است. این گروه‌ها حدود ۲۳ هزار شرکت منفرد را در بر می‌گیرند. (۵)

با این حال، مقامات کمیسیون با چند محدودیت مهم روبه‌رو هستند. از نظر فنی، از گروه‌هایی از بنگاه‌های دولتی که زیر نظارت کمیسیون هستند انتظار می‌رود در قالب شرکت‌هایی که کمیسیون مالک سهام آن‌هاست، قرار بگیرند اما نبود اطلاعات، آگاهی از این را که آیا همیشه این امر صادق است، غیرممکن می‌سازد. گروه‌هایی وجود دارند که به شرکت تبدیل نشده‌اند، سهام ندارند و رابطه‌ی آن‌ها با کمیسیون از نظر حقوقی مبهم است. (۶) در هر مورد، چند مؤسسه دیگر - به‌خصوص وزارت امور مالی[1] و وزارت صنعت و فن‌آوری اطلاعات[2] - غالبا حقوقی مشابه حقوق سهام‌داران را در گروه‌ها برای خود قائل هستند. ثانیا، حدود نیمی از گروه‌های اصلی دارای رتبه‌ی اداری مشابه با رتبه‌ی کمیسیون (در حد

1. Ministry of Finance (MOF)
2. Ministry of Industry and Information Technology (MIIT)

وزارت‌خانه) هستند و بنابراین قادرند در مقابل خواسته‌های سهام‌داران‌شان مقاومت کنند. سرانجام این‌که کمیسیون نظارت و اداره‌ی دارایی‌های دولتی، مدیران ارشدِ تنها حدود نیمی از گروه‌های تحت نظارت خود را منصوب می‌کند؛ مدیران نیمی دیگر از گروه‌ها به‌وسیله‌ی اداره سازمان‌دهی حزب کمونیست منصوب می‌شوند. (۷)

گروه‌های تجاری بنگاه‌های دولتی چطور سازمان می‌یابند؟

نتیجه‌ی فرایندی که در بالا خطوط کلی آن ترسیم شد، ایجاد یک مدل چینیِ سازمان شرکت‌ها بود که به همان اندازه‌ی مدل‌های کیرتسو و شائبول قبلی در ژاپن و کره‌ی جنوبی متمایز بود. ساختار عادی یک گروه تجاری چینی برای بنگاه‌های دولتی، مطابق موارد ذیل است:

- لایه‌ی بالایی: موجودیت اصلی ثبت‌نشده گروه در بازارهای سهام، تحت کنترل دولت از طریق کمیسیون نظارت و اداره دارایی‌های دولتی
- لایه‌ی دوم: شرکت‌های وابسته که کل یا اکثر سهام آن در تملک گروه است. این شرکت‌ها شامل شرکت‌های وابسته‌ای می‌شوند که در بازارهای سهام چینی یا خارجی ثبت شده‌اند. در غالب موارد، یکی از این شرکت‌های وابسته‌ی تحت‌کنترل، یک شرکت مالی است.
- لایه‌ی سوم: شرکت‌های وابسته‌ای که سهام اقلیت آن‌ها در تملک گروه است و نیز سرمایه‌گذاری‌های مشترکی که معمولا به گروه این امکان را می‌دهند که به فعالیت‌های جنبی علاقه نشان دهد. برای مثال، شرکت ملی نفت چین که یکی از علایق اصلی‌اش توزیع عمده‌ی گاز طبیعی از طریق خطوط لوله است، در شرکت‌های گوناگون گاز شهری که گاز را میان خانوارها توزیع می‌کنند نیز سهام دارد.
- لایه‌ی چهارم: شرکت‌هایی که با گروه یا شرکت‌های وابسته‌ی آن روابط ناشی از سهم مالکیت ندارند، اما با روابط گوناگون ناشی از قرارداد به هم مرتبط هستند.

این ساختار برای آن گروه از بنگاه‌های دولتی که از مرکز کنترل می‌شوند و تحت مالکیت کمیسیون مرکزی نظارت و اداره‌ی دارایی‌های

دولتی قرار دارند و نیز گروه‌هایی که تحت مالکیت کمیسیون‌های استانی و شهری هستند، یکسان است.

جنبه‌های مختلف این ساختار ارزش این را دارد که مورد توجه قرار بگیرد. اولا، گروه‌های تجاری بنگاه‌های دولتی معمولا در یک بخش اقتصادی واحد کار می‌کنند. این قاعده به‌نحوی تغییرپذیر است و بیشتر گروه‌های بنگاه‌های دولتی دارای خوشه‌ای از سرمایه‌گذاری‌ها هستند که به کسب‌وکار اصلی گروه ارتباطی ندارند و اغلب در حوزه‌ی ملک، خدمات مسافرتی و رستوران قرار می‌گیرد. این سرمایه‌گذاری‌ها به‌طورکلی ارتباط ناچیزی با کسب‌وکار اصلی گروه دارند. این تمرکز روی یک صنعت واحد، گروه‌های تجاری چینی را به‌شدت با مجتمع‌های ژاپنی و کره‌ای متفاوت می‌سازد. برای مثال، بزرگ‌ترین شائبول کره، گروه هیوندایی[1]، پیش از این‌که در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ در یک تجدید ساختار شرکتیِ عمده چندپاره شود، علاقه‌ی زیادی به تولید خودرو، ساخت کشتی، مواد شیمیایی، نیمه‌رساناها، رایانه‌های شخصی، توسعه و عمران ملک و فروشگاه‌های زنجیره‌ای داشت. با این‌که مجتمع‌های خصوصی چینیِ انگشت‌شماری با مجموعه فعالیت‌های شائبول‌مانند ظهور کرده‌اند، هیچ بنگاه دولتی بزرگی در این کشور، به شرکتی با این‌چنین گستره‌ای از کسب‌وکارها نزدیک هم نشده است.

ثانیا، بیشتر گروه‌های بنگاه‌های دولتی دارای یک شرکت مالی داخلی هستند. شرکت‌هایی که به عنوان گروه‌های بنگاه‌های دولتی ثبت می‌شوند، اجازه دارند یک شرکت مالی داشته باشند؛ شرکت‌هایی که نمی‌توانند الزامات ثبت گروه را برآورده سازند - که در مورد بسیاری از شرکت‌های خصوصی رخ می‌دهد - ممکن است دارای شرکت مالی نباشند. شرکت‌های مالی داخلی، کمی شبیه «بانک‌های اصلی» در قلب کیرتسوی ژاپنی، اما با چند تفاوت مهم هستند. یک تفاوت شرکت‌های مالی داخلی این است که آن‌ها تماما متعلق به شرکت مادر هستند و سهمی چه در شرکت مادر و چه در شرکت‌های وابسته گروه‌های دیگر، ندارند. تفاوت دیگر این است که آن‌ها نسبتا کوچک هستند. بانک‌های اصلی ژاپنی در

1. Hyundai

میان بزرگ‌ترین بانک‌های این کشور قرار دارند؛ اندازه‌ی بزرگ‌ترین مؤسسات مالی شرکتی در چین، قابل‌مقایسه با بانک‌های درجه‌ی سه است. اندازه‌ی کوچک و نقش محدود مؤسسات مالی شرکتی، بین اهداف مختلف توازن برقرار می‌کند. از یک سو، دولت می‌خواهد که بنگاه‌های بزرگش امور مالی خودشان را به صورتی انعطاف‌پذیر، به‌خصوص از نظر جابه‌جایی پول از یک شرکت گروه به شرکتی دیگر، سامان دهند. اما از سوی دیگر، نمی‌خواهد با اجازه‌دادن به تبدیل مؤسسات مالی شرکتی به بانک‌هایی تمام‌عیار، کنترل بر نظام مالی را از دست بدهد.

برنامه‌ی اصلاح بنگاه‌های دولتی در دهه‌ی ۱۹۹۰ چه تأثیری داشت؟

برنامه‌ی اصلاح بنگاه‌های دولتیِ *ژوادا فنگشیئو* («بزرگ را بچسب، کوچک را رها کن») که در سال ۱۹۹۵ شروع شد و در سال ۱۹۹۷ با جنبه‌هایی اضافی تقویت شد، دو هدف عمده داشت. یک هدف، متمرکزشدن مجدد بر بنگاه‌های دولتی در بخش‌های استراتژیک کم‌تعدادتر و کارآمدترکردن آن‌ها بود. هدف دیگر، حل مسئله‌ی بدهی عظیم نامطلوبی بود که در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰، در داخل بخش بنگاه‌های دولتی رشد کرده بود. به این مسئله، اغلب تحت عنوان مسئله‌ی «بدهی مثلثی[1]» (شرکت‌های ناتوان در پرداخت بدهی به تولیدکنندگان مواد اولیه و هر دو شرکت، ناتوان در بازپرداخت وام‌های بانکی خود) اشاره می‌شد. سرانجام مسائل بدهی، مورد توجه بانک‌های دولتی‌ای قرار گرفت که مقدار وام‌های در معرضِ خطرِ عدم‌پرداخت آن‌ها در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ به اندازه‌ی حیرت‌آور یک‌سوم تولید ناخالص داخلی تخمین زده می‌شد. به‌طورکلی می‌توان گفت که این اصلاحات یک موفقیت محسوب شد.

فکر اصلی *ژوادا فنگشیئو* تعطیل یا خصوصی‌کردن بنگاه‌های دولتی کوچک‌تر در بخش‌های ذاتا رقابت‌پذیر (مثل تولید کالاهای مصرفی) و درعین‌حال، یکپارچه‌سازی و به شرکت تبدیل‌کردن بنگاه‌های دولتی بزرگ در بخش‌های قله‌های فرماندهی بود. بنگاه‌های دولتی به‌جامانده در

1. Triangular Debt

قالب شرکت‌های سهامی یا با مسئولیت محدود، زیر پوشش گروه‌های بنگاه‌های دولتی بزرگ که در بالا شرح داده شد، مجددا سازماندهی شدند و سود و زیان‌شان بر عهده خودشان گذاشته شد. بانک‌ها از مسئولیت اجتماعی وام‌دادن به بنگاه‌های دولتی ناکارآمد صرفا برای این‌که آن‌ها را سرپا نگه دارند و اشتغال را حفظ کنند، رها شدند. حالا وظیفه‌ی اصلی آن‌ها، تأمین مالی گسترش بنگاه‌های دولتی کارآمد در بخش‌های سرمایه‌بر بود.

این برنامه اصلاحی طی یک دهه‌ی بعد سه تأثیر عمده داشت. اولا، با یکپارچه‌سازی، خصوصی‌سازی و ورشکستگی، تعداد بنگاه‌های دولتی از ۲۶۲ هزار بنگاه در سال ۱۹۹۷، به ۱۱۰ هزار بنگاه در سال ۲۰۰۸ تنزل یافت.۸ ثانیا، اشتغال در بخش بنگاه‌های دولتی از ۱۱۳ میلیون یا نزدیک به ۶۰ درصد کل اشغال شهری در سال ۱۹۹۵، به ۶۴ میلیون (۲۰ درصد مشاغل شهری) در سال ۲۰۰۷ کاهش یافت. آخر این‌که عملکرد مالی بنگاه‌های دولتی بهبود یافت. بازده دارایی‌ها در شرکت‌های دولتی، از ۰٫۲ درصد در سال ۱۹۹۸ به ۵ درصد در سال ۲۰۰۷ صعود کرد. در دوره‌ی زمانی مشابه، سود بنگاه‌های دولتی از تنها ۰٫۳ درصد تولید ناخالص داخلی به ۶٫۶ درصد افزایش یافت. این پیشرفت نتیجه‌ی ترکیبی بود از کاهش تعهد به تأمین مالی هزینه‌های رفاه اجتماعی کارکنان، افزایش فشار رقابتی، فشار کمیسیون نظارت و اداره‌ی بنگاه‌های دولتی برای رسیدن به هدف‌گذاری‌های مالی و ارائه‌ی یارانه برای دسترسی به زمین و سرمایه. (۹)

این دستاوردها تحسین‌برانگیز بود. بااین‌حال، بعد از بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸، بسیاری از این دستاوردها نسبتا وارونه شد، چراکه بنگاه‌های دولتی بسیار زیادتر شدند، از نظر استراتژیک کمتر به آن‌ها توجه شد و خیلی کمتر سودآور شدند. عواقب این دگرگونی و واکنش دولت به آن، در انتهای این فصل مورد بحث قرار گرفته است.

امروزه بخش دولتی چقدر بزرگ است؟

با وجود هرس‌کردن بنگاه‌های دولتی طی سه دهه‌ی گذشته، امروزه

نمودار ۵/۱ ـ تعداد بنگاه‌های دولتی و دارایی‌های آن‌ها

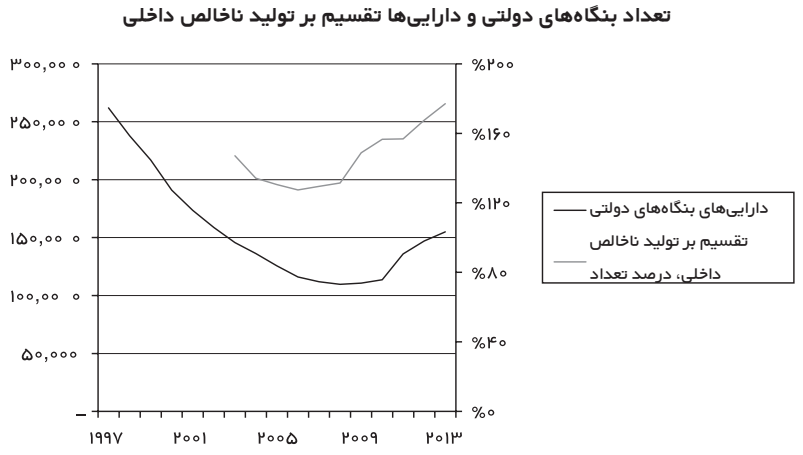

منبع: وزارت امور مالی

چین از نظر نسبت اندازه‌ی بنگاه‌های دولتی به تولید ناخالص داخلی، دارای بخش دولتی خیلی بزرگ‌تری از هر اقتصاد بزرگ دیگر است. بنا به اظهار وزارت امور مالی، چین در سال ۲۰۱۳ در حدود ۱۵۰ هزار بنگاه دولتی داشت که مجموع دارایی‌های آن‌ها تقریبا ۱۶,۸ هزار میلیارد دلار آمریکا یا ۱۷۷ درصد تولید ناخالص داخلی بود (نمودار ۵,۱ را ببینید). آن دسته از بنگاه‌های دولتی که تحت کنترل دولت مرکزی بودند، در حدود یک‌سوم کل تعداد شرکت‌های دولتی و کمی کمتر از نیمی از دارایی‌های بنگاه‌های دولتی را شامل می‌شدند. دوسوم باقیمانده‌ی بنگاه‌های دولتی و کمی بیشتر از نیمی از دارایی‌های بنگاه‌ها، در کنترل ادارات استانی یا دیگر ادارات محلی بود. (۱۰)

مقایسه‌ی بین کشورها در این زمینه گمراه‌کننده است، چون معیارهای یکدستی برای گزارش‌دهی داده‌های شرکت‌های دولتی وجود ندارد. اما این امر واضح است که بخش دولتی چین به‌طوری غیرعادی بزرگ است (جدول ۵,۱ را ببینید). در سال ۲۰۱۱، محققان سازمان همکاری اقتصادی و

توسعه، داده‌های همه‌ی بنگاه‌های دولتی‌ای را که به‌عنوان بزرگ‌ترین شرکت‌های جهان در فهرست جهانی فوربز در سال ۲۰۰۰ [1] بودند، تحلیل کردند. آن‌ها دریافتند که بنگاه‌های بزرگ دولتی چین، دارایی‌هایی به اندازه‌ی ۱۴۵ درصد تولید ناخالص داخلی دارند و درآمدشان ۲۶ درصد تولید ناخالص داخلی است. هر دوی این نسبت‌ها، در حدود دو برابر نسبت‌های مشابه مربوط به اقتصادهای نوظهور بزرگ دیگر - برزیل، روسیه و هند - بود. در میان کشورهای توسعه‌یافته، بالاترین سطح دارایی‌هایی بنگاه‌های دولتی نسبت به تولید ناخالص داخلی در کره‌ی جنوبی (۴۸ درصد) و فرانسه (۲۳ درصد) بود. (۱۱)

جدول ۵/۱ ـ بزرگ‌ترین بخش دولتی جهان: دارایی‌ها و درآمدهای بنگاه‌های دولتی، درصد از تولید ناخالص داخلی، ۲۰۱۱

کشور	دارایی (درصد)	درآمد (درصد)
چین	۱۴۵	۲۶
هند	۷۵	۱۶
روسیه	۶۴	۱۶
کره‌ی جنوبی	۴۸	۷
برزیل	۵۱	۱۲
فرانسه	۲۳	۸
اندونزی	۱۹	۳

منبع: سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، ۲۰۱۱

بزرگ‌ترین بنگاه‌های دولتی چین مسلما بسیار بزرگ هستند و اکثریت قریب‌به‌اتفاق شرکت‌های واقعا بزرگ، در چین دولتی هستند. در سال ۲۰۱۴، تعداد ۹۲ شرکت مستقر در داخل چین در فهرست فورچون گلوبال ۵۰۰ [2] وارد شدند که بزرگ‌ترین شرکت‌های جهان را بر اساس درآمد

1. Forbes Global 2000 list of the world's biggest companies
2. Furtune Global 500

رتبه‌بندی می‌کند. از این تعداد، ۵۹ شرکت بنگاه‌های دولتی مرکزی و ۲۳ شرکت دیگر بنگاه‌های دولتی محلی بودند. تنها ۱۰ شرکت خصوصی بودند. از میان ۴۰ شرکتی که بزرگ‌ترین شرکت‌های چینی در فهرست فورچون بودند، ۳۵ شرکت، بنگاه دولتی مرکزی بودند. این شرکت‌ها شامل سه شرکت از ۱۰ شرکتی بودند که بزرگ‌ترین شرکت‌های کل دنیا به حساب می‌آمدند: سینوپک[1]، شرکت ملی نفت چین و استیت گرید[2].

بنابراین بخش بنگاه‌های دولتی چین از لحاظ دارایی‌ها و درآمدهایی که در اختیار دارد بزرگ است. بااین‌حال، وقتی که ما به اشتغال و مشارکت در تولید ناخالص داخلی نگاه می‌کنیم، این تصویر متفاوت به نظر می‌رسد. از سال ۲۰۰۵، کل اشتغال در بنگاه‌های دولتی ثابت و در حدود ۶۵ میلیون نفر بوده است. درحالی‌که افزایش تعداد کل مشاغل در اقتصاد ادامه دارد، کاهش سهم بنگاه‌های دولتی از مشاغل شهری ادامه پیدا کرده و در سال ۲۰۱۳ به ۱۷ درصد رسیده است که کمترین میزان در کل دوران‌ها است.

محاسبه‌ی مشارکت در تولید ناخالص داخلی دشوارتر است، چراکه داده‌های چین همیشه شرکت‌های دولتی و خصوصی را خیلی دقیق از هم متمایز نمی‌کنند. اما ما می‌توانیم بر اساس اطلاعات نقش دولت در سه بخش تولیدی عمده - کشاورزی، صنعت و خدمات - دست به یک تخمین بزنیم. در کشاورزی، بیشترین تولید به‌وسیله‌ی خانوارهای کشاورز بخش خصوصی انجام می‌شود. شرکت‌های دولتی با تولید زیاد نیز، به‌خصوص در بخش گوشت و لبنیات وجود دارند. تخمین مناسب از سهم بخش دولتی در تولید کشاورزی در حدود ۱۰ درصد است. برای بخش صنعت، داده‌های همراه با جزئیات وجود دارد و محتاطانه‌ترین مطالعات نشان می‌دهند که سهم بخش دولتی در تولید صنعتی (بر پایه‌ی ارزش افزوده) در حدود ۲۵ درصد است. در بخش خدمات، اطلاعات ما نامتجانس‌تر است. در خدماتی مثل مخابرات، شرکت‌های دولتی آشکارا غلبه دارند. در بسیاری دیگر، مثل خرده‌فروشی، رستوران و تجارت آنلاین، شرکت‌های خصوصی مسلط هستند.

1. Sinopec
2. State Grid

محققـان چینـی تخمیـن می‌زننـد کـه تولیـد در بخـش خدمـات تقریبـا به‌طـور مسـاوی بیـن شـرکت‌های دولتـی و غیردولتـی تقسـیم شـده اسـت. (۱۲) عـلاوه بـر ایـن مشـارکت‌ها و وزن هـر بخـش در مشـارکتش در تولیـد ناخالـص داخلـی، نتیجـه می‌گیریـم کـه بنگاه‌هـای دولتـی حـدود ۳۵ درصـد تولیـد ناخالـص داخلـی را بـر عهـده دارنـد. تقریبـا می‌تـوان گفـت کـه شـرکت‌های خصوصـی داخلـی حـدود ۶۰ درصـد تولیـد ناخالـص داخلـی را در بـر می‌گیرنـد و شـرکت‌های تحـت کنتـرل سـرمایه‌گذاران خارجـی، ۵ درصـد باقیمانـده یـا در همیـن حـدود را شامل می‌شوند.

اظهارنظـری کـه از ایـن محاسـبات می‌تـوان ارائـه داد ایـن اسـت کـه مشـارکت بنگاه‌هـای دولتـی در تولیـد ناخالـص داخلـی نسـبت بـه سـهم وسیع‌شـان از دارایی‌هـا پاییـن اسـت. متعاقبـا ایـن امـر ایجـاب می‌کنـد شـرکت‌های دولتـی، بـازده دارایی‌هـای خـود را کـه بسـیار پایین‌تـر از شـرکت‌های دولتـی اسـت، افزایـش دهنـد؛ نتیجـه‌ای کـه داده‌هـای صنعتـی به‌شـدت آن را تأییـد می‌کنـد. کارایـی پاییـن سـرمایه‌گذاری بنگاه‌هـای دولتـی، مسـئله‌ای مهـم بـرای سیاسـت‌گذاران اقتصـادی اسـت و در انتهـای ایـن فصـل مـورد بحـث قـرار خواهـد گرفت.

آیا بنگاه‌های دولتی مؤسساتی انحصاری هستند؟

یـک انتقـاد رایـج از نظـام بنـگاه‌داری دولتـی چیـن، ایـن اسـت کـه حقوقـی انحصـاری ایجـاد می‌کنـد. ایـن انتقـاد صحیـح نیسـت. مسـلما بنگاه‌هـای دولتـی، فراگیـر و از نظـر سیاسـی تأثیرگـذار هسـتند و تسلط‌شـان بـه منابـع، بی‌تناسـب بـا مشارکت‌شـان در تولیـد اسـت. امـا بنگاه‌هـای دولتـی بـا چنـد اسـتثنای انگشت‌شـمار کـه به‌صـورت رسـمی تعییـن شـده‌اند - نظـام راه‌آهـن ملـی، انحصـار تنباکـو و انحصـار نمـک (لغوشـده در سـال ۲۰۱۴) - جایگاه‌هـای انحصـاری را در تصـرف ندارنـد. همان‌طـور کـه در بـالا اشـاره شـد، یـک جنبـه‌ی حساب‌شـده از اصلاحـات بنگاه‌هـای دولتـی در دهـه‌ی ۱۹۹۰، ایجـاد چندیـن شـرکت دولتـی تکمیل‌کننـده‌ی یکدیگـر بـود، حتـی در بخش‌هایـی کـه بـرای تحـت کنتـرل قرارگرفتـن از مرکـز در نظـر گرفتـه شـده بودنـد، مثـل هوانـوردی، مخابـرات، نفـت

و تولید برق. در صنایع کمتر استراتژیک، سطح تکه‌تکه‌شدن بخش دولتی حتی بالاتر بود. برای نمونه، در سال ۲۰۱۱، تعداد ۸۸۰ بنگاه دولتی در بخش معادن زغال‌سنگ، ۳۱۲ بنگاه دولتی در بخش فولاد و ۲۶۴ بنگاه دولتی در فراوری فلزات غیرآهنی وجود داشت. داده‌های همراه با جزئیات بنگاه‌های صنعتی، هیچ شواهدی را مبتنی بر تمرکز غیرمعمول بر صنایع موجود در چند شرکت معدود یا سودهای عظیمی که کسی از شرکت‌های انحصاری انتظار دارد نشان نمی‌دهند. (۱۳)

طبیعت غیرانحصاری بخش دولتی به توضیح این مسئله کمک می‌کند که چرا چین قادر است با وجود اتکای شدید به شرکت‌های دولتی با کارآمدی آشکارا پایین‌تر از شرکت‌های خصوصی، نرخ‌های رشد اقتصادی این‌چنین بالایی را حفظ کند. یکی از درس‌های این تجربه این است که برای کشورهای در حال گذار از یک اقتصاد سوسیالیستی برنامه‌ریزی‌شده به یک اقتصاد بازاری، خصوصی‌سازی کامل دارایی‌های دولتی، آن‌طور که بسیاری از اقتصاددانان در دهه‌ی ۱۹۹۰ اعتقاد داشتند، لزوما گامی اساسی نیست. جنبه‌ی ضروری یک اقتصاد بازار، نه دارایی خصوصی، بلکه رقابت است. اگر دارایی‌های دولتی خصوصی شوند، اما سازوکارهای رقابتی ضعیف بمانند، نتیجه کم‌ارزش خواهد بود: صرفا انحصارهای خصوصی یا چندانحصارهای گروهی جایگزین انحصارهای دولتی می‌شوند (مسلما این تجربه روسیه در دهه‌ی ۱۹۹۰ بود).

از سوی دیگر، اگر رقابت شدیدتر شود، امکان مشاهده رشد اقتصادی زیاد و نیز امکان خروج بخش عمده‌ای از دارایی‌هایی که در دستان دولت است، وجود دارد. این اتفاق به این دلیل رخ می‌دهد که شرکت‌های خصوصی با بهره‌وری بیشتر، ناگهان ظاهر می‌شوند تا از مزیت‌های فرصت‌های بازار استفاده کنند که شرکت‌های دولتی آن‌ها را از دست داده‌اند و حتی شرکت‌های دولتی وادار می‌شوند از بازی خارج شوند. حتی اگر عقب بودن بهره‌وری بنگاه‌های دولتی از بخش خصوصی ادامه پیدا کند، این *اصلاح* به رشد اقتصادی کمک می‌کند. بری ناتن[1] اقتصاددان،

1. Barry Naughton

اصطلاح «رشد بیرون از برنامه[1]» را ساخته است برای این‌که استراتژی چین در اتکای بیشتر به رقابت به جای خصوصی‌سازی را، با هدف مدیریتِ گذار خود از برنامه‌ریزی به بازار، توضیح بدهد.

بااین‌حال، این روش محدودیت‌هایی دارد و چین اکنون در حال مواجه شدن با آن‌ها است. یک دلیلش این است که رقابت تنها زمانی نتیجه‌بخش است که شرکت‌های بازنده از طریق ورشکستگی یا ادغام در بازیگران بزرگ‌تر، از بازار خارج شوند. از زمان پایان اصلاحات *ژوادا فنگشیئو* در حدود سال ۲۰۰۵، به‌ندرت شرکت‌های دولتی ورشکسته شده یا به کنترل رقبای خصوصی با بهره‌وری بیشتر درآمده‌اند. ادارات محلی با دسترسی تبعیض‌آمیز به اعتبار بانکی و دیگر منابع، بنگاه‌های دولتی خود را سرپا نگه می‌دارند. بنگاه‌های دولتی مرکزی با نظارت‌های رسمی و غیررسمی که ورود شرکت‌های خصوصی به بخش‌های آن‌ها را محدود می‌کند، حمایت می‌شوند. رقابت در میان بنگاه‌های دولتی مرکزی با مداخلات دولتی از جمله چرخش مدیران ارشد تضعیف می‌شود: در یک دهه‌ی گذشته، پکن دو بار مدیرعامل سه شرکت بزرگ مخابراتی را تغییر داده است و هم‌چنین رئیس یک شرکت نفتی دولتی را به سمت بالایی در شرکتی دیگر منتقل کرده است. چنین حرکت‌هایی نشان می‌دهد در ذهن کارمندان پکن، مدیران بنگاه‌های دولتی در حقیقت رهبران بنگاه‌های رقیب نیستند بلکه روسای بخش‌های مختلف یک بنگاه واحد هستند. آخر این‌که قانون مربوط به رقابت، ضعیف و نظارت نهادهای نظارتی کم است. در سال ۲۰۰۷ یک قانون ضدانحصار تصویب شد، اما اِعمال آن بین سه مؤسسه تقسیم شد و این قانون به جای این‌که مانع رفتارهای غیررقابتی از سوی بنگاه‌های دولتی یا مؤسسات حکومتی شود، عمدتا برای محدودکردن قدرت بازار شرکت‌های خارجی مورد استفاده قرار گرفت. (۱۴)

خلاصه این‌که بنگاه‌های دولتی ممکن است شرکت‌های انحصاری نباشند، اما مطمئنا بر اثر فشارهای رقابتی منزوی شده‌اند. این امر اکنون در حال تأثیرگذاری زیان‌بار خود روی اقتصاد است. همان‌طور که در ادامه

1. Growing Out of Plan

نشـان می‌دهیـم، از سـال ۲۰۰۸ عملکـرد مالـی بنگاه‌هـای دولتـی وخیم‌تـر شـده، درحالی‌کـه بهبـود عملکـرد شـرکت‌های خصوصـی کـه بـا رقابـت شـدیدی مواجـه هسـتند، ادامـه یافتـه اسـت. دولـت بـرای حفـظ رشـد سـریع اقتصـادی نیـاز خواهـد داشـت کـه درهـای بخش‌هـای حفاظت‌شـده، به‌ویـژه در صنایـع خدماتـی را بـه روی رقابـت خصوصـی بیشـتر بـاز کنـد و نیـاز خواهـد داشـت بنگاه‌های دولتی غیررقابتی را به ورشکستگی وادار کند.

آیا بنگاه‌های دولتی مرکزی چین بازیگرانی مستقل‌اند یا عاملان یک «برنامه‌ی اصلی»[1] دولتی هستند؟

ایـن یـک سـؤال بسـیار حسـاس اسـت. توصیـف مـا از «نظـام بنـگاه‌داری» نشـان می‌دهـد کـه فعالیت‌هـای بنگاه‌هـای دولتـی بـزرگ بـا همـکاری دولـت مرکـزی، از طریـق عاملیـت سـهام‌داری کمیسـیون نظـارت و اداره بنگاه‌هـای دولتـی انجـام می‌شـود و نیـز به‌وسـیله‌ی حـزب کمونیسـت کـه انتصابـات مدیـران ارشـد تقریبـا نیمـی از «اسـتراتژیک»ترین بنگاه‌هـای دولتـی را به‌طـور مسـتقیم کنتـرل می‌کنـد. هم‌چنیـن «تغییـرات سـریع پرسـنلی»[2] بسـیار فعالـی وجـود دارد کـه رؤسـای بنگاه‌هـای دولتـی را بـه جایگاه‌هـای مهـم دولتـی می‌بـرد و مقامـات دولتی و حزبی را به رهبری بنگاه‌های دولتی کلیدی باز می‌گرداند.

بااین‌حـال، علی‌رغـم فشـردگی پیوندهـا بیـن بنگاه‌هـای دولتـی، حکومـت و حـزب، به‌دشـواری می‌تـوان نشـان داد بنگاه‌هـای دولتـی خیلـی سـاده از دسـتورات از بـالا پیـروی می‌کننـد. بنگاه‌هـای دولتـی، مثـل شـرکت‌های بـزرگ در دیگـر کشـورها، مقاصـد تجـاری خـود را دنبـال می‌کننـد کـه ممکـن اسـت بـا اهـداف دولـت سـازگار باشـد یـا نباشـد. آن‌هـا بـا حکومـت لابـی می‌کننـد - کـه تـا درجـات مختلفـی می‌تواننـد موفـق باشـد - بـا ایـن هـدف کـه سیاسـت‌ها و نظارت‌هـا را بـه نفـع خـود تغییـر دهنـد. منافـع بنگاه‌هـای دولتـی مختلـف، مـدام بـا هـم در تضادنـد و آن‌هـا بـا حکومـت لابـی می‌کننـد تـا دسـتورالعمل‌ها را در مقابـل هـم قـرار دهنـد. یـک مثـال رایـج ایـن مسـئله در امـور بازرگانـی وجـود

1. Master Plan
2. Revolving Door

دارد؛ جایی که برخی از بنگاه‌های دولتی ممکن است به دنبال اعمال تعرفه‌های ضدامپینگ بر رقبای خارجی باشند، درحالی‌که دیگر بنگاه‌های دولتی که به مواد وارداتی متکی هستند، مخالف عوارض گمرکی هستند و ممکن است با شرکت‌های خارجی همدست شوند تا علیه آن بنگاه‌ها لابی کنند. (۱۵) فرمان صریح کمیسیون نظارت و اداره بنگاه‌های دولتی برای بهبود عملکرد مالی این بنگاه‌ها، به این معنی است که نوعی بازبینی اداری در مداخلات سیاسی وجود دارد. بنگاه‌های دولتی نمی‌توانند بدون توجه به دغدغه‌های تجاری، صرفا وظایفی را که از نظر سیاسی به آن‌ها محول شده انجام دهند؛ اگر این کار را بکنند، در برآورده‌ساختن معیارهای مالی کمیسیون ناکام خواهند بود.

در عمل، بنگاه‌های دولتی هم در قالب تیولی کمابیش خودمختار به شیوه‌ای عمل می‌کنند که گویی معتقدند اندازه و قدرت کسب‌وکارشان افزایش پیدا خواهد کرد و هم در قالب بخشی از یک شبکه برگزیده‌ی نهادهایی که شامل حزب و دولت می‌شوند. بسیاری از چینی‌ها - از جمله کسانی که درون هیأت حاکمه هستند - بیش‌ازپیش به این اعتقاد می‌رسند که جریان‌های قدرت از حاکمیت به سمت بنگاه‌های دولتی نیست، بلکه در جهت عکس آن است. یک عبارت پرطرفدار در سال‌های اخیر این بود: «بنگاهی تحت مالکیت دولت وجود ندارد و تنها یک دولت تحت مالکیت بنگاه‌ها وجود دارد.» این اغراق است اما پربیراه نیست. نگرانی از این‌که دولت به وسیله‌ی بزرگ‌ترین بنگاه‌های تجاری‌اش در خطر «سلطه‌ی نظارتی»[1] قرار بگیرد، به‌احتمال‌زیاد دلیل این بوده که شی جین‌پینگ چندین بنگاه دولتی بزرگ را هدف مبارزات گسترده ضدفساد خود قرار داده است (برای جزئیات بیشتر فصل ۱۰ را ببینید). (۱۶)

بخش خصوصی چقدر مهم است؟

بخش دولتی، قسمت بزرگی از مدل رشد چین را در بر می‌گیرد چون با وجود کاهش مستمر سهم بازارش، این سهم هنوز از لحاظ معیارهای

1. Regulatory Capture

بین‌المللی خیلی بالاست. بنگاه‌های دولتی ابزاری مهم نزد دولت در سیاست‌گذاری مدیریت اقتصاد کلان، جریان‌یافتن منابع و توسعه‌ی تأسیسات زیربنایی، باقی مانده‌اند. اما ظهور بخش خصوصی، از هر عامل دخیل دیگر در نرخ رشد بالا و پایدار چین طی سه دهه‌ی گذشته، بزرگ‌تر بوده است.

در عمل، منشأ همه‌ی دستاوردها در بهره‌وری و اشتغال در اقتصاد داخلی از سال ۱۹۷۸ را می‌توان در تخصیص دوباره منابع از بخش دولتی به بخش خصوصی پیدا کرد. بخش خصوصی اکنون اکثر تولید ناخالص داخلی، اشتغال، سرمایه‌گذاری ثابت، تولید صنعتی، وام‌های جدید بانکی و مازاد تجاری را به خود اختصاص می‌دهد. سهم این بخش از همه‌ی این شاخه‌ها پیوسته افزایش یافته است، حتی وقتی که گزارش‌های رسانه‌ای اعلام کردند که بخش دولتی در حال بازپس‌گرفتن زمین بازی است. در سال ۲۰۱۴، چین در حدود ۲۴۰۰ میلیونر و ۳۲۴ میلیاردر در بخش خصوصی داشت (که این کشور را پس از ایالات متحده قرار می‌داد). اقتصاد چین عمدتا حکایت موفقیت بخش خصوصی است و توانایی حفظ رشد سریع این کشور در آینده، به‌شدت به شرکت‌های خصوصی وابسته است. (۱۷)

بخش خصوصی چقدر متحول شده است؟

ظهور بخش خصوصی چین می‌تواند از شروع دوران اصلاح به سه مرحله تقسیم شود. در اولین دوره (اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰)، فعالیت اقتصادی خصوصی، بسیار سریع گسترش یافت، اما پایه‌های حقوقی آن نامطمئن بود. شکل شرکتی غالب، *گتیهو*[1] (بنگاه تجاری انفرادی) بود که قانونا نمی‌توانست بیش از هفت نفر را به استخدام درآورد. شرکت‌های خصوصی بزرگ وجود داشتند، اما به دلیل دشواری ثبت در قالب شرکتی کاملا خصوصی، بسیاری از آن‌ها در قالب بنگاه «اشتراکی»[2] ثبت شدند که سهام قابل توجهی از آن‌ها در اختیار ادارات محلی بود و این ادارات در نقش حامیان و حافظان عمل می‌کردند؛ کاری که به‌عنوان «بر

1. Getihu
2. Collective

سر گذاشتن کلاه قرمز»[1] شناخته می‌شد.

دوره‌ی دوم، تقریبا از شروع اصلاحات بنگاه‌های دولتی تحت عنوان *ژوادا فنگشیئو* در سال ۱۹۹۵، تا بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ ادامه داشت. در این مرحله، حق مالکیت خصوصی تقویت شد، شکل‌های منعطف‌تر سازمان شرکتی ظاهر شد و نقش دولت در بسیاری از بخش‌ها به‌شدت کاهش یافت تا به شرکت‌های خصوصی، این شانس داده شود که به بازارهای سودآور جدید وارد شوند و در برخی موارد، بنگاه‌های دولتی‌ای را که در تنگنا قرار گرفته‌اند یا دارایی‌های آن‌ها را بخرند. یک حرکت نمادین مهم، تصمیم سال ۲۰۰۱ برای اجازه به کارآفرینان خصوصی بود که عضو حزب کمونیست شوند و ممنوعیتی که بعد از تظاهرات سال ۱۹۸۹ تیان‌آنمن اعمال شده بود، لغو شد.

در این دوره‌ی دوم، بخش خصوصی ترقی کرد و به‌سرعت سهم خود را در اشتغال، تولید و تعداد شرکت‌ها افزایش داد. تخمین دقیق میزان این رشد به دلیل مسائل فنی در آمار شرکت‌های چینی که بین شرکت‌های خصوصی و دولتی تمایز روشنی قائل نمی‌شود، دشوار است. (۱۸) پژوهش سازمان همکاری اقتصادی و توسعه در سال ۲۰۰۷ به‌عنوان اولین تلاش جامع برای محاسبه‌ی اندازه‌ی اقتصاد خصوصی، به این نتیجه رسید که سهم بخش خصوصی از ارزش افزوده‌ی صنعتی، بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۳ بیش از دو برابر شد و از ۱۵ درصد به ۳۳ درصد رسید. (۱۹) کارهای تازه‌تری که به وسیله‌ی نیکولاس لاردیِ[2] اقتصاددان انجام شده و شامل تخمین بنگاه‌های کوچک و شرکت‌های اسما «خارجی» است که در واقع تحت کنترل سهام‌داران خصوصی داخلی قرار دارند، نشان می‌دهد که سهم واقعی بخش خصوصی، از ارزش افزوده‌ی صنعتی بالاتر بوده است: ۵۶ درصد در سال ۲۰۰۳ و ۶۳ درصد در سال ۲۰۰۷. (۲۰)

به عبارت دیگر، در سه دهه‌ی اول فرایند اصلاح اقتصادی، شرکت‌های خصوصی از نزدیک به صفر شروع کردند تا به کنترل حدود دوسوم تولید

1. Wearing a red hat
2. Nicholas Lardy

صنعتی چین رسیدند. بنگاه‌های دولتی شاهد تحلیل‌رفتن سهم‌شان از حدود سه‌چهارم به صرفا یک‌چهارم بودند. (۱۰ تا ۱۵ درصد باقیمانده‌ی تولید صنعتی، از بنگاه‌های «اشتراکی» تحت کنترل ادارات محلی یا شرکت‌هایی با سرمایه‌گذاری خارجی ناشی می‌شد.)

آیا درست است که اکنون «دولت پیش می‌آید و بخش خصوصی عقب می‌نشیند[1]»؟

سومین دوره‌ی تحول بخش خصوصی از سال ۲۰۰۸ شروع می‌شود، زمانی که اصطلاح *گوئوجین مینتوئی*[2] (دولت پیش می‌آید و بخش خصوصی عقب می‌نشیند) در رسانه‌های چین رایج شد. این اصطلاح منعکس‌کننده‌ی این باور بود که حاکمیت تلاشی سیستماتیک را شروع کرده تا منافع بخش خصوصی را کاهش دهد و مجددا روی نقش غالب دولت تأکید کند. شواهد دال بر این باور عبارت بودند از گسترش آن دسته از سیاست‌های صنعتی که به نظر می‌آمد شرکت‌های دولتی را منتفع می‌کند، معدود پرونده‌های پرسروصدایی که در آن‌ها شرکت‌های خصوصی وادار شدند با شرایطی نامطلوب به رقبای دولتی فروخته شوند و تجمیع صنعت زغال‌سنگ در استان شانگژی[3] تحت لوای گروهی از بنگاه‌های دولتی استانی که بیشتر معادن خصوصی را یک‌جا خریدند.

اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، داده‌ها این حکایت را خیلی تأیید نمی‌کنند. حتی بعد از سال ۲۰۰۸، سهم بخش خصوصی از تولید صنعتی، صادرات، اشتغال، تولید ناخالص داخلی و سهم بازار در بیشتر بخش‌های اقتصادی رشد خود را حفظ کرد، همان‌طور که این اتفاق برای سهم اعتبارات بانکی بخش خصوصی هم افتاد (جدول ۵,۲ را ببینید). تا سال ۲۰۱۱، تنها ۶ بخش صنعتی بزرگ از ۴۰ بخش صنعتی بودند که در آن‌ها شرکت‌های دولتی بیش از ۲۰ درصد تولید را بر عهده داشتند. (۲۱) واضح بود که عبارت *گوئوجین مینتوئی* یک اغراق بود.

1. Guojin Mintui
2. the State Advances and the Private Sector Retreats
3. Shangxi

جدول ۵/۲ ـ وضعیت دستاوردهای شرکت‌های خصوصی: سهم بخش غیردولتی از شاخص‌های اقتصادی مختلف

	شرکت‌های ثبت‌شده (درصد)	اشتغال شهری (درصد)	صادرات (درصد)	تولید صنعتی (درصد)	سرمایه‌گذاری دارایی‌های ثابت (درصد)	وام‌های بانکی (درصد)
۲۰۰۰	–	۵۵	۵	۳۰>	۳۰>	–
۲۰۰۵	۵۵	۷۷	۲۰	–	۴۷	–
۲۰۱۰	۷۴	۸۱	۳۱	–	۵۴	۳۰
۲۰۱۳	۹۳	۸۳	۴۲	۶۰<	۶۰	۳۹

منبع: محاسبه‌ی نویسنده از NBS/CEIC وLardy ۲۰۱۴ و OECD ۲۰۰۷

با این وجود، واقعیت دارد که *نرخ* جایگزین‌شدن شرکت‌های خصوصی به جای شرکت‌های دولتی، از سال ۲۰۰۸ آشکارا کاهش یافته است و عقب‌نشینی بخش دولتی که در دوره‌ی ۲۰۰۷-۱۹۹۷ به‌صورتی غیرعادی سریع بود، خیلی کمتر به چشم می‌آید. کاهش تعداد بنگاه‌های دولتی متوقف شد، ثابت ماند و بعد از سال ۲۰۱۰ دوباره شروع به افزایش کرد. اشتغال در بنگاه‌های دولتی ثابت ماند و سهم بنگاه‌های دولتی از سرمایه‌گذاری ثابت که طی یک دهه‌ی منتهی به سال ۲۰۰۷ به‌سرعت پایین آمد، شروع به کاهش‌یافتن با شتابی خیلی کمتر و در چند بخش انگشت‌شمار شروع به افزایش کرد. (۲۲) خلاصه این‌که عقب‌نشینی بخش دولتی بعد از سال ۲۰۰۸ بسیار آهسته‌تر شد. شرکت‌های دولتی، تسلط بر سهمی از منابع (زمین، سرمایه و انرژی) را حفظ کردند که خیلی بیشتر از مشارکت‌شان در رشد اقتصادی بود.

سه عامل پشت این تغییر روند بود. اول این‌که دولت هو جینتائو کلا گرایش دولتی بیشتری از پیشینیان خود داشت و در استفاده از بنگاه‌های دولتی به عنوان ابزار سیاستی، فعال‌تر بود. دوم این‌که هو و نخست‌وزیرش، ون جیابائو، به حمایت از برخی اصلاحات اقتصادی که بخش خصوصی را منتفع می‌کرد ادامه دادند، اما در عملی‌ساختن آن

ناتـوان بودنـد. در ایـن میـان، بنگاه‌هـای دولتـیِ اخیـرا سـودده، لابـی خـود را بـرای ممانعـت از ایـن اصلاحـات کـه قـدرت آن‌هـا را در بـازار تضعیـف می‌کـرد، افزایـش دادنـد. سـوم، حاکمیـت در انتهـای سـال ۲۰۰۸ در واکنـش بـه بحـران مالـی جهانـی، برنامـه‌ای را بـرای ارائـه‌ی مشـوق‌ها بـه راه انداخـت. بیشـتر ایـن مشـوق‌ها از طریـق بنگاه‌هـای دولتـی و ادارات محلـی بـه سـمت پروژه‌هـای زیربنایـی رفـت. در حاشـیه‌ی ایـن برنامـه‌ی ارائـه‌ی مشـوق‌ها، بنگاه‌هـای دولتی امکان یافتند رونق پیدا کنند.

آیا درست است که شرکت‌های خصوصی نمی‌توانند به وام‌های بانکی دسترسی داشته باشند؟

نـه. ایـن ادعایـی اسـت کـه مـدام تکـرار می‌شـود، امـا قدیمـی شـده اسـت. طبـق اعـلام وزارت امـور مالـی، ۳۹ درصـد وام‌هایـی کـه در سـال ۲۰۱۳ ارائـه شـده، بـه بخـش خصوصـی مربـوط می‌شـود کـه بالاتـر از رقـم ۳۰ درصـدی سـال ۲۰۱۰ اسـت. اگـر وام بـه کشـاورزان بـرای خریـد ماشـین‌آلات، کـود و بـذر هـم بـه ایـن عـدد اضافـه شـود، آمـار سـال ۲۰۱۳ تـا ۴۸ درصـد بـالا مـی‌رود. البتـه واقعیت دارد کـه سـهم شـرکت‌های خصوصـی از اعتبـارات بانکـی، بـا مشـارکت بسـیار بیشـتر آن‌هـا در رشـد اقتصـادی همخوانـی نـدارد. امـا دسترسـی بـه سـرمایه، دیگـر مهم‌تریـن چیـزی نیسـت کـه جلـوی شـرکت‌های خصوصـی را می‌گیـرد. نظارت‌هـای تبعیض‌آمیـز و موانعـی کـه سـرمایه‌گذاری خصوصـی را در بخـش بالقوه سودآور خدمات محدود می‌کند، مشکلات بزرگ‌تری هستند.

احتمال دگرگونی موازنه‌ی قدرت بین بخش دولتی و خصوصی در آینده چطور است؟

خلاصـه کلام، تصویـری کـه مـا کشـیده‌ایم ایـن اسـت کـه بنگاه‌هـای دولتـی کـه سـهم بـزرگ، امـا مسـتمرا روبه‌کاهشـی در اقتصـاد دارا هسـتند، هنـوز داعیـه‌ی منابـع و تأثیـر سیاسـی‌ای را دارنـد کـه بسـیار بیشـتر از وزن اقتصـادی آن‌هـا اسـت. بخـش خصوصـی در مجمـوع، اکثریـت فعالیـت اقتصادی را بـر عهـده دارد، امـا تکه‌تکـه و از نظـر سیاسـی ضعیـف اسـت. افـزون بـر ایـن،

سود بخش خصوصی از سال ۲۰۰۸ آشکارا کاهش یافته است. توازن قدرت دولتی - خصوصی چطور دگرگون خواهد شد؟

واقعیت تعیین‌کننده برای جواب‌دادن به این سؤال، کاهش شدید کارآمدی بنگاه‌های دولتی است. همان‌طور که با بازده دارایی‌ها و سهام محاسبه شد، از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۷، عملکرد مالی بنگاه‌های دولتی بهبود یافت. با این وجود، از بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸، بازده در هر دو مورد دارایی‌ها و سهام تا حدود یک‌سوم کاهش یافت. در این میان، بهبود عملکرد شرکت‌های خصوصی ادامه یافت. تا سال ۲۰۱۴، بازده دارایی شرکت‌های صنعتی خصوصی، حدود دو برابر بازده همتایان دولتی‌شان بود (نمودار ۵,۲ را ببینید).

عملکرد روبه‌وخامت بنگاه‌های دولتی هم منعکس‌کننده‌ی رکود اقتصادی اخیر چین و هم علت آن است. بنگاه‌های دولتی تمایل دارند در بخش‌های صنایع سنگینی متمرکز شوند که با پایان‌یافتن مرحله‌ای از رشد موسوم به زیاده‌روی در ساخت‌وساز که در فصل ۴ توصیف کردیم،

نمودار ۵/۲ ـ تعداد بنگاه‌های دولتی و دارایی‌های آن‌ها

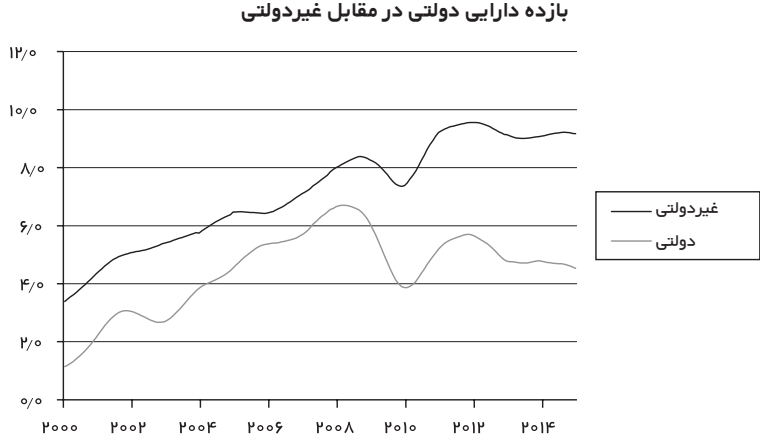

منبع: گویکال دراگونومیکز

شدیدترین لطمه را خورده‌اند. شرکت‌های خصوصی مایلند در بخش‌های مصرفی باشند که از توان خرج‌کردن طبقه‌ی متوسط جدید نفع می‌برند. بنابراین تعجبی ندارد که بنگاه‌های دولتی، روی‌هم‌رفته، از شرکت‌های خصوصی ناموفق‌تر باشند. تنها مطالعات نیز مدام نشان می‌دهد که شرکت‌های خصوصی در هر بخش معینی، از شرکت‌های دولتی بهتر عمل کرده‌اند. چین برای تثبیت رشد اقتصادی نیاز دارد که بازده کلی سرمایه‌گذاری را بهبود بخشد. این نیاز، همچون گذشته، به معنی خصوصی‌سازی گسترده شرکت‌های دولتی نیست. بااین‌حال، نیازمند چند کار است: گشودن دروازه‌های صنایع خدماتی به روی رقابت با بخش خصوصی، دقیقا همان‌طور که تولید در دهه‌ی ۱۹۹۰ دروازه‌های خود را به روی شرکت‌های خصوصی گشود؛ رضایت به این‌که اگر بنگاه‌های دولتی کوچک (به‌خصوص آن‌هایی که در کنترل ادارات محلی هستند) نمی‌توانند در یک محیط رقابتی‌تر باقی بمانند، ورشکسته شوند؛ و انضباط مالی بسیار شدیدتر بنگاه‌های دولتی مرکزی.

در خطوط کلی اصلاحی‌ای که در نوامبر سال ۲۰۱۳ ارائه شد، دولت شی جین‌پینگ اصلاح بنگاه‌های دولتی را به‌عنوان یک اولویت مهم تعیین کرد، اما سیاست‌های کنونی بسیار مختصرتر از آن چیزی است که نیاز است. خصوصی‌سازی در مقیاس وسیع، همچون گذشته، جزو گزینه‌های روی میز نیست. در مورد بنگاه‌های دولتی محلی (آن‌هایی که به وسیله‌ی ادارات استانی یا شهری کنترل می‌شوند)، ادارات استانی نیاز به این داشته‌اند که برنامه‌های «مالکیت ترکیبی[1]» را پیش ببرند. تحت این برنامه‌ها، ادارات استانی و شهری سهام بنگاه‌های دولتی خود را به سرمایه‌گذاران خصوصی خواهند فروخت. تا شروع سال ۲۰۱۵، بیشتر استان‌ها برنامه‌های اصلاح مالکیت ترکیبی را منتشر کردند، عمدتا با این هدف که تا سال ۲۰۲۰، تا ۸۰ درصد بنگاه‌های دولتیِ آن‌ها به ساختاری از سهام‌داران متنوع دست پیدا کنند. اما معدود مواردی از فروش سهام اتفاق افتاده است.

1. Mixed Ownership

این ابتکار عمل خیلی محتاطانه‌تر از اصلاحات دهه‌ی ۱۹۹۰ است و به‌دشواری می‌توان مشاهده کرد که چه منافعی را به بار خواهد آورد. عملکرد مالی بنگاه‌های دولتی محلی ضعیف است، بسیار بدتر از عملکرد بنگاه‌های دولتی مرکزی. بسیاری از آن‌ها بدهی‌های زیادی دارند و صرفا به دلیل حمایت ادارات محلی سرپا مانده‌اند. خرید سهام اقلیتی و غیرتعیین‌کننده در چنین شرکت‌هایی با اوضاع اقتصادی نابسامان، بعید است که موقعیتی جذاب برای سرمایه‌گذاران خصوصی باشد. اصلاحات مالکیت ترکیبی تنها زمانی که واقعا دستورالعمل خصوصی‌سازی تمام‌عیار برای بسیاری از بنگاه‌های دولتی محلی باشد، معنی دارد. شاید نیت این است، اما تا وقتی شواهدی از انجام کار نبینیم مطمئن‌شدن از آن غیرممکن است.

برای بنگاه‌های دولتی مرکزی، حتی روش مالکیت ترکیبی هم چاره‌ی کار نیست. در عوض، برنامه‌ی مورد بحث این است که حقوق مالکیت سهام از کمیسیون نظارت و اداره بنگاه‌های دولتی به مجموعه‌ای از «شرکت‌های مدیریت دارایی»[1] - یک شرکت از این دست، برای هر بخش صنعتی بزرگ - منتقل شود و این شرکت‌ها روی بهبود عملکرد مالی شرکت‌هایی که مالک‌شان هستند، تمرکز کنند. بدین ترتیب، کمیسیون، سهام‌داری را کنار می‌گذارد و به یک بدنه‌ی نظارت خالص تبدیل می‌شود. این نظام از روش سنگاپور مدل‌سازی شده که تمام بنگاه‌های دولتی آن تحت نظارت یک شرکت هلدینگ شبه‌مستقل، تِماسِک[2]، قرار دارد. همچون برنامه‌ی مالکیت ترکیبی برای بنگاه‌های دولتی کوچک، ارزیابی تأثیر این برنامه تا وقتی که به عرصه‌ی عمل درنیاید، دشوار است.

بااین‌حال، حرف آخر معلوم است. برای این‌که اقتصاد چین رشد با سرعت زیاد را حفظ کند (فرض کنید سالانه ۶ درصد طی پنج تا ده سال آینده)، بازده بنگاه‌ها باید بهبود یابد. با در نظر گرفتن این‌که

1. Asset Management Companies
2. Temasek

شـرکت‌های خصوصـی همیـن حـالا هـم بهـره‌وری زیـادی دارنـد، چنیـن بازدهـی بایـد هـم از گسـترش فضایـی کـه شـرکت‌های خصوصـی اجـازه کار در آن را دارند و هم از بهینه‌سازی بخش دولتی، حاصل شود.

۶
نظام مالی و روابط دولت مرکزی با ادارات محلی

ادارات محلی در مقایسه با دولت مرکزی چقدر قدرتمند هستند؟

همان‌طور که در فصل ۱ مشاهده کردیم، چین به‌طور رسمی متمرکز، اما در عمل به‌شدت غیرمتمرکز است. یکی از مضامین همیشگی در سراسر تاریخ این کشور، جدال بین دولت مرکزی و ادارات محلی است؛ جدالی که در عبارت چینی *شانگ یوئو ژنگسه، شیا یوئو دوئیسه*[1] خلاصه می‌شود: «بالا سیاست‌ها هستند؛ پایین ضدسیاست‌ها.»

تمرکززدایی می‌تواند هم به‌صورت کمی و هم به‌صورت کیفی توصیف شود. چین با ساده‌ترین معیار کمی - نسبت درآمدها و مخارج مالی در اختیار ادارات محلی - با اختلاف زیاد غیرمتمرکزترین کشور روی زمین است که سهم ادارات محلی آن در درآمدها و مخارج، بیش از دو برابر کشورهای توسعه‌یافته‌ی عادی عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه است؛ کشورهایی که به نوبه خود، تمایل دارند غیرمتمرکزتر از کشورهای درحال‌توسعه باشند (جدول ۶,۱).

جدول ۶/۱ ـ غیرمتمرکزترین کشور:
سهم ادارات محلی در درآمدها و مخارج مالی، درصد

	درآمد (درصد)	مخارج (درصد)
کشورهای توسعه‌یافته	۹	۱۴
کشورهای در حال گذار (پساکمونیست)	۱۷	۲۶
کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه	۱۹	۳۲
چین	۴۰	۷۳

منبع: لو ۲۰۰۸

وقتی کسی می‌شنود مردم از چین به‌عنوان کشور اقتدارگرایی حرف می‌زنند که دولت مرکزی می‌تواند فقط یک بشکن بزند و هر اتفاقی بیفتد، می‌ارزد که این تمرکززدایی شدید را به یاد بیاورد. کسی هم می‌تواند

1. Above there are policies; Below there are counterpolicies.

در جهت مخالف زیاده‌روی کند و مدعی شود چین یک کشور تکه‌تکه است و بازیگران محلی هر کاری که بخواهند انجام می‌دهند، بدون اعتنا به این‌که پکن چه ممکن است بگوید. به خاطر آورید که «ادارات محلی» در اوضاع و احوال چین، شامل استان‌هایی می‌شوند که جمعیت متوسط آن‌ها ۴۶ میلیون نفر است و بنابراین اساسا واحدهایی با اندازه‌ی یک کشور هستند. اگر ما استان‌ها را به‌عنوان بخشی از حکومت مرکزی در نظر بگیریم، آن‌گاه سهم «محلی» درآمدها از ۴۰ درصد به ۳۴ درصد و سهم محلی مخارج از ۷۳ درصد به ۵۱ درصد کاهش می‌یابد. این ارقام، هنوز خیلی بالاست، اما با شدت کمتری از اعدادی که در صدر اخبار قرار می‌گیرند.

دو موضوع دیگر تصویر یک چین غیرمتمرکز را کم‌رنگ می‌سازد. با این‌که درست است که ادارات محلی سهم زیادی از گردآوری درآمدها را در اختیار دارند، اما توانایی رسمی آن‌ها در تعیین سیاست‌های مالیاتی یا نرخ‌های مالیات، خیلی کم یا در حد صفر است. در ایالات متحده، هر استان و اداره محلی، بر پایه‌ی اوضاع محلی، ترکیب خود را از مالیات و نرخ‌های مالیات تعیین می‌کند. برخی از ادارات ایالتی (مثل کالیفرنیا) به‌شدت بر مالیات بر درآمد اشخاص متکی هستند، درحالی‌که دیگر ایالت‌ها (مثل نیو همپشایر[1]) اصلا درآمد بر مالیات ندارند، اما عمدتا به مالیات بر فروش وابسته هستند. در چین، پکن تعیین می‌کند که چه نوع مالیاتی قابل اخذ است، نرخ‌های آن‌ها را تعیین می‌کند و دستور می‌دهد که درآمدها چطور تقسیم شود؛ مناطق برای تغییر این شاخص‌ها آزادی عمل کمی دارند.

علاوه بر این، از نظر کیفی، حکومت مرکزی بر مناطق، تسلط چشمگیری دارد. این امر در نظام کارگزینی مشهود است که اساسا تحت کنترل اداره‌ی سازماندهی مرکزی حزب در پکن است و به‌طور منظم مقامات ارشد را در استان‌ها می‌چرخاند، با این هدف که قدرت شبکه‌های محلی را محدود کند. از کمیسیون مرکزی بازرسی انضباط[2] در حزب که یک ناظر ضد فساد

1. New Hampshire
2. Central Commision for Discipline Inspection

است نیز به‌کرات برای متلاشی‌کردن پیکره‌های قدرت محلی استفاده می‌شود. (۱)

و باز هم... *شانگ یوئو ژنگسه، شیا یوئو دوئیسه*. در مورد هر سازوکاری از جانب مقامات مرکزی برای ایجاد مانع جلوی خودمختاری مقامات محلی، آن مقامات محلی در دورزدن مانع زیرک‌ترند. همان‌طور که خواهید دید، یکی از مسائل همیشگی نظام مالی، استفاده لجام‌گسیخته‌ی محلی از منابع درآمدهای خارج از بودجه (که از دستمزدهای متنوع تا فروش زمین و اجاره، گسترده است) برای تأمین مالی مخارج خارج از بودجه بوده است. با وجود ممنوعیت رسمی استقراض ادارات محلی، این ادارات اکنون بار بدهی عظیمی بر دوش دارند.

نکته‌ی آخر این است که ما نباید کورکورانه حکایت‌هایی را درباره‌ی کسانی که در جنگ قدرت مرکزی - محلی، آدم‌های خوب و آدم‌های بد معرفی می‌شوند، بپذیریم. مقامات مرکزی شکوه می‌کنند که سیاست‌های خردمندانه‌ی آن‌ها به وسیله‌ی کارمندان محلی کوته‌بین، حریص و فاسد نقش بر آب می‌شود. مقامات محلی ناراضی‌اند از این‌که تلاش‌هایشان برای دست‌وپنجه نرم‌کردن با مشکلات حاد، با دستورات کم‌خردانه یا مخالف‌خوان از سوی دیوان‌سالارهای متکبر، خارج از دسترس و فاسد پکن، به شکست می‌انجامد. هر دو مدعا اغلب موجه است. به جای این‌که ما به افراد، نقش سیاه و سفید بدهیم، باید نهایت تلاش خود را بکنیم تا نیروهایی را بشناسیم که سبب جنگ قدرت می‌شوند: نیازهای متضاد کنترل مرکزی و خودمختاری محلی در یک کشور بزرگ و نیز انگیزه‌هایی که سبب می‌شوند مقامات در همه‌ی سطوح، اهدافی را دنبال کنند که گاهی در جهت منافع عمومی است و گاهی نیست.

حکومت غیرمتمرکز چه تأثیری بر توسعه‌ی اقتصادی دارد؟

از زاویه‌ی نگاه اقتصادی، درجه بالای تمرکززدایی موجود دارای مزیت‌ها و معایبی است. مزیت اصلی این است که قدرت غیرمتمرکز اجازه می‌دهد سیاست‌ها در یک مقیاس وسیع آزمایش شوند. گاهی دولت مرکزی با در

نظـر گرفتـن شـهرها یـا نواحـی خاصـی در قالـب «مناطـق آزمایشـی» بـرای سیاسـت‌هایی به‌خصـوص، ایـن آزمایش‌هـا را تعمـدا انجـام می‌دهـد. البتـه کـه بزرگ‌تریـن مـورد چنیـن آزمایش‌هایـی، مناطـق ویـژه‌ی اقتصـادی بـود کـه در اوایـل دهـه‌ی ۱۹۸۰ تأسـیس شـدند و سیاسـت‌های مالیاتـی و تجـاری به‌کلـی متفاوتـی از بقیـه کشـور داشـتند. امـا برخـی اوقـات، شـیوه‌ی برخـورد پکـن منفعلانه‌تـر اسـت: پکـن می‌دانـد اعمالـی کـه در یـک منطقـه‌ی خـاص انجـام می‌شـود بـا هنجارهـای ملـی تفـاوت دارد، امـا بـا آن‌هـا مـدارا می‌کنـد، هـم بـرای به‌رسمیت‌شـناختن تفـاوت محلـی کـه نمی‌تـوان از آن اجتنـاب کـرد و هـم بـه ایـن امیـد کـه برخـی نوآوری‌هـای جالب‌توجـه ظهـور کنـد کـه بتوانـد پـس از آن، به‌طـور گسـترده‌تر بـه کار گرفتـه شـود. ایـن توانایـی در تجربه‌کـردن، یکـی از اجـزای سـازنده‌ی موفقیـت چیـن بـوده اسـت و آن را از دیگـر کشـور بـزرگ درحال‌توسـعه، یعنـی هنـد، متمایـز می‌کنـد؛ کشـوری کـه می‌توانـد برعکـس چیـن، کشـوری در نظـر گرفتـه شـود کـه رسـما غیرمتمرکـز امـا در عمـل، به‌شدت متمرکز است. (۲)

عیـب کار ایـن اسـت کـه فعالیـت اقتصـادی سـرانجام بسـیار پراکنـده خواهـد بـود و ادارات محلـی اغلـب بابـت کارهایـی کـه می‌کننـد، پاسـخگو نیسـتند. (۳) وقتـی سـاختارهای تشـویقی اصلـی را ارزیابـی کنیـم کـه در اوایـل دهـه‌ی ۱۹۸۰ از سـوی مرکـز بـر مناطـق اعمـال می‌شـد - پـاداش دادن بـه مقامـات بـرای توانایی‌شـان در به‌حداکثررسـاندن تولیـد ناخالـص داخلـی و نگه‌داشـتن ثبـات اجتماعـی - و هم‌چنیـن تمایـل کلـی بـه توجـه بیشـتر بـه انباشـت سـرمایه بـه جـای کارآمـدی اقتصـادی را دقیق‌تـر بررسـی کنیـم، بـه آسـانی می‌تـوان مشاهده کرد که چطور ممکن است عواقب ناخوشایند پدیدار شود.

ایـن عوامـل بـا هـم ترکیـب می‌شـوند تـا آسیب‌شناسـی خـاص ادارات محلـی چیـن را ایجـاد کننـد: نوعـی دل‌مشـغولی وسواسـی بـه پروژه‌هـای وسـیع، صنایـع سـرمایه‌بر و تأسیسـات زیربنایـی و نوعـی بی‌میلـی بـه این‌کـه صرفـا بـه بنگاه‌هـای ضـرر‌ده اجـازه دهنـد ورشکسـته و از بـازار خـارج شـوند. پروژه‌هـای سـرمایه‌بر پرطرفدارنـد چـون به‌شـدت در معـرض دیـد قـرار دارنـد؛ بنابرایـن راه خوبـی بـرای تأثیرگـذاری روی مقامـات سلسـله‌مراتب اداری بالاتـر هسـتند کـه

بـرای بازدیـد می‌آینـد و می‌تواننـد در احتمـال ترفیـع فـرد اثرگـذار باشـند. هم‌چنیـن ایـن پروژه‌هـا بـه دلیـل همـه‌ی نیـاز ساخت‌شـان بـه دلارهـای سـرمایه‌ای، وقتـی کـه در حـال سـاخت هسـتند، مسـتقیما روی تولیـد ناخالـص داخلیِ گزارش‌شده اثر می‌گذارند.

وقتـی یـک کارخانـه‌ی درحـال‌کار بـه مشـکل بـر می‌خـورد، مقامـات محلـی هـم انگیزه‌هـا و هـم ابـزار نگه‌داشـتن آن در کسـب‌وکار را دارنـد، حتـی اگـر ایـن کار توجیـه اقتصـادی نداشـته باشـد. اگـر کارخانـه تولیـدش را متوقـف کنـد، تولیـد ناخالص داخلـی گزارش‌شـده آسـیب می‌بینـد و کارگـران اخراج‌شـده می‌تواننـد تهدیـدی بـرای ثبـات اجتماعـی باشـند. ادارات محلـی کنتـرل تهیـه‌ی عرضـه زمیـن، نیـروی الکتریسـیته و دیگـر خدمـات عمومـی را در اختیـار دارنـد، روی سیاسـت‌های اعتبـاری شـعبات بانک‌هـای محلـی اثـر می‌گذارنـد، قادرنـد بـا اِعمـال زور شـرکت‌های محلـی و واحدهـای دولتـی را وادارنـد کالا را از عرضه‌کننـدگان محلـی ترجیحـی بخرنـد و می‌تواننـد موانعـی تجـاری را ایجـاد کننـد کـه رقابـت و نیـز خریـد شـرکت‌های موفـق محلی را نزد شرکت‌هایی خارج از حوزه‌ی قضایی آن‌ها دشوار سازد.

قـدرت مناطـق بـرای ممانعـت از ورود بازیگـران جدیـد بـه بـازار به‌طـور چشـمگیری از بیـن رفتـه اسـت، امـا توانایـی آن‌هـا بـرای زنـده نگه‌داشـتن کسـب‌وکارهای روبه‌مـرگ، بـا همـان قـوت باقـی اسـت. ایـن وضعیـت بـه توضیـح دوام ظرفیـت زیـاد و کثـرت بازیگـران خُـرد در بسـیاری از صنایـع کمـک می‌کنـد؛ مثـلا این‌کـه چـرا (همان‌طـور کـه در فصـل ۳ نشـان دادیـم) هنـوز ۱۲۰ تولیدکننـده خـودرو در چیـن وجـود دارد و عمدتـا از سـوی ادارات محلـی حمایـت می‌شـوند، حتـی بـا این‌کـه سیاسـت مرکـزی بیـش از دو دهـه اسـت به‌شـدت روی یکپارچه‌شـدن صنعتـی پافشـاری می‌کنـد. وقتـی کـه وظیفـه‌ی اصلـی اقتصـاد انباشـت سـرمایه تـا بیشـترین حـد ممکـن باشـد - همان‌طـور کـه تـا چنـد سـال پیـش در چیـن بـود - ایـن نـوع از اتـلاف قابل‌کنتـرل اسـت. امـا حـالا کـه وظیفـه‌ی اصلـی اقتصـاد بیرون‌کشـیدن بیشـترین بـازده ممکـن از همـه‌ی دارایی‌هـای آن اسـت، لازم اسـت انگیزه‌هـای ادارات محلی تغییر کند. (۴)

اهمیت اصلاح مالیات‌ها در سال ۱۹۹۴ چه بود؟

برای درک کامل تکاپوهای قدرت مرکزی - محلی، نیاز داریم که سازوکارهای آرایش مالی را درک کنیم. تاریخ نظام مالی دوره‌ی اصلاح دقیقا به دو مرحله تقسیم می‌شود که با اصلاح مالیات‌ها در سال ۱۹۹۴ از هم جدا می‌شوند. اصلاحاتی مالی با همین حد از اهمیت، در سال ۲۰۱۴ به اجرا درآمد و تخمین زده می‌شد که تا سال ۲۰۱۶ کامل شود.

مرحله‌ی پیش از ۱۹۹۴، نوعی تمرکززدایی سریع بود. طی دوران اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده، بیشتر درآمدها به جای مالیات که عملا وجود نداشت، از مازاد عملیاتی بنگاه‌های دولتی حاصل می‌شد. این درآمدها عمدتا در سطح محلی جمع‌آوری و به حکومت مرکزی ارسال می‌شد. سپس مرکز، هر سال پول کمتری را به شهرستان‌ها پس می‌فرستاد تا بودجه‌ی سهمیه‌ی سرمایه‌گذاری سال بعد تأمین، و هزینه‌های اجرایی ادارات محلی پوشش داده شود. (۵)

در اوایل دوران اصلاح، سیاست‌گذاران دو تغییر عمده را ایجاد کردند. اولا، آن‌ها واگذاری تصمیم برای سرمایه‌گذاری به بنگاه‌ها را شروع کردند. ثانیا، آن‌ها برای ترغیب مقامات محلی به حمایت از فعالیت اقتصادی بازارمحور، به مناطق اجازه دادند که هر درآمد مالیاتی‌ای را که علاوه بر سهم سالانه‌ی ثابتی جمع می‌کنند و باید برای پکن بفرستند، پیش خود نگه دارند. این تغییرات منطبق با حرکت کلی کاهش نقش‌های برنامه‌ریزی دولتی و کنترل‌های محلی و نیز اجازه‌ی بازی‌کردن نقش‌های بزرگ‌تر به نیروهای بازار بود.

تأثیر این سیاست بر بودجه‌های دولتی چشمگیر بود. درآمد کلی دولت از بیش از ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۷۸، به کمتر از ۱۱ درصد در سال ۱۹۹۴ رسید، چراکه بنگاه‌های دولتی دیگر سودهای خود را به خزانه نمی‌ریختند و چون بازار آزاد در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ شروع به پاگرفتن کرده بود، آن سهم از درآمدها که در اختیار دولت بود، از نقطه‌ی اوج ۴۱ درصد در سال ۱۹۸۴، به تنها ۲۲ درصد در سال ۱۹۹۳ کاهش یافت.

تـا اوایـل دهـه‌ی ۱۹۹۰، نگرانـی سیاسـت‌گذاران در پکـن از نداشـتن درآمـد کافـی بـرای تامیـن بودجـه‌ی فعالیت‌هـای دولـت مرکـزی شـروع شـد. کشـورهای درحال‌توسـعه معمـولا دسـت‌کم ۲۰ درصـد تولیـد ناخالـص داخلـی را بـه عنـوان درآمـد کلـی دولـت جمـع می‌کننـد و ایـن رقـم بـرای کشـورهای ثروتمنـد عمومـا بیـش از ۳۰ درصـد اسـت. آن‌هـا هم‌چنیـن نگـران بودنـد کـه بـا چنیـن سـهم عظیمـی از درآمدهایـی کـه در کنتـرل ادارات محلـی اسـت، پکـن قـدرت کافـی را برای هماهنگ کردن مناطق با هم و اعمال سیاست‌های ملی نداشته باشد.

هـدف اصـلاح مالیات‌هـا در سـال ۱۹۹۴، حـل ایـن دو مسـئله بـا ایجـاد نظامـی بـود کـه (الـف) درآمدهـای کلـی دولـت را افزایـش بدهـد و (ب) تضمیـن کنـد کـه دولـت محلـی مسـتقیما کنتـرل نصـف یـا بیشـتر ایـن درآمدهـا را در اختیـار داشـته باشـد. بـا ایـن آرایـش جدیـد، بـه دولـت مرکـزی و ادارات محلـی سـهم ثابتـی از هـر نـوع مالیـات اختصـاص داده می‌شـد. در مهم‌تریـن مالیـات، مالیـات بـر ارزش افـزوده[1]، سـهم دولـت ۷۵ درصـد و سـهم ادارات محلـی ۲۵ درصـد بـود. مناطـق اجـازه داشـتند همـه‌ی درآمدهـای حاصـل از «مالیـات کسـب‌وکار[2]» - نوعـی مالیـات بـر درآمـد بنگاه‌هـا - و نیـز مالیـات بـر درآمـد شـرکت‌های تحـت کنتـرل ادارات محلـی را نـزد خـود نگـه دارنـد. (بنگاه‌هـای دولتـی‌ای کـه از مرکـز کنتـرل می‌شـدند، بـدون توجـه بـه این‌کـه مکان‌شـان در کجـا قـرار داشـت، مالیـات بـر درآمـد شـرکت را بـه دولـت مرکـزی می‌پرداختنـد.) ایـن امیـد وجـود داشـت کـه سخت‌ترشـدن نظـارت مرکـزی و بهبـود سـازوکار جمـع‌آوری مالیـات بـر ارزش افـزوده و مالیات‌هـای شـرکتی، سـهم کلـی دولـت را افزایش دهد.

اصلاحـات سـال ۱۹۹۴ تأثیـری فـوری و موقـت روی شـکاف درآمـدی دولت‌هـای مرکزی-محلـی داشـت (قابل‌مشـاهده در نمـودار ۶,۱). سـهم مرکـز از درآمدهـا، از ۲۲ درصـد در سـال ۱۹۹۳، بـه ۵۶ درصـد در سـال ۱۹۹۴ جهـش کـرد و تـا سـال ۲۰۱۰ در تمـام مـدت، بالاتـر از ۵۰ درصـد بـود. تأثیـر ایـن اصلاحـات روی وصـول کل درآمدهـا آهسـته‌تر ظاهـر شـد، امـا درخوراعتنـا بـود. بعـد از

1. Value added Tax (VAT)
2. Business Tax

نمودار ۶/۱ ـ درآمدهای دولتی

سهم دولت‌های مرکزی و محلی از درآمدهای دولتی، درصد

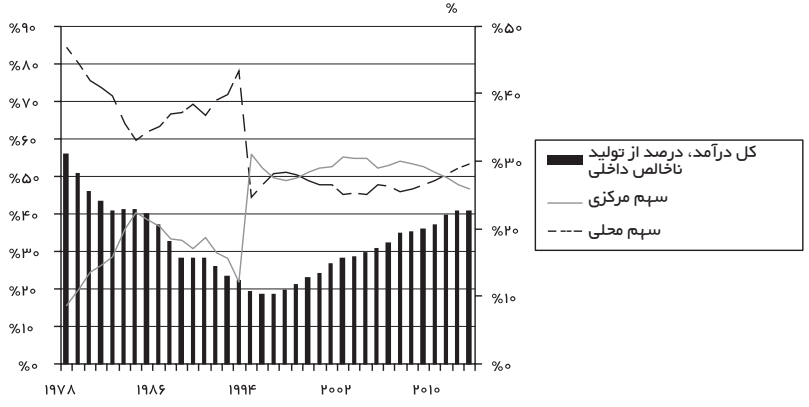

منبع: NBS/CEIC

این‌که نسبت درآمدهای دولت به تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۶ به کمترین حد خود و تنها کمی بالای ۱۰ درصد رسید، این نسبت در سال ۲۰۱۳ به‌طور بی‌امان تا ۲۳ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش یافت. (۶)

اصلاحات سال ۱۹۹۴ دو تأثیر عمیق داشت. اولا، با دادن کنترل بیشتر بودجه‌ی ملی به دولت مرکزی و توجه خیلی بیشتر به میزان واقعی منابع ملی دولت، قدرت پکن افزایش یافت. ثانیا، ادارات محلی را با نوعی کسری ساختاری بودجه‌ی عملیاتی مواجه کرد، چراکه درآمدهای حداقلی و هزینه‌های حداکثری - در ابتدا، حدود ۷۰ درصد - بر عهده مناطق گذاشته شده بود. از لحاظ فنی، مناطق، بودجه‌ی متعادلی را اداره می‌کردند، چون بودجه‌ی انتقالی از دولت مرکزی، کمبودهای آن‌ها را جبران می‌کرد. تنها دولت مرکزی اجازه داشت که کسری بودجه‌ی رسمی داشته باشد و برای تأمین مالی آن کسری، اوراق قرضه منتشر کند. اما در عمل، نظام انتقال بودجه، ضعیف عمل می‌کرد و مناطق، فشار عظیمی برای تهیه درآمدهای اضافی به منظور جبران هزینه‌هایشان احساس می‌کردند. این فشار فقط در حال اوج‌گرفتن بود، چراکه کسری بودجه‌ی مناطق پیش از انتقال بودجه

نمودار ۶/۲ ـ شکاف تأمین بودجه‌ی محلی

سهم ادارات محلی از کل درآمدها و هزینه‌ها، درصد

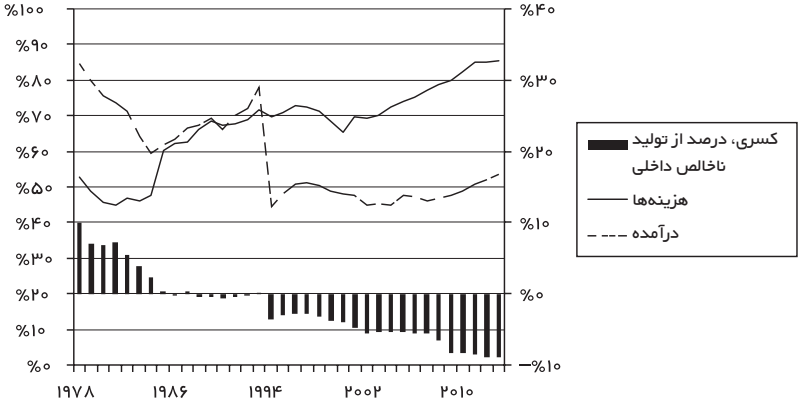

منبع: NBS/CEIC

از مرکز، از حدود ۳ درصد تولید ناخالص داخلی در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰، به نزدیک ۹ درصد تا سال ۲۰۱۳ رسید (نمودار ۶,۲ را ببینید).

در دهه‌ی ۱۹۹۰، یک تاکتیک پرطرفدار برای تهیه بودجه‌ی اضافی، اِعمال کارمزدهای موردی روی هر چیزی بود که ممکن بود به فکر مقامات محلی برسد. این کار یک نوع بی‌نظمی حاصل از جمع‌آوری (یا اخاذی) مالیاتِ خارج از دفاتر حساب ایجاد کرد و سنگین‌ترین بار آن بر دوش کسانی احساس می‌شد که کمترین توان را برای مقاومت داشتند؛ یعنی به‌عبارت‌کلی، کشاورزان. دولت مرکزی با اصلاح «مالیات به جای کارمزد[1]» واکنش نشان داد. این اصلاح با تبدیل بیشتر این کارمزدها به مالیات، به‌صورت انتشار نرخ‌های مالیاتی و تعیین دریافت‌کنندگان آن‌ها، نظم را باز گرداند. اصلاح مالیات به جای کارمزد تا سال ۲۰۰۳ کامل شد.

اما در همان زمان، پکن ادارات محلی را مجبور می‌کرد مجموعه‌ای از مسئولیت‌ها را بر عهده بگیرند که گسترده‌تر از همیشه بود و دولت مرکزی

1. Tax-for-Fee

برای تضمین این‌که آن‌ها تکیه‌گاهی مالیاتی برای انجام این وظایف داشته باشند کاری نکرد؛ اتفاقی که در ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۸۰ با اصطلاح «تعهدات تأمین مالی نشده[1]» مورد نقد قرار گرفت. اصلاح بنگاه‌های دولتی در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، مطالبه از این بنگاه‌ها را برای آموزش، درمان و مزایای بازنشستگی کاهش داد یا از بین برد. مسئولیت تأمین بودجه‌ی این خدمات اجتماعی - و پرداخت‌های رفاهی و خدمات بازآموزی ده‌ها میلیون کارگری که از بنگاه‌های دولتی اخراج شده بودند - بیش‌ازپیش بر دوش ادارات محلی افتاد. علاوه بر این، چون سرعت توسعه شهری افزایش یافت، مناطق با فشار روبه‌اوج ساخت مسکن و تأسیسات زیربنایی مثل راه، برق و لوله‌کشی آب و فاضلاب مواجه شدند. بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۱، سهم ادارات محلی از کل هزینه‌های دولتی از ۶۹ درصد تا رقم سرسام‌آور ۸۵ درصد افزایش یافت. سهم مطلق ادارات محلی، از ۱ هزار میلیارد یوآن به ۹٫۳ هزار میلیارد یوآن و بیش از ۹ برابر افزایش یافت. (طی دوره‌ی مشابه، هزینه‌های دولت مرکزی تنها سه برابر شد.) برای تأمین مالی این برنامه‌های در حال متورم‌شدن، مناطق به بزرگ‌ترین دارایی در دفاتر حساب‌شان روی آوردند: زمین.

نظام تأمین مالی محلی بر پایه‌ی زمین[2] چطور کار می‌کند؟

از اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، ادارات شهری شروع به آزمودن تهیه‌ی بودجه از زمین‌های شهری‌ای که در اختیار داشتند، کردند. در آن وقت این کار ممکن بود چون خصوصی‌سازی مسکن در دوره‌ی ۲۰۰۳-۱۹۹۸، بازاری با مقیاس وسیع برای زمین شهری ایجاد کرده بود که در آن، شرکت‌های عمرانی خصوصی مشتاق بودند قطعات زمین‌های مرکز شهر را در اختیار بگیرند تا آن‌ها را در قالب مسکن، ادارات و فضاهای خرده‌فروشی مدرن بازسازی کنند. به دلیل این‌که قیمت زمین شهری به‌طور مصنوعی پایین نگه داشته شده بود، تفاوت بین قیمت زمین موجود و ارزش مورد انتظار از آن پس از

1. Unfunded Mandates
2. Land-Based Local Financing System

بازسازی، خیلی زیاد بود. ادارات محلی این امر را فهمیده بودند و شروع به وام‌دادن برای مقابله با افزایش مورد انتظار ارزش زمین کردند.

اندازه‌ی این فرصت به‌دست‌آمده، با یکی از اولین معاملات بزرگی روشن می‌شود که به وسیله‌ی بانک توسعه چین[1] در تیانجین در سال ۲۰۰۳ انجام شد. در آن سال، شهردار تیانجین یک پروژه‌ی پنج‌ساله را برای توسعه‌ی تأسیسات زیربنایی اعلام کرد که ۱۷۰ میلیارد یوآن (۲۱ میلیارد دلار آمریکا) قیمت داشت، یعنی شش برابر مجموع مخارج زیربنایی در چهارده سال پیش از آن و بیش از پنج برابر درآمد سالانه‌ی شهر. عمده‌ی تأمین مالی این برنامه که ازقرارمعلوم توی ذوق می‌زد، به‌وسیله‌ی یک خط اعتباری از سوی بانک توسعه‌ی چین انجام می‌شد. با این‌که برآورد شده بود خود این پروژه‌های زیربنایی (راه‌ها، متروها، پارک‌ها و امثال آن‌ها) درآمد کمی خواهند داشت، تیانجین می‌توانست با فروش زمین، پول کافی را برای پروژه به ارزش کلی ۷۲ میلیارد یوآن و پرداخت سود وام ۱۵ ساله خود، تهیه کند. ثابت شد که آن پیش‌بینی بسیار بیش از اندازه محافظه‌کارانه بود. در شش سال اول این پروژه، تیانجین از فروش زمین ۹۵ میلیارد یوآن و در سال هفتم ۷۳ میلیارد یوآن به دست آورد. پول یک سال برای تسویه‌ی وامش کافی بود. (۷)

این تجربه کمابیش در صدها شهر در سرتاسر چین تکرار شد. شهرها برای دورزدن ممنوعیت رسمی استقراض ادارات محلی، معمولا دارایی‌هایی به شکل زمین را به یک شرکت با هدف خاص انتقال می‌دادند؛ چنین شرکت‌هایی بعدتر با عنوان «ابزار تأمین مالی ادارات محلی[2]» شناخته شدند. این شرکت از زمین به‌عنوان وثیقه‌ی یک وام بانکی استفاده می‌کرد. پول بازپرداخت این وام با فروش یا اجاره دادن زمین تأمین می‌شد. به دلیل سر به فلک کشیدن ارزش زمین در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، این وثیقه اغلب ارزشی بسیار بیشتر از آن‌چه برای بازپرداخت وام لازم بود پیدا می‌کرد و بنابراین در انتهای پروژه، هر چه

1. China Development Bank (CDB)
2. Local government Financing Vehicles

باقی مانده بود می‌توانست به عنوان وثیقه‌ی یک وام تازه استفاده شود. تا سال ۲۰۱۰ یا در همین حدود، درآمدهای خالص حاصل از فروش و اجاره زمین، تقریبا ۲۰ درصد درآمدهای ادارات محلی را شامل می‌شد.

این مدل در سال‌های ابتدایی خود ثابت کرد که روشی کارآمد برای تأمین مالی رشد سریع و وسیع شهری است. این کار یکی از دلایلی بود که نشان می‌داد چرا بیشتر شهرهای چین نسبت به تأسیسات زیربنایی کشورهایی با درآمد مشابه، تأسیسات بهتری دارند. دولت مرکزی کاملا از این تکنیک اطلاع داشت و بیشتر پول به‌وسیله‌ی بانک توسعه‌ی چین تأمین می‌شد که یک بانک سیاست‌گذار بود و از مرکز کنترل می‌شد.

اما بعد از سال ۲۰۰۸، مدل تأمین مالی بر پایه‌ی زمین تا حدی خارج از کنترل، رو به فزونی گذاشت. پکن در واکنش به بحران مالی جهانی، با یک برنامه‌ی ارائه مشوق‌ها به ارزش ۴ هزار میلیارد یوآن (۵۹۰ میلیارد دلار آمریکا) که بیشتر آن به پروژه‌های زیربنایی وارد شد، موافقت کرد. ادارات محلی برای تأمین مالی این کار از بانک‌های تجاری وام‌های سنگینی گرفتند. این بانک‌ها کمتر از بانک توسعه‌ی چین در کار خبره بودند و در مقابل زمین‌هایی که ارزش آن‌ها به‌طور غیرواقعی بالا بود، وام دادند یا برخی مواقع اصلا وثیقه‌ای درخواست نکردند. نتیجه، یک سونامی بدهی بود که در بیشتر موارد، ادارات محلی امیدی به بازپرداخت‌شان نداشتند. تا اواسط سال ۲۰۱۳، سازمان حساب‌رسی ملی[1] تخمین زد که ادارات محلی دیونی تقریبا به اندازه ۱۸ هزار میلیارد یوآن دارند که از سال ۲۰۱۰ در حدود دو برابر شده بود. دیون محلی برابر با یک‌سوم تولید ناخالص داخلی و یک‌ونیم برابر دیون دولت مرکزی بود. (۸)

مشکل بدهی دولت چقدر بزرگ است؟

فوران بدهی ادارات محلی به‌درستی توجه خیلی زیادی را به خود جلب کرد. استقراض مناطق بدون نظارت و مقررات، در کانون بسیاری از بحران‌های

1. National Audit Office

مالی قبلیِ بازارهای نوظهور، به‌خصوص بحران بدهی برزیل در دهه‌ی ۱۹۸۰ قرار داشت. نگرانی از روبه‌رو شدن چین با مشکلی مشابه، عاقلانه بود. این نگرانی مخصوصا وقتی حقیقی‌تر می‌شد که آمار دولت مرکزی از بدهی محلی، مبهم و گاهی متناقض بود که نشان می‌داد یا مقامات مرکزی تعمدا تلاش می‌کنند بزرگی مسئله را بپوشانند یا (بدتر) خود آن‌ها واقعا نمی‌دانند چقدر بدهی بیرون از مرکز وجود دارد.

درهرحال، نتیجه‌گیری کلی این است که مشکل بدهیِ محلی، مشکلی بزرگ، اما قابل‌مدیریت است. صندوق بین‌المللی پول تخمین زده است که مجموع بدهی‌های دولت مرکزی و ادارات محلی - شامل برخی بدهی‌های محلی که دولت چین در تخمین‌های خود به حساب نیاورده است - ۵۴ درصد تولید ناخالص داخلی است. این رقم فوق‌العاده بالایی نیست. بدهی ناخالص دولتی بالاتر از ۷۰ درصد در میان کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه رایج است؛ ایالات متحده، بریتانیا، کانادا و فرانسه دارای دیون وام‌های عمومی بالاتر از ۹۰ درصد تولید ناخالص داخلی هستند. علاوه بر این، اکثر بدهی‌های عمومی چین، هزینه‌ی تأسیسات زیربنایی‌ای را تأمین می‌کند که به‌احتمال‌زیاد، سرانجام تأثیری مثبت روی رشد اقتصادی دارند، درصورتی‌که بیشتر بدهی‌های دولتی کشورهای ثروتمند، مخارج توزیع مجدد خدمات رفاهی را تأمین می‌کند. اگر چین بتواند ساختار خود را برای کاهش اتکای شدید به ارزش فزاینده زمین تغییر بدهد، دلیلی وجود نخواهد داشت بدهی ادارات محلی حتما موجب یک بحران مالی شود. چین قطعا دارای یک مشکل بدهی جدی است، اما این مشکل از بنگاه‌های دولتی ناکارآمدی سرچشمه می‌گیرد که بیش از همیشه برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌هایی که کمتر از هر وقتی سودده هستند، پول قرض می‌گیرند. (۹) (برای جزئیات بیشتر فصل‌های ۷ و ۱۱ را ببینید.)

مسئله‌ی بدهی ادارات محلی، این نیست که این بدهی منجر به یک بحران می‌شود، بلکه بازتابنده‌ی یک نظام مالی عمیقا معیوب و ناپایدار است که به‌نوبه‌ی خود، از روابط سیاسی فریب‌کارانه بین دولت مرکزی و

ادارات محلی ناشی می‌شود. درست‌کردن این نظام، هدف بسته‌ی اصلاحات مالی‌ای است که دولت شی جین‌پینگ در ژوئن سال ۲۰۱۴ تنظیم کرد.

بزرگ‌ترین مشکلات نظام مالی امروز چیست؟

همان‌طور که بحث ما تا این‌جا نشان داده، نظام مالی از سال ۱۹۹۴ در بعضی جاها مشکلاتی را ایجاد کرده است:

- ادارات محلی مسئولیت هزینه‌هایی را خیلی بیشتر از منابع درآمدی مستقیم‌شان بر عهده داشتند که آن‌ها را ترغیب می‌کرد به دنبال منابع درآمدی اضافی موردی و ناپایدار، مثل فروش زمین، باشند.
- با وجود ممنوعیت رسمی وام‌گرفتن، مناطق بدهی‌های عظیمی به بار آوردند که اغلب به طریقی نامناسب تنظیم شده بودند.
- ادارات محلی دوباره امور مالی و وام‌گیری موقتی را برقرار کردند، چون نظام انتقال پول از مرکز به مناطقی که انتظار می‌رفت بودجه‌ی آن‌ها را متوازن کند ضعیف عمل می‌کرد.
- ساختار درآمدهای یک اداره‌ی محلی، سرمایه‌گذاری بیش‌ازحدی را در صنایع و امور زیربنایی سرمایه‌بر تشویق می‌کرد.

هدف برنامه‌ی اصلاح مالی دوره‌ی ۲۰۱۶-۲۰۱۴ که وزیر امور مالی، لوئو جیوئی (یکی از افراد کارآزموده در اصلاحات مالیاتی سال ۱۹۹۴) بر آن نظارت داشت، این است که این مشکلات را اصلاح کند و هم‌چنین قدرت دولت مرکزی را افزایش دهد. اما پیش از این‌که جزئیات آن را ارزیابی کنیم، ارزش دارد که از کمی نزدیک‌تر به نقایص نظام کنونی نگاه کنیم.

اولین مورد، نظام انتقال بودجه است. روی کاغذ، از ادارات محلی انتظار می‌رود که بودجه‌های خود را با آن چه از مرکز منتقل می‌شود متوازن کنند. در واقع، مرکز هر سال مقدار زیادی از درآمدها را به ادارات محلی انتقال می‌دهد. اما روشی که مرکز برای این کار استفاده می‌کند مملو از عیب و ایراد است. بیش از ۲۰۰ برنامه‌ی انتقال بودجه‌ی مجزا با قواعد، برنامه زمانی و فرمول‌های متفاوت وجود دارد. انتقال‌ها ابتدا از پکن به ادارات استانی انجام می‌شود تا سپس آن را با یک برنامه‌ی زمانی نامشخص

به روش‌هایی به‌شدت متنوع، بین سطوح پایین‌تر دولت توزیع کنند. (انتقال بودجه به استان‌ها تنها به‌وسیله‌ی چهار مقام رسمی در وزارت امور مالی نظارت می‌شود، بنابراین برای پکن بسیار دشوار است که توزیع بودجه‌ی منتقل‌شده را بعد از این‌که پول به مراکز استانی می‌رود، رصد کند.) میزان زیادی از بودجه‌ی انتقالی برای مقاصد خاص کنار گذاشته می‌شود که شاید مناسب نیازهای واقعی نهاد گیرنده‌ی بودجه نباشد. برخی از برنامه‌های انتقال بودجه با اهداف کلی، بر پایه فرمول‌هایی انجام می‌شود که بیشترین پول را به ثروتمندترین مناطق و کمترین پول را به فقیرترین مناطق، تخصیص می‌دهند؛ دقیقا عکس آن‌چه برای کاهش نابرابری‌های آشکار در درآمدهای منطقه‌ای لازم است. نتیجه‌ی کلی این است که ادارات محلی اغلب نمی‌دانند چقدر از بودجه‌ی انتقالی را می‌گیرند، چه زمانی آن را می‌گیرند و برای چه کاری می‌توانند از آن استفاده کنند. این امر طبیعتا آن‌ها را تشویق می‌کند که در جستجوی دیگر منابع درآمدی‌ای باشند که می‌توانند کنترل آن را در دست بگیرند و بیشتر قابل‌پیش‌بینی هستند. (۱۰)

مسئله‌ی بعدی، ساختار نامناسب وام‌گیری است. ما درباره‌ی یکی از مشکلات مدل تأمین مالی زمین بحث کرده‌ایم که متکی بر پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه ناپایدار درباره‌ی افزایش ارزش زمین در آینده است. مشکل دیگر چیزی است که بانک‌داران به آن «ناهمخوانی سررسید بدهی‌ها»[1] می‌گویند. مناطق، اغلب از وام‌های بانکیِ سه تا پنج ساله برای تأمین مالی پروژه‌های زیربنایی‌ای استفاده می‌کنند که سود اقتصادی آن‌ها (و شاید بتوان گفت جریان درآمدها) تنها بعد از دو تا سه دهه تحقق می‌یابد. موعد بازپرداخت وام‌ها خیلی قبل‌تر از زمانی سرمی‌رسد که وام‌گیرندگان درآمد کافی برای بازپرداخت وام داشته باشند. در بیشتر کشورها، تأمین مالی پروژه‌های زیربنایی با اوراق قرضه‌ی بلندمدت انجام می‌شود، نه وام‌های کوتاه‌مدت.

آخرین نکته، مشوق‌هایی است که به‌وسیله‌ی نظام مالیاتی ایجاد

1. Maturity Mismatch

می‌شود. به‌طورکلی، نظام مالیاتی مقامات محلی را - با توجه به وظیفه‌ی آن‌ها در مقام مروج توسعه‌ی اقتصادی - ترغیب می‌کند که بیش از اندازه در تأسیسات زیربنایی، صنایع سنگین، معدن و امور عمرانی سرمایه‌گذاری کنند و توجه چندانی به بخش خدمات نداشته باشند. دلیل اصلی این است که درآمدهای مالیاتی محلی، به‌طور تاریخی تحت غلبه‌ی مالیات تولید در صنعت، مالیات ظرفیت استخراج در معدن و مالیات نقل‌وانتقال در ملک بوده است. (۱۱)

بسته‌ی اصلاح مالی قصد دارد به همه این مسائل بپردازد. اگر موفق باشد - که با توجه به اندازه و دشواری مسائل، این یک اگر بزرگ است - این اصلاح می‌تواند مهم‌ترین تجدید ساختار روابط مالی چین از سال ۱۹۹۴ باشد و پایه‌ی محکمی را برای یک مدل پایدارتر اقتصاد رشدمحور بر اساس توازن بهتر سرمایه‌گذاری و مصرف، بنا نهد. اگر شکست بخورد، چین در یک نظام مالی با اختلال کارکرد و ادارات محلی پر از بدهی گیر خواهد افتاد.

برنامه‌ی اصلاح مالی چطور می‌خواهد این مشکلات را حل کند؟

دولت همه‌ی جزئیات برنامه اصلاح مالی را در یک سند واحد نیاورده است. اما با کنارهم‌چیدن اقدامات و اظهارات علنی گوناگون، می‌توانیم مشاهده کنیم که این برنامه چهار عنصر اصلی دارد: تجدید ساختار بدهی ادارات محلی، اصلاح نظام مالیاتی، بهبود انتقال بودجه از مرکز به مناطق و گزارش‌دهی روشن‌تر بودجه. به‌طورکلی، این برنامه قصد دارد قدرت دولت مرکزی را تقویت کند. اما در عوضِ پاسخ‌گویی سفت‌وسخت‌تر، آزادی عمل بیشتری برای سازمان‌دهی بودجه به مناطق اعطا خواهد کرد.

قدم اول تجدید ساختار بدهی‌های عظیم مناطق بوده است. در سال ۲۰۱۵، گرفتن وام‌های جدید به‌وسیله‌ی «ابزارهای تأمین مالی ادارات محلی» ممنوع شد و یک هزار میلیارد یوآن از بدهی آن‌ها در قالب اوراق قرضه بلندمدت، ساختار جدیدی پیدا کرد. هدف نهایی این است که تمام بدهی‌های مناطق که مربوط به تأسیسات زیربنایی است، به شکل اوراق

قرضه یا «مشارکت‌های عمومی- خصوصی»[1] درآید که در آن، سرمایه‌گذاران خصوصی در عوضِ داشتن سهم در درآمد پروژه، بخشی از بدهی را بر عهده بگیرند.

بخش دوم این برنامه، اصلاح سطح و نیز ساختار درآمدهای محلی است. مخارج محلی با باز گرداندن مسئولیت برخی طرح‌ها - به‌ویژه آموزش، بهداشت و برخی طرح‌های رفاه اجتماعی - به دولت مرکزی، با پایه‌ی درآمدی‌اش هماهنگ‌تر خواهد شد. حتی بعد از این اصلاح، مناطق برای متوازن‌ساختن بودجه‌های خود، هنوز متکی به انتقال بودجه از مرکز خواهند بود. ساختار مالیات‌گیری تغییر خواهد کرد تا ادارات محلی را ترغیب کند روی صنایع هزینه‌بر تأکید نداشته باشند و خدمات و هزینه‌ی مصرفی را ترویج کنند. این تغییر مالیاتی شامل اصلاح نظام مالیات بر ارزش افزوده خواهد بود تا به‌جای توجه به تولیدات صنعتی، بیشتر به مصرف توجه کند و هم‌چنین عبارت است از جایگزینی مالیات‌های بخش معدن بر پایه‌ی اندازه با مالیات‌ها بر پایه‌ی ارزش (که باید تمایل مناطق را برای به بیشترین حد رساندن تولید مواد خامی مثل زغال‌سنگ و سنگ آهن بدون توجه به شرایط بازار، کاهش دهد) و مالیات‌های زیست‌محیطی سخت‌تر.

مالیات دیگری که وزارت امور مالی طرفدار آن است، اما پیاده‌سازی آن از نظر سیاسی دشوار است، نوعی مالیات بر ارزش ملک است. در حال حاضر، چین مالیات بر سود سرمایه در هنگام فروش ملک یا مالیات بر ارزیابی سالانه ارزش ملک به آن ترتیبی که بیشتر مناطق آمریکا از آن برای تأمین مالی نظام مدارس خود استفاده می‌کنند، ندارد. همان‌طور که در فصل ۴ بحث شد، این امر سرمایه‌گذاران را تشویق می‌کند که تا بیشترین اندازه‌ی ممکن ملک بخرند و آن‌ها را تا طولانی‌ترین زمان ممکن نگه دارند (حتی اگر لازم باشد، خالی) به این منظور که بتوانند سود سرمایه را کسب کنند. اِعمال مالیات ملک می‌تواند از نظر اقتصادی قابل‌فهم باشد و احتمالا منجر به الگوی عاقلانه‌تری از توسعه در شهرهای چین شود. اما این مالیات

1. Public-Private Partnerships

قویا با مخالفت صاحبان املاک و ادارات محلی مواجه شده است، چراکه وقتی از نظام کنونی فروش ساده و فوری ملک به سوی مالیات ملک بروند، شاهد کاهش خالص درآمدها خواهند بود. (۱۲)

دو عنصر مهم دیگر برنامه‌ی اصلاح مالی، نظام انتقالات مرکز به مناطق و مسئولیت‌پذیری بودجه است. فکر اصلی اصلاح انتقالات، گذار از آش شله‌قلمکار انتقالات تخصیصی و عرضه‌ی ساده بودجه به مناطق در قالب انتقالات کلی یا کمک‌های عمده‌ای است که می‌توانند برای متوازن‌ساختن بودجه‌ی خود به کار ببرند. در همین حال، مقامات، مسئولیت بیشتری برای شیوه‌های تأمین مالی‌ای که به کار می‌گیرند، خواهند داشت. آن‌ها این کار را تحت یک قانون بودجه‌ی بازنگری‌شده‌ای (مصوب سپتامبر ۲۰۱۴) انجام خواهند داد که توانایی آن‌ها را برای اتکا به روش‌های تأمین مالی غیربودجه‌ای محدود می‌کند و آن‌ها را با تقاضای ارائه‌ی گزارش‌های روشن‌تر مواجه خواهد ساخت. (۱۳)

اصلاح مالی چطور بر روابط مرکز – مناطق و الگوی توسعه‌ی اقتصادی تأثیر خواهد گذاشت؟

اهداف سیاسی این اصلاح مالی روشن است. مثل اصلاحات سال ۱۹۹۴، این اصلاحات یک برنامه‌ی متمرکزکننده است که نیتش، تقویت قدرت دولت مرکزی و به نظم و انضباط درآوردن هرچه بیشتر مناطق، از طرق گوناگون است. اجبار مناطق برای قرض‌گرفتن نیازهایشان با اتکا به اوراق قرضه به جای اتکا به وام‌گرفتن از شعب بانک‌های فرمانبردار محلی، انضباط بازاری را اعمال خواهد کرد. مناطقی که می‌توانند اعتبار خوبی به دست آورند، قادر خواهند بود به سوی بازار سرمایه بروند؛ اداراتِ اسراف‌کارتر ممکن است اصلا قادر به قرض‌گرفتن نباشند. قانون جدید بودجه با اِعمال استانداردهای حسابداری سخت‌تر و کاهش فرصت افزایش و خرج درآمدهایی فراتر از آن‌چه در بودجه آمده، انضباط را در سطح بالاتر دولت تقویت می‌کند. فشار تشدیدشده بر ادارات محلی برای انتشار بودجه‌های خود (کاری که هم‌اکنون به صورت آزمایشی در گوانگ‌دونگ انجام می‌شود)

می‌توانـد دیدبانـی را بـه وسـیله‌ی شـهروندانی افزایـش دهـد کـه ممکـن اسـت شـروع بـه درخواسـت مسـئولیت‌پذیری بیشـتر در چگونگـی هزینه‌کـردن بودجه‌هـای عمومـی کننـد. ادارات محلـی در قبـال پذیـرش ایـن نظـارت بیشـتر، از مأموریت‌هایـی کـه بودجـه‌ای بـرای آن اختصـاص داده نشـده، فـارغ خواهنـد شـد و انعطـاف بیشـتری بـرای اسـتفاده از بودجه‌هـای انتقالـی از دولـت مرکـزی خواهند داشت.

اهـداف اقتصـادی نیـز روشـن اسـت. نیـت ایـن اسـت کـه انگیزه‌هـای مقامـات محلـی تغییـر کنـد تـا آن‌هـا کمتـر راغـب بـه ترویـج تأسیسـات زیربنایـی، صنایـع سـرمایه‌بر و سـفته‌بازی زمیـن باشـند. در عـوض، امیـد اسـت کـه آن‌هـا اولویت‌هـای توسـعه‌ی اقتصـادی خـود را بـه سـوی بخـش خدمـات مصرف‌گـرا ببرنـد. شـاید مهم‌تـر از آن، ایـده‌ی اصلـی بـرای مقامـات محلـی ایـن اسـت کـه به‌تدریـج، فکرکـردن بـه ادارات خـود در مقـام یـک اتـاق بازرگانـیِ زیـادی بزرگ‌شـده را کـه هـدف اصلـی‌اش، آسان‌سـاختن حیـات کسـب‌وکارها اسـت، از سـر بیـرون کننـد و شـروع بـه تمرکـز روی عرضـه‌ی کالاهـا و خدمـات عمومـی - درمـان، رفـاه، آمـوزش، محیط‌زیسـت سـالم- بـه عنـوان وظیفـه‌ی اصلی خود کنند.

ایـن اهـداف بخشـی از بسـته‌ی اصـلاح اقتصـادی گسـترده‌تری اسـت کـه بـه وسـیله‌ی شـی جین‌پینـگ، رئیس‌جمهـور، در نوامبـر ۲۰۱۳ ارائـه شـد و مـا بـا جزئیـات در فصـل ۱۱ دربـاره‌ی آن بحـث خواهیـم کـرد. از سـر اتفـاق نبـود کـه پکـن سـریع‌تر از دیگـر بخش‌هـای مهـم، از جملـه اصـلاح بنگاه‌هـای دولتـی، بـه سـوی درسـت‌کردن نظـام مالـی حرکـت کنـد. اولویـت بالایـی کـه بـرای اصـلاح مالـی در نظـر گرفتـه شـده، منعکس‌کننـده ایـن بـاور اسـت کـه ایـن اصـلاح بـرای تغییـر انگیزه‌هـای ادارات محلـی کـه نقشـی چنیـن بـزرگ در شـکل‌دهی فعالیـت اقتصـادی بـازی می‌کننـد، امـری اساسـی اسـت. اگـر ایـن انگیزه‌هـا تغییـر کنـد، اصلاحـات دیگـر در نظـام پولـی و بخـش بنگاهـی شـانس مناسـبی بـرای موفقیـت خواهنـد داشـت. اگـر ایـن انگیزه‌هـا تغییـر نکنـد، دیگـر اصلاحـات، بـدون توجـه بـه این‌کـه چقـدر اسـتادانه باشـند، به‌احتمال‌زیـاد شکسـت خواهنـد خـورد. ایـن منطـق درسـت اسـت و اصلاحـات مالـی به‌خوبـی

طراحی شده است. اما هنوز قضاوت درباره‌ی این‌که آیا این اصلاحات موفق خواهد بود یا نه، بسیار زود است.

افزون بر این، یک دشواری آشکار در اولین بخش از اصلاحات مالی - برنامه‌ی اوراق قرضه‌ی ادارات محلی - این است که دستورالعملی برای برخورد با نکول وجود ندارد و مسلما مقامات روشن کرده‌اند که آن‌ها تمایلی ندارند اجازه نکول بدهند. (۱۴) مناطقی که قادر نیستند اوراق قرضه‌ی خود را نقد کنند، این امکان را خواهند داشت که برای پوشش بازپرداخت‌های خود از دولت مرکزی یا بانک خلق چین قرض بگیرند. در کوتاه‌مدت، قانون ممنوعیت نکول شاید در ایجاد یک بازار برای بدهی ادارات محلی مفید باشد، اما در دوره‌ی طولانی‌تر دشوار است که مشاهده شود چقدر این بازار می‌تواند درست کار کند یا چطور بدون خطر نکول واقعی، انضباط دلخواه روی ادارات محلی اعمال می‌شود. اولین نسخه‌های اوراق قرضه‌ی محلی که در سال ۲۰۱۵ منتشر شد، ظاهرا همه نرخ سود یکسانی، بسیار نزدیک به نرخ سود اوراق قرضه‌ی خزانه‌داری دولت مرکزی داشت. این امر نشان داد که سرمایه‌گذاران به این اوراق قرضه به‌عنوان اوراق بهادار تضمین‌شده به‌وسیله‌ی دولت مرکزی نگاه می‌کنند. اگر تمام ادارات محلی بتوانند بدون توجه به شرایط جداگانه‌ی خود، با نرخ بهره‌ی پایین، یکسان قرض بگیرند، مناطق در پناه علم به این‌که اگر در بازپرداخت قرض‌های خود شکست بخورند، پکن نجات‌شان خواهد داد، انگیزه‌ای برای این که مدیریت مالی خود را دقیق‌تر کنند، نخواهند داشت.

چرا مالیات بر درآمد شخصی نقش بزرگ‌تری در اصلاح مالیاتی بازی نمی‌کند؟

خوانندگان هوشیار به این امر پی خواهند برد که ما قصد داشته‌ایم تقریبا یک فصل کامل را به نظام مالی اختصاص دهیم بدون این‌که یک‌بار به مالیات بر درآمد شخصی اشاره کنیم؛ مالیاتی که بخشی اساسی از نظام مالیاتی کشورهای پیشرفته است. دلایل خوبی برای این ازقلم‌افتادگی وجود دارد که می‌ارزد در ادامه به آن اشاره شود.

یک ویژگی نظام مالیاتی چین این است که عملا همه‌ی مالیات‌ها

بـه وسـیله‌ی شـرکت‌ها پرداخـت می‌شـود و مالیـات مسـتقیم بسـیار سـبکی بـر عهـده‌ی افـراد اسـت. مالیـات بـر درآمـد اشـخاص تنهـا ۵ درصـد درآمـد دولـت را تشـکیل می‌دهـد؛ سـهمی کـه عمـلا بیـش از یـک دهـه ثابـت مانـده اسـت. مـوارد مالیات‌هـای غیرمسـتقیم بـر مصـرف اشـخاص، ۶ درصـد دیگـر درآمدهـای دولـت را تشـکیل می‌دهـد. سـه مالیـات اصلـی شـرکت‌ها - مالیـات بـر ارزش افـزوده، مالیـات تجـاری و مالیـات بـر درآمـد شـرکت‌ها - ۵۵ درصـد درآمدهـای دولـت را تشـکیل می‌دهـد و بقیـه درآمدهـا شـامل تعرفه‌هـای گمرکـی، عـوارض غیرمسـتقیم و هزینه‌هـای گوناگـون دیگـر می‌شـود کـه بسـیاری از آن‌هـا به‌وسـیله‌ی شـرکت‌ها پرداخـت می‌شـود. مالیـات بـر ارزش ملـک یـا کسـب سـود از دارایی‌هـای مالـی وجـود نـدارد (بااین‌حـال، وقتـی کـه افـراد خانـه یـا دارایی‌هـای بـازار بـورس خـود را می‌فروشـند، مالیـات بـر نقل‌وانتقال وصول می‌شود).

ایـن امـر سـاختار نظـام مالیاتـی چیـن را کامـلا متفـاوت از بیشـتر کشـورهای دیگـر و به‌ویـژه کشـورهای پیشـرفته‌ای سـاخته اسـت کـه عمدتـا متکـی بـه مالیـات بـر درآمـد اشـخاص، مالیـات بـر امـلاک و مالیـات بـر مصـرف هسـتند. بـرای نمونـه، در ایـالات متحـده تقریبـا نیمـی از درآمدهـای دولـت فـدرال از مالیـات بـر درآمـد اشـخاص می‌آیـد و فرمانداری‌هـا و ادارات محلـی به‌شـدت بـه مالیات بر املاک و فروش اتکا دارند. (۱۵)

دلیـل اصلـی تمرکـز سـاختار مالیاتـی چیـن روی بنگاه‌هـا ایـن اسـت کـه گرفتـن مالیـات از تعـداد نسـبتا کمـی شـرکت بسـیار راحت‌تـر از گرفتـن مالیـات از صدهـا میلیـون دسـتمزدبگیر اسـت. ایـن امـر به‌خصـوص بـرای مالیـات بـر ارزش افـزوده کـه درونـش مشـوق‌هایی بـرای اطاعـت از پرداخـت دارد، صـادق اسـت. وقتـی یـک شـرکت، مالیـات بـر ارزش افـزوده‌ی خـود را می‌پـردازد، می‌تواند مالیـات بـر ارزش افـزوده‌ای را کـه هنـگام خریـد کالا و مـواد از تأمین‌کننـدگان مـواد اولیـه‌ی خـود پرداختـه، از آن کسـر کنـد. چـون بـرای مأمـوران مالیاتـی مجبورکـردن بزرگ‌تریـن بنگاه‌هـا بـرای پرداخـت صورت‌حسـاب کامـل مالیاتـی آن‌هـا نسـبتا راحـت اسـت (بـه ایـن علـت کـه تعدادشـان بسـیار کـم اسـت)، ایـن بنگاه‌هـا انگیـزه‌ی زیـادی دارنـد تـا شـرکت‌های تأمین‌کننـده‌ی مـواد اولیـه خـود

را وادار کننـد مالیـات بـر ارزش افـزوده را بپردازنـد و رسـیدهای مالیاتـی درست‌وحسـابی بـه آن‌هـا ارائـه می‌کننـد. ایـن تأمین‌کننـدگان نیـز به‌ترتیـب، انگیـزه‌ی مشـابهی در قبـال تأمین‌کننـدگان خـود دارنـد و ایـن رونـد تـا انتهـای زنجیـره ادامـه دارد. فـرار از مالیـات بـر درآمـد و سـود شـرکت‌ها از طریـق ترفندهـای حسـابداری‌ای کـه شـرکت‌ها را قـادر می‌سـازد فـروش و درآمـد خـود را کمتر از واقع نشان بدهند، آسان‌تر است.

تعمق‌کـردن روی این‌کـه آیـا یـک درون‌مایـه‌ی سیاسـی نیمه‌خـودآگاه هـم در ایـن میـان دخیـل اسـت یـا نـه، می‌توانـد جالـب باشـد. شـعار معـروف تـام پیـن[1]، «بـدون نمایندگـی، مالیـات بـی مالیـات[2]»، ربـط خـود را حفـظ کرده اسـت: حکومتـی کـه به‌طـور مسـتقیم از شـهروندان خـود مالیـات می‌گیـرد، بـه آن‌هـا انگیـزه‌ای قـوی بـرای درخواسـت مسـئولیت‌پذیری بیشـتر نسـبت بـه چگونگـی خرج‌شـدن پول‌شـان می‌دهـد. از ایـن درخواسـت تـا میـل بـه داشـتن یـک حکومـت انتخابی‌تـر، یـک گام کوتـاه فاصلـه اسـت. بـا معاف‌کـردن اکثـر دسـتمزدبگیران از مالیـات بـر درآمـد و بـدون مالیات‌گرفتـن از درآمدهـای وسـیعی کـه از سـرمایه‌گذاری‌های مالـی در بازارهـای شـکوفای امـلاک و سـهام کشـور کسـب می‌شـود، دولـت - خـواه در سـطح ملـی باشـد یـا نـه - سرچشـمه‌ای بالقـوه برای فعالیت سیاسی را مهار می‌کند.

بنـا بـه هـر دلیلـی، تاکنـون گسـتردن پایه‌هـای مالیـات بـر درآمـد اشـخاص، نقـش قابل‌ملاحظـه‌ای در برنامـه‌ی اصـلاح مالـی دولـت بـازی نکـرده اسـت. بـا درنظرگرفتـن این‌کـه دسـتور کار سیاسـی شـی جین‌پینـگ، سـخت‌ترکردن کنتـرل از بـالا بـه پاییـن به‌وسـیله‌ی یـک حـزب کمونیسـت اقتدارگـرا اسـت، بـه نظـر نمی‌رسـد ایـن احتمـال وجـود داشـته باشـد کـه در آینـده‌ی نزدیـک، اهمیـت مالیات بر درآمد افزایش یابد.

1. Tom Paine
2. No taxation without representation

۷
نظام پولی

بانک‌های چینی چه نقشی در تأمین مالی رشد اقتصادی بازی کردند و این نقش چطور تغییر کرده است؟

چین یک نظام پولی دارد که تحت تسلط بانک‌ها است. نزدیک به ۸۰ درصد منابع مالی به‌وسیله‌ی بانک‌ها یا وام‌دهندگانی که مثل بانک عمل می‌کنند فراهم می‌شود (نمودار ۷٫۱ را ببینید). تنها نزدیک به ۲۰ درصد این منابع از بازارهای سرمایه (انتشار سهام و اوراق قرضه) می‌آید. از این لحاظ، چین درست در سنت کشورهای توسعه‌ای آسیای شرقی باقی مانده است که همه عمدتا از بانک‌ها برای تأمین مالی رشد اقتصادی خود استفاده می‌کردند. این الگو در برخی اقتصادهای اروپای قاره‌ای مثل آلمان و فرانسه نیز یافت می‌شد، اما آن کشورها بازارهای اوراق قرضه و سهام شرکتی‌ای توسعه‌یافته‌تر از کشورهای آسیایی داشتند. نظام پولی چین بسیار متفاوت با نظام‌های ایالات متحده و بریتانیا بود که هر دو بازارهای سرمایه‌ی به‌طور غیرعادی بزرگ و نظام‌های بانکی‌ای داشتند که به‌طور غیرعادی دارای سهم کمی در کل دارایی‌های مالی بودند.

گفته می‌شود که بانک‌های چینی و به‌طور کلی‌تر نظام پولی در چین، طی سی‌وپنج سال دوران اصلاح بسیار تغییر کرده است. (۱) در ابتدای اصلاحات، بانک‌ها فقط عامل توزیع بودجه‌های سرمایه‌ای بودند که از بودجه‌ی دولتی می‌آمد. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بانک‌های بیشتری تأسیس شدند. آن‌ها عرضه‌ی وام‌های واقعی را شروع کردند، اما این وام‌ها بیشتر از رهنمودهای سیاستی مرکزی و محلی نشأت می‌گرفت تا ملاحظات تجاری. در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، ساختار بانک‌ها در امتداد خطوط تجاری‌تر تجدید شد و آن‌ها شروع به تنوع‌بخشیدن به وام‌ها در قالب وام مسکن خانوار، کارت‌های اعتباری و دیگر شکل‌های وام‌دهی مصرفی کردند. از سال ۲۰۱۰، سهم بانک‌ها در فعالیت‌های پولی شروع به کاهش کرد، چراکه شرکت‌های وام‌دهی غیربانکی و بازارهای سهام و اوراق قرضه شروع به ایفای نقش بیشتری در یک زیست‌بوم پولی متنوع‌تر کردند. با این همه، بانک‌ها در هسته‌ی نظام پولی باقی ماندند و وام‌دهی آن‌ها در معرض تأثیرات سیاسی

نمودار ۷/۱ ـ ساختار جریان‌های پولی

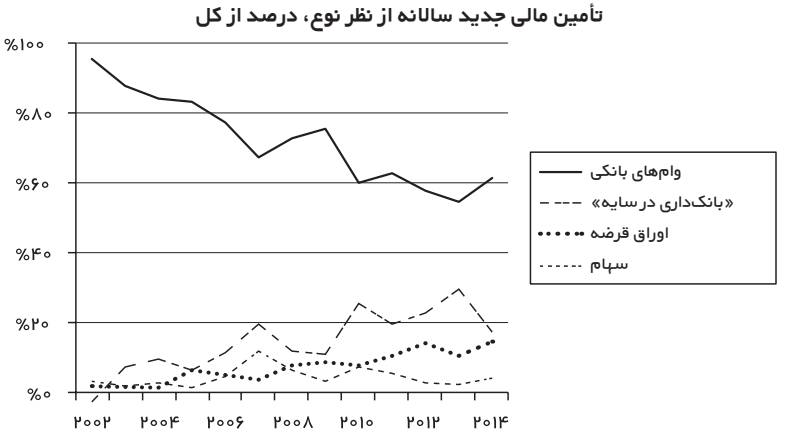

منبع: محاسبات نویسنده از داده‌های PBOC

زیاد از جانب دولت مرکزی و ادارات محلی باقی ماند.

چین طی دوره‌ی اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده، عملا یک بانک داشت؛ بانک خلق چین که هم بانک مرکزی بود و هم یگانه بانک تجاری. از نظر حقوقی، دو بانک دیگر وجود داشتند، بانک چین[1] که اساسا واحدی از بانک خلق چین بود و نقل و انتقالات ارز خارجی را بر عهده داشت و بانک عمران چین[2] که واحدی از وزارت امور اقتصادی بود و بودجه را بین پروژه‌های سرمایه‌ای توزیع می‌کرد. شبکه‌ای از تعاونی‌های اعتباری روستایی این امکان را داشتند که سپرده‌ها را از خانواده‌های روستایی جمع کنند و بین بنگاه‌های روستایی با اعتباری در مقیاس کوچک توزیع کنند. «یگانه بانک[3]» خلق چین تحت لوای نظام کمونیستی، صرفا مأمور مالی حاکمیت بود و بودجه‌ها را به بنگاه‌های دولتی هدایت می‌کرد تا این امکان را به آن‌ها بدهد که مواد اولیه بخرند و پول کارگران‌شان را بدهند و مازاد بنگاه‌ها را به خزانه‌ی مرکزی بازمی‌گرداند.

1. Bank of China
2. China Construction Bank
3. Monobank

در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، بانک خلق چین به‌تدریج به یک بانک مرکزی متعارف تبدیل شد و کارکرد وام‌دهی تجاری تدریجا بین «چهار غول» بانک تجاری تقسیم شد که مستقیما تحت کنترل وزارت امور مالی بودند؛ بانک چین، بانک عمران چین، بانک صنعت و تجارت چین[1] و بانک کشاورزی چین[2]. این چهار غول، از اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰ تا اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، بر نظام پولی چین تسلط داشتند و در بیشتر آن دوران، دوسوم کل اعتبارات بانکی یا بیشتر را در دست داشتند. تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، این چهار غول بیشتر از یک بانک واقعی، نقش عامل مالی دولت را بازی می‌کردند. وظیفه‌ی اصلی آن‌ها جمع‌آوری سپرده‌ها از افراد و شرکت‌ها و افزایش وام‌ها به بنگاه‌های دولتی برای سرمایه در گردش بود. آن‌ها تقریبا هیچ وامی به شرکت‌های خصوصی یا خانوارها نمی‌دادند. عناصر اولیه‌ی تأمین پول مصرفی که ما آن‌ها را بدیهی فرض می‌کنیم، مثل حساب‌های جاری شخصی و کارت‌های اعتباری وجود نداشت.

این مدل، یک بحران را در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ به وجود آورد. پس از سفر دنگ شیائوپینگ به جنوب در سال ۱۹۹۲ (فصل یک را ببینید)، کشور به زیاده‌روی در سرمایه‌گذاری ادامه داد و بنگاه‌های دولتی - به‌خصوص آن‌هایی که تحت کنترل ادارات محلی بودند - به‌شدت روی ظرفیت‌های تازه‌ی تولید کالاهایی سرمایه‌گذاری کردند که غالبا بازاری برای آن‌ها نبود. صورت موجودی انبارها لبریز شد. بیشتر بخش بنگاه‌های دولتی در مهلکه‌ای از بدهی سه‌جانبه‌ی غیرقابل‌پرداخت فرو رفت: تولیدکنندگان کالاهای نهایی نمی‌توانستند پول تأمین‌کنندگان مواد اولیه خود را بدهند و شرکت‌ها نمی‌توانستند وام‌های بانکی خود را پس بدهند. داده‌های دولتی گنگ و مبهم بود، اما تحقیقات بعدی تخمین زدند که وام‌های نامناسب در چهار غول به رقم حیرت‌آور یک‌سوم تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۸ رسید. (۲) یک تحلیل‌گر بین‌المللی پیشرو محاسبه کرد که «چهار بانک بزرگ چین در مجموع دارای ارزش خالص منفی هستند و بنابراین

1. Industrial and Commercial Bank of China
2. Agricultural Bank of China

ورشکسته‌اند». (۳) اقتصاد زیر بار سرمایه‌های راکد، با خطر بازماندن از رشد مواجه بود.

ژو رونگجی، نخست‌وزیر، یک برنامه‌ی تجدید ساختار را سازمان داد که مشکل را حل کرد. اولا، بیشتر وام‌های نامناسب از بانک‌ها جدا شدند و در شرکت‌های مختص به مدیریت دارایی قرار گرفتند. بانک‌ها از وزارت امور مالی سرمایه‌های تازه دریافت کردند و به آن‌ها گفته شد که دیگر لازم نیست به بنگاه‌های دولتی خون‌آشام وام بدهند. در عوض، وظیفه‌ی آن‌ها این بود که سرمایه لازم را برای کسب‌وکارهای خودکفا تأمین کنند و به خانواده‌هایی که در بازار مسکن تازه خصوصی‌شده، خانه می‌خریدند، وام مسکن بدهند. سپس، بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶، چهار غول، دوباره در قالب شرکت‌های سهام‌دار سازماندهی شدند، «سهام‌داران استراتژیک» (عمدتا بانک‌های تجاری و سرمایه‌ای خارجی) پیدا کردند تا به آن‌ها سرمایه تزریق کنند و اعتبار بین‌المللی آن‌ها را بهبود بخشند و نیز وارد فهرست بازارهای بورس بین‌المللی شدند. (۴)

دولت در عین این‌که ساختار بانک‌ها را تجدید کرد، کارهای دیگری هم برای ایجاد یک نظام پولی متنوع‌تر با نظارت بهتر انجام داد. در سال ۱۹۹۴، سه بانک «سیاستی[1]» برای تأمین مالی پروژه‌های تحت مدیریت دولت که به احتمال‌زیاد بازگشت سرمایه‌ی تجاری نمی‌داشتند، تأسیس کرد. (۵) در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، ده‌ها بانک کوچک‌تر «لایه‌ی دوم» یا «سهام‌دار»، ترغیب شدند که عملیات خود را گسترش دهند. این بانک‌ها نیز دولتی بودند، اما سهام‌داران‌شان به جای این‌که وزارت امور مالی باشد، یک مشت اداره‌ی محلی و بنگاه دولتی دیگر بودند. دست‌کم روی کاغذ، آن‌ها چابک‌تر از چهار غول بودند، چون فرمانبردار دولت مرکزی نبودند و تنها در حوزه‌های زنده و پرشور فعالیت می‌کردند. تعاونی‌های اعتباری شهری در قالب صد بانک در حد یک شهر سازماندهی شدند و تعاونی‌های اعتباری روستایی به شکل بانک‌های روستایی تجدید ساختار پیدا کردند. به‌لطف ازدیاد وام‌دهندگان جدید، تا سال ۲۰۱۴، سهم چهار غول از کل

1. Policy

وام‌های بانکی تا حدود ۴۰ درصد کاهش یافت. نکته‌ی آخر این‌که نظارت، با ایجاد کمیسیون نظارت بانکی چین[1] حرفه‌ای‌تر شد. این کمیسیون در اولین دهه به وسیله‌ی لیئو مینگ‌کانگ[2]، یک بانک‌دار اصلاح‌گرای مجرب، مدیریت شد و کار خوبی که انجام داد این بود که تضمین کرد بانک‌ها عملیات مدیریت ریسک مدرن را اتخاذ کنند و هم‌چنان به اندازه‌ی مطلوب، سرمایه داشته باشند.

در نتیجه‌ی همه این عوامل - ساختار قوی‌تر سرمایه، افزایش رقابت، شرایط سالم‌تر وام‌گیرندگان، مراقبت سهام‌داران داخلی و بین‌المللی و نظارت‌کنندگان هوشیار - کیفیت بانک‌های چین بهبود یافته است و اکنون آن‌ها نسبت به دهه‌ی ۱۹۹۰، تأمین مالی طیف وسیع‌تری از فعالیت‌ها را انجام می‌دهند. ارائه‌ی وام‌های مصرفی که در سال ۲۰۰۰ تقریبا وجود نداشت، حالا ۱۹ درصد وام‌های بانکی را شامل می‌شود و بیشتر وام‌های مسکن را دربرمی‌گیرد. برعکس عقیده‌ی رایج که بانک‌ها فقط ماشین خودپرداز بنگاه‌های دولتی هستند، سهم عمده و روزافزونی از وام‌های شرکتی جدید به شرکت‌های خصوصی می‌رود.

«سرکوب مالی[3]» چیست و چطور بر رشد چین اثر گذاشته است؟

اصطلاح «سرکوب مالی» به مجموعه‌ی سیاست‌هایی اشاره دارد که برای جهت‌دهی حرکت سرمایه از خانوارها و شرکت‌های پس‌اندازکننده به سوی دولت طراحی شد. روش رایج این است که نرخ‌های بهره‌ی سپرده‌های بانکی، مساوی یا کمتر از نرخ تورم تعیین شود. برای مثال، اگر نرخ بهره یک سپرده بانکی یک‌ساله ۲ درصد است و نرخ تورم سالانه ۳ درصد، آن‌گاه ۱۰۰ دلاری که من امروز در یک حساب بانکی می‌گذارم یک سال بعد، از لحاظ اسمی ۱۰۲ دلار ارزش خواهد داشت اما در واقع با تعدیل نرخ تورم ۹۹ دلار خواهد ارزید. چنین نرخ‌های بهره‌ی فوق‌العاده پایین، یک مالیات پنهان برای سپرده‌گذاران است و فایده‌اش این است که هزینه‌ی بهره را

1. China Banking Regulatory Commission (CBRC)
2. Iiu Mingkang
3. Financial Repression

برای کسانی که پول قرض می‌گیرند، پایین نگه می‌دارد.

چین و دیگر کشورهای روبه‌رشد آسیای شرقی از مجموعه‌ای گسترده‌تر از ابزارهای سرکوب مالی استفاده می‌کنند تا کنترل دولت را بر جریان‌های پولی به بیشترین حد برسانند. این موارد عبارتند از:

- نرخ‌های بهره به‌شدت کنترل‌شده؛
- مقررات برای مانع‌شدن از این‌که بانک‌ها یا مؤسسات مالی غیربانکی با پیشنهاد محصولات مالی دارای بازده بالاتر دیگر، به سطح نرخ‌های بهره‌ی حساب‌های بانکی نزدیک شوند؛
- نرخ کمتر مبادله‌ی ارز (مشوق سرمایه‌گذاری در صنایع صادراتی و مانع خرید کالاهای مصرفی وارداتی یا وام‌گیری با ارزهای خارجی)؛
- کنترل‌های سرمایه (برای ممانعت از این‌که پس‌اندازکنندگان با سرمایه‌گذاری پول خود در خارج، از بازده کم سرمایه در داخل بگریزند).

هدف اصلی چنین سیاست‌هایی این است که دسترسی به بودجه برای سرمایه‌گذاری در تأسیسات زیربنایی، صنایع پایه مثل فولاد و پتروشیمی و نیز تولید صادراتی افزایش یابد. چین در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، آهسته و کورمال‌کورمال راه خود را به‌سوی یک بسته‌ی سرکوب مالی پیدا می‌کرد. در ابتدا، نرخ مبادله‌ی ارز به‌منظور تشویق صادرات، تدریجا کاهش یافت و جابه‌جایی سرمایه به‌شدت کنترل شد. اما نرخ‌های بهره در داخل خیلی پایین نگه داشته نشد. ژو رونگجی در سال ۱۹۹۴، نرخ‌های بهره را شدیدا بالا برد تا تورم دورقمی را مهار کند. حتی بعد از این‌که او تورم را تحت کنترل درآورد، نرخ بهره‌ی حساب‌های بانکی را نسبتا بالا نگه داشت. از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۳ - تقریبا طی دوران نخست‌وزیری ژو - میانگین نرخ بهره‌ی واقعی (تعدیل‌شده با تورم) برای حساب‌های یک‌ساله‌ی بانکی در حدود ۳ درصد بود. اما این وضعیت در سال ۲۰۰۴، در دولت هو جینتائو و ون جیابائو تغییر کرد و استراتژی کلاسیک سرکوب مالی اتخاذ شد. در دوره‌ی ۲۰۱۳-۲۰۰۴، میانگین نرخ بهره‌ی واقعی حساب‌های بانکی منفی ۰٫۳ درصد بود (نمودار ۷٫۲ را ببینید). (۶)

دلیل اصلی اعمال این مالیات ضمنی بر صاحبان حساب، احتمالا

نمودار ۷/۲ ـ نرخ تورم واقعی

نرخ بهره‌ی حساب‌های یک‌ساله، درصد، منهای تورم قیمت مصرف‌کننده
خطوط نقطه‌چین میانگین دوره‌های ۲۰۰۳ـ۱۹۹۷، ۲۰۱۳ـ۲۰۰۴ و ۲۰۱۴ را نشان می‌دهند

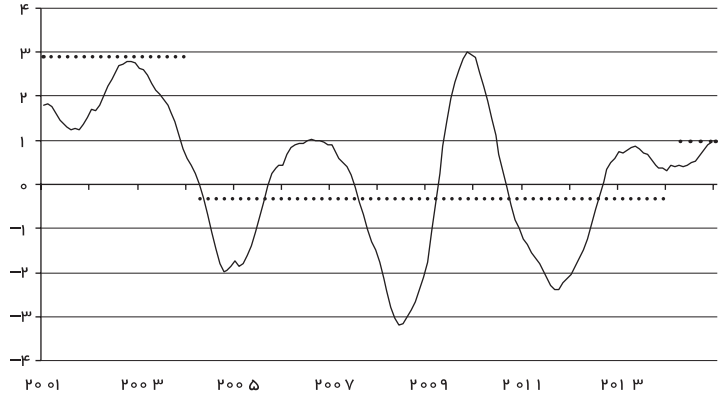

منبع: محاسبات نویسنده از NBS/CEIC

می‌بایست به کمک مالی به بانک‌ها در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ مربوط شود. این کمک مالی در اصل یک سلسله ترفندهای حسابداری بود و بازسازی بنیان سرمایه‌ای واقعی بانک‌ها نیازمند این بود که آن‌ها در یک دوره‌ی زمانی گسترده، سودهایی به‌طور غیرمعمول بالا داشته باشند. یک روش برای تضمین چنین سودهایی این بود که هزینه‌ی تأمین سرمایه بانک‌ها (نرخ بهره حساب‌های بانکی) در سطوحی بسیار پایین نگه داشته شود و درعین‌حال، به آن‌ها اجازه داده شود این سرمایه‌ها را با هر نرخی که بازار تاب می‌آورد، وام بدهند. (۷) به همین دلیل مشابه بود که هو و ون نرخ‌های بهره را پایین نگه داشتند تا از تأمین سرمایه‌ی ارزان برای برنامه‌های زیربنایی بلندپروازانه خود اطمینان حاصل کنند.

نرخ‌های بهره‌ی فوق‌العاده پایین مسلما به بانک‌ها کمک کرد تا دوباره روی پای خود بایستند. همچنین شکوفایی خارق‌العاده ساخت‌وساز در دهه‌ی ۲۰۰۰ را تسهیل کرد که برای چین تأسیسات زیربنایی درجه‌یک را فراهم ساخت و مسکن مدرن را برای ده‌ها میلیون خانوار چینی مهیا

کـرد. امـا سـرکوب مالـی، هزینه‌هـای بالایـی را هـم موجـب شـد. سـرکوب مالـی بـا یارانـه‌دادن بـه صنایـع سـنگین انرژی‌بـر[1] و آلاینـده، سـرعت تخریب‌هـای زیسـت‌محیطی را افزایـش داد و کمـک کـرد چیـن بـه بزرگ‌تریـن منتشـرکننده‌ی دی‌اکسـید کربـن[2] در جهـان تبدیـل شـود. درسـت مثـل سیاسـت نـرخ بهـره‌ی مـادون پاییـن در ایـالات متحـده در اوایـل دهـه‌ی ۲۰۰۰، ایـن سیاسـت سـرانجام منجـر بـه عرضـه‌ی بیش‌ازحـد مسـکن و دیگـر زیاده‌روی‌هـا شـد و ایـن نگرانـی را ایجاد کرد که چین در حال حرکت به سمت یک بحران پولی است.

خطرات برخورد چین به یک بحران پولی چیست؟

یکـی از رایج‌تریـن نگرانی‌هـا دربـاره‌ی چیـن ایـن اسـت کـه ایـن کشـور بـه یـک بحـران پولـی جـدی برخواهـد خـورد. ایـن نگرانـی تاحـدی از سـیر کلـی سـوابق بازارهـای نوظهـور و تـا حـدی هـم از مسـائل خـاص بخـش مالـی چیـن نشأت می‌گیرد.

اقتصادهـای نوظهـورِ بـا رشـد سـریع، مسـتعد بحـران پولـی هسـتند. فهرسـت بلندبـالای سـه دهـه‌ی اخیـر در ایـن زمینـه، شـامل برزیـل و دیگـر کشـورهای آمریـکای لاتیـن (۱۹۸۴-۱۹۸۲)، مکزیـک (۱۹۹۴)، کـره‌ی جنوبـی و چندیـن کشـور آسـیای جنوب شـرقی (۱۹۹۷)، روسـیه (۱۹۹۸) و آرژانتیـن (۲۰۰۲-۱۹۹۸) اسـت. چـرا چیـن بایـد نشـان دهـد مصـون از ایـن شـوک‌های مالـی‌ای اسـت کـه اقتصادهای نوظهور بزرگ دیگر را فرا گرفته است؟

از ایـن گذشـته، چیـن اخیـرا دو پدیـده را تجربـه کـرده اسـت کـه اغلـب نشـانه‌ی شـوم بحـران پولـی هسـتند: حبـاب مسـکن و افزایـش سـریع بدهـی کل. حبـاب مسـکن یـک مسـئله‌ی ویـژه اسـت چـون بـا نـگاه از سـطح، گویـی چیـن در حـال تکـرار اشـتباه ایـالات متحـده در اوایـل دهـه‌ی ۲۰۰۰ اسـت. تکمیـل سـاخت مسـکن سـالانه در بخـش مسـکن شـهری چیـن بیـن سـال‌های ۱۹۹۸ تـا ۲۰۱۲، سـه برابـر شـد و میانگیـن قیمـت مسـکن چهـار برابـر افزایـش یافـت. بیشـتر شـهرهای چیـن دارای عرضـه‌ی مـازاد موقـت مسـکن هسـتند؛ هـم

1. Energy-intensive
2. Carbon dioxide (CO2)

ساخت‌وسازهای جدید و هم قیمت‌ها می‌بایست هنگامی که این عرضه‌ی عظیم جذب می‌شد، پایین می‌آمد. این اتفاق، دقیقا مثل کاهش فعالیت‌های ساختمانی و سقوط قیمت‌ها در اواخر سال ۲۰۰۶ بود که بحران وام مسکن آمریکا را کلید زد.

بااین‌حال، با نگاهی عمیق‌تر از سطح، شباهت بین بازار مسکن چین و ایالات متحده به‌کلی از بین می‌رود. ما در این باره در فصل ۴ به‌صورت جزئی بحث کردیم و این‌جا کافی است به این نکته اشاره شود که وضعیت مالی خریداران مسکن در چین، خیلی کمتر از خریداران در ایالات متحده شکننده است. پیش‌پرداخت برای خرید یک خانه در چین در خیلی از موارد، بیشتر از ۳۰ درصد است و کمترین حد قانونی آن ۲۰ درصد است. به‌طور میانگین، خانوارهای شهری کمتر از ۵۰ درصد درآمد خالص سالانه‌ی خود مقروض می‌شوند. این وضعیت بسیار فرق می‌کند با ایالات متحده که پیش‌پرداخت متداول در آن‌جا به اندازه‌ی ۵ درصد و کمتر است و مقروض‌بودن خانوار به نزدیک ۱۳۰ درصد درآمد خالص می‌رسد. این امر به این معنی است که حتی اگر قیمت‌های مسکن خیلی زیاد هم سقوط کند، صاحب‌خانه‌های چینی هنوز دارایی خالص مثبتی در خانه‌های خود خواهند داشت و قادر خواهند بود به بازپرداخت وام‌های مسکن‌شان ادامه دهند. احتمال خیلی کمی وجود دارد که چین دچار یک بحران پولی مربوط به مسکن شود.

نگرانی جدی‌تر، رشد سریع در میزان اتکای ملی به وام است؛ یعنی نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی. ترکیب بدهی ناخالص خانوارها، شرکت‌ها و دولت، طی چندین سال تا سال ۲۰۰۸ نسبتا ثابت و به اندازه ۱۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی مانده بود. این رقم تا انتهای سال ۲۰۱۵ به حوالی ۲۳۰ درصد افزایش یافته است، عمدتا به‌دلیل افزایش زیاد در میزان وام‌گرفتن ادارات محلی و بنگاه‌های دولتی طی برنامه‌های محرک اقتصادی در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۲.

سطح بدهی به‌خودی‌خود نگران‌کننده نیست. نسبت ۲۳۰ درصدی بدهی به تولید ناخالص داخلی ممکن است ترسناک به نظر بیاید، اما

بسیاری از اقتصادهای پیشرفته از جمله ایالات متحده و ژاپن، نسبت‌هایی بالاتر دارند. چین با نرخ رشد اقتصادی‌ای که به سریع‌تربودن گرایش دارد، درآمدی بیشتر از کشورهایی با سطوح بدهی بالاتر خواهد داشت تا بدهی‌هایش را پوشش بدهد. این کشور دارایی‌های بسیاری دارد که می‌توانند به فروش برسند تا بدهی‌ها پس داده شوند؛ دارایی‌هایی مثل زمین‌هایی که تحت کنترل ادارات محلی هستند یا نیروگاه‌ها و تجهیزاتی که در تملک بنگاه‌های دولتی‌اند.

با این وجود، هر سطحی از *افزایش* زیاد و سریع بدهی، مثل آن‌چه از سال ۲۰۰۸ در چین شاهدش بوده‌ایم، اغلب منجر به بحران پولی می‌شود، اما نه الزاما. شما برای داشتن یک بحران نیازمند دو چیز هستید: افزایش سریع بدهی و یک *اتفاق جرقه‌زننده*[1] که وام‌گیرندگان ضعیف را وادارد یا بدهی خود را بپردازند یا ورشکسته شوند. چین بدهی را دارد، اما آن جرقه را ندارد.

جرقه‌ی کلاسیک برای بحران بدهی در یک بازار نوظهور، ناتوانی در بازپرداخت قرض به بدهکاران خارجی است. پیامد معمول، سقوط ارزش واحد پولی کشور است که سپس باعث می‌شود ارزش معادل تمامی بدهی‌های خارجی به ارزهای محلی سر به فلک بکشد. این اتفاق، وام‌گیرندگانی را به زمین می‌زند که قبلا فکر می‌کردند وضع خوبی دارند - از جمله گاه بانک‌هایی که ممکن است بودجه‌ی خود را از بازار قرضه‌ی خارجی تأمین کرده باشند. ناتوانی در بازپرداخت بدهی‌های بزرگ خارجی، مشکل اصلی آمریکای لاتین در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، مشکل روسیه و کشورهای درگیر بحران آسیایی در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ و مشکل ایرلند، ایسلند و یونان در اروپا در همین اواخر بود.

روشن است که این مشکل برای چین وجود ندارد. استقراض خارجی این کشور کم است - در حدود ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی - و ذخایر خارجی عظیم ۳٫۵ تریلیون دلاری این کشور (نزدیک به ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی) در برابر حملات خطرناک به آن مصونیت زیادی می‌دهد و

1. Trigger Event

ارزش واحد پولی‌اش را حفظ می‌کند. چین سالانه به اندازه‌ی ۲ تا ۳ درصد تولید ناخالص داخلی، مازاد حساب جاری دارد، یعنی بیش از حد کفایت درآمد جاری دارد تا بدهی‌های خارجی کوتاه‌مدت خود را پوشش دهد.

البته کاملا این امکان برای یک نظام پولی وجود دارد که حتی اگر در تماس خارجی کمی هم باشد، دچار مشکل شود. اگر بانک‌ها به تعداد زیادی از وام‌گیرندگانی که توان بازپرداخت وام‌هایشان را ندارند قرض بدهند - مثل کاری که بانک‌های چینی در دهه‌ی ۱۹۹۰ کردند و وام‌دهندگان آمریکایی در دهه‌ی ۲۰۰۰ در قبال گیرندگان وام مسکنی انجام دادند که شرایط لازم را نداشتند - آن مشکل پیش خواهد آمد. همچنین اگر بانک‌ها شروع به تجربه‌ی کمبود دارایی نقدی کنند و به وام‌گیرندگان ضعیف فشار بیاورند که وام خود را بازپس بدهند، این مشکل رخ خواهد داد. این امر می‌تواند یک گرداب رو به قهقرا ایجاد کند که در آن، مقروضان واداشته می‌شوند دارایی‌ها را به ثمن بخس بفروشند تا جواب مطالبات قرض‌دهندگان‌شان را بدهند. سقوط قیمت دارایی‌ها موجب می‌شود قرض‌دهندگانی که قبلا ایمن بودند، ضعیف شوند و آن‌ها نیز باید شروع به فروختن دارایی کنند. بانک‌ها با کوهی از ضرر و زیان مواجه می‌شوند، چراکه ارزش بازاری وثایقی که از وام‌هایشان پشتیبانی می‌کرد، ناگهان بسیار کمتر از آن مقداری می‌شود که فکر می‌کردند باشد. این همان اتفاقی است که در سال ۲۰۰۸ در ایالات متحده رخ داد.

نکته‌ی بسیار مهم این است که وام‌های بد علت بی‌واسطه‌ی بحران نیست؛ بلکه علت *کمبود دارایی نقدی* است که جرقه‌ی تقاضایی را می‌زند که برای پاسخ به آن باید دارایی‌های بسیاری، اغلب با قیمت‌هایی بسیار پایین‌تر از ارزش واقعی‌شان فروخته شود. اگر وجه نقد فراوان باشد، وام‌دهندگان می‌توانند در قبال پس‌گرفتن وام‌شان صبورتر باشند، قیمت دارایی‌ها آهسته‌تر از سقوط یکباره کاهش پیدا می‌کند و از بحران جلوگیری می‌شود. بدون ایجاد جرقه‌ای در نقدینگی، بحرانی در کار نخواهد بود. و در چین جرقه‌ی نقدینگی آشکاری وجود ندارد. تقریبا تمام وام‌ها در چین، یک‌به‌یک با حساب‌های بانکی پشتیبانی می‌شوند که مطمئن‌ترین

و باثبات‌ترین نوع تأمین مالی است. برعکس، در ایالات متحده در سال ۲۰۰۸، نزدیک به سه‌چهارم وام‌ها نه‌تنها با حساب‌های بانکی تأمین نشده بود، بلکه با وجوهی تأمین شده بود که از بازارهای عمده‌فروشی مالی به دست آمده بود. وقتی که این بازارها بعد از ورشکستگی بانک «لمان برادرز»[1] از حرکت ایستادند، نقدینگی ته کشید و وحشت مالی در پی آن آمد. (۸)

شاهدی بر این‌که یک نظام پولی می‌تواند مملو از وام‌های بد باشد، ولی هنوز از یک بحران آشکار اجتناب کند، در ژاپن در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ و در خود چین در اواخر آن دهه وجود دارد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ بانک‌های ژاپن میزان زیادی وام به پروژه‌های تجاری ملکی ارائه کردند، با اتکا به زمین‌هایی که ثابت شد ارزش‌شان چندین برابر بیشتر از آن بود که بتوانند وام‌ها را تاب بیاورند. در سال ۱۹۹۱، قیمت‌های زمین مثل قیمت‌های بازار سهامِ بیش‌ازحد گسترده‌شده توکیو سقوط کرد، اما نظام پولی فرونپاشید. نهادهای نظارتی، بانک‌ها را ترغیب کردند که وام‌های بد خود را مطالبه نکنند، بلکه آن‌ها را در دفاتر حسابداری خود طوری ثبت کنند که گویی هنوز وضعیتی طبیعی دارند؛ و بانک مرکزی به اندازه‌ی کافی پول چاپ کرد تا بانک‌ها را از تنزل ارزش ناشی از سبد سهامِ غیرسودده‌شان محفوظ بدارد.

البته پیامد بلندمدت این روش، خیلی خوب نبود. به دلیل این‌که سازوکاری برای احیای ساختار یا تسویه وام‌های بد وجود نداشت، بانک‌های ژاپنی سال‌هایی طولانی، بار سنگین وام‌های غیرسودده را با خود حمل می‌کردند و در افزایش وام‌دهی به بنگاه‌های مولد ناتوان بودند. شرکت‌ها تمام نقدینگی اضافی خود را سال‌ها صرف بازپرداخت بدهی کردند، به جای این‌که در پروژه‌های جدید سرمایه‌گذاری کنند. ژاپن دچار یک بحران پولی نشد، اما یک «دهه‌ی ازدست‌رفته[2]» را تحمل کرد؛ دهه‌ای که رشد اقتصادی عملا از حرکت ایستاد. (۹)

1. Lehman Brothers
2. Lost Decade

تجربه‌ی خود چین پس از سال ۱۹۹۷، یک نمونه دلگرم‌کننده‌تر را ارائه می‌کند. ژو رونگجی و دیگر رهبران ارشد، بحران پولی را نمی‌خواستند، اما یک دهه‌ی ازدست‌رفته را هم نمی‌خواستند. بنابراین ترازنامه‌های بانک‌ها را با واگذارکردن وام‌های بد به شرکت‌های مدیریت دارایی و تزریق سرمایه‌های تازه از خزانه و بعدتر از سرمایه‌گذاران خارجی، اصلاح کردند. سپس دست به اصلاحات بزرگ ساختاری زدند؛ یعنی تعطیلی بنگاه‌های دولتی خون‌آشام، نظارت‌زدایی از تولید و خصوصی‌کردن بازار مسکن که تماما این امکان را برای بانک‌ها فراهم می‌کرد که پروژه‌های جدید سودده را برای وام‌دادن بیابند. در نتیجه، اقتصاد دوباره اوج گرفت و کوهی از وام‌های بد که بسیار هولناک به نظر می‌رسید، با یک دهه‌ی رشد سریع به اندازه کپه خاک ساخته‌شده یک موش کور تقلیل یافت. در سال ۱۹۹۹، وام‌های بدی که از بانک‌ها به شرکت‌های مدیریت دارایی منتقل شده بودند، به اندازه‌ی ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی و بیش از ارزش یک سال درآمد دولت بودند. ده سال بعد، این وام‌ها کمتر از ۴ درصد تولید ناخالص داخلی و یک‌پنجم درآمد سالانه دولت بودند. (۱۰)

آیا چین امروزه بیشتر احتمال دارد تجربه پس از ۱۹۹۷ خود را تکرار کند یا به «دهه‌ی ازدست‌رفته» به سبک ژاپنی گرفتار شود؟ پاسخ این است که احتمالا جایی بین این دو. در نیمه‌ی پر لیوان، فشارها روی نظام پولی چین کمتر از آنی است که در دهه‌ی ۱۹۹۰ بود. نسبت رسمی وام‌های بد به کل دارایی بانک‌ها (یعنی نسبت وام‌های دارای کارکرد مثبت[1]) تنها بیش از ۱ درصد است؛ بسیاری از تحلیل‌گران بانکی معتقدند که آمار واقعی می‌تواند ۵ درصد یا بیشتر باشد. این بد است، اما بسیار بهتر از ۳۰ درصد نرخ وام‌های بد در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ است. افزون بر این - و برعکسِ این عقیده‌ی پرطرفدار در حلقه‌های پولی غربی که بانک‌های چینی کاری نمی‌کنند جز این‌که پول را در دهان بنگاه‌های دولتی غیرمولد یا ادارات محلی بریزند - کیفیت وام‌دهی بانک‌ها به‌تدریج در حال بهبود است و بیشتر آن، به سوی بخش خصوصی پویا می‌رود. سهم بخش خصوصی از

1. Nonperforming Loan Ratio (NPL ratio)

نمودار ۷/۳ ـ سهم اعتبارات خصوصی در برابر دولتی

وام‌های عمده‌ی بانکی به سوی کسب‌وکارها بر اساس مالکیت، میلیارد یوآن

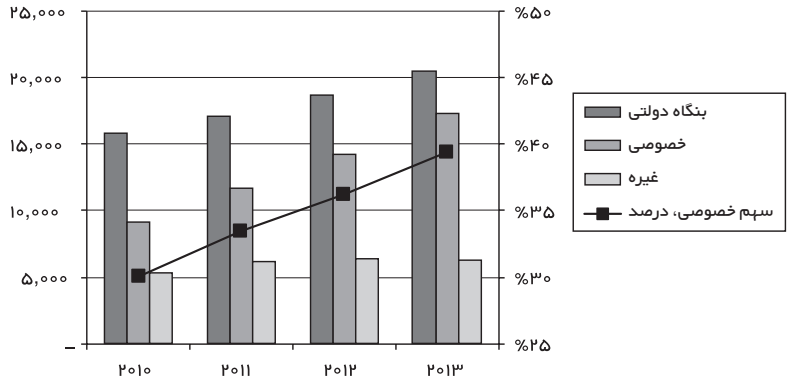

منبع: وزارت امور مالی

وام‌های عمده‌ی بانکی، از تقریبا صفر در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ به نزدیک ۴۰ درصد در سال ۲۰۱۴ افزایش یافته است (نمودار ۷,۳ را ببینید). (۱۱)

بخش پولی چین به‌نوعی سالم‌تر از چیزی است که بسیاری از گزارش‌های بدبینانه نشان می‌دهند. این خبر خوبی است. خبر بد این است که چین از دردسر پولی دهه‌ی ۱۹۹۰ خود، عمدتا از طریق رشد سریع گریخت و چنین رشدی دیگر وجود ندارد. امروزه، رشد بالقوه‌ی تولید ناخالص داخلی در بهترین حالت در حدود ۶ تا ۷ درصد، نسبت به رشد ۱۰ تا ۱۱ درصدی در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ است. بخش دیگری از خبر بد این است که در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، سطح بدهی کل چین خیلی بالا نبود، حتی اگر کیفیت وام‌دهی ضعیف بود. بنابراین چین نمی‌بایست رشد بدهی را پایین بیاورد؛ فقط می‌بایست مطمئن شود که بدهی برای مقاصد مولدتر به کار می‌رود. چین امروزه از آن نعمت بهره‌مند نیست. بدهی بالا و رشد سریع است، و طی چندین سال آینده نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی باید تثبیت شود. برای انجام این کار، نرخ رشد اعتبارات، باید تقریبا

به اندازه‌ی نصف سطح کنونی کاهش یابد تا با نرخ رشد تولید ناخالص داخلی هماهنگ شود. (۱۲) اما بدون کاستن از سرعت رشد اقتصاد، کاهش رشد اعتبارات بسیار دشوار است. این ریسک‌ها چرخه‌ی معیوبی را ایجاد می‌کند: وقتی شما رشد اعتبارات را کم می‌کنید، از سرعت کاسته می‌شود. پس شما باید اعتبارات را کاهش دهید، حتی بیشتر به این منظور که به هدف تثبیت نرخ بدهی به تولید ناخالص داخلی دست پیدا کنید و این کار رشد را کمتر هم می‌کند. سرانجام کارتان به جایی می‌رسد که اصلا هیچ رشدی ندارید.

راه اجتناب از گیرافتادن در این تله، تمرکز روی بهره‌وری است. به جای پایین‌آوردن رشد اعتبارات، باید این اطمینان را حاصل کرد که هر دلار از اعتبارات، رشد تولید ناخالص داخلی بیشتری ایجاد می‌کند. وقتی بهره‌وری بیشتری به دست بیاید، شما برای رسیدن به سطح معینی از رشد در تولید ناخالص داخلی، به همان اندازه‌ی رشد در اعتبارات نیاز ندارید و اعتبارات و تولید ناخالص داخلی می‌توانند به‌تدریج با یکدیگر همگرا شوند و نرخ بدهی به تولید ناخالص داخلی را تثبیت کنند. بااین‌حال، چنین افزایشی در بهره‌وری دشوار است: اصلاحاتی عمیق هم در نظام پولی (وام‌دهندگان) و هم در اقتصاد واقعی (وام‌گیرندگان) ضروری است. شرکت‌های خصوصی در حال گرفتن اعتباراتی بیشتر از گذشته هستند، اما هنوز میزان اعتباراتی که دلیل قانع‌کننده‌ای برای مشارکت در اقتصاد داشته باشند، بسیار کمتر است؛ هنوز موارد خیلی زیادی از وام‌دهی به بنگاه‌های دولتی و ادارات محلی وجود دارد که سودآوری کمی دارند، اما از نظر سیاسی به کار خود ادامه می‌دهند. دولت اصلاحاتی را هدف گرفته است که ارائه‌ی اعتبار به بنگاه‌های دولتی و ادارات را کاهش می‌دهد و از صنایع نظارت‌زدایی می‌کند تا شرکت‌های خصوصی فرصت‌های سرمایه‌گذاری سودآور بیشتری داشته باشند. قضاوت درباره‌ی این‌که آیا این اصلاحات به اندازه‌ی کافی صریح و آشکار است، یا به قدر کفایت سریع اتفاق می‌افتد تا از رکود اقتصادی جدی جلوگیری کند، دشوار است.

چقدر باید از ظهور «بانک‌داری سایه[1]» نگران باشیم؟

بعد از بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸، نهادهای نظارتی و تحلیل‌گران بخش مالی به اصطلاحا بانک‌داری سایه توجه نشان دادند؛ این پدیده را صندوق بین‌المللی پول به شکل «واسطه‌ها یا فعالیت‌های پولی که خارج از نظام بانکی متعارف، درگیر واسطه‌گری اعتبارات است و بنابراین فاقد یک شبکه ی امن رسمی است» تعریف می‌کند. یا به عبارت ساده‌تر، بانک‌داری‌ای که بیرون از ترازنامه‌های بانک‌های متعارف انجام می‌شود. در برخی کشورها با نظام پولی بسیار پیشرفته، به‌خصوص در ایالات متحده و بریتانیا، این فعالیت‌های «بانک‌داری سایه»ی کمتر کنترل‌شده، بیشتر از فعالیت‌های نظام بانکی رسمی است و بسیار معتقدند که در بحران مالی نقش داشته است. (۱۳)

از سال ۲۰۱۰، بانک‌داری سایه از دو مسیر شروع به ظاهرشدن در چین کرد. بانک‌ها و شرکت‌های امانی[2]، عرضه‌ی «محصولات مدیریت ثروت»[3] را آغاز کردند که به سرمایه‌گذاران نرخ بهره‌ای بالاتر از حساب‌های بانکی می‌داد. ارائه تعداد روزافزونی وام خارج از مسیرهای بانکی سنتی - عمدتا از طریق شرکت‌های امانی - شروع شد. (شرکت‌های امانی، مؤسساتی کمتر کنترل‌شده هستند که وجوه را از افراد و شرکت‌های ثروتمند جمع‌آوری و در طیفی از ابزارهای اعتباری سرمایه‌گذاری می‌کنند. آن‌ها بانک نیستند، اما معمولا با شرکای بانکی از نزدیک کار می‌کنند.) فوران وام‌های غیربانکی چشمگیر بود: از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴، رشد سالانه‌ی ارائه وام‌های بانکی، نسبتا ثابت و حوالی ۱۴ درصد بود، اما افزایش شدید وام‌دهی سایه، رشد کلی اعتبارات را در اوایل سال ۲۰۱۳ به اوج و به ۲۳ درصد رساند.

بانک‌داری سایه‌ی چین با تأمین مالی سایه در کشورهای پیشرفته به‌ویژه در ایالات متحده، بسیار متفاوت است. اولا، بانک‌داری سایه چین

1. Shadow Binking
2. Trust Companies
3. Wealth Management Products

نسبتا کوچک است. شورای ثبات مالی[1] که یک گروه بین‌المللی است که بانک‌داری سایه را در سرتاسر جهان رصد می‌کند، به این نتیجه رسیده است که در سال ۲۰۱۳ در کل جهان، دارایی‌های غیربانکی، ۲۵ درصد کل دارایی‌های نظام پولی را تشکیل می‌دادند که معادل ۱۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهان بود. در ایالات متحده، دارایی‌های غیربانکی نزدیک به ۶۰ درصد کل دارایی‌های مالی و معادل ۱۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی بود. در چین، دارایی‌های غیربانکی تنها ۹ درصد دارایی‌های مالی و به‌اندازه‌ی نسبتا کم ۳۱ درصد تولید ناخالص داخلی بود. (۱۴)

ثانیا، تأمین مالی سایه‌ی چین کاری نیست که رغبتی برانگیزد. تقریبا همه‌ی اعتبارات سایه شامل وام‌های بانکی متداولی است که به مؤسسات غیربانکی فرستاده شده‌اند. در واقع، تمام خصوصیات کم‌نظیری که در کشورهای پیشرفته، بانک‌داری سایه را هم از نظر سنجیدن وضعیتش دشوار می‌کرد و هم سبب بی‌ثباتی بالقوه می‌شد، در چین غایب است. چین اساسا وام‌های وثیقه‌دار[2] ندارد، مشتقات اعتباری[3] ندارد، تعهدات بدهی چندسطحی[4] ندارد، مبادله‌ی نکول اعتبار[5] ندارد، تعداد کمی صندوق تأمین سرمایه و شرکت امانی سرمایه‌گذاری در املاک دارد و دارای ابزارهای پولی منظم[6] نیست.

تأمین مالی سایه ی چین، با وجود اندازه کوچک و طبیعت کسل‌کننده، دارای اهمیت است: ظهور آن، صدای ناقوس مرگ نظام نرخ‌های بهره کنترل‌شده‌ی چین را به صدا درآورد. محصولات مدیریت ثروت پدیدار شدند، چون صاحبان حساب‌های بانکی از گرفتن سود ناچیز ۲ تا ۳ درصدی بابت پول‌های خود خسته شده بودند، مخصوصا وقتی که تورم در سال ۲۰۱۰ تا حوالی ۵ درصد بالا رفت. ظهور این محصولات در چین، مشابه ظهور صندوق‌های بازار پول در ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۷۰ است که

1. Financial Stability Board
2. Securitized Loans
3. Derivatives
4. Collateralized Debt Obligations
5. Credit Default Swaps
6. Structured Finance Vehicles

واکنشی نیز به عقب‌افتادن نرخ‌های کنترل‌شده‌ی حساب‌های بانکی از تورم بود. در یک دهه بعد از ایجاد اولین صندوق‌های بازار پول، نرخ‌های بهره‌ی حساب‌های بانکی آمریکا، کاملا از نظارت دولت خارج شد. (۱۵)

وام‌دهی در سایه، هم‌چنین طغیانی بود علیه نظارتی که منسوخ شده بود. تا اوایل سال ۲۰۱۵، از بانک‌های چینی مطابق قانون خواسته می‌شد که نرخ وام به موجودی حساب‌های بانکی را کمتر از ۷۵ درصد نگه دارند؛ به عبارت دیگر، کل ارزش وام‌ها در دفاتر حساب‌داری آن‌ها نباید از ۷۵ درصد ارزش حساب‌های بانکی‌شان تجاوز می‌کرد. (بقیه ۲۵ درصد حساب‌های بانکی باید برای خرید اوراق بهادار نقدشونده، مثل اوراق قرضه‌ی دولتی استفاده می‌شد.) (۱۶) در یک اقتصاد درحال‌توسعه با رشد سریع، این مقررات عاقلانه بود. این کار تقریبا غیرممکن می‌ساخت که بانک‌ها به کمبود نقدینگی‌ای که دیدیم جرقه‌ای برای بحران پولی است، دچار شوند. اما در یک اقتصاد بالغ‌تر با رشد آهسته‌تر، این مقررات‌گذاری به وضعیتی دست‌وپاگیر تبدیل می‌شود که وام‌گرفتن را برای بسیاری از افراد سزاوار وام - به‌خصوص بنگاه‌های کوچک و متوسط با ریسک‌پذیری بالا - سخت می‌کند. وام‌گرفتن سایه، در قالب راهی ظاهر شد که به تقاضای اعتبار مشروعی که بانک‌ها به‌دلیل شرط نسبت وام به حساب‌های بانکی، نمی‌توانستند محقق کنند، پاسخ می‌داد.

نهادهای ناظر پولی چین، کمیسیون نظارت بانکی چین یا بانک خلق چین، در ابتدا نگاهی مثبت به بانک‌داری سایه داشتند و معتقد بودند که مزایای این بانک‌داری در ارائه‌ی گزینه‌های بیشتر به صاحبان حساب‌ها و وام‌گیرندگان، بر خطرات آن سنگینی می‌کند. اما آن‌ها از سال ۲۰۱۴، شروع به تمرکز روی مهار رشد سریع وام‌دهی سایه و نظارت بر بانک‌ها کردند تا در نتیجه‌ی آن، نیاز به تأمین مالی سایه به نیازی کمتر مبرم تبدیل شود. مهم‌ترین گام نظارت‌زدایی آزادسازی نرخ‌های بهره است.

چین چطور نرخ‌های بهره‌اش را آزاد کرد؟

چین در سال ۲۰۰۴، سقف نرخ‌های بهره ی وام بانکی را برداشت، اما

همان‌طور که بحث کرده‌ایم، کنترل مهم‌تر روی نرخ‌های سود حساب‌های بانکی اعمال می‌شود که در اغلب سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۰۴ به اندازه‌ی نرخ تورم یا کمتر از آن تعیین شد و یک استراتژی کلاسیک سرکوب مالی را ممکن ساخت. بااین‌حال، پیدایش تأمین مالی سایه روشن ساخت که نرخ‌های سودِ مصنوعا پایین حساب‌های بانکی نمی‌تواند تا ابد اعمال شود. اخیرا، نهادهای ناظر، قدم‌هایی را برداشته‌اند که باید به نظارت‌زدایی کامل از نرخ‌های سود حساب‌های بانکی منجر شود. به بانک‌ها برای پیشنهاد نرخ‌های سود بالاتر از نرخ‌های معیاری که به وسیله‌ی بانک خلق چین تعیین می‌شود، آزادی عمل بیشتری داده شده است. در سال ۲۰۱۵، یک نظام بیمه‌ی حساب‌های بانکی که مدت‌ها انتظارش می‌رفت، تأسیس شد که مثل نظام شرکت فدرال بیمه‌ی حساب‌های بانکی[1] در ایالات متحده، برای بیشتر حساب‌های بانکی خانوار امنیت فراهم می‌کند. آخرین محدودیت‌ها بر نرخ‌های سود حساب‌های بانکی در ژوئیه سال ۲۰۱۵ برداشته شد.

بیمه‌ی حساب بانکی به این معنی است که حساب‌های بانکی تضمین‌شده نرخ‌های سود نسبتا کمتری دارند، درصورتی‌که دیگر محصولات مالی - حساب‌های بانکی بالاتر از یک اندازه‌ی مشخص، صندوق‌های بازار پول، محصولات مدیریت ثروت و نظایر این‌ها - نرخ‌های سود بالاتری برای جبران ریسک به سرمایه‌گذارانی می‌دهند که ممکن است بخشی یا تمام اصل سرمایه‌ی خود را از دست بدهند. هر اندازه سرمایه‌گذاران پول بیشتر و بیشتری به محصولات با بازده بالا منتقل کنند، بانک‌ها با فشار بیشتری برای وام‌دادن پول زیادتر با نرخ‌های بالاتر به وام‌گیرندگانی ریسک‌پذیرتر و عمدتا مربوط به بخش خصوصی مواجه می‌شوند. این همان چیزی است که اکنون در بخش «بانک‌داری سایه» اتفاق افتاده است؛ جایی که محصولات مدیریت ثروت با بازده بالاتر، تأمین مالی وام‌هایی با بازده بالاتر را انجام می‌دهند. این فرایند می‌تواند سودمند باشد به شرط این‌که نرخ‌های بهره‌ی این وام‌های جدید به قدر کافی بالا

1. Federal Deposit Insurance Corporation (FDIC)

باشند تا ریسک‌ها را جبران کنند. قیمت پول به جای این‌که به فرمان دولت تعیین شود، بیش‌ازپیش به‌وسیله‌ی عرضه و تقاضای اعتبار در بازار تعیین خواهد شد. روی کاغذ، این قیمت‌گذاریِ بازارمحورتر، اعتبارات را کارآمدتر می‌کند. وام‌های بیشتری می‌تواند به‌سوی شرکت‌های خصوصی برود و بازده بالاتری برای سرمایه‌گذاری آن‌ها ایجاد کند و نیاز کمتری باشد که به‌سوی بنگاه‌های دولتی و ادارات محلی‌ای برود که سرمایه‌گذاری‌های کم‌بازده انجام می‌دهند. با گذشت زمان، این بهره‌وری بالاتر روی‌هم‌رفته می‌تواند مشکل سریع‌تربودن سرعت رشد بدهی از رشد اقتصاد را حل کند.

چرا چین نرخ مبادله‌ی ارز خود را با این شدت کنترل کرده است؟

نرخ مبادله‌ی ارز چین مدیریت‌شده است، نه شناور. بر خلاف نظر شایع رسانه‌های اقتصادی و کنگره‌ی آمریکا، چین هرگز واقعا سیاستی عامدانه برای کاهش ارزش واحد پولی خود به این منظور که صادراتش را افزایش دهد، نداشته است. در بیشتر دوران اصلاح، هدف اصلی سیاست نرخ مبادله‌ی ارز این بوده است که (الف) قیمت‌ها در چین به‌طور معقولی قابل‌مقایسه با قیمت‌ها در بقیه‌ی جهان باشد؛ (ب) صادرات چین رقابت‌پذیر بماند (اما فشار کناررفتن از زنجیره‌ی ارزش برای صادرکنندگان نیز حفظ شده است)؛ و (ج) کسب‌وکارها محیط سرمایه‌گذاری باثبات و قابل‌پیش‌بینی‌ای داشته باشند و نگران نباشند که امواج سهمگین واحد پولی، ممکن است ناگهان سودهای آنان را از بین ببرد یا هزینه‌های عملیاتی‌شان را افزایش دهد. به‌طورکلی، هدف آخر - ثبات برای سرمایه‌گذاران - مهم‌ترین مسئله بوده است.

با گذشت زمان، توازن این هدف‌های متفاوت به‌موازات دگرگونی در اقتصاد چین تغییر کرده است. ارزش رنمینبی از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۴، به‌طور ثابت از ۱,۵ واحد در برابر هر دلار به ۸,۷ کاهش یافته است. این اتفاق به این دلیل رخ داد که طی دهه‌ی ۱۹۸۰، وظیفه ی اصلی نرخ مبادله‌ی ارز، قادرساختن حرکت از یک اقتصاد جایگزین‌کننده‌ی واردات به

سبک کمونیستی، به‌سوی یک اقتصاد صادرات‌گرای آسیای شرقی بود. در دوران اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده، چین - مثل تقریبا هر کشور کمونیستی دیگری - نرخ مبادله‌ی ارزی به‌شدت بالاتر از ارزش واقعی داشت که منعکس‌کننده‌ی این اصل اقتصادی کمونیستی بود که سرمایه‌گذاری داخلی به جای تجارت بین‌المللی، مسیر کسب ثروت است. در این ساختار، نرخ بالای مبادله‌ی ارز مفید بود، چون واردات کالاهای سرمایه‌ای و مواد خام را ارزان‌تر می‌ساخت.

مدل جدید رشد صادرات‌محور نیازمند نرخ مبالـه‌ای بود که، می‌شود گفت، اندکی ارزش کمتری داشته باشد تا صادرات چین در بازارهای جهانی رقابت‌پذیر باشد. طی پانزده سال اول اصلاحات، چین اجازه داد که نرخ مبادله‌اش تدریجا تا یک سطح واقع‌گرایانه‌تر کاهش یابد. این کشور هم‌چنین دو نرخ مبادله ی خود را نگه داشت: یک نرخ رسمی بالا که برای مثال، وقتی گردشگران خارجی پول خود را به رنمینبی تبدیل می‌کردند استفاده می‌شد؛ و یک نرخ بازارگرای دوم که تنها در دسترس مؤسسات تجاری دارای مجوز بود.

در سال ۱۹۹۴ دو نرخ مبادله با هم ترکیب شدند (متمایل به نرخ بازاری کمتر) و طی چندین سال بعد از آن، مقامات در تلاش برای پی‌بردن به ارزش واقعی رنمینبی در بازارهای بین‌المللی، اجازه دادند نرخ مبادله، نسبتا آزادانه شناور باشد. (۱۷) تا انتهای سال ۱۹۹۶، این نرخ روی ۸,۳ در برابر دلار ماند و این رقم در قالب نرخی ثابت در ۹ سال بعد اتخاذ شد و تنها اجازه ی یک نوسان تجاری روزانه کوچک داده شد.

چرا چین از کاهش مداوم ارزش ارز به سمت یک نرخ ثابت مبادله‌ی ارز در برابر دلار حرکت کرد؟ دلیل این بود که وظیفه‌ی اصلی این نرخ تغییر کرده بود: تغییر وظیفه از امن‌کردن رنمینبی برای صادرکنندگان چینی به سوی امن‌کردن رنمینبی برای سرمایه‌گذاران خارجی. شرکت‌های خارجی در دهه‌ی ۱۹۹۰ با یک نرخ مبادله‌ی بالا به چین سرازیر شدند و تعداد عظیمی کارخانه صادرات‌گرا ساختند. چنین سرمایه‌گذارانی اطمینان‌خاطر می‌خواستند که سرمایه‌گذاری‌های بزرگ‌شان با نوسانات شدید در نرخ

مبادله، بی‌ارزش نشود. بنابراین نرخ مبادله‌ی چین نیازمند این بود که با دو موقعیت سازگار شود: این نرخ می‌بایست به قدر کافی پایین می‌بود تا تضمین کند که صادرکنندگان چینی رقابت‌پذیر باقی می‌مانند، اما هم‌چنین می‌بایست به اندازه‌ی کافی نزدیک به سطح بازاری واقعی می‌بود تا بتواند برای مدتی طولانی تغییرات کمی داشته باشد.

نرخ مبادله‌ی ثابت، تقریبا بلافاصله بعد از اتخاذش با چالش مواجه شد. طی دوران بحران مالی آسیایی سال‌های ۱۹۹۸-۱۹۹۷، چندین کشور آسیایی همسایه که بسیاری از آن‌ها سبدهای صادراتی‌ای داشتند که مستقیما با سبد چین رقابت می‌کرد، مجبور شدند به‌شدت ارزش واحد پولی خود را پایین بیاورند. بیشتر ناظران تخمین می‌زدند که چین ارزش رنمینبی را برای نگه‌داشتن صادرکنندگانش بر سر کار، تا همین اندازه پایین بیاورد.

آن‌ها اشتباه می‌کردند. چین ارزش را پایین نیاورد: در واقع، آن‌ها الصاق رنمینبی به دلار را از طریق کاهش نوسان تجاری مجاز روزانه تا میزان ناچیز ۱٫۰ درصد، محکم‌تر کردند. چین به جای تسلیم‌شدن در برابر وسوسه‌ی کاهش ارزش واحد پولی، تأکید بر نرخ ثابت مبادله‌ی ارز خود را مضاعف کرد. چرا؟ اساسا به این خاطر که اصل ثبات بلندمدت برای سرمایه‌گذاران بر مصلحت حمایت کوتاه‌مدت از صادرکنندگان می‌چربید. برای چندین سال، هزینه‌ها بالا بود: رشد صادرات تقریبا متوقف شد و مازاد تجاری کاهش یافت. اما سرمایه‌گذاران خارجی با تعهد پکن به اعمال یک نرخ مبادله‌ی ثابت، دلگرم بودند و سرازیرشدن سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ادامه یافت. تا سال ۲۰۰۱، چین این حسن‌شهرت آشکار را برای خود به دست آورده بود که یکی از بهترین مکان‌ها در آسیا برای انجام کسب‌وکار است و صادرات دوباره با نرخ دورقمی افزایش یافت.

از سال ۲۰۰۴، مازاد تجاری چین فوران کرد و منتقدان در ایالات متحده شروع به این استدلال کردند که ارز با ارزش کمتر از ارزش واقعی خود، به کارخانه‌های چینی کمک می‌کند تا سهم بازار شرکت‌های آمریکایی را بدزدند. توجه کنید که واحد پولی چین در سال ۲۰۰۴ دقیقا همان نرخ

مبادلـه‌ی سـال ۱۹۹۸ را در مقابـل دلار آمریـکا داشـت. چیـن ارزش ارز خـود را کاهـش نـداده بـود تـا بـه صـادرات برسـد. امـا دو اتفـاق افتـاده بـود. اولا، بهـره‌وری کارگـران چینـی بسـیار بیشـتر شـده بـود، چـون اصلاحـات صنعتـی، آنـان را واداشـته بـود از بنگاه‌هـای دولتـی ناکارآمـد بـه سـمت شـرکت‌های خصوصـی و خارجـی بهتـر مدیریت‌شـده برونـد. و ثانیـا، دلار آمریـکا بعـد از سـال ۲۰۰۰ به‌شـدت تضعیـف شـد. رنمینبـی کـه بـه دلار الصـاق شـده بـود، در برابـر بسـیاری از واحدهـای پولـی دیگـر (مثـل یـورو) ارزان‌تـر شـد و ایـن امـر بـه صادرکننـدگان چینی کمک کرد.

در سـال ۲۰۰۵، چیـن الصـاق بـه دلار بـا نـرخ ثابـت را رهـا کـرد و اجـاره داد رنمینبـی در برابـر دلار سـینه‌خیز بـالا بـرود. سـرعت اولیـه‌ی افزایـش ارز آهسـته بـود، امـا بعـد از ایـن کـه در سـال ۲۰۰۷، مـازاد حسـاب جـاری چیـن بـه ۴۰۰ میلیـارد دلار، یـا ۱۰ درصـد تولیـد ناخالـص داخلـی رسـید، خیـزش رنمینبـی شـتاب گرفـت. تـا آخـر سـال ۲۰۱۳، بعـد از هشـت سـال افزایـش ارزش تدریجـی، رنمینبـی بـه نـرخ ۶ در برابـر دلار رسـید کـه آن را ۴۰ درصـد باارزش‌تـر از آن‌چـه

نمودار ۷/۴ ـ نرخ مبادله‌ی ارز

نرخ رنمینبی/ دلار و شاخص نرخ مبادله‌ی واقعی، ۲۰۱۴ـ۱۹۹۴

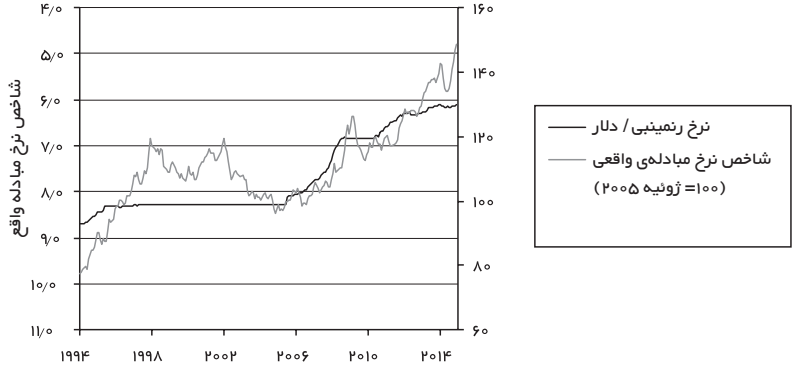

منبع: NBS/CEIC

در سال ۲۰۰۵ بود ساخت (نمودار ۷,۴ را ببینید). حساب جاری چین عمدتا به‌لطف این تغییر تا میزان ترسناک کمتر از ۲ درصد تولید ناخالص داخلی کاهش یافت.

پدیدارشدن گام جدید مدیریت ارز پکن از اوت ۲۰۱۵ شروع شد؛ یعنی زمانی که بانک خلق چین اعلام کرد اصلاح روزانه‌ی «نرخ اصلی برابری ارز[1]» (نرخی که واحد پولی در یک روز، تا اندازه‌ی ۲ درصد می‌تواند بالا یا پایین آن خریدوفروش شود) بر اساس نرخ‌های بسته‌شده بازار در روز قبل انجام خواهد شد. پیش از آن، بانک خلق چین بدون ارجاع به رویدادهای بازار، اصلاح روزانه را انجام می‌داد. این کار یک گام به سوی واحدی پولی با آزادی شناوری بیشتر بود. با این وجود، مقامات احتمالا به مداخله خود برای جلوگیری از این‌که واحد پولی به شدت به سمت یک کرانه یا کرانه دیگر حرکت کند، ادامه خواهند داد. یک دلیل این است که حفظ محیط باثبات برای سرمایه‌گذاران - و حفظ مازاد تجاری و سرعت جریان‌های سرمایه با ثباتی به همان اندازه - هدف سیاستیِ مهمی باقی مانده است. دلیل دوم این است که پکن اکنون می‌خواهد رنمینبی در قالب یک ارز بین‌المللی مهم مثل دلار، یورو یا ین تکامل یابد و با این نیت، ارزش ثابت واحد پولی هنوز مفید است.

چرا چین سعی می‌کند رنمینبی را یک ارز بین‌المللی کند؟

چین با شروع سال ۲۰۰۹ حرکتی محسوس را برای افزایش استفاده بین‌المللی از رنمینبی آغاز کرد؛ حرکتی که تا آن‌موقع در کمترین حد بود. موارد اصلی این برنامه، افزایش توانایی ساکنان هنگ کنگ برای بازکردن حساب بانکی با رنمینبی، رونق‌گرفتن رنمینبی در صدور صورت‌حساب برای جریان‌های عظیم تجاری چین و افتتاح بازار قرضه با رنمینبی در هنگ کنگ بود. (اوراق قرضه رنمینبی که خارج از سرزمین اصلی[2] چین صادر شده‌اند به زبان محاوره‌ای اوراق قرضه‌ی «دیم سام»[3] (نوعی غذای

1. Central Parity Rate
2. Mainland
3. Dim Sum

لقمه‌ای آب‌پز) شناخته می‌شوند.)

نتایج این برنامه از بسیاری جنبه‌ها تحسین‌برانگیز بود. تا انتهای سال ۲۰۱۴، مجموع چشمگیر اوراق قرضه‌ی دیم‌سام به ۴۰۰ میلیارد رنمینبی (۶۵ میلیارد دلار) رسید؛ مجموع حساب‌های بانکی رنمینبی در هنگ کنگ، یک تریلیون رنمینبی یا ۱۲ درصد کل حساب‌های بانکی در این قلمرو شد؛ و ۲۲ درصد تجارت چین با رنمینبی انجام شد. صدور اوراق قرضه‌ی رنمینبی فراتر از هنگ کنگ، تا دیگر مراکز مالی به‌خصوص سنگاپور و لندن گسترش یافت. با فاصله‌ی فقط پنج سال از نقطه‌ی شروع، این وضعیت ترقی بزرگی در حضور بین‌المللی رنمینبی محسوب می‌شد که از جنبه‌های زیادی قابل‌مقایسه با بین‌المللی‌کردن ین ژاپن در دهه‌ی ۱۹۸۰ است. (۱۸)

بااین‌وجود، رنمینبی هنوز تا تبدیل‌شدن به یک ارز بین‌المللی خیلی فاصله دارد. در سال ۲۰۱۳، آخرین سالی که ما داده‌های موثق آن را داریم، رنمینبی در فهرست پردادوستدترین ارزها در بازارهای مبادله خارجی رتبه‌ی نهم را داشت و در ۲ درصد تجارت جهانی ارز از لحاظ ارزش، درگیر بود. سهم سه ارز جهانی عمده - دلار آمریکا، یورو و ین - به‌ترتیب ۸۷ درصد، ۳۳ درصد و ۲۳ درصد بود. (چون هر دادوستدی درگیر دو ارز است، رقم کل برای همه‌ی ارزها ۲۰۰ درصد است.) حتی ارزهای درجه دوم مثل پوند بریتانیا، دلار استرالیا و فرانک سوییس، سه تا پنج برابر بیشتر از رنمینبی دادوستد شده بودند. بازار اوراق قرضه‌ی دیم سام سریع رشد کرده است، اما هنوز بخش کوچکی از بازار چشمگیر ۲۲ تریلیون دلاری اوراق قرضه‌ی بین‌المللی آمریکا است. (۱۹)

یک دلیل برای این‌که رنمینبی شروع به بین‌المللی‌شدن کرد، صرفا این بود که ارز کشوری تجارتی با ابعاد چین خیلی عجیب بود که به‌صورت بین‌المللی دادوستد نشود. چین بعد از تقریبا دو دهه‌ی رشد دورقمی در تجارت کل خود، در سال ۲۰۰۹ تبدیل به بزرگ‌ترین صادرکننده شد و در سال ۲۰۱۳ ایالات متحده را در مقام بزرگ‌ترین کشور تجارتی جهان (واردات به‌اضافه‌ی صادرات) پشت سر گذاشت. با وجود چنین تعداد زیادی از کشورها و شرکت‌هایی که کالا به و از چین ارسال می‌کنند،

طبیعی است که بیشتر آن‌ها بخواهند دادوستد را با واحد پولی چین انجام دهند؛ درست مثل استفاده بین‌المللی از مارک و ین که در دهه‌ی ۱۹۷۰، وقتی آلمان غربی و ژاپن قدرت‌های تجاری بزرگی شدند، اوج گرفتند.

دلایل سیاستی‌ای نیز پشت اوج‌گرفتن نامنتظره رنمینبی بود. یکی از این دلایل این بود که باید با بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ می‌ساخت. نظام پولی بسته‌ی چین با بحران آسیب ندید، اما جریان‌های تجاری آن آسیب دیدند: در سال بعد از بحران، صادرات تا تقریبا ۲۰ درصد سقوط کرد که بدترین کاهش تا آن زمان بود. بسیاری افراد، از جمله مقامات چینی، معتقد بودند که یک دلیل این اتفاق، راکد شدن بازار اعتبارنامه‌های بانکی بود که مهم‌ترین ابزار تأمین مالی تجاری به حساب می‌آمد. در بیشتر اعتبارنامه‌ها، دلار آمریکا دست بالا را داشت. مقامات چینی اعتقاد داشتند که افزایش سهم تأمین مالی تجاری این کشور به رنمینبی به جای دلار، توانایی چین را برای جان سالم به در بردن از توفان‌های بین‌المللی پولی آینده بیشتر می‌کند.

عامل دیگر میل بانک خلق چین برای افزایش سرعت آزادسازی پولی *داخلی* چین بود. نظام پولی بسته و سرکوب‌شده‌ی چین وقتی منطقی بود که وظیفه‌ی اقتصادی اصلی‌اش به‌تحرک‌درآوردن منابع برای به‌حداکثر رساندن سرمایه‌گذاری‌ها در تأسیسات زیربنایی و صنایع پایه بود. اما از سال ۲۰۰۹، برای بسیاری از سیاست‌گذاران از جمله مدیران بانک خلق چین، روشن شد که این مرحله از به‌تحرک‌واداشتن، به پایان خود نزدیک شده است و رشد اقتصادی آینده، باید بیشتر از بهره‌وری به دست بیاید. برای اتفاق‌افتادن این امر، نظام مالی می‌بایست رقابت‌پذیرتر و کاراتر شود و هزینه‌ی پول (نرخ‌های بهره) می‌بایست بیشتر به‌وسیله‌ی بازار و کمتر به‌وسیله‌ی برنامه‌ریزان دولتی هدایت شود. اما بسیاری از مؤسسات پولی و بنگاه‌های دولتی‌ای که از سرمایه‌ی ارزان و یک نظام بسته منتفع می‌شدند، با آزادسازی مالی مخالف بودند. بانک خلق چین برای از سر راه برداشتن این مقاومت، ایجاد بازار رنمینبی در هنگ کنگ را شروع کرد. فکر این کار، ساختن مکانی خارج از سرزمین اصلی چین

بود که در آن، نرخ‌های بهره‌ی رنمینبی بتواند با بازار تعیین شود. وقتی که این تجربه با مقیاس کوچک و کنترل‌شده با موفقیت مواجه شود، آزادسازی نرخ‌های بهره در سرزمین اصلی چین که هم مفید باشد و هم نسبتا کم‌خطر، آسان‌تر خواهد بود. (۲۰)

چقدر احتمال دارد رنمینبی یک ارز ذخیره‌ی[1] مهم جهانی یا حتی جایگزینی برای دلار آمریکا شود؟

سؤال درباره‌ی توانایی تبدیل‌شدن رنمینبی به ارز ذخیره در نوامبر ۲۰۱۵ معنا پیدا کرد؛ وقتی که این ارز تبدیل به پنجمین ارز با حق برداشت مخصوص[2] در صندوق بین‌المللی پول شد که یک ارز ذخیره‌ی مصنوعی است. این اتفاق، اهمیت روزافزون چین را در اقتصاد جهان به‌طور نمادین به رسمیت می‌شناخت، اما حرف زیادی برای نقش آینده‌ی این ارز نداشت. (۲۱) رنمینبی در یک دهه‌ی آینده می‌تواند مثل ین یا فرانک سوییس به ارز ذخیره‌ی دوم تبدیل شود. شانس آن برای جایگزین‌شدن با دلار آمریکا نزدیک به صفر است. رسانه‌های اقتصادی به‌طور مرتب مطالبی منتشر می‌کنند درباره‌ی این‌که چطور چین برنامه دارد رنمینبی را به جایگزینی برای دلار آمریکا تبدیل کند؛ دلاری که از پایان جنگ جهانی دوم ارز اصلی برای تجارت و سرمایه‌گذاری بوده است. این برنامه ممکن است وجود داشته باشد - ما راهی برای فهمیدن آن نداریم - اما می‌توانیم مطمئن باشیم که این برنامه دهه‌ها پیش از این‌که رنمینبی به رقابت با دلار دست بزند وجود خواهد داشت و اسباب خوشبختی است که هرگز عملی نخواهد شد.

اولا، استفاده بین‌المللی از رنمینبی هنوز در مقایسه با دلار میکروسکوپی است. در بازارهای ارزهای خارجی، دلار بیش از چهل برابر رنمینبی مرتبا مبادله می‌شود. دلار ۶۰ درصد ذخایر بانک‌های مرکزی جهان را تشکیل می‌دهد؛ سهمی که از اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ با برخی نوسانات حفظ شده

1. Reserve Currency
2. Special Drawing Rights (SDR)

است. عملا تمام بقیه‌ی ذخایر بانک‌های مرکزی به یورو یا ین است. سهم رنمینبی شاید کمتر از یک درصد باشد. حتی اگر رنمینبی حرکت سریع کنونیِ بین‌المللی‌شدن را ادامه دهد، سال‌های زیادی را در پیش خواهد داشت تا به نزدیکی نقطه‌ی قابل‌رقابت با تأثیر دلار برسد.

علاوه‌براین، دلایلی وجود دارد برای این‌که فکر کنیم سرعت بین‌المللی‌شدن رنمینبی کاهش خواهد یافت. در این‌جا، سابقه‌ی ژاپن جالب‌توجه است. در دهه‌ی ۱۹۸۰، بسیاری از مردم درباره‌ی ژاپن بسیار شبیه به صورتی که اکنون درباره‌ی چین سخن می‌گویند- در مقام یک ابرقدرت مالی روبه‌رشد - صحبت می‌کردند. تا سال ۱۹۹۰، ین ۱۴ درصد تجارت بین‌المللی ارز خارجی (هفت برابر سطح چین در سال ۲۰۱۲) و ۹ درصد ذخایر بانک‌های جهانی را تشکیل می‌داد. ین ظاهرا به پشتیبانی غول اقتصادی توقف‌ناپذیر ژاپن، به نظر می‌رسید آماده است که به رتبه‌های بالای ارزهای بین‌المللی برسد یا حتی جایگزین دلار شود.

این اتفاق هرگز رخ نداد: معلوم شد که سال ۱۹۹۰ اوج اهمیت ین است. تا سال ۲۰۱۰، سهم ین از تجارت ارزهای خارجی و ذخایر جهانی به‌ترتیب تا ۹ درصد و ۳ درصد سقوط کرد. این اتفاق تاحدی به این دلیل رخ داد که رشد اقتصادی ژاپن برای نزدیک به یک دهه‌ی تا تقریبا صفر کاهش یافت. اما هم‌چنین به این خاطر بود که رهبران این کشور نپذیرفتند نظام پولی را باز کنند و از مدل رشد اقتصادی‌ای که به مازاد عظیم تجاری وابسته بود، دل نکندند. یک کشور برای داشتن ارزی که واقعا جهانی و بر پایه‌هایی پایدار استوار باشد، باید بازارهای پولی ژرف، باز و قابل‌اعتمادی داشته باشد که خارجی‌ها بتوانند به‌سادگی پول را به آن وارد و از آن خارج کنند. با نبود چنین بازارهایی، خارجی‌ها راغب خواهند بود برای کنارگذاشتن منابع نقدی خود، به جای دیگری نگاه کنند. تمایل به داشتن کسری تجاری نیز به این امر کمک می‌کند. وقتی ایالات متحده کسری تجاری دارد، همان‌طور که از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ عملا هر سال داشته، بیشتر از این‌که دلارها را جمع کند، دلارها را به خارج می‌فرستد. این امر به این معنی است که جهان با وفور دلار مواجه است. مردم

همیشه تشنه‌ی مکان‌هایی امن برای سرمایه‌گذاری این دلارهای اضافی هستند و بازار اوراق قرضه‌ی ژرف، باز و قابل‌اعتماد آمریکا جای خوبی برای این کار است.

ژاپن ثابت کرده است که تمایلی به بازکردن بازارهای پولی یا داشتن کسری تجاری ندارد، به این معنی که تقاضای خودش برای ین از توان عرضه‌ی آن برای بقیه جهان پیشی می‌گیرد و این امر، حفظ توازنِ میزان زیاد ین برای خارجی‌ها را سخت می‌کند. آیا چین ثابت خواهد کرد متفاوت از ژاپن است؟ شاید. فعلا به نظر می‌رسد تلاش می‌کند بازارهای پولی خود را نسبتا بسته نگه دارد و مازاد تجاری داشته باشد. چین بر اساس شاخص‌های استاندارد گشودگی مالی[1]، کمترین بخش پولی باز را نسبت به هر اقتصاد بزرگ دیگر دارد. این بخش در حال بازشدن است (برای مثال، با اجازه‌دادن به سرمایه‌گذاران خارجی تا به واسطه‌ی دلالان هنگ کنگ در بازار شانگهای سهام بخرند)، اما این کار با سرعت کندی انجام می‌شود. (۲۲) مادامی که این وضعیت حفظ شود، توانایی رنمینبی برای تبدیل‌شدن به یک ارز عمده‌ی بین‌المللی، امری تصنعی خواهد بود.

1. Financial Openness

۸
انرژی
و محیط زیست

در فصل‌های پیشین، سه نظام پشتیبانی‌کننده‌ی ساختار اقتصادی چین را مورد بررسی قرار دادیم: نظام‌های پولی، مالی و بنگاه‌داری. در این فصل، نگاهی به چهارمین نظام پراهمیت، یعنی انرژی خواهیم انداخت. به عبارت دیگر، این نظام پیچیده‌ترین نظام‌ها است، چراکه مصرف انرژی چین به دو موضوع مهم دیگر پیوند خورده است: مسئله‌ی آلودگی هوای کشور و تغییر اقلیم جهانی. پشت‌گرم بودن به منابع انرژی متنوع و پایدار برای سوخت‌رسانی به فرایند رشد آینده چین، عامل بزرگ دیگری در استراتژی ژئوپولیتیک پدیدارشده در این کشور است.

چین چقدر انرژی مصرف می‌کند؟

چین بزرگترین مصرف‌کننده‌ی انرژی جهان است. مصرف انرژی آن نزدیک به یک‌چهارم مصرف جهانی برآورد شده است. چین سی درصد بیشتر از ایالات متحده و تقریبا دو برابر اتحادیه‌ی اروپا انرژی می‌سوزاند. چین با فاصله زیاد از دیگران، بزرگترین مصرف‌کننده زغال‌سنگ است؛ یعنی معادل حدود نیمی از مصرف جهانی. بدین‌ترتیب چین بزرگترین منتشرکننده‌ی دی‌اکسیدکربن در جهان نیز به‌شمار می‌آید؛ گازی که مهم‌ترین محرک گرمایش جهانی است.

البته چین جمعیت زیاد و اقتصاد صنعتی بسیار وسیعی دارد و تعجبی ندارد که مصرف انرژی زیادی داشته باشد. سؤال مهم‌تر این است که چین *نسبت به جمعیت و وزن اقتصادیش*، انرژی زیاد یا کمی مصرف می‌کند؟ ما برای پاسخ به این سؤال، باید تمامی مصارف انرژی چین را - از جمله نفت، گاز، انرژی اتمی یا انرژی‌های بازگشت‌پذیر - به واحدهای استاندارد تبدیل و سپس به جمعیت و تولید ناخالص داخلی آن تقسیم کنیم. نتیجه بر اساس معادل آن به واحد بشکه نفت، در جدول ۸،۱ نمایش داده شده است.

جدول ۸/۱: مصرف انرژی چین در مقایسه با مصرف جهانی (۲۰۱۴)

	جهان	چین	ایالات متحده	اتحادیه‌ی اروپا
الف: مصرف کل انرژی مقیاس ۱ میلیون بشکه نفت				
نفت	۳۱	۴	۶	۴
گاز طبیعی	۲۲	۱	۵	۳
زغال‌سنگ	۲۸	۱۴	۳	۲
سایر	۱۳	۲	۲	۳
جمع	۹۵	۲۲	۱۷	۱۲
ب: انرژی به ازای هر نفر و هر واحد تولید ناخالص ملی مقیاس ۱ بشکه نفت				
مصرف انرژی به ازای هر نفر	۱۳	۱۶	۵۳	۲۳
مصرف انرژی به ازای ۱ میلیون دلار (ایالات متحده) تولید ناخالص ملی	۱۲۱۷	۲۱۰۳	۹۶۷	۶۴۰

برمبنای ارقام به‌دست‌آمده به ازای هر نفر، وضعیت چین چندان بد به نظر نمی‌رسد. مصرف آن در سال ۲۰۱۴ شانزده بشکه نفت به ازای هر نفر بوده است، یعنی تنها کمی بالاتر از متوسط مصرف جهانی و کمتر از یک‌سوم ۵۳ بشکه‌ای که هر آمریکایی به‌طور متوسط مصرف کرده است. ولی وقتی به مقایسه‌ی اقتصادی برمی‌گردیم، ارقام مربوط به چین مأیوس‌کننده است. چین نیازمند سوزاندن انرژی‌ای معادل ۲۰۰۰ بشکه نفت برای تولیدی اقتصادی به ارزش یک میلیون دلار است؛ چیزی بیش از دو برابر ایالات متحده و سه برابر اتحادیه‌ی اروپا. چین با اختلاف زیاد، بزرگ‌ترین اقتصاد انرژی‌بر در میان اقتصادهای بزرگ جهان است. (۱)

چرا شدت مصرف انرژی چین تا این حد زیاد است؟

سه دلیل برای شدت مصرف بالای انرژی چین وجود دارد: ساختار اقتصادیش، ساختار تقاضای انرژی آن و بازدهی کم. عامل ساختاری این است که اقتصاد چین بیش از هر کشور بزرگ دیگری، به تولید صنعتی و به‌طورکلی صنایع، وابسته است. بخش صنعت برای هر دلار تولید، انرژی بسیار بیشتری نسبت به بخش خدمات و کشاورزی مصرف می‌کند. در نتیجه، اقتصادی که عمدتا به صنعت وابسته است، از اقتصادی با ابعاد مشابه که عمدتا بر پایه خدمات است، انرژی بیشتری صرف می‌کند. تا همین اواخر، تقریبا نیمی از تولید اقتصادی چین از صنایع حاصل می‌شد، یعنی بیش از چهار برابر ایالات متحده. علاوه بر آن، سهم به‌طور غیرعادی بالایی از صنعت چین، صنایع سنگین است: تولید فولاد؛ ذوب آلومینیوم و دیگر فلزات؛ پالایش محصولات پتروشیمی؛ و ساخت سیمان، شیشه و نظایر آن. این صنایع فوق‌العاده انرژی‌بر هستند. با درنظرگرفتن ساختار تولیدی چنین وابسته به صنایع انرژی‌بر به جای خدمات کم‌مصرف پوشش‌دهنده‌ی چین که اقتصادهای پیشرفته است، مصرف شدیدا بالای انرژی در چین جای تعجب ندارد.

عامل دوم، ساختار تأمین انرژی چین، خصوصا وابستگی به زغال‌سنگ است که تقریبا برای تولید سه‌چهارم نیروی الکتریکی استفاده می‌شود. (برعکس، زغال‌سنگ تنها برای تولید یک‌چهارم برق اروپا و ۴۰ درصد آن در آمریکا به کار می‌رود.) این قضیه منجر به مصرف انرژی نسبتا بالا می‌شود، زیرا زغال‌سنگ، کم‌بازده‌ترین سوخت برای تولید برق نسبت به مهم‌ترین جایگزین آن یعنی گاز طبیعی است: برای تولید یک واحد الکتریسیته، تقریبا بیست‌وپنج درصد بیشتر از گاز طبیعی، به زغال‌سنگ نیاز است. (۲) از نظر اقتصادی وابستگی شدید چین به زغال‌سنگ قابل درک است زیرا منبع وافر خانگی است، درحالی‌که بخش زیادی از گاز طبیعی باید با قیمت بالا وارد شود (چین ۱۳ درصد ذخایر زغال‌سنگ دنیا، اما کمتر از ۱ درصد ذخایر نفت و گاز جهان را در اختیار دارد.) (۳) متأسفانه استفاده‌ی پرحجم از

زغال‌سنگ، چنان‌که در ادامه خواهیم دید، هزینه‌های گزاف زیست محیطی را تحمیل می‌کند.

عامل سوم، بازدهی، کمی پیچیده‌تر است زیرا مصرف انرژی چین در همه‌ی نقاط، کم‌بازده نیست. برای نمونه، نیروگاه‌های زغال‌سنگی چین در تبدیل زغال‌سنگ به الکتریسیته حدود ۱۰ درصد پربازده‌تر از نیروگاه‌های زغال‌سنگی آمریکا هستند. دلیلش آن است که نیروگاه‌های آمریکا به‌طور معمول ۴۵ تا ۵۰ سال عمر دارند، درحالی‌که عمده‌ی نیروگاه‌های چین در دهه‌ی گذشته راه‌اندازی شده‌اند و از فن‌آوری جدیدتر و کارآمدتری سود می‌برند. هم‌چنین، استاندارد بهره‌وری سوخت خودروها در چین که ابتدا در سال ۲۰۰۴ تصویب و بعد در سال ۲۰۰۸ بر شدت آن افزوده شد، سختگیرانه‌تر از قوانین ایالات متحده و تمامی کشورهای توسعه‌یافته است و از نظر شدت سخت‌گیری، تنها پس از ژاپن و اروپا رده‌بندی می‌شود. (۴)

با وجود این، از جهات متعددی مصرف انرژی - و به‌طور کلی‌تر منابع طبیعی - در چین بسیار کم‌بازده است. در دوران رونق ساخت‌وساز در ۱۵ سال گذشته، خانه‌ها و ساختمان‌های اداری با سرعت سرسام‌آوری بر پا شدند و به درزبندی و عایق‌کاری آن‌ها برای کاهش هزینه‌های گرمایش و تهویه، توجه کمی شد. منشأ دیگر کمیِ بازده، صنعت است که حدود سه‌چهارم الکتریسیته کشور را مصرف می‌کند و هم‌چنین مصرف‌کننده‌ای عمده برای سایر انواع انرژی است (مثلا سوخت زغال‌سنگ برای گرمایش دیگ‌های صنعتی). در برخی موارد، این کمی بازده، به دلیل استفاده‌ی کارخانه‌ها از تجهیزات قدیمی افزایش می‌یابد. البته تأثیر این مورد، با اقدام دولت برای بستن خط تولیدهای فرسوده کمتر و کمتر شده است. مسئله‌ی بزرگ‌تر، حمایت ادارات محلی از صنایع غیرسودده بومی است. ادارات محلی گاهی قیمت‌های پایین کاذبی برای نهاده‌هایی مانند زغال‌سنگ و برق مقرر می‌کنند تا کارخانه‌ها را فعال نگه دارند، به این منظور که با آن، زمینه اشتغال و مالیات بر درآمد را حفظ کنند. نتیجه‌ی این کار، مصرف مقدار زیادی انرژی برای مشارکت نسبتا کم در افزایش ارزش اقتصادی است. از دیدگاه بازده انرژی، بهتر است که این کارخانه‌ها بسته

شـود و در صـورت لـزوم، محصولاتـی کـه در حـال تولیدشـان هسـتند از مکان‌هایـی وارد شوند که می‌توانند آن‌ها را با بازدهی بیشتری تولید کنند. (۵)

چین چه نوع انرژی‌هایی مصرف می‌کند و ترکیب آن‌ها چگونه در حال تغییر است؟

هنـگام بررسـی نظـام انـرژی چیـن نخسـتین کلمـه‌ای کـه بـه ذهـن می‌رسـد «زغال‌سـنگ» اسـت؛ چیـزی کـه چیـن بیـش از هـر کشـور بـزرگ دیگـری بـدان وابسـته اسـت. زغال‌سـنگ بـرای تولیـد ۶۶ درصـد کل تقاضـای اولیـه‌ی انـرژی بـه کار مـی‌رود - بیـش از دو برابـر متوسـط جهانـی بـا رقـم ۳۰ درصـد - درحالی‌کـه نفـت ۱۸ درصـد، گاز طبیعـی ۶ درصـد و سـایر منابـع (به‌خصـوص الکتریسـیته آبـی و البتـه منابـع هسـته‌ای، بـاد و خورشـید) ۱۱ درصـد مابقـی را تأمیـن می‌کننـد. نیمـی از زغال‌سـنگ مصرفـی در چیـن بـه نیروگاه‌هـا مـی‌رود. بیشـتر سـهم باقیمانـده در صنعـت بـرای چیزهایـی ماننـد تولیـد سـیمان یـا گرمایـش دیگ‌هـای بخـار اسـتفاده می‌شـود. زغال‌سـنگ در چیـن فـراوان و نسـبتا ارزان اسـت و هم‌چنیـن یکـی از منابـع اصلـی آلودگـی هـوا و گرمایـش اقلیـم بـا منشـأ انتشـار گاز دی‌اکسـیدکربن نیـز اسـت. بـه همیـن دلیـل، دولـت بیشـتر دهـه‌ی گذشـته را بـه تـلاش بـرای تنوع‌بخشـیدن بـه منابـع تأمیـن انـرژی‌اش بـا گسـترش اسـتفاده از گاز طبیعـی، منابـع هسـته‌ای و انرژی‌هـای برگشـت‌پذیر، صـرف کـرده اسـت. ایـن تلاش‌هـا، موفقیت‌هایـی نیـز داشـته اسـت: در دهـه‌ی گذشـته، تولیـد سـالانه هـر دو منبـع نیـروی هسـته‌ای و نیـروی آبـی بیـش از دو برابـر شـده اسـت و بـرق حاصـل از منابـع برگشـت‌پذیر، نزدیـک بـه بیسـت برابـر ارتقـا پیـدا کـرده اسـت. امـا ایـن تنهـا خراشـی کوچـک بـر سـلطه‌ی زغال‌سـنگ محسـوب می‌شـود: تـا سـال ۲۰۰۵، سـهم آن در مصـارف انـرژی اولیـه[1] و تولیـد بـرق به‌ترتیـب تنهـا شـش و هشـت درصـد پاییـن آمـده اسـت. برخـی برآوردهـا نشـان می‌دهـد احتمـالا تـا سـال ۲۰۵۰، احتسـاب زغال‌سـنگ به‌عنـوان حـدود نیمـی از ترکیـب انرژی چین تداوم خواهد یافت. (۶)

آخریـن اطلاعـات نشـان دهنـده‌ی آن اسـت کـه اسـتفاده از زغال‌سـنگ بـه

1. Primary Energy

نقطه‌ی اوج نزدیک شده است و سهم آن در مصارف انرژی چین با سرعتی بالاتر از آن‌چه قبلا پیش‌بینی می‌شد، کاهش خواهد یافت. با توجه به اطلاعات رسمی چین، مصرف زغال‌سنگ در سال ۲۰۱۴ ثابت و پس از آن در اوایل سال ۲۰۱۵ کاهش یافته است. اما باید توجه داشت که تقاضای پایین‌تر برای زغال‌سنگ تا حد زیادی ناشی از افت شدید صنایع سنگین بین سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴ است؛ اگر صنایع سنگین تثبیت شوند و دوباره رونق بگیرند، تقاضای زغال‌سنگ هم دوباره بالا خواهد رفت. به‌علاوه، چین در اواخر دهه‌ی ۹۰ کاهش مشابهی در مصرف زغال‌سنگ گزارش کرده بود، ولی بعد مشخص شد که بسیاری از تولیدکنندگان کوچک زغال‌سنگ برای فرار از کنترل‌های دولتی بر معادن کوچک، به‌عمد تولیدات‌شان را گزارش نمی‌کردند. در چند سال گذشته، برخوردهای مشابهی با تولیدات کوچک در جریان بوده است و این شاید نقص‌های متناظری در گزارش‌دهی ایجاد کرده باشد. (۷)

چین چقدر به واردات انرژی وابسته است؟

چین با وجود مصرف هنگفت انرژی، به‌طور سنتی بیشتر نیاز خود را از منابع داخلی تأمین کرده است. این روند با بسط‌یافتن ترکیب انرژی چین به‌تدریج در حال تغییر است. چین هنوز بیش از ۹۰ درصد سوخت اصلی خود، زغال‌سنگ، را در داخل تأمین می‌کند و ذخایر عظیم آن بدان معناست که واردات زغال‌سنگ همواره در مقایسه با تقاضای کل، نسبتا کم خواهد بود.

داستان نفت غیر از این است. چین تا سال ۱۹۹۳ در نفت خودکفا بود، سپس یک واردکننده‌ی صرف شد. از آن پس، وابستگی‌اش به واردات نفت به‌مرور تا بیش از ۶۰ درصد رشد کرده است. در سال ۲۰۱۳، چین از ایالات متحده در مقام بزرگ‌ترین واردکننده نفت پیشی گرفت و در حال حاضر، روزانه سه میلیون بشکه نفت وارد می‌کند. داستان مشابهی نیز در مورد گاز طبیعی رخ داده است؛ واردات آن از تقریبا صفر در سال ۲۰۰۲، به حدود ۳۰ درصد تقاضا در سال ۲۰۱۴ رسیده است. روی کاغذ، چین می‌تواند همچون

ایـالات متحـده بـا گشـودن ذخایـر گاز شـیل[1] خـود کـه طبـق پیش‌بینی‌هـا بزرگتـر از ذخایـر ایـالات متحـده اسـت، تولیـد گازش را بـه مقـدار زیـاد افزایـش دهـد. امـا در عمـل بسـیار دشـوار خواهـد بـود، زیـرا زمین‌شناسـی سـاختار شـیل چیـن، بسـیار متفـاوت بـا ایـالات متحـده اسـت و شـاید بـه فن‌آوری‌هـای اسـتخراج گـران و جدیـد نیـاز داشـته باشـد. بـا ایـن توصیـف، احتمـال دارد کـه چیـن خریـدار بـزرگ گاز طبیعـی مایـع اسـترالیا و اندونـزی و هم‌چنیـن واردکننـده‌ی گاز با لوله از آسیای مرکزی و آسیای جنوب شرقی باقی بماند.

وابسـتگی فزاینـده‌ی چیـن بـه نفـت وارداتـی عواقبـی اسـتراتژیک دارد. بـا وجـود تلاش‌هـا بـرای تنوع‌بخشـیدن بـه منابـع تأمین‌کننـده، چیـن هم‌چنـان بـرای تأمیـن بیـش از نیمـی از نفـت وارداتـی، بـه خاورمیانـه وابسـته اسـت و ایـن وابسـتگی موجـب دو ریسـک می‌شـود. اولا، تأمیـن نفـت از ایـن منطقـه بـا وضعیـت سیاسـی‌ای ناپایـدار، امـکان دارد بـا جنـگ یـا ناآرامی‌هـای اجتماعـی مختـل شـود. ثانیـا، بیشـتر ایـن نفـت بـا تانکـر بـه چیـن می‌رسـد و بایـد از میـان تنگـه‌ی باریـک مـالاکا[2] میـان مالـزی و سـوماترا عبـور کنـد. در ماجـرای درگیـری بـا ایـالات متحـده، بـرای ارتـش ایـالات متحـده آسـان خواهـد بـود کـه بـا محاصره‌ی این گذرگاه به‌طور جدی مانع تأمین نفت چین شود.

به‌موجـب ایـن ریسـک‌ها، دولـت چیـن اعتقـاد دارد کـه تـداوم توسـعه‌ی منابـع جدیـد تأمین‌کننـده‌ی نفـت و حمل‌ونقـل بـا آسـیب‌پذیری کمتـر، اهمیـت زیـادی دارد. ایـن اهمیـت بـدان معناسـت کـه احتمـالا چیـن به‌عنـوان یـک سـرمایه‌گذار فعـال در حوزه‌هـای نفـت و گاز و خـط لوله‌هـای آسـیای مرکـزی و جنوب شرقی باقی خواهد ماند.

مصرف انرژی چین در تغییرات اقلیمی چه اثری دارد؟

در سـال ۲۰۰۷، چیـن بزرگتریـن منتشـرکننده‌ی گازهـای گلخانـه‌ای، یعنـی عامـل تغییـر اقلیمـی، شـد. در سـال ۲۰۱۲، آخریـن سـالی کـه اطلاعـات مشـروح قابل‌مقایسـه بین‌المللـی بـرای آن موجـود اسـت، چیـن سـهمی ۲۴ درصـدی در

1. Shale
2. Malacca

انتشار گازهای گلخانه‌ای دارد؛ یعنی بیش از مجموع سهم ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا. حدود ۴۵ درصد کل گازهای منتشرشده در چین دی‌اکسیدکربن است. در این‌جا نیز مقصر اصلی، وابستگی گسترده به زغال‌سنگ است که در مقایسه با دیگر سوخت‌های فسیلی، در هنگام سوختن، دی‌اکسیدکربن بسیار بیشتری تولید می‌کند: دو برابر گاز طبیعی و تقریبا ۴۰ درصد بیشتر از نفت. در نتیجه، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده‌ی قابل‌تغییر در بحث تأثیر چین بر گرمایش جهانی در آینده، نرخ مصرف زغال سنگ است. (۸)

رهبران چین بیش از یک دهه‌ی است که دغدغه‌ی تأثیر کشورشان بر گرمایش جهانی را در سر دارند، اما تا همین اواخر، در مذاکرات بین‌المللی اقلیمی جایگاهی تدافعی داشتند. استدلال آن‌ها این بود که اولا انتشار چین به ازای هر نفر بسیار کمتر از بیشتر کشورهای ثروتمند بوده است و ثانیا، صنعتی‌شدگان قدیمی‌تر مانند انگلستان و ایالات متحده، به‌موجب سابقه‌ی طولانی‌شان در انتشار دی‌اکسید کربن به جو، باید سهم بیشتری از بار کاهش انتشار کربن را به دوش بکشند. کشورهایی مانند چین که دیرتر وارد بازی توسعه‌یافتگی شده‌اند، باید این شانس را داشته باشند که پیش از هر اقدام سختگیرانه برای کاهش انتشارشان، ابتدا ثروتمند شوند. در نهایت، آن‌ها ادعا کردند که مسئولیت بخشی از انتشار کربن چین در واقع بر دوش کشورهای ثروتمند است، زیرا شرکت‌های چندملیتی، بیشتر فرایند ساخت را به چین منتقل کرده و بدین طریق آلودگی خودشان را نیز «صادر» کرده‌اند.

در سال‌های اخیر، چین از این مواضع به آرامی عقب‌نشینی کرده است. اولین ادعا در حال حاضر غیرقابل‌دفاع است، زیرا هم‌اکنون انتشار گازهای گلخانه‌ای چین به ازای هر نفر، بسیار بالاتر از متوسط جهانی است. برای دومی شاید مقداری حقانیت اخلاقی وجود داشته باشد، اما در اصل نامربوط است زیرا کاهش انتشار لازم برای پایدارسازی درجه‌ی حرارت جهانی، بیش از آن است که آن کشورها بتوانند بدون همکاری بزرگ‌ترین منتشرکننده‌ی جهان به آن دست یابند و سومی برای شروع چندان معنادار

نیست زیرا بیشتر انتشار دی‌اکسید کربن چین، ناشی از فعالیت صنایع سنگین مانند فولاد و سیمان است که تغذیه‌کننده‌ی تقاضای ساخت‌وسازهای خانگی هستند، نه از کارخانجات صادرات‌محور تولیدکننده کالا که شرکت‌های خارجی برپا کرده‌اند.

چین هم‌اکنون به هدف‌گذاری‌ای برای محدود کردن انتشار دی‌اکسید کربن تا سال ۲۰۳۰ متعهد شده است، با ترکیبی از (الف) تغییر در ساختار اقتصادی برای کم‌انرژی‌بر ساختن آن؛ (ب) تغییر در ترکیب منابع انرژی از لحاظ وابستگی کمتر به زغال‌سنگ و بیشتر به سوخت‌های فسیلی تمیزتر (مانند گاز طبیعی) و انرژی برگشت‌پذیر؛ و (پ) ارتقاء بازدهی انرژی. در انجام این اصلاحات، انگیزه‌هایی قوی برای دولت وجود دارد. یکی این‌که روشن است که رشد اقتصادی پایدار و متعادلِ طولانی‌مدت، به کاهش برداشت انرژی کشور وابسته است. دیگر آن‌که رویه‌های موردنیاز برای کم‌کردن نقش چین در تغییرات اقلیمی، همان رویه‌هایی است که برای تحت کنترل درآوردن مشکل مخوف آلودگی هوا لازم است؛ مسئله‌ای که نگرانی بیش‌ازپیش اجتماعی چین است.

مشکلات زیست محیطی چین تا چه اندازه وخیم است؟

تخریب زیست‌محیطی چین، با دلیلی قانع‌کننده، توجه جهانی را به خود جلب کرده است. صنعتی‌شدن پرسرعت، با آلودگی و تخریب وسیع هوا، آب و خاک کشور بهای گزافی داشته است. در ژانویه سال ۲۰۱۳، هنگامی‌که آسمان به دلیل حجم زیاد ذرات معلق تیره و تار شده بود ، حجمی نزدیک به ۸۰۰ میکروگرم در متر مکعب یعنی بیش از ۳۰ برابر حد سلامت درنظرگرفته‌شده به‌وسیله‌ی سازمان بهداشت جهانی[1]، رسانه‌های خبری چین و جهان توجه جهانیان را به ماجرای بسیار وحشتناک مه‌دود[2] پکن - به‌اصطلاح آخرالزمان آلودگی هوا[3]- معطوف کردند. این واقعه‌ی هولناک، تسهیل‌کننده‌ای برای اقدامات جدی‌تر دولت در مبارزه با آلودگی شد. (۹)

1. World Health Organization
2. Smog
3. Airpocalypse

به هر حال، چالش‌های زیست‌محیطی چین وزن لازم را برای قرارگرفتن در چشم‌انداز بین‌المللی و تاریخی دارد. تمامی کشورهایی که به سمت ثروتمندشدن حرکت کرده‌اند، در طول مسیر آلودگی زیادی داشته‌اند. امروزه تیترهای خبری با مطالبی از مه‌دود سمی در شهرهای چین یا سرریزهای شیمیایی در رودخانه‌های آن پر شده است. فراموش‌کردنش آسان است که چهار دهه‌ی پیش، تقریبا همین تیترها درباره‌ی ژاپن نوشته می‌شد و این‌که در دهه‌ی ۱۹۶۰ ایالات متحده با مشکلات آلودگی هوای جدی در شهرهای بزرگش مانند پیتسبرگ[1] و لس‌آنجلس روبه‌رو بود، رودخانه‌های مناطق صنعتی‌اش در آتش می‌سوخت و مناطقی به دلیل آلودگی شیمیایی برای سکونت نامناسب شده بود. دهه‌ها طول کشید تا این فجایع زیست‌محیطی پاک‌سازی شوند و هنوز هم نیاز به کار بیشتر وجود دارد. متأسفانه حتی همین «آخرالزمان آلودگی هوا» هم به‌هیچ‌وجه بی‌سابقه نیست. تخمین‌ها نشان می‌دهد که تمرکز ذرات در مه‌دود عظیم و کشنده‌ی لندن در دسامبر ۱۹۵۲ که به بیش از ۴۰۰۰ مرگ قابل‌شناسایی در ۵ روز و بیش از ۸۰۰۰ مرگ دیگر در ماه‌های بعدش منجر شد، از آن‌چه در ژانویه‌ی ۲۰۱۳ در چین ثبت شد، حدود ۵ برابر بالاتر بوده است. (۱۰)

هدف، سرپوش‌گذاشتن بر مشکلات زیست‌محیطی چین نیست که اتفاقا به‌طرز فوق‌العاده‌ای بد هستند، بلکه برای نشان دادن آن است که ما در مقابل این فرضیه‌ی گمراه‌کننده مقاومت می‌کنیم که این مشکلات، منحصرا ناشی از نقص مدل رشد اقتصادی یا سیستم سیاسی چین است. درست‌تر آن است که آن‌ها را گونه‌های شدیدی از سندرومی در نظر بگیریم که تمامی کشورهای در حال صنعتی‌شدن را مبتلا کرده است.

چقدر وخیم؟ نمودار ۸,۲ سعی دارد تا به این سؤال پاسخ دهد. این نمودار رتبه‌ی سی اقتصاد برتر جهان را بر اساس رتبه‌بندی دانشگاه ییل در زمینه‌ی شاخص جامع عملکرد زیست‌محیطی[2] به ازای درآمد هر نفر (تعدیل‌شده با قدرت خرید)، مقایسه می‌کند. این فهرست تمامی

1. Pittsburgh
2. Enviromental Performance Index (EPI)

اقتصادهـای بـزرگ توسـعه‌یافته؛ تمامـی کشـورهای آسـیایی در حـال صنعتی‌شـدن (از جملـه نامجویانـی چـون ویتنـام و بنـگلادش)؛ و بیشـتر اقتصادهـای نوظهـور دیگـر چـون روسـیه، برزیـل، آفریقـای جنوبـی، مکزیـک و ترکیـه را شـامل می‌شـود. دولت‌شـهرها و کشـورهایی بـا جمعیـت کـم یـا پراکنـده یـا بـدون صنعـت شـاخص (ماننـد سـنگاپور، عربسـتان سـعودی و نیوزلنـد) از لیسـت حـذف شده‌اند.

دو چیـز بـه آسـانی قابل‌رؤیـت اسـت. اولا، همبسـتگی تنگاتنگـی کـه میـان سـطح درآمـد هـر کشـور بـا عملکـرد زیسـت‌محیطی آن وجـود دارد. ایـن همبسـتگی تأییدکننـده ایـن بـاور متعـارف اسـت کـه ملت‌هـای فقیـر توجـه کمـی بـه آلودگـی دارنـد و هنگامی‌کـه ثروتمندتـر می‌شـوند، به‌طـور محسوسـی بـه سـمت پاکیزه‌ترشـدن رشـد می‌کننـد. پیشـرفت در عملکـرد زیسـت‌محیطی به‌خصـوص بـرای کشـورهایی کـه وارد محـدوده‌ی درآمـد متوسـط (تقریبـا میـان ۱۰۰۰۰ تـا ۲۰۰۰۰ دلار آمریـکا در ایـن مقیـاس) می‌شـوند، واضـح بـه نظـر می‌رسـد؛ مجـددا ایـن نظریـه تأییـد می‌شـود کـه بـا شـروع تقاضـای هـوا و آب

نمودار ۸/۱ ـ

شاخص جامع عملکرد زیست‌محیطی در مقایسه با سرانه‌ی رشد درآمد ناخالص ملی

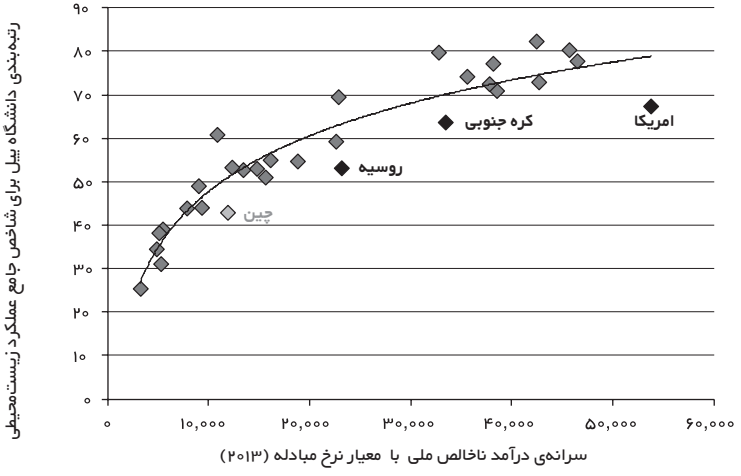

سالم‌تر از جانب طبقه‌ی متوسط وسعت‌یافته، اولویت حفاظت از محیط‌زیست در دستورکار ملی بالاتر می‌رود. (۱۱)

ثانیا، عملکرد چین بسیار بد است: با توجه به سطح درآمدش، رتبه شاخص عملکرد زیست‌محیطی آن در حدود ۱۴ درصد پایین‌تر از حد انتظار است. رتبه‌ی سه کشور دیگر هم حداقل ۱۰ درصد پایین‌تر از شاخص پیشنهادی بر اساس سطح درآمدشان است: روسیه، کره‌ی جنوبی و ایالات متحده. این یافته‌ها یک چارچوب فکری درباره‌ی مسائل زیست‌محیطی چین به دست می‌دهد. بخشی از مسائل آلودگی می‌تواند ویژگی «معمول» صنعتی‌شدن پرسرعت و درآمد نسبتا پایین سال‌های اخیر در نظر گرفته شود، اما نه همه‌ی آن. چین به‌عنوان یکی از اعضای «بدعملکردِ زیست‌محیطی[1]»، ویژگی‌های مشترک مهم با دیگر اعضای این گروه دارد. چین مانند روسیه، یک اقتصاد پساکمونیست «در حال گذار» با یک دولت اقتدارگرا، نهادهای قانونی ضعیف و یک جامعه مدنی بی‌رمق است. مانند کره‌ی جنوبی، یک «کشور تحول‌یافته آسیای شرقی» است که به‌دلیل پیشروی با فشار زیاد در مقوله صنعتی‌شدن، ارزش بالای غیرعادی‌ای برای به‌حداکثررساندن رشد اقتصادی قائل است و مانند ایالات متحده، آرزوی ابرقدرت‌شدن را در سر دارد و در نتیجه گرایشی طبیعی دارد به عقب‌راندن دغدغه‌های «ملایمی» مانند محیط‌زیست، به‌نفع رویاهایش برای پیشرفت‌های صنعتی و فن‌آورانه که پایه‌های قدرت جهانی را می‌سازد.

چقدر احتمال دارد که چین به مشکلات زیست‌محیطی‌اش توجه کند؟

ملاحظات بالا نشان می‌دهد که محتمل است چین در بازه‌ای طولانی در سال‌های آینده، یک بدعملکردِ زیست‌محیطی باقی بماند. مروری بر مکانیسم‌های به‌کارگرفته‌شده به‌وسیله‌ی دیگر کشورها در پرداختن به مشکلات زیست‌محیطی نیز به نتیجه‌ی مشابهی می‌رسد. برنامه‌های موفق ارتقای زیست‌محیطی در کشورهای ثروتمند اروپا، آمریکای شمالی و ژاپن، عموما ترکیبی از موارد زیر بوده است:

1. Enviromental Underperformer

- قوانین سختگیرانه‌تر زیست‌محیطی به همراه اجرای سفت و سخت
- مکانیسم‌های بازار مانند طرح‌های مجوز تبادل آلودگی
- جبران خسارت قانونی از طریق اقامه‌ی دعوی علیه صنایع و شرکت‌های آلوده‌کننده‌ی عمده
- فعالیت سازمان‌های غیردولتی[1] زیست‌محیطی
- افشاگری رسانه‌ها

ذات نظام سیاسی چین به گونه‌ای است که تقریبا تنها به ابزار اول و در بهترین حالت با مختصر حمایتی، بر چهار ابزار دیگر تکیه خواهد کرد. با افشاگری رسانه‌ها در مشکلات مربوط به آلودگی تاحدی کنار آمده‌اند: در این زمینه، دولت مرکزی نسبت به زمینه‌های دیگر، از فعالیت مطبوعات برای بیرون‌کشیدن مشکلات پنهان‌نگه‌داشته‌شده در دفاتر محلی خشنود است. اما به محض آن‌که مقامات پکن به این نتیجه برسند به اندازه‌ی کافی می‌دانند، به سمت اعمال قدرت در گزارش‌ها می‌روند. یک مثال کلاسیک این روش، در مارس ۲۰۱۵ اتفاق افتاد، هنگامی‌که چای جینگ[2] روزنامه‌نگار تحقیقی کهنه‌کار شبکه سی‌سی‌تی‌وی[3]، مستند انتقادآمیز خود را درباره‌ی آلودگی هوا با نام «زیر گنبد»[4] در اینترنت منتشر کرد. این فیلم ظرف چند روز توسط صدها میلیون نفر دیده شد. سپس سانسورها مداخله کرد و فیلم به‌اجبار، از تمام وب‌سایت‌ها حذف شد و بحث‌های رسانه‌های اجتماعی متوقف شد. در کشوری آزادتر، چنین مستندی می‌تواند باعث منازعات ملی طولانی با ابعادی بزرگ برسر چگونگی متعادل‌ساختن الزامات حفاظت از محیط‌زیست و رشد اقتصادی شود. در چین این گفت‌وگوها در نطفه خفه شد.

هم‌چنین مقامات دولت مرکزی، سازمان‌های غیردولتی و فعالان قانونی محیط‌زیست را به‌شدت مهار می‌کنند. برنامه‌ی اصلاحی قابل‌اعتنایی که در اواخر سال ۲۰۱۴ اعلام شد، مجموعه‌ی قوانینی بود که بر اساس آن، به

1. Nongovernmental Organizations (NGOs)
2. Chai Jing
3. CCTV
4. Under the Dume

سازمان‌های غیردولتی محیط‌زیستیِ تأییدشده اجازه داده می‌شد علیه شرکت‌های آلوده‌کننده به دادگاه‌های ویژه‌ی محیط‌زیست شکایت کنند. این قدمی رو به جلو است، اما احتمال دارد مادامی‌که دولت مرکزی صلاحیت سازمان‌های دارای مجوز برای شکایت را بررسی می‌کند، اثر آن محدود شود. به‌علاوه قضات زیادی مستعد تأثیرپذیری از رشوه یا منافع قوی اقتصادی باقی می‌مانند و توانایی دادگاه‌های محیط‌زیست در اجرایی‌کردن احکام‌شان نیز ثابت نشده است.

مقامات نشان داده‌اند که مشتاق طرح تجارت انتشار[1] گازهای گلخانه‌ای، خصوصا دی‌اکسیدکربن هستند. در اصل، این اتفاق خوبی است: در پی تصویب قانون هوای پاک[2] در سال ۱۹۹۰، یک نظام تجارت اجازه انتشار گازهای گلخانه‌ای، عنصر اصلی موفقیت ایالات متحده در کاهش انتشار دی‌اکسید سولفور[3] (دلیل اصلی باران‌های اسیدی) بود. اما در عمل، پیاده‌سازی این نظام‌ها دشوار است و علاوه بر زیرساخت‌های قوی بازار، به ناظری قدرتمند و هوشیار نیز نیاز دارد. مشخص نیست که چین تا چه حد به برآوردن شرایط اولیه‌ی موردنیاز یک نظام تجارت انتشار گازهای گلخانه‌ای نزدیک است.

آیا کنترل بالا به پایین آلودگی کار می‌کند؟

محافظت از محیط‌زیست در چین شدیدا به سازوکار اجرایی از بالا به پایین وابسته خواهد بود. مؤثربودن این تدابیر اجرایی به‌ترتیب به کیفیت طراحی آن‌ها و - شاید مهم‌تر از آن - به تمایل سیاسی دولت مرکزی در پرداختن به مشکلات، وابسته است.

به دلیل عمق مشکلات و وسواس مشهود دولت به رشد اقتصادی (بدون اشاره به وقایع ترسناکی مانند «آخرالزمان آلودگی هوا»)، ساده است که به تعهد پکن به یک دستورالعمل زیست‌محیطی بدبین بود. اما حقیقت آن است که مبارزه با آلودگی هوا که در دهه‌ی گذشته پیشرفت‌هایی هم

1. Emission Trading Schemes
2. Clean Air Act
3. Sulfur Dioxide

داشته است، هم‌اکنون اولویت علنی دولت ملی است و احتمالا به زودی شاهد شتاب در پیشرفت آن خواهیم بود. البته پیشرفت در زمینه‌ی آلودگی آب و خاک بسیار کندتر بوده است.

آلودگی هوای چین به طور قطع از سوختن زغال‌سنگ ناشی می‌شود. تخمین‌ها متفاوت است، اما عمدتا به این نتیجه می‌رسند که سوزاندن زغال‌سنگ به دلیل صنایع تولید برق، سیمان، شیشه و ذوب فلزات، علت تولید دست‌کم ۵۰ درصد انتشارات آلوده‌کننده هوا است. سهم انتشار خودروها بسیار کمتر و در حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد است. این سهم‌بندی میان آلوده‌کنندگان چند معنای ضمنی دارد. از جنبه‌ی منفی، صنایع به‌شدت آلوده‌کننده از لحاظ سیاسی قدرتمند هستند و در مقابلِ تلاش‌ها برای پاکسازی‌شان، مقاومت می‌کنند. از طرف دیگر، ماهیت نسبتا متمرکز این مشکل، حمله به آن را آسان‌تر می‌کند. به‌علاوه وابستگی کمتر به زغال‌سنگ، هدفی است که تنها متعلق به محیط‌زیست‌گرایی نمی‌شود، بلکه مدیریت دیوان‌سالار چین در استراتژی انرژی و خط‌مشی صنعت نیز به دنبال آن است. این نزدیکی در منافع، مهار مصرف زغال‌سنگ و پاک‌ترکردن آن را محتمل‌تر می‌کند. (۱۲)

در سال ۲۰۰۵، هنگامی‌که دولت از برگشت‌ناپذیربودن مدل رشدِ به‌شدت انرژی‌بر چین احساس نگرانی کرد، بهره‌وری انرژی و کاهش وابستگی به زغال‌سنگ، هدف سیاسی پراهمیتی شد. نگرانی مهم و البته آشکارا درجه‌ی‌دو این بود که وابستگی مفرط به زغال‌سنگ (مصرف در ۷۰ درصد مصارف انرژی اولیه و بالای ۸۰ درصد تولید برق) آلودگی هوای محلی را وخیم‌تر می‌کرد و سهم کلان کنونی چین را در انتشار گازهای گلخانه‌ای به‌عنوان عامل تغییرات اقلیمی، بالا می‌برد. پس از آن، پکن برای کاهش ۲۰ درصدی شدت مصرف انرژی[1] - مقدار انرژی لازم برای تولید یک یوآن تولید ناخالص داخلی - تا سال ۲۰۱۰ هدفی تعیین کرد. هم‌چنین با هدایت سرمایه‌گذاری‌های عظیم به سمت سوخت‌های پاک‌تر گاز طبیعی، انرژی آبی، انرژی هسته‌ای و منابع بازگشت‌پذیر مانند باد و انرژی

1. Energy Intensity

خورشیدی، بر کاهش وابستگی ملی به زغال‌سنگ تمرکز کرد.

این تلاش‌ها تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای داشت. گل سرسبد رانه‌های بهره‌وری انرژی «۱۰۰۰ برنامه‌ی بنگاهی»[1] بود که اهداف جداگانه‌ای برای بهره‌وری بزرگ‌ترین کارخانه‌های کشور در صنایع سنگین تعیین کرد؛ پس از چند سال، این نظام توسط بیشتر استان‌ها نیز اجرا شد. شدت مصرف انرژی بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ بسیار نزدیک به هدف تعیین‌شده، تا ۱۹ درصد پایین آمده است و پله‌ی بعدی برای کاهش ۱۶ درصدی بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ طی شده است. سهم زغال‌سنگ در انرژی اولیه که در سال ۲۰۰۵ به بالاترین حد خود در حدود ۷۳ درصد رسیده بود، در سال ۲۰۱۴ به ۶۶ درصد نزول کرد. به احتمال زیاد، تقاضای زغال‌سنگ چین به نقطه‌ی اوج رسیده باشد و از این‌جا به بعد تقلیل یابد (البته تذکری را که پیش از این در مورد وابستگی آمار استفاده از زغال‌سنگ مطرح شد، به خاطر داشته باشید). (۱۳)

علاوه بر خط‌مشی، تغییرات ساختار اقتصادی در رسیدن به این اهداف، نقش بسزایی ایفا کرد. بیشتر انرژی، توسط صنعت مصرف می‌شود؛ خدمات، نیاز انرژی بسیار کمتری برای فراهم‌کردن یک واحد تولید ناخالص ملی دارند. تا سال ۲۰۱۳، صنعت، بخش بزرگ‌تری در اقتصاد نسبت به خدمات بود، ولی اکنون خدمات بخش بزرگ‌تر است و به سرعت رشد می‌کند. ساخت مسکن - که بنابر آن‌چه در فصل پنجم دیدیم، بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۰ سه برابر شده است - به‌تنهایی بزرگ‌ترین منبع تقاضای مواد اولیه‌ای بود که تولید آن‌ها، انرژی‌بر و آلاینده هوا است: آهن، سیمان و شیشه. ولی به نظر می‌رسد ساخت مسکن نیز به نقطه‌ی اوج خود رسیده باشد.

آخرین مؤلفه در کاهش شدت مصرف انرژی، اصلاح تدریجی قیمت‌ها است. قیمت انرژی در چین در بیشتر بخش‌ها چندان پایین نیست: قیمت برق برای مصارف صنعتی کمی بالاتر از متوسط جهانی است. از سال ۲۰۰۸، نوسان قیمت بنزین معمولی و گازوییل میان ۲۰ تا ۴۰ درصد بالای تراز

1. 1000 Enterprises Program

ایـالات متحـده بـوده و حـدودا برابـر تـراز آن در کانـادا و اسـترالیا اسـت؛ و قیمـت قـراردادی زغال‌سـنگ بـرای نیروگاه‌هـا کـه در سـال‌های نخسـت قـرن بیسـتم آزادسـازی آن آغـاز شـد، بیـن سـال‌های ۲۰۰۵ تـا ۲۰۱۴ سـه برابـر شـد و اکنـون اساسا با قیمت روز دنیا برابری می‌کند. (۱۴)

البتـه ایـن حقیقـت هـم وجـود دارد کـه قیمـت انرژی‌هـا در چیـن، تحـت کنترل‌هـای مختلـف از سـوی دولـت باقـی مانـده اسـت و به‌طـور کامـل بـه تغییـرات عرضـه و تقاضـا پاسـخ نمی‌دهـد. بـرای نمونـه، قیمـت بـرق به‌شـدت کنترل‌شـده باقـی مانـده اسـت و همـگام بـا قیمـت سـوخت اصلـی نیروگاه‌هـا، یعنـی زغال‌سـنگ، بـالا نرفتـه اسـت. در برنامـه‌ی اصـلاح قیمت‌هـا کـه از سـال ۲۰۰۹ آغـاز شـد، قیمـت بنزیـن و گازوییـل بـا تأخیـر کوتاهـی همـراه بـا قیمـت نفـت خـام بـالا و پاییـن مـی‌رود؛ ولـی فرمـول قیمت‌گـذاری دولـت، اجـازه‌ی گـذار کامـل آن را بـه مصرف‌کننـدگان قیمت‌هـای خیلـی بـالای نفـت خـام نمی‌دهـد. ایـن بدیـن معناسـت کـه وقتـی قیمـت نفـت خـام خیلـی بالاسـت (ماننـد آن‌چـه بیـن سـال‌های ۲۰۱۰ تـا ۲۰۱۴ بـود)، در ایـن نظـام نسـبت بـه یـک نظـام بـازاری قـوی انگیـزه کمتـری بـرای مصرف‌کننـدگان وجـود دارد تـا بـر روی مـواردی چـون خودروهـای کم‌مصـرف یـا تجهیـزات صنعتـی بـا بهـره‌وری سـوخت بـالا سـرمایه‌گذاری کننـد. بـرای کنتـرل آلودگـی هـوا، قیمـت بـرق بسـیار پراهمیـت اسـت، چراکـه تقاضـای بـرق تـا حـد زیـادی تعیین‌کننـده تقاضـای ذغال‌سـنگ اسـت. قدم‌هـای محتاطانـه به‌سـمت قیمت‌گـذاری بـرق بـر مبنـای بـازار در سـال ۲۰۱۴ آغـاز شـد، ولـی سـال‌های زیـادی بـرای تحقـق کامل نتایج آن لازم است.

روی‌هم‌رفتـه، پیشـرفت در کاهـش آلودگـی هـوا مسـلما پیچیـده شـده اسـت. به‌لطـف پاکیزه‌شـدن و افزایـش بـازده نیروگاه‌هـای زغال‌سنگ‌سـوز، انتشـار دی‌اکسـید سـولفور (کـه عامـل ایجـاد باران‌هـای اسـیدی اسـت) به‌طـرز چشـمگیری پاییـن آمـده اسـت. امـا تمرکـز دیگـر آلاینده‌هـا به‌خصـوص ذرات ریـز ۲٫۵ میکـرون[1]، مهم‌تریـن عامـل ایجـاد مـه‌دود در شـهرهای شـمالی چیـن هسـتند و حتـی پـس از چندیـن سـال فعالیـت بـرای کنتـرل آلودگی و بهـره‌وری

1. PM2.5 Particulates

انـرژی، هم‌چنـان رشـد صعـودی خـود را حفـظ کرده‌انـد. واقعـه «آخرالزمـان آلودگـی هـوا» در پکـن، ترغیب‌کننـده‌ی دولـت جدیـد شـی جین‌پینـگ بـرای اقدامـی قاطع‌تـر بـود. در سـپتامبر ۲۰۱۳، یـک برنامـه عمـل ملـی آلودگـی هـوا ارائـه داد کـه از اسـتان‌های ثروتمنـد سـاحلی می‌خواسـت تـا انتشـار ذرات ریـز ۲٫۵ میکـرون را تـا سـال ۲۰۱۷ بیـن ۱۵ تـا ۲۵ درصـد کاهـش دهنـد و بـرای اسـتان‌های داخلـی نیـز اهـداف سـاده‌تری بـرای قطـع انتشـار ذرات بزرگ‌تـر از ۱۰ میکـرون[1] در نظـر گرفـت. نخسـت‌وزیر لـی کقیانـگ نیـز در اقدامـی بی‌سـابقه در دولت‌هـای پیشـین، حفاظـت از محیط‌زیسـت را بـه عنـوان یکـی از اولویت‌هـای دولـت در فهرسـت گزارش‌هـای سـالانه‌اش بـه مجلـس ملـی نمایندگان خلق، قرار داد.

روشـن اسـت کـه سـرانجام دولـت بـه دلیـل فشـارهای شـهروندان، تاحـدی حفاظـت از محیط‌زیسـت یـا حداقـل کنتـرل آلودگـی هـوا در مناطـق ثروتمنـد چیـن را به‌عنـوان اولویـت پذیرفتـه اسـت. در طـول دهـه‌ی گذشـته، چیـن توانایـی تغییـر الگوهـای مصـرف انـرژی بـا اقدامـات از بـالا بـه پاییـن را نمایـش داده اسـت. گسـترش ایـن نـوع تکنیک‌هـا بـه اهـداف آلودگـی هـوا، همـراه بـا تجدیـد سـاختار طبیعـی اقتصـاد به‌سـمت مسـیری کم‌آلاینده‌تـر، بایـد موجـب فروکـش کـردن آرام مشـکل آلودگـی هـوا در چنـد سـال بعـد می‌شـد. ولـی سـطح انتشـار گازهـای گلخانـه‌ای هم‌چنـان به‌شـدت بـالا اسـت و حتـی مقامـات بدبیـن بـر ایـن عقیده‌انـد کـه ۱۵ تـا ۲۰ سـال طـول خواهـد کشـید تـا هـوای شـهرهای چیـن بـه سـطحی برسـد کـه در جهـانِ توسـعه‌یافته قابل‌قبـول تلقـی می‌شـود. کار در دیگـر زمینه‌هـای بحرانـی محیط‌زیسـتی ماننـد پاک‌سـازی رودخانه‌هـا، دریاچه‌هـا و خـاک آلوده‌شـده به‌نـدرت آغـاز شـده اسـت. در سـال‌های آتـی، تخریب محیط‌زیست هم‌چنان یک مشکل بزرگ باقی خواهد ماند.

1. PM10 Particulates

۹
جمعیت‌شناسی و بازار کار

«مزیت جمعیتی»[1] چیست؟

«مزیت جمعیتی» به دوره‌ای مربوط است که در طول آن، سهم افراد وابسته و غیرفعال در جمعیت، به‌طور اساسی کاهش می‌یابد. این حالت معمولا در جامعه‌ی کشاورزی سنتی رخ می‌دهد که نرخ تولد بسیار بالایی دارد، چراکه بسیاری از کودکان در طفولیت می‌میرند: برای آن‌که خانواده مطمئن باشد تعدادی کودک زنده خواهد داشت، به متولدان زیادی نیاز دارد. سپس با بالارفتن سطح بهداشت و درمان، مرگ‌ومیر کودکان و نوزادان کاهش می‌یابد. در نهایت، خانواده‌ها به این افزایش نرخ ماندگاری[2]، با داشتن کودکان کمتر واکنش نشان می‌دهند. در بسیاری موارد، این تمایل با سیاست‌های کنترل جمعیت دولتی تقویت می‌شود.

نتیجه‌ی این تغییرات، یک تحول دو مرحله‌ای در ساختار سنی جمعیت است. در مرحله اول، تعداد افراد در سن اشتغال، به‌سرعت بالا می‌رود که معلول انفجار جمعیتی اتفاق‌افتاده در دوره‌ای است که نرخ مرگ‌ومیر کودکان پایین می‌آمد ولی نرخ باروری هنوز بالا بود. در این فاصله، نرخ بچه‌دارشدن افراد آهسته می‌شود. بدین ترتیب، کشور با تعداد نسبتا زیادی افراد فعال در سن اشتغال، هم‌چنین پایین‌آمدن نسبت کودکان وابسته مواجه می‌شود؛ یا به عبارتی، «نرخ وابستگی»[3] - نسبت میان تعداد افراد کم‌سن و مسن در یک سو، به تعداد افراد در سن اشتغال در سوی دیگر - پایین می‌آید.

تغییر ساختار سنی، رشد اقتصادی سریع‌تر را تضمین نمی‌کند، ولی حتما می‌تواند به این امر کمک کند. با تعداد بیشتر کارگر فعال و تعداد نسبتا کمتر دهان‌های گرسنه‌ی وابسته، خانواده‌ها می‌توانند بیشتر درآمدشان را پس‌انداز کنند. اگر کشوری دارای یک مکانیسم مؤثر برای جمع‌آوری این پس‌اندازها و واردکردن دوباره‌ی آن‌ها به چرخه‌ی

1. Demographic Dividend
2. Survival Rate
3. Dependency Ratio

سرمایه‌گذاری در کارهای زیربنایی و تولیدی باشد، چرخه‌ی سالمی قابل ساختن است که در آن، پس‌انداز بیشتر منجر به فرصت‌های بهتر برای رشد درآمد می‌شود. در گام بعدی، رشد سریع‌تر درآمد موجب می‌شود مادامی‌که افراد به دنبال فرصت‌های اقتصادی هستند، فرزندآوری را به تأخیر بیندازند که پس از آن، به افت آتی در نرخ باروری، پس‌انداز بیشتر و چیزهایی از این قبیل منجر می‌شود.

متأسفانه بعد از چند دهه، این فرایند شروع به حرکت در جهت عکس می‌کند. «افزایش ناگهانی[1]» نیروی مولد، به سمت بازنشسته‌ها تغییر جهت می‌دهد؛ کسانی که تقاضای روزافزون برای نظام‌های ملی درمانی و بازنشستگی ایجاد می‌کنند. این در شرایطی است که نسل بعدیِ نیروهای کار، بسیار کمتر هستند. در نتیجه، به جای آن‌که تعداد زیادی نیروی کار برای حمایت گروه کوچکی از افراد وابسته (به‌خصوص کم‌سن‌ترها) داشته باشیم، این بار کشور، تعداد کمی نیروی کار برای حمایت از تعداد زیادی افراد وابسته (به‌خصوص مسن‌ترها) دارد. این مرحله، هنگامی‌که جمعیت به‌سرعت پیر می‌شود، «گذار جمعیتی[2]» نامیده شده و به‌احتمال‌زیاد، با نرخ رشد اقتصادی آهسته‌تری همراه است.

عملکرد «مزیت جمعیتی» در چین چگونه بوده است؟

بیشتر همتایان آسیای شرقی چین (ژاپن، کره‌ی جنوبی، تایوان)، از مزیت جمعیتی بی‌کم‌وکاستی بهره‌مند شدند که عامل مؤثری در دوران رشد بالای آن‌ها بود. مزیت جمعیتی چین به‌طوری غیرمعمول بزرگ و دیرپا بود.

برای دانستن چرایی آن، باید به اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ برگردیم. حدود سه سال از سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲، بخش وسیعی از چین به‌خاطر سیاست‌های فجیع اقتصادی سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۵۹، «یک گام بزرگ به جلو»[3]، از شرایطی نزدیک به قحطی رنج می‌برد؛ در آن زمان،

1. Bulge
2. Demographic Transition
3. Great Leap Forward

میلیون‌ها کشاورز زمین‌های خود را که درگیر صنایع روستایی بی‌خردانه‌ای مانند کارخانه‌های کوچک فولاد بودند، واگذار کردند. با این‌که این قحطی هیچ‌وقت به‌طور رسمی توسط دولت چین تأیید نشد، اما متخصصان آمار نشان داده‌اند که احتمالا باعث مرگ ۳۰ تا ۴۰ میلیون نفر شده است. (۱)

پس از این فاجعه، باروری زیاد شد و در دهه‌ی ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳، چین یک جهش عظیم در تعداد نوزادان داشت که طی آن، جمعیت از ۶۸۰ میلیون نفر به ۸۸۰ میلیون رسید. عوامل دخیل شامل این موارد بود: انگیزه‌ی طبیعی به رشد جمعیت پس از جنگ یا بلایای طبیعی، سیاست‌های دولت در تشویق برای داشتن خانواده‌های بزرگ (عمدتا بر مبنای این باور مائو تسه‌تونگ که یک کشور پرجمعیت کشوری قدرتمندتر است) و پیشرفت در بهداشت و درمان که مرگ نوزادان، کودکان و مادران را به‌شدت پایین آورد.

از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، مقامات دولتی از این نگران شدند که جمعیت با سرعتی بیش‌ازحد رشد کند و کشور را با معضل تأمین غذا و عرضه‌ی شغل کافی مواجه کند. در سال ۱۹۷۳، تبلیغات «دیرتر، طولانی‌تر، کمتر»[1] اعلام شد که زوج‌ها را تشویق می‌کرد دیرتر ازدواج کنند، اختلاف بین فرزندان را طولانی‌تر کنند و تعداد بچه‌ها را به دو بچه در شهرها و سه بچه در خارج شهرها محدود کردند. (۲) در دهه‌ی ۱۹۷۰، نرخ باروری با کاهشی شدید از ۵,۸ به ۲,۴ رسید، تاحدی به‌خاطر این سیاست‌ها و تاحدی هم به‌لطف تأثیر طبیعی مرگ‌ومیر کمتر در دوران کودکی. با وجود این کاهش چشمگیر که باروری چینی‌ها را به «نرخ جایگزینی»[2] ۲,۱ رساند و جمعیتی با اندازه‌ی پایدار به‌وجود آورد، در سال ۱۹۸۰ دولت سیاست سخت‌گیرانه‌ی «تک‌فرزندی» را اعلام کرد که موجب افت دیگری در نرخ تولد در دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ شد.

مجموع مرگ و میر زیاد در طول سال‌های قحطی (که شمار افرادی را کاهش داد که در دهه‌ی ۱۹۸۰ به سن بازنشستگی می‌رسیدند)، ازدیاد

1. later, longer, fewer
2. Replacement Rate

نمودار ۹/۱ ـ نسبت وابستگی

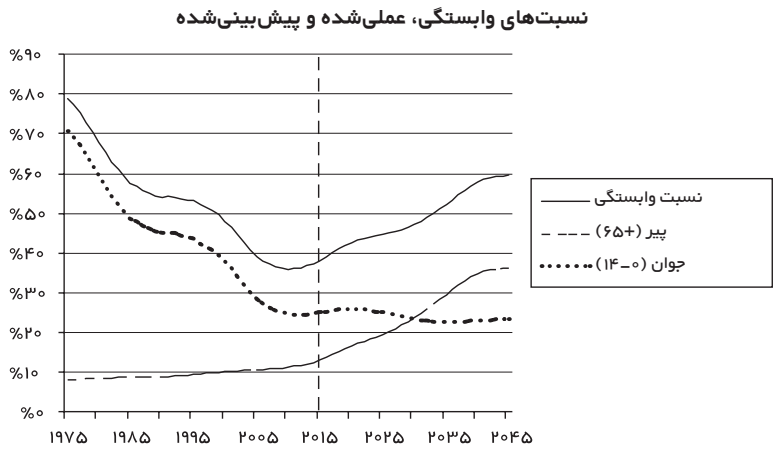

منبع: پایگاه داده‌ی سن و توسعه‌ی سازمان ملل

ناگهانی تعداد نوزادان در دهه‌ی ۱۹۶۰ و افت بالای باروری که در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد، موجب به‌وجودآمدن مزیت جمعیتی عمیق و ماندگاری شد (نمودار ۹،۱). بین سال‌های ۱۹۷۵ و ۲۰۱۰، نسبت وابستگی - تعداد کودکان (زیر ۱۵ سال) و افراد مسن (بالای ۶۵ سال) به ازای هر ۱۰۰ نفر در سن اشتغال - از ۸۰ به ۳۶ پایین آمد. در همان دوره، نرخ پس‌اندازهای ملی از ۳۳ درصد تولید ناخالص ملی به ۵۰ درصد افزایش یافت، رشد واقعی سالانه در مخارج سرمایه‌ای به میانگین ۱۲ درصد رسید و اقتصاد با نرخ متوسط حدود ۱۰ درصد در سال رشد کرد. روابط میان جمعیت و رشد اقتصادی به‌هیچ‌وجه روشن نیست و این اشتباه است اگر بگوییم این سود جمعیتی بزرگ، علت رشد سریع اقتصاد چین شد، اما قطعا موقعیت مساعد پراهمیتی بوده است. شاید بهترین روش توصیف آن، این است که سود جمعیتی به ایجاد فرصت برای رشد اقتصادی سریع کمک کرد و اصلاحات آغازشده در سال ۱۹۷۸، تحقق‌بخشیدن به این فرصت‌ها را ممکن ساخت.

«گذار جمعیتی» چین به‌سوی جمعیتی پیرتر به چه صورتی است؟

متأسفانه چین در حرکت به روی دیگر سکه «مزیت جمعیتی» است و در سال‌های پیش رو، نسبت وابستگی بالا خواهد رفت. همان‌طور که نمودار بالا نشان می‌دهد، افت وابستگی کلا به این دلیل اتفاق افتاد که متولدان دوران انفجار، تولدهای دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به سن اشتغال رسیدند. افزایش وابستگی در طی چند دهه‌ی آتی، به‌طورکلی به این دلیل اتفاق خواهد افتاد که این نسلِ شاغل به سن بازنشستگی خواهد رسید. هم‌اکنون از هر شش چینی یکی بالای ۶۰ سال است؛ تا سال ۲۰۳۰، این عدد به یک در چهار و تا سال ۲۰۵۰، به یک در سه می‌رسد. هزینه‌ی عمومی نظام‌های بازنشستگی، درمان و خدمات اجتماعی به‌شدت رشد خواهد کرد. امروز به‌ازای هر نفر بازنشسته (۶۵ سال یا بیشتر)، هفت نفر در سن اشتغال وجود دارد. تا سال ۲۰۳۰، تنها ۳,۵ نفر شاغل به ازای هر نفر و در سال ۲۰۵۰، تنها دو نفر موجود خواهد بود؛ عددی مشابه با وضعیت امروز ژاپن که به داشتن جامعه‌ی «پیر» شهرت دارد (شکل ۹,۲ را ببینید).

جمعیت مسن برای نیروی کار و رشد اقتصادی چه مفهومی دارد؟

منحنی جمعیتی آینده‌ی چین مطمئنا به‌سرعت به سمت مسن‌شدن می‌رود و این قضیه فشاری بر رشد اقتصادی خواهد بود و هزینه‌های مالی مربوط به نظام‌های تأمین اجتماعی را بالا خواهد برد. جمله‌ی مصطلحی که این موقعیت را تشریح می کند، این است که چین در خطر «پیرشدن است پیش از آن‌که ثروتمند شود». اما برعکس گفته‌های متعارف، جمعیت‌شناسی در رشد اقتصادی یک عامل سرنوشت‌ساز نیست. روندهای جمعیتی تاحدی قیود مهمی هستند، زیرا وقتی تثبیت شوند، تغییرشان می‌تواند دهه‌ها زمان ببرد، ولی اقتصادها جای زیادی برای مانوردادن در مقابل محدودیت‌های جمعیتی دارند.

برای چین مشکل پیش‌رو در دهه‌ی آینده یا همین حدود، جمعیت در سن اشتغال است؛ این جمعیت که طی سال‌های طولانی به‌سرعت

نمودار ۹/۲ ـ شاغلین به ازای هر بازنشسته

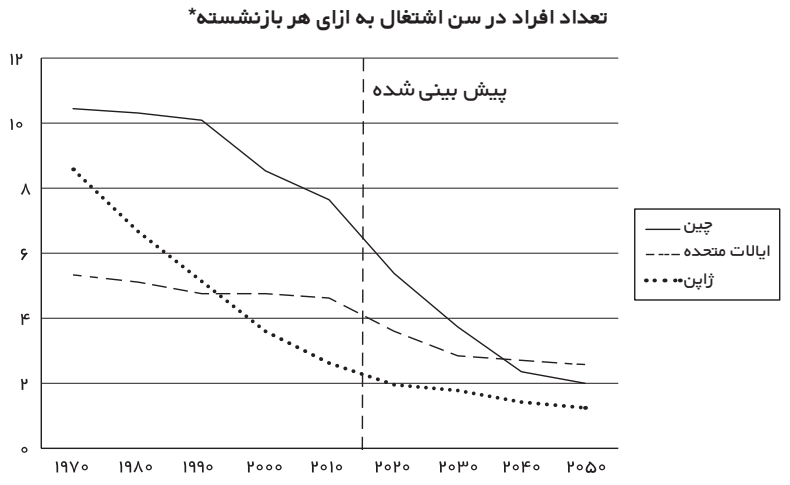

*متوسط درنظرگرفته شده سن بازنشستگی ۶۵ سال است

منبع: چشم انداز سازمان ملل از جمعیت جهان

افزایش یافته، شروع به کاهش می‌کند. ولی جمعیت در *سن اشتغال*، لزوما با *نیروی کار* برابر نیست. نیروی کار تنها شامل افرادی می‌شود که شاغل یا به‌طور فعال در جستجوی کار هستند. بخشی از افراد در هر گروه سنی که کار می‌کنند یا به‌طور فعال در جستجوی کار هستند، *نرخ مشارکت نیروی کار*[1] نامیده می‌شود. واقعیت قابل توجه در چین این است که نرخ مشارکت نیروی کار شهری تا زمانی‌که افراد به نیمه‌های دهه‌ی چهل‌سالگی خود می‌رسند، بسیار بالا است و پس از آن، به‌سرعت کم می‌شود (نمودار ۹,۳ را ببینید). در چهل‌سالگی، ۸۲ درصد ساکنان شهری در مقام نیروی کار فعال هستند. در پنجاه‌سالگی این مشارکت به ۶۴ درصد افت می‌کند و در شصت‌سالگی تنها ۳۰ درصد ساکنان شهرها نیروی کار فعال هستند. شگفت‌انگیز آن‌که نرخ‌های مشارکت در سال ۲۰۰۵، همگی کمتر از سال ۱۹۹۰ بوده‌اند و احتمالا به این واقعیت برمی‌گردد که در

1. Labor Force Participation Rate

نمودار ۹/۳ ـ مشارکت نیروی کار

نرخ مشارکت استخدام شهری چین براساس سن، %

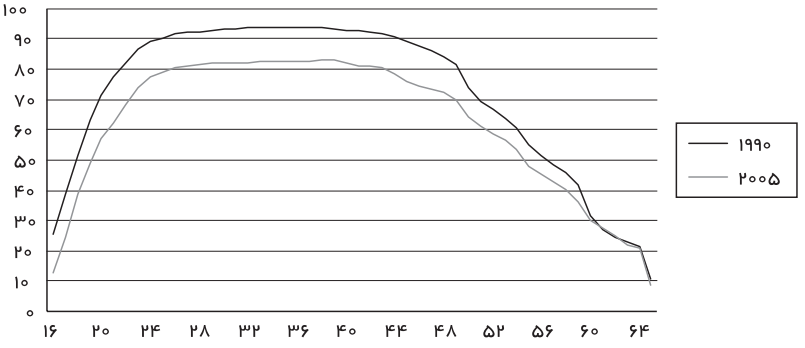

منبع: جودیس بانیستر، NBS

سال ۱۹۹۰، افراد زیادی مشاغلی اصولا بی‌فایده و کاذب در بنگاه‌های دولتی داشتند. تا سال ۲۰۰۵، بیشتر این مشاغل از بین رفت و تنها کسانی می‌توانستند به‌عنوان نیروی کار، فعال بمانند که سطح بالای قابل‌قبولی از مهارت و تحصیلات داشتند.

جمع‌بندی این‌که چین هنوز توانایی افزایش *نیروی کار* را دارد، حتی در عین این‌که جمعیت در *سن اشتغالش* رو به کاهش گذاشته است. برای این منظور، باید نرخ مشارکت را به‌خصوص در میان کارکنان مسن‌ترِ بین ۴۵ تا ۶۵ سال بالاتر ببرد؛ کسانی که تا سال ۲۰۳۰، نزدیک به نیمی از جمعیت در سن اشتغال را تشکیل خواهند داد. راه‌های زیادی برای این کار وجود دارد. یکی بالابردن سن قانونی بازنشستگی است که در بسیاری از مؤسسات و بنگاه‌های دولتی بسیار پایین است (۶۰ برای مردان و ۵۵ برای زنان). راه دیگر، توسعه‌ی دسترسی به تحصیلات، نه‌تنها آموزش سنتی، بلکه تحصیلات برای بزرگسالان و آموزش‌های حین کار است. توانمندترساختن کارکنان در دریافت آموزش در مراحل مختلف شغلی، شانس آن‌ها را برای هماهنگی با تغییرات اقتصادی و مشغول‌ماندن به کار برای دورانی طولانی‌تر

افزایش خواهد داد. و در نهایت، تغییر نقطه‌ی تمرکز اقتصاد از صنعت به خدمات، به این امر کمک خواهد کرد، زیرا خدمات بیشتر از صنایع کاربَر[1] هستند و مشاغلِ بی‌نیاز از نیروی فیزیکی بیشتری ایجاد خواهند کرد که افرادِ در دهه‌ی شصت سن خود، قادر به ادامه انجام آن‌ها هستند.

نکته‌ی آخر این‌که بخشی از تأثیر اقتصادی کار، تابعی از تعداد کارکنان است، حال آن‌که بخش مهم‌تری به بازدهی این کارکنان مربوط می‌شود. اهمیت بازدهی کار با این واقعیت روشن می‌شود که چین هنوز تنها حدود دوسوم اندازه‌ی اقتصاد ایالات متحده را دارد، با این‌که نیروی کار چین نزدیک به پنج برابر بزرگ‌تر است. از این‌جا می‌توان استدلال کرد که به‌طور متوسط، یک کارگر چینی یک‌هشتم آن‌چه همتای آمریکایی‌اش کار می‌کند، بازده دارد. پس برای جبران تأثیر اقتصادی کاهش جمعیت در سن اشتغال، دولت باید نه‌تنها بر افزایش نرخ مشارکت، بلکه بر بالابردن بازدهی نیز تمرکز کند. افزایش بازدهی و بهره‌وری به‌واقع هدف‌های کلیدی در دستور کار اصلاح اقتصادی دولت است که در فصل ۱۱ با جزئیات بیشتر درباره‌اش صحبت خواهیم کرد. (۳)

متأسفانه مشکلاتی نیز وجود دارد. چنان‌که پیش‌تر گفتیم، یکی از مؤثرترین روش‌ها در افزایش نرخ مشارکت نیروی کار، تغییر اقتصاد به تمرکز بر خدمات است که کاربَرتر از صنایع خواهد بود. اما خدمات نسبت به صنعت، گرایش کمتری به بازدهی کار دارد و از نرخ‌های رشد کمتری بهره‌مند است. (این بدین خاطر است که افزایش خروجی کارکنان بخش خدمات، پیچیده‌تر از صرفا اتصال آن‌ها به یک ماشین است.) پس اگر اقتصاد به‌طور مطلق به سمت خدمات برگردد، رشد بازدهی کمتر خواهد شد. اما خبر خوب این است که تقریبا به‌طورحتم تعداد زیادی فرصت های دم‌دست به‌شکل صنایع خدماتی شامل تدارکات، مالی، خدمات مربوط به تولید و بهداشت وجود دارد که به‌شدت تحت سلطه‌ی بنگاه‌های ناکارآمد دولتی درآمده‌اند. بازگشایی این بخش‌ها به‌روی رقابت بالاگرفته‌ی شرکت‌های خصوصی، پتانسیلی برای آزادسازی مزیت‌های بازدهی است که بسیار سریع‌تر

1. Labor-intensive

از آن‌چه به‌طور معمول در بخش خدمات انتظار می‌رود، عمل می‌کند. (۴)

اهمیت «سیاست تک‌فرزندی» چیست؟

اهمیت «سیاست تک‌فرزندی» به‌عنوان یک روش کنترل جمعیتی، بسیار کمتر از آن است که عموما بدان باور دارند. کاهش اصلی در نرخ باروری چین در دهه‌ی ۱۹۷۰ اتفاق افتاد؛ قبل از آن‌که در سال ۱۹۸۰ «سیاست تک‌فرزندی» اتخاذ شود. در طول دهه‌ی ۱۹۸۰، اجرای این سیاست جدید پرهرج‌ومرج و پرنوسان بود: گاهی وحشیانه، به‌همراه گزارش‌های وسیعی از سقط جنین‌ها و عقیم‌سازی‌های اجباری؛ و گاهی آرام‌تر که موجب موجی از زادوولدها در حومه شهرها می‌شد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، این سیاست به‌طور واقع‌گرایانه‌تری با یک استثناء برای خانواده‌های روستایی (درصورتی‌که فرزند اول‌شان دختر بود، می‌توانستند فرزند دومی داشته باشند) و سهمیه‌هایی معتدل‌تر برای اقلیت‌های قومی، تدوین شد. شاید درست‌تر باشد «سیاست یک‌ونیم فرزند[1]» نامیده شود، زیرا تحت لوای این قانون، تنها ۶۰ درصد خانواده‌ها به داشتن تک‌فرزند محدود می‌شدند و نرخ باروری حدود ۱,۵ می‌شد. (۵) این سیاست تا زمان آزادسازی‌های اواخر سال ۲۰۱۳، یک ربع‌قرن کاملا اجرایی باقی ماند. در اواخر سال ۲۰۱۵، این سیاست تغییر کرد و تمام زوج‌ها اجازه داشتن دو فرزند را یافتند.

نتایج این سیاست چندان روشن نیست. در سال ۱۹۸۰، نرخ باروری ۲,۴ بود؛ تا سال ۱۹۹۰ حدود ۲,۱ شد که تراز جایگزینی است. تا سال ۲۰۰۰ به پایین‌تر از ۱,۴ رسید و پس از آن، بین۱,۴ و ۱,۵ نوسان داشت. دانستن آن‌که چه‌مقدار از این کاهش در اثر این سیاست بوده است و چه‌مقدار نتیجه‌ی عواملی چون مهاجرت تعداد زیادی ساکنان روستا به شهر (خانواده‌های کارگران مهاجر فرزندان کمتری نسبت به آن‌هایی دارند که در مزارع می‌مانند)، امکان‌پذیر نیست. در دهه‌های اخیر، دیگر کشورهای آسیای شرقی بدون داشتن چنین سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای برای کنترل

1. One-and-a-half Child Policy

جمعیت، کاهش‌هایی در نرخ باروری، حتی سریع‌تر از چین را تجربه کرده‌اند. در کره‌ی جنوبی، نرخ باروری از ۲٫۸ در سال ۱۹۸۰ به ۱٫۶ در سال ۱۹۹۰ و ۱٫۲ در سال ۲۰۱۰ رسید؛ در تایلند در بازه‌ی زمانی مشابه ۱۹۸۰-۲۰۱۰، این نرخ از ۳٫۴ به ۱٫۴ تنزل کرد. (۶)

به‌سختی می‌توان از این نتیجه‌گیری چشم پوشید که سیاست تک‌فرزندی یکی از بدترین سیاست‌های کلان دوره‌ی اصلاح بود. وقتی اعلام شد، ضرورتی نداشت؛ گاهی وحشیانه و همواره تجاوزگر و تحقیرآمیز برای زنانی که باید آزمایش‌های سالانه کنترل جمعیت را تحمل می‌کردند، حتی اگر مجبور به سقط یا عقیم‌سازی نمی‌شدند و بسیار طولانی‌تر از آن‌چه باید می‌بود. بزرگ‌ترین دلیلی که آن را نگه داشت، قوه‌ی جبر نظام اداری بود: کمیته‌ی برنامه‌ریزی خانوار دولت[1] که عامل اجرای این سیاست بود، ۵۰۰ هزار کارمند استخدامی و ۶ میلیون کارگر پاره وقت دارد و هر ساله میلیون‌ها دلار جریمه جمع می‌کند. برای حفظ تمامی این مشاغل و درآمدها، این سازمان انگیزه‌ای بسیار زیاد برای برپا نگه‌داشتن این سیاست داشت و این کار را پیوسته با اغراق در نرخ باروری و ادعای این‌که خدماتش هنوز نیازی اضطراری است، انجام داد. (۷) تنها آمارگیری‌های سال ۲۰۱۰ به‌طور قطعی روشن ساخت که نرخ باروری بسیار کمتر از آن است که این سازمان ادعا می‌کند و پس از آن‌که از جایگاه مستقلش برداشته شد و زیرمجموعه‌ی وزارت بهداشت[2] قرار گرفت، این سیاست سرانجام توانست به سمت اعتدال‌سازی برود.

در نوامبر ۲۰۱۳، دولت اعلام کرد زوج‌های شهری که در آن‌ها زن یا مرد تک‌فرزند هستند، می‌توانند دو فرزند داشته باشند. (پیش از آن، فقط زوج‌هایی که هر دو تک‌فرزند بودند اجازه داشتن فرزند دوم داشتند.) این اصلاحی محتاطانه بود، اما حتی شروط محدودش بسیار کمتر از آن‌چه دولت امیدوار بود، مؤثر واقع شد. در سال اول، تنها ۱٫۱ میلیون زوج برای درخواست فرزند دوم اقدام کردند؛ بسیار کمتر از ۱۲ میلیونی که واجد

1. State Family Planning Commission (SPFC)
2. Ministry of Health

شـرایط بودنـد و کمتـر از دو میلیونـی کـه مسـئولان انتظـارش را داشـتند. ایـن سیاسـت در نوامبـر ۲۰۱۵ دوبـاره خفیف‌تـر شـد و بـه تمـام زوج‌هـا اجـازه داشـتن دو فرزنـد را داد. تـا بدین‌جـا شـواهد مبنـی بـر ایـن اسـت کـه چیـنِ شـهری، از پویایـی کـم نـرخ تولـد کـه درحال‌حاضـر در سـایر کشـورهای آسـیای شـرقی معمـول شـده ایمـن نیسـت، پدیـده‌ای کـه حاصـل هزینه‌هـای بـالای بزرگ‌کـردن فرزنـدان، فضاهـای زندگـی فشـرده و کمبـود امکانـات نگهـداری کـودکان در حـد وسـع خانـواده بـوده اسـت. همان‌طـور کـه سیاسـت تک‌فرزنـدی احتمـالا سـهم اندکـی در پایین‌آمـدن نـرخ تولـد در چیـن داشـته اسـت، متوقف‌شـدن آن نیـز حاصـل چندانـی در تشـویق چینی‌هـا بـرای داشـتن کـودکان بیشـتر نخواهـد داشـت. دست‌کشـیدن دولـت از تصمیمـات فرزنـدآوری خانواده‌هـا، پیشـرفت بزرگـی در مسـیر آزادی شـخصی خواهـد بـود. امـا سـود مسـتقیم اقتصـادی حـذف سیاست تک‌فرزندی قابل‌اعتنا نیست.

چرا کارگران چینی نقل‌مکان از روستاها به شهرها را آغاز کردند؟

حکایـت بـازار کار چیـن در دوران اصـلاح، حکایـت حرکت‌هـای مـداوم کارگـران در خـروج از کشـاورزی بـه سـمت اشـتغال شـهری در صنعـت و خدمات و خـروج از بخـش دولتـی بـه سـمت بخـش خصوصـی بـوده اسـت. در آغـاز دوران اصـلاح در سـال ۱۹۷۸، ۷۰ درصـد کارگـران در روسـتاها بـه کشـاورزی اشـتغال داشـتند و تقریبـا تمـام کارگـران شـهری در ادارات دولتـی یـا بنگاه‌هـای «اشـتراکی» بـه کار مشـغول بودنـد. تـا سـال ۲۰۱۳، تنهـا ۳۱ درصـد کارگـران در بخـش کشـاورزی بودنـد و تنهـا ۱۸ درصـد کارگـران شـهری در بنگاه‌هـای دولتـی و تعاونی‌هـا کار می‌کردنـد. بررسـی دقیـق در میـان داده‌هـای به‌هم‌ریختـه و ناکامـل چیـن توسـط نیـکلاس لاردیِ[1] محقـق، بـه ایـن نتیجـه رسـید کـه دوسـوم نیـروی کار شـهری چیـن در سـال ۲۰۱۱ در شـرکت‌های تحـت کنتـرل بخـش خصوصـی کار می‌کردنـد و جالب‌تـر آن‌کـه ۹۵ درصـد خالـص تولیـد شـغل شـهری تـا سـال ۱۹۸۷، به‌وسـیله‌ی شـرکت‌های خصوصـی انجام شده است.(۸)

1. Nicholas Lardy

اولین موج رشد اشتغال‌های خارج از مزارع در دهه‌ی ۱۹۸۰، با ساخت بنگاه‌های شهر و روستا با شرکت‌های صنعتی روستایی دارای مقیاس کوچک انجام شد که در فصل دو در مورد آن بحث کردیم. اشتغال، توسط این بنگاه‌ها، بعد از آزادشدن کشاورزی در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ به‌سرعت رشد کرد و در دوران پس از اصلاحاتِ ۸۴-۱۹۸۳ که به کشاورزان اجازه بازاریابی و توزیع محصولات‌شان را می‌داد و آن‌ها را برای یافتن کار خارج از زمین آزاد می‌گذاشت، به‌شدت گسترده شد. اشتغال بنگاه‌های شهر و روستا از ۲۸ میلیون در سال ۱۹۷۸، به ۷۰ میلیون در سال ۱۹۸۵ رشد پیدا کرد و در سال ۱۹۹۳ تا رقم حیرت‌انگیز ۱۲۳ میلیون - نزدیک ۲۰ درصد از کل نیروی کار فعال کشور - بالا رفت. (۹)

در ابتدا، سهم بزرگی از اشتغال بنگاه‌های شهر و روستا در شرکت‌های «اشتراکیِ» تحت کنترل ادارات محلی انجام می‌شد. (۱۰) در برخی موارد، این مؤسسات واقعا توسط کارآفرینان خصوصی‌ای اداره می‌شد که فکر می‌کردند هوشمندانه است برای وضعیت مبهم کسب‌وکار خصوصی در آن روزها، از طریق اضافه‌کردن سهام‌داران دولتی در فهرست شرکت، پوششی سیاسی درست کنند. (این شرکت‌ها معمولا با اصطلاح «بر سر گذاشتن یک کلاه قرمز» تعریف می‌شدند.) در موارد دیگر، این بنگاه‌ها به‌وسیله‌ی ادارات محلی‌ای حمایت می‌شدند که به تولید منابع رشد اقتصادی و درآمد مالیاتی اشتیاق داشتند و نیز از سوی مقاماتی که به دریافت برخی درآمد خارج از دفاتر حسابداری[1] برای خودشان علاقمند بودند. این‌که این مؤسسات دوگانه «واقعا» خصوصی یا «واقعا» دولتی بودند، محل مناقشه است. برای آن‌که شرکت‌های استارت‌آپی در محیط سیاسی آن زمان موفق شوند، ترکیبی از انرژی کارآفرینان خصوصی و حمایت دولتی نیاز بود و بنگاه‌های شهر و روستا این ساختار لازم را فراهم آوردند. به هر حال، امروزه بخش وسیعی از اشتغال این بنگاه‌ها به‌روشنی در واحدهای خصوصی قرار دارد. این بدین خاطر است که رشد بنگاه‌های شهر و روستای خصوصی

1. Off-the-books Income

بسیار سریع‌تر از نوع مالکیت اشتراکی آن بود و بسیاری از بنگاه‌های شهر و روستای به ظاهر «اشتراکی» یا «دولتی»، «کلاه‌های قرمز» خود را از سر برداشتند.

تأثیر اصلاح بنگاه‌های دولتی بر بازار کار چه بود؟

پس از رونق اشتغال در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، نقطه‌ی عطف عمده‌ی بعدی در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ بود، هنگامی‌که دولت شروع کرد به تجدید ساختار عظیمی در بنگاه‌های دولتی که در سال ۱۹۹۵ هنوز حدود ۶۰ درصد کارگران شهری را تحت استخدام داشتند، ولی به دلیل نبود بازدهی و تلفات مالی، بیش‌ازپیش بیمار شده بودند (فصل ۵). بین سال‌های ۱۹۹۵ و ۲۰۰۵، اشتغال در بنگاه‌های دولتی شهری با کاهشی نزدیک به ۵۰ میلیون نفر، از ۱۱۳ میلیون به ۶۴ میلیون رسید و حدود ۳۰ میلیون نفر به‌طور رسمی اخراج شدند. بیشتر شغل‌های ازدست‌رفته مربوط به واحدهای صنعتی بود. دیگر کاهش نیروی کار بنگاه‌های دولتی، در نتیجه طرح بازنشستگی زودهنگام یا خصوصی‌سازی شرکت‌ها اتفاق افتاد. سهم اشتغال شهری بنگاه‌های دولتی در سال ۲۰۰۵ به ۲۳ درصد سقوط کرد. جمع مشاغل ازدست‌رفته در بخش دولتی طی این ده سال، معادل ۲۰ درصد متوسط نیروی کار شهری در طول آن دوره شد. (۱۱)

در مقام مقایسه، در دهه‌ی کاهش هزینه‌ها، شغل‌های ازدست‌رفته بخش دولتی چین، بیش از پنج برابر مشاغلی بود که ایالات متحده بین سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰ در بحران اقتصادی بزرگ از دست داد (۹ میلیون) و اخراج‌های ۳۰ میلیونی بخش صنعت، بیش از چهار برابر تعداد کل مشاغلی بود که در بخش تولید ایالات متحده از سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۹ از بین رفت (۸ میلیون). (۱۲) این شکاف در بخش دولتی چین به‌نوعی قابل مقایسه با رکود بزرگ[1] است؛ زمانی که نرخ بیکاری ایالات متحده تا ۲۵ درصد اوج گرفت.

اما در واقع، چین دچار یک رکود بزرگ نشد. در دهه‌ی این اخراج‌های سنگین، مجموع اشتغال شهری عملا تا ۹۰ میلیون نفر افزایش یافت؛

1. Great Depression

بهبودی نزدیک به ۵۰ درصد. چهار دلیل برای این نتیجه‌ی خارق‌العاده وجود داشت. اولا، دولت به‌طور مؤثری تولید را نظارت‌زدایی کرد و به شرکت‌های خصوصی با بازده بیشتر اجازه داد فضاهای تولیدی خالیِ به‌وجودآمده از کوچک‌شدن بخش دولتی را پر کند. ثانیا، آزادسازی تجارت که با ورود چین به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ به اوج رسید، بسیاری از این شرکت‌های تولیدی جدید را قادر ساخت تا از جهش عظیم تقاضای جهانی بهره‌برداری کنند. ثالثا، گروهی از کسب‌وکارهای خدماتی جدید (مانند شرکت‌های حمل‌ونقل و رستوران‌ها) رشد کردند تا به نیازهای شرکت‌های تولیدی و کارمندان‌شان پاسخ دهند. آخر این‌که مخارج دولت برای تأسیسات زیربنایی و فوران املاک و ساخت‌وساز که مهارش با خصوصی‌سازی مسکن از هم گسیخت، تقاضای کارگران ساختمانی را بالا برد.

مشکل بیکاری چین چقدر بزرگ است و آیا دستمزدها بالا می‌رود؟

این تصویر کلا مثبت، برخی مشکلات را نادیده می‌گذارد. اولا، بسیاری از افراد خارج از گود نگه داشته شده‌اند. چین آمار بیکاری معتبری منتشر نکرده است، ولی تخمین محققان حوزه‌ی کار نشان می‌دهد نرخ بیکاری شهری از زیر ۷ درصد در سال ۱۹۹۶ به بالای ۱۱ درصد در سال ۲۰۰۲ رسیده است. به دنبال جهش اقتصادی، نرخ بیکاری فرو افتاد و حتی بعد از بحران اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۸، در سطحی نسبتا پایین باقی ماند. یک پیمایش دولتی، نرخ بیکاری شهری را تنها ۵ درصد در نیمه‌ی اول سال ۲۰۱۳ نشان می‌دهد؛ تحقیقات مختلف نرخ‌های ۶ تا ۹ درصد را در سال‌های اخیر تخمین زده‌اند. جمع‌بندی کلی آن است که چین با وجود ایجاد فرصت‌های شغلی بسیار، برای به شاغل‌کردن تمام جمعیت عظیمِ در سن کارش، با چالش روبه‌رو است. (۱۳)

مشکل دوم این است که نرخ مشارکت نیروی کار بین سال‌های ۱۹۹۵ و ۲۰۱۰ اساسا کم شده است (از ۷۹ درصد به ۷۱ درصد) زیرا کارگرانِ ناامید، جستجوی کار را متوقف و رها کردند. بیش از نیمی از

کارگرانی که در طول بازسازی بنگاه‌های دولتی اخراج شدند، هرگز کار دیگری پیدا نکردند. روی‌هم‌رفته، نرخ مشارکت نیروی کار در چین بالاتر از متوسط جهانی، ۶۴ درصد باقی مانده است. چنان‌که در بالا اشاره کردیم، این نرخ کلی بالا، واقعیت پایین‌بودن مشارکت افراد بالای ۵۰ سال در بازار کار را پنهان می‌کند. (۱۴)

در نهایت، در نتیجه فراوانی عظیم نیروی کار - نه‌تنها به دلیل تعدیل‌های بخش دولتی، بلکه تورم جمعیت در سن اشتغال با رقمی نزدیک به ۲۰۰ میلیون بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵ - دستمزد کارگران معمولی با سرعت کافی بالا نرفت تا بتواند از وقوع نابرابری جدی درآمد و ثروت جلوگیری کند. همچون بسیاری چیزهای دیگر در چین، این نیز داستانی پیچیده است. در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، دستمزد بخش تولید در چین بسیار سریع‌تر از دیگر کشورهای کم درآمد رشد کرد. مثلا در سال ۱۹۹۴، یک کارگر چینی کارخانه، سالیانه معادل ۵۰۰ دلار آمریکا و تنها یک‌چهارم همتای تایلندی‌اش درآمد داشت. در سال ۲۰۰۸، کارگر چینی سالیانه ۳۵۰۰ دلار و نزدیک به ۲۵ درصد بیشتر از کارگر تایلندی درآمد کسب می‌کرد. این دستاوردی تحسین‌برانگیز است.

اما تولید، تنها یک‌چهارم تا یک‌سوم اشتغال‌های شهری را به خود اختصاص می‌دهد. بقیه غالبا مشاغل نسبتا کم درآمدِ حوزه‌ی ساخت‌وساز و خدمات را شامل می‌شود. حقوق‌ها در این بخش‌ها نیز بالا رفت، ولی نه به سرعت بخش تولید. سرعت افزایش دستمزدها با افزایش درآمد صاحبان سرمایه قرابتی نداشت. پس در مجموع، سهم کارگر از درآمد ملی از ۵۴ درصد در سال ۱۹۹۵، به ۴۷ درصد در سال ۲۰۰۸ رسید، درحالی‌که سهم سود شرکتی بالا رفت. و ضریب جینی[1]، یک شاخص استاندارد برای نابرابری درآمد، از تراز معمول قابل‌قبول حدود ۳,۵ در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰، به رقم بالای نامطلوب ۴,۹ در سال ۲۰۱۰ رسید. (۱۵)

1. Gini Coefficient

«نقطه‌ی عطف لویس»[1] چیست و در چین چه معنایی دارد؟

این عبارت، از کار سر دابلیو آرتور لویس[2] یک اقتصاددان در دانشگاه وست ایندین[3] و برنده جایزه نوبل[4] سال ۱۹۷۹، برداشت شده است. در دهه‌ی ۱۹۵۰، لویس مدل ساده‌ای برای اقتصادهای درحال‌توسعه تدوین کرد که گرچه در زمینه‌های زیادی مورد انتقاد است، برای فهم سبک‌شناختی مراحل طی‌شده به‌وسیله کشوری مانند چین در مسیرش به سوی صنعتی‌شدن مفید است. (۱۶)

لویس یک اقتصاد با دو بخش را فرض می‌گیرد: یک بخش بر پایه کشاورزی و یک بخش صنعتی مدرن. دستمزدِ بیشتر در بخش صنعتی، نیروی کار را از حومه‌ی شهرها بیرون می‌کشد، ولی چون منبع نیروی کار کشاورزی مازاد بسیار زیاد است، شرکت‌ها موفق می‌شوند دستمزدها را با سرعتی کمتر از نرخ رشد بهره‌وری افزایش دهند. در مرحله‌ی اول، اقتصاد شاهد انباشت سریع سرمایه، افزایش سهم سود شرکتی از درآمد ملی و افت سهم کارگر است.

در نقطه‌ای خاص، به هر ترتیبی منبع نیروی کار کشاورزی مازاد رو به اتمام می‌گذارد و بعد شرکت‌ها باید شروع به افزایش دستمزدها با شتابی بسیار بیشتر کنند. در این مرحله‌ی دوم، درصورتی‌که سرمایه‌داران، دستمزدها را با واردات کارگر خارجی یا انتقال سرمایه‌ی خود به کشورهایی با دستمزد کم، پایین نگه ندارند، تخصیص دوباره‌ی درآمد ملی از سرمایه‌داران به سمت کارگران قابل‌وقوع است. گذار از مرحله‌ی اول به دوم، «نقطه‌ی عطف لویس» نامیده می‌شود. (۱۷)

مدل لویس در فهم پیشرفت‌های اقتصاد و بازار کار چین طی ربع‌قرن گذشته مفید است. در دهه‌ی ۱۹۹۰ و اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، چین به‌لطف مزیت جمعیتی و حجم بالای اخراجی‌های بنگاه‌های دولتی، منبعی به‌معنای‌واقعی نامحدود از کارگر داشت. این امر، گسترش وسیع صنعت و برپایی مقادیر

1. Lewis Turning Point
2. Sir W. Arthur Lewis
3. West Indian
4. Nobel Prize

عظیمی تأسیسات زیربنایی را امکان‌پذیر ساخت. سهم بزرگ‌تری از دستاورد مالی حاصل از این فعالیت‌های اقتصادی، با افزایش سودها به سوی سرمایه‌داران جاری شد تا این‌که با افزایش دستمزدها به سمت کارگران جاری شود؛ گرچه همان‌طور که در بالا اشاره شد، دستمزدها نیز با سرعت زیاد افزایش یافت. در نتیجه، سهم سرمایه‌گذاری تولید ناخالص ملی (سرمایه فراهم‌آمده با سودهای شرکتی) بالا رفت و سهم مصرفی تولید ناخالص ملی (تأمین‌شده با دستمزد کارگران) فرو افتاد.

اما منبع نیروی کار، ابتدا در حدود سال ۲۰۰۵ شروع به تحلیل‌رفتن کرد. این قضیه اول در منبع نیروی کار جوان (۱۵ تا ۲۴ سال) به چشم خورد که در سال ۲۰۰۵ به اوج رسیده بود و از سال ۲۰۱۰ رو به کاهش گذاشت. تا سال ۲۰۲۳، منبع این نیروی کار جوان به یک‌سوم تعداد کارگران جوان در نقطه‌ی اوج خود خواهد رسید. (۱۸) کل جمعیت در سن اشتغال (۱۵ تا ۶۴ سال) در ۲۰۱۵ به بالاترین حد رسیده است و پس از آن، به‌طور پیوسته کاهش خواهد یافت.

تأثیر محدودشدن تدریجی منابع کارگری، هم در دستمزدها و هم در الگوهای مهاجرتی آشکار شده است. بلافاصله بعد از توقف رشد منبع کارگران جوان در سال ۲۰۰۵، کارخانه‌های صادرات‌محور گوانگ‌دونگ که به‌شدت به کارگران مهاجر وابسته بودند، اعلام کمبود کارگر کردند. از زمانی که جمعیت کارگران جوان در سال ۲۰۱۰ رو به کاهش گذاشت، رشد دستمزد برای کارگران مهاجر و کلا برای مشاغل نسبتا بی‌نیاز از مهارت، شتاب گرفته است؛ این دستمزدها هم‌اکنون سریع‌تر از دستمزدهای مشاغل یقه سفید رشد می‌کنند. (۱۹) این روند با تصمیم دولت مرکزی در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ برای افزایش چشمگیر ظرفیت دانشگاه، تشدید شد. اتخاذ این تصمیم تاحدی تمایل به ارتقای کیفیت نیروی کار و تاحدی مهم‌تر برای دور نگه‌داشتن افراد جوان از نیروی کاری بود که دولت به‌درستی می‌دید دچار عرضه‌ی بیش از تقاضا شده است. بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳، تعداد فارغ‌التحصیلان سالانه‌ی دانشگاهی، از کمتر از یک میلیون به بیش از شش میلیون رشد داشت. این فارغ‌التحصیلان علاقه‌ای به کار در کارخانه‌ها

نداشتند، اما مشکل کمبود مشاغل یقه سفید در انتظار آن‌ها بود.

شکی نیست که چین در حال ورود به «نقطه‌ی عطف لویس» است، اگرچه این نقطه برای یک یا دو دهه‌ی تا اندازه‌ای ادامه‌دار خواهد بود. یک پیامد آن - رشد سریع‌تر دستمزدها نسبت به سود شرکتی - همین حالا نیز مشهود است؛ هم در داده‌های دستمزدی که تا این‌جا ذکر کردیم و هم در این واقعیت که نسبت سرمایه‌گذاری تولید ناخالص ملی ثابت مانده و نسبت مصرف تولید ناخالص ملی شروع به صعود کرده است. (مفاهیم عمیق‌تر این تغییر با جزئیات بیشتر در فصل ۱۱ بررسی شده است.) نتیجه‌ی نامحسوس‌تر دیگر، تغییرات احتمالی در الگوهای مهاجرت است. افراد جوان از انتقال به هر جایی که کار باشد، بسیار خوشحال می شوند؛ ولی بعد از سی‌سالگی، به‌خاطر قیدوبندهای مستحکم‌تر خانوادگی که آن‌ها را سر جایشان نگه می‌دارد، میل‌شان به جابه‌جایی کم می‌شود. این بدین معنا است که یا نرخ مهاجرت‌های روستا - شهر کم خواهد شد، یا کارفرماها برای جذب کارگران مورد نیازشان مجبور به پیشنهاد دستمزدهای بالاتری خواهند بود؛ یا به‌احتمال‌زیاد ترکیبی از هر دو.

برای چه تعداد دیگری کارگر قابلیت انتقال از روستاها به شهرها وجود دارد؟

طی سه دهه‌ی گذشته، مهاجرت از روستا به شهر یکی از بزرگ‌ترین واقعیت‌های چین بوده است. در سال ۱۹۸۲، تنها ۷ میلیون نفر در سرتاسر چین خارج از ناحیه‌ی زادگاه‌شان کار می‌کردند. تا سال ۲۰۱۲، این رقم به ۱۶۳ میلیون رسید. ۹۹ میلیون دیگر برای یافتن کار در داخل منطقه‌ی خودشان جابه‌جا شدند (معمولا از روستا به بزرگ‌ترین شهر منطقه) که جمع کل مهاجرت‌ها را به ۲۶۲ میلیون یا کمی بیشتر از یک‌چهارم جمعیت در سن اشتغال می‌رساند. ۸۵ درصد این کارگران مهاجر از مناطق روستایی آمده‌اند.

تفکر رایج این است که مهاجرت بزرگ چین اساسا شامل جابه‌جایی کارگران از مناطق داخلی فقیر کشور به سواحل ثروتمند می‌شود. اما این تفکر تا حدودی درست است. نزدیک به ۴۰ درصد مهاجران در استان‌های مرکزی و غربی کار می‌کنند و ۴۳ درصد، از استان‌های ساحلی مهاجرت

کرده‌اند. تنها حدود یک‌سوم مهاجران، خارج از استان خودشان مشغول به کار هستند. اصل داستان مهاجرت کارگری چین، جابه‌جایی از مناطق داخلی به سوی مناطق ساحلی نیست بلکه افرادی است که به دنبال دستمزدهای بالاتر، از نواحی روستایی به مناطق شهری - عمدتا شهرهای نزدیک و گاهی شهرهای دورتر - منتقل می‌شوند. (۲۰)

چه مدت دیگر این الگوی مهاجرتی دوام خواهد آورد و چند نفر دیگر جابه‌جا خواهند شد؟ در این‌جا به حوزه‌ی حدسیات قریب‌به‌یقین وارد می‌شویم. به‌طورکلی به نظر می‌آید مهاجرت روستا به شهر در چین تا حدود دوسوم اندازه‌ی نهایی‌اش انجام شده است. بانک جهانی تخمین می‌زند که موجودی اضافه‌ی کارگر در روستاها (یعنی کارگرانی که برای حفظ سطح کنونی تولیدات کشاورزی نیازی به آن‌ها نیست) در بعضی نقاط، نزدیک به ۱۰۰ میلیون نفر است. با احتساب افزایش‌های آتی در تولید کشاورزی، در بعضی مناطق، جابه‌جایی حدود ۱۲۰ تا ۱۳۵ میلیون کارگر از روستا به شهر بین سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۳۰ محتمل است؛ به عبارت دیگر به اندازه‌ی نیمی از جمعیتی که تا به حال مهاجرت کرده‌اند. مهاجرت با مقیاس بزرگ ادامه خواهد یافت، ولی نقطه‌ی اوج خود را پشت سر گذاشته است.

یک توضیح مهم این است که درحالی‌که روند مهاجرت کارگران به شهرها کندتر می‌شود، با تعدیل‌شدن موانع مهاجرتی، احتمالا جابه‌جایی اعضای غیرشاغل خانوارها به شهر بالا می‌رود. تا سال ۲۰۳۰، این قضیه می‌تواند ۱۰۰ میلیون نفر دیگر به جریان مهاجران اضافه کند. در این نقطه، کل جمعیت شهری چین حدود یک میلیارد یا تقریبا برابر ۷۰ درصد کل جمعیت خواهد شد. (۲۱)

شرایط برای کارگران چینی چقدر وخیم است و آیا امیدی به بهبود وضع آن‌ها هست؟

پاسخ این سؤال کاملا به این بستگی دارد که با چه مقایسه شود. امروزه، شرایط کارگران چینی بدتر از کارگران کشورهای ثروتمند است، ولی به احتمال قوی، بهتر از بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه‌ی دیگر و قطعا

بهتر از وضع کارگران چینی در دو یا سه دهه‌ی پیش است.

شکی نیست که شرایط کاری برای بسیاری از چینی‌ها دشوار است. ساعت‌های طولانی و اضافه‌کاری‌های اجباری در بسیاری از کارخانه‌ها معمول است؛ شرایط ایمنی در کارخانه‌ها، معادن و دیگر اماکن کاری پرخطر، بسیار پایین‌تر از استانداردهای غربی است؛ و کارفرماها آزادی عمل زیادی در اخراج کارگران، امتناع از پرداخت یا اِعمال دیگر مجازات‌های دل‌بخواهی دارند. کارگران، محلی برای دادخواهی ندارند و نمی‌توانند اتحادیه‌های کارگری مستقل تشکیل دهند. (تنها یک اتحادیه کشوری وجود دارد که توسط حزب کمونیست سازماندهی شده است ولی کار چندانی برای پیشرفت حقوق کارگران انجام نمی‌دهد و معمولا مانند یک میانجی برای مدیریت عمل می‌کند.)

این نیز صحت دارد که برخی روش‌های سوءاستفاده از کارگران، معمول در دیگر کشورهای درحال‌توسعه، در چین بسیار کم‌رنگ‌تر است و این‌که دولت در برخی نواحی تلاش‌هایی برای تقویت حمایت از کارگران انجام داده است. برای نمونه، کار کودکان در هند و دیگر ملل آسیای جنوبی پابرجاست ولی در چین، جایی که دولت تحصیلات تقریبا همگانی را تا ۱۵ سالگی با موفقیت اجرایی کرده، عمل نادری است. (۲۲) کارزار مهمی برای امنیت معادن، که در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ آغاز شده است، تعداد کشته‌شدگان معادن زغال سنگ را از عدد مخوف ۷۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۷ به ۱۰۰۰ نفر در سال ۲۰۱۳ رساند. یک قانون قرارداد کارگری که در سال ۲۰۰۸ اجرا شد، اخراج بی‌دلیل کارکنان را برای کارفرماهای بخش رسمی بسیار دشوارتر ساخته است و مجموعه‌ی استانداردهای سخاوتمندانه‌ای را برای مرخصی زایمان، مرخصی استعلاجی و جریمه برای اتمام قرارداد پیش از موعد، مقرر کرده است.

بازارهای کار نیز کارگران را قدرتمندتر ساخته است. در دوره‌ی وفور کارگر، چنان‌که تا سال ۲۰۰۵ یا آن حدود بود، کارفرمایان توانایی شانه‌خالی‌کردن از خیلی چیزها را داشتند. اما با شرایط تحمیلی روزافزون بازار کار که در دهه‌ی گذشته اتفاق افتاده، قدرت چانه‌زنی کارگران اساسا بالا رفته است. این بیش از هر چیز در بالارفتن دستمزدها مشهود است (نمودار ۹,۴ را ببینید). چنان‌که در بالا اشاره شد، دستمزد بخش تولید در چین، سریع‌تر از بیشتر اقتصادهای

درحال‌توسعه آسیایی رشد کرده است. این الگو حتی در دهه‌ی ۱۹۹۰ هم جا افتاده بود، ولی اکنون که منبع کارگری چین از رشد افتاده، مسلم‌تر شده است. کارگران از مزایای جایگاه محکم‌ترشان نه‌تنها برای بالابردن دستمزدها، بلکه برای کسب شرایط بهتر و رفتار عادلانه‌تر نیز استفاده می‌کنند.

خلاصه این‌که تصور کارگران چینی همانند بردگان واقعی در حال رنج‌بردن در اردوگاه کار اجباری، یک کاریکاتور است؛ کاریکاتور ترحم‌آمیزی که در آن، هرگونه مداخله‌ای از سوی کارگران به‌طور مطلق انکار می‌شود، درصورتی‌که آن‌ها دائما در حال اتخاذ تصمیمات مؤثری هستند، نه‌تنها برای ترک خمودگی زندگی کشاورزی به سوی یک زندگی رضایت‌بخش از لحاظ مادی، بلکه برای نقل‌مکان از خدمت به کارفرماهای بد، به سوی کارفرماهای بهتر.۲۳ هم وضع کنونی شرایط کاری چینی‌ها و هم خط‌سیر روبه‌بالای آن‌ها، بازتابی از تجربه‌ی پیشین ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان است. برقراری محیط کاری انسان‌دوستانه به دلیل گستردگی افراد درگیر، زمان بیشتری خواهد گرفت. اما پیشروی در همین جهت است.

نمودار ۹/۴ ـ دستمزد بخش تولید

دستمزد متوسط بخش تولید. دلار آمریکا به ازای یک سال

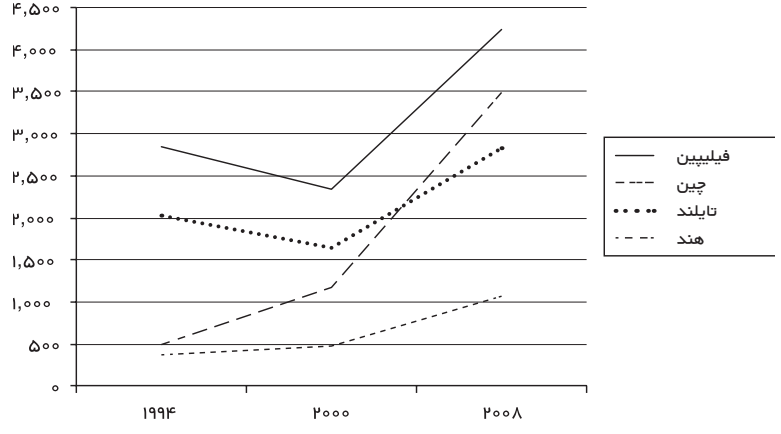

منبع: بانک جهانی/ DRC ۲۰۱۳

۱۰
اقتصاد مصرفی نوظهور

آیا رشد چین «نامتوازن[1]» است و این امر تا چه اندازه مهم است؟

شکی نیست که در سه دهه‌ی گذشته، چین بیشتر یک اقتصاد به‌حرکت‌درآمده با سرمایه‌گذاری[2] بوده است. رشد با مخارج سرمایه‌ای در صنایع پایه، کارخانه‌های صادرات‌محور، تأسیسات زیربنایی و ساخت مسکن، نیرو گرفته است. در محاسبه‌ی «هزینه‌ها»[3] که اقتصاددانان از آن برای تقسیم‌بندی تولید ناخالص داخلی استفاده می‌کنند، سهم سرمایه‌گذاری (از نظر فنی، «ایجاد سرمایه‌ی ثابت ناخالص»[4]) پیوسته بالا رفت، درحالی‌که سهم مصرف پیوسته پایین آمد. (۱) در سال ۱۹۸۱، ایجاد سرمایه، ۲۷ درصد اقتصاد و مخارج مصرفی خانوارها، ۵۲ درصد آن را تشکیل می‌داد. سه دهه‌ی بعد، سهم سرمایه‌گذاری به ۴۶ درصد صعود کرد - بالاترین عددی که تابه‌حال برای یک اقتصاد بزرگ گزارش شده است - درحالی‌که مخارج مصرفی به ۳۵ درصد رسیده بود. (۲) حدود دوسوم از این افزایش سرمایه‌گذاری و آن افت مصرف، بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ اتفاق افتاد (جدول ۱۰,۱ را ببینید).

جدول ۱۰/۱ـ سرمایه‌گذاری بر مصرف پیشی می‌گیرد: سهم از تولید ناخالص داخلی، درصد

سال	تشکیل سرمایه‌ی ثابت ناخالص (درصد)	مصرف خانوار (درصد)
۱۹۸۱	۲۷	۵۳
۱۹۹۰	۲۵	۴۹
۲۰۰۰	۳۴	۴۶
۲۰۱۰	۴۶	۳۵

منبع:NBS

1. Unbalanced
2. Investment-driven
3. Expenditure
4. Gross Fix Capital Formation

این داده‌ها موجب سردرگمی زیادی شده است. برخی تفسیرها ادعا می‌کنند که چینی در مدل اقتصادی چین اشتباه است، زیرا با رشد بسیار سریع‌تر سرمایه‌گذاری نسبت به مصرف، رشد «نامتوازن» شده است. استنباط دیگر این است که مخارج مصرفی چینی‌ها به‌طوری غیرعادی کم است و به همین دلیل، سیاست‌های دولت باید در جهت افزایش آن باشد.

هر دو گزاره به نوعی درست است، اما نباید به‌راحتی پذیرفته شوند. اولی، رشد نامتوازن را فی‌نفسه نامطلوب می‌گیرد که برخلاف تجربه‌ی آسیای شرقی پس از جنگ جهانی دومی است که چین مدل رشدش را تا حد زیادی از روی آن کپی کرده است. تمام کشورهای این منطقه که ثروتمند شدند - ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان - دورانی را با رشد «نامتوازن» گذراندند که در آن، سرمایه‌گذاری بسیار سریع‌تر از مصرف رشد کرد. به خاطر این نرخ رشدهای متفاوت، سهم سرمایه‌گذاری تولید ناخالص داخلی در چنین دوره‌هایی، به‌شدت افزایش می‌یابد و سهم مصرف طبعا افت می‌کند. (۳)

دلیل آن بسیار ساده است. برای گذار از یک اقتصاد عمدتا کشاورزی به یک اقتصاد عمدتا صنعتی، کشورها باید مقدار هنگفتی سرمایه‌ی ثابت مستقر کنند: کارخانه‌ها، تأسیسات زیربنایی و مسکن مدرن. در فرآیند این استقرار[1]، مخارج سرمایه‌ای بسیار سریع رشد می‌کند. در انتقال کارگران از کارهای کم‌درآمد کشاورزی به کارهای پردرآمد صنعتی، خانوارها از درآمد و البته مخارج بیشتری بهره‌مند می‌شوند. اما برای مدتی این بهره‌مندی همگام با سرعت سرسام‌آور سرمایه‌گذاری پیش نمی‌رود. به‌محض پایان‌یافتن دوره‌ی «استقرار»، صَرف سرمایه آهسته و مخارج خانوارها موتور اصلی اقتصاد می‌شود و سهم مصرف تولید ناخالص داخلی دوباره شروع به صعود می‌کند. به عبارت دیگر، دوران رشد «نامتوازن» می‌تواند مرحله‌ای کاملا طبیعی برای حرکت یک کشور از وضعیت کم‌درآمد به پردرآمد باشد.

1. Implimentation

آیا رشد «نامتوازن» چین برای مصرف‌کنندگان بد است؟

یک مثال فرضی می‌تواند مشخص کند که چرا یک دوره‌ی رشد سرمایه‌بر «نامتوازن» لزوما برای رفاه خانوارها مضر نیست. یک کشور فقیر را با تولید ناخالص داخلی ۱۰۰۰ دلار آمریکا به ازای هر نفر تصور کنید، که در آن ۸۰ درصد درآمد ملی (به‌طور متوسط ۸۰۰ دلار) حاصل فروش محصولات کشاورزی است. کشاورزان که تقریبا کل جمعیت را تشکیل می‌دهند، از هر هشت دلاری که در می‌آورند، هفت دلار را برای خرید لباس و دیگر مایحتاجی که نمی‌توانند برای خود تولید کنند، خرج می‌کنند. پس در این اقتصاد، هر نفر حدود ۷۰۰ دلار در سال خرج می‌کند و سهم مصرف تولید ناخالص داخلی ۷۰ درصد است. سپس فرض کنید این کشور دستخوش یک جریان موفق صنعتی‌شدن می‌شود. در این دوران، سرمایه‌داران کارخانه‌ها و تأسیسات زیربنایی را می‌سازند و کشاورزان شروع به حرکت به سوی مشاغل پردرآمدتر شهری می‌کنند. در انتهای این دوره، حدود نیمی از درآمد ملی به سرمایه‌دارها می‌رسد که بیشترشان این سود را مجددا در کارخانه‌های جدید سرمایه‌گذاری می‌کنند. پس سهم درآمد خانوارها از اقتصاد، از ۸۰ درصد به ۵۰ درصد افت می‌کند. به‌علاوه، خانواده‌ها باید از هر سه دلار به‌دست‌آمده، یک دلار را ذخیره کنند، زیرا باید خانه‌های شهری گران بخرند، برای فوریت‌های پزشکی برنامه‌ریزی کنند و اندوخته‌ای برای سنین پیری داشته باشند. این بدین معنا است که سهم مصرف تولید ناخالص داخلی خانوارها تقریبا نصف می‌شود و از ۷۰ درصد به ۳۳ درصد می‌رسد. اگرچه تولید ناخالص داخلی به ازای هر نفر تا ۱۰ هزار دلار آمریکا بالا رفته است.

در نتیجه‌ی این فرآیند، متوسط خانوار بهتر شده است یا بدتر؟ اگر به مجموع نسبت‌ها نگاه کنید، به نظر بدتر شده است. سهم خانوار از درآمد ملی ۳۰ درصد کم شده است؛ مصرف‌کننده‌ی نوعی، برای خرج‌کردن دو دلار از سه دلار احساس امنیت می‌کند، به جای این‌که برای هفت دلار از هشت دلار این احساس را داشته باشد؛ و سهم مصرف در تولید ناخالص

نمودار ۱۰/۱ ـ افزایش مصرف کننده چینی

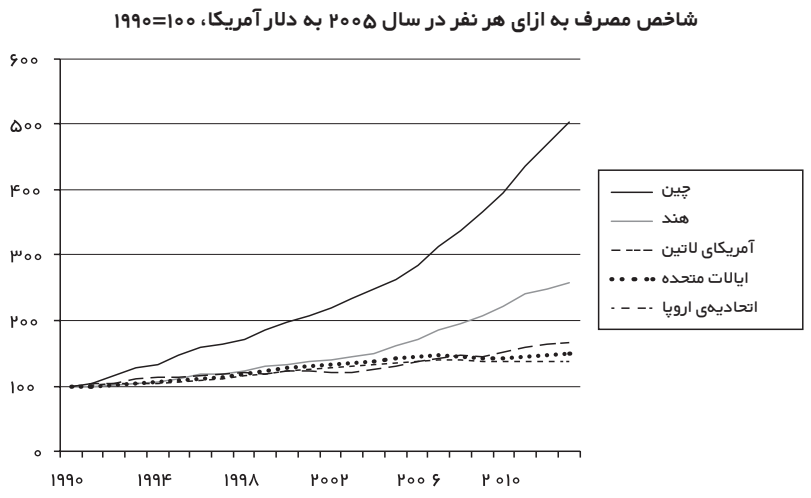

منبع: بانک جهانی

داخلی به نصف افت کرده است.

اما اگر به جای آن، به مقدار پولی که مصرف‌کننده‌ی متوسط باید خرج کند نگاه کنیم، به‌وضوح سطح زندگی‌اش پیشرفت زیادی داشته است. در اقتصاد کشاورزی قدیمی، هر مصرف‌کننده ۷۰۰ دلار در سال خرج می‌کرد. در اقتصاد صنعتی جدید، متوسط مخارج ۳۳۵۰ دلار در سال است؛ افزایشی نزدیک به پنج برابر. (۴) این واقعیت که سهم مصرف در تولید ناخالص داخلی خانوار به نصف کاهش یافته است، در برابر این واقعیت که تولید ناخالص داخلی ده برابر رشد کرده، ناچیز جلوه می‌کند. دلیل این‌که سطح درآمدی این اندازه رشد کرد، این بود که سرمایه‌گذاری فشرده[1] - «رشد نامتوازن» - تعداد زیادی شغل‌های جدید با دستمزد بالا در بخش‌های تولیدی ایجاد کرد.

این مثال فرضی، آن‌چه را عملا در چین اتفاق افتاده است، به‌خوبی

1. Intensive Investment

توضیح می دهد (نمودار ۱۰,۱ را ببینید). بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۳، متوسط مخارج مصرفی به ازای هر نفر، بر اساس تعدیل با تورم دلار آمریکا در واقعیت پنج برابر بالا رفت؛ یعنی نرخ رشد متوسط سالانه ۷ درصد. این تقریبا دو برابر نرخ افزایش در اقتصاد بزرگ در حال رشد سریع بعد از چین (هند) و بسیار بالاتر از نرخ‌های تجربه‌شده در اقتصادهای ثروتمند و کشورهای با درآمد متوسط در آمریکای لاتین، بود. این رشد انفجاری در مخارج مصرفی، هم‌زمان شد با افت ۱۵ درصدی سهم مصرف از اقتصاد و افزایش نرخ پس‌انداز خانوار از حدود ۲۰ سنت به ۳۰ سنت از هر دلار کسب‌شده. قدرت خرید مصرف‌کنندگان در اقتصاد «نامتوازن» چین، بسیار سریع‌تر از مصرف‌کنندگانی رشد کرد که در اقتصادهایی با توازن بیشتر زندگی می‌کنند.

قدرت خرید جدید مصرف‌کنندگان چینی در نمونه‌های خاصی از ثروت نمود دارد. به دومورد اشاره می‌کنیم. اولا، چین در سال ۲۰۱۰ بزرگ‌ترین بازار خودروی شخصی جهان شد و درحال‌حاضر با فروش سالانه نزدیک به ۲۰ میلیون دستگاه، ۳۰ درصد بالاتر از ایالات متحده است. ثانیا، مصرف‌کنندگان چینی به‌طور فزاینده‌ای پول‌های خود را به خارج از کشور می‌برند. در سال ۲۰۱۲، چین از آلمان به‌عنوان یک مبدأ پیشگام در سفرهای توریستی بین‌المللی، پیشی گرفت و تا سال ۲۰۱۴، تعداد این سفرها بالای ۱۰۰ میلیون یعنی پنج برابر دهه‌ی گذشته گزارش شد. هزینه‌ی خرج‌شده به وسیله‌ی گردشگران بین‌المللی چینی ۱۶۵ میلیارد دلار، یعنی هشت برابر آن میزان در سال ۲۰۰۴ بود.

البته این نه به این معنا است که تنها راه یک کشور برای ثروتمندشدن، از طریق سرمایه‌گذاری فشرده است و نه این‌که همه‌ی سرمایه‌گذاری‌ها خوب است. دوره‌ی قبل از ۱۹۸۰ چین و تاریخ اتحاد جماهیر شوروی نمونه‌هایی از اقتصادهای سرمایه‌بر است که به رونق مخارج مصرفی منجر نشد. این بدین خاطر بود که اقتصادهایی که بیشتر بر صنایع سنگین مانند فولاد و پتروشیمی سرمایه‌گذاری کردند، عمدتا از تولید کالاهای

مصرفی جلوگیری کردند و از کسب منافع بهره‌وری لازم برای رشد پایدار دستمزد بازماندند.

و بدین معنا هم نیست که وضعیت کنونی چین بدون نقص است. قطعا نیست. سهم مخارج سرمایه‌ای تولید ناخالص داخلی بیش از اندازه بالاست، حتی برای یک اقتصاد آسیای شرقی؛ بازده سرمایه‌گذاری از سال ۲۰۰۸ در حال پایین‌آمدن است؛ و نشانه‌های سرمایه‌ی تلف‌شده همه‌جا مشاهده می شود؛ در «شهرهای ارواح[1]»، مال‌های[2] خالی و کارخانه‌هایی که کیلوکیلو آهن، سیمان و شیشه بیرون می‌دهند، بیش از آن‌چه قابل‌جذب در کشور باشد. شاید مهم‌تر این باشد که مرحله‌ی سرمایه‌بر رشد چین، نابرابری درآمد بسیار بیشتری نسبت به ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان ایجاد کرد. جامعه‌ای که چین ساخته است، بسیار ناعادلانه‌تر از الگوهای آسیای شرقی او است.

روشن است که فاز سرمایه‌گذاری سنگین رشد، به پایانش نزدیک می‌شود و در آینده، اقتصاد باید به‌وسیله‌ی مخارج مصرفی و سرمایه‌گذاری‌های انتخابی با بازدهیِ بیشتر هدایت شود. ما در فصل ۱۲ این «متوازن‌سازی دوباره»[3]ی اقتصاد در آینده را از اقتصاد هدایت‌شده با سرمایه‌گذاری[4] به اقتصاد هدایت‌شده با مصرف‌کننده[5]، بررسی خواهیم کرد. تا این‌جا کافی است که توجه داشته باشیم مخارج مصرفی چین، در واقع سال‌های زیادی است که با سرعت بسیار رشد کرده است. از دیدگاه سیاست‌گذاری، امر «متوازن‌سازی دوباره» ربط چندانی با بالارفتن مخارج مصرفی - که هم‌اکنون نیز به‌نوبه‌خود خوب پیش می‌رود - ندارد و بیشتر درگیر افزایش بازده و بهره‌وری سرمایه‌گذاری و کسب اطمینان از این است که سود سرمایه به‌درستی مالیات‌گذاری‌شده است و در میان کالاهای اجتماعی مناسب، بازتوزیع می‌شود.

1. Ghost Cities
2. Shopping Malls
3. Rebalancing
4. Investment-led
5. Consumer-led

چرا سهم مصرف در اقتصاد چین تا این حد پایین است؟

متأسفانه این یک سؤال فنی است که هیچ پاسخ صریحی ندارد. طبق داده‌های رسمی، مخارج خانوار در سال ۲۰۱۳ تنها ۳۶ درصد تولید ناخالص داخلی بود. نرخ مخارج خانوار تقریبا در تمام اقتصادهای بزرگ دنیا، برابر ۵۰ تا ۶۵ درصد تولید ناخالص داخلی است. (۵) چنان‌که تا این‌جا بحث شد، رقم پایین چین، نشان‌دهنده ضعف مصرف نیست؛ در واقع بسیار هم نقطه‌ی قوت است. این رقم بیشتر نشان‌دهنده‌ی انفجار به‌طرز نامعمول بزرگ سرمایه‌گذاری در چین بوده است: مخارج مصرفی در طول ربع قرن گذشته با سرعت بسیار زیاد رشد کرد، اما رشد مخارج سرمایه‌ای سریع‌تر از آن بود.

عوامل دیگری هم در کار هستند. یکی این‌که مخارج مصرفی به‌طورحتم کم محاسبه شده است. این بازتاب بی‌نظمی نظام آماری چین است. چون سیاست‌گذاران اقتصادی بیشتر به توسعه‌ی سرمایه‌گذاری و صنعت اهمیت می‌دهند، داده‌های سرمایه‌گذاری و صنعت، دقیق و با جزئیات است. اما داده‌های مخارج مصرفی، دستمزدها و خدمات، کیفیت بسیار پایین‌تری دارند و تقریبا بسیاری از فعالیت‌ها را نادیده گذاشته‌اند. بیش‌ازپیش پذیرفته شده که در داده‌های مصرف چین، ارزش واقعی مسکن دست‌کم گرفته شده و احتمالا اغلب هزینه‌ی حمل‌ونقل و اوقات فراغت نیز دیده نشده است. (۶) بازنگری‌های جدیدتر قابل‌قبول در این بخش‌ها، نرخ مصرف ۴۰ درصدی را نشان می‌دهند؛ هنوز پایین ولی نه به اندازه‌ی ارقام رسمی وخیم. برخی اقتصاددان‌های چینی بر اساس شواهدی ضعیف‌تر، معتقدند که نرخ درست مصرف شاید به اندازه‌ی ۴۵ تا ۵۰ درصد، یعنی در رده‌ی پایینیِ طیفی معمول برای کشوری در مرحله‌ی پیشرفت چین باشد. (۷)

نکته‌ی دیگری که معمولا توسط تحلیل‌گران نادیده می‌ماند، این است که نرخ مصرف پایین کنونی چین، تاحدی نتیجه‌ی نرخ مصرفِ پایین نامعمول آن در شروع اصلاحات اقتصادی است. وقتی ژاپن فشرده‌ترین مرحله‌ی سرمایه‌گذاری رشد خود را در سال ۱۹۵۵ آغاز کرد، مخارج خانوار

۶۶ درصد تولید ناخالص داخلی بود. همین ارقام برای تایوان و کره‌ی جنوبی به‌ترتیب ۶۲ درصد و ۷۱ درصد بود. بعد از یک دهه‌ی یا بیشتر سرمایه‌گذاری سنگین، این نسبت‌ها پیش از ترمیم تدریجی، همگی به پنجاه و اندی تنزل پیدا کردند. ولی در آغاز فرآیند اصلاح چین در سال ۱۹۸۰، نسبت مصرف هنوز به‌سختی بالای ۵۰ درصد بود. به‌احتمال‌بسیار این امر، بازتابی از ساختار دوران اقتصاد برنامه‌ریزی شده است؛ زمانی‌که مصرف، به نفع سرمایه‌گذاری کلان کشور در صنایع سنگین، به عمد سرکوب می‌شد. اگرچه آن ساختار اقتصادی به‌تدریج از بین رفت، اما آثار نافذش باقی ماند؛ آثاری چون گرایش به پرداخت قسمتی از مخارج مصرفی شهری به شکل مزایای غیرنقدی در واحدهای کاری (مانند سبدهای غذایی در سال نو، سفرهایی به خرج شرکت و مانند آن). این نیز تأییدکننده‌ی نظریه‌ی احتمالی بالاتربودن مخارج مصرفی حقیقی، نسبت به آن چیزی است که در آمارهای رسمی نشان داده می‌شود.

«طبقه‌ی متوسط»[1] چین چیست؟

وقتی ما از «مصرف»[2] در قالب اسم خاص برای چین استفاده می‌کنیم، اساسا به مخارج طبقه‌ی متوسط شهری اشاره داریم. حدود نیمی از چینی‌ها هنوز خارج از شهرها زندگی می‌کنند و بیشتر در فعالیت‌های مربوط به کشاورزی مشغول هستند و البته قسمت بزرگی از خریداران نیازهای اولیه محسوب می‌شوند. ولی درآمد آن‌ها کم است: درآمد یک خانوار متوسط روستایی به اندازه‌ی فقیرترین دهک خانوارهای شهری است. پس عمده‌ی مخارج مصرفی در «اقتصاد مدرن» - خرید کالاهای مصرفی برند و خدمات حمل‌ونقل، اوقات فراغت و خدمات مالی، تحصیلی و درمانی - متعلق به خانواده‌های شهری است.

پیش از تلاش برای تعیین دقیق تعداد افرادی که در این طبقه‌ی مصرفی شهری جای دارند و مقدار پولی که آن‌ها باید خرج کنند، جا دارد

1. Middle Class
2. Consumption

تـا عبـارت «طبقـه‌ی متوسـط» را روشـن کنیـم. گرچـه ایـن کلمـات بـه گروهـی از افـراد در میانـه‌ی طیـف توزیـع درآمـد کشـور دلالـت دارنـد، امـا ایـن اصطـلاح عمومـا بـا مرزهایـی بسـیار مبهم‌تـر اسـتفاده می‌شـود. ایـن اصطـلاح بـه گروهـی بـا ویژگی‌هـای مشـترک خاصـی ارجـاع دارد کـه جریـان غالـب نوعـیِ مـردم در یـک اقتصـاد شهری‌شـده مـدرن محسـوب می‌شـود. آن‌هـا بـرای معـاش کار می‌کننـد، در مشـاغلی کـه بـه انـدازه‌ی کافـی درآمـد دارنـد و در نتیجـه، می‌تواننـد خانـه‌ی خودشـان، یـک ماشـین و دیگـر کالاهـای بـادوام مصرفـی چـون تلویزیـون، کامپیوتـر و دسـتگاه‌های تهویـه هـوا را بخرنـد. به‌طـور قابـل توجهـی بـرای تحصیـلات سـرمایه‌گذاری می‌کننـد و معمـولا دوسـت دارنـد فرزندان‌شـان بـه جـای مشـاغلی در سـطح کارخانـه، در مشـاغل یقه سـفید کار کننـد و از آن‌جایی‌که معمـولا مایملکـی دارنـد، بسـیار بـه اطمینـان از امنیـت حقـوق مالکیت‌شـان توجـه می‌کننـد. چیـن تعـداد زیـادی از ایـن افـراد دارد، ولـی مـا بایـد دو ویژگـی متمایزکننـده‌ی «طبقـه‌ی متوسـط» چیـن را از «طبقـه‌ی متوسـط» کشـورهای توسـعه‌یافته بـه خاطـر داشـته باشـیم. اولا، طبقـه‌ی متوسـط چیـن، نـه متوسـط هسـتند و نـه اکثریـت جامعـه. در این‌جـا مـا ایـن تخمیـن سـخاوتمندانه را ارائـه می‌دهیـم کـه طبقـه‌ی متوسـط، یک‌چهـارم جمعیـت کشـور را شـامل می‌شـود و از یک‌سـوم بالایـی طیـف توزیـع درآمدهـای چیـن بهـره می‌بـرد. بـه عبـارت دیگـر، افـراد بـا سـبک زندگـی طبقـه‌ی متوسـط در چیـن نسـبت بـه «طبقـه‌ی متوسـط» اکثریتـی در مفهـوم آمریکایـی و اروپایـی آن، یـک طبقـه‌ی ممتـاز در جامعـه خـود را تشـکیل می‌دهنـد. ایـن امـر حـاوی یـک مفهـوم مهـم سیاسـی اسـت: احتمـال کمـی دارد کـه طبقـه‌ی متوسـط چیـن بـه ایـن زودی مدافـع تغییـر سیاسـی شـود، زیـرا اقلیـت امتیازیافتـه‌ای اسـت کـه به‌طـور نامتناسـبی از نظام حاضر سود می‌برد.

دومیـن ویژگـی ایـن اسـت کـه یـک نفـر در چیـن بـا درآمـدی بسـیار پایین‌تر از آن‌چـه در وضعیـت ایـالات متحـده، اروپـای غربـی و ژاپـن لازم اسـت، می‌توانـد واجـد شـرایط قرارگیـری در طبقـه‌ی متوسـط شـود. پـس وقتـی بـه انـدازه‌ی طبقـه‌ی متوسـط چیـن نـگاه می‌کنیـم، مهـم اسـت کـه بـه یـاد داشـته باشـیم افـراد طبقـه‌ی متوسـط چیـن به‌طـور میانگیـن، قـدرت خریـد کمتـری نسـبت بـه

افراد طبقه‌ی متوسط در کشورهای توسعه‌یافته دارند.

«طبقه‌ی متوسط» چقدر بزرگ است؟

برای اندازه‌ی طبقه‌ی متوسط چین، به تعداد مشتریان شرکت‌های مشاوره‌دهنده به دارندگان کالاهای مصرفی، تخمین وجود دارد. چنان‌که نشان دادیم، «طبقه‌ی متوسط» یک مفهوم غیرشفاف است، پس به عناوین مختلف قابل تعریف‌شدن است که تخمین‌هایی با اندازه‌های بسیار متفاوت تولید می‌کند. با توجه به این نکته، ما دو محاسبه که حد بالا و حد پایین این طیف را تعریف می‌کنند، ارائه می‌دهیم.

اولی، محاسبه‌ی بانک جهانی است که طبقه‌ی متوسط را در تمام کشورها، افرادی در نظر می‌گیرد که بین ۱۰ تا ۱۰۰ دلار در روز برای خدمات و کالاهای مصرفی هزینه می‌کنند. با این تعریف، بانک جهانی در سال ۲۰۱۰ طبقه‌ی متوسط چین را ۱۵۷ میلیون نفر معادل ۱۱ درصد جمعیت برآورد کرد. این رقم، افزایش زیادی نسبت به تنها ۲ درصد جمعیت در سال ۲۰۰۰ بود، اما به‌طور چشمگیری پایین‌تر از سهم طبقه‌ی متوسط از جمعیت در برزیل و کره‌ی جنوبی در دورانی بود که در سطح کنونی پیشرفت چین بودند. (۸) یک تعمیم‌دهی ساده نشان می‌دهد که تا سال ۲۰۱۵، با استانداردهای بانک جهانی حدود ۱۵ درصد جمعیت چین (تقریبا ۲۰۰ میلیون نفر) واجد شرایط طبقه‌ی متوسط بوده است.

محاسبه‌ی وسیع‌تر بر آستانه‌های درآمدی تثبیت‌شده[1] استناد دارد که در آن نقاط، در بیشتر کشورها افراد شروع به خرید اقلام مهم کالاها و خدمات می‌کنند. خانوارهایی با درآمد حداقل ۸۰۰۰ دلار در سال، شروع به خرید کالاهای مارک‌دار به جای تولید انبوه‌های ارزان می‌کنند. با درآمد حداقل ۱۳ هزار دلار شروع به خرید خودرو می‌کنند و البته خرید خودروها و خانه‌ها همبستگی نزدیکی دارد، و این تقریبا آستانه‌ی شروع شیوع مالکیت خانه نیز است. در درآمد ۲۰ هزار دلار، خریدار عمده‌ی خدمات مدرن می‌شوند: خدمات درمانی، تحصیلات، گردشگری و اوقات فراغت و امور مالی.

1. Well-established Income Thresholds

(۹) اگـر مالکیـت خانـه را به‌عنـوان معیـار مهمـی بـرای سـبک زندگـی طبقـه‌ی متوسـط تعریـف کنیـم، ایـن طبقـه، خانوارهایـی بـا حداقـل درآمـد ۱۳ هـزار دلار را شـامل می‌شـود. بـا اضافه‌کـردن تمـام خانوارهـای بـا درآمـد حداقـل ۸۰۰۰ دلار در سـال، می‌توانیـم «طبقـه‌ی مصرفـی»[1] بزرگتـری تعریـف کنیـم - این‌هـا افـرادی هسـتند کـه درحال‌حاضـر خریـداران فعـال برخـی کالاهـای مصرفـی هستند و شاید به‌زودی به سبک‌زندگی طبقه‌ی متوسط درآیند.

بـا ایـن معیـار، چیـن در سـال ۲۰۱۲ حـدود ۳۳۰ میلیـون نفـر - یک‌چهـارم جمعیـت کشـور - طبقـه‌ی متوسـط داشـته اسـت. (گـروه کوچک‌تـری بـا درآمـد حداقـل ۲۰ هـزار دلار کـه در جـدول زیـر آن را «مرفـه»[2] می‌نامیـم، تقریبـا در تعریـف بانـک جهانـی از طبقـه‌ی متوسـط، جـا می‌گیرنـد.) به‌عـلاوه حـدود ۲۳۰ میلیـون نفـر «مصرف‌کننـده‌ی نوظهـور» بـا قابلیـت ورود بـه طبقـه‌ی متوسـط در طـول دهـه‌ی بعـدی وجـود داشـته اسـت (جـدول ۱۰,۲ را بـرای تخمین‌هـای تفکیک‌شده‌ی طبقه‌ی متوسط چین ببینید.)

جدول ۱۰/۲ـ طبقه‌ی متوسط چین چقدر بزرگ است؟ تخمین برای سال ۲۰۱۲

محدوده‌ی درآمدی	میلیون نفر	درصد از جمعیت ملی
مرفه	۱۷۳	۱۳
مصرف‌کننده‌ی تثبیت‌شده	۱۵۵	۱۱
«طبقه‌ی متوسط»	۳۲۸	۲۴
مصرف‌کننده‌ی نوظهور	۲۲۸	۱۷
کل طبقه‌ی مصرفی	۵۵۶	۴۱
درآمدهای پایین‌تر	۸۰۵	۵۹

تعاریف:
مرفه: خانوارهایی با درآمد بیش از ۲۰۵۵۰ دلار
تثبیت‌شده: خانوارهایی با درآمد میان ۱۳۵۰۰ تا ۲۰۵۵۰ دلار
نوظهور: خانوارهایی با درآمد میان ۸۱۰۰ تا ۱۳۵۰۰ دلار
درآمدهای پایین‌تر: خانوارهایی با درآمد کمتر از ۸۱۰۰ دلار

1. Consuming Class
2. Affluent

منبع: اقتباس از Gatel ۲۰۱۳

خلاصه، بسته به تعریف هرکس، می‌توان ادعا کرد که طبقه‌ی متوسط چین جایی میان ۲۰۰ میلیون تا ۳۰۰ میلیون نفر معادل ۱۵ تا ۲۵ درصد جمعیت کشور است. اگر دست‌بالا را در نظر بگیریم، طبقه‌ی متوسط چین تقریبا به اندازه‌ی جمعیت ایالات متحده می‌شود، ولی درآمد متوسط آن‌ها بسیار پایین‌تر از درآمد متوسط خانوارهای ایالات متحده با رقم ۵۳ هزار دلار در سال است.

مصرف‌کنندگان چینی چه می‌خرند؟

طی چند دهه‌ی گذشته، مصرف‌کنندگان شهری چین، موج‌های پیاپی از گرایش‌های خرید را پشت سر گذاشته‌اند. در دهه‌ی ۱۹۸۰، وقتی درآمدها خیلی کم بود، افراد بر چیزهایی چون دوچرخه، پنکه‌های برقی و مجموعه‌ی مبلمان ابتدایی تمرکز داشتند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، شروع به خرید کالاهای خانگی گران‌تر مانند ماشین لباسشویی و دستگاه‌های تهویه هوا کردند و تا انتهای این دهه، چین سریع‌ترین رشد بازار گوشی تلفن همراه را در جهان داشت. در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، صعود ناگهانی عظیمی در خرید اتومبیل اتفاق افتاد و انفجار مسکن، بازارهای جدید بزرگی برای مبلمان و وسایل منزل ایجاد کرد. متوسط سبد خرید برای مصرف‌کننده‌ی «مرفه» چینی (حدود ۱۲ درصد از جمعیت که درآمد خانوار بالای ۲۰ هزار دلار دارند) هم‌اکنون بسیار شبیه خانواده‌های معمولی در کره‌ی جنوبی و تایوان است.

یک تغییر مهم، سازگاری سریع با تجارت آنلاین است. تجارت الکترونیک هنوز تنها ۵ درصد خرده‌فروشی را شامل می‌شود - از تقریبا صفر درصد در سال ۲۰۰۹ - ولی در برخی زمینه‌ها، سهم آنلاین بسیار بالاتر است. بیش از ۲۰ درصد وسایل و مصرف‌کننده‌های الکترونیکی و حدود ۱۵ درصد لباس‌ها و لوازم آرایش، اکنون از اینترنت خریده می‌شوند. (۱۰) چشم‌انداز بازار خرده‌فروشی در شهرهای چین، ترکیب درهم‌وبرهمی باقی خواهد ماند از بازارهای سنتی، جایی‌که هنوز افراد ترجیح می‌دهند

اجناس تازه‌ی خود را از آن‌جا خریداری کنند؛ سوپرمارکت‌های مدرن؛ فروشگاه‌های بزرگ؛ مال‌ها، که یک تجربه‌ی اجتماعی ارزشمند را ارائه می‌دهند؛ و فروشگاه‌های آنلاین. ولی احتمالا تجارت الکترونیک سریع‌ترین رشد را تجربه خواهد کرد. رشد بالقوه‌ی بازار در سپتامبر ۲۰۱۴ در عرضه‌ی اولیه‌ی عمومی بزرگ‌ترین شرکت تجارت الکترونیک چین نمایان شد؛ علی‌بابا، که ارزش شرکت را به بالای ۲۳۰ میلیارد دلار رساند، به‌طور قابل توجهی بیشتر از آمازون[1]، ولو این‌که فروش سالانه‌ی آمازون حدود ده برابر علی‌بابا است.

برای چنین نوسانی چند دلیل وجود دارد. یکی آن‌که دولت، سرمایه‌گذاری سنگینی کرده است تا مطمئن شود که دسترسی به اینترنت ارزان است و تقریبا برای تمام مناطق شهری همگانی است: تخمین زده شد ۶۵۰ میلیون نفر چینی در سال ۲۰۱۴ به اینترنت دسترسی داشتند، یعنی هفت برابر بیشتر از دهه‌ی پیشین. چین هم‌چنین سرپناهی برای تجمع سازندگان سخت‌افزار است که پیشنهاددهنده‌ی کامپیوترها و گوشی‌های هوشمند ارزان قیمت هستند. شرکت چینی لِنُوو، بیشتر به‌خاطر دردست‌داشتن بازار چین، بزرگ‌ترین سهم فروش کامپیوترهای خانگی دنیا را دارد. لنوو و دو شرکت دیگر چینی، هوآوی و شیائومی، باز هم به‌خاطر محبوبیت در چین، میان پنج فروشنده بزرگ جهان (پس از اپل و سامسونگ) در رتبه‌ی سوم قرار دارند. (۱۱) عامل دیگر این‌که فراوانی کارگر ارزان قیمت، شرکت‌های تجارت الکترونیک را قادر می‌سازد با به‌کارگیری مأموران حمل کالا که شهرها را با دوچرخه‌های برقی و موتورسیکلت‌ها سیر می‌کنند، بیشتر کالاها را طی یک یا دو روز پس از سفارش آنلاین به مقصد برسانند.

گذشته از رشد تجارت الکترونیک، بزرگ‌ترین گرایش در رفتار مصرفی چینی‌ها - گرایشی که اقتصاد کلان در آن، نسبت به خرید آنلاین اهمیت بیشتری دارد - صعودی تند در مصرف خدمات است.

1. Amazon

چنان‌که در بالا اشاره شد، مصرف خدمات شروع به جذب سریع هوادارانی در میان خانوارهای با درآمد بیش از ۲۰ هزار دلار در سال کرد. نیازهای مادی اصلی این خانواده‌ها دیگر برطرف شده است و سهم بیشتری از درآمدشان را اختصاص می‌دهند به فوق‌برنامه‌هایی چون اوقات فراغت و مسافرت؛ هزینه‌ی اضافه برای تحصیل فرزندان‌شان (و حتی شاید برای خودشان)؛ مراقبت‌های درمانی گران‌تر؛ خدمات درمانی و بازنشستگی برای والدین‌شان؛ و خدمات مالی برای کسب بازده بیشتر سرمایه نسبت به سود پیشنهادی سپرده‌های بانکی.

این امر از آن جهت مهم است که از سال ۲۰۱۰، سریع‌ترین رشد درآمد در میان طبقات مصرفی چین متعلق به دسته‌ی «مرفهان» (درآمد بالای ۲۰ هزار دلار) بوده است و بسیار محتمل است که بیشترین افزایش مخارج مصرفی چینی‌ها در طول دهه‌ی آینده نیز در این گروه باشد. (۱۲) چنان‌که قابل‌پیش‌بینی بود، در چند سال گذشته، افزایش چشمگیری در مصرف خدمات دیده شده است. روی‌هم‌رفته، سهم خدمات از تولید ناخالص داخلی از ۴۳ درصد در سال ۲۰۱۰ به ۴۸ درصد در سال ۲۰۱۴ افزایش یافت و بخش خدمات هم‌اکنون وسیع‌تر و پررشدتر از موتورهای سنتی رشدیافته‌ی صنایع و ساخت‌وساز است.

این رشد، ابعاد وسیعی دارد. در بالا به رشد بزرگ گردشگری بین‌المللی چین اشاره کردیم که در پی افزایش بزرگ‌تر مسافرت‌های تفریحی داخلی اتفاق افتاد. جهش در «محصولات مدیریت ثروت» در حدود سال ۲۰۱۰ که در فصل ۷ به آن پرداختیم، به‌روشنی ظهور حجمی بحرانی از خانوارهای تمامیت‌خواه را که صاحب مال و اموال و تشنه‌ی راه‌هایی برای تنوع بخشیدن به دارایی‌های مالی خود بودند، نشان می‌دهد. بین سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۱۳، پس از دو دهه‌ی رکود، تعداد تخت‌های بیمارستانی سرتاسر کشور تا ۷۵ درصد و مخارج درمانی از ۴٫۵ درصد تولید ناخالص داخلی به ۵٫۲ درصد افزایش یافت.

«تور ایمنی اجتماعی»[1] چین چقدر خوب است و آیا قدرتمندتر کردن آن به مصرف کمک می‌کند؟

بیشتر بحث مصرف در چین، روی فقدان نسبی «تور ایمنی» اجتماعی متمرکز شده است: برنامه‌های عمومی بیمه‌ی درمانی، بیمه‌ی بیکاری، بازنشستگی و مانند آن. داستان این است که مخارج مصرفی در چین نسبتا پایین است، زیرا خانواده‌ها برای داشتن «پس‌انداز احتیاطی[2]» احساس اجبار می‌کنند و سهم بزرگ‌تری از درآمدشان را به پیش‌بینی‌های مالی آینده‌ی درمانی، تحصیلی و هزینه‌های بازنشستگی اختصاص می‌دهند. شاهد این ماجرا افزایش نرخ پس‌انداز خانوارها از کمتر از ۲۰ سنت به ازای هر دلار از درآمد قابل مصرف در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، به حدود ۳۰ سنت در حال حاضر است. از این رو، یک سیستم بیمه‌ی اجتماعی توسعه‌یافته، پیش‌شرط مهمی برای یک اقتصاد مصرفی تنومندتر است.

داستان محتمل به نظر می‌رسد. تور ایمنی اجتماعی سنتی برای کارگران شهری تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ در اختیار بنگاه‌های دولتی بود که استخدام ضمانت‌شده، مسکن، امکانات پزشکی، بازنشستگی و آموزش را برای کارمندان و فرزندانشان فراهم می‌کرد. این نظام رفاهی، با اصلاح بنگاه‌های دولتی در سال‌های ۲۰۰۵-۱۹۹۵ از کار افتاد و در ابتدا هیچ جایگزینی برای آن وجود نداشت. خانواده‌های شهری باید خودشان خانه می‌خریدند و بیش‌ازپیش هزینه‌های پزشکی و شهریه‌ی مدارس از جیب‌شان می‌رفت. خانواده‌های روستایی به نوع دیگری در زحمت افتادند. تور ایمنی اجتماعی سنتی اصلی آن‌ها، صرفا مزرعه خانوادگی‌شان بود که می‌توانست ضروریات زندگی را فراهم کند، حتی اگر همه چیزهای دیگر از دست می‌رفت؛ این یکی تأثیر نپذیرفت. ولی دردسترس‌بودن امکانات پزشکی دولتی در نواحی روستایی در دهه‌ی ۱۹۹۰ به‌شدت رو به زوال گذاشت.

این کاهش مخارج رفاه اجتماعی دولت، همزمان با بالارفتن نرخ

1. Social Safety Net
2. Precautionary Saving

ذخیره‌سازی خانوار و کاهش سهم مصرف تولید ناخالص داخلی شد. پس این نتیجه‌گیری طبیعی بود که مخارج رفاهی کمتر، در ضعیف‌سازی مصرف مشارکت داشته است و این‌که مستحکم‌کردن تور ایمنی اجتماعی مخارج مصرفی را ترقی می‌دهد. در بررسی دقیق‌تر، این استدلال چندان هم موفق نیست.

یکی این‌که رشد در مصرف خانوار، هم‌زمان با به‌انحطاط‌رفتن تور ایمنی اجتماعی قدیمی، شتاب گرفت. در سال ۲۰۰۱، روند نرخ رشد مخارج مصرفی به ازای هر نفر، تنها ۵٫۶ درصد در سال بود؛ تا سال ۲۰۰۸ وقتی برنامه‌های اجتماعی جدید راه‌اندازی شده ولی هنوز بودجه‌اش کاملا تأمین نشده بود، این عدد تا ۷٫۶ درصد بالا رفت. در سال ۲۰۱۳، روند رشد مصرف به ۸٫۴ درصد افزایش یافت، گرچه نرخ ذخیره خانوار هم‌چنان به صعود ادامه می‌داد. (۱۳) این شتاب، با داستان «پس‌انداز احتیاطی» سازگاری ندارد، ولی با شرحی که در ابتدای فصل عنوان کردیم سازگار است، با این مضمون که صنعتی‌شدن با چه سرعتی می‌تواند منافع درآمدی وسیعی به وجود آورد تا مصرف‌کننده‌ی متوسط را قادر سازد، هم‌زمان با پس‌انداز درصد بیشتری از هر دلار درآمدش، سالانه دلار بسیار بیشتری نیز خرج کند.

نکته‌ی جالب توجه دیگر این است که حداقل در گام‌های نخست، منفی‌بودن برنامه‌های رفاه اجتماعی گران‌قیمت برای درآمد خانوار، محتمل‌تر از مثبت‌بودن آن است. زیرا این برنامه‌ها باید تأمین اعتبار شوند و منبع اصلی این اعتبار، مالیات کارکنان و کارفرمایان است که به‌طور نامتناسبی بر گرده‌ی کارگران فرود می‌آید. به‌محض این‌که یک نظام رفاهی فعال می‌شود و شروع به کار می‌کند، کارگران کنونی می‌توانند از مشارکت کارگران پیشین در تأمین مالی ایمنی اجتماعی بهره ببرند. ولی نسل اول کارگران از چنین منافعی بهره‌مند نیستند. به‌علاوه، سهم بزرگ‌تر مزایای درمانی و بازنشستگی، صَرف بازنشستگان مسن می‌شود. امروزه چین به ازای هر نفر در سن بازنشستگی، پنج نفر در سن کار دارد، به این معنا که افرادی که در حال پرداخت به صندوق رفاه اجتماعی هستند، بیشتر از

کسانی هستند که از آن برداشت می‌کنند. بدیهی است که این قضیه در طولانی‌مدت بسیار خوب است، ولی مشکل می‌توان فهمید که چگونه می‌تواند برای هزینه‌ی مصرفی کل در دورانی کوتاه مفید باشد. (۱۴)

در مجموع، احتمال دارد ایجاد تور ایمنی اجتماعی در بهترین حالت اثرات نسبتا کمی بر رفتار مصرفی داشته باشد، به‌خصوص در دوره‌ای که خانوارها بیشتر در حال هزینه‌کردن برای نظام رفاهی از طریق پرداخت مالیات هستند تا این‌که از منافع آن استفاده کنند. بسیار پر اهمیت‌تر از آن، نرخ رشد درآمد است. اگر درآمد خانوار به‌سرعت رشد کند، هزینه‌ی مصرفی هم رشد خواهد کرد حتی اگر تور ایمنی اجتماعی پر از کم‌وکاستی باشد. تور امنیت اجتماعی، یک عنصر مهم برای یک جامعه برابر و عادلانه است، ولی یک سیاست مصرفی نیست.

دولت در حال ایجاد چه نوع تور ایمنی‌ای است؟

یکی از دستاوردهای قابل توجه ریاست هو جینتائو، استقرار مجموعه‌ی جامعی از برنامه‌های اجتماعی سراسری برای جایگزینی با نظام رفاهی قدیمی و وابسته به بنگاه‌های دولتی بود. به‌علاوه، برای توسعه‌ی برنامه‌ی حداقل درآمد که معاش اولیه را برای فقرایی که نمی‌توانستند کار پیدا کنند، تضمین می‌کرد، دولت هو برنامه‌های بیمه‌ی درمانی جداگانه‌ای در سراسر کشور برای ساکنان شهری و روستایی به راه انداخت؛ شهریه و دیگر هزینه‌های تحصیلات نُه‌ساله را که در قانون چین اجباری است، از میان برداشت؛ پوشش طرح‌های اولیه‌ی بازنشستگی را به‌شدت وسعت داد و برنامه‌ی وسیع یارانه‌های مسکن برای ساکنان شهری کم درآمد را آغاز کرد.

برنامه‌ی حداقل درآمد در سال ۱۹۹۷، به‌عنوان روشی برای جلوگیری از سقوط کارگران تعدیل‌شده از بنگاه‌های دولتی به ورطه فقر، آغاز شد. در سال ۲۰۱۷، با افزوده‌شدن خانواده‌های فقیر روستایی، گسترش پیدا کرد و حدود سه درصد جمعیت شهری و ۸ درصد جمعیت روستایی از آن بهره‌مندند. بیمه‌ی درمانی ملی جامع در سال ۲۰۰۹ شروع به گسترش

کرد و شامل دو طرح بیمه‌ی شهری (یکی بیمه‌ی اجباری کارکنان بخش رسمی که بودجه‌اش با مشارکت کارکنان و کارفرمایان تأمین می‌شود و دیگری داوطلبانه برای کارگران بخش غیررسمی که بیشتر به پشتوانه‌ی یارانه‌های دولتی است) و یک طرح بیمه‌ی روستایی می‌شود. حداقل، ۹۵ درصد خانوارها، هم شهری و هم روستایی، اکنون تحت پوشش بیمه‌ی درمانی دولتی هستند. اما سطح مزایا، اگرچه در حال بهبود، اما بسیار ناچیز باقی مانده است. تعداد افراد تحت پوشش بازنشستگی دولت، از حدود ۲۰۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۲، به حدود ۷۰۰ میلیون نفر رسیده است، گرچه این‌جا نیز سطح مزایا در بیشتر موارد بسیار ابتدایی است. ابتکار عمل مهم دیگر، برقراری برنامه‌ی «مسکن اجتماعی[1]» در سال ۲۰۱۰، به منظور افزایش دسترسی خانوارهای کم‌درآمد شهری به خانه‌هایی در حد استطاعت‌شان بود. بین سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۱۳، کل مخارج دولت در درمان، تحصیلات و ایمنی اجتماعی از ۵ درصد تولید ناخالص داخلی به ۸ درصد آن و از ۲۸ درصد بودجه‌ی دولت به ۳۳ درصد آن افزایش یافت. این ارقام در صورت اضافه‌شدن یارانه‌های مسکن اجتماعی به‌مراتب بالاتر خواهد بود. (۱۵)

این دستاوردها تحسین‌برانگیز هستند، ولی روشن است که نیازهای بیشتری وجود دارد. هنوز کارگران شهری و روستایی بسیاری، نیازمند ورود به نظام بازنشستگی هستند و سطح مزایای هر دو نظام بازنشستگی و بیمه درمانی باید به‌طور قابل توجهی بالا رود. از آن مهم‌تر، بیشتر برنامه‌های اجتماعی در تحت پوشش درآوردن کارگران مهاجر که یک‌سوم جمعیت شهری را تشکیل می‌دهند، ضعیف کار می‌کنند. گسترش پوشش به این کارگران آسیب‌پذیر و تهیه سرمایه برای افزایش مزایا، بسیار سخت خواهد بود. گرفتاری ویژه‌اش این است که سطح مزایا باید بالا رود تا آن را معنی‌دار کند - اما آن‌قدر بالا نرود که در سی چهل سال آینده به چین که جامعه‌ی پیرتری با کارگران کمتر برای حمایت از تعداد زیادی بازنشسته خواهد داشت، فشار مالی غیرقابل‌تحملی را تحمیل کند. پازل رفاه اجتماعی

1. Social Housing

هنـوز قابـل حـل اسـت، اگـر چیـن بتوانـد بـر شـکاف وسـیع نابرابـری اجتماعـی و درآمـد کـه در نتیجـه رشـد سـریع اقتصـادی سـه دهـه‌ی گذشـته عمیق‌تـر شـده است، پل بزند.

دولت برای ترویج مصرف باید چه سیاست‌هایی پیش بگیرد؟

مـا پیش‌تـر بـه ایـن پرداختیـم کـه دولـت بـرای بالابـردن مخـارج مصرفـی‌ای کـه سـال‌های زیـادی به‌شـدت درحال‌رشـد بـوده اسـت، نیـاز بـه تـلاش زیـادی نـدارد. هم‌چنیـن بحـث کردیـم کـه گسـترش تـور ایمنـی اجتماعـی، درحالی‌کـه بـه دلایـل دیگـری مهـم اسـت، دسـت‌کم در کوتاه‌مـدت، شـانس کمـی بـرای اثرگـذاری زیـاد بـر مخـارج مصرفـی دارد. آیـا ایـن بـدان معناسـت کـه دولـت نباید هیـچ اقدامـی بـرای مصرف‌دوسـت‌تر کـردن اقتصـاد انجـام دهـد؟ بـه هیچ‌وجـه. دو زمینـه‌ی سیاسـی گسـترده وجـود دارد کـه دولـت می‌توانـد بـرای افزایـش فرصت پیدایش یک اقتصاد مصرفی فعال، به آن‌ها وارد شود.

اولـی بـه توزیـع درآمـد مربـوط می‌شـود. دلیـل اصلـی این‌کـه سـهم مصـرف خانوارهـا از اقتصـاد تـا این‌حـد کـم اسـت، بی‌میلـی مصرف‌کننـدگان بـه خرج‌کـردن نیسـت، بلکـه کم‌بـودن نسـبی سـهم خانوارهـا از درآمـد ملـی اسـت. بهترین روش تشویق خانوارها به بیشتر خرج‌کردن، افزایش درآمد آن‌هاست.

همان‌طـور کـه از یـک دوره‌ی صنعتی‌شـدن سـرمایه‌بر انتظـار مـی‌رود، سـهم بالارونـده‌ی درآمـد ملـی در ۱۵ سـال گذشـته، متعلـق بـه شـرکت‌هایی بـوده اسـت کـه سـود بسـیاری از سرمایه‌گذاری‌هایشـان بـه دسـت آورده‌انـد و عمدتـا ایـن سـودها را در ظرفیـت صنعتـی بالاتـر سـرمایه‌گذاری دوبـاره کرده‌انـد. در حـال حاضـر، هـدف سیاسـت اقتصـادی بایـد اطمینـان از معکوس‌شـدن ایـن رونـد باشـد و این‌کـه سـهم خانـوار از درآمـد ملـی رو بـه افزایـش مـی‌رود. چندیـن روش بـرای انجـام آن وجـود دارد. مالیـات افزایش‌یافتـه بـر محیط‌زیسـت و منابـع طبیعـی، می‌توانـد سـودهای شـرکتی را کاهـش دهـد، سـودهایی کـه صرفـا از بی‌توجهـی بـه هزینه‌هـای واقعـی «اثـرات خارجـی مصـرف روی دیگـران»[1] ماننـد تخریـب محیط‌زیسـت یـا کاهـش منابـع طبیعـی، ناشـی می‌شـود. اجـازه‌دادن بـه

1. Externalities

بازار به جای سیاست دولتی در تعیین خرج‌کردن سرمایه هزینه‌های شرکت‌های صنایع سنگین را (به‌خصوص در بنگاه‌های دولتی) به‌طور مؤثری بالا خواهد برد. این بدان معناست که شرکت‌ها باید سرمایه‌گذاری‌های خود را کاراتر کنند؛ هم‌چنین وقتی بازگشت سرمایه در آینده به اندازه‌ی کافی بالا نیست، ترغیب خواهند شد به‌راحتی از سرمایه‌گذاری‌های جدید چشم‌پوشی کنند. سپس به‌جای بازتولید دائمی سود در قالب سرمایه‌گذاری جدید، شاید انتخاب کنند که بخشی از سودهای خود را از طریق سود سهام به سهام‌داران برگردانند و این پول‌ها برای مخارج مصرفی در دسترس قرار می‌گیرد. هم‌چنین اطمینان از رقابتی سخت‌تر، میل به کاهش سودهای شرکتی را به وجود خواهد آورد؛ مصرف‌کننده‌ها از قیمت‌های کمتر بهره می‌برند و پول بیشتری باقی خواهد ماند تا هرجای دیگری خرج کنند.

در زمینه‌ی مهم دیگر که سیاست دولت می‌تواند مفید واقع شود، تشویق توسعه‌ی خدمات و کاهش اهمیت صنعت است. تغییر از صنعت به خدمات، درآمد را به خارج از بخش شرکتی و به‌سوی خانوارها هدایت می‌کند، زیرا عموما خدمات نسبت به صنعت، نیروی کار بیشتر و سرمایه‌ی کمتری مصرف می‌کند. پس سهم بزرگ‌تری از عایدی یک شرکت خدماتی به شکل دستمزد به جیب کارگران می‌رود.

بیشتر این ابتکارعمل‌ها در سیاست دولت، دست‌کم روی کاغذ، گنجانده شده است. دوازدهمین سیاست پنج‌ساله (۲۰۱۵-۲۰۱۱) صریحا برای بالابردن سهم خانوار از درآمد ملی هدف‌گذاری شد و هم‌چنین جایگزینی صنایع با خدمات را به‌عنوان محرک اصلی تولید اقتصادی پذیرفت. در زیر مجموعه‌ی دستورکار سیاست پلنوم[1] سوم در سال ۲۰۱۳، دولت شی جین‌پینگ به بالابردن مالیات منابع طبیعی، سپردن بیشتر قیمت‌گذاری سرمایه به دست بازار و افزایش رقابت‌ها وادار شد. پاره‌ای دیگر از اخبار مساعد از آمار جمعیتی برمی‌آید. همان‌طور که در فصل ۹ به آن استناد کردیم، پس‌انداز کارگران جوان به‌سرعت کم می‌شود، کارفرمایان مجبور

1. Plenum

به بالابردن دستمزدها با شدت بیشتری نسبت به گذشته می‌شوند. بدین ترتیب، تعدادی از عوامل سیاسی و بازار دست به دست هم می‌دهند تا سهم بزرگ‌تری از درآمد ملی به خانوارها برسد و این امر در آینده برای بازار مصرفی سودمند است.

متأسفانه موانع بسیاری هم وجود دارد. بیشتر گرایش‌ها به سمت صنعت و سرمایه‌گذاری برآمده از مشوق‌های گنجانده‌شده در نظام مالی است، بنابراین بسیاری چیزها بستگی به توانایی دولت مرکزی برای تصویب برنامه‌ی بسیار پیچیده‌ی اصلاح مالی‌اش دارد. شرکت‌ها (هم دولتی و هم خصوصی) و مقامات در تمام رده‌های دولت، از نظام کنونی سود خوبی می‌برند و به‌شدت در مقابل اصلاحات ضروری مقاومت خواهند کرد. دو فصل آینده، با جزئیات بیشتر به هزینه‌های مدل رشد کنونی و آن‌چه دولت برای تغییر آن باید انجام دهد، خواهد پرداخت.

۱۱
توافق اجتماعی

نابرابری و فساد

تـا این‌جـا تصویـر نسـبتا مثبتـی ترسـیم کرده‌ایـم: بیـش از سـه دهـه اسـت کـه رشـد چیـن بـا نـرخ بالایـی حفـظ شـده اسـت، بیشـتر جمعیـت از آن منتفـع شـده‌اند و نظام‌هـای سیاسـی و اقتصـادی به‌گونـه‌ای نسـبتا مناسـب بـا شـرایط تغییـرات دائمـی سـازگار شـده‌اند. ولـی در فرآینـد تغییـرات سـریع، ماننـد آن‌چـه چیـن تجربـه کـرده، به‌وجودآمـدن حجـم زیـادی از فشـارهای اجتماعـی اجتناب‌ناپذیـر اسـت. در ایـن فصـل بـر دو مشـکل برهم‌گره‌خـورده تمرکـز خواهیـم کـرد کـه اگـر بـدون توجـه رهـا شـوند، توانایـی تضعیـف نظـم سیاسـی و اقتصادی را خواهند داشت: نابرابری و فساد.

وخامت نابرابری درآمد در چین چقدر است؟

همان‌طـور کـه بارهـا به‌وسـیله‌ی مسـئولان چینـی و هم‌چنیـن مؤسسـات بین‌المللـی ماننـد بانـک جهانـی خاطرنشـان شـده، رشـد اقتصـادی چیـن از دهـه‌ی ۱۹۸۰ صدهـا میلیـون نفـر را از فقـر بیـرون آورده اسـت. ایـن دسـتاورد بزرگـی اسـت. امـا حاصـل ایـن رشـد، توزیـع بسـیار نامتعادلـی داشـته اسـت. تقریبـا بـا هـر معیـاری از درآمـد یـا دارایـی، چیـن درحال‌حاضـر یکـی از نامتوازن‌تریـن جوامـع روی زمیـن اسـت و شـاید مهم‌تـر آن‌کـه در میـان کشـورهای جهـان، چیـن در چنـد دهـه‌ی گذشـته سـریع‌ترین رشـد نابرابـری را داشته است.

یـک معیـار اسـتاندارد در محاسـبه نابرابـری، درآمـد شـاخص جینـی اسـت کـه توسـط اقتصاددان ایتالیایـی، کـورادو جینـی[1]، یـک قـرن پیـش تدوین شـده اسـت. در ایـن شـاخص عـدد صفـر، نشـان‌دهنده‌ی برابـری کامـل و عـدد یـک مرحلـه‌ای اسـت کـه تمـام درآمـد تحـت کنتـرل یـک نفـر قـرار می‌گیـرد. عمـلا شـاخص جینـی بـرای بیشـتر کشـورها عـددی میـان ۰٫۳ تـا ۰٫۶ اسـت. کشـورهای ثروتمند بـا نظـام اجتماعـی پیشـرفته (ماننـد اسـکاندیناوی) در پاییـن طیـف و اقتصادهـای کالامحـور کـه ثـروت در آن‌هـا بسـیار تمرکزیافتـه اسـت (ماننـد آفریقـا و آمریـکای لاتین)، نزدیک به حد بالا قرار می‌گیرند.

برآوردهـای شـاخص جینـی بـرای چیـن بسـیار متنـوع اسـت، امـا تقریبـا

1. Corrado Gini

تمامی آن‌ها در دو نتیجه‌ی بنیادی توافق دارند: نابرابری درآمد در چین بسیار بالاست و دست‌کم تا سال ۲۰۰۸ رشد ثابتی داشته است. شاخص جینی به‌دست‌آمده به‌وسیله‌ی مقامات دولتی چین در سال ۲۰۰۹-۲۰۰۸ به بالاترین نقطه و عدد ۰,۴۹ رسید و پس از آن، با شیبی بسیار ملایم تا ۰,۴۷ در سال ۲۰۱۴ پایین آمد. برخی برآوردهای بخش خصوصی به رقم ۰,۵۵ رسیدند. اگر عدد دولت را بپذیریم، نابرابری درآمد چین به مقدار قابل‌ملاحظه‌ای بالاتر از تمام کشورهای توسعه‌یافته است. مهم‌تر از آن، بسیار بیشتر از اقتصادهای موفق شرق آسیا است که چین با آن‌ها رقابت می‌کند (ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان) و حتی بسیار بیشتر از هند، کشوری بدنام به‌خاطر گستردگی فاصله‌ی میان ثروت و فقر. (۱)

شاید روند آن مهم باشد: تقریبا شکی نیست که در طول اصلاح اقتصادی، چین شاهد سرعت بیشتر رشد نابرابری درآمد نسبت به هر منطقه‌ی دیگری بوده است. نمودار ۱۱,۱ برداشت‌شده از کار برانکو میلانویچ[1]، محقق پیشروی حوزه‌ی نابرابری جهانی، نشان می‌دهد که شاخص جینی چین از ۱۹۸۸ تا ۲۰۰۸ به‌طرز چشمگیری بالا رفته است، درحالی‌که در سایر مناطق اصلی، تقریبا ثابت مانده یا کمی بالا رفته است. این الگوی کلی به‌وسیله‌ی مطرح‌ترین محققان چین و نیز دولت تصدیق شده است. هیچ شخص مطرحی بحثی در این ندارد که نابرابری درآمد در چین در دوره‌ی اصلاح دارای رشد چشمگیری بوده و اصلاح این روند یک امر فوری است. (۲)

چرا گسترش نابرابری موجب ناآرامی اجتماعی نشده است؟

در مواجهه با این مسئله، شاید این تصور پیش بیاید که گسترش سریع نابرابری درآمد با خشم‌گرفتن افراد کم‌درآمد بر افراد ثروتمند در رأس کار که بیشتر سود حاصل از رشد اقتصادی را برداشت می‌کنند، آشفتگی اجتماعی شدیدی را به وجود می‌آورد. این تصور به‌خصوص در چین باید درست از آب درآید که ایدئولوژی کمونیستیِ برابری، طی بیش از

1. Branko Milanovic

نمودار ۱۱/۱ ـ نابرابری جهانی

شاخص جینی برای چین و دیگر مناطق اصلی، ۱۹۸۸ـ۲۰۰۸

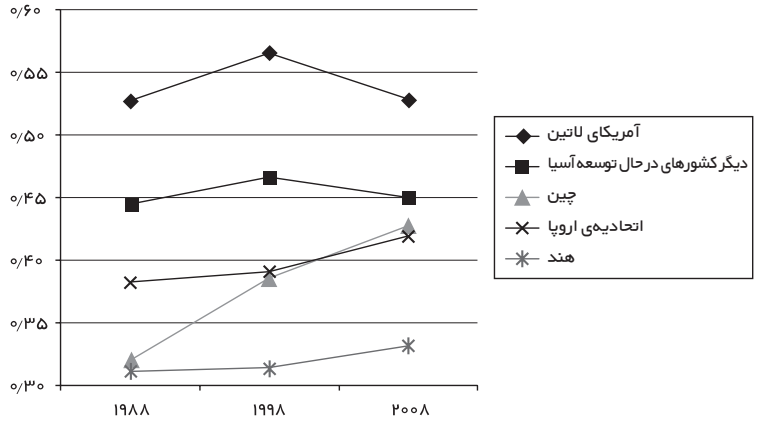

منبع: لیکر و میلانوویس، ۲۰۱۳

سه دهه‌ی پیش از دوران اصلاح به‌شدت در آن اجرا می‌شده است.

هنوز شاهدی بر این امر نمایان نشده است که چین دیگ درحال‌جوشی از ناخشنودی است، دست‌کم نه بیشتر از هر اجتماع بزرگ و پیچیده‌ی دیگری. روزنامه‌نگاران معمولا به اطلاعات دولت چین که نشان‌دهنده‌ی افزایش «درگیری‌های جمعی» یا «اختلال در نظم عمومی» است، اشاره می‌کنند، اما این موارد مبهم و دارای اطلاعات ناهمگن است. به نظر می‌رسد بیشتر وقایعی که راه‌شان را به این آمار باز می‌کنند، اتفاق‌های کوچکی هستند که از نارضایتی‌های محلی ناشی می‌شوند. (۳) پیمایش‌ها نشان می‌دهند که شهروندان چینی بیش از حد معمول از سهم‌شان ناخشنود نیستند و دید عموم مثبتی نسبت به چشم‌انداز اقتصادی خود دارند. پیمایش سالانه‌ی نگرش‌ها و روندهای جهانی[1] در مرکز تحقیقات پیو[2] نشان می‌دهد از سال ۲۰۰۷، تقریبا بالای ۸۰ درصد پاسخگویان چینی از

1. Global Attitudes and Trends
2. Pew Research Center

شـرایط عمومـی ملـی و کیفیـت اقتصـادی اظهـار «رضایـت» کرده‌انـد. در سـال ۲۰۱۴، ۸۹ درصـد چینی‌هـا اقتصـاد را در رده‌ی «خـوب» قـرار داده‌انـد، یعنـی بالاتریـن رتبـه در میـان ۴۵ کشـوری کـه پیمایـش شـده‌اند و بسـیار بالاتـر از هنـد (۶۴ درصـد)، ایـالات متحـده (۴۰ درصـد) و برزیـل (۳۲ درصـد). بـه همیـن ترتیب، در سلسـله‌ی پیمایش‌هـای مارتیـن وایـت[1]، جامعه‌شـناس دانشـگاه هـاروارد، در سـال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹، نتیجـه گرفتـه شـد کـه بـا وجـود بالارفتـن حساسـیت‌ها نسـبت بـه بی‌عدالتـی، «آتشفشـان اجتماعـی خشـم نهفتـه از توزیـع ناعادلانـه‌ی چین در سال ۲۰۰۹ هنوز به‌وضوح خفته است.» (۴)

امـکان دارد کـه مـردم علاقمنـد بـه مخالفت‌هـای بیشـتری باشـند، امـا نظـام سیاسـی مسـتبد چیـن، تمـام تظاهـرات هـا را پیـش از آن‌کـه زمانـی بـرای گسـترش داشـته باشـند، خامـوش می‌کنـد. ایـن به‌طـور قطـع صحـت دارد: حـزب کمونیسـت یـک ابـزار امنیـت ملـی داخلـی بسـیار اسـتادانه را حفـظ کـرده اسـت کـه بودجـه‌اش بـا بودجـه‌ی ارتـش رقابـت می‌کنـد و در شکسـت هـر شـکلی از آشـوب اجتماعـی بسـیار هوشـیار اسـت. (۵) ولـی ایـن پاسـخ بـه خـودی خـود ناکامـل اسـت. رژیم‌هایـی کـه فقـط بـر سـرکوب متکـی هسـتند و در کنارآمـدن بـا علـل بنیادیـن قصـور می‌کننـد، دوام زیـادی ندارنـد و سـابقه‌ی چیـن در موفقیـت پایـدار اقتصـادی، ثبـات سیاسـی در سـه نسـل از رهبـران از سـال ۱۹۸۹ و نگرش‌هـای مثبـت گسـترده کـه بـا پیمایش‌هـا مشـخص شـده اسـت، بـا تصویـر سـاده‌ی یـک تـوده‌ی تضعیف‌روحیه‌شـده کـه خشم‌شـان را از روی تـرس فرومی‌نشانند، سازگاری ندارد.

پاسـخی بـه این‌کـه چـرا بالارفتـن نابرابـری، تخـم ناخشـنودی مشـهودتری را نکاشـته، ایـن اسـت کـه نابرابـری، محصـول فرعـی پیشـرفت بسـیار پرسـرعت‌تر در متوسـط درآمـد اسـت. در بیشـتر سـه دهـه‌ی گذشـته، وضعیـت همـه بهتـر شـده اسـت و اغلـب مـردم بیشـتر بـه وضعیـت خودشـان توجـه دارنـد تـا کسـانی کـه به بالاتـر صعـود کرده‌انـد. همـان محققانـی کـه اطلاعات‌شـان نمـودار بـالا را سـاخته، دریافته‌انـد کـه بیـن سـال‌های ۱۹۸۸ تـا ۲۰۰۸، متوسـط درآمـد بـه ازای هـر نفـر در چیـن رشـد حیرت‌انگیـز ۲۲۹ درصـدی داشـته اسـت، یعنـی ده برابـر

1. Martin Whyte

متوسط جهانی با ۲۴ درصد و بسیار بالاتر از هند (۳۴ درصد) و دیگر اقتصادهای آسیایی درحال‌توسعه (۶۸ درصد). شاید (ما راهی برای اثبات آن نداریم) برای بیشتر چینی‌ها، پیشرفت عظیم در فرصت‌ها، مهم‌تر از بالارفتن کلی نابرابری باشد. خلاصه، شاید آن‌ها به این شعار دنگ شیائوپینگ در ابتدای دوران اصلاح ایمان آورده‌اند که «به بعضی مردم و بعضی مناطق باید اجازه داد که بیش از دیگران رونق بگیرند». این روان‌شناسی شاید برای مردمی از جوامع تساوی‌گرا مانند اسکاندیناوی یا ژاپن بیگانه باشد ولی با عادات و رسوم کمتر تساوی‌گرای رایج در ایالات متحده چندان تفاوتی ندارد؛ جایی که بیشتر مردم ظاهرا بر این باورند که آورده‌های اقتصادی نابرابر، مکمل پذیرفته‌شده‌ای برای فرصت‌های گشاده در ارتقای مالکیت افراد است.

عامل دیگر این است که در پانزده سال اخیر سیاست‌گذاران چین انرژی زیادی برای پرداختن به برخی (و نه تمام) مسائل نابرابری صرف کرده‌اند. در این‌جا لازم به ذکر است که نابرابری ابعاد مختلفی دارد. بُعدی که با ضریب جینی اندازه‌گیری می‌شود، نابرابری میان درآمد تک‌تک افراد است. آن‌چه با ضریب جینی به دست نمی‌آید، جنبه‌هایی از نابرابری است که شاید دست‌کم برای بیشتر مردم مشهود و مهم باشد: فاصله درآمدی میان شهر و روستا؛ و اختلاف میان استان‌های ثروتمند ساحلی که از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و صادرات سود می‌برند و استان‌های داخلی که در پشت سر رها شده‌اند.

دولت اقدامات نسبتا کم‌رنگی برای حل نابرابری درآمد افراد انجام داده است، ولی در پانزده سال اخیر مجموعه سیاست‌هایی، خصوصا طراحی‌شده برای کاهش نابرابری شهر و روستا و مناطق فقیر و ثروتمند، به راه انداخته است. برنامه‌ها برای بالابردن درآمد روستاها شامل این موارد می‌شوند: آسان‌سازی قوانین برای ترغیب کشاورزان به کِشت، توانمندسازی آن‌ها برای بالابردن تولید محصولات قابل‌فروش پرسودتر؛ سبک‌سازی و نهایتا لغو مالیات‌ها و عوارض بر محصولات کشاورزی؛ فشار بر ساخت مسیرهای

مزرعه تا بازار[1]؛ کمک به کشاورزان برای کسب دسترسی به مشتریان ثروتمند شهری و سرمایه‌گذاری تسریع‌شده در صنایع فراوری غذایی. برای حل مشکل تقسیم‌بندی مناطق ساحلی/داخلی، پکن یک سری برنامه‌های توسعه‌ی زیربنایی را با هدف‌گیری اولیه در غرب دور، سپس کمربند زنگار[2] شمال شرق و در نهایت استان‌های مرکزی آغاز کرده است. همه این برنامه در موضوعات بهره‌وری مورد انتقاد هستند، اما به قصد توقف یا به‌عقب‌راندن این دو مدل از نابرابری به کار آمده‌اند. در سال ۲۰۰۴، میزان مصرف روستایی به سمت سطح شهری شروع به رشد کرد و فاصله درآمدی شهر و روستا در سال ۲۰۰۹ رو به کاهش گذاشت. (۶) تا سال ۲۰۰۵، تنها نیم دوجین از استان‌ها درآمدی شهری در محدوده‌ی ۱۰ درصد متوسط ملی را داشتند. بقیه کشور میان تعداد انگشت‌شماری از استان‌های عموما ساحلی با درآمد بسیار بالاتر از سطح متوسط و تعداد زیادی استان‌های داخلی با درآمد بسیار پایین‌تر تقسیم شده بود. در سال ۲۰۱۱ این فاصله درآمدی بین استان‌ها محدود شد: نیمه‌ای از استان‌ها درآمد شهری در محدوده‌ی ۱۰ درصدی متوسط ملی و تنها ابرشهرهای پکن، تیانجین و شانگهای درآمدی بیش از ده درصد بالای حد معمول ملی را داشتند. (۷)

در حال حاضر منشأ نابرابری درآمد چیست؟

با وجود این پیشرفت، نابرابری در سطح فردی در حد بسیار بالایی باقیمانده و دغدغه‌ی روزافزون شهروندان چینی است. بر اساس اندازه‌گیری‌های خود دولت چین، شاخص جینی در سال ۲۰۱۴ عدد ناخوشایند ۰,۴۷ بود. نابرابری ثروت - که اندازه‌گیری آن دشوارتر است - ظاهرا در حال گسترش است. یک تخمین معتبر نشان می‌دهد که ده درصد خانوارهای چین، حدود ۸۵ درصد دارایی‌های کشور را در اختیار دارند که از سهم ۵۷ درصدی‌شان از کل درآمد بسیار بالاتر است. تحقیق پیو در سال ۲۰۱۲ نشان داد نابرابری، در لیست بزرگ‌ترین نگرانی‌های

1. Farm-to-market Roads
2. Rustbelt

شهرنشینان، در رده‌ی سوم پس از تورم و فساد اداری و پیش از سلامت غذایی و آلودگی هوا قرار دارد. حدود ۴۵ درصد پاسخ‌دهندگان پذیرفته‌اند که کار سخت به موفقیت می‌انجامد، ولی اقلیت قابل توجه ۳۳ درصدی با آن مخالف بوده‌اند. (۸)

منشأ این نابرابری را می‌توان به دو دسته‌ی اصلی تقسیم کرد. از یک سو، افزایش نابرابری، حاصل طبیعی یک دوره‌ی توسعه‌ی اقتصادی سریع است؛ هنگامی که کشور از کشاورزی به سمت صنعت می‌رود. دلیل آن، طبق نمای ترسیم‌شده توسط سیمون کوزنتِ[1] اقتصاددان در سال ۱۹۵۵ و تکمیل‌شده توسط اقتصاددانان مترقی پس از او، در پله‌های نخستین ترقی اقتصادی است؛ افراد نسبتا کمی که آن‌قدر خوش شانس هستند تا به اقتصاد نوین دسترسی پیدا کنند - چه از طریق مالکیت سرمایه و چه داشتن مهارت برای کاریابی در بخش مدرن - درآمدشان به سرعت بالا می‌رود، درحالی‌که افراد عقب‌مانده در بخش کشاورزی سنتی، با درآمد تقریبا ثابت روبه‌رو می‌شوند. هرچه توسعه ادامه یابد، سهم بیشتری از جمعیت جذب اقتصاد نوین می‌شوند و نابرابری به سمت تعادل می‌رود. (۹) شکی نیست که این فرآیند، بخشی از دلایل نابرابری بالای چین است.

دومین دلیل، عوامل خاص چین است که مشکل نابرابری را از آن‌چه دیگر کشورهای آسیای شرقی با رشد سریع تجربه کرده‌اند، حادتر می‌کند، به‌خصوص ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان که به نظر می‌رسد دوره‌ی گذار به صنعتی‌شدن را بدون افزایش نابرابری زیاد مدیریت کرده‌اند. مهم‌ترین آن‌ها، رژیم‌های حقوقی متفاوت در مالکیت خانوارهای شهری و روستایی است که موجب دسترسی نابرابر به سرمایه می‌شود. خانواده‌های شهری از جابه‌جایی ثروت‌های عظیم در خصوصی‌سازی مسکن سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۳ بهره‌مند شدند (به فصل ۴ مراجعه شود)؛ در مقابل، زمین کشاورزان اغلب با نرخ‌های زیر قیمت بازار به‌وسیله‌ی ادارات محلی مصادره شد. در رأس آن‌ها، چین بر هیچ صورتی از کسب سرمایه، مالیاتی اعمال نمی‌کند. در نتیجه، مالکان شهری املاک و دارایی‌های مالی مانند سهام، می‌توانند از

1. Simon Kuznets

بادآورده‌های بی‌مالیات منتفع شوند.

آیا امیدی هست که نابرابری سیر نزولی پیدا کند؟

نشانه‌هایی از به اوج رسیدن نابرابری درآمد وجود دارد. در اوایل دهه‌ی نخست قرن ۲۱، رشد درآمد برای چهل درصد پایین‌دست جمعیت بسیار آهسته‌تر از چهل درصد بالادست بود. در ۲۰۰۷، این دو به هم نزدیک شدند و در ابتدای سال ۲۰۱۰، درآمد افراد کم‌درآمد سریع‌تر از افراد پردرآمد رشد می‌کرد (نمودار ۱۱,۲). این مسیر با یافته‌های دولت برای اوج شاخص جینی با عدد ۲,۴۹ در سال ۲۰۰۹ و متعادل‌ترشدن آن با عدد ۰,۴۷ در سال ۲۰۱۴ هماهنگی دارد. نابرابری درآمد هم‌چنان بسیار بالا است، اگرچه به نظر می‌آید دیگر رشد صعودی ندارد.

تا حد زیادی، این تغییر مدیون تغییرات طبیعی در اقتصاد است تا مدیون سیاست‌های خاص دولت. سرآمد آن‌ها جمعیت‌شناسی است: چون

نمودار ۱۱/۲ ـ رشد درآمد

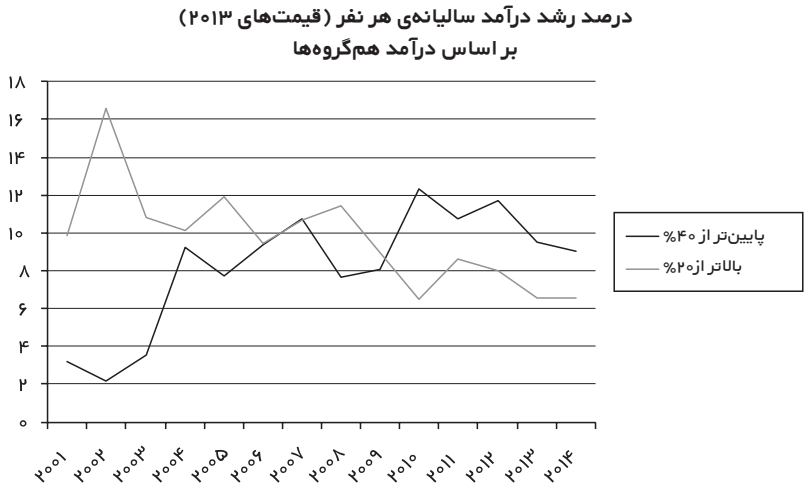

منبع: ان بی سی، گاوکل دراگونومیکس

موجودیِ کارگران مهاجر جوان رو به کاهش گذاشته است، کارخانه‌ها باید پیشنهاد پرداخت‌هایشان را بالاتر ببرند. در ضمن، به‌یمن افزایش عظیم تعداد مدارک دانشگاهی از سالی یک میلیون در سال ۲۰۰۰ به بالای سالی شش میلیون در حال‌حاضر، تعداد افراد جوان که برای مشاغل رده‌بالا در مدیریت، اداره امور مالی و فن‌آوری در رقابتند، به‌سرعت افزایش یافته است. در نتیجه، تا سال ۲۰۰۹ دستمزد اغلب کارگران یقه‌آبی (ساخت‌وساز، تولیدی‌ها، خرده‌فروشی و کشاورزی)، بسیار سریع‌تر از دستمزد کارگران یقه‌سفید رشد کرده است. این روند، توسط دولت با برنامه‌ی زیربنایی فشرده تقویت شد و بین سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۹ که میلیون‌ها شغل ساختمانی ایجاد کرد، مشوقش بود. (۱۰) این پیشرفت دلگرم‌کننده اما ناچیز بود. بازار کار متراکم، شاید نابرابری دستمزدها را بهبود بخشد، اما برای اصلاح توزیع دارایی‌ها و کاهش نابرابری روزافزون حاصل از مالکیت سرمایه، کاری انجام نخواهد داد.

دولت از این قضایا آگاه است، ولی تا این‌جا سیاست‌هایش بسیار مختصرتر از نیازش بوده است. برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی دوازدهم (۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵)، اولین برنامه‌ای بود که نیاز به متعادل‌ترکردن توزیع درآمد را مدنظر قرار داد. دستاورد این برنامه، سلسله سیاست‌های طراحی‌شده‌ای برای کاهش اشتیاق سرمایه‌گذاری‌های سرمایه‌بر و تشویق به رشد بخش خدماتی کاربَر بود. اگر بقیه‌ی امور بر همین منوال باشد، انتظار می‌رود که این سیاست‌ها موجب کاهش رشد درآمد حاصل از سرمایه و افزایش رشد دستمزد قشر عادی چین شود.

چنین راه‌حل‌هایی تلاش‌هایی مؤثر است همان‌طور که تلاش‌های انجام‌شده از سال ۲۰۰۵ برای ساخت تور ایمنی اجتماعی منسجم‌تر شامل حمایت از بیکاران، طرح حداقل درآمد، بیمه‌ی سلامت عمومی و برنامه‌های مستمری شهری و روستایی، موثر بود. پیشرفت در پیاده‌سازی چنین برنامه‌های بیمه‌کننده‌ی اجتماعی‌ای، آرام ولی پایدار بوده است؛ دولت بسیار مراقب است که از ایجاد نظامی که مزایای بیش از اندازه سخاوتمندانه را وعده می‌دهد بپرهیزد، زیرا چنین نظامی با بالارفتن سن جمعیت در

طـول چنـد دهـه‌ی آینـده، در عمـل تأمیـن بودجـه لازم را غیرممکـن می‌سـازد. بااین‌حـال، درحال‌حاضـر مسـتمری و بیمـه‌ی سـلامت، ولـو بـا سـطح پاییـن مزایا، برای بخش عمده‌ای از ساکنان شهری و روستایی فراهم شده است.

بـرای هم‌ترازکـردن نابرابـری در چیـن بـا سـطوح بسـیار پایین‌تـر تجربه‌شـده در اقتصادهـای توسـعه‌یافته آسـیایی، سیاسـت‌های سرسـختانه‌ی بسـیار بیشـتری نیـاز خواهـد بـود. خصوصـا دولـت بایـد علاوه‌بـر پس‌گرفتـن انباشـت‌های وسـیع دارایی‌هـا کـه در دسـت تعـداد کمـی از مقامـات و سـرمایه‌داران بانفـوذ قـرار دارد، بـر درآمـد حاصـل از سـرمایه هـم مالیات‌گـذاری کنـد. بـه عبـارت دیگـر، بایـد بـا مشکل فساد مبارزه کند.

وخامت مشکل فساد در چین چقدر است؟

فسـاد بـه روشـنی یکـی از درگیری‌هـای دوران اصـلاح بـوده، اگرچـه شـکلش بـا زمـان تغییـر کـرده اسـت. در دهـه‌ی ۱۹۸۰، نظـام قیمت‌گـذاری دونرخـی، یکی از بزرگ‌تریـن منابـع فسـاد بـود. تحـت ایـن نظـام، کارخانه‌هـا متعهـد می‌شـدند بخـش معینـی از تولیدات‌شـان را بـا قیمـت نسـبتا پاییـنِ ازپیش‌تعین‌شـده بفروشـند، امـا می‌توانسـتند باقـی محصـول را بـا قیمت‌هـای بالاتـر در بـازار آزاد عرضـه کننـد. ایـن انگیـزه‌ای بـرای مقامـات بـود تـا بـا اعمال‌نفـوذ، کالاهـا را بـا قیمـت مصـوب پاییـن بخرنـد و بـا قیمـت بـالا در بـازار آزاد بفروشـند. خشـم حاصـل از ایـن فسـاد، یکـی از علـل مهـم اعتراضـات میـدان تیان‌آنمـن در سـال ۱۹۸۹ بود.

اصلاحـات قیمـت بـا حـذف نظـام دونرخـی و هدایـت آن بـه سـمت پذیـرش قیمت‌گـذاری بـازار، تقریبـا بـرای تمـام کالاهـا به‌جـز تعـدادی از مـواد اولیـه اسـتراتژیک، ایـن کانـال فسـاد را از بیـن بـرد. در رونـق دهـه‌ی ۱۹۹۰، قاچـاق منبـع اصلـی فسـاد بـود. قاچـاق سـودآور بـود چـون تعرفه‌هـای بـالا و موانـع غیرتعرفـه‌ای، قیمـت بسـیاری از کالاهـا را در چیـن به‌شـدت گران‌تـر از بـازار جهانـی کـرد. در سـال ۱۹۹۲، میانگیـن وزنـی تعرفـه در چیـن ۳۲ درصـد و عوارض گمرکـی بـر برخـی کالاهـای معمـول (ماننـد خـودرو) ۱۰۰ درصـد و بیشـتر بـود. به‌عـلاوه، بیـش از نیمـی از واردات، شـامل عناویـن مختلـف موانـع غیرتعرفـه‌ای

می‌شدند که مانع از واردات‌شان می‌شد. (۱۱) تا اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰، قاچاق، تجارت عظیمی بود که سالیانه میلیون‌ها دلار گردش مالی داشت. تأثیر آن در آمارهای اقتصاد کلان مشهود بود. در سال ۱۹۹۸، ذخایر ارز خارجی روی رقم کم ۵ میلیارد دلار متوقف شد، با آن‌که مازاد تجاری رسمی و جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، هر کدام حدود ۴۵ میلیارد دلار بود. تفاوتی نزدیک به ۸۰ میلیارد دلار - حدود ۸ درصد تولید ناخالص داخلی - عمدتا پول خارج‌شده از چین برای خرید کالاهای قاچاق و دیگر روش‌های فرار سرمایه را نشان می‌داد. قاچاق به‌عنوان شکل عمده‌ای از فساد به یاری قوانین تأدیبی سخت و بی‌رحمانه علیه حلقه‌های بزرگ قاچاق در جنوب چین، از بین رفت و اما مهم‌تر از آن، تعرفه‌ها و موانع غیرتعرفه‌ای بودند که در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ و اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ به‌شدت کاهش یافتند و ارزش قاچاق را از بین بردند.

در دهه‌ی اول سال‌های ۲۰۰۰، رونق ساخت‌وساز در شهرها برای کسب پول‌های نامشروع از معاملات زمین و پروژه‌های زیربنایی، فرصت‌هایی طلایی فراهم آورد. چون کنترل تأمین زمین در دست دولت‌های محلی بود، مقامات می‌توانستند برای محول‌کردن طرح‌های اولیه به مؤسسات عمرانی خاص، رشوه دریافت کنند. همچون دیگر فوران‌ها در ساخت‌وساز، مقامات به‌طور معمول روی قراردادهای زیرساختی درصد می‌گرفتند. از آن‌جایی که چین احتمالا بزرگ‌ترین جهش ساخت‌وساز طول تاریخ را داشت، با ذخیره‌سازی مکرر صدها میلیون دلار درآمد سیاه توسط مقامات رده‌بالا، مقیاس فسادش نیز به همان اندازه بی‌سابقه بود. فساد مربوط به ساخت‌وساز عمدتا در سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۹ هم‌زمان با اجرایی‌کردن برنامه‌ی محرک اقتصادی دولت که بیشتر به بودجه‌های زیربنایی می‌پرداخت، درمان شد. (۱۲)

البته کانال‌های فساد زیادی وجود داشته است. مقامات می‌توانند برای صدور هرکدام از صدها مجوز و تأییدیه‌ی لازم برای یک کسب‌وکار جدید یا اجرای هر پروژه‌ی سرمایه‌گذاری بزرگ، حق‌وحساب بگیرند. در بسیاری از محکمه‌های قضایی، نوبت ملاقات‌های رسمی و جلوانداختن آن‌ها

خریدوفروش می‌شود و برای افراد برگزیده‌ی جای‌گرفته در بالای سیستم، اولین عرضه‌ی عمومی شرکت‌های بزرگ در بازار، راهی نسبتا روشن برای ثروتمندشدن است. برای سرعت‌بخشیدن به فرآیند پرپیچ‌وخم تأیید این عرضه یا شانس بیشتر برای خرید اعتبار برای مقاصدی دیگر، سران شرکت‌ها معمولا به مقامات یا اعضای خانواده‌هایشان سهام ارزان یا مجانی صدر لیست را می‌دهند تا هنگام شروع دادوستد سهم‌ها، سودهای عظیمی به جیب روانه کنند. (۱۳)

سودجویی از راه‌های فاسد، در صدر نظام سیاسی عادی شده است. بزرگ‌ترین موردی که دولت بدان اقرار کرده مربوط به ژوئو یونگ‌کانگ[1] است که بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ در کمیته‌ی ملی پولیت‌بورو، بخش خدمات امنیت ملی را اداره می‌کرده است. ژو در سال ۲۰۱۴ رسما به جرم فساد مورد تحقیق قرار گرفت و از حزب اخراج شد؛ پلیس ادعا کرد دارایی‌ای بالغ بر ۱۴,۵ میلیارد دلار از او، اعضای خانواده‌اش و شرکای تجاریش توقیف شده است. این مبلغ، ژو را در رده‌ی هفتم فهرست ثروتمندترین افراد چین که هر سال مؤسسه هورون ریپورت[2] در شانگهای محاسبه می‌کند، قرار می‌دهد. رسانه‌های خارجی نیز ثروت گسترده‌ای را در وابستگان درجه‌اول نخست‌وزیر پیشین، ون جیابائو (۳ میلیارد دلار آمریکا به گفته *نیویورک تایمز*)، و رئیس‌جمهور فعلی، شی جین‌پینگ (۵۵ میلیون دلار در املاک هنگ کنگ، و سرمایه‌گذاری دو میلیارد دلاری در شرکت‌ها به نقل از بلومبرگ نیوز[3])، گزارش داده‌اند و احتمالا این باور همگانی که در حزب و دولت، حساب کسی پاک نمانده است، حقیقت دارد. (۱۴)

چرا فساد، رشد اقتصادی را متوقف نکرده است؟

نظر به وسعت و همه‌جایی‌بودن فساد - و مقیاس ظاهرا روزافزونش در دو دهه‌ی اخیر - ارزش دارد بپرسیم چرا چرخ‌های جلورونده‌ی نظام چین تا به امروز از حرکت باز نایستاده است. یک مجموعه‌ی قابل‌اعتماد از تحقیقات،

1. Zhou Yongkang
2. Hurun Report
3. Bloomberg News

همبستگی معکوس زیادی میان فساد و رشد اقتصادی نشان می‌دهد: هرچه کشور فاسدتر باشد، نرخ رشد طولانی‌مدت آن کمتر است. البته تاریخ اخیر نیز پر از نمونه‌های دیکتاتورهایی است که با چپاول کشورشان ثروت‌های عظیمی اندوخته‌اند، اما سرانجام شاهد سقوط رژیم‌شان بودند: دووالیر[1] در هاییتی، موبوتو سسه سکو[2] در زئیر، مارکوس[3] و سوهارتو[4] رؤسای جمهور در فیلیپین و اندونزی و نظایر آن‌ها. چین به گونه‌ای مدیریت‌شده هم‌زمان با فساد باورنکردنی‌اش، نرخ رشد اقتصادی ۱۰ درصدی را برای سه دهه‌ی پایدار نگه داشته است و یک سیستم سیاسی ایجاد کرده که لااقل در ظاهر شکننده به نظر نمی‌آید. این چطور ممکن است؟

پاسخی که به‌کرات به‌وسیله‌ی تحلیل‌گران بدبین اظهار شده این است که حتما اتفاق می‌افتد، اما فقط بحث زمان مطرح است: فساد غیرقابل‌کنترل، درنهایت سیستم را به سمت تخریب سیاسی یا تصلیب اقتصادی می‌برد. (۱۵) ولی در گذر زمان، این پیش‌بینی‌ها درست در نیامده است. امر دیگری در جریان است و به نظر سه عامل در این بازی دخالت دارند.

اولا، در بیشتر دوره‌ی اصلاح، فساد اغلب یک عارضه‌ی جانبی برای اصلاحات بود که سودهای اقتصادی کلانی به همراه می‌آورد. تا زمانی که سود ناشی از بازسازی بیشتر از دزدی‌های ناشی از فساد بود، درکل سیستم پایداری داشت. به‌خصوص در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ می‌شد انواع مشخصی از فساد (و نه همه آن‌ها) را به جای غارت‌گری صِرف، رفتارهای اقتصادی معقول در نظر گرفت. روشن‌ترین مثال‌ها، تبادل ارز میان قیمت‌های برنامه‌ریزی‌شده و قیمت بازار در دهه‌ی ۱۹۸۰ و برخی فعالیت‌های قاچاق در دهه‌ی ۱۹۹۰ است. مقامات تحت نظام قیمتی دونرخی، تلاش کردند کنترل قیمت‌های مقرر را برای بسیاری از کالاها ثابت نگه دارند، نه به این خاطر که قیمت‌ها مناسب یا از نظر اقتصادی

1. Duvaliers
2. Mobutu Sese Seko
3. Marcos
4. Suharto

به‌صرفه بودند، بلکه صرفا به این دلیل که برچیدن یک‌باره‌ی نظام قیمتیِ اقتصاد برنامه‌ای، یک دردسر سیاسی بود. نتیجه، کمبود ساختگی برخی کالاها و تورم شدید مزمن بود. مقاماتی که هدایت‌کننده‌ی کالاها از برنامه به بازار بودند، مثل دیگر چیزها، به علامت‌های بازار، مبنی بر تقاضای بالا و موجودی کم این کالاها، پاسخ می‌دادند. هنگامی که قیمت‌گذاری بر حسب بازار شد، این نوع اختلاس‌ها از بین رفت.

مورد قاچاق حتی به نوعی واضح‌تر است. برخی قاچاق‌ها یک قانون‌شکنی حساب‌شده بود، مانند نمونه‌ی لای چانگ‌شینگ[1]، مؤسس شرکت فوجیان[2] که برای واردکردن میلیون‌ها دلار نفت خام و خودروهای لوکس بدون پرداخت عوارض گمرکی، مقامات بسیاری را با رشوه تطمیع کرد. (۱۶) ولی بیشتر آن‌ها را می‌توان در قالب تلاش بخش خصوصی برای پایین‌آوردن تعرفه‌های واردات دید. در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ در گوانگ‌دونگ، برای تجار بسیار عادی بود که برخی مواد و قطعات یا کالاهای تمام‌شده‌ای که می‌خواستند در سرزمین اصلی بفروشند، غیرمستقیم از هنگ کنگ وارد کنند. ابتدا کالاها به یک مؤسسه یا «مبدل»[3] در هنگ کنگ فروخته می‌شد. یک یا دو هفته بعد، کالاها در گوانگ‌دونگ به‌وسیله‌ی تجار، با قیمتی ۱۵ تا ۲۰ درصد بالاتر که به مبدل پرداخت شده بود، از یک آژانس دیگر خریداری می‌شد. همه می‌دانستند که مسئولان گمرک در این میان تطمیع شده‌اند، ولی هیچ‌کس سؤالی نمی‌پرسید و این عمل تقریبا قانونی تلقی می‌شد. در واقع، اهالی تجارت در این‌چنین معاملاتی، تعرفه‌ی واردات را از یک نرخ غیراقتصادی (معمولا ۴۰ تا ۷۰ درصد) به نرخی که تجارت را سودده می‌کرد، کاهش می‌دادند. این روند نیز مانند فساد مربوط به قیمت‌های دونرخی، به‌محض پایین‌آمدن تعرفه‌ها تا سطوح معقول‌تر ناپدید شد.

عامل دوم این بود که اجازه‌ی وجود درجاتی از فساد اداری، قراری بود که رهبران به مقامات پیشنهاد می‌دادند تا در قبال آن، از اصلاحات حمایت

1. Lai Changxing
2. Fujian
3. Converter

کنند. در آغاز دوره‌ی اصلاح و سال‌ها بعد از آن، بسیاری از مقامات با پیروی از خط‌مشی کمونیستی موجود، مقامی به دست آورده بودند و لزوما نمی‌دانستند وظیفه‌ی جدید ترویج فعالیت تجاری را چگونه هدایت کنند. اجازه‌ی سهیم‌شدن در اقتصاد بازار جدید - با شریک‌کردن‌شان در مؤسساتی که در آن فعال بودند - انگیزه‌ای مادی را برای همراهی آن‌ها با اصلاحات بازار فراهم کرد.

آخر این‌که این اجازه‌ی ضمنی برای دزدی نامحدود نبود. در آغاز دهه‌ی ۱۹۸۰، حزب کمونیست، مبارزه‌ای ادامه‌دار و گاه بسیار شدید علیه فساد به راه انداخت. موارد «جرم اقتصادی» که توسط آژانس مرکزی پیگرد قانونی گزارش شد، از کمتر از ۱۰ هزار مورد در سال ۱۹۸۰ تا نزدیک به ۸۰ هزار مورد در سال ۱۹۸۹ در پی اعتراضات تیان‌آنمن، بالا رفت. پیگردها با نرخی سالانه بیش از ۵۰ هزار مورد، تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ ادامه یافت تا وقتی جریان فروکش کرد؛ بیشتر به این خاطر که مجال فسادهای بزرگ با حذف قیمت‌های کنترل‌شده و تعرفه‌های بالا کاهش پیدا کرد و مشروعیت فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی، انگیزه‌ی مقامات را برای این‌که رشوه بگیرند تا صرفا به شرکت‌های خصوصی اجازه بدهند در کسب‌وکارها باقی بمانند، کم‌رنگ کرد.

پیگردها در دهه‌ی منتهی به بحران اقتصاد جهانی سال ۲۰۰۸، به‌طور میانگین ۳۰ هزار مورد در سال بود. هم‌زمان تعداد مقامات رده‌بالایی که تحت پیگرد قرار گرفتند و همین‌طور شدت مجازات‌ها رو به افزایش گذاشت. محققان یافته‌اند که در بهترین حالت، از هر ده مقام فاسد یکی به فساد متهم شده است؛ ولی آن‌هایی که متهم شده‌اند، تقریبا بدون استثناء، محکوم و با مجازات‌های سنگین شامل زندان از ده سال به بالا یا حتی حکم مرگ روبه‌رو هستند؛ از این دسته، ۷۰۰ مورد مربوط به دهه‌ی پیش از سال ۲۰۰۸ بود. نکته‌ی این اقدامات همه‌گیربودن آن‌ها نیست، بلکه برخی قیدوبندهایی است که به وجود آورد. در نتیجه، فساد به شکل انگلی مفید زاییده شد: از میزبان خود (اقتصادی با سرعت درحال‌رشد) تغذیه می‌کرد بدون این‌که آن را بکشد. (۱۷)

این تعریف برای تشریح آن‌که هم‌زیستی فساد و رشد زیاد اقتصادی چطور ممکن است، برای ربع قرن نخست یا حتی دوره‌ی اصلاح قابل‌قبول است، اما برای حوالی سال ۲۰۰۵ به بعد کمتر قانع‌کننده است؛ هنگامی که فساد ناشی از فوران ساخت‌وساز به اوج خود رسیده بود. فساد اخیر، بیشتر غارت‌گری صِرف به نظر می‌آید تا عارضه‌ی جانبیِ فرآیند اصلاحات اقتصادیِ کلا سودبرنده. دو منبع از بزرگ‌ترین منابع ثروت‌های فاسد در دهه‌ی گذشته، بهره‌بردن از پروژه‌های زیربنایی (که شاید از نظر اقتصادی مفید بوده‌اند، اما نمی‌توانند بخشی از «اصلاح اقتصادی» در نظر گرفته شوند) و سودهای حاصل از بیرون‌آوردن زمین از چنگ کشاورزان با قیمت‌های بسیار پایین‌تر از ارزش حقیقی بازار (صرفا سوءاستفاده از ناکافی‌بودن حقوق مالکیت قانونی برای کشاورزان) بود. علاوه بر این، مقیاس این دزدی‌ها - که معمولا به صدها میلیون دلار می‌رسد، اگر میلیاردها نباشد - غیرمعمول بود. با اتمام دوره‌ی هو جینتائو، بسیاری از سردمداران چین، از به‌گل‌نشستن اصلاحات اقتصادی، از کنترل خارج‌شدن فساد و خطر جدی منحرف‌شدن کشور از مسیر خود، بیمناک شدند.

آیا کارزار ضدفساد شی جین‌پینگ راه‌حل واقعی مشکل است یا فقط یک ظاهرسازی است؟

پس از آن‌که شی جین‌پینگ در مقام دبیرکل حزب کمونیست (در نوامبر ۲۰۱۲)، رئیس‌جمهور و رئیس ارتش (در مارس ۲۰۱۳) به جای هو جینتائو نشست، بلافاصله کارزار ضدفساد سنگینی را به اجرا گذاشت، در راستای وعده‌اش برای آن‌که از هیچ تلاشی در به‌دام‌انداختن «پرنده‌ها و ببرها» - هم متخلفان بلندمرتبه و هم رده‌پایین‌ها - فروگذار نکند. این نبرد به پرچم‌داری وانگ قیشان[1]، یکی از اعضای کمیته‌ی دائمی پلیت‌بورو و رئیس مؤسسه‌ی مراقبت داخلی حزب، رهبری شد و در طول سه سال با تمام قوا تا سال ۲۰۱۵ ادامه پیدا کرد. در پایان سال ۲۰۱۴، بیش از ۷۵ هزار تن از مقامات، گردانندگان بنگاه‌های دولتی، سران ارتش و تجار،

1. Wang Qishan

مجازات شده بودند و تمامی استان‌ها و مؤسسات نظام حزبی درگیر شدند. این حرکت با اختلافی زیاد، طولانی‌ترین و فشرده‌ترین جریان ضدخلافکاری در تاریخ حزب است.

سؤال اصلی این است که آیا این مبارزات به‌واقع تلاشی جدی برای ریشه‌کن‌کردن فساد است یا - همچون بسیاری از موج‌های ضدفساد قبلی - تنها تعقیبی برای درهم‌شکستن دشمنان سیاسی رهبران کنونی است. چون ما قادر به خوانش افکار شی نیستیم، پس نمی‌توانیم مطمئن باشیم، اما حداقل سه جنبه برای این کارزار، بسیار محتمل است. شکی نیست که بخشی از آن، برای تخریب شبکه‌ی رقبای سیاسی طراحی شده است. هدفی که با نام «ببر» نشانه گرفته شده، ژوئو یونگ‌کانگ، رئیس سابق سازمان امنیت چین، بوده است که سازمان اطلاعات را به یک قدرت کاملا خودگردان تبدیل کرده بود؛ دو ژنرال ارشد نزدیک به رئیس‌جمهور سابق، جیانگ زمین؛ و لینگ جی‌هوآ[1]، منشی خصوصی قدرتمند هو جینتائو.

اما نیروی فوق‌العاده‌ی این کارزار و طولانی‌مدت‌بودن آن به همراه دیگر ابتکارات موازی مانند اقدامات ایدئولوژیک داخل حزب، برنامه‌ی اصلاح مالیاتی و سخت‌گیری بر رسانه‌ها و محافل دانشگاهی، نشان می‌دهد که این جریان بخشی از یک استراتژی حکومتی بزرگ‌تر است. در واقع، اسناد حزب که خطوط اصلی اهداف مبارزه‌ی ضدفساد را ترسیم می‌کند، آن را این‌طور معرفی می‌کند: یک رکن از تلاش همه‌جانبه برای گسترش ظرفیت حکمرانی حزب. (۱۸) شاید یک هدف ویژه‌ی حکمرانی، شکست مقاومت ادارات محلی و سازمان بنگاه‌های اقتصادی استانی در مقابل اصلاحات مهم آینده باشد.

در سطح عمیق‌تر، شاید سرکوب‌ها به قصد از سرگیری مذاکرات برای معاملات ضمنی سیاسی - اقتصادی باشد که از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ برقرار بوده است: اغماض نسبتا زیاد نسبت به فساد به‌عنوان بخشی از هزینه‌ی پرداخت‌شده برای تشویق مقامات به اولویت‌بخشیدن به رشد اقتصادی. این معامله در مدت زمانی که کارهای اقتصادی بزرگ در حال برپاساختن

1. Ling Jihua

کارخانه‌ها، مسکن و تأسیسات زیربنایی ضروری بودند، نسبتا خوب عمل کرد: فکر این بود که هرچه از این دست امکان دارد با قرارگرفتن بهره‌وری در اولویت دوم، ساخته شود. در آینده (چنان‌که در فصل بعد بحث خواهد شد)، چین بیشتر نیازمند رشد حاصل از بهره‌وری خواهد بود. فساد در یک اقتصاد بازده‌گرا[1] بسیار سرطانی‌تر از یک اقتصاد کالاساز[2] عمل می‌کند. برای دستیابی به تغییر ساختار بلندپروازانه‌ی اقتصاد چین که شی جین‌پینگ ادعایش را دارد، ابتدا باید ساختار حکومت را اصلاح کرد و این کار شامل کاهش سطح فساد برای همیشه می‌شود.

این توجیهی نامطمئن است، و بسیاری از محققان کوشای اقتصاد چین، جریان ضدخلاف‌کاری را بسیار ساده‌تر می‌بینند: تصاحب قدرت به‌وسیله‌ی شی. حتی اگر کسی این فرضیه‌ی بلندنظرانه را بپذیرد که هدف شی بازبینی جامع ساختار دولت چین است، هنوز این سؤال بی‌پاسخ وجود دارد که آیا تلاش برای تحت کنترل درآوردن فساد، موفق خواهد بود؟ دست‌کم این بحث وجود دارد که دلیل بنیادین فساد در چین مدرن، نظامی است که در آن به دلیل پافشاری بر انحصار قدرت سیاسی در دست حزب کمونیست و معاف‌شدن آن از فرآیندهای قانونی‌ای که برای بقیه اعمال می‌شود، حکومت قانونی ضعیفی نهادینه شده است. تا وقتی حزب، بدون بازرسی و بدون پاسخگویی به خارج از خود اداره می‌شود، این بحث ادامه دارد و سطح بالای فسادِ درحال‌پیشرفت اجتناب‌ناپذیر است.

1. Efficiency-oriented
2. Stock-building

۱۲
تغییر مدل رشد

چرا می‌گویند چین باید «مدل رشدش را تغییر دهد»؟

از زمان شروع اصلاحات در سال ۱۹۷۹، چین به یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای موفقیت اقتصادی جهان تبدیل شده است. در هیچ نقطه‌ای از این سال‌ها، موفقیت به راحتی به دست نیامد: این معجزه‌ی اقتصادی، نیازمند کار سخت مداوم و آفرینندگی میلیون‌ها کارگر و کارآفرین چینی بود و همین‌طور مدیریت ماهرانه‌ی سیاست‌گذاران، تحت شرایطی که به ظاهر در آن دوران هیچ‌گاه بیشتر از سه یا چهار سال ثابت نمی‌ماند. اما امروزه چین، با چالشی بحث‌برانگیزتر از هر آن‌چه در گذشته از سر گذرانده است، روبه‌رو است. این چالش، تغییر از مدل رشد عمدتا بر پایه‌ی *تجهیز منابع*، به مدل رشدی عمدتا بر پایه‌ی *بازده در مصرف منابع* است. به تعبیر دیگر، چین سه دهه‌ی گذشته را صرف برپایی امکاناتی کرده است که برای یک اقتصاد مدرن لازم است. حالا کارش رساندن سود این امکانات به بیشترین میزان است.

همان‌طور که در فصل‌های قبل دیده شد، چین از سال ۱۹۷۹ حرکتی را از اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده‌ی تحت تسلط دولتی، به سوی یک اقتصاد ترکیبی پویا اجرایی کرده است که در آن نیروهای بازار و بخش خصوصی، نقش‌های بسیار مهم‌تری بازی کرده‌اند. از یک نظر، این امری بغرنج بود؛ نیازمند مجموعه‌ی پیچیده‌ای از اصلاحات مالیاتی، مالی، بنگاهی، دولتی و سیستم‌های قانونی و هم‌چنین توانایی واکنش انعطاف‌پذیر به نتایج معمولا ناخواسته‌ی این تغییرات. ولی از نقطه نظری دیگر، امری بسیار ساده بود: قراردادن منابع بیشتر برای مصرف.

این حکم - قرارداشتن منابع بیشتر برای مصرف - اساسا به معنای تزریق سرمایه‌ی بیشتر به نظام بود. چین همواره منابع نامحدود نیروی کار داشت و حتی در شروع دوران اصلاح، کارگرانش مطابق استاندارد کشورهای کم‌درآمد، نسبتا سالم و دارای تحصیلات کافی بودند و در نتیجه، توانایی تولیدی بالایی داشتند. اما برای ارائه‌ی این توانایی تولیدی، این کارگران باید از مشاغل کم‌بازده کشاورزی بیرون کشیده و با سرمایه، در تمام

شـکل‌هایش، جفـت می‌شـدند. ایـن گـذار شـامل ایـن مـوارد می‌شـد: تکنیک‌هـای فـن‌آوری صنعتـی و مدیریتـی مـدرن، شـبکه‌ی زیربنایـی موردنیـاز بـرای پیش‌بـردن ایـن کسـب‌وکارهای مـدرن (بـرق و ارتباطـات)، زیربناهایـی بـرای ارتبـاط‌دادن ایـن کسـب‌وکارها بـا بـازار جهانـی (بنـادر و فرودگاه‌هـا)، زیربناهایـی بـرای قـادر سـاختن کارگـران بـرای انتقـال بـه جایـی کـه کار وجـود داشـت و زیربناهـای موردنیـاز بـرای به‌هم‌دوختـن بازارهـای خانگـی (جاده‌هـا، خطوط راه‌آهن و مسکن).

به‌طـور خلاصـه، بزرگ‌تریـن کار چیـن در طـول سـی‌وپنج سـال گذشـته، بالابـردن موجـودی *سـرمایه*[1]ی خـود بـود: مجمـوع ارزش تجهیـزات، سـاختمان‌ها و دیگـر شـکل‌های سـرمایه‌ی فیزیکـی. یـک اقتصـاد پیشـرفته ماننـد ایـالات متحـده، معمـولا موجـودی سـرمایه‌ای بـا ارزش کمـی بالاتـر از سـه برابـر تولیـد سـالانه یـا تولیـد ناخالـص داخلـی دارد. از ایـن رو، اولیـن کار هـر کشـوری کـه می‌خواهـد از فقـر بـه ثـروت برسـد، بالابـردن موجـودی سـرمایه‌ی خـود تـا پایـه‌ای معادل سطوح کشورهای ثروتمند است.

سـه نتیجـه از ایـن مشـاهدات بـه دسـت می‌آیـد. اولا، بـا یـک محاسـبه‌ی سـاده، بـه منظـور رشـد موجـودی سـرمایه‌ی متناسـب بـا تولیـد ناخالـص داخلـی، سـرمایه‌گذاری در سـرمایه بایـد بـرای مدتـی طولانـی، آشـکارا بسـیار سـریع‌تر از تولیـد ناخالـص داخلـی رشـد کنـد. یـک مثـال سـاده بزنیـم: تصـور کنیـد کشـوری بـا موجـودی سـرمایه‌ی یک‌ونیـم برابـر تولیـد ناخالـص داخلـی‌اش شـروع می‌کنـد و قصـد دارد در طـول سـی سـال، نسـبت سـرمایه/تولید ناخالـص ملـی خـود را معـادل کشـورهای ثروتمنـد بـه سـه/یک برسـاند، بـا رشـد اقتصـادی بـا نـرخ متوسـط سـالانه ۶ درصـد. ایـن کشـور بـرای رسـیدن بـه هـدف، بایـد رشـد موجـودی سـرمایه‌ی سـالانه‌ای معـادل ۸٫۵ درصـد داشـته باشـد، بـا سـرعتی بیشـتر از سـه برابـر تولیـد ناخالـص داخلـی. اگـر این‌جـا فـرض کنیـم کـه سـرمایه در ایـن کشـور بـا نـرخ ۵ درصـد در سـال مسـتهلک می‌شـود، در نتیجـه، *نـرخ سـرمایه‌گذاری*[2] - بخشـی از تولیـد ناخالـص داخلـی سـالانه کـه بـه

1. Capital Stock
2. Investment Rate

سـرمایه‌گذاری‌های سـرمایه‌ای تخصیـص می‌یابـد - در طـول دوره‌ی سـی سـاله، از ۱۹ درصد به ۳۷ درصد می‌رسد و نزدیک به دو برابر خواهد شد.

بدیهـی اسـت کـه ایـن مثالـی سـاده شـده اسـت، ولـی به‌خوبـی تجربـه‌ی اقتصادهـای موفـق آسـیای شـرقی پـس از جنـگ جهانـی دوم را نمایـش می‌دهـد (نمـودار ۱۲,۱ را ببینیـد). همـه‌ی آن‌هـا چندیـن دهـه به‌طـور فشـرده در صنعـت، تأسیسـات زیربنایـی و مسـکن سـرمایه‌گذاری کردنـد و موجـودی سـرمایه‌ی خـود را بـالا بردنـد؛ همـه‌ی آن‌هـا افزایـش نـرخ سـرمایه‌گذاری از بیسـت‌واندی بـه سـطوح بـالای سـی را تجربـه کردنـد و در انتهـای فراینـد، ژاپـن، کـره‌ی جنوبـی و تایـوان، همگـی دسـت‌کم بـه رتبـه‌ی بالاتریـن درآمـد متوسـط و اسـتانداردهای معیشـتی خانـوار، معـادل نیمـی از آن‌چـه میانگیـن ایـالات متحـده بـود یـا بالاتـر از آن، دسـت یافتنـد. در مـورد چیـن، نـرخ سـرمایه‌گذاری بیـن سـال‌های ۱۹۸۰ تـا ۲۰۱۰ از ۲۸ درصـد، بـه رقـم غیرعـادی بـالای ۴۶ درصـد رسـید و موجـودی سـرمایه از حـدود ۱,۸ برابـر تولیـد ناخالـص داخلـی، بـه ۲,۴ برابـر ارتقـاء یافـت. (۱) ویژگـی تعییـن‌کننـده‌ی کشـورهایی کـه از مسـیر عضویت در باشـگاه کشـورهای

نمودار ۱۲/۱ ـ سهام سرمایه

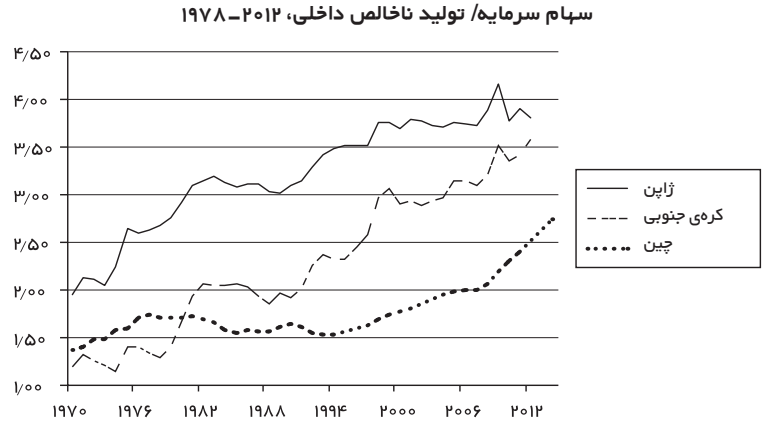

منبع: گویکل دراگونومیکز، سازمان بهره‌وری آسیا

با درآمد بالا بازماندند (مانند برزیل، هند و تایلند) این است که نتوانسته‌اند رشد سرمایه‌گذاری سرمایه‌ای را در نرخ بالای مناسبی نگه دارند.

دومین نکته این‌که حداقل در گام‌های اولیه‌ی این دوره‌ی انباشت سرمایه، بازده نهایی در استفاده از سرمایه، اگرچه بی‌اهمیت هم نیست، ولی در جایگاه دوم قرار دارد. روشن است که پروژه‌های سرمایه‌ای جدید باید با برخی استانداردهای بهره‌وری ابتدایی، تطابق داشته باشند: ساخت پلی که در هیچ طرف به جاده‌ای متصل نمی‌شود، اتلاف محض پول است. ساخت کارخانه‌ی کفش ورزشی صادراتی، هزاران مایل دورتر از نزدیک‌ترین بندر نیز، همین‌طور است. سرمایه‌گذاری سرمایه‌ای باید به‌طورکلی متناسب با سطح توسعه‌ی اقتصادی کشور خود باشد و با بازارهای دارای عملکرد مطلوب مرتبط باشد تا در نتیجه‌ی آن صنایع تولید کالاهایی را که تقاضایی برایشان وجود ندارد، ادامه ندهند و زیربناها به توانمندسازی ایجاد کسب‌وکارهای جدید دارای بهره‌وری کمک کنند. این شرایط، دوران انباشت سرمایه‌ی مؤثر را مانند آن‌چه چین در طول سه دهه‌ی گذشته از آن بهره برد، از انباشت سرمایه‌ی نادرست - که چین پیش از آن در دوران مائو متحمل شد - متمایز می‌سازد. در زمان مائو، سرمایه‌گذاری زیادی در موجودی سرمایه وجود داشت، ولی چون بیشتر این سرمایه‌گذاری‌ها برای سطح توسعه‌ی چین مناسب نبود (تعداد زیادی کارخانه فولاد، مسیرهای ناکافی مزرعه تا بازار یا کارخانه‌های کالای مصرفی)، و این‌که به بازار اجازه داده نمی‌شد جایی را که شاید سرمایه‌گذاری جدید مناسب‌تر باشد، مشخص کند، این مخارج سرمایه‌ای سود اقتصادی بسیار ضعیفی داشت.

اما در کل، برای کشورهای فقیر افزودن سرمایه تا حد امکان، ضروری‌تر از تلاش برای حداکثری کردن بهره‌وری نهایی هر پروژه‌ی منفرد است؛ تا وقتی‌که نهادهای بازار فعال، نیروی کار نجیب، یک استاندارد قابل‌قبول حکومتی و سیاست‌های اقتصادی‌ای دارد که محیط سرمایه‌گذاری قابل‌پیش‌بینی‌ای برای کسب‌وکار می‌سازند. تحت این شرایط، احتمال می‌رود عمده‌ی سرمایه‌گذاری سرمایه‌ای، به‌لطف قدرت زیربناها و فن‌آوری جدید برای بالابردن چشمگیر کارایی از سطح بسیار پایین نقطه‌ی شروع آن،

به‌سرعت بازده خیلی زیادی ایجاد کند. این «مزیت عقب‌افتادگی[1]» است که درباره‌اش در فصل ۳ صحبت کردیم. مجموع سودِ افزودن مقدار زیادی سرمایه به نظام، بسیار سنگین‌تر از محدوده‌ی اتلافی است که با چند درصد بازده کمتر در نتیجه‌ی قرارندادن هر دلار از سرمایه در یک نظام کامل‌تر، از دست می‌رود.

سوم این‌که حتی اگر این مرحله‌ی سرمایه‌بر رشد، بدون نقص اجرایی شود، یک تاریخ انقضاء دارد. در مرحله‌ای موجودی سرمایه‌ی کشور به سطح کشورهای ثروتمند می‌رسد. در این‌جا، دیگر با پرتاب صِرف سرمایه‌ی بیشتر به نظام، سود کمی به دست می‌آید. کسب‌وکارها هنوز تجهیزاتی دارند که نیازمند رقابت مؤثرند. کارگران هنوز آن‌قدر دارای بهره‌وری هستند که نمی‌توان به‌سادگی با اتصال‌شان به یک دستگاه جدید، تولیدشان را با ضریب دو یا سه افزایش داد. بیشتر جاده‌ها، راه‌آهن‌ها، بنادر و نیروگاه‌های موردنیاز کشور ساخته شده‌اند. وقتی این حالت رخ می‌دهد، دیگر نمی‌توان با اضافه‌کردن سرمایه، به‌راحتی به رشد اقتصادی محکمی دست یافت. به جای آن رشد اقتصادی، باید از افزایش مقدار برون‌ده تولیدی از یک واحد مشخص سرمایه برداشت شود که از طریق افزایش بازده منابع مصرفی حاصل می‌شود. یک نتیجه‌ی این تغییر این است که اقتصاد، بسیار آهسته‌تر از آن‌چه در گذشته بود رشد خواهد کرد، زیرا به جای دو منبع اصلی برای رشد (افزودن سرمایه و بالابردن بهره‌وری)، در حقیقت تنها یک منبع (بهره‌وری) وجود دارد.

ارتباط این بحث با وضعیت چین روشن است. نرخ رشدهای اقتصادی بالا در دوران اصلاح را می‌توان به دو عامل اصلی مرتبط کرد: (الف) بسیج‌کردن منابع که موجودی سرمایه کشور را به‌شدت افزایش داده است و (ب) حرکت تدریجی کنترل این منابع از بخش دولتی به بخش خصوصی که در طول زمان و به‌طور متوسط، توسعه‌ی تدریجی بازده منابع مصرفی را ضمانت می‌کرد، حتی اگر برخی سرمایه‌گذاری‌ها در طول مسیر به هدر می‌رفت. اما چین در حال حاضر به‌قدری سرمایه مستقر کرده که به نظر

1. Advantage ofBackwardness

می‌رسد دوران اختصاص منابع به پایان رسیده است. در آینده، رشد باید کمتر بر افزودن سرمایه و بیشتر بر سود حاصل از بهره‌وری تکیه کند.

چرا می‌گویند رشد چین «نامتوازن» بود؟

بسیاری از تحلیل‌گران، مشکلات اقتصادی امروز چین را بر حسب «عدم توازن» تعریف می‌کنند. در گذشته، آن‌طور که می‌گویند، چین برای قدرت‌بخشیدن به رشدش تکیه بسیاری بر سرمایه‌گذاری و صادرات و توجه بسیار کم بر مصرف خانوار داشت. مخارج خانوار در کشورهای ثروتمند، معمولا ۶۰ تا ۷۰ درصد تقاضای نهایی را مشخص می‌کند، ولی در سال‌های اخیر، کمتر از ۴۰ درصد تقاضای چینی‌ها را به خود اختصاص داده است. در پی این طرز فکر، کار اصلی چین، دستیابی به توازن بهتر میان منابع مختلف رشد است: سرمایه‌گذاری، مصرف و صادرات. در عمل نسخه‌ی تجویزی، معمولا کاهش نرخ سرمایه‌گذاری و بالابردن مخارج مصرفی است.

فکر «عدم توازن»[1] از برخی جهات، روش خوبی برای تشریح موقعیت چین است و مشکلاتی را نیز نمایان می‌سازد. اساسی‌ترین‌شان، چنان‌که تا بدین‌جا نشان داده‌ایم، این است که هر کشوری که به دلیل صنعتی‌شدن ثروتمند شده، از یک دوره‌ی طولانی رشد نامتوازن بهره برده است؛ هنگامی که سرمایه‌گذاری بسیار سریع‌تر از تولید ناخالص داخلی رشد می‌کند و در نتیجه، یک موجودی سرمایه‌ی مدرن قابل‌ساخته‌شدن است. مادامی‌که سرمایه‌گذاری در مقابل مصرف قرار دارد (هر دلاری که سرمایه‌گذاری نمی‌شود باید خرج شود)، این اصل که در طول دوره‌ی مخارج سرمایه‌ای حجیم، سهم مصرف تولید ناخالص داخلی باید پایین بیاید، گریزناپذیر است. در این مرحله، سقوط نرخ مصرف کاملا عادی است و لزوما نشانه‌ی یک مدل رشد معیوب با اتکای ناکافی به مخارج خانوار نیست. در حقیقت، آن‌طور که در فصل ۱۰ نشان دادیم، مخارج مصرفی چین در طول یک دهه با نرخ بسیار سریعی رشد کرده است و افت سهم مصرفی تولید ناخالص داخلی‌اش، با تجربه‌ی اولیه ژاپن و کره‌ی جنوبی تفاوتی ندارد.

1. Imbalances

به قول معروف، می‌توان مقداری بیش از اندازه از یک چیز خوب داشت و برای این طرز تفکر دلایل محکمی وجود دارد که تکیه‌ی چین به صادرات، قبل از بحران اقتصاد جهانی و به مخارج سرمایه‌گذاری، پس از آن، بیش از حد بود. فکر «عدم توازنِ» خطرناک رشد چین، در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ مطرح شد؛ هنگامی که هم مازاد تجاری و هم سهم سرمایه‌گذاری تولید ناخالص داخلی به سرعت شروع به گسترش کرد. از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۴، چین پیوسته یک موازنه‌ی تجاری مثبت با مازاد سالانه‌ای حدود ۲ درصد تولید ناخالص داخلی داشت. صادرات به‌سرعت رشد کرد و همین‌طور واردات - هم مواد خام و هم کالاهای سرمایه‌ای - بنابراین تراز تجاری نسبت به کل اقتصاد به‌طور مساعدی ثابت ماند. با آغاز سال ۲۰۰۵، مازاد شروع به بالارفتن کرد تا در سال ۲۰۰۷ به نقطه‌ی اوج و نزدیک به ۹ درصد تولید ناخالص داخلی رسید. در همان سال، تراز حساب جاریِ گسترده‌تر (شامل تجارت خدمات و درآمد در سرمایه‌گذاری بین‌المللی به‌علاوه تجارت کالا) به ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی رسید. این‌ها اعداد به‌شدت بالایی برای یک اقتصاد بزرگ هستند. ایالات متحده که کسری تجاری آن افسانه‌ای است، معمولا کسری حساب جاری‌ای بین ۱ تا ۲ درصد تولید ناخالص داخلی را حفظ می‌کند؛ رقمی که در اوج خود در سیاه‌ترین روزهای بحران جهانی، از ۶ درصد بالاتر نرفت.

به‌طور مشابه، سهم سرمایه‌گذاری تولید ناخالص داخلی که طی یک دهه تا سال ۲۰۰۲، بین ۳۲ تا ۳۶ درصد در نوسان بود، با سرازیرکردن میلیادها دلار در کارخانه‌ها، مسکن و تأسیسات زیربنایی، شروع به رشد ناگهانی کرد. تا سال ۲۰۰۸، سرمایه‌گذاری حدود ۴۱ درصد تولید ناخالص داخلی شد تا بالاترین سطح دست‌یافته‌ی ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان را در اوج مراحل سرمایه‌بر رشدشان پشت سر بگذارد.

این روندها تاحدی انعکاس اوج‌گرفتن طبیعی مرحله‌ی سرمایه‌بر رشد بود، ولی با خصلت‌های عجیب‌وغریب موقعیت اقتصادی و سیاست‌های زیست‌محیطی چین تشدید شد. در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، با خصوصی‌سازی مسکن که موجب آزادسازی ناگهانی موجی از تقاضای انباشته‌شده برای

خانه‌های شهری شد، سرمایه‌گذاری به اندازه‌ی نامعمولی رشد کرد. صادرات به‌شدت رونق یافت، زیرا سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی در امکاناتِ تولیدی برون‌سپاری‌شده، در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ و اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، کم‌کم به نتیجه می‌رسید، به‌خصوص بعد از آن‌که چین در اواخر سال ۲۰۰۱ به سازمان تجارت جهانی پیوست و مشارکت‌کننده‌ی دائمی نظام تجارت جهانی شد. در بیشتر دوران بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷، سیاست‌گذاران، نرخ بهره و قیمت انرژی را از آن‌چه باید در یک اقتصاد بازاری باشد، پایین‌تر نگه داشتند (آن را برای سرمایه‌گذاری ارزان‌تر می‌کردند) و هم‌چنین نرخ مبادله‌ی ارز را که به‌شدت زیر ارزش واقعی خود بود، تحمل کردند (برای بالابردن صادرات).

رهبران چین تشخیص این مشکلات و اقدامات محدودی را آغاز کرده بودند. در ابتدای سال ۲۰۰۵، به رنمینبی اجازه‌ی افزایش بها داده شد و اهداف پذیرفته‌شده‌ی بازده انرژی در سال ۲۰۰۶، تاحدی قصد بالابردن هزینه‌ی سرمایه‌گذاری را داشت. این گام‌ها بسیار محتاطانه بود و تأثیر کمی در کنترل رشد صادرات و سرمایه‌گذاری داشت، واقعیتی که از سوی نخست‌وزیر، ون جیابائو، در گزارش کار سالانه‌ی سال ۲۰۰۷ اعلام شد؛ او اقتصاد چین را «نامتوازن، بی‌ثبات، ناهماهنگ و ناپایدار» توصیف کرد. هر برنامه‌ای که دولت شاید برای پرداختن به این مشکلات داشت، با وقایع سال ۲۰۰۸ از مسیر خارج شد.

تأثیر بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ چه بود؟

بحران مالی جهانی که در سپتامبر سال ۲۰۰۸ شروع شد، تأثیرات عمیقی در چین داشت، با این‌که نظام ملی بسته و منحصربه‌فردش مستقیما تحت تأثیر قرار نگرفت. تأثیر اصلی بر صادرات بود. با خشکیدن جریان مالی تجاری و ضعف اقتصاد جهانی، تقاضای صادرات چین در سال بعد از بحران ۲۰ درصد سقوط کرد؛ بزرگ‌ترین افت سالانه‌ی ارزش صادرات در تاریخ چین. تأثیرش در اشتغال سریع بود: با تخمین ۲۳ میلیونی برای کارگران کارخانه‌های صادرات‌محور که پیش از تعطیلات سال نو چینی در

فوریه ۲۰۰۹، تعدیل شدند و به آن‌ها گفته شد بعد از تعطیلات باز نگردند. در پاسخ، چین مهار برنامه‌های تشویقی متمرکز بر زیربناهای اقتصادی را با ارزش اسمی ۴ تریلیون رنمینبی (با نرخ مبادله‌ی آن زمان، حدود ۵۹۰ میلیارد دلار آمریکا) یا ۱۲ درصد تولید ناخالص داخلی، رها کرد. در طول دو سال بعدی، مشوق‌های عملی‌شده شاید نزدیک به ۱۱ تریلیون رنمینبی بود. (۲) در زمانی که همه‌ی دولت‌ها در سراسر جهان در حال عملیاتی‌کردن برنامه‌های تشویقی خود بودند، چین هم نسبت به اندازه‌ی اقتصادش و هم به‌طور مطلق، بزرگ‌ترین برنامه را داشت.

هدف فوری اعلام شده برای برنامه تشویقی، حفظ نرخ رشد اقتصاد دست‌کم ۸ درصدی بود؛ نرخی که رهبران چینی معتقد بودند برای اطمینان از رشد قابل‌قبول اشتغال ضروری است. آن‌ها در این مورد موفق بودند: متوسط رشد تولید ناخالص داخلی بین سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۰۹، بالای ۹٫۵ درصد در سال شد.

نمودار ۱۲/۲ ـ اتکا به صادرات

صادرات، مازاد تجاری و تراز حساب جاری، درصد از تولید ناخالص داخلی

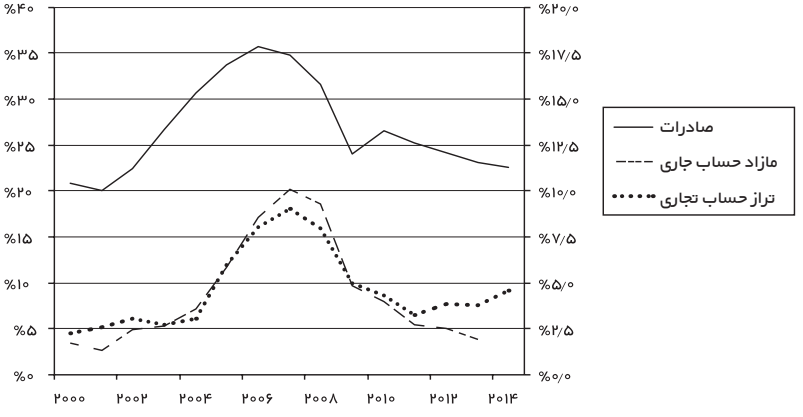

منبع: NBS/ CEIC

در سطحی عمیق‌تر، برنامه‌ی مشوق و تنوع در معیارهای سیاست‌گذاری بعدی، تحولی در جهت استراتژی اقتصادی به وجود آورد. رهبری چین دریافت که بخش صادراتِ بیش از معمول بزرگ چین با صادراتی معادل ۳۵ درصد تولید ناخالص داخلی (سه برابر ژاپن) و مازاد حساب جاری ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی (بسیار بزرگ‌تر از هر اقتصاد مهم دیگری)، بیشتر نقطه‌ای آسیب‌پذیر است تا نقطه‌ی قوت. مشکل تکیه بیش از حد بر صادرات این است که اگر شریک تجاری تو دچار مشکل شود، تو هم به آن دچار شده‌ای. سیاست‌گذاران چینی به این تصمیم رسیدند که رشد آینده‌ی اقتصادی باید عمدتا از نیازهای داخلی تأمین شود، نه از صادرات. آن‌ها در این مورد هم موفق بودند: مازاد حساب جاری از ۱۰ درصد در سال ۲۰۰۷، به زیر ۲ درصد در سال ۲۰۱۳ رسید (نمودار ۱۲,۲ را ببینید).

البته تقاضای داخلی، دو مؤلفه‌ی اصلی دارد: مخارج سرمایه‌ای و مصرف خانوار. در کوتاه‌مدت، انتظار آن‌که مصرف‌کنندگان چینی ناگهان شروع به خرج‌کردن پول بسیار بیشتر کنند، واقع‌بینانه نبود؛ به‌خصوص وقتی که بسیاری از آن‌ها شغل خود را در فروکش صادرات از دست داده بودند. هم‌چنین به‌طورکلی، تغییرات در الگوهای مصرف بسیار آرام رخ می‌دهد. پس برای تشویق تقاضای داخلی، رهبران تنها کاری را که می‌توانستند، انجام دادند: بالابردن سرمایه‌گذاری با مخارج دولتی در تأسیسات زیربناها و با مخارج بخش خصوصی در مسکن. در نتیجه، سرمایه‌گذاری از ۴۱ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۸ به رقم متحیرکننده ۴۶ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۰ رسید؛ ترازی که حدودا برای مدت چهار سال حفظ شد (نمودار ۱۲,۳ را ببینید). به عبارت دیگر، چین «عدم توازن» خارجی (مازاد تجاری) خود را با بالابردن «عدم توازن» داخلی (نرخ سرمایه‌گذاری بالا) کاهش داد.

پیامد دیگر بحران اقتصاد جهانی، واداشتن سیاست‌گذاران به تصمیم‌گیری برای بین‌المللی‌کردن رنمینبی به جای یک واحد پول صرفا داخلی بود. دلایل اصلی‌ای که آن‌ها را به این تصمیم تشویق کرد این‌ها بود: (الف) آن‌ها معتقد بودند بخشی از بحران جهانی به دلیل سوءاستفاده‌ی

نمودار ۱۲/۳ ـ مصرف سرمایه‌گذاری

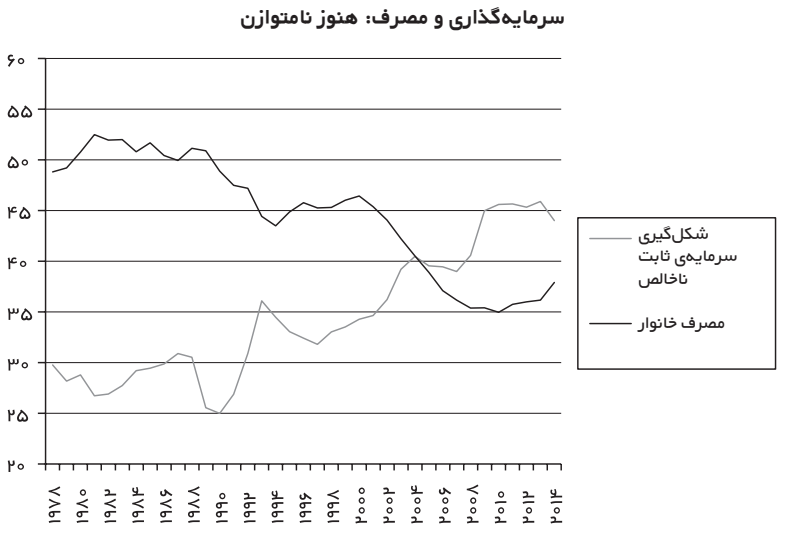

منبع: NBS/ CEIC

دولت ایالات متحده از موقعیت دلار به‌عنوان واحد پول اصلی جهان اتفاق افتاد؛ و (ب) نگران بودند تکیه‌ی زیاد بر دلار در صورت‌حساب‌های تجاری، چین را گه‌گاه آسیب‌پذیر کند؛ مانند اواخر سال ۲۰۰۸ که جریان مالی تجاری بر پایه‌ی دلار خشکید (برای جزئیات بیشتر فصل ۷ را ببینید).

چرا بازده سرمایه در حال پایین آمدن است؟

برنامه‌ی تشویقی، چین را به شکلی بهتر از هر اقتصاد مهم دیگر از بحران جهانی گذراند. اما رونق کاذبی که در اقتصاد به وجود آورد، چالش‌های ساختاری بنیادی را پنهان کرد: مرحله‌ی «تجهیز» رشد، در انتهای طول عمر طبیعی‌اش بود و اصلاحات مهمی لازم بود تا تضمین کند که مرحله‌ی «بازده» رشد، توانایی شروع دارد.

دولت هو جینتائو در سه سال آخر (۲۰۱۲-۲۰۱۰)، شاهد دستاوردهای ملموس بسیار کمی در اصلاح ساختاری بود. این قصور به نظر کمتر از

ناتوانی تشخیص مشکلات ناشی می‌شد، تا از عجز در اجرایی‌کردن راه‌کارها. دوازدهمین برنامه‌ی پنج‌ساله، برای سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵، شامل اهدافی می‌شود که نشان‌دهنده‌ی درک این موضوع است که بسیاری از منابع رشد سنتی به اتمام رسیده است و منابع جدیدی باید ترویج شوند. این برنامه به‌خصوص بر نیت افزایش سهم مصرف در اقتصاد و توسعه‌ی این هدف تصریح دارد؛ با اطمینان از سرازیری بخش بزرگ‌تری از درآمد ملی به کیسه خانوارها (که احتمال می‌رود درآمدشان را خرج کنند) به جای شرکت‌ها یا دولت (که بیشتر سرمایه‌گذاری می‌کنند).

اما مقامات، همگام با سیاست‌های خاص تحقق این اهداف پیش نرفتند. به جای آن، دولت، عاجز از حمله به مشکلات ساختاری اقتصاد، ولی بیمناک از اجازه‌ی لغزش به رشد تولید ناخالص داخلی، انباشت عظیم بدهی به‌وسیله‌ی ادارات محلی و شرکت‌ها را تحمل کرد؛ انباشتی که عمدتا برای تأمین بودجه‌ی پروژه‌های سرمایه‌ای که پشتیبان برای رشد، گزارش شده بودند و در عین این‌که پول خرج می‌کردند، ولی بازدهی و نتیجتا سهم رشد آینده‌ی آن‌ها بسیار پایین بود. به‌واقع تمام شاخص‌های بازده سرمایه‌گذاری، زوال شدیدی در پنج سال پس از بحران مالی جهانی را به نمایش می‌گذارند. طبق آخرین گزارش سازمان همکاری و توسعه‌ی اقتصادی، بازگشت سرمایه‌ی متوسط که بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ از ۱۰ درصد به عدد قابل توجه ۱۷ درصد رسیده بود، در سال ۲۰۱۴ به ۹ درصد رسید. «نسبت اضافی سرمایه به تولید[1]» که مقدار دلار مورد نیاز برای تولید یک دلار از رشد تولید ناخالص داخلی را اندازه می‌گیرد، به‌واقع برای تمام دوران اصلاح تا انتهای سال ۲۰۰۷، بدون تغییر بین ۳ و ۴ ثابت ماند و پس از بحران جهانی شروع به افزایش کرد و تا سال ۲۰۱۳ برای اولین بار تا ۵ بالا رفت.

شاید این‌طور گویاتر باشد که سهم مشارکت بهره‌وری در رشد، رو به کاهش گذاشت. سازمان همکاری و توسعه‌ی اقتصادی دریافت که بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷، رشد اقتصادی به‌طور مساوی از انباشت سرمایه و

1. Incremental Capital Output Ratio

بهره‌وری ناشی می‌شد. این با حکایتی که تا این‌جا تعریف کردیم مطابقت دارد؛ رشد چین در سه دهه‌ی اول دوران اصلاح، حاصل دو بخش تقریبا مساوی از توانایی دولتی در ردیف‌کردن منابع سرمایه‌ای و اهداف بهره‌وری کسب‌شده با جابه‌جایی تدریجی بیشتر اقتصاد به سمت تشکیلات خصوصی بود. ولی سازمان همکاری و توسعه‌ی اقتصادی نشان داد که در سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۰۸ به‌طور متوسط، سه‌چهارم رشد از انباشت سرمایه بوده است و یک‌چهارم یا کمتر، از رشد بهره‌وری. در سال ۲۰۱۲ مشارکت بهره‌وری به حدود یک‌ششم تولید ناخالص ملی رسید. (۳) وخامت این موضوع تا حدی با فعالیت‌های بخش شرکتی که در در فصل ۵ به آن پرداخته شد، قابل وصف است. بازدهی در شرکت‌های دولتی بعد از سال ۲۰۰۸ به‌شدت افت کرد، ولی بنگاه‌های دولتی با وجود عملکرد ضعیف خود، به پشتوانه‌ی روابط سیاسی‌شان سهم بزرگ غیرمنطقی خود را در اقتصاد حفظ کردند.

معیارهای بهره‌وری سرمایه به‌ناچار بسیار فنی هستند. تصویر روشن‌تری از مشکل بهره‌وری چین، از یک شاخص واحد به دست می‌آید: بدهی، یا دقیق‌تر، تراز بدهی در مقایسه با ابعاد اقتصاد؛ یعنی نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی که اصطلاحا «اهرم»[1] نامیده می‌شود. همان‌طور که نمودار ۱۲,۴ نشان می‌دهد، جمع وام‌های خانوارها، شرکت‌های غیرمالی و دولت برای چندین سال پیش از بحران مالی، در حدود زیر ۱۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی ثابت مانده است. بعد از بحران، نسبت بدهی در پنج سال، حدود ۹۰ درصد بالا رفت و در سال ۲۰۱۵ به ۲۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی رسید.

معنایش بسیار روشن است. بیشترین بدهی برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های تولیدی به کار گرفته شد. تا وقتی که بازگشت این سرمایه‌گذاری‌ها به‌طور منطقی بالا باشد، بدهی و تولید ناخالص داخلی با نرخی تقریبا مساوی رشد می کند و نسبت میان آن‌ها ثابت می‌ماند. بالا رفتن نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی می‌تواند دو معنی داشته باشد.

1. Leverage

نمودار ۱۲/۴ ـ اهرم

اعتبارات بخش‌های غیرمالی، درصد از تولید ناخالص داخلی

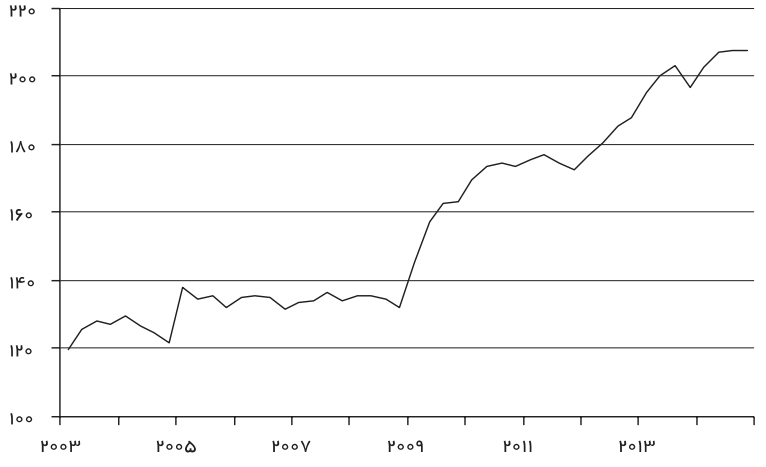

منبع: NBS و گویکل دراگونومیکز

یک معنا می‌تواند این باشد که سیستم مالی آن‌قدر پیشرفته شده که خانوارها و شرکت‌ها را پیوسته قادر می‌سازد بیشتر قرض بگیرند. این اتفاقی است که بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰ در ایالات متحده با ظهور کارت‌های اعتباری، وام‌های رهنی خانه و دیگر شکل‌های تأمین مالی مصرف‌کننده رخ داد. معنای دیگر این است که افراد برای تأمین مالی پروژه‌هایی که بازده کمتر و کمتری دارند، بیشتر و بیشتر قرض می‌گیرند. درحالی‌که پیشرفت نظام مالی چین در سال‌های اخیر صحت دارد، شواهد محکمی هست که بیشتر بدهی اضافه‌شده از سال ۲۰۰۸، به‌وسیله‌ی ادارات محلی و بنگاه‌های دولتی برای تأمین مالی پروژه‌های کم‌بازده به کار گرفته شده است.

واضح است که این فرایند نمی‌تواند برای همیشه ادامه پیدا کند: در برخی نقاط، بازده سرمایه‌گذاری آن‌قدر پایین می‌آید که بدهی‌ها قابل

بازپرداخت نیست. در این نقطه، دو اتفاق امکان وقوع دارد: یا یک بحران مالی اتفاق بیفتد (زیرا بسیاری از وام‌ها پرداخت نمی‌شوند و به بانک‌ها خسارت می‌زنند)؛ یا اقتصاد دچار رکود می‌شود (زیرا حتی اگر با چینش‌های خاصی، وام‌گیرندگان قادر به بازپرداخت وام‌هایشان شوند، مقدار زیادی سرمایه در پروژه‌های بدون سودرسانی اقتصادی محبوس شده است.)

هر شاخصی که انتخاب کنید، نتیجه روشن است: از سال ۲۰۰۸، اقتصاد چین دارای بهره‌وری کمتر و اتکای بیشتر به قرض است. این وضعیت تاحدی نتیجه‌ی سیاست‌های اقتصاد کلان ناکارا در سال‌های آخر دولت هو جینتائو است. ولی مهم‌تر از آن، حقیقت بنیادینی را نشان می‌دهد که در ابتدای این فصل بر آن تأکید کردیم. روزهایی که چین به دلیل انباشت سرمایه می‌توانست با آهنگی سریع در بخش‌های فراوانی رشد کند، با اطمینان از این‌که این سرمایه تقریبا به‌طور خودکار بازده بالایی ایجاد خواهد کرد، تمام شده است. سیاست‌گذاران باید بر پرورش اقتصادی تمرکز کنند که در آن، منبع اصلی رشد، استفاده با بازده بالا از منابع باشد نه اضافه‌کردن منابع جدید. فرصت انجام این تحول بدون مواجهه با یک رکود یا بحران اقتصادی، به‌سرعت به پایان می‌رسد.

برنامه‌ی شی جین‌پینگ برای اصلاح اقتصاد چیست؟

رهبر جدید که بین نوامبر ۲۰۱۲ و مارس ۲۰۱۳ در مقام رئیس‌جمهور شی جین‌پینگ قدرت را به دست گرفت، به‌سرعت هم آگاهی هوشمندانه‌تری از این چالش و هم توانایی سیاسی بیشتری برای انجام کارها نسبت به دولت قبلی نشان داد. شی در نخستین سال مسئولیتش، پرده از یک برنامه‌ی اصلاحی برداشت که شامل سه رکن اصلی می‌شد:

- جلوبردن قوانین بسیار سختگیرانه‌ی ضد فساد؛
- حمله‌ی ایدئولوژیک وسیع برای تنگ‌کردن حلقه‌ی کنترل حزب بر رسانه‌ها، محیط‌های آکادمیک و جامعه‌ی مدنی؛
- نقشه‌ی راهی برای اصلاحات جامع اقتصادی، دربرگیرنده‌ی تغییرات اساسی در نظام‌های مالی، مالیاتی و شرکتی.

درک هر سه بخش این دستورکار و این‌که اصلاحات اقتصادی به‌عنوان مجموعه‌ی معیارهای فنی جدا از کالبد سیاسی کشور تصور نشود، اهمیت دارد. روشن است که شی و حامیانش، بیماری چین را با ماهیتی سیاسی - اقتصادی تشخیص داده‌اند و باور دارند موفقیت در اصلاحات اقتصادی، تنها در صورتی به دست می‌آید که ابتدا تغییرات قابل توجهی در روش اداره‌ی کشور به وجود بیاید. در این مبحث، آن‌ها کاملا درست می گویند: در عمل، رد پای تمامی ناکارایی‌ها و انحرافات اقتصاد چین در مشکلات سیاسی یا نظام‌های دولتی‌ای قابل پیگیری است که برای مقامات و تجار انگیزه‌هایی برای فعالیت به روش‌های از نظر اقتصادی غیرمولد را به وجود می‌آورند. با درنظرداشتن این مطلب، اجازه دهید مروری بر این سه رکن دستور کار شی داشته باشیم.

کلیت کارزار ضدفساد درباره‌ی چیست؟

در بخش قبل، به‌تفصیل درباره‌ی حرکت ضد خلافکاری بحث کردیم، با اشاره به چندین هدفی که دنبال می‌کند. در بحث حاضر، نکته‌ی کلیدی این است که این کارزار به دنبال چانه‌زنی مجدد درباره‌ی توافقات ضمنی دیرینه‌ای است که با مقامات دولتی و حزبی داشته و هم‌چنین حذف اشخاص ریشه‌داری (مانند رؤسای ادارات محلی و مجریان ارشد بنگاه‌های دولتی) که شاید انتظار می‌رود با اصلاحات اقتصادی مقابله کنند.

چانه‌زنی سیاسی - اقتصادی اولیه که در نخستین سال‌های دوران اصلاح پایه‌گذاری شد و تا به امروز مخالفت جدی با آن نشده بود، یکی از مسئولیت‌های اولیه‌ی مقامات در تمام سطوح - به‌خصوص در ادارات محلی- برای بالابردن رشد اقتصادی بود و این‌که مقامات در مرکز به‌طور ضمنی به مقامات اجازه دهند تا درصدی از آن رشد را برای خودشان بردارند. این روش تا زمانی که منبع اصلی رشد، استقرار سرمایه‌ی فیزیکی جدید بود، انصافا خوب عمل کرد. ولی وقتی اقتصاد نیازمند گذار به دوره‌ی رشد متکی بر بازده است، زیان‌آور می‌شود: فساد، مالیات خالصی است که از کارایی کسر می‌شود.

ظاهـرا یـک هـدف شـی از کارزار ضدفسـاد بیـش از انـدازه طولانـی و بیـش از انـدازه گسـترده‌اش، جاانداختـن سـطح تحمـل جدیـد و بسـیار پایین‌تـری بـرای فسـاد اسـت. تأثیـر درازمـدت آن اگرچـه موفـق و اگرچـه آمیختـه بـه دیگـر معیارهـا، می‌توانـد ایـن باشـد کـه انگیـزه‌ی مقامـات را از پی‌گیـری احمقانـه‌ی پـروژه‌ی سـرمایه‌گذاری بـزرگ بعـدی (نـورد فـولاد، امـلاک، فـرودگاه و غیـره) دور کنـد و بـه سـمت ارتقـاء رشـد اقتصـادی پایدارتـر بکشـاند و آن‌هـا را تشـویق کنـد تـا دولـت را کمتـر بـه ماننـد خزانـه‌ی بیش‌ازانـدازه مهم‌شـده‌ی تجـارت و بیشـتر به‌صـورت نهـادی بـرای قانـون گـذاری و عرضـه‌ی نظام‌هـای اجتماعـی ببیننـد. خطـر آن‌جـا اسـت کـه ایـن اقـدام، جـوی از تـرس را اشـاعه دهـد کـه مقامـات را از دسـت‌زدن بـه تجربیـات سیاسـی کـه بخشـی اساسـی از موفقیـت چیـن بـوده است، ناامید کند.

چرا کارزار ایدئولوژیک مهم است؟

مضمـون دامنـه‌دار سـه سـال اول دولـت شـی، ایـن بـود کـه بـا سـرکوب دیگـر نهادهـای اجتماعـی، قـدرت در حـزب و در داخـل خـود حـزب، در رده‌هـای بسـیار بـالا متمرکـز شـود. بـرای آن‌هـا کـه امیـد داشـتند چیـن همان‌طـور کـه ثروتمندتر می‌شـود، آزادتـر و کثرت‌گراتـر هـم بشـود، ایـن نقطـه‌ی مأیوس‌کننـده‌ای اسـت. شـی قـدرت اینترنـت را محـدود کـرده اسـت بـا بازداشـت یـا ترسـاندن اشـخاصی کـه در میکروبلاگ‌هـا[1] یـا دیگـر شـکل‌های رسـانه‌های اجتماعـی هواخواهـان زیـادی داشـتند؛ برقـراری قوانیـن جدیـد بـرای آسان‌سـازی جریمـه‌ی افـراد اسـتفاده‌کننده از برنامه‌هـای پیام‌رسـان[2] بـرای اشـاعه‌ی نظریاتـی کـه دولـت آن‌هـا را ناسـازگار می‌یافـت و توقـف شـبکه‌های خصوصـی مجـازی (وی‌پـی‌ان)[3] کـه مـردم بـرای دسترسـی بـه وب‌سـایت‌های بین‌المللـی مسدودشـده در چیـن اسـتفاده می‌کردنـد. (۴) او هم‌چنیـن قوانینـی را بـرای ممانعـت از انتشـار افـکار بیگانه در کلاس‌های دانشگاهی و کتاب‌ها، ترویج داده است.

پیـام واضـح اسـت: حـزب، دروازه‌ی تمـام جریان‌هـای اطلاعاتـی در جامعـه‌ی

1. Microblogs
2. instant- messaging programs
3. virtual private networks (VPNs)

چین است. بدیهی است در زمانه‌ای که ده‌ها میلیون نفر در حال توییت‌کردن[1] و بلاگ‌نویسی[2] هستند، این قوانین نمی‌توانند کامل اجرایی شوند. ولی قصد، اجرای کامل نیست: هدف به‌وجودآوردن هزینه‌ی بالقوه برای مبارزه علیه سانسورها است، تا اندازه‌ای زیاد که انتخاب بیشتر افراد خودسانسوری باشد. (۵) در نهایت، شی زمام سازمان‌های غیردولتی و دیگر سازمان‌های جامعه‌ی مدنی را تنگ کرده و این را روشن ساخته است که عملکرد اصلی سازمان‌های جامعه مدنی باید به شکل پیمانکارهای جزء باشد که خدمات اجتماعی را به این یا آن دلیل که دولت نمی‌تواند، به مقصد برسانند.

از جایگاه حقوق بشر، این پیشرفت دلسردکننده است. از دیدگاه سیاسی معنا روشن است: برای اطمینان از این‌که حزب تنها منبع قدرت است. از جانب حزب مشخص است که شی خودش تنها منبع قدرت است؛ بسیار بیش از آن‌چه پیشینیانش در دوره‌ی اصلاح بوده‌اند. دنگ ژیائوپینگ با ناراحتی قدرتش را با رقیبش چن یون تقسیم کرد و بسیاری از امور کلیدی را به ناوگان او محول کرد: هو یائوبانگ[3]، جائو تسیانگ[4] و نهایتا جیانگ زمین. جیانگ وقتی به ریاست‌جمهوری رسید، تا مدتی در سایه‌ی دنگ زندگی کرد و سپس مدیریت اقتصادی را به نخست وزیر بااراده و قدرتمندش، ژو رونگجی، سپرد. هو جینتائو مجبور شد دو سال در جایگاهش صبر کند تا جیانگ کنترل ارتش را به دست او دهد؛ و هم‌چنین به نخست‌وزیرش ون جیابائو اجازه دهد تا اداره‌ی بیشتر امور اقتصادی را در دست گیرد؛ و با نشستن بر مسند اداره‌ی کمیته‌ی دائمی پولیت‌بوروی کج‌خلق، چند نفر از اعضایش، به‌خصوص رئیس امنیت ژوئو یونگ‌کانگ[5]، عملا تیول مستقلی ایجاد کردند.

برعکس، شی با سرعت به انباشت قدرت شخصی بسیار زیادی پرداخت. سریع‌ترین نمای بازه‌ی قدرتش در «گروه‌های کوچک راهبری» مشهود

1. tweeting
2. blogging
3. Hu Yaobang
4. Zhao Ziyang
5. Zhou Yongkang,

است که حزب برای هماهنگی سیاست‌هایی با موضوعات پیچیده مورد استفاده قرار می‌دهد. در مقام دوم، هو جینتائو چهار تا از ده گروه را هدایت می‌کرد. شی جین‌پینگ درحال‌حاضر، شش گروه از یازده گروه را رهبری می‌کند، شامل آن‌هایی که اقتصاد، امور خارجه و امنیت دولتی، اینترنت و دست‌ساخته‌ی جدید خودش «تعمیق جامع اصلاحات[1]» را پوشش می‌دهند. ظاهرا تجلی اصلاحات شی، یک طبیعت سازش ناپذیر از بالا به پایین است. (۶) درحالی‌که متمرکزکردن قدرت با این روش، شاید در کوتاه‌مدت، فرایند پیش‌بردن اصلاحات فن‌سالارانه[2] را آسان کند. بسیار سؤال‌برانگیز است که آیا این نوع دولت اقتدارگرا و به‌شدت کنترل‌شده‌ای که شی می‌سازد، در بلندمدت با اقتصادی پویا و ابتکاری که او و دیگر رهبران چینی ادعا می‌کنند خواهانش هستند، همساز می‌شود یا نه؟

دستور کار اصلاحات اقتصادی شی چیست؟

خطوط کلی دستور کار اصلاحات اقتصادی شی، با جزئیات قابل ملاحظه‌ای در «تصمیم» اعلام‌شده در نوامبر ۲۰۱۳ توسط پلنوم سوم هجدهمین کنگره‌ی حزب، نقش‌بندی شد. طبق استاندارد چنین اسناد پرطمطراقی، این تصمیم نیز بسیار پرابهت بود. (۷) تغییر اساسی‌ای که در اصطلاحات این سند به وجود آمده بود، این بود که در آینده نیروهای بازار نقش تعیین‌کننده در اختصاص منابع را بازی خواهند کرد. اسناد پیشین حزب، نقش نیروهای بازار را صرفا «مهم» قلمداد کرده بود. موارد خاص دستور کار شامل حذف کنترل حفظ‌شده‌ی قیمت‌ها، نقشی بزرگ‌تر برای سرمایه‌گذاری‌های خصوصی و نظارت‌زدایی از بازارهای حامی تولید داخلی می‌شد.

این تصمیم هم‌چنین بر این قانون طولانی‌مدت تأکید مجدد دارد که بخش دولتی باید یک «نقش مقتدر» در اقتصاد داشته باشد. این مطلب مستقیما در مغایرت با ایده‌ی نقش تعیین‌کننده‌ی نیروهای بازار است. اگر

1. comprehensive deepening reform
2. technocratic

نیروهـای بـازار واقعـا تعیین‌کننـده باشـند، آن‌گاه نقـش مقتـدر دولـت قابـل ضمانـت نیسـت (شـاید شـرکت‌های دولتـی در بـازار بـه شـرکت‌های خصوصـی ببازنـد). بـه عکـس، اگـر نقـش مقتـدر دولـت ضمانـت شـود، آن‌گاه نتایـج بـازار گاهی باید سرکوب شود و دیگر نمی‌تواند تعیین‌کننده باشد.

تصـوری کـه از ایـن تصمیـم شـکل می‌گیـرد - و از شـکل پیشـرفت اصلاحـات از زمـان انتشـارش - یـک اقتصـاد اسـت کـه در آن، دولـت قاطعانـه در رأس می‌مانـد، نه‌تنهـا از طریـق کنترلـش بـر بنگاه‌هـای دولتـی قرارگرفتـه بـر «قله‌هـای فرماندهـی»، بلکـه در جایگاهـی کـه ابزارهـای بـازار بـرای بالابـردن کارایـی بـه کار گرفتـه شـده‌اند. در عمـل، ایـن بـدان معناسـت کـه دولـت اصلاحاتـی را دنبـال می‌کنـد کـه نقـش بـازار در تعییـن قیمت‌هـا را افزایـش می‌دهـد، ولـی از اصلاحاتـی کـه بـه بـازار اجـازه‌ی انتقـال کنتـرل دارایی‌هـا از دولـت بـه بخـش خصوصـی را می‌دهـد، دوری می‌کنـد. مسـلم اسـت کـه یکـی از بزرگ‌تریـن مشـکلات اقتصـاد چیـن، بهـره‌وری بسـیار پاییـن دارایی‌هـای دولتـی اسـت و ایـن سـؤال مطـرح می‌شـود کـه آیـا ایـن برنامـه‌ی اصلاحـی در طولانی‌مـدت بـه ارتقـاء لازم بـرای پایدارسـاختن رشـد سریع خواهد رسید یا نه.

چه اصلاحات خاصی از زمان پلنوم سوم اتفاق افتاده است؟ و هنوز منتظر چه اصلاحات دیگری هستیم؟

مهم‌تریـن معیـار اصلاحـات کـه تـا این‌جـا مطـرح شـد، یـک بازسـازی جامـع در نظـام مالـی اسـت کـه در ژوئیـه ۲۰۱۴ آغـاز و بـرای تکمیـل دوسـاله برنامه‌ریزی شـد. پیـش از ایـن، در فصـل ۶ بـه جزئیـات ایـن بسـته پرداختیـم. سـه جـزء اصلی آن عبارتنـد از: سـاخت دوبـاره سـاختار وام‌هـای ادارات محلـی؛ بازبینـی آرایش‌هـای تقسـیم مالیاتـی دولـت مرکـزی به‌طـوری کـه درآمـد ادارات را بـا مسـئولیت‌های مخـارج آن‌هـا هم‌ترازتـر کنـد؛ و تدابیـر مختلـف بـرای توسـعه‌ی حسـابداری در کل نظـام بودجـه. بـا این‌کـه اصلاحـات مالـی پوشـش رسـانه‌ای نسـبتا کمـی داشـته‌اند (زیـرا بسـیار فنـی و پیچیـده هسـتند)، اهمیـت زیـادی دارنـد. در صـورت موفقیـت، می‌توانـد در تغییـر انگیـزه‌ی مقامـات دولتـی به‌سـوی هماهنگـی

بـا اقتصـاد بازده‌گراتـر نقـش داشـته باشـد. بهتـر اسـت ایـن امـر به‌عنـوان یـک مکمـل سیاسـتی بـرای کارزار ضدفسـاد در نظـر گرفتـه شـود: آن‌هـا بـه همـراه هـم برای دهه‌ها مستمرترین تلاش برای کارآمدترکردن دولت چین بوده‌اند.

مجموعـه‌ی فنـی، امـا قابل‌ملاحظـه دیگـر اصلاحـات، بـه قیمت‌گـذاری انـرژی مربـوط اسـت. سـاختار قیمت‌گـذاری مبهـم، صلـب و یـا نامناسـب بـرای محصولات نفتـی، گاز طبیعـی، زغال‌سـنگ و بـرق، مـدت مدیـدی جـزو انحرافـات کلیـدی اقتصـاد بـوده اسـت. به‌خصـوص، امـکان دسـتکاری قیمـت انـرژی بـرای اسـتفاده‌کنندگانی کـه مـورد التفـات هسـتند، یکـی از عوامـل قابلیـت ادارات محلـی بـرای منحرف‌کـردن سـاختار تولیـد به‌نفـع صنایـع سـنگین بلعنـده بـرق و فعـال نگه‌داشـتن کارخانه‌هـای کم‌بـازده بـوده اسـت. به‌عـلاوه، بـرای پیشـرفت در نظام‌هـای قیمت‌گـذاری نفـت و گاز، مالیـات بـر زغال‌سـنگ بـه منظـور دلسـردکردن تولیـد اضافـی اصـلاح و کار روی شـکل تـازه‌ی قیمت‌گـذاری بـرق، بـرای پاسـخ‌گفتن هرچـه بیشـتر بـه شـرایط بـازار کـه مدت‌هـا بـه تعویـق افتـاده بود، آغاز شد.

در بخـش مالـی، یـک سـری گام‌هـای رو بـه جلـو برداشـته شـده اسـت. اقدامـات اصلـی شـامل ایـن مـوارد بـوده اسـت: لغـو کنتـرل بـر نـرخ بهـره‌ی حسـاب‌های بانکـی؛ معرفـی طـرح بیمـه‌ی کامـل حسـاب‌های بانکـی و پیونـد بازارهـای سـهام شـانگهای و هنـگ کنـگ بـرای گشـودن دروازه‌ای بسـیار وسـیع‌تر بـرای جریـان روبه‌بیـرون سـرمایه‌های خصوصـی؛ و سـازگاری قابـل توجـه در سیاست‌گذاری نرخ مبادله برای تبدیل رنمینبی به ارزی شناورتر.

امـا در حـوزه‌ی بسـیار دشـوار اصـلاح بنگاه‌هـا، پیشـرفت خیلـی کنـد بـوده اسـت. یـک گام مثبـت قابـل توجـه در اوایـل سـال ۲۰۱۴، لغو سـرمایه‌ی ثبت‌شـده و دیگـر نیازمندی‌هـای اداری طاقت‌فرسـا بـرای کسـب‌وکار جدیـد بـود. قبـل از ایـن حرکـت، طبـق اعـلام بانـک جهانـی، چیـن یکـی از سـخت‌گیرانه‌ترین رژیم‌هـای جهـان را بـرای راه‌انـدازی کسـب‌وکار جدیـد داشـته اسـت. در سـالی کـه ایـن قوانیـن لغـو شـد، شـکل‌گیری شـرکت‌های جدیـد ۲۳ درصـد افزایـش یافت، با این‌که اقتصاد حرکت کندی داشت. (۸)

ولـی در حقیقـت، چیـن همیشـه در اعطـای اجـازه‌ی ظهـور ناگهانـی بـه

کسب‌وکارهای کوچک جدید، خوب کار کرده است. مشکل بزرگ‌تر این است که در مجبورساختن بنگاه‌های دولتی بزرگ ناکارآمد برای رهاکردن جایگاه‌شان، آن‌قدرها خوب عمل نکرده است. همان‌طور که در فصل ۵ خلاصه کردیم، به‌نظر استراتژی آن، اجبار دولت‌های استانی برای بازگشایی بنگاه‌های دولتی در سطح محلی به روی سهام‌داران جدید بوده است. تا این‌جا، عملا تمام ادارات استانی، برنامه‌ای برای این طرح‌های به‌اصطلاح مالکیت ترکیبی[1] منتشر کرده‌اند. در معدود معامله‌های انجام‌شده، در ادارات استانی، روندی برای انتقال سهام، نه به سهام‌داران بخش خصوصی، بلکه به شرکت‌های دولتی به وجود آمده است. به نظر منطق کار این است که بازده بنگاه‌های دولتی، با درآوردن آن‌ها از چنگ ادارات محلی (که شاید این شرکت‌ها را عمدتا به‌صورت شبکه‌های حمایتی می‌بینند) و سپردن کنترل‌شان به دست شرکت‌های دولتی تجارت‌محور که به سوددهی مشتاق‌ترند، بهبود خواهد یافت. این نظر شاید درست باشد، ولی قطعا بهره‌وری حاصل از این نوع تجدید سازمانی مالکیت، بسیار کمتر از آن‌چه خواهد بود که تحت خصوصی‌سازی کامل ممکن می‌شود.

در نهایت، در زمینه نظام‌های اجاره‌داری زمین، هوکئو و به‌طورکلی اسکان شهری، اتفاق خاصی نیفتاده است. با وجود ساده‌سازی‌های سال ۲۰۱۴، قوانین هوکئو هنوز بی‌دلیل مهاجرت به شهرهای بزرگ‌تر و پرجنب‌وجوش‌تر را محدود می‌کند و هنوز هیچ راه‌حلی برای مشکل جادادن خانواده‌ی کارگران مهاجر در تور ایمنی اجتماعی پیدا نشده است. برنامه‌ای برای «شهرسازی سبک جدید» (تمرکز کمتر بر ساخت‌وساز و توجه بیشتر به خدمات اجتماعی) منتشر شد، اما جزئیات تعیین‌کننده بر چگونگی پرداخت برای این خدمات و تغییر قوانین مالکیت زمین‌های کشاورزی برای منصفانه‌ترکردن آن‌ها برای کشاورزان، از قلم افتاد.

ارزیابی کلی این است که در چندین زمینه، پیشرفت‌های مقطعی وجود داشته، اما نیازمند اقدامات بسیار بیشتری است. اصلاحات ساختاری اقتصادی، بیشتر از آن‌که در کل پنج‌ساله‌ی دوره‌ی دوم هو جینتائو اتفاق

1. mixed ownership

افتـد، در دو سـال پـس از پلنـوم سـوم رخ داد. بسـیاری از گام‌هـای اصلاحـی خـاص، سـال‌ها مـورد بحـث بـود، امـا تنهـا پـس از انتشـار تصمیـم پلنـوم سـوم بـود کـه رو بـه تحقـق یافتـن کـرد. هـر چنـد اصلاحـات تـا بدین‌جـا بـه جـای یـک «انفجـار بـزرگِ»[1] قابل‌رؤیـت، شـامل گام‌هـای کوچـک بسـیاری بـوده اسـت، بایـد بـه خاطـر داشـته باشـیم کـه بیشـتر تغییـرات در تصمیـم پلنـوم سـوم، بـا هـدف تکمیـل در سـال ۲۰۲۰ برنامـه ریـزی شـده اسـت. پـس انتظـار این‌کـه تمامـی آن‌هـا بی‌درنـگ بـه نتیجـه برسـند، منطقـی نیسـت. ولـی طـرح کلـی برنامـه‌ی اصلاحـات و به‌طـور خـاص اصلاحـات بنگاه‌هـای دولتـی، ایـن فکـر را بـه ذهـن متبـادر می‌کنـد کـه شـی جین‌پینـگ - برخـلاف پیشـینیانش، دنـگ ژیائـو پینـگ و جیانـگ زمیـن - بـه ایـده‌ی کناره‌گیـری جسـورانه از کنتـرل دولـت کـه بـرای رشـد اقتصـادی چشـمگیر چیـن در سرتاسـر دوره‌ی اصـلاح حیاتـی بـوده است، تمایلی ندارد.

آیا مدل رشد چین در حال تغییر است؟

در پایـان راه، آن‌چـه اهمیـت دارد نتیجـه اسـت. درحال‌حاضـر، شـواهدی وجـود دارد کـه مـدل رشـد چیـن شـروع بـه تغییـر جهـت کـرده اسـت. سـؤال این اسـت کـه آیـا ایـن تغییـرات بـرای گذرانـدن یـک بحـران مالـی بـا اقتصـاد به‌شـدت کُنـد، به‌انـدازه‌ی کافـی گسـترده هسـتند یـا بـا سـرعت کافـی اتفـاق می‌افتند. (۹)

در سـوی خوش‌بینانـه، اقتصـاد شـروع بـه گـذار از نقطـه‌ی تمرکـز سـنتیِ صنعتی/سـرمایه‌گذاری به‌سـوی یـک نقطـه‌ی تمرکـز جدیـد خدماتی/مصرفـی کـرده اسـت. چنـان کـه در بـالا گفتـه شـد، اتـکا بـر صـادرات از سـال ۲۰۰۸ به‌طـور پیوسـته کاهـش یافتـه و اکنـون بـه تـراز معـادل دهـه‌ی ۱۹۹۰ بازگشـته اسـت. در سـال ۲۰۱۳، بـرای اولیـن بـار ارزش خدمـات از مجمـوع ارزش صنعـت و ساخت‌وسـاز بالاتـر رفـت و ایـن تغییـر در سـال ۲۰۱۴ شـتاب گرفـت، زمانـی کـه خدمـات، ۴۸ درصـد اقتصـاد، و صنعـت و ساخت‌وسـاز تنهـا ۴۲ درصـد آن را شـامل می‌شـد. سـهم مصـرف خانـوار از اقتصـاد در سـال ۲۰۱۰ در پایین‌تریـن

1. Big Bang

حد به ۳۵ درصد نزول کرد و پس از آن، تنها کمی بالای ۳۶ درصد لغزید. ساخت‌وساز مسکن که به‌نظر در سال ۲۰۱۲ به اوج رسیده بود و تقاضا برای فولاد (که با فاصله‌ای کم، ساخت‌وساز مسکن را دنبال می‌کند) در سال ۲۰۱۴ شروع به کاهش کرد. استفاده زغال‌سنگ و به‌موازات آن، انتشارات دی اکسید کربن نیز رو به نزول گذاشت.

این‌ها همگی تغییراتی قابل توجه هستند؛ برخی از طریق سیاست‌ها و برخی توسط بازار پیش رفته‌اند و تا این‌جا، در زمینه‌ی یک رشد اقتصادی قوی و ممتد واقع شده‌اند: ۶٫۹ درصد در سال ۲۰۱۵، با نرخ بسیار پایدار در ایجاد شغل. پس آیا می‌توانیم استنتاج کنیم که چین فهمیده است چطور همه‌ی این‌ها را با هم داشته باشد، یعنی گذار انتقالی پایدار به یک مدل رشد جدید بدون نوسان بین رکود یا بحران اقتصادی؟

هنوز نه. به این دلیل که نرخ رشد بالا، این حقیقت که بخش‌های اقتصاد چین هنوز در رکود هستند را پنهان می‌کند. در اواسط سال ۲۰۱۵، چندین استان در شمال شرق و مرکز چین که به‌رسم‌سنت عمدتا به استخراج منابع و صنایع سنگین تکیه داشته‌اند، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی منفی گزارش می‌کردند. حتی اگر با موفقیت از پس این کار برآیند، احتمالا تحول اقتصادی برای بسیاری از افراد و صنایع به‌شدت دردناک است، به همان اندازه که اصلاحات بنگاه‌های دولتی در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ بود. در سال ۲۰۱۷-۲۰۱۶، چین می‌بایست خیلی خوش‌شانس می‌بود که رشد تولید ناخالص داخلی را بالای ۶ درصد تثبیت کند.

حتی نگران‌کننده‌تر این است که تا الان، شاهدی مبنی بر بهبود بهره‌وری سرمایه وجود ندارد. اهرم مالی به صعود ادامه می‌دهد و در واقع این استدلال پذیرفتنی است که تنها دلیل برای رشد ادامه‌دار و چنان هوشمندانه‌ی اقتصاد چین در چند سال گذشته، آن است که دولت به شرکت‌ها، خانواده‌ها و دولت‌های محلی اجازه‌ی انباشت وام‌های بیشتر و بیشتر را داده است. مطابق آن‌چه ایالات متحده در سال ۲۰۰۸ دریافت، رشد عمدتا ناشی از انباشت بدهی، نمی‌تواند برای مدت خیلی طولانی، پایدار نگه داشته شود. هیچ پیشرفت روشنی در پرداختن به دلیل ریشه‌ای

بهره‌وری پایین سرمایه، وجود نداشته است: اندازه‌ی بیش از حد بزرگ و بازده روبه‌نزول بخش بنگاه‌های دولتی. تا آن زمان که شاهد نشانه‌های روشنی از بازسازی ساختاری بنگاه‌های دولتی و خصوصی‌سازی آن‌ها و بازگشایی بخش‌های تحت‌نفوذشان به روی رقابت‌های بسیار قدرتمندتر از جانب شرکت‌های خصوصی نباشیم، محتمل است که بهره‌وری سرمایه به بی‌رمق‌شدن، رشد به کُندشدن و اهرم مالی به بالارفتن ادامه دهند و این پرسش پابرجا بماند که آیا چین می‌تواند گذاری آرام به مدل رشد جدیدش داشته باشد یا نه؟

آیا اصلاحات اقتصادی می‌تواند بدون اصلاحات سیاسی موفق شود؟

از زمانی که چین سعی کرده است پویایی و اقتصادی تحت هدایت بیشتر بازار را با یک سیستم دولتی اقتدارگرا ترکیب کند، ناظران از غرب و تعدادی منتقد داخلی استدلال کرده‌اند که این ترکیب ناپایدار است و عقیده بر این است که در نهایت، چین مجبور به تغییر نظام سیاسی به سمت حکومتی بازتر و انتخابی می‌شود یا اقتصاد از رشد باز می‌ایستد.

این پیش‌بینی بر اساس نمونه‌های قابل‌پذیرش پیشین است. در اروپای قرن نوزده، صنعتی‌شدن و افزایش طبقه‌ی متوسط شهری، منجر به انهدام مراتب اشرافی کهنه و ظهور تدریجی دولت انتخابی شد. در آسیا، بعد از جنگ جهانی دوم، هم کره و هم تایوان با رژیم‌های اقتدارگرا رشد سریعی را تجربه کردند و سپس در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، انتقال به دموکراسی را انجام دادند زیرا طبقه‌ی متوسط درحال‌رشد، تقاضای نفوذ بیشتری را در دولت داشتند. موفق‌ترین کشورهای کمونیستی سابق در اروپای شرقی، مانند لهستان، مجارستان و جمهوری چک، سرمایه‌داری و دموکراسی لیبرال را با هم پذیرفتند. از پنجاه‌وشش اقتصادی که در سال ۲۰۱۳ تولید ناخالص داخلی سرانه‌ی آن‌ها به متوسط جهانی رسید، همگی به‌جز چهار اقتصاد، با برگزاری انتخابات رقابتی منظم، رهبر ارشد کشور را تعیین می‌کند و تمامی شهروندان بزرگسال در آن حق رأی دارند. آن‌ها بدین طریق دست‌کم در ظاهر دموکراتیک هستند. استثناها - قطر، گینه‌ی

استوایی، عربستان سعودی و قزاقستان - همگی کشورهایی با جمعیت کم هستند که اقتصادشان عمدتا وابسته به صادرات نفت و گاز است؛ فرمولی طبیعی برای اقلیت حاکم اقتدارگرا. در میان اقتصادهای بزرگ، به‌جز چین، تنها اقتصادی که در هر معنایی به واقع دموکراتیک نیست، روسیه است. به نظر می‌رسد که امیال دوگانه‌ی حزب کمونیسم، برای تبدیل چین به یک قدرت اقتصادی بزرگ و برای حفظ انحصار سیاسی خود، با هم ناسازگار هستند و دیر یا زود یکی از این اهداف از دست خواهد رفت.

تا این‌جا اما، این پیش‌بینی غلط از آب درآمده است. برنامه‌ی اصلاحیِ از بالا به پایینِ شی جین‌پینگ در رده‌ی «سرمایه‌داری لنینیستی[1]» جای می‌گیرد که در آن اقتصاد، بیشتر با بازده بازار هدایت خواهد شد، درحالی‌که نیروی حزب تحکیم خواهد شد، نه تضعیف. چندین دلیل وجود دارد که فکر کنیم این استراتژی می‌تواند دست‌کم برای چند سال آینده مؤثر باشد.

اولا، رضایت از حکومت ظاهرا هنوز نسبتا بالا است. چین کشور وسیعی است و افراد بسیاری شکایت‌های بسیاری از نابرابری، فساد، آلودگی، مصادره‌ی زمین و مانند این‌ها دارند، ولی چنین ناخشنودی‌هایی در هر جامعه با رشد سریع، طبیعی است. چنان‌که در فصل ۱۱ دیدیم، تحقیقات نشان می‌دهد که بخش زیادی از چینی‌ها از جهت‌گیری کشور رضایت دارند و ناخشنودی آن‌ها بیشتر بابت سوءاستفاده‌ی مقامات محلی است، نه از کلیت نظام.

ثانیا، حزب به‌سادگی دچار عدم‌توافق نمی‌شود؛ آن‌ها هم‌چنین در پرداختن به علل اساسی دلایل ناخوشنودی، تلاشی واقعی دارند. بسیاری از اجزاء برنامه‌ی اصلاحی شی، اگر با موفقیت پیاده شود، شاید بسیاری از جدی‌ترین دلایل ناآرامی اجتماعی را برطرف کند. کارزار ضدفساد می‌تواند غارت‌گری‌های مقامات محلی را محدود کند. نیروی محرکه‌ی بازده صنعتی و تغییر در نظام مالیاتی، شاید بسیاری از کارخانه‌های آلوده‌کننده را از کسب‌وکار خارج کند و نصب تجهیزات کاهش آلودگی را برای کارخانه‌های

1. Leninist capitalism

باقیمانـده به‌صرفه‌تـر کنـد. آزادسـازی قوانیـن بخش‌هـای تحـت نفـوذ دولـت، می‌توانـد فرصت‌هـای بیشـتری در اختیـار بنگاه‌هـای خصوصـی قـرار دهـد. اگـر برنامـه‌ی اصلاحـی شـی موفـق شـود و بـا نشـان‌دادن این‌کـه توانایـی اجـرای تغییـرات سـختی را بـه سـود اکثریـت وسـیع مـردم و نـه فقـط بـرای اقلیـت برگزیـده دارد، مشـروعیت حـزب را بـالا می‌بـرد (مسـلما «اگرهـای» زیـادی در این پیش بینی وجود دارد).

ثالثـا، طبقـه‌ی عـام حامـی سیسـتم سیاسـی بازتـر، به‌وضـوح علاقـه‌ای بـه تغییـر ندارنـد. طبقـه‌ی متوسـط شـهری، معمـولا بـه عنـوان گروهـی کـه سـخت‌ترین فشـارها را بـرای آزادسـازی سیاسـی وارد می‌کننـد، در نظـر گرفتـه می‌شـوند. ایـن گـروه در چیـن بـا سـرعت زیـاد رشـد می‌کنـد، ولـی هنـوز اقلیـت اسـت: شـاید حداکثـر حـدود ۳۰۰ میلیـون نفـر یـا کمتـر از یک‌چهـارم جمعیـت باشـند. در کل، اعضـای ایـن گـروه به‌طـور نامتناسـبی از اصلاحـات اقتصـادی منتفـع شـده‌اند؛ مخصوصـا از خصوصی‌سـازی خانه‌هـای دولتـی کـه بـه آن‌هـا دارایـی ارزشـمند بـدون مالیاتـی را اعطـا کـرد و از سـهمیه‌ی پذیـرش دانشـگاه کـه به‌شـدت به‌نفـع شهرنشـینان اسـت. در یـک سیسـتم بیشـتر انتخابـی، مصالـح ایـن گـروه قطعـا در مقابـل مـردم فقیـر روسـتایی کـه از نظـر تعـداد بـه انـدازه‌ی دو برابـر ایـن طبقـه‌ی متوسـط شـهری هسـتند، شکسـت می‌خـورد. در نتیجـه، تـا وقتـی کـه حـزب بـه عمـل بـه وعـده‌ی خـود بـه شـکل ارتقـاء اسـتاندارد زندگـی (نـه فقـط مالـی بلکـه محیطـی)، گسـترش فرصت‌هـا و امنیـت معقـول حقـوق مالکیـت ادامـه دهـد، احتمـال تحریک‌شـدن طبقـه‌ی متوسـط شـهری بـرای تغییر سیاسی وجود ندارد.

در نهایـت، مـا بایـد فرض‌گرفتـن ایـن بحـث کلـی را زیـر سـؤال ببریـم کـه اقتصـاد چیـن به‌طـور چشـمگیری تغییـر کـرده درحالی‌کـه نظـام سیاسـی‌اش ایسـتا بـوده اسـت. ایـن فـرض واقعـا درسـت نیسـت. نظـام حکومتـی سـال ۲۰۱۴ تشـابه کمـی دارد بـه آن‌چـه در سـال ۱۹۷۹ بـود. در آن زمـان، چیـن بـه معنـای دقیـق کلمـه، سـرزمینی بی‌قانـون بـود - مائـو بـا ترجیـح حکومـت دسـتوری، از قانـون و دادگاه رهـا شـده بـود - و بیشـتر مقامـات هیـچ قابلیتـی به‌جـز اطاعـت از حاکـم نداشـتند. تنهـا روش قابـل اتـکا بـرای آن‌کـه رهبـری جدیـد بـر سـر قـدرت

بیاید، مرگ رهبر پیر بود. در خلال این سی‌وپنج سال، چین مجموعه‌ی جامعی از قانون و مقررات بنا نهاده است که کشور را غالبا به روشی منطقی و قابل‌پیش‌بینی (اگرچه، نه همواره منصفانه)، قابل‌حکومت می‌سازد. مقامات باید برای ترقی، نوعی شایستگی از خود نشان دهند و مهارت‌های فن‌سالارانه‌ی رده‌های بالاتر نظام اداری بسیار دشوار هستند. از آغاز سال ۱۹۹۳، حزب سه انتقال قدرت موفق صلح‌آمیز از یک رهبر زنده به دیگری را پشت سر گذاشته است. این دستاورد، نشان‌دهنده‌ی یک پیشرفت در نظام‌های حکومتی است، حتی اگر بسیار پایین‌تر از دموکراسی انتخابی مطلوب غربی یا دولت خیرخواه مطلوب چینی‌ها باشد.

پس موفقیت استراتژی «سرمایه‌داری لنینیستی» شی، در پایدارساختن ترکیب منحصربه‌فرد اقتصاد بازاری و نظام سیاسی اقتدارگرا، دست‌کم تا پایان دوره‌ی ریاست شی در سال ۲۰۲۲، شانس نسبتا خوبی دارد. ولی این استراتژی قطعا بدون هزینه نیست. قربانیان مسلم این مسیر، خلاقیت و نوآوری هستند. اگرچه رهبران چین بارها این ایده را بیان کرده‌اند که این کشور باید جامعه‌ای نوآورتر شود، تا زمانی که دولت محدودیت‌های قانونی سخت‌گیرانه‌ای برای حقوق مردم در ابراز دیدگاه‌شان، اشتراک‌گذاری اطلاعات، سازماندهی مستقل برای حل مشکلات اجتماعی، به‌چالش‌کشیدن قدرت و همکاری آزادانه با افراد هم‌فکر در سایر کشورها قرار می‌دهد، تصور شکوفایی خلاقیت ناممکن است. در کوتاه‌مدت تا زمانی که هنوز رشد زیادی از چیزهایی مانند بازده صنایع و آزادسازی بخش خدمات قابل حصول است، این فقدان نوآوری عاملی برای فرونشاندن اقتصاد نیست. اما سرانجام، جامعه‌ی چین هم‌چنان که به سوی پیرتر و ثروتمندتر شدن رشد می‌کند، برای حفظ پویایی، نیازمند نظام سیاسی‌ای بازتر و کمتر بدگمان[1] خواهد بود.

1. Paranoid

۱۳
کلام آخر
چین و جهان

طبیعت نظم اقتصادی – سیاسی کنونی جهان چیست؟

قبل از این‌که موقعیت چین را در جهان ارزیابی کنیم، مفید است که مشخص کنیم منظورمان از «جهان» و به عبارت دیگر، آرایش‌های کلی سیاسی و اقتصادی آن چیست. از سال ۱۹۴۵، این آرایش‌ها حول موقعیت ایالات متحده در مقام قدرت مسلط نظامی، رهبر جهانی فن‌آوری و بزرگ‌ترین اقتصاد ملی بنا شده است. وضعیت منحصربه‌فرد ایالات متحده در پایان جنگ جهانی دوم - وقتی که بر اساس برخی تخمین‌ها، در حدود نیمی از کل اقتصاد جهان را شامل می‌شد - آن را قادر ساخت نقش پیشرو در تأسیس مجموعه‌ای از مؤسسات جهانی‌ای شامل سازمان ملل متحد، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان همکاری و توسعه‌ی اقتصادی و توافق کلی تجارت و تعرفه‌ها[1] («گات» و بعدتر سازمان تجارت جهانی یا WTO) را بر عهده بگیرد که «قواعد بازی» را برای سیاست، تجارت و سرمایه‌گذاری تعریف می‌کردند. به‌علاوه، مؤسساتی کمتر رسمی مثل گروه جی-۷ [2] از اقتصادهای بزرگ، رهبران آمریکا را قادر می‌سازد در فکرها و همکاری‌ها با رهبران دیگر کشورهای مهم و دوست سهیم شوند.

ایالات متحده زیربنای این معماری چندسطحی غیرنظامی را با ساختاری از ائتلاف‌های نظامی مستحکم کرده است که عبارت است از کانادا و بیشتر کشورهای اروپای غربی؛ کشورهای اصلی آسیایی ازجمله ژاپن، کره‌ی جنوبی و استرالیا؛ حضوری جهانی با نیروی دریایی که از دریاها حفاظت می‌کند، خیلی شبیه به همان کاری که نیروی دریایی بریتانیا در دو قرن پیش از جنگ جهانی دوم انجام می‌داد، شبکه‌ای بیش از هفت‌صد پایگاه نظامی در سی‌وهشت کشور. (۱)

مؤلفه نهایی این نظام، پولی است: نظم اقتصادی و تجاری بین‌الملل حول دلار آمریکا بنا شده است. دلار، پشتیبان نظام نرخ ثابت مبادله، معروف به برتون وودز[3] بود که از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۷۱ دوام

1. General Agreement on Tariffs and Trade (GAAT)
2. G-7
3. Bretton Woods

آورد؛ سالی که رئیس‌جمهور نیکسون[1] دلار را از وابستگی به استاندارد طلا رها کرد و نظام کنونی نرخ‌های مبادله‌ی شناور پا به عرصه وجود نهاد. از آن زمان، دلار در مقام ارز عمده کار خود را ادامه داده است. به‌طور میانگین، حدود ۶۰ درصد ذخایر بانک‌های مرکزی به دلار نگه‌داری می‌شود و حدود دوسوم تجارت جهانی بر مبنای دلار انجام می‌گیرد و عملا تمام کالاهایی که در سطح جهانی دادوستد می‌شوند (مثل نفت، سنگ آهن، مس، گندم و دانه سویا) به دلار مظنه می‌شوند. فایده‌ی این امر برای ایالات متحده این است که در مقام چاپ‌کننده‌ی ارز جهانی، یگانه توانایی نامحدودی در استفاده از پول خود برای خرید تمام وارداتش و قرض‌گرفتن از خارجی‌ها دارد. (کشورهای دیگر باید دست‌کم گاه‌به‌گاه از یک ارز خارجی - معمولا از دلار - برای تسویه‌ی صورت‌حساب واردات یا قرض‌گرفتن استفاده کنند.) بنابراین ایالات متحده هیچ‌وقت مثل دیگر کشورها نباید نگران باشد که بدهی‌هایش ناگهان بر اثر کاهش ارزش واحد پولی‌اش به سطح غیرقابل‌کنترلی برسد. ایالات متحده چون می‌تواند بیشتر از دیگر کشورها بااطمینان قرض بگیرد، می‌تواند بودجه‌ی امور تجملی گران‌قیمتی - مثل یک ارتش بزرگ - را تأمین کند تا سطحی که دیگر کشورهای بزرگ برای رسیدن به آن در مضیقه‌ی مالی هستند. (۲)

این نظام - که برخی اوقات از سوی حامیانش تحت عنوان «نظم تثبیت‌شده‌ی جهانی[2]» و از سوی منتقدانش تحت عنوان «هژمونی آمریکا[3]» توصیف می‌شود - ثابت کرده که قدرتمند و انعطاف‌پذیر است. بیشتر از تنها همتای مهمش تاکنون، بلوک کمونیستی بین‌المللی که به وسیله‌ی اتحاد شوروی رهبری می‌شد و در سال ۱۹۹۱ فروپاشید، دوام آورده است. هم‌چنین بعد از جدایی از نظام نرخ ثابت مبادله و تلاش کشورهای بزرگ تولیدکننده‌ی نفت از طریق سازمان کشورهای صادرکننده نفت[4] (اوپک) برای بالابردن قیمت نفت در دهه‌ی ۱۹۷۰، باقی مانده است. این نظام شرایط را تاب آورده

1. Nixon
2. Established World Order
3. US Hegemony
4. Organization of Petroleum Exporting Countries (OPEC)

است، با وجود تضعیف نسبی موقعیت اقتصادی ایالات متحده، ناشی از ظهور کشورهای قدرتمندی مثل ژاپن و آلمان در دهه‌ی ۱۹۷۰ و اخیرتر چین، هند و برزیل که سهمش را در تولید اقتصادی جهانی تا ۲۲ درصد کاهش داده‌اند.

چه اتفاقی خواهد افتاد وقتی (و اگر) چین بزرگ‌ترین اقتصاد جهان شود؟

چالشی که نظام جهانی کنونی هنوز نیاز مواجهه با آن را پیدا نکرده این است که ایالات متحده، موقعیت خود را در نقش یگانه‌ی بزرگ‌ترین اقتصاد جهان از دست بدهد؛ نقشی که از دهه‌ی ۱۸۷۰ وقتی بریتانیا را پشت سر گذاشت حفظ کرده است. از جهاتی، در دو دهه‌ی آینده این احتمال بسیار وجود دارد - با این‌که قطعی نیست - که چین از آمریکا پیشی بگیرد و بزرگ‌ترین اقتصاد جهان شود. (۳) گفتن این‌که چه زمانی این اتفاق می‌افتد، ساده نیست و دگرگونی‌های چند سال گذشته، احتیاط را در پیش‌بینی‌هایی از این دست توصیه می‌کند. متعاقب بحران جهانی سال ۲۰۰۸، وقتی که چین هنوز با نرخ دورقمی رشد می‌کرد و ایالات متحده در باتلاق رشد کم و بدبینی فرو رفته بود، تخمین‌های یک‌خطی می‌گفتند که چین تا پیش از این دهه می‌تواند نفر اول شود. امروز که ایالات متحده در حال احیای تمام‌عیار و چین مواجه با رکود است، تخمین‌ها حکایت دیگری را می‌گویند. در سال ۲۰۱۴، اقتصاد ایالات متحده، کمی بیش از ۱۷ تریلیون دلار کالا و خدمات تولید کرد، درصورتی‌که چین ۱۰ تریلیون دلار تولید کرد. اگر هر دو کشور در مسیر فعلی نرخ‌های اسمی رشد تولید ناخالص داخلی باشند (۴ درصد برای ایالات متحده و ۸ درصد برای چین)، چین سرانجام در سال ۲۰۲۹ خواهد توانست به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان تبدیل شود. (۴)

واضح است که در یک دهه و نیم آینده، اتفاقات زیادی می‌تواند برای افزایش یا کاهش سرعت قدم‌برداشتن چین به قله، رخ دهد. اما اجازه دهید فقط برای یک لحظه فرض کنیم که یک دهه پس از حالا، چین از ایالات متحده پیشی گرفته تا به بزرگ‌ترین اقتصاد تبدیل شود. این اتفاق

چه معنایی خواهد داشت؟

پاسخ کوتاه این است: معنای خیلی زیادی ندارد. جمعیت چین بیش از چهار برابر جمعیت ایالات متحده است، بنابراین لازم نیست تعجب کرد که چین در نهایت باید تولید بیشتری داشته باشد. مورخان اقتصادی تخمین می‌زنند که طی هزار سال منتهی به اوایل دهه‌ی ۱۸۰۰، چین بزرگ‌ترین اقتصاد جهان بود. این امر بازتاب‌دهنده‌ی این واقعیت است که پیش از انقلاب صنعتی، تمام کشورها دارای اقتصاد کشاورزی بودند و استاندارد متوسط زندگی‌کردن، بین یک کشور تا کشور دیگر تفاوتی نداشت. بنابراین به‌طور طبیعی، کشوری با بیشترین جمعیت (چین) بزرگ‌ترین اقتصاد را داشت. انقلاب صنعتی این را تغییر داد چون شکل‌های جدید و زیادی از سرمایه را ایجاد کرد که درآمدها را قادر به رشدی خیلی سریع‌تر از اقتصادهای کشاورزی می‌ساخت. این امر این امکان را برای کشورهای صنعتی‌شده با جمعیت کم (مثل بریتانیا) مهیا ساخت که اقتصادی بزرگ‌تر از اقتصادهای صنعتی‌نشده با جمعیت زیاد (مثل چین یا هند) داشته باشند. این اوضاع می‌تواند کاملا موقتی باشد.

اگر ما فرض کنیم که عاقبت، فن‌آوری صنعتی در سرتاسر جهان به همان طریقی گسترش یابد که فن‌آوری کشاورزی طی ده هزار سال پیش گسترش یافت، می‌توانیم تصور کنیم که طی یک یا دو قرن آینده، امید است تمام کشورها صنعتی شوند و استانداردهای زندگی در سرتاسر کره‌ی زمین بسیار برابرتر از آن باشد که اکنون است. اگر این اتفاقات بیفتد، بزرگ‌ترین اقتصاد، آن اقتصادی خواهد بود که بیشترین جمعیت را دارد، مثل روزهایی که تمام جهان کشاورز بودند. آن وقت این واقعیت که یک کشور، بزرگ‌ترین اقتصاد است چیزی به ما درباره‌ی آن کشور نخواهد گفت، جز این‌که بیشترین جمعیت را دارد.

از این گذشته، تاکنون شواهد نشان می‌دهند که این فرضیه‌ی همگرایی درآمدها[1]، امکان ندارد در هرجایی و در هر بازه‌ی زمانی‌ای (فرض کنید سی تا چهل سال) صادق باشد. موفق‌ترین اقتصادهای غیراروپایی از زمان جنگ

1. Covergence of Incomes

جهانی دوم - ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان - بسیار سریع‌تر از اقتصادهای پیشرفته رشد کردند، تا جایی که سرانه‌ی درآمد آن‌ها به ۶۰ تا ۹۰ درصد سطح سرانه‌ی آمریکا در دهه‌ی ۱۹۹۰ رسید. سپس «رشد همگرایی» سریع درآمد آن‌ها متوقف شد و آن‌ها از نظر رسیدن به درآمدهای آمریکا، از آن‌چه در پانزده سال پیش بودند جلوتر نیستند. کشورهای دیگر که در «تله‌ی درآمد متوسط[1]» گیر افتاده‌اند، شاهد راکد ماندن درآمدهای میانگین خود در سطح ۲۰ تا ۴۰ درصد سطح درآمدهای آمریکا هستند. وقتی که چین در مقام بزرگ‌ترین اقتصاد جهان ایالات متحده را پشت سر بگذارد، با توجه به تعریف، درآمد سرانه‌ای تنها یک‌چهارم آمریکا خواهد داشت (چون جمعیتش چهار برابر بیشتر است). بنابراین این کشور، اقتصادی بزرگ‌تر از اقتصاد ایالات متحده اما فقیرتر از آن نیز خواهد بود. این‌که آیا چین می‌تواند پس از آن، رشد همگرای سریع درآمد خود را ادامه دهد تا درآمد سرانه‌اش به حدود ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا برسد، قابل‌تردید است. یک دلیلش این است که پیش‌بینی‌های جمعیتی کنونی نشان می‌دهند که جمعیت چین در اوایل دهه‌ی ۲۰۳۰ شروع به کاهش خواهد کرد. همان‌طور که ما در فصل ۹ نشان دادیم، تا سال ۲۰۵۰، جامعه چین به سالخوردگی ژاپن امروز خواهد بود. تخمین زده شده است که ایالات متحده جمعیت جوان‌تری داشته باشد که هم‌چنان رشد کند. (۵)

ماحصل همه‌ی این ارزیابی‌ها روشن است. محتمل است که چین از برخی جهات، به لطف قطارکردن فن‌آوری صنعتی تثبیت‌شده میان جمعیت بسیار زیاد، به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان تبدیل شود. سؤال جالب‌تر و دشوارتر این است که این حجم عظیم اقتصادی چگونه به اثرگذاری جهانی منجر می‌شود. تاریخ نشان می‌دهد که متغیرهای اصلی در این‌جا، اندازه‌ی اقتصادی محض نیستند، بلکه متغیرهای ظرفیت فن‌آورانه و موقعیت سیاسی هستند. در سال ۱۸۰۰، چین هنوز بزرگ‌ترین اقتصاد جهان بود. اما اثرگذاری جهانی آن بسیار کمتر از کشورهای اروپایی‌ای بود که به وسیله‌ی بریتانیای کبیر رهبری می‌شدند، چون چین در مسیر تغییر فن‌آورانه،

1. Middle Income Trap

بسیار عقب‌تر از اروپا مانده بود. آن‌چه ثابت شد عامل سرنوشت‌ساز قرن نوزدهم بوده است برتری فن‌آوری اروپا بود، نه اندازه‌ی اقتصادهای اروپایی از نظر تولید ناخالص داخلی.

برعکس، ایالات متحده در میانه‌ی دهه‌ی ۱۸۷۰ بزرگ‌ترین اقتصاد جهان شد و همان زمان هم در نوآوری فن‌آوری‌هایِ جدید پیشرو بود. اما هفت دهه‌ی بعد، پس از جنگ جهانی دوم، این کشور به‌طور سرنوشت‌سازی در مقام مهم‌ترین قدرت جهان ظاهر شد. در طول این مدت، امپراتوری استعماری وسیع بریتانیا و در اختیار داشتن شبکه‌های تجاری، جایگاه مسلط پوند استرلینگ، موقعیت لندن به‌عنوان مرکز امور مالی جهان و تمایل شدیدا انزواجویانه سیاست آمریکا، به این معنی بود که بریتانیا هنوز اثرگذاری بیشتری را داشت.

بنابراین برای پرداختن به سؤال درباره‌ی اثرگذاری جهانی آینده چین، ما باید کمتر به اندازه‌ی اقتصاد آن و بیشتر به ظرفیت‌های فن‌آورانه آن و تمایل و توان رهبرانش به تغییر یا حتی جانشین‌کردن نظم ژئوپلیتیک کنونی، فکر کنیم.

چین چقدر به تبدیل‌شدن به رهبر فن‌آوری جهان نزدیک است؟

بدون تردید چین طی سه دهه‌ی گذشته، پیشرفت فن‌آورانه‌ی سریعی داشته است. اما شواهد محکم اندکی، مبنی بر این‌که در حال تبدیل‌شدن به یک رهبر فن‌آوری است، وجود دارد.

می‌توان این نتیجه‌گیری را به طرق گوناگونی ثابت کرد. یک طریق، صرفا نگاه‌کردن به ساختار صادرات است. کشوری با موقعیت استوار در فن‌آوری صنعتی، تمایل خواهد داشت صادرات تولیدی زیادی داشته باشد، چراکه انتهای مرز فن‌آوری آن به این معنی است که می‌تواند چیزهایی بسازد که دیگر کشورها نمی‌توانند. این امر به‌روشنی برای کشورهایی که مدت‌هاست در مقام رهبران فن‌آوری شناخته شده‌اند - مثل ایالات متحده، آلمان و ژاپن - صادق است. همه‌ی آن‌ها میزان انبوه و طیف گسترده‌ای از کالاهای تولیدی را صادر می‌کنند. به همین ترتیب، چین نیز همین کار را

می‌کنـد؛ در واقـع، چیـن اکنـون نسـبت بـه هـر کشـور دیگـری در جهـان تولیـدات بیشـتری از لحـاظ ارزش صـادر می‌کنـد. نزدیـک بـه ۳۰ درصـد صـادرات از سـوی دولـت چیـن، کالاهـای دارای «فـن‌آوری سـطح بـالا» تشـخیص داده شـده اسـت. ایـن واقعیـت برخـی مفسـران را بـه این‌جـا رسـانده اسـت کـه از سـربرآوردن سلطه‌ی چین بر فن‌آوری سخن بگویند. (۶)

یـک نـگاه نزدیک‌تـر بـه داده‌هـا ایـن امـر را یـک افسـانه تلقـی می‌کنـد. همان‌طـور کـه در فصـل ۳ نشـان دادیـم، تقریبـا نیمـی از صـادرات چیـن و حـدود ۷۰ درصـد صـادرات «بـا فـن‌آوری بـالا»ی آن، به‌وسـیله‌ی شـرکت‌های خارجـی تولیـد می‌شود. این امر در ایالات متحده، آلمان و ژاپـن کـه میـزان گسـترده‌ای از صادرات‌شـان به‌وسـیله‌ی شـرکت‌های داخلـی تولیـد می‌شـود صـادق - و حتـی نزدیـک بـه ایـن عـدد - نیسـت. نقـش چیـن در زنجیره‌هـای تولیـد جهانـی عمدتـا در جایـگاه نقطـه‌ی نهایـی مونتـاژ بـرای محصولاتـی باقـی مانـده اسـت کـه قطعاتشـان که در جـای دیگـری یـا به‌وسـیله‌ی شـرکت‌های خارجـی در چیـن سـاخته می‌شـوند، آن‌جـا بـه هـم می‌رسـند. چیـن ارزش صادراتـی کامـل محصـولات تمام‌شـده را ثبـت می‌کنـد، امـا ایـن امـر بـه مـا چیـزی دربـاره‌ی مشـارکت فن‌آورانـه چیـن نمی‌گویـد. در بسیاری موارد، این مشارکت کم است.

بـرای نمونـه، آی‌فـون را در نظـر بگیریـد کـه پرطرفدارتریـن قلـم از اقـلام مصرفـی- فـن‌آوری جهـان اسـت. عمـلا همـه آی‌فون‌هـای جهـان در چیـن مونتـاژ می‌شـوند و ارزش کلی‌فروشـی آن‌هـا، بخشـی از مـازاد تجـاری چیـن را تعییـن می‌کنـد. هیـچ یـک از فن‌آوری‌هایـی کـه در یـک آی‌فـون کار گذاشـته می‌شـود، از چیـن نمی‌آیـد. نرم‌افـزار سیسـتم عامـل و طراحـی کلـی در آزمایشـگاه‌های اپـل از کالیفرنیـا نشـأت می‌گیـرد. چیپ‌هـای مـدارات مجتمـع (آی‌سـی) کـه بخشـی اساسـی از سـخت‌افزار هسـتند بـه وسـیله‌ی سامسـونگ در کـره‌ی جنوبـی طراحـی و سـاخته می‌شـوند. صفحـات لمسـی بـه تحقیقـات علمـی مـوادی بسـتگی دارنـد کـه در ایـالات متحـده، اروپـا و ژاپـن انجـام و بـه وسـیله‌ی توشـیبا[1] تولید می‌شـود. بسـیاری از قطعـات الکترونیکـی دیگـر مثـل فرسـتنده - گیرنـده و دوربیـن، بـه

1. Toshiba

وسیله‌ی اینفونئون[1]، یک شرکت آلمانی، ساخته می‌شود. حتی فرایند مونتاژ (که شکل «نرم» فن‌آوری به شمار می‌رود) به وسیله‌ی شرکت فاکسکون[2]، یک شرکت تایوانی، مدیریت می‌شود. (۷)

کسی ممکن است با مشاهده‌ی بیشتر، ببیند که شرکت‌های چینی معدودی به‌عنوان رهبران جهانی در حوزه‌های خودشان شناخته شده‌اند؛ این شرکت‌ها به سبب بازار عظیم چین عمدتا میزان فروش زیادی دارند، اما ادعای کمی درباره‌ی رهبری در کیفیت، فرایند یا فن‌آوری دارند. البته ایالات متحده شرکت‌های زیادی دارد که در سطح جهان مهم هستند؛ اشخاص می‌توانند به‌سادگی کنار چندین اسم شرکت متعلق به بزرگ‌ترین کشورها (آلمان، فرانسه، بریتانیا و ژاپن) و حتی کشورهای کاملا کوچکی که چند اسم شاخص دارند، علامت بزنند. برای نمونه، کره‌ی جنوبی سامسونگ، هیوندایی و ال‌جی[3] را دارد. کانادا و برزیل هر کدام یک سازنده‌ی هواپیمای مسافربری دارند که در سطح جهان موفق هستند. اما چین، با وجود بازار هوانوردی عظیمش، هیچ شرکتی ندارد. اگر چین یک رهبر فن‌آوری جهانی است، کجا هستند شرکت‌هایی که تجسم این رهبری‌اند؟

شاید چین در محصولات صنعتی‌ای پیشی گرفته است که نام سازنده‌اش بر سر زبان‌ها نیست. بااین‌حال، در این‌جا هم فهرست شرکت‌های چینی‌ای که پایدار باقی مانده‌اند و دارای موفقیت بین‌المللی وسیع به خاطر رهبری فن‌آوری هستند، کم‌تعداد است. داستان موفقیتی که مرتبا بیش از همه نقل می‌شود: هوآوی، دومین سازنده‌ی بزرگ سوییچ‌های شبکه‌های تلفن، است که دوسوم فروشش خارج از چین انجام می‌شود. نام هوآوی مرتبا نقل می‌شود، چون مثال‌های دیگر سخت به دست می‌آیند. شرکت‌های مهندسی عمران چین در مقام سازندگان مهم تأسیسات زیربنایی در سرتاسر جهان، در حال ظهورند و به احتمال زیاد در دهه‌های پیش رو، از لحاظ ارزش کل ساخت‌وسازها در این بازار، دست بالا را خواهند داشت. بااین‌حال، در بیشتر موارد، آن‌ها از مدل تجاری «۸۰ درصد کیفیت با ۶۰

1. Infoneon
2. Foxconn
3. LG

درصد قیمت» پیروی می‌کنند که در فصل ۳ توصیف کردیم.

همچنین امکان این استدلال وجود دارد که هنوز چین در روزهای آغازین است. بیشتر شرکت‌های خصوصی آن کمتر از بیست سال عمر دارند و فقط بحث زمان مطرح است تا از موفقیت بین‌المللی همتایان ژاپنی و کره‌ای خود پیروی کنند. مقایسه با ژاپن اسباب تردید است. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، تولید سرانه‌ی ناخالص داخلی ژاپن، تعدیل‌شده با قدرت خرید، نزدیک به سطح کنونی چین بود. تا آن موقع، ژاپن تعداد زیادی شرکت متمرکز بر فن‌آوری با جایگاه مهم در بازارهای بین‌المللی داشت: کانن و نایکون در بازار دوربین، سیکو در بازار ساعت، تویوتا و هوندا در بازار خودرو، سونی و پاناسونیک در بازار لوازم الکترونیکی مصرفی و نِک[1] در بازار نیمه‌رساناها. چین نه‌تنها یک شرکت هم در این سطح ندارد، بلکه یک نامزد قابل‌قبول در این زمره هم ندارد که ممکن باشد به این نوع آوازه جهانی دست پیدا کند.

برخی اوقات تخمین زده می‌شود که چین به‌سرعت در حال حرکت به‌سوی موقعیت رهبری جهانی در حوزه‌ی تحقیقات پایه است؛ جایی که نتایجش لزوما در آمار اقتصادی دیده نمی‌شود. چین خیلی بیشتر از اغلب کشورها در حال خرج‌کردن روی تحقیقات علمی پایه است. اما تمایل به پول‌خرج‌کردن، برابر با نتیجه گرفتن نیست. یک آزمایش خام‌دستانه اما دم‌دستی برای قابلیت یک کشور در تحقیقات علمی پایه، تعداد جوایز نوبل در فیزیک، شیمی و پزشکی است. بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵، دوسوم این جوایز به محققان در مؤسسات آمریکای شمالی و یک چهارم دیگر آن‌ها به اروپا و ۵ درصد به ژاپن اعطا شده است. چین اولین جایزه‌ی نوبل خود را در سال ۲۰۱۵ گرفت، برای کاری که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ روی درمان مالاریا انجام شده بود.

هیچ‌یک از این موارد نه انکار می‌کند که چین طی دو دهه‌ی گذشته پیشرفت فن‌آورانه چشمگیری در بسیاری از صنایع داشته، و نه منکر این می‌شود که سرعت نوآوری آن در حال افزایش است. مطالعات متعددی

1. NEC

نشـان می‌دهـد کـه ترکیـب کالاهـای تولیـدی و صـادرات چیـن به‌طـور مسـتمر بـه پیشـرفت‌های بیشـتر در فـن‌آوری نائـل آمده‌انـد. (۸) شـرکت‌های چینـی تبحـر خـود را در توسـعه‌ی محصـولات و خدماتـی ثابـت کرده‌انـد کـه اغلـب بـر اسـاس مدل‌هـای ابداع‌شـده در جـای دیگـری هسـتند و در بـازار چیـن بهتـر از برندهـای خارجـی عمـل می‌کننـد. ایـن کار یـک نـوع مشـروع و مهـم از نـوآوری اسـت. نمونـه‌ی بـارز ایـن نـوع موفقیـت «سـه غـول» اینترنتـی چیـن اسـت: علی‌بابـا (تجـارت الکترونیـک)، تنسـنت (بـازی و شـبکه‌های اجتماعـی) و بایـدو[1] (جسـتجو). هـر سـه در میـان اهـل صنعـت از نظـر فـن‌آوری خبـره و بسـیار نـوآور هسـتند. پیشـرفت فنـی و رکـورد نـوآوری تجـاری چیـن در مقایسـه بـا کشـورهای درحال‌توسعه‌ی بزرگ مثل هند و برزیل، مسلما تحسین‌برانگیز است.

بااین‌حـال، سـؤالی کـه مطـرح کردیـم ایـن نیسـت کـه مقـدار پیشـرفت چیـن چقـدر اسـت، بلکـه ایـن اسـت کـه چقـدر بـه تبدیل‌شـدن بـه یـک رهبـر فـن‌آوری نزدیـک اسـت؛ یعنـی کشـوری کـه نوآوری‌هایـش در سـطح گسـترده در جاهـای دیگـر بـه کار گرفتـه شـود، یـا مـورد تقلیـد قـرار بگیـرد. فعـلا شـواهد کمـی از چنیـن رهبـری‌ای در دسـت اسـت. ایـن سـه شـرکت غـول اینترنتـی شـاید در حیطـه‌ی تجـاری، قوی‌تریـن چشـم‌انداز را بـرای رهبـری داشـته باشـند. آن‌هـا در خانـه دسـت بـالا را دارنـد، امـا حضـور معنـاداری در جـای دیگـری ندارنـد و ایـن امـر، قضـاوت در ایـن مـورد را دشـوار می‌کنـد کـه چقـدر از موفقیـت آن‌هـا ناشـی از برتـری در فـن‌آوری اسـت و چقـدر ناشـی از کنترل‌هـای دولتـی روی اینترنـت و دیگـر شـکل‌های حمایـت از تولیـد داخلـی کـه کار در چیـن را بـرای رقبـای جهانی آن‌ها سخت یا غیرممکن ساخته است.

همان‌طـور کـه در انتهـای فصـل ۳ اسـتدلال کردیـم، تـوان نـوآوری چیـن و بنابرایـن ظرفیـت بالقـوه‌ی آن بـرای رهبـری جهانـی فـن‌آوری، بـا دل‌مشـغولی دولـت بـه خودمختـاری فن‌آورانـه و کنتـرل اطلاعـات لطمـه خـورده اسـت. بـه دنبـالِ خودمختـاری بـودن، بـه ایـن معنـا اسـت کـه دولـت همیشـه از یـک گام عقب‌تـر از بهتریـن راهـکار حمایـت می‌کنـد، مادامـی کـه آن راه‌حـل وطنـی باشـد، فـارغ از این‌کـه یـک راهـکار خارجـی بهتـر وجـود داشـته باشـد. ایـن امـر محیطـی

1. Baidu

را ایجـاد می‌کنـد کـه شـرکت‌ها در آن درمی‌یابنـد همیـن کـه بـرای بـازار داخلـی بـه قـدر کفایـت خـوب باشـند، سـودده‌تر هسـتند، تـا این‌کـه تـلاش اضافـه‌ای بـه خـرج دهنـد تـا در سـطح جهانـی رقابت‌پذیـر باشـند. کنتـرل اطلاعـات از به‌اشتراک‌گذاشـتن دانـش و مشـارکت بیـن رشـته‌های دانشـگاهی و مرزهـای ملـی کـه نیـاز نـوآوری در سـطح وسـیع اسـت، جلوگیـری می‌کنـد. پیشـرفت مـداوم فن‌آورانـه، تحـت چنیـن وضعیتـی کامـلا امکان‌پذیـر اسـت، امـا رهبری فن‌آوری، نه.

قدرت اقتصادی چین چطور به اثرگذاری سیاسی منجر می‌شود؟

حتـی بـدون رهبـری فـن‌آوری کامـلا قابل‌تصـور اسـت کـه چیـن بتوانـد از نیـروی اقتصـاد بالنـده خـود کمـک بگیـرد، بـرای انـواع متنـوع اثرگـذاری یـا رسـیدن بـه توانایـی بیشـتر در عمل‌کـردن یک‌جانبـه بـه طریقـی کـه بـه دیگـر کشـورها آسـیب برسـاند. مـی‌ارزد کـه ایـن سـؤال بـه سـه سـؤال مشـخص کـه در پایین جداگانه به آن‌ها می‌پردازیم تقسیم شود:

- آیـا چیـن در بازارهـای جهـان بـا «تقلـب» یـا زیرپاگذاشـتن قواعـد رقابـت جهانی، از نظر اقتصادی به موفقیت دست پیدا می‌کند؟
- چیـن از قـوت اقتصـادی خـود چـه نـوع اهرم‌هـای سیاسـی‌ای بـه دسـت آورده است؟
- چیـن چقـدر تـلاش می‌کنـد مؤسسـات جهانـی موجـود را بـا مؤسسـات جدیدی که خود ایجاد کرده جایگزین کند؟

آیا موفقیت اقتصادی چین حاصل «تقلب» در تجارت جهانی و قواعد سرمایه‌گذاری است؟

مـا بـه سـؤالات دربـاره‌ی «تقلـب» در فصـل ۳ پرداخته‌ایـم. تجـارت و فعالیت‌هـای سـرمایه‌گذاری چیـن در بیشـتر مـوارد، بـا همـان الگوهـای رایـج کار تجـاریِ آشـکاری منطبـق اسـت کـه کشـورهای درحال‌توسـعه‌ی درگیـرِ رسـیدن بـه تـوان مـورد نیـاز بـرای ارتقـاء بـه جایـگاه کشـورهای ثروتمنـد، انجـام می‌دهند. ایـن ادعـا کـه موفقیـت چیـن حاصـل سـطحی غیرمعمولـی از «تقلـب» یـا

زیرپاگذاشتن قواعد اقتصادی جهانی است، در بررسی‌های جدی دوام نمی‌آورد.

چین بازارهای داخلی خود را به سوی سرمایه‌گذاران خارجی و رقبای بین‌المللی باز کرده است، خیلی بیشتر از میزانی که هر مدل آسیای شرقی دیگر (ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان) یا هر همتای بزرگ درحال‌توسعه‌ی دیگری (برزیل، هند و روسیه) این کار را کرده است. این کشور عملا به هر توافق‌نامه یا کنوانسیون بین‌المللی اقتصادی مهم پیوسته است و طبق قواعد این توافق‌نامه‌ها عمل می‌کند، دست‌کم به همان اندازه که دیگر قدرت‌های اقتصادی بزرگ از جمله ایالات متحده عمل می‌کنند. (در واقع، چین به برخی توافق‌نامه‌هایی پیوسته است که ایالات متحده نپذیرفته است، به‌ویژه کنوانسیون سازمان ملل متحد درباره‌ی قانون دریاها[1]). این کشور فعالانه درباره‌ی توافق‌نامه‌های سرمایه‌گذاری دوجانبه[2] با ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا مذاکره می‌کند که نشان از تصویب بین‌المللی قواعد مشخص بیشتر، به منظور کسب دسترسی ایمن به بازار کشورهای توسعه‌یافته دارد.

این اتهام که چین با یارانه‌ها، تأمین مالی ارزان و دیگر مزیت‌هایی که به بنگاه‌های دولتی سرازیر می‌شوند به مزایای غیرمنصفانه‌ای در بازارهای بین‌المللی دست پیدا کرده است، با شواهدی که در فصل ۵ ارائه کردیم، تقویت شده است. این شواهد نشان می‌دهند که عملکرد مالی بنگاه‌های دولتی، خیلی بدتر از شرکت‌های خصوصی و در حال وخیم‌ترشدن است. مادامی‌که این یارانه‌ها و مزایا وجود داشته باشند، نهایتا شرکت‌های چینی به جای تقویت رقابت‌پذیری جهانی، آن را تضعیف می‌کنند. (۹)

چین از قوت اقتصادی خود چه نوع اهرم‌های سیاسی به دست آورده است؟

در سؤال دوم، قوت اقتصادی چین بدون‌شک به قوت سیاسی افزایش‌یافته‌ی چین تعبیر می‌شود. تنها دلیلی که باعث می‌شود این

1. United Nations Convention on the Law of the Sea (UNCLOS)
2. Bilateral Investment Treaties (BITs)

توسعه‌ی آشکار، اسباب نگرانی در ایالات متحده و اروپا شود، این است که چین برخلاف دو قدرت اقتصادی قبلی که از زمان جنگ جهانی دوم ظهور کردند (آلمان و ژاپن)، بخشی از ساختار ائتلاف آمریکا نیست و یک عامل ژئوپلیتیک مستقل با توان نظامی خود است. بااین‌حال، فعلا دستاوردهای چین در اثرگذاری سیاسی کمتر از آن بوده که کسی به‌طور منطقی بتواند انتظار داشته باشد به حد اثرگذاری اقتصادی‌اش برسد.

یک دلیل این امر این است که تا همین اواخر، چین یک سیاست خارجی تعمدا محدود را دنبال می‌کرد که تحت شعار محتاطانه‌ای بود که دنگ شیائوپینگ در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ وضع کرد: *تائوگوانگ یانگهوئی*[1]، تقریبا به معنی «جلب توجه نکن و منتظر فرصت باش». (۱۰) این شعار در عمل به معنی تمرکز بر تلاش‌های دیپلماتیکی بود که روابط باثبات و به‌طور منطقی دوستانه با تعداد هرچه بیشتری از کشورها را بسط می‌داد و از نقش‌های تحریک‌آمیز و نیز از نقش رهبری در عرصه بین‌المللی پرهیز می‌کرد. یکی از اهداف اصلی در روزهای اول دوران اصلاح، اطمینان پیداکردن از این بود که اکثر کشورها روابط دیپلماتیک با تایوان را قطع کنند و جمهوری خلق را به رسمیت بشناسند. این استراتژی موفق بود. چین از موقعیت انزوای دیپلماتیک تقریبا کامل در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، موفق شد تا سال ۲۰۰۰ روابطی سازنده با تقریبا همه کشورهای جهان برقرار کند و تعداد کشورهایی را که تایوان را به رسمیت می‌شناسند، به کشورهای بی‌اهمیت انگشت‌شماری کاهش دهد.

در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، سیاست خارجی چین کمی غیرمنفعلانه‌تر شد. دولت شروع به تشویق شرکت‌هایش به «بیرون‌رفتن» (*زوئو چوقو*[2]) و سرمایه‌گذاری جهانی کرد، تاحدی برای کسب اطمینان از دسترسی به منابع طبیعی‌ای همچون نفت، سنگ آهن و مس که برای رشد سرمایه‌بَرش در داخل نیاز داشت. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

1. Taoguang Yanghui
2. Zou Chuqu

چین بعد از یک شروع آهسته، از سال ۲۰۰۷ به‌شدت اوج گرفت و اکنون به‌طور میانگین در حدود سالانه ۸۰ میلیارد دلار آمریکا است. این امر، چین را در رتبه‌ی دوم از نظر جریان‌های سرمایه‌گذاری سالانه، پشت سر آمریکا قرار می‌دهد. اما چون آمریکا طی مدت خیلی طولانی‌تری در خارج سرمایه‌گذاری کرده است، مجموع سهام سرمایه‌گذاری‌اش در خارج بسیار بیشتر است: در حدود ۳٫۵ تریلیون دلار در مقایسه با تقریبا ۶۰۰ میلیارد دلار چین.(۱۱)

روی‌هم‌رفته، چین این موضع را پیش گرفته است که مشغولیتش با دیگر کشورها کاملا اقتصادی است و اصل مداخله‌نکردن در امور سیاسی داخلی دیگر کشورها را حفظ کرده است. چین هرچه پول بیشتری در دیگر کشورها پابند کند، بیشتر مراقب است که رژیم سیاسی آن کشورها به‌ترتیبی تغییر نکند که سرمایه‌گذاری‌های چین به خطر افتد. باید این‌طور فرض کرد که روابط خارجی چین با گذشت زمان فعال‌تر شود. اما «فعال‌تر» لزوما به معنای «به اندازه‌ی ایالات متحده فعال» نیست. هنوز تاکنون، شواهد محکمی در دست نیست که چین تمایل یا توان این را داشته باشد که به دیگر کشورها دیکته کند یا توصیه کند که چگونه باید نظام‌های سیاسی یا اقتصادی خود را سازمان‌دهی کنند؛ این امتیاز ویژه‌ای است که ایالات متحده مرتبا روی آن پافشاری می‌کند.

سیاست خارجی چین در سال ۲۰۱۳ تحت لوای رئیس‌جمهور جدید، شی جین‌پینگ، به سَمت یک سیاست کاملا فعال برگشت. این رویکرد جدید عبارت است از پافشاری شدیدتر روی ادعاهای سرزمینی چین در جنوب دریای چین[1] (که محل مناقشه با ویتنام، فیلیپین و دیگر همسایگان است)، تأسیس یک منطقه‌ی شناسایی دفاع هوایی در شرق دریای چین و سیاستی که کسی ممکن است «دیپلماسی تأسیسات زیربنایی»[2] در آسیای جنوب شرقی و آسیای میانه نامیده شود (که با

1. China Sea
2. Infrastructure Diplomacy

جزئیات بیشتر در ادامه بحث می‌شود). شکی وجود ندارد که چین، رویکرد «جلب توجه نکن» را کنار گذاشته و رفته‌رفته نقش قوی‌تری، هم در امور منطقه‌ای و هم در امور جهانی، بر عهده خواهد گرفت.

این تغییر موجب اضطراب و انتقاد زیادی شده است، اما باید در چشم‌انداز آینده باقی بماند. اولا، مقامات آمریکایی و اروپایی سال‌ها از چین خواسته‌اند که نقشی فعال‌تر در امور جهانی بر عهده بگیرد. (۱۲) بسیاری از ابتکارعمل‌های شی می‌توانند در پاسخ به این خواست تفسیر شود. شی در دیداری با رئیس‌جمهور اوباما در نوامبر ۲۰۱۴ در پکن، قول داد با ایالات متحده همکاری کند تا به یک توافق جهانی برای مبارزه با تغییر اقلیمی دست پیدا کنند؛ این دگرگونی مهمی نسبت به پنج سال قبل بود که اجلاس سرنوشت‌ساز سیاست‌گذاری تغییرات اقلیمی در کپنهاگ، عمدتا به دلیل خصومت بین ایالات متحده و چین، در رسیدن به توافق شکست خورد. تلاش چین برای هدایت سرمایه‌گذاری در تأسیسات زیربنایی کشورهای همسایه‌ی آسیایی، در عین این‌که اندازه‌ی مناسبی از منفعت شخصی نیز در آن وجود دارد، تاحدی کوششی مشروع برای تأمین سرمایه‌ی «خدمات و کالاهای عمومی[1]» بین‌المللی است که مزایای گسترده‌ی مهمی را فراهم می‌کند.

ثانیا، کوشش چین برای گسترش اثرگذاری‌اش منحصر به همسایگان نزدیکش در آسیا بوده است و با موفقیت ناچیز و مقاومت قابل توجهی مواجه شده است. ژاپن و کره‌ی جنوبی، اعضای جدی ساختار ائتلاف نظامی آمریکا هستند، همان‌طور که تایوان اگر قانونا این‌طور نباشد، به‌صورت دوفاکتو چنین است. اثرگذاری چین روی ضعیف‌ترین کشورهای آسیای شرقی (کامبوج و لائوس) در حال افزایش است، اما نفوذ آن در جاهای دیگر محل مجادله است. بنادر ویتنام که قرن‌ها نسبت به همسایه‌ی بزرگ شمالی‌اش احساس تنفر داشته‌اند، فعالانه روابط نزدیک‌تر و جریان‌های سرمایه‌گذاری بزرگ‌تری با ژاپن تدارک دیده‌اند. میانمار، تحت حاکمیت رژیم نظامی سابق، روابط بسیار

1. Public Goods

محکمی با پکن داشت، اما بیم تبدیل‌شدن به دست‌نشانده‌ی چین، عاملی بود که به آزادسازی سیاسی و اقتصادی شدید آن کمک کرد و به فروپاشی حکومت نظامیان در سال ۲۰۱۱ و تحکیم روابط با غرب منجر شد. کشورهای آسیای میانه مثل قزاقستان و ترکمنستان به سرمایه‌گذاری چین خوش‌آمد گفتند تا ثروت معدنی خود را شکوفا کنند و زیربناهای حمل‌ونقل خود را بهبود بخشند، اما آن‌ها نیز با امتیازدادن به چین در مقابل پشتیبان سنتی خود، روسیه، تلاش می‌کنند استقلال‌شان را حفظ کنند.

ثالثا، سوابق مبتنی بر واقعیت نشان می‌دهد که چین طی دوران اصلاح، تمایلی به استفاده از زور در خارج از مرزهایش بیش از آن‌چه که هندوستان می‌خواسته، نداشته و این امر به‌طور چشمگیری کمتر از میزانی بوده که خود چین در دوره‌ی مائو داشته است. (۱۳) سوابق مداخلات چین در مقایسه با مداخلات ایالات متحده طی ۱۲۵ سال گذشته، رنگ می‌بازد. حتی اگر کسی تغییر دولت‌های کشورهای دیگر را که ایالات متحده طی دوران جنگ سرد به نام مهار اثرگذاری شوروی ترتیب داد، در نظر نگیرد، مداخلات نظامی آمریکا مدت‌ها یک ویژگی مرسوم در امور جهانی بوده است. کشورهایی که تحت این تأثیر قرار گرفتند شامل فیلیپین، کوبا، پاناما و نیکاراگوئه پس از جنگ جهانی دوم و افغانستان، عراق، یوگسلاوی سابق و لیبی بعد از پایان جنگ سرد می‌شوند.

در مجموع، تردیدی نمی‌توان داشت که رهبران چین، اکنون در جستجوی تبدیل قوت اقتصادی کشورشان به اثرگذاری بیشتر بر آسیا و جهان هستند. این امر طبیعی است و به همان اندازه که چین انرژی‌های خودش را به سمت برنامه‌های توسعه اقتصادی‌اش هدایت می‌کند، بسیار سودآور. به‌طور قطع، چین نسبت به قدرت‌های تثبیت‌شده‌ی منطقه‌ای (روسیه در آسیای میانه و ژاپن در آسیای جنوب شرقی)، به اثرگذاری دست پیدا خواهد کرد، اما تا تبدیل‌شدن به یک هژمون منطقه‌ای خیلی فاصله دارد. اثرگذاری سیاسی چین فراتر از

حاشیه‌ی نزدیک به خود، ناچیز است. (۱۴)

آیا چین تلاش می‌کند مؤسسات جهانی موجود را با مؤسسات جدیدی که خود ایجاد کرده جایگزین کند؟

چین در مؤسسات جهانی کنونی یک مشارکت‌کننده‌ی مشتاق بوده است، اما بیش‌ازپیش از نقش محدود خود در حکمرانی این مؤسسات، سرخورده شده است. دو نمونه‌ی اخیر مخصوصا آزاردهنده بوده است. یکی شکست چین در کسب حق‌رأی بیشتر در صندوق بین‌المللی پول است. حق‌رأی چین در صندوق بین‌المللی پول، خیلی کمتر از سهمش در تولید ناخالص داخلی جهان است. تغییر سهم‌های حق‌رأی نیازمند تصویب کشورهای عضو است و کنگره‌ی آمریکا مصرانه نمی‌پذیرد مصوبه‌ای را به تصویب برساند که افزایش حق‌رأی چین را ممکن می‌سازد. (کنگره سرانجام در دسامبر ۲۰۱۵ این افزایش را بعد از پنج سال تأخیر، تأیید کرد.) دومی تلاش آمریکا برای ایجاد یک توافق سطح‌بالای تجارت و سرمایه‌گذاری - مشارکت بین اقیانوس آرام[1] - بین بیشتر کشورهای بزرگ در آسیا است، اما چین جزو آن‌ها نیست. نظر چین نسبت به مشارکت بین اقیانوس آرام متناقض است. از یک سو، تمایلی به پیوستن به آن ندارد، چون نیازمند پذیرش آزادسازی در بخش خدمات و مقررات تهیه و تدارک فعالیت‌های اقتصادی دولت است. از سوی دیگر، نگران این است که از یک توافق تجاری بزرگ که می‌تواند به همه‌ی همسایگانش سود برساند، بیرون بماند.

این مسائل نشانه‌ی اضطراب عمیق چین درباره‌ی این است که یک بازیگر حامی نظم جهانی‌ای باشد که قواعدش اساسا در واشنگتن وضع شده است. پروژه‌ی فراگیر در طول دوران اصلاح، احیای موقعیت تاریخی چین در مقام یک قدرت سیاسی و اقتصادی بزرگ بود و این هدف نهایی در تضاد با پذیرش صِرف واقعیت غیرقابل‌تغییر یک نظام جهانی است که معمولا در پکن «هژمونی آمریکایی» توصیف می‌شود.

بنابراین چین به‌طور تفننی به ایجاد مؤسسات چندجانبه‌ای برای خود

1. Trans-Pacific Partnership (TPP)

پرداخته است که اثرگذاری آمریکا در آن‌جا کم یا غایب است. این مؤسسات عبارتند از سازمان همکاری‌های شانگهای[1]، یک گروه سیاسی و امنیتی که در سال ۲۰۰۱ با حضور چین، روسیه و چندین کشور آسیای میانه تأسیس شد؛ یک توافق تجارت آزاد با اعضای انجمن کشورهای آسیای جنوب شرقی[2]؛ و بانک توسعه‌ی نوین[3] (در اصل بانک بریکس[4] نامیده می‌شود)، با برزیل، روسیه، هند و آفریقای جنوبی در مقام دیگر اعضای بنیان‌گذار. تأثیر این تلاش‌های اولیه محدود بود.

بااین‌حال، دولت شی جین‌پینگ در سال ۲۰۱۴ به تعدادی از ابتکارات زیربنایی منطقه‌ای رسمیت داد که برای مدتی تحت سرفصل «یک کمربند، یک جاده» طرح‌شان ریخته شده بود. کمربند به مجموعه‌ای از پروژه‌های حمل‌ونقل در قالب «جاده ابریشم جدید[5]» اشاره دارد که هدفش متصل‌کردن چین غربی به آسیای میانه و نهایتا به اروپا است. «جاده» اشاره می‌کند به یک طرح «جاده ابریشم دریایی[6]» که شامل پروژه‌های ریلی، جاده‌ای و بندری است که جنوب غرب چین را به اقیانوس هند وصل می‌کند. شی برای تأمین بودجه‌ی این پروژه‌ها، اجازه‌ی تأسیس یک صندوق جاده ابریشم[7] با بودجه‌ی خود چین و بلندپروازانه‌تر از آن، تأسیس یک بانک چندجانبه‌ی سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا[8] را داده است. این مؤسسات مالی جدید که به‌وسیله‌ی چین هدایت می‌شوند، به همراه بانک توسعه‌ی نوین، سرمایه‌ای در حدود ۲۴۰ میلیارد دلار آمریکا را در اختیار دارند. اما این عدد درشت به‌طرز گمراه‌کننده‌ای بالا است. بیشتر این سرمایه‌های مالی هرگز به حساب گذاشته نخواهند شد؛ سرمایه‌ی واقعی پایه‌ی این سه صندوق شاید تا اوایل دهه‌ی ۲۰۲۰ میلادی، ۴۰ تا ۵۰ میلیارد دلار آمریکا باشد، تقریبا به اندازه بانک جهانی. (۱۵) چین از ده‌ها کشور شامل بیشتر

1. Shanghai Cooperation Organization (SCO)
2. ASSociation of Southeast Asian Nations (ASEAN)
3. New Development Bank
4. BRICS Bank
5. New Silk Road
6. Maritime Silk Road
7. Silk road Fund
8. Asian Infrastructure Investment Bank (AIIB)

اقتصادهـای مهـم در آسـیا و اروپـا، دعـوت کـرده اسـت تـا در مقـام اعضـای مؤسـس، بـه بانـک سـرمایه‌گذاری زیربنایـی آسـیا بپیوندنـد. دولـت آمریـکا بـه بسـیاری از متحـدان خـود، به‌خصـوص اسـترالیا و کـره‌ی جنوبـی، اصـرار کـرده کـه مشـارکت نکننـد، امـا در نهایـت، حـدود شـصت کشـور ازجملـه بسـیاری از متحدان آمریکا در اروپا و آسیا، پیوسته‌اند.

انگیزه‌هـای گوناگونـی پشـت سـر ایـن «دیپلماسـی زیربنایـی» قـرار دارد. در یـک سـطح، چیـن بـه نیـاز بـرای زیرسـاخت‌های حمل‌ونقـل بهبودیافتـه در توسـعه‌ی آسـیا پاسـخ می‌دهـد. مؤسسـه ای‌دی‌بـی[1] کـه یـک مؤسسـه‌ی چندجانبه و اساسـا تحـت کنتـرل ژاپـن و ایـالات متحـده اسـت، تخمیـن زده کـه طـی یـک دهـه‌ی آینـده، آسـیای جنـوب شـرقی برای سـرمایه‌گذاری در زیرسـاخت‌هایش به‌تنهایـی بـه ۸ تریلیـون دلار نیـاز دارد. تـا وقتـی چیـن ترقـی نکـرد، منابـع ملـی و چندجانبـه در هیـچ مـکان به‌انـدازه‌ی کافـی نزدیکـی بـرای تامیـن ایـن نیـاز وجـود نداشـت. (۱۶) منافـع ملـی نیـز به‌روشـنی از چنـد لحـاظ نقـش بـازی می‌کنـد. بیشـتر زیرسـاخت‌های پیشنهادشـده بـه چیـن کمـک خواهنـد کـرد تـا اطمینـان حاصـل کنـد کـه انـرژی و دیگـر منابـع طبیعـی از مسـیرهایی کـه ارتـش آمریـکا به‌راحتـی نمی‌توانـد مسـدود کنـد، فراهـم می‌شـود. ایـن امـر همچنیـن مسـیرهای جدیـد فعالیـت اقتصـادی و ارتبـاط بـا بازارهـای غنـی اروپـا را ایجـاد می‌کنـد کـه می‌توانـد توسـعه‌ی اقتصـادی مناطـق محصـور در خشـکیِ مرکـزی و غربـی چیـن را ارتقـاء دهـد. خـود پروژه‌هـای ساخت‌وسـاز، کسـب‌وکارِ به‌شـدت موردنیـاز شـرکت‌های مهندسـی چینـی و فراهم‌کننـدگان مـواد اولیـه‌ای را بـرآورده خواهـد کـرد کـه اکنـون در داخـل بـا رکـود بـازار مواجهنـد. آخـر این‌کـه تردیـدی نمی‌تـوان داشـت کـه چیـن مایـل اسـت مؤسسـه‌ی مالـی چندجانبـه‌ای داشته باشد که در آن‌جا، آمریکا یا متحدانش صاحب‌اختیار نباشند.

امـا قبـل از این‌کـه مـا بیـش از انـدازه از بناکـردن یـک معمـاری مـوازی بـرای مؤسسـات جهانـی موجـود به‌وسـیله‌ی چیـن هیجـان‌زده شـویم، اجـازه بدهیـد لحظـه‌ای بـه عقـب برگردیـم. بانـک سـرمایه‌گذاری زیربنایـی آسـیا یـک تجربـه‌ی جالـب اسـت، امـا تـا وقتـی کـه واقعـا شـروع بـه قـرض‌دادن در مقیـاس بـزرگ

1. ADB

نکند، تأثیرش ناشناخته است. این بانک احتمالا می‌تواند تا جایی بالا بیاید که کاملا یک ای‌دی‌بیِ ثانی باشد؛ یعنی مؤسسه‌ای که مدت‌ها نقشی مفید در تأمین مالی تأسیسات زیربنایی آسیا بازی کرد، اما این امر اساسا به حکمرانی اقتصادی منطقه‌ای یا جهانی ربطی ندارد. اهمیت سازمان‌هایی مثل بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان توسعه و همکاری اقتصادی، کمتر از پولی که خرج می‌کنند، نشأت می‌گیرد و بیشتر از عمق عظیم منابع فنی و فکری‌ای ناشی می‌شود که طی سال‌های فراوان تجربه و تحقیق روی هم انباشته شده است. تابه‌حال، شواهد کمی موجود بوده است مبنی بر این‌که چین منابع فکری‌ای دارد که پایه‌ی «قواعد بازی» تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی را به تغییری قابل توجه وادارد؛ قواعدی که طی دو قرن گذشته به‌عنوان پیامد توسعه‌طلبی اروپا پیش رفته و در هفت دهه‌ی پس از جنگ جهانی دوم، تحت لوای نظامی که از سوی آمریکا هدایت می‌شود، استحکام یافته است. (۱۷)

مشاهدات نهایی این است که استقبال چین از چندجانبه‌گرایی در دیپلماسی زیربنایی خود، یک پیشرفت آشکار در رویکرد سابقش به حساب می‌آید؛ رویکردی که به‌شدت بر وام‌دادن به‌وسیله‌ی یک مؤسسه داخلی واحد و بیشتر غیرشفاف، بانک توسعه‌ی چین، متکی بود. بانک توسعه‌ی چین به‌سرعت سبد وام‌دهی بین‌المللی خود را در دوره ۲۰۱۲-۲۰۰۷ گسترش داد، اما تحت حکومت شی جین‌پینگ، این فعالیت‌ها محدود شد و به بانک توسعه‌ی چین دستور داده شد که مجددا انرژی‌های خود را روی نقش سنتی وام‌دهی سیاستیِ داخلی خود متمرکز کند. (۱۸) مؤسسه‌ی وام‌دهی سیاستی دیگر، بانک صادرات - واردات چین[1]، منبعی مهم و روبه‌رشد برای تأمین مالی برنامه‌های توسعه‌ای بین‌المللی چین است. اما اتکای بیشتر بر تأمین مالی چندجانبه باید مورد استقبال قرار بگیرد.

آیا مدل رشد چین می‌تواند در دیگر کشورها تقلید شود؟

یکی از جنبه‌های منطقی جلوه‌دادن این پرسش که آیا چین می‌تواند

1. China Export-Import Bank

یک رهبر فکری باشد، استراتژی توسعه است. چین طی سه دهه‌ی گذشته، سابقه‌ای تحسین‌برانگیز در موفقیت اقتصادی داشته است. آیا ممکن است که مدل رشد این کشور در ده‌ها کشور فقیری تقلید شود که هنوز در نوبت انتظار هستند تا به عصر صنعتی و باشگاه ملت‌های دارای درآمد بالا بپیوندند؟

یکی از اقتصاددانان پیشروی چین معتقد است که امکان دارد. جاستین ییفو لین[1] که مرکز مطالعات اقتصادی بلندپایه‌ی چین را در دهه‌ی ۱۹۹۰ تأسیس کرد و از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ در سمت رئیس گروه اقتصاددانان بانک جهانی کار می‌کرد، استدلال می‌کند که کشورهای آفریقایی در موقعیت خوبی هستند تا تجربه‌ی توسعه اقتصادی چین را سرمشق قرار دهند و از سرمایه‌گذاری زیربنایی دولتی برای جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از شرکت‌هایی (ازجمله شرکت‌های چینی) استفاده کنند که دیگر چین را به‌عنوان مکانی برای تولید ارزان نمی‌بینند. (۱۹) دو کشور آفریقایی، رواندا و اتیوپی به‌طور کمابیش آشکاری، سیاست تقلید از مدل رشد چین را اتخاذ کرده‌اند. طی دهه‌ی گذشته، اتیوپی از سال ۲۰۰۴ با نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ۱۱ درصد، اقتصادی با سریع‌ترین رشد در آفریقا بوده است. رواندا با نرخ ۸ درصد خیلی عقب‌تر نیست.

با این وجود، زمینه‌هایی برای تشکیک در انتقال‌پذیری تجربه‌ی رشد چین وجود دارد. ما در سرتاسر این کتاب نشان داده‌ایم که رکوردهای چین تاحدی محصول موقعیت‌های ویژه است: مجاورت با هنگ کنگ به‌عنوان پیوندی با بازار جهانی و مؤسسات مالی و حقوقی مدرن؛ مکان استقرار چین درست کنار مراکز صنعتی و تجاری تثبیت‌شده‌ی ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان که منتقل‌شدن تولید به چین را برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها آسان ساخت؛ خاصیت انسجام نهادی غیرمعمول حزب کمونیست چین؛ و همزمانی دوران اصلاح چین با رونق تجارت جهانی که ظاهرا در سال ۲۰۰۸ به پایان رسیده است.

1. Justin Yifu Lin

گذشته از این‌ها، مدل «اژدهاهای پیشرو[1]»ی لین یک نسخه به‌روزشده مدل «غازهای پرنده[2]» است که در دهه‌ی ۱۹۶۰ بین اقتصاددانان ژاپنی پرطرفدار بود؛ اقتصاددانانی که استدلال می‌کردند کشورهای آسیای جنوب شرقی در جایگاه مناسبی برای پیروی از ژاپن (غاز پیشرو در این استعاره) قرار داشتند و مکان‌های دنج صنعتی‌ای را اشغال کرده بودند که به دلیل افزایش هزینه‌ها، ژاپن از آن‌جا خارج شده بود و می‌توانستند از سرمایه‌گذاری مستقیم شرکت‌های ژاپنی بهره‌مند شوند. با نگاه به عقب، مدل «غازهای پرنده» خیلی هم خوب نبوده است. کشورهای آسیای جنوب شرقی مسلما از پایان جنگ ویتنام تا اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰، خیلی سریع رشد کردند، اما آن‌ها هرگز به‌طور کامل صنعتی نشدند. یک دلیل این بود که ساختارهای سیاسی محلی در ترکیب با اتکا به سرمایه‌گذاری خارجی و وام‌گرفتن، انگیزه‌هایی را برای کارآفرینان داخلی ایجاد کرد که در کالاها و خدمات انحصاری سرمایه‌گذاری و رقابت در تولید را برای خارجی‌ها دشوار کنند. پس از بحران مالی آسیایی سال ۱۹۹۷، جریان‌های سرمایه از خارج به داخل خشکید و آسیای جنوب شرقی شتاب رشد خود را از دست داد. این اتفاق نشان‌گر این است که کپی‌کردن مدل‌های رشد کشورهای دیگر بسیار دشوارتر از آن است که در ابتدا به نظر می‌رسد. این امر هم‌چنین خطر رویکردی را نشان می‌دهد که حول محور سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی قرار دارد و ما درباره‌ی آن در فصل ۳ بحث کرده‌ایم: قراردادن بیش از اندازه‌ی ساختار صنعتی یک کشور در دستان شرکت‌های خارجی، ممکن است پیدایش شرکت‌های داخلی را که برای به‌حرکت‌انداختن فرایندهای نوآوری بلندمدت لازم است و یک کشور را به سمت وضعیت درآمدی بالا می‌کشاند، به تأخیر بیندازد. (۲۰)

لین موافق است که دستورالعمل ساده‌ای برای «مدل چینی» وجود ندارد تا دیگر کشورها بتوانند راحت از آن تقلید کنند. او استدلال می‌کند مهم‌ترین درسی که کشورهای درحال‌توسعهٔ دیگر می‌توانند از تجربه چین

1. Leading Dragons
2. Flying Geese

بیاموزند، ارزش عمل‌گرایی است. کشورها به جای دست‌وپاکردن یک نظریه‌ی توسعه‌ی خاص یا دادن وزن بیش‌ازاندازه به عقاید کارشناسان خارج از کشور، باید سیاست‌هایی را که کار می‌کند تجربه کنند و از آن‌ها دست بر ندارند، فارغ از این‌که آیا آن سیاست‌ها نظریه یا تمایلات کشورهای ثروتمند را تأیید می‌کند یا نه. (۲۱) این یک رهنمود عاقلانه است.

هم‌چنین لین درست می‌گوید که کشورهای فقیر برای مشاهده این‌که چه مدلی را باید جستجو کنند، بهتر است به سراغ دیدن موفقیت‌های توسعه‌ی اخیر بروند تا موفقیت‌های کشورهای ثروتمند. این نکته‌ی ساده در دهه‌ی ۱۹۹۰ اغلب از سوی اقتصاددانان نئوکلاسیک و مؤسسات توسعه‌ای مثل بانک جهانی فراموش شد؛ دهه‌ای که در بیشتر اوقات به کشورهای فقیر گفته می‌شد حق مالکیت بیشتر، بازارهای آزادتر و نظام‌های مالی بازتر - به‌خصوص در تجملاتی که کشورهای ثروتمند بعد از قرن‌ها توسعه به آن‌ها دست پیدا کرده بودند - کلید پیشرفت آن‌ها است. موفقیت چین اهمیت اساسی تأسیسات زیربنایی، سیاست‌های صنعتی عمل‌گرایانه و نقشی مناسب برای دولت در حفظ محیط باثبات سرمایه‌گذاری را به ما یادآوری کرده است. این امر یک عامل اصلاح‌کننده‌ی مفید برای بنیادگرایی بازار آزاد است که به وسیله‌ی کارشناسان کشورهای ثروتمند تبلیغ می‌شود.

تأثیر تجارت، سرمایه‌گذاری و کمک چین در بقیه جهان چیست؟

با پشت‌سرگذاشتن سؤالات نظری درباره‌ی این‌که چنین امیدوار به اعمال چه نوع «رهبری» در جهان است، می‌ارزد که مختصرا تأثیر ملموسی را ارزیابی کنیم که فعالیت‌های اقتصادی این کشور همین حالا روی جهان گذاشته است.

عیان‌ترین اثر، دیگر ربطی به تجارت ندارد. چین بزرگ‌ترین کشور در حال تجارت جهان و شریک تجاری اول بیش از ۳۵ کشور است؛ او تنها بعد از ایالات متحده، دومین شریک تجاری ۴۴ کشور است. (۲۲) چین برای کشورهای ثروتمند، یک تأمین‌کننده‌ی کالاهای مصرفی ارزان، مخصوصا

لوازم الکترونیکی است. این کشور هم‌چنین یک خریدار بزرگ کالاهای سرمایه‌ای مثل تجهیزات صنعتی، هواپیما و قطعاتی مثل نیمه‌رساناها است. برای کشورهای تولیدکننده کالا، چین به مهم‌ترین مشتری برای محصولاتی چون نفت خام، سنگ آهن، مس، دیگر فلزات، دانه‌ی سویا، روغن پالم و شکر تبدیل شده است.

به‌طور گسترده‌تر، ظهور چین در مقام یک خریدار بزرگ مواد خام و کالاهای سرمایه‌ای و تأمین‌کننده‌ی بزرگ محصولات مصرفی ارزان، برای اقتصاد جهان به‌طور کلی و برای بیشتر کشورها به‌طور اختصاصی سودمند بوده است. اما تأثیر آن یکسان نبوده و ظهور سریع چین در صحنه‌ی تجاری جهانی برخی مسائل و برخوردهای بزرگ را به وجود آورده است. به‌خصوص سه مورد آن ارزش توجه دارد.

اولا، ظهور چین در مقام یک مقصد ارزانِ برون‌سپاری برای شرکت‌های چندملیتی در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، این نگرش را ایجاد کرد که چین در حال «دزدیدن» مشاغل تولیدی از کشورهای پیشرفته، به‌خصوص ایالات متحده است. رسانه‌ها چندین سال پر بودند از مطالبی درباره‌ی «قیمت چین» (ظاهرا کمتر از هر جای دیگر)، چین به‌عنوان «کارگاه جهان» و «دستکاری ارزی» چین به‌عنوان سرمنشأ مزیت رقابتی غیرعادی آن. بسیاری از این انتقادها توخالی از آب درآمد، به دلیل افزایش ۴۰ درصدی رنمینبی بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۳ که با اوج‌گیری سریع هزینه‌های نیروی کار که ما در فصل ۹ آن را مستند کردیم، همراه شد. بااین‌حال، تردیدی نیست که عرضه‌ی چندصد میلیون کارگر چینی به اقتصاد جهانی، موضع چانه‌زنی کارگران را در کشورهای با دستمزد بالا برای همیشه تضعیف کرد.

تأثیر دوم که موضوع بحث گسترده شد، مازاد زیاد حساب جاری چین بود که در نقطه‌ی اوج آن در سال ۲۰۰۷ تا نزدیک ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی رشد کرد و به همراه افزایش کسری تجاری آمریکا در همان زمان، یکی از دلایل عمده‌ی «عدم‌توازن‌های جهانی» ارزیابی شد که شاید به بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ کمک کرده باشد. مجددا، اضطراب ناشی از این نگرانی فروکش کرد، چراکه چین موفق شد مازاد حساب جاری خود

را تا نزدیک ۲ درصد تولید ناخالص داخلی پایین بیاورد. اما مازاد تجاری کالاهای آن در حدود ۵ درصد تولید ناخالص داخلی و تقریبا ۶۰۰ میلیارد دلار است که رقم مطلق آن، اکنون بزرگ‌تر از هر کشوری است. (۲۳) چین به داشتن بیشترین سهم در صادرات کالاهای تولیدی ادامه می‌دهد و در حال افزایش کیفیت محصولاتی است که در خارج می‌فروشد. نظریه‌ی تجارت می‌گوید که اقتصاد جهانیِ متوازن از افزایش عرضه‌ی کالاهای ارزان و باکیفیت از چین سود می‌برد. اما اصطلاح «متوازن» این واقعیت را پنهان می‌کند که تولیدکنندگان منفرد در بسیاری از کشورها، راه‌رفتن پابه‌پای رقابت چین را بیش‌ازپیش دشوار می‌یابند.

نکته‌ی سوم این است که اقتصادهای تولیدکننده‌ی کالا از رونق سرمایه‌گذاری چین به‌طور نامتناسبی بهره می‌برند، چراکه بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ قیمت اقلامی مثل نفت خام، سنگ آهن و مس تا پنج برابر افزایش یافت. اما بعد از آن، وقتی که افزایش سرمایه‌گذاری به روال عادی برگشت و در سال ۲۰۱۴ قیمت کالاها تا نصف یا بیشتر کاهش یافت، تولیدکنندگان به‌طور نامتناسبی ضربه خوردند. درس اصلی درسی قدیمی بود که خیلی به کار چین نمی‌آید: اگر شما یک صادرکننده‌ی کالا هستید، مطمئن شوید که سودهای دوران رونق کالا را با تدبیر سرمایه‌گذاری می‌کنید، چون چنین دورانی هرگز برای مدتی طولانی دوام نمی‌آورد.

نتیجه‌ی همه این‌ها این است که سیاست‌های اقتصادی داخلی چین، اکنون عملا برای هر کشوری در جهان دارای اهمیت زیادی است، چون عملا هر کشوری روی چین در مقام بزرگ‌ترین تأمین‌کننده‌ی مواد اولیه یا مشتری حساب می‌کند و چین بیش‌ازپیش یکی از مهم‌ترین سرمایه‌گذاران خارجی است. تنها کشور دیگری که سیاست‌های داخلی‌اش چنین تأثیر وسیعی دارد و از نزدیک دنبال می‌شود، ایالات متحده است. بسیاری از کشورهای کوچک‌تر مدت‌هاست که آرزو دارند وقتی ایالات متحده سیاست‌های اقتصادی داخلی خود را تعیین می‌کند، منافع آن‌ها را در نظر داشته باشد؛ در اغلب موارد این اتفاق رخ نمی‌دهد. این احتمال وجود ندارد که چین خیلی متفاوت

باشد. این‌طور می‌توان گفت که چین بیش‌ازپیش به اثرگذاری خارجی خود توجه می‌کند و وقتی که این اثرگذاری مشکل ایجاد می‌کند، در برخی موارد به‌نحو سازنده‌ای به آن واکنش نشان می‌دهد. کاهش مازاد حساب جاری‌اش از سال ۲۰۰۷ یک نمونه از این دست است؛ تغییر این کشور از یک رویکرد دوجانبه به چندجانبه در سرمایه‌گذاری زیربنایی منطقه‌ای، نمونه دیگری است؛ و تلاش‌های مصمم آن برای کاهش شدت استفاده از انرژی و بازی‌کردن یک نقش مثبت‌تر در مذاکرات اقلیمی جهانی نمونه‌ی سوم است.

همان‌طور که اقتصاد چین به بلوغ می‌رسد، سرمایه‌گذاری‌های خارجی[1] این کشور سرانجام دست‌کم به همان اندازه که روی جریان‌های تجاری‌اش اثر می‌گذارد، روی جریان‌های بقیه‌ی جهان هم اثرگذار است. ما همین حالا هم «دیپلماسی زیربنایی» این کشور را تجربه کرده‌ایم، اما سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی آن، داستانی بسیار پیچیده‌تر از حکایت سنتی ساخت حوزه‌های نفتی، معادن مس، جاده و راه‌آهن است. از نظر ارزش، حدود سه‌چهارم جریان‌های سرمایه‌گذاری خارجی چین به وسیله‌ی بنگاه‌های دولتی و در این بخش انجام می‌شود. بااین‌حال، از نظر تعداد قراردادها، سه‌چهارم آن‌ها به وسیله‌ی شرکت‌هایی خصوصی منعقد می‌شود که علاقه بسیار بیشتری به جذب فن‌آوری، کانال‌های توزیع و دسترسی به بازار در کشورهای ثروتمند دارند. طی دهه‌ی آینده، محتمل است که سهم بخش خصوصی از سرمایه‌گذاری‌های خارجی چین افزایش یابد و قراردادهای ساخت و مربوط به خدمات، به اندازه‌ی مذاکرات بستن قرارداد در تأسیسات زیربنایی و منابع اهمیت پیدا کند.

سرمایه‌گذاری خارجی چین دو نوع نگرانی را برانگیخته است. کشورهای ثروتمند - ایالات متحده بیشتر از اروپا - نگرانند که سرمایه‌گذاری چین به‌نوعی به امنیت ملی لطمه بزند. در ایالات متحده، این نگرانی در میان کارمندان و سیاست‌مداران در واشنگتن خیلی بیشتر از مراکز ایالتی‌ای مشهود است که مشتاقانه به استقبال سرمایه‌گذاری چین می‌روند. (۲۴)

1. Outward Investments

این نگرانی می‌تواند گاهی اوقات به‌طرز نامعقولی به اوج برسد، مثل وقتی که برخی از اعضای کنگره استدلال کردند که خریده‌شدن پیشنهادی شرکت تولیدکننده‌ی گوشت خوک «اسمیت‌فلید فودز»[1] به‌وسیله‌ی یک شرکت چینی، مخالف زمینه‌های امنیت ملی است. در واقع، اغلب قریب به اتفاق سرمایه‌گذاری‌های بین‌مرزی، فارغ از این‌که خریدار کیست، هیچ رقم عواقب امنیت ملی ندارند. برای بخش کوچکی از آن‌هایی که چنین عواقبی دارند، ایالات متحده و بیشتر کشورهای دیگر، دارای فرایندهای نظارتی رسمی کافی هستند. (۲۵) چین به‌نوبه‌ی خود، نشان داده است که علاقه شدیدی به تلاش در ایجاد قواعدی دائمی و شدنی برای سرمایه‌گذاری بین‌مرزی از طریق معاهده‌های سرمایه‌گذاری دوجانبه با ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا دارد.

در کشورهای فقیر، به‌ویژه در آفریقا، نگرانی دیگری افزایش یافته است: سرمایه‌گذاری چین در منابع طبیعی، عصاره‌ی کشورها را می‌مکد و نواستعماری است و سودی کم برای جوامع محلی دارد. برخی کنشگران نگرانند که چین به دلیل نظام سیاسی غیردموکراتیکش، چک‌های سفیدی به دیکتاتورها بدهد و سرمایه‌گذاری‌هایش، تلاش برای بهبود استانداردهای حکمرانی را تضعیف کند. این نگرانی‌ها به وسیله‌ی مطالعات جدی تأیید نشده‌اند. شواهد کمی در دست است که سرمایه‌گذاری چین در منابع طبیعی، دارای استانداردهای شدیدا پایین‌تری از شرکت‌های کشورهای دیگر باشد و هم‌چنین مواردی در دست نیست که مربوط به این ادعا باشد که پول‌های کمکی چین، رژیم‌های خودکامه را نگه می‌دارد. مشغول‌بودن چین با آفریقا، مثل مشغولیت با دیگر کشورها، موضوع برخی پیچیدگی‌ها و ترکیبی مشابه از سود و زیان شده است. تلاش‌های کشورهای آفریقایی برای این‌که ببینند آیا مدل توسعه‌ی چین می‌تواند آن جا مورد تقلید قرار بگیرد، دست‌کم به اندازه‌ی تلاش‌های بسیار و مهم برای الگوگرفتن از فکرهای غرب، موجه است. (۲۶)

1. Smithfield Foods

خیزش اقتصادی چین چه چالش‌هایی را روبه‌روی بقیه جهان قرار می‌دهد؟

اکنون وقت آن است که با بحثی درباره‌ی واکنش مناسب به خیزش اقتصادی و سیاسی چین در سایر نقاط جهان، نتیجه بگیریم. نقطه‌ی شروع، یک ارزیابی واقع‌گرایانه از موقعیت واقعی چین امروز است و تغییرات احتمالی‌ای که این موقعیت طی دهه‌ی آینده یا دورتر، خواهد داشت.

چین، حکایت یک موفقیت بزرگ از نظر اقتصادی است. در سه دهه‌ی گذشته، از یک موقعیت حاشیه‌ای به دومین اقتصاد بزرگ جهان، یک کشور تجاری بزرگ و یکی از مهم‌ترین مراکز تولیدی تبدیل شده است. میانگین درآمد از سطح کمی بالاتر از خط فقر به سطح طبقه‌ی متوسط جهانی افزایش یافته و تعداد کسانی که در فقر مطلق زندگی می‌کنند، از بالای ۸۰۰ میلیون به حدود ۸۰ میلیون نفر تقلیل یافته است. چین این نتایج را از طریق اتخاذ موفق یک مدل صحیح‌وسالم رشد اقتصادی به دست آورده که از همسایگان آسیای شرقی الگو گرفته است و نیز سیاست‌های اقتصادی عمل‌گرا و منعطف و شانس خوبِ قرارگرفتن در موقعیتی مناسب از نظر ژئوپلیتیک که آن را قادر ساخت از مزیت موفقیت‌های قبلی کشورهای آسیایی دیگر و رشد فوق‌العاده‌ی تجارت جهانی بهره بگیرد. این کشور به‌احتمال‌زیاد، رشد نسبتا سریع خود و ارتقاء موقعیت کنونی خود را در تجارت و جریان‌های سرمایه‌گذاری جهان ادامه می‌دهد.

با این همه، چالش‌های اقتصادی و اجتماعی توسعه‌ی چین، دلهره‌آور باقی مانده است. مدل رشدِ شدیدا نیازمند به سرمایه‌گذاری و صادرات که از سال ۱۹۸۰ به‌خوبی کار کرده، نزدیک به پایان عمر مفید خود است. روند نرخ رشد اقتصادی همین حالا از نرخ ۱۰ درصدی سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۸۰ به حدود ۷ درصد سقوط کرده است و به احتمال زیاد در دهه‌ی ۲۰۲۰ حتی زودتر، بیشتر و به نزدیک ۵ درصد کاهش خواهد یافت. درآمد سرانه، کمتر از کف بازه‌ای است که از سوی بانک جهانی به‌عنوان «طبقه‌ی متوسط» تعریف می‌شود و نابرابری در ثروت، درآمد و فرصت‌ها زیاد است. در میان یک نسل، چین دارای ساختار جمعیتی‌ای مشابه با ژاپن امروز -

یعنی خیلی پیر - خواهد بود و برای حفظ رشد پرشور اقتصادی در عین این‌که هم‌زمان هزینه‌های سلامت و بازنشستگی جمعیت پیرش را تحمل می‌کند، با دشواری روبه‌رو خواهد بود.

چین از نظر سیاسی یک نظام اقتدارگرای انعطاف‌پذیر است که مشروعیت آن، بیشتر بر پایه‌ی حکمرانی کارآمد استوار شده تا انتخابات دموکراتیک. این نظام به‌طور چشمگیری از بحران سیاسی سال ۱۹۸۹ تقویت شده و سه انتقال قدرت آرام را انجام داده است. به تغییر فضا با تبحر پاسخ داده و نشان داده که از سطح بالایی از حمایت یا دست‌کم عدم مخالفت شهروندان بهره‌مند است. نادرستی این فرضیه که تغییر به سوی اقتصاد بازارمحور، نظام سیاسی را وادار خواهد کرد بیشتر باز و متکثر باشد، فعلا ثابت شده است.

در جبهه‌ی بین‌المللی، چین از روابط سازنده با بیشتر کشورها بهره‌مند است، اما متحدی ندارد. بنابراین از نظر دیپلماتیک، این کشور کاملا با دیگران ارتباط دارد، اما در عرصه‌های مهم منزوی نیز است. چین در جستجوی این بوده است که از این انزوا بکاهد، هم از طریق مشارکت فعال و عمدتا سازنده در مؤسسات جهانی و هم از طریق ایجاد مؤسسات چندجانبه‌ی جدید مثل بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا. بیشتر همسایگانش در آسیا از مزایای اقتصادی رونق تجارت و روابط سرمایه‌گذاری با چین استقبال می‌کنند، اما مراقب تنش‌های استراتژیک چین باقی مانده‌اند. بنابراین آن‌ها در پی متوازن‌ساختن روابط‌شان با چین به‌وسیله‌ی رابطه با دیگر قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ژاپن، روسیه و تاحدی ایالات متحده هستند.

نکته آخر این است که با وجود این‌که چین اکنون یک کشور بزرگ و قدرتمند در بیشتر جنبه‌ها است، چندان هم یک رهبر نیست. این کشور از نظر فن‌آوری، بسیار عقب‌تر از اقتصادهای پیشرفته‌ی آمریکای شمالی، اروپا و ژاپن باقی مانده است. از نظر سیاسی، نظام دیوان‌سالار - اقتدارگرای آن با این‌که ظاهرا به‌خوبی با شرایط چین سازگار شده، بیرون از نظام‌های جریان غالب در کشورهای دارای درآمد متوسط و بالایی قرار دارد که به‌طورکلی نظام‌های بازتر را ترجیح می‌دهند. چین تلاش کمی انجام داده

است تا مدل توسعه‌ی اقتصادی خود را صادر کند، ولو این‌که دو کشور کوچک آفریقایی ظاهرا با درجاتی از موفقیت، از آن تقلید کرده‌اند. چین از نظر فکری و فرهنگی اثرگذاری بسیار کمی در جهان اعمال می‌کند و روندهای فرهنگی خودش تمایل دارند تحت تأثیر فرهنگ غالب جهانی (ایالات متحده) و پرشورترین صادرکننده‌ی فرهنگ پاپ آسیا (کره‌ی جنوبی) قرار بگیرند. (۲۷)

با درنظرگرفتن این ارزیابی، ما می‌توانیم طیف مناسبی از واکنش‌ها به اوج‌گیری چین را بررسی کنیم. به‌طورکلی، افزایش خوشبختی چین، نه‌تنها برای خودش سودمند است، بلکه برای بقیه جهان و بیشتر مردم آن نیز چنین است. تقاضای منابع طبیعی از سوی آن، برای بسیاری از کشورهای کم‌درآمد که متکی به صادرات کالا هستند، بسیار مثبت است. این که آیا این کشورها می‌توانند از مزیت چنین سودهای بادآورده‌ی موقتی استفاده کنند یا نه، سؤال جداگانه‌ای است و اگر آن‌ها نتوانند چنین کنند، آن تقصیر نمی‌تواند واقعا متوجه چین باشد. تخصص چین در تأسیسات زیربنایی، هزینه را پایین آورده و پیاده‌سازی سیستم‌های حمل‌ونقل و ارتباطات را که برای ساختن یک اقتصاد مدرن نیاز است، ارزان‌تر از دیگر کشورهای درحال‌توسعه کرده است. بهره‌وری این کشور در مقام یک سکوی پرتاب برای تولید، هزینه‌های کالاهای خانگی را در سرتاسر جهان پایین آورده است. قدرت خرید روبه‌افزایش طبقه‌ی متوسط بزرگ و بیش‌ازپیش موبایلی چین، منابع جدید مهمی برای تقاضای کالا و خدمات، هم در چین و هم در خارج ایجاد کرده است.

بااین‌حال، این اثرات سودمند معمولی، با برخی هزینه‌های واقعی و شدید همراه است. یکی از بزرگ‌ترین آن‌ها، تأثیر روی دستمزد کشورهای ثروتمند با واردکردن چند صد میلیون کارگر چینی به نیروی کار جهانی است. محاسبه‌ی دقیق این تأثیر یا تعیین اهمیت آن، در مقابل دیگر عواملی که ممکن است اثرات مشابهی بگذارند، دشوار است، به‌خصوص عامل شیوع سریع اتوماسیون ارزان و پیچیده که جایگزینی بسیاری از مشاغل تولیدی و خدماتی با روبات‌ها و برنامه‌های نرم‌افزاری را ممکن کرده است.

امـا مطمئنـا ایـن امـر قابل‌پذیـرش اسـت کـه یکپارچه‌شـدن چیـن و دیگـر کشـورهای کم‌دسـتمزد بـا اقتصـاد جهانـی، کمـک کـرده اسـت بـه ازبین‌رفتـن مشـاغل تولیـدی بـا دسـتمزد بـالا و رکـود دسـتمزد واقعـی در کشـورهای ثروتمنـد و افزایـش نابرابـری دسـتمزدی کـه بسـیاری از کشـورها از سـال ۱۹۸۰ شـاهد آن بوده‌انـد. اخیـرا تحقیقـی نشـان داده اسـت کـه رقابـت بـا واردات ارزان - عمدتـا از چیـن - علـت یک‌چهـارم کاهـش مشـاغل تولیـدی آمریـکا بیـن سـال‌های ۱۹۹۰ تـا ۲۰۰۷ بـوده اسـت. تخمیـن دیگـر ایـن اسـت کـه واردات ارزان، علـت ۸۵ درصـد سـقوط سـهم نیـروی کار در درآمـد ملـی در ایـالات متحـده بیـن سـال‌های ۱۹۸۵ تا ۲۰۱۰ است. (۲۸)

تولیدکنندگانـی کـه در بسـیاری از کشـورهای فقیـر و غنـی مجموعـه‌ی دیگری از هزینه‌هـای شـدید را تحمـل می‌کننـد، اغلـب رقابـت بـا کالاهـای ارزان‌قیمـت چینـی را دشـوار می‌یابنـد. برخـی از محققـان بـه ایـن نتیجـه رسـیده‌اند کـه رقابـت بـا صـادرات ارزان چینـی، تأثیـر منفـی چشـمگیری روی صـادرات طیـف وسـیعی از کشـورهای اروپایـی می‌گـذارد. (۲۹) یـک سـؤال مهـم دیگـر کـه بـه خوبـی روی آن مطالعـه نشـده، ایـن اسـت کـه آیـا رقابت‌پذیـری عظیـم چیـن در گسـتره‌ی وسـیعی از صنایـع، توسـعه‌ی بخـش تولیدی کشـورهای کمترتوسـعه‌یافته را دشوارتر می‌سازد یا نه.

ایـن تأثیـر بـر زندگـی تک‌تـک افـراد و بـر اقتصادهـای ملـی، بایـد بـه رسـمیت شـناخته شـود. هنـوز در تقریبـا همـه‌ی مـوارد، واکنـش مناسـب بـه ایـن فشـارها، اصـلاح نظـام اقتصـادی داخلـی آن مـوارد اسـت؛ شـیوه‌هایی کـه ایـن اصلاحـات اعمـال می‌شـوند عبارتنـد از تشـویق نـوآوری و سـرمایه‌گذاری؛ بهبـود آمـوزش به‌ترتیبـی کـه کارگـران بتواننـد بـه جـای مانـدن پشـت سـر اقتصـاد جهانـیِ در حـال دگرگونـی سـریع، از فرصت‌هـای آن بهره‌منـد شـوند؛ تضمیـن این‌کـه نظام‌هـای مالیاتـی و رفـاه اجتماعـی کمتریـن اسـتانداردهای قابل‌قبـول زندگـی را ایجـاد می‌کننـد و نابرابـری در ثـروت و درآمـد را محـدود می‌کننـد؛ و افزایـش گشـودگی تجـارت، سـرمایه‌گذاری خارجـی و جریان‌هـای فکـری، بـه همـراه ابزارهـای حفاظتـی انتخابـی بـرای محافظـت از صنایـع اساسـی و برطرف‌کـردن خسارات مربوط به استخدام و درآمد در بخش‌هایی که دیگر رقابتی نیستند.

کشورهایی که پیوسته از این رهنمودها پیروی می‌کنند، در بسیاری از حوزه‌ها موفق شده‌اند. آن‌هایی که وقت‌شان را صرف این می‌کنند که مشکلات خود را به گردن عوامل خارجی (چین، ژاپن، قیمت‌های کالا، امپریالیسم آمریکا و استعمار اروپا) بیندازند یا دیوارهای حمایت از تولید داخلی برای محدودکردن جریان‌های کالا، سرمایه‌گذاری و افکار بنا می‌کنند، پیوسته عقب می‌افتند. در هر کشوری، دشمن واقعی در نبرد با سعادت گسترده، رقبای خارجی نیستند بلکه نخبگان داخلی‌ای هستند که مرتبا تلاش می‌کنند به قیمت هر کس دیگری، به خود منفعت برسانند. نوآوری، آموزش، بازبودن و یک دولت باز توزیع‌کننده، سلاح‌های قابل‌اعتماد در این نبرد هستند.

کشورهای آسیایی دیگر، چگونه باید به خیزش سیاسی چین پاسخ دهند؟

مجموعه‌ای از چالش‌های سخت‌تر که با خیزش چین ایجاد شده سیاسی است، تاحدی چون قدرت سیاسی برخلاف رشد اقتصادی، اساسا یک بازی با جمع جبری صفر است: رشد اقتصادی در یک کشور ممکن است رشد در دیگر کشورها را خیلی خوب افزایش دهد، اما بالارفتن قدرت سیاسی یک کشور، به‌طور اجتناب‌ناپذیری به پایین‌آمدن قدرت در جایی دیگر نیاز دارد. چالش‌های خاص، بسته به این‌که کجا واقع شده‌اند، متفاوتند.

مسئله‌ی کشورهای کوچک‌تر پیرامون چین - اساسا آسیای جنوب شرقی و آسیای مرکزی - این است که چطور بیشترین مزیت اقتصادی را از تجارت و سرمایه‌گذاری چین کسب کنند، در عین این‌که کمترین حد ممکن از اختیار تام خود را واگذار کنند. این مسئله‌ای است که کشورهای کوچک پیرامون کشورهای بزرگ، همواره با آن مواجهند. بیشتر این کشورها به چند دلیل تقریبا در جایگاه مناسبی برای مدیریت این مسئله قرار دارند. اولا، نظام بین‌الملل که بعد از جنگ جهانی دوم در جایگاه درستش قرار گرفت و در ملل متحد تجسم یافت، اختیار تام ملی و حرمت مرزهای بین‌المللی را حفظ کرد. ثانیا، چین پیوسته و آشکار از اصل عدم‌مداخله در

امـور سیاسـی داخلـی دیگـر کشـورها حمایـت کـرده اسـت؛ تاحـدی بـه دلایـل تدافعـی؛ چراکـه نمی‌خواهـد کشـورهای دیگـر، چینـش سیاسـی خـودش را مـورد سـؤال قـرار دهنـد. ایـن عوامـل بـه معنـی ایـن اسـت کـه مداخلـه بـه روش‌هایـی آشـکار در اختیـار تـام کشـورهای دیگـر از طریـق حملـه بـه یـک کشـور یـا ایجـاد یک دولت دست‌نشانده، برای چین هزینه‌ی بسیاری دارد.

هزینـه دارد، امـا کامـلا غیرممکـن نیسـت. ضامـن نهایـی اختیـار تـام، قـدرت نظامـی اسـت و اگـر یـک کشـور ایـن قـدرت را نداشـته باشـد، آن‌گاه قـدرت نظامـی پلیـس نظـم بین‌الملـل، ایـالات متحـده، ایـن کار را می‌کنـد. وقتـی کـه در سـال ۱۹۹۰ عـراق بـه کویـت حملـه کـرد، ایـالات متحـده دسـت بـه جنـگ زد تـا از اختیـار تـام و حرمـت مرزهـا (و البتـه منافـع نفتـی خـودش) دفـاع کنـد؛ وقتـی کـه روسـیه در سـال ۲۰۱۴ کریمـه را از اوکرایـن جـدا کـرد، ایـن کار را انجام نـداد. درسـی کـه دوروبری‌هـای چیـن می‌گیرنـد ایـن اسـت کـه بایـد مطمئـن باشـند کشـورهای به‌انـدازه کافـی قدرتمنـد، اسـتقلالی به‌انـدازه کافـی پـرزور دارنـد تـا هزینـه‌ی بالقـوه‌ی حملـه به‌وسـیله‌ی چیـن، در پکـن تـا حـد غیرقابل‌قبـول بـالا در نظـر گرفتـه شـود. ایـن محاسـبات پشـت سـر گشـودگی سیاسـی میانمـار، حمایـت ویتنـام از ژاپـن و ایجـاد موازنـه‌ی آسـیای میانـه بیـن روسـیه و چیـن، وجـود دارد. (مهـم اسـت کـه تأکیـد شـود مـا در حـال توصیـف اسـتراتژی‌های بلندمـدت هسـتیم، نـه پاسـخ بـه تهدیـدات در شـرف وقـوع. فعـلا چیـن پیوسـته احتـرام تمامیـت اقتصـادی و سیاسـی همسـایگان خـود را به روشـی حفظ کرده است آن‌چه برای مثال، ولادیمیر پوتین حفظ نکرده است.)

خیـزش چیـن بـرای دیگـر قدرت‌هـای منطقـه‌ای در آسـیا - ژاپـن، روسـیه و هنـد - بـه معنـی کاهـش اثرگـذاری اسـت و سـؤال ایـن نیسـت کـه چطـور آن رونـد را برگردانـند، بلکـه ایـن اسـت کـه چطـور بـا آن برخـورد کننـد. روسـیه در ضعیف‌تریـن موقعیـت خـود اسـت، تاحـدی بـه ایـن خاطـر کـه اقتصـاد متکـی بـه کالایـش نسـبتا شـکننده اسـت و کار کمـی بـرای مقابلـه بـا افزایـش نفـوذ چیـن در آسـیای میانـه انجـام داده اسـت. از سـوی دیگـر، اهمیـت آن در مقـام یـک تأمین‌کننـده‌ی انـرژی و تجهیـزات نظامـی و ظرفیـت قابل‌اعتنـای نظامـی آن، بـه ایـن معنـی اسـت کـه می‌توانـد اطمینـان داشـته باشـد چیـن بـا آن محترمانـه

برخورد خواهد کرد.

واکنش ژاپن به اوج‌گیری اثرگذاری چین، انتخاب یک دولت در سال ۲۰۱۲ تحت لوای نخست‌وزیری ملی‌گرای شینزو آبه[1] بود که قول داد نشاط اقتصادی کشور را احیا کند و برخی از محدودیت‌های نظامی آن را که با قانون اساسی صلح‌طلب پساجنگی اِعمال می‌شد، کاهش دهد. با این‌که اصلاحات اقتصادی عمدتا پشت گوش انداخته شده، تقویت توان نظامی اتفاق افتاده است و باعث افزایش سرمایه‌گذاری صنعتی و زیربنایی در جنوب شرق آسیا، به‌خصوص در ویتنام شده است. ژاپن دیگر شاید اقتصادی نباشد که ظرفیت رشد بالایی دارد اما ثروتمند، از نظر فن‌آوری پیشرفته و در مقام وزنه‌ی متعادل‌کننده‌ی اثرگذاری چین، به‌شدت مطلوب باقی مانده است.

هند موردی جالب‌توجه را ارائه می‌کند، چون با فاصله‌ی زیاد، فقیرترین و کم‌اثرترین قدرت منطقه‌ای آسیا است، اما تنها کشوری است که این شانس را دارد که در سال‌های پیش رو، رشدی سریع‌تر از چین داشته باشد. هند برخلاف چین که با رکود اقتصادی و جمعیت مسن مواجه شده است، هنوز در وضع درستی در وسط دوران «مزیت جمعیتی» خود قرار گرفته است و امکان این را دارد که برای چند دهه، رشد سریع به سبک آسیای شرقی را حفظ کند. بااین‌حال، هند از نظر تاریخی بدتر از چین و دیگر کشورهای شرق آسیا در مزیت‌های طبیعی خود سرمایه‌گذاری کرده است، عمدتا به این علت که هرگز نخبگانش به این اجماع نظر نرسیدند که رشد اقتصادی باید در اولویتی بالاتر از امور دیگر قرار گیرد.

یکی از پیامدهای این امر، افزایش اثرگذاری در همسایگان جنوب آسیایی خود بوده است: شرکت‌های چینی در حال ساختن خطوط لوله و سد در میانمار، بندر در سریلانکا و کارخانه نساجی در بنگلادش هستند. بنابراین مسئله‌ی اصلی هند این است که آیا می‌تواند رشد پایدار کافی‌ای را به کمند خود بیندازد تا به رقیب قابل‌قبول چین در اثرگذاری اقتصادی و سیاسی در جنوب و جنوب شرق آسیا تبدیل شود یا نه. هند در سال

1. Shinzo Abe

۲۰۱۴، دولت جدیدی را تحت لوای یک اصلاح‌طلب اقتصادی ملی‌گرا، نارندرا مودی[1]، انتخاب کرد که خواسته‌اش دقیقا رسیدن به این نوع رشد است. مودی یک رهبر پویا و تحسین‌برانگیز است؛ دیدن این که او چقدر در دگرگونی نظام آشکارا کُند و لاعلاج هند موفق عمل کرده است، بسیار جالب خواهد بود.

ایالات متحده چگونه باید به خیزش چین پاسخ دهد؟

چالشی که با فاصله زیاد، بیشترین اظهارنظرها را به وجود آورده، چالشی است که چین را ظاهرا مقابل نظم جهانی و قدرت مرکزی آن، ایالات متحده، قرار داده است. مورخان «واقع‌گرا»ی دیپلماسی استدلال می‌کنند که انتقال از یک قدرت بزرگ به قدرت دیگر، هیچ وقت به‌نرمی انجام نگرفته است و ایالات متحده و چین، دیر یا زود، محکوم به برداشتن نقاب در یک برخورد بزرگ سیاسی یا نظامی هستند. صاحب‌نظران رسانه‌ای هر عمل تازه‌ای به وسیله‌ی چین را با بوق و کرنا به‌عنوان نشانه‌های دیگر از «پیشروی چاره‌ناپذیر قدرت از غرب به شرق» اعلام می‌کنند. (۳۰) صاحب‌منصبان مجتمع‌های عظیم نظامی - صنعتی آمریکا در ادعای این‌که هر جنب‌وجوشی از دولت چین، یک تهدید وجودی را رو می‌کند، شتاب به خرج می‌دهند؛ ادعایی که توجیه‌کننده‌ی افزایش بودجه‌های آن‌ها است. نظرسنجیِ اخیر افکار عمومی جهانی نشان می‌دهد که اکثریت قریب‌به‌اتفاق کشورها اعتقاد دارند چین به‌عنوان یک قدرت پیشروی جهانی، جایگزین ایالات متحده خواهد شد، یا همین حالا هم شده است. (۳۱)

همان‌طور که بحث ما تا این‌جا نشان داده است، این تلقی با واقعیت جور در نمی‌آید. خیزش چین یک واقعیت بزرگ است و انبوهی از سؤالات استراتژیک را به وجود آورده که باید جدی گرفته شوند. هنوز بسیار از نگرانی‌ها از توانایی چین برای به‌چالش‌کشیدن رهبری جهانی ایالات متحده یا اخلال در نظام جهانی به رهبری آمریکا، غیرموجه و همراه با

1. Narendra Modi

اغـراق اسـت. مـا می‌توانیـم بحـث خـود را دربـاره‌ی ایـن مسـائل بـه دو بخـش، یکی واقعیت‌ها و دیگری ارزش‌ها، تفکیک کنیم.

در بخـش واقعیت‌هـا، بحثـی را کـه دربـاره‌ی نظـام جهانـی در ابتـدای ایـن فصـل ارائـه کردیـم بـه خاطـر بیاوریـد. ایـن نظـام پیچیـده، چندسـطحی و قبـراق اسـت و تابه‌حـال از آزمون‌هـای جـدی سـالم بیـرون آمـده اسـت. نه‌تنهـا وابسـته بـه انـدازه‌ی اقتصـادی و توانایـی فـن‌آوری ایـالات متحـده اسـت، بلکـه متکـی بـه ارائـه‌ای از مؤسسـات چندجانبـه، شـبکه‌های دانـش و شـبکه‌های مالـی و اتحـاد نظامـی اسـت. ایـن نظـام، طـی هفـت دهـه بعـد از پایـان جنـگ جهانی دوم شـکل گرفتـه اسـت و بنیادهـای عمیـق آن از طـرق مختلفـی ریشـه در قـرن قبلـی دارد کـه عبارتنـد از: ظهـور سـرمایه‌داری صنعتـی مـدرن در اروپـا و ایـالات متحـده؛ ایجـاد نظام‌هـای سیاسـی لیبـرال منعطـف و راغـب بـه پاسـخگویی؛ و اداره یـک امپراتـوری تجـاری جهانـی کـه بریتانیـای کبیـر در آن پیش‌قـدم بـود و ایـالات متحده آن را به ارث برده و بهبود بخشیده است. (۳۲)

گسـتردگی، عمـق و قـوت ایـن نظـام جهانـی، مقایسـه یک‌به‌یـک بیـن چیـن و ایـالات متحـده را بی‌ربـط جلـوه می‌دهـد. اقتصـاد چیـن شـاید در برخـی مـوارد بزرگ‌تـر از ایـالات متحـده باشـد، امـا خـوب کـه چـه؟ رشـد اقتصـادی آن هنـوز بسـتگی بـه سـطح قابـل توجهـی از توانایـی آن در ادغـام بـا نظـام جهانـی دارد. اگر وزن چیـن افزایـش پیـدا کنـد، صـدای بلندتـری در این‌کـه چطـور ایـن نظـام اداره شـود، خواهـد داشـت و همین‌طـور هـم بایـد باشـد. امـا توانایـی‌اش بـرای متحول‌کـردن اصـول عمیقـا ریشـه‌داری کـه ایـن نظـام بـر پایـه آن باقـی مانـده، ناچیز خواهد بود.

بـه توانایـی چیـن بـرای مجسـم‌کردن برخـی نظام‌هـای جایگزیـن رقیـب، نبایـد بیـش از حـد بهـا داده شـود. پایـه‌ی چنیـن نظامـی چـه خواهـد بـود؟ ایـن نظـام، رهبـری فـن‌آوری را در اختیـار نـدارد چراکـه چیـن در زمینـه‌ی فـن‌آوری یـک عقب‌مانـده اسـت. نمی‌توانـد یـک سـاختار اتحـاد نظامـی داشـته باشـد، چـون متحـدی نـدارد و چشـم‌انداز موثقـی از ایجـاد هیـچ متحـدی موجـود نیسـت. نمی‌توانـد یـک بلـوک قـدرت منطقـه‌ای باشـد، بـه ایـن علـت کـه همـه‌ی همسـایگانش بـه چیـن بـا درجـه‌ای از بی‌اعتمـادی نـگاه می‌کننـد و مشـغول

مقابله‌کـردن و متوازن‌کـردن اسـتراتژی‌هایی هسـتند تـا اثرگـذاری چیـن را محـدود کننـد. ایـن نظـام شـاید بتوانـد مدعـای آن باشـد کـه چیـن روش‌هـای کارآمدتـری از حکمرانـی و مدیریـت اقتصـادی را پیـدا کـرده اسـت و بنابرایـن مدعـی مشـروعیت جهانـی و رهبـری اخلاقـی بیشـتری باشـد. این‌جـا مـا بایـد بـه سویه‌ی ارزشی سؤال رجوع کنیم.

شـاید عمیق‌تریـن نگرانـی‌ای کـه خیـزش چیـن بـه وجـود آورده، از تناقـض ظاهـری اقتصـاد پویـای آن بـا نظـام سیاسـی اقتدارگرایـش ناشـی می‌شـود. منتقـدان سـال‌ها مدعـی شـده‌اند کـه ایـن ترکیـب ناپایـدار اسـت و سـرانجام چیـن ناچـار خواهـد بـود اعتقـاد واقعـی بـه لیبـرال دموکراسـی را بپذیـرد. سال‌هاسـت کـه ثابـت شـده ایـن انتقـاد اشـتباه اسـت. نگرانـی ایـن اسـت - به‌خصـوص در ایـالات متحـده کـه نخبگانـش بـر یـک دیـدگاه واحـد از درسـتیِ منحصربه‌فـرد نظـام آمریکایـی و ناقص‌بـودن همـه‌ی دیگـر نظام‌هـا صحـه می‌گذارنـد - کـه چیـن نشـان داده اسـت چطـور رشـد اقتصـادی را بـا سیاسـت سـرکوب‌گرایانه ترکیـب می‌کنـد. در نتیجـه، ایـن خطـر وجـود دارد کـه کشـورهای بیشـتری وسوسـه شـوند کـه در ایـن مسـیر قـدم بردارنـد و از ترکیـب سـرمایه‌داری اقتصـاد بـازار و دموکراسـی انتخابـی کـه دلخـواه ایـالات متحـده و متحدانش اسـت، دور شوند.

نظـام حکومتـی چیـن بـر پایـه‌ی اصولـی کامـلا متفـاوت بـا اصـول دموکراسـی‌های غربـی بنـا شـده اسـت؛ به‌خصـوص این‌کـه حـزب، انتخابـات را به‌عنـوان معیـار مشـروعیت سیاسـی، بـه نفـع حکومتـی کارآمـد رد می‌کنـد. ایـن نظـرگاه رضایـت گسـترده‌ای در جامعـه چیـن بـه دسـت مـی‌آورد، چـون کمـی بیشـتر از بیـان دوبـاره‌ی اصـل *تیـان مینـگ*[1] یـا «قیمومیـت بهشـت»[2] اسـت کـه پایـه‌ی مشـروعیت نظـام امپراتـوری چیـن بـود. دیوان‌سـالاری و خانـه حاکـم چیـن بـرای هـزار و پانصـد سـال، حکمرانـی خـود را بـا ایـن ادعـا توجیـه می‌کردند کـه سـرزمینی را بـا نظمـی مطلـوب اداره می‌کردنـد کـه جـاده، آب‌راهـه، نظام‌هـای آبیـاری و آب‌بندهایـش حفـظ شـده بـود؛ فعالیت‌هـای تجـاری پررونـق

1. Tian Ming
2. Mandate of Heaven

بود و به‌خوبی نظارت می‌شد؛ و ثبات اجتماعی حفظ شده بود. نقص این نظم، ازبین‌رفتن حق حکمرانی را نشان می‌داد. اساسا حزب کمونیست هم ادعای مشابهی را مطرح کرد، اما در بافت یک اقتصاد صنعتی با رشد بالا، به جای یک اقتصاد کشاورزی با رشد کم.

واکنش عملگرایانه از جانب ایالات متحده و دیگر دموکراسی‌های لیبرال باید با به‌رسمیت‌شناختن این امر شروع شود که نظام ارزشی چین بسیار متفاوت از غرب است، این نظام ارزشی مثل یک ابداع تازه شکننده نیست، بلکه عمیقا ریشه در سنت‌های حکمرانی چین دارد و این‌که نزد بیشتر مردم چین، به دلیل موفقیت‌های توسعه‌ای کشور از سال ۱۹۸۰ موردتأیید است. نظام حکمرانی چین معایب بسیاری دارد، اما به‌طورکلی ثابت شده که کارآمد است و درواقع به‌طور چشمگیری در واکنش به تغییر موقعیت‌ها دگرگون شده است، حتی اگر انحصار حزب کمونیست دست‌نخورده باقی بماند. مهم‌تر این‌که خارجی‌ها نمی‌توانند هیچ کاری برای تغییر آن انجام دهند؛ درست همان‌طور که نمی‌توانند کاری برای تغییر جنبه‌هایی از نظام آمریکایی که محکومش می‌کنند، انجام دهند؛ از جمله قرارداشتن نظام سیاسی در دستان کمک‌کنندگان بزرگ مالی به ستادهای انتخاباتی، نژادپرستی نهادینه‌شده، مصرف شدید انرژی و دیگر منابع، اعدام و نظایر آن. وقتی اکثریت مردم چین احساس کنند این نظام دیگر نمی‌تواند نیازهای آنان را برآورده کند، ممکن است در جستجوی تغییر آن برآیند، همچون مردمی که در سرتاسر جهان نظام‌های حکومتی خود را طی دو قرن اخیر تغییر داده‌اند.

ثانیا، مشارکت بیشتر شرکت‌های چینی و دولت چین در جهان خارج از چین کار خوبی است و قابل‌قبول نیست که همه این مشارکت در چارچوب‌های ازپیش‌موجودِ یک نظام به رهبری آمریکا اتفاق بیفتد. جهان جای بزرگی است با نیازهای متنوع و منابع مختلف تأمین مالی و افکار که باید تشویق شوند، نه این‌که مورد بی‌اعتنایی قرار گیرند. ما تنها بعد از میزان بسیار بیشتری از این گونه برخوردهای بین‌المللی، قادر خواهیم بود ببینیم چه عناصری از مدل چینی صادرشدنی هستند و کدام عناصر تنها با شرایط خاص

چین سازگار هستند. (گمان شخصی من این است که ثابت خواهد شد که عناصر کمی صادرشدنی هستند.) علاوه بر این، هرچه شرکت‌ها و مؤسسات چینی بیشتر در خارج کار کنند، بیشتر هنجارها و اعمال بین‌المللی را جذب خواهند کرد و شکاف بین ارزش‌های «چینی» و «غربی» که اکنون هولناک به نظر می‌رسد، کاهش خواهد یافت. هم‌چنین ممکن است غربی‌ها که هیچ‌وقت تعصبات ایدئولوژیک خود را کنار نمی‌گذارند، جنبه‌هایی از روش چینی انجام‌دادن کارها را واقعا دارای ارزش تقلید یا انتخاب بیابند.

آخر این‌که باید پذیرفت چین هرگز راضی به این نخواهد شد که مطیع آمریکا شود و این امری کاملا منطقی است. با این وجود نیز، عدم‌اطمینان عمیق آینده‌ی جمعیتی و اقتصادی چین، فارغ از اشاره به غنا و رونق نظم جهانی به رهبری آمریکا، این را غیرممکن می‌سازد که چین روزی ایالات متحده را در مقام رهبر فن‌آوری، فرهنگی و سیاسی جهان از اریکه‌ی قدرت به زیر بکشد. با درنظرگرفتن نمایش عمل‌گرایی و مراقبت چین تحت لوای رهبرانی موفق طی سی‌وپنج سال گذشته، دلیلی وجود دارد برای آن‌که باور کنیم توافقی می‌تواند حاصل شود که تحت آن، چین از وجهه و اثرگذاری بیشتری بهره‌مند شود - تا اندازه‌ای می‌تواند به آن برسد - اما نظامِ به رهبری آمریکا در مرکز آرایش سیاسی و اقتصادی جهان باقی بماند. چینِ قرن بیست‌ویکم، صورت تناسخ‌یافته‌ی آلمان قیصر ویلهلم یا اتحاد شوروی نیست. پذیرش این واقعیت و دوام نظام ارزشی متفاوت آن، موجب تسکین خاطر نیست و «تحدید نفوذ[1]» - استراتژی‌ای که سرانجام در مقابل نظام متزلزل و راکد شوروی، موفقیتش ثابت شد - یک فکر احمقانه است، اگر چینی آن را به کار بگیرد که نشان داده خودش پویا و سازگار است. جهان فضای زیادی برای نظام‌های آمریکایی و چینی دارد، به شرط این‌که افراد هر دو طرف به این توافق برسند که این هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، هدفی است که ارزش تلاش و مبارزه را دارد.

1. Containment

ضمیمه

آیا آمار اقتصادی چین قابل‌اعتماد است؟

این کتاب چون دیگر امور اقتصاد عملی، به‌شدت بر آمار متکی است. بیشتر داده‌های رسمی دولت چین از پایگاه داده‌های سی‌ای‌آی‌سی[1] گرفته شده است که برای فروش آنلاین آن‌ها از دفتر ملی آمار چین[2] مجوز دارد. برخی داده‌ها که از طریق سی‌ای‌آی‌سی قابل دسترسی نیست، از انتشارات دولتی چین، مخصوصا سالنامه‌های منتشرشده‌ی مؤسسات مختلف، گزارش‌های بودجه‌ی سالانه وزارت امور مالی به کنگره‌ی ملی خلق[3] و گزارش‌هایی که برای مواقع خاص در وب‌سایت دولت آمده، برداشت شده است.

محققان دانشگاهی، ده‌ها سال از داده‌های چین استفاده مناسبی داشته‌اند،

1. CEIC
2. National Bureau of Statistics (NBS)
3. National People's Congress

امـا گـه‌گاه ادعاهایـی مطـرح می‌شـود مبنـی بـر آن‌کـه آمـار اقتصـادی چیـن به‌خـودی خـود غیرقابل‌اعتمادنـد. ایـن ادعاهـا دو بخـش می‌شـوند؛ پراهمیـت و بی‌اهمیـت. بی‌اهمیت‌هـا آن‌هایـی هسـتند کـه غیرمتخصص‌هـا، معمـولا تحلیل‌گـران صندوق‌هـای سـرمایه‌گذاری یـا دیگـر شـرکت‌های مالـی، پیـش می‌کشـند و دلایلـی می‌آورنـد کـه داده‌هـای چینـی بـرای پوشـاندن برخـی مشـکلات بـزرگ در مـورد تولیـد ناخالـص داخلـی، یـا مصـرف انـرژی یـا تـورم یـا ماننـد آن‌هـا، توسـط دولـت دسـت‌کاری شـده اسـت. ایـن ادعاهـای اغلـب دامن‌زده‌شـده به‌وسـیله‌ی رسـانه‌ها، به‌راحتـی قابـل چشم‌پوشـی اسـت. داده‌هـای اقتصـادی در هـر جایگاهـی در معـرض مشـکلات و پیچیدگی‌هـای مختلـف اسـت کـه بـا بازنگـری مـداوم داده‌هـای منتشرشـده و روش‌هـای اصولـی به‌کارگرفته‌شـده به‌وسـیله‌ی مؤسسـات آمـاری ملـی و هم‌چنیـن بـا مقادیـر عظیمـی تحقیقـات دانشـگاهی اقتصادسـنجی کـه در جسـتجوی پالایـش دریافـت مـا از چگونگـی ارتباط اعداد با واقعیت هستند، بدان پرداخته می‌شود.

داده‌هـای چینـی از جانـب دو معضـل دیگـر هـم آسـیب می‌بیننـد. اولا، ایـن کشـور، عظیـم، غیرمتمرکـز و در حـال تغییـر سـاختاری سـریع اسـت. ایـن موضـوع، جمـع‌آوری داده‌هـای سـازگار را بسـیار سـخت‌تر از یـک اقتصـاد بـا رشـد کندتـر و سـاختاری پایدارتـر می‌کنـد. ثانیـا، دولـت چیـن در مـورد منابـع و روش‌هـای تولیـد ایـن آمـار به‌طـوری غیرعـادی پنهـان‌کار اسـت کـه بازبینـی مسـتقلی را کـه محققان علاقـه بـه انجامـش دارنـد، دشـوار می‌سـازد و تردیدهـای قابل‌درکـی را دربـاره‌ی آن‌چه دولت تلاش در مخفی‌کردنش دارد، برمی‌انگیزد.

بسـیاری از تحلیل‌گـران مهـم اعتقـاد دارنـد کـه دولـت مایـل اسـت اعـداد رشـد فصلـی تولیـد ناخالـص داخلـی را نـرم کنـد؛ وقتـی خیلـی تیـز اسـت مقـدار رشـد پایین‌تـری گـزارش مـی دهـد، و وقتـی کُنـد اسـت، اعـداد را کمـی بـه بـالا هـل می‌دهـد. مابقـی مشـکلات و تناقض‌هـای داده‌هـا بـا کار اقتصادسـنجی تحلیلـی عـادی، بـدون متوسل‌شـدن بـه تئوری‌هـای توطئـه دربـاره‌ی دسـتکاری‌های عمـدی، قابـل توضیـح اسـت. آن‌هایـی کـه علاقمنـد بـه اسـتفاده‌ی معقولـی از داده‌هـای چینـی هسـتند، بایـد اثـر بی‌نظیـر تـام ارلیـک[1] بـه نـام «*فهم شـاخص‌های*

1. Tom Orlik

اقتصادی چین»[1] را کنکاش کنند.

فرضیه‌ی عددسازی[2] هم با یک آزمون منطقی ساده رد می‌شود. اگر دولت داده‌های اشتباه منتشر می‌کند، برای سیاست‌گذاری اقتصادی نیز باید بر این داده‌های اشتباه اتکا کند یا باید مجموعه‌ای مخفی از اطلاعات درست را نگهداری کند. اگر از داده‌های اشتباه استفاده می‌کند، سیاست‌های اقتصادی به‌سرعت به زمین خواهد خورد، چنان‌که در طول «گام بزرگ به جلو» در دهه‌ی ۱۹۵۰ چنین شد؛ زمانی که اتکا بر اعداد تولید کشاورزی ساختگی در طول چندین سال، قحطی فجیعی را به وجود آورد که دهها میلیون نفر را کشت. اگر دولت بر داده‌های ناقص متکی بود، موفقیت اقتصادی پایدار چین از سال ۱۹۷۸ به‌سادگی اتفاق نمی‌افتاد.

این گزینه باقی می‌ماند که دولت در شکل‌دهی سیاست‌ها از مجموعه‌ای مخفی از داده‌های درست استفاده می‌کند، درحالی‌که همگان را با داده‌های دروغین تغذیه می‌کند. هیچ شاهدی مبنی بر وجود چنین مجموعه‌ی مخفی‌ای از داده‌ها ارائه نشده است. قطعا تعدادی مجموعه‌ی داده منتشرنشده وجود دارد، ولی برای استفاده‌ی داخلی مقامات دولتی اختصاص داده می‌شود. جالب این است که وقتی گاه‌وبی‌گاه آن‌ها از جایی به بیرون نشت می‌کنند - برای نمونه، وقتی اعداد طبقه‌بندی‌شده‌ی بیکاری به‌طور تصادفی در یک کنفرانس خبری رو شد - معلوم می‌شود که این‌ها چقدر کسل‌کننده هستند. به جای عدد ۴ درصدی «بیکاری ثبت‌شده»[3]، عدد لورفته ۵ درصد بود. در هر حال، اگر دولت واقعا یک مجموعه‌ی کامل از محاسبات مخفی را نگه داشته، دستکاری داده‌های منتشرشده می‌تواند با آزمون‌های آماری مشابه با آن‌چه حسابداران قانونی برای اثبات مغالطه در ترازنامه‌های شرکتی استفاده می‌کنند، افشا شود. این آزمون‌ها به کار گرفته شده است و هیچ نشانه‌ای از دست‌کاری سیستماتیک به دست نداده است. (۱)

ادعای مهم‌تر که از جانب چندین اقتصاددان مطرح شده، این است که در نرخ رشد بلندمدت چین به‌طور سیستماتیک اغراق شده است، نه برای

1. Understanding China's Economic Indicators (FT Press, 2012)
2. falsification
3. Registered Unemployment

این‌که چین به دنبال گمراه‌کردن جهان است، بلکه به این خاطر که آمارگرانش، تکنیک‌های اشتباهی به کار می‌گیرند. آخرین نمونه‌ی این بحث، مربوط به هری ایکس. وو[1] در «کنفرانس بورد»[2] است که قهرمانانه حساب‌های ملی چین را در بازه‌ی شصت ساله ۲۰۱۴-۱۹۵۲، برای رسیدن به درکی بهتر از روندهای طولانی‌مدت در رشد کارایی بازسازی کرد. وو به این نتیجه رسید که بیشتر به دلیل حصول کارایی ضعیف‌تر از آن‌چه گزارش شده، متوسط واقعی رشد تولید ناخالص داخلی سالانه‌ی چین در دوره‌ی اصلاح (۱۹۷۸-۲۰۱۲)، ۷٫۲ درصد بود، بسیار پایین‌تر از عدد رسمی ۹٫۸ درصد. (۲)

این آزمونی جالب است، ولی چند مشکل مفهومی به وجود می‌آورد. اگر فرض بگیریم که اندازه‌ی اقتصاد چین در سال ۱۹۷۸ به‌دقت اندازه‌گیری شده، نرخ رشد پایین‌تر اعمال‌شده در طول سی‌وچهار سال، به این‌جا منتهی می‌شود که اقتصاد چین در سال ۲۰۱۲ کمتر از نصف رقمی بوده که داده‌های رسمی می‌گوید. این غیرممکن است زیرا اندازه کنونی اقتصاد، به‌طور کلی با اطلاعات زیادی تأیید شده است، شامل آمارگیری‌های اقتصادی خود دولت و شاخص‌هایی شامل صادرات، ذخیره‌ی ارزی و مصرف کالای فیزیکی مانند خودرو، نفت، فولاد و بتن که هر یک مستقلا قابل تأیید است و قابلیت دست‌کاری ندارد. از طرف دیگر، اگر فرض کنیم که اندازه‌ی گزارش‌شده‌ی اقتصاد امروز درست است، نرخ رشد کمتر اعمال‌شده در طول سی‌وچهار سال، به این‌جا منتهی می‌شود که اقتصاد چین در سال ۱۹۷۸ بیش از دو برابر رقمی بوده که دولت به آن باور دارد. این حالت از اولی کمی باورپذیرتر است ولی نه خیلی. به تناوب می‌توانیم مقادیری برای تولید ناخالص داخلی چین در سال ۱۹۷۸ و ۲۰۱۲ برگزینیم که چنان آشکارا باورنکردنی نیستند؛ مثلا این‌که اقتصاد، دوسوم بزرگ‌تر از رقم گزارش‌شده‌ی سال ۱۹۷۸ و یک‌چهارم کوچک‌تر از رقم گزارش‌شده‌ی سال ۲۰۱۲ بود (که در هر مورد، صرفا باید ۲ تریلیون دلار - ثروت هند - تولید خیالی را توجیه کنیم). هر طور که در نظر بگیرید، تطبیق‌دادن محاسباتیِ این برآوردهای

1. Harry X. Wu
2. The Conference Board

متناوب رشد با واقعیت مشهود، بسیار سخت است.

برای هرکس که از دهه‌ی ۱۹۸۰ زمان زیادی را در چین گذرانده، روشن است که (الف) چین برای مدتی طولانی به سرعت رشد کرده است و (ب) سرعت و طبیعت این رشد تقریبا قابل‌مقایسه با ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان بوده که هر کدامشان به‌طور غیرقابل‌انکاری بین ۸ تا ۱۰ درصد در سال، برای حدود ربع‌قرن در دوران پس از جنگ جهانی دوم، رشد کردند. مقاومت برخی ناظران در پذیرش این‌که چین به نتایج مشابهی با همسایگان خود و در اصل با استفاده از همان خط‌مشی در مسیر اقتصادی دست یافت، عجیب است. این شاید بازتاب این باور باشد که چون دولت چین در بسیاری امور سیاسی پنهان‌کار، اقتدارگرا و غیرقابل‌اعتماد است، لایه‌های اقتصادی آن نیز باید غیرقابل‌اعتماد باشد. این احساس قابل‌درک است ولی نتیجه، نه با منطق و نه با عمده‌ی شواهد، تصدیق نمی‌شود. یک دولت برای مشروعیتش، بسیار وابسته به رشد اقتصادی پایدار است و با آگاهی زیاد از نتایج فاجعه‌بار تکیه بر داده‌های بد، خود علاقه‌ای قوی در نگهداری آمارهایی دارد که تقریبا درست هستند، دست‌کم با توجه به روندها، حتی اگر با بالاترین استانداردهای علم آمار مدرن مطابقت نداشته باشند. داده‌های چین نیز مانند همه داده‌های اقتصادی باید با احتیاط استفاده شود، ولی آن‌ها قابل‌استفاده هستند.

برای مطالعه‌ی بیشتر

این پیشنهادها مهم‌ترین منابعی را که به‌سادگی در دسترس است برای هر فصل از کتاب، به‌منظور راهنمایی خوانندگانی که مایلند در موضوعاتی خاص بیشتر غور کنند، ارائه می‌کند. منابع اضافی با جزئیات در توضیحات آخر کتاب موجود است. چون هدف این کتاب خواننده‌ی غیرمتخصص انگلیسی‌زبان است، منابع ارجاع‌داده‌شده در این توضیحات کتاب‌شناسی و توضیحات پایانی عمدتا به زبان انگلیسی است. خوانندگان با توانایی خواندن زبان چینی منابع فراوانی را می‌توانند در کارهای دانشگاهی چینی و منابع معاصر در کتاب‌ها و مقالاتی که این‌جا فهرست شده‌اند بیابند. تمام مقالات ارجاع‌داده‌شده از دو منبع زیر:

- China Economic Quarterly
- Gavekal Dragonomics research service

به‌صورت عمومی در وب‌سایت زیر قابل‌دسترس است:

- http:// www.china- economy- book.com

نمای کلی

کسانی که خواهان فهم همراه با جزئیات بیشتر از توسعه‌ی اقتصاد چین طی دوره اصلاح و چالش‌های کنونی آن هستند، به چهار مجلد وزین ارجاع داده می‌شوند. این کتاب یک برخورد درسی آمرانه به موضوع دارد:

• Barry Naughton, The Chinese Economy: Transitions and Growth (MIT Press, 2007)

این کتاب با این‌که کمی حجیم است، عالی و دربرگیرنده‌ی مقالات بهترین محققان چین در جهان است:

• Loren Brandt and Thomas G. Rawski, eds., China's Great Economic Transformation (Cambridge University Press, 2008)

هر دو کتاب جامع است، اما متأسفانه تاحدی زمان‌شان گذشته است.

یک مجموعه‌ی معاصرتر و دارای نگاه به جلو از دیدگاه‌ها را می‌توان در دو سلسله‌ی گزارش بزرگ یافت که کار مشترکی از بانک جهانی و «مرکز تحقیقات توسعه‌ی شورای دولتی»، یک مرکز تحقیقاتی پیشرو در چین، است:

• China 2030: Building a Modern, Harmonious and Creative Society (2013, http://documents.worldbank.org/ curated/ en/ 2013/ 03/ 17494829/)

• Urban China: Toward Efficient, Inclusive and Sustainable Urbanization (2014, http://www.worldbank.org/ en/ country/ china/ publication/ urban- china- toward- efficient- inclusivesustainable-urbanization)

هر دو گزارش، خلاصه‌ای از بهترین تحقیقات اقتصادی کنونی درباره‌ی چین است و در این کتاب ارجاع بسیار به آن‌ها داده شده است. در بقیه‌ی این بخش و در توضیحات آخر کتاب، این دو منبع به‌صورت زیر نشان داده شده است:

• China 2030: World Bank/ DRC 2013

• Urban China: World Bank/ DRC 2014

فصل۱: نمای کلی: اقتصاد سیاسی چین

برای معرفی قابل‌فهم و به‌روزشده‌ی نظام حکومتی چین منبع زیر را ببینید:

• Tony Saich, Governance and Politics of China, 3rd ed. (Palgrave Macmillan, 2011)

یک بحث قدیمی‌تر اما هنوز مفید منبع است:

• Kenneth Lieberthal, Governing China: From Revolution to Reform, 2nd ed. (W. W. Norton, 2003)

یک معرفی ضروری از حزب کمونیست چین که به‌وسیله‌ی رئیس کارکنان روزنامه فایننشال تایمز در چین نوشته شده، این منبع است:

• Richard McGregor, The Party: The Secret World of China's Communist Rulers (Penguin Books, 2011)

این منبع، دانشگاهی‌تر اما کاملا خواندنی است و به‌خصوص برای درس‌هایی که از سقوط اتحاد شوروی گرفته می‌شود، مفید است:

• David Shambaugh, China's Communist Party: Atrophy and Adaptation (University of California Press, 2009)

این منبع، جزئیات ارزشمندی را از دهه‌ی سرنوشت‌ساز ۱۹۸۰ از چشم حزب کمونیست ارائه می‌کند؛ یعنی زمانی که عناصر دوران اصلاح چین در حال شکل گرفتن بود:

• Ezra Vogel, Deng Xiaoping and the Transformation of China (Belknap Press, 2013)

منبع آخر، تحلیل فشرده اما تحسین‌آمیز تنش‌ها بین دولت مرکزی و ادارت محلی است:

• Pierre Landry, Decentralized Authoritarianism in China: The Communist Party's Control of Local Elites in the Post-Mao Era (Cambridge University Press, 2008)

چکیده‌ی خواندنی ادبیات کشورهای توسعه‌ای آسیای شرقی و این‌که

استراتژی توسعه‌ی چین چطور با همسایگان آن مقایسه می‌شود، این منبع است:

• Joe Studwell, How Asia Works: Success and Failure in the World's Most Dynamic Region (Grove Press, 2013)

تحقیقات دانشگاه کلاسیک در این باره عبارتند از:

• Robert Wade, Governing the Market: Economic Theory and the Role of Government in East Asian Industrialization (Princeton University Press, 2003)

• Alice Amsden, Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialization (Oxford University Press, 1992)

• Chalmers Johnston, MITI and the Japanese Miracle: The Growth of Industrial Policy, 1925- 75 (MIT Press, 1982)

آخرین اما نه کم‌ارزش‌ترین کار، یک شرح دانشگاهی از نظریه‌ی پایه‌ای است که بسیار مشابه نظریه‌ی من است؛ این نظریه که چین باید به‌عنوان یک ترکیب منحصربه‌فرد از یک کشور توسعه‌ای آسیای شرقی و یک اقتصاد درحال‌گذار پساکمونیستی ارزیابی شود:

• Barry Naughton and Kellee S. Tsai, eds., State Capitalism, Institutional Adaptation, and the Chinese Miracle (Cambridge University Press, 2015)

به‌خصوص مقدمه‌ی این کتاب:

• Tsai and Naughton, "State Capitalism and the Chinese Economic Miracle" (1- 24)

فصل ۲: کشاورزی، زمین و اقتصاد روستایی

یک خلاصه‌ی خوب از توسعه کشاورزی چین این منبع است:

• Jikun Huang, Keijiro Otsuka, and Scott Rozelle, "Agriculture in China's Development: Past Disappointments, Recent Successes, and Future Challenges," in Brandt and Rawski, eds., China's Great

Economic Transformation, 467- 505

یک توصیف استاندارد از ظهور صنعت روستایی تحت لوای ادارات محلی این منبع است:

• Jean C. Oi, Rural China Takes Off: Institutional Foundations of Economic Reform (Stanford University Press, 1999)

مسئله‌ی زمین به‌طور جامع در این منبع پوشش داده شده است:

• World Bank/ DRC 2014

فصل ۳: صنعت و ظهور اقتصاد صادراتی

یک کار کلاسیک از اصلاحات صنعتی چین در اوایل دوران اصلاح این منبع است:

• Barry Naughton, Growing Out of the Plan: Chinese Economic Reform, 1978- 1993 (Cambridge University Press, 1996)

جزئیات بیشتر با دوره‌ی زمانی طولانی‌تر در این منبع در دسترس است که در بالا در بخش نگاه کلی ارجاع داده شد:

• Naughton 2007

یک خلاصه‌ی مختصر از اصلاحاتی که منجر به تغییر از مدل جایگزینی واردات به مدل صادرات‌محور شد، این منبع است:

• Nicholas Lardy, Foreign Trade and Economic Reform in China, 1978- 1991 (Cambridge University Press, 1993)

ارزیابی رفتار متأخرتر تجارت خارجی چین به منظور جلب رضایت سازمان تجارت جهانی این منبع است:

• Lardy, Integrating China into the Global Economy (Brookings Institution, 2001)

برای دستیابی به سابقه‌ی تاریخی بیشتر که تخمین‌های استانداردی از تولید ناخالص داخلی چین را طی سال‌های دهه‌ی ۲۰۰۰ نشان می‌دهد، می‌توان به این منبع مراجعه کرد:

• Angus Maddison in The World Economy (OECD, 2007)

یک نگاه هم‌چنان بحث‌برانگیز به موقعیت چین در حوالی سال ۱۸۰۰ منبع زیر است:

• Kenneth Pomeranz, The Great Divergence: China, Europe and the Making of the Modern World (Princeton University Press, 2001)

توصیف زنده، اما عمیقا تحقیق‌شده از تجارت تریاک که هم‌چنان دارای بینش‌های جالب درباره‌ی برپایی روند تولید در چین است، این است:

• Amitav Ghosh, River of Smoke (Farrar, Straus, & Giroux, 2011)

فصل ۴: توسعه‌ی شهری و تأسیسات زیربنایی

یک برداشت جامع از مسائل شهری‌سازی با منابع گسترده از ادبیات تحقیق به زبان‌های انگلیسی و چینی، این منبع است:

• World Bank/ DRC 2014

یک مرور همراه با جزئیات دیگر این منبع است:

• OECD Urban Policy Reviews: China 2015 (OECD Publishing, 2015)

یک تحقیق پرطرفدار سرزنده از حرکت شهری‌سازی چین به وسیله‌ی همکارم نوشته شده است:

• Tom Miller, China's Urban Billion: The Story behind the Biggest Migration in Human History (Asian Arguments, 2012)

فصل ۵: نظام بنگاه‌داری

در این فصل، مخصوصا چهار منبع مهم وجود دارد. یکی منبع زیر است که با قدرت این نظریه را بسط داده که بخش خصوصی به‌طور مرتب طی دوره‌ی اصلاح پیشرفت کرده و رشد اقتصادی چشمگیر چین به‌شدت به این پیشرفت وابسته است:

• Nicholas Lardy, Markets over Mao: The Rise of Private Business in China (Peterson Institute of International Economics, 2014)

منبع بعدی برعکس، استدلال می‌کند که تجربه‌ی کوتاه بخش خصوصی

نسبتا آزاد در دهه‌ی ۱۹۸۰ با یک مدل اقتصادی دولت‌محور در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ کنار گذاشته شد:

• Yasheng Huang, Capitalism with Chinese Characteristics: Entrepreneurship and the State (Cambridge University Press, 2008)

منبع زیر نیز (که در بالا در فصل ۱ ارجاع داده شد) استدلال قانع‌کننده‌ای را علیه فهم نقش دولت ارائه می‌کند:

• Tsai and Naughton 2014

بحث من درباره‌ی ساختار گروه‌های بنگاه‌های دولتی عمدتا از این منبع الهام گرفته است:

• Li- Wen Lin and Curtis J. Milhaupt, "We Are the (National) Champions: Understanding the Mechanisms of State Capitalism in China," Stanford Law Review 65 (April 2013), http:// works.bepress.com/ curtis- milhaupt/20

فصل ۶: نظام مالی و روابط دولت مرکزی با ادارات محلی

یک مرور قابل‌فهم از نظام مالی چین این منبع است که نویسنده‌اش یکی از معماران اصلاح مالیاتی در سال ۱۹۹۴ بود و از سال ۲۰۱۳ وزیر امور مالی است:

• Lou Jiwei, ed., Public Finance in China: Reform and Growth for a Harmonious Society (World Bank, 2008)

این گزارش حاوی بحثی مفید در مسائل مالی است (صفحات ۵۴ تا ۶۲ و ۲۲۶ تا ۳۷۱):

• World Bank/ DRC 2014

این منبع نیز ارزیابی‌ای جامع از نظام انتقال بودجه از مرکز به ادارات محلی دارد (صفحات ۱۵۹ تا ۲۲۸):

• OECD Urban Policy Reviews: China 2015

یک بحث فنی درباره‌ی نظام انتقال بودجه از مرکز به ادارات محلی منبع زیر است:

• Xiao Wang and Richard Herd, "The System of Revenue Sharing and Fiscal Transfers in China," OECD Economics Department Working Papers, No. 1030 (OECD Publishing, 2013)

یک مطالعه‌ی تطبیقی ساده از مسائل رابطه‌ی حکومت مرکزی با ادارات محلی بین چین و هند، این است که به ما یادآوری می‌کند این مسائل مؤثر مدیریتی در یک کشور بزرگ، منحصر به چین نیست:

• William Antholis, Inside Out India and China: Local Politics Go Global (Brookings Institution, 2013)

فصل ۷: نظام پولی

پیشکسوت متخصصان پولی چین نیکولاس لاردی است که بیشتر عمر خود را از اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ به گشودن رازهای این نظام مبهم اختصاص داده است. کسانی که به درک عمیق‌تر امور مالی چین علاقه دارند، باید از سه کتاب او بهره بگیرند. اولین کتاب، تکامل نظام بانک‌داری را در دو دهه‌ی اول اصلاح توصیف می‌کند و شرح می‌دهد که چطور این امر به ورشکستگی چشمگیر بانک‌های چینی در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ منجر شد:

• Nicholas Lardy, China's Unfinished Economic Revolution (Brookings Institution,
1998)

این کتاب، مکانیسم‌های سرکوب مالی را تحلیل می‌کند و آزادسازی نرخ بهره را به‌عنوان کلید قفل شدن رشد در آینده ارزیابی می‌کند:

• Nicholas Lardy, Sustaining China's Economic Growth after the Global Financial Crisis (Peterson Institute of International Economics, 2012)

این منبع (که بالاتر در فصل ۵ ارجاع داده شد) نیز خیلی خوب استدلال می‌کند که اکنون اکثر اعتبارات بانکی به بخش خصوصی می‌رود:

• Nicholas Lardy, Markets over Mao

نگاهی عبوسانه اما به‌شدت پراطلاعات به بازار سرمایه‌ی چین که نوشته‌ی

دو بانک‌دار سابق است نیز در این منبع یافت می‌شود:

• Carl Walter and Fraser Howie, Red Capitalism: The Fragile Financial Foundation of China's Extraordinary Rise (John Wiley, 2012)

فصل ۸: انرژی و محیط‌زیست

مروری درخشان و در دسترس از نظام انرژی چین این منبع است که متأسفانه اکنون تاحدی تاریخش گذشته است:

• Daniel Rosen and Trevor Houser, China Energy: A Guide for the Perplexed (Peterson Institute for International Economics, 2007)

مرور تازه‌تر و هم‌چنین دانشگاهی‌تر این منبع است:

• Philip Andrews- Speed, The Governance of Energy in China: Transition to a Low- Carbon Economy (Palgrave Macmillan, 2012)

گروه انرژی چین در کتابخانه‌ی ملی برکلی تحت مدیریت مارک لوین، کاری عالی در زمینه‌ی رصد استفاده از ساختار انرژی چین و مدل‌سازی خط‌سیر آینده‌ی مصرف انرژی و انتشار گازهای گلخانه‌ای این کشور انجام داده است. دو کار از مهم‌ترین کارهای آن‌ها، این‌ها است:

• Key China Energy Statistics 2014

که بر اساس منبع ارزشمند زیر است:

• China Energy Databook, (http:// china.lbl.gov/ research- projects/ china- energy- databook)

و

• Nan Zhou et al., "China's Energy and Emissions Outlook to 2050: Perspectives from Bottomup Energy End- Use Model," Energy Policy 53 (February 2013), also available at: https:// china.lbl.gov/ sites/ all/ files/ lbl- 4472e- energy- 2050april- 2011.pdf

برای خلاصه‌ی کلی‌تر از مسائل زیست‌محیطی چین، این‌ها را ببینید:

• Elizabeth Economy, The River Runs Black: The Environmental Challenge to China's Future, 2nd ed. (Cornell University Press,

2010)

• Ma Jun, China’s Water Crisis (Pacific Century Press, 2004)

• Jonathan Watts, When a Billion Chinese Jump: How China Will Save Mankind— Or Destroy It (Scribner, 2010)

شاخص عملکرد زیست‌محیطی ییل، داده‌های مقایسه‌ای عالی‌ای در همه شکل‌های تخریب زیست‌محیطی فراهم کرده است که در منبع زیر موجود است:

• http:// epi.yale.edu/ epi

داده‌های جامع درباره‌ی انتشار گازهای گلخانه‌ای در پایگاه داده‌های شاخص‌های تحلیلی اقلیمی مؤسسه‌ی منابع طبیعی جهانی به نشانی زیر موجود است:

• http:// cait.wri.org/ historical

فصل ۹: جمعیت‌شناسی و بازار کار

کار استانداردی درباره‌ی جمعیت‌شناسی چین کتاب زیر است. با این‌که روشن است این کتاب، توسعه‌های اخیر را پوشش نداده، یک منبع معتبر درباره‌ی مرگ‌ومیرهای قحطی چین بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ است که به افزایش جمعیت و تلاش برای کنترل رشد جمعیت در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ منجر شد و این امر به سیاست تک‌فرزندی انجامید:

• Judith Banister, China’s Changing Population (Stanford University Press, 1987)

برای جزئیات قطحی بزرگ که به‌وسیله‌ی یک روزنامه‌نگار سرسخت و قهرمان چینی انجام شد، کتاب زیر را ببینید:

• Yang Jisheng, Tombstone: The Untold Story of Mao’s Great Famine (Farrar, Straus & Giroux, 2012)

مروری عالی بر مسائل بازار کار، این‌جا است:

• Fang Cai, Albert Park, and Yaohui Zhao, “The Chinese Labor Market in the Reform Era,” in Brandt and Rawski, China’s Great

Economic Transformation, 167- 214

فکر «نقطه‌ی عطف لویس» از این‌جا آمده است:

• W. Arthur Lewis, "Economic Development with Unlimited Supplies of Labour," Manchester School of Economic and Social Studies 22 (1954): 139- 91, (http://www.globelicsacademy.net/ 2008/ 2008- lectures/lewis%20unlimited%20labor%20supply%201954.pdf)

یک خلاصه و توضیح مختصر از ارتباط نقطه‌ی عطف لویس با چین در این منبع یافت می‌شود. خواندن این مقاله برای هر کسی که می‌خواهد پویایی‌های رشد در یک اقتصاد درحال‌توسعه را درک کند و تفاوت این پویایی با کشورهای ثروتمند را بفهمد، ضروری است:

• World Bank/ DRC 2014, 89

فصل ۱۰: اقتصاد مصرفی نوظهور

مطالعه‌ی پژوهشی همراه با جزئیات درباره‌ی اقتصاد مصرفی چین، امری مربوط به آینده است. من در عوض، به‌شدت متکی به تحقیقات تجاری‌ای بوده‌ام که شامل کارهای انجام‌شده به‌وسیله‌ی همکارانم در مؤسسه «گویکال دراگونومیکز» است که در وب‌سایت عمومی این شرکت در دسترس است:

• http://www.china-economy-book.com

بهترین بحث‌ها درباره‌ی اندازه‌ی طبقه‌ی متوسط چین، تله‌ی درآمد متوسط و ایجاد تور ایمنی اجتماعی در این منبع است:

• World Bank/ DRC 2014, 104- 5 and 198- 214

فصل ۱۱: توافق اجتماعی: نابرابری و فساد

توضیح کلاسیک این دیدگاه که نابرابری به‌طور طبیعی طی یک دوره‌ی صنعتی‌سازی سریع، افزایش می‌یابد و سپس در قالب بلوغ اقتصاد کاهش پیدا می‌کند، این‌جا یافت می‌شود:

• Simon Kuznets, "Economic Growth and Income Inequality,"

American Economic Review 45, no. 1 (1955): 1- 28; available at https:// www.aeaweb.org/ aer/ top20/ 45.1.1-28.pdf

این منبع نیز دارای بحث‌های بسیار خوب درباره‌ی مسائل نابرابری چین است:

• World Bank/ DRC 2014

برنامه‌ی فقر و نابرابری بانک جهانی جای خوبی برای یافته‌های بیشتر است:

• http://web.worldbank.org/WBSITE/EXTERNAL/EXTDEC/EXTRESEARCH/ EXTPROGRAMS/0,,contentMDK:20227695~menuPK:475424~pagePK:478091~piPK:475420~theSitePK:475417,00.html

برای بحث درباره‌ی فساد، من شدیدا متکی به این منبع بودم:

• Andrew Wedeman's excellent Double Paradox: Rapid Growth and Rising Corruption in China (Cornell University Press, 2012)

بهترین شرح این دیدگاه که فساد عنان‌گسیخته، دارای خطر جلوگیری از رشد اقتصادی است و نظام سیاسی را تضعیف می‌کند، در این‌جا یافت می‌شود:

• Minxin Pei, China's Trapped Transition: The Limits of Developmental Autocracy (Harvard University Press, 2006)

فصل ۱۲: تغییر مدل رشد

در میان موج بحث‌ها از بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ درباره‌ی نیاز چین به «متوازن‌سازی دوباره» یا «تغییر مدل رشد» آن، دو منبع بالاتر ایستاده است. یکی این منبع است که آگاهانه به‌عنوان یک برنامه‌ی عمل جامع برای دو دهه‌ی آینده طراحی شده است:

• World Bank/ DRC 2013

و دیگری منبعی است که به وسیله‌ی سازمان همکاری اقتصادی و توسعه منتشر شده و یک ارزیابیِ همراه با جزئیات و موشکافانه درباره‌ی چالش‌های کنونی چین و اصلاحاتی است که برای پاسخ به آن‌ها نیاز دارد:

• Economic Survey of China 2015, OECD; available at http://www.oecd.org/ eco/ surveys/ economic- survey- china.htm

فصل ۱۳: کلام آخر: چین و جهان

چون خیزش چین به‌عنوان یک قدرت اقتصادی جهانی بسیار تازه است، بحث‌های دقیق تأثیر آن و این‌که کشورهای دیگر چطور ممکن است به آن واکنش نشان دهند، نادر است. در عوض، ما با حجم عظیمی از پوشش‌های رسانه‌ای نفس‌گیر و مستنداتی مواجه هستیم که پشت‌شان انگیزه‌های سیاسی هست. سه کتاب، ارزش نگاه‌کردن برای یافتن دیدگاهی متعادل‌تر دارند. اولی یک تحقیق با نگاه دقیق به مزایا و معایب مشغول‌شدن چین به آفریقا است که به‌خوبی فرضیات اولیه را درباره‌ی این‌که چین صرفا یک مداخله‌کننده‌ی نواستعمارگر است و مایل است منابع طبیعی را استخراج کند و دیکتاتورها را روی کار بیاورد، اصلاح می‌کند:

• Deborah Brautigam, The Dragon's Gift: The Real Story of China in Africa (Oxford University Press, 2011)

یک مطالعه‌ی دقیق درباره‌ی ظرفیت نظامی روزافزون چین این منبع است:

• George J. Gilboy and Eric Heginbotham, Chinese and Indian Strategic Behavior: Growing Power and Alarm (Cambridge University Press, 2012)

آخرین کتاب هم قدرت و انعطاف‌پذیری عظیم مؤسسات جهانی موجود و دشواری زیادی که پیش روی چین در تغییر آن‌ها خواهد بود را دست‌کم می‌گیرد:

• Edward Steinfeld, Playing Our Game: Why China's Rise Doesn't Threaten the West (Oxford University Press, 2010)

توضیحات

فصل ۱

۱- در همه این تعمیم‌دادن‌ها، این نکته قابل‌ذکر است که فعالیت‌های داخلی حزب محرمانه نگه داشته می‌شود، بنابراین جزئیات بسیاری درباره چگونگی عملکرد قدرت وجود دارد که ما از آن‌ها بی‌اطلاعیم. من سعی می‌کنم مسائل را در قالب اجماع‌نظر محققان سیاسی چینی نشان بدهم. اما محققان در برخی مسائل کلیدی با هم اختلاف دارند، برای مثال در میزان قدرتی که در اختیار رئیس‌جمهور فعلی، شی جین‌پینگ، است. برخی معتقدند که او از مقدار زیادی اقتدار شخصی برخوردار است که از زمان مائو تسه‌تونگ تاکنون سابقه نداشته است و این امری است که هر کسی می‌تواند از رسانه‌های چینی نیز دریابد. دیگران، به‌خصوص آلیس ال. میلر، از محققان سرشناس دانشگاه استنفورد، بر اساس خوانش دقیق اسناد حزب، استدلال می‌کند که شی، داخل یک مکانیسم اجماع‌نظر از حلقه‌ی درونی حزب عمل می‌کند و این مکانیسم او را محدود می‌کند. نگاه کنید به:

• Alice Lyman Miller, "The Trouble with Factions," China Leadership Monitor No.46 (March 2015) (http://www.hoover.org/ sites/ default/ files/ research/ docs/clm46am.pdf.)

۲- بـه بیـان دقیق‌تـر، انتقـال قـدرت ظـرف چندیـن مـاه صـورت می‌گیـرد، بـا انتقـال کنتـرل حـزب بـه کنگـره‌ی حـزب در پاییـز و انتقـال کنتـرل دولـت و ارتـش بـه کنگـره‌ی ملـی خلـق در مـاه مـارس بعـد از آن. به‌خصـوص بـرای انتقـال قـدرت در سال ۱۹۹۲ به این منبع نگاه کنید:

• Ezra Vogel, Deng Xiaoping and the Transformation of China (Harvard University Press, 2012), 684- 88.

۳- از لحـاظ قانونـی، چندیـن حـزب دیگـر وجـود دارنـد، امـا در عمـل، نـه روی حکومت تأثیر دارند، نه حقی برای شرکت در انتخابات دارند.

-۴

• Richard McGregor, The Party: The Secret Life of China's Communist Rulers (Allen Lane, 2010), 72.

۵- بـرای بحثـی بـا جزئیـات بیشـتر دربـاره‌ی فراینـد برنامه‌ریـزی بـرای سیاست‌گذاری‌های چین و غرب، نگاه کنید به:

• Philip C. C. Huang et al., "Development 'Planning' in Present-Day China— Systems, Process and Mechanism," in Modern China 20, no. 10 (2013): 1-78.

۶- در واقـع، یـک نام‌گـذاری غلـط اسـت چراکـه اسـتثنائات زیـادی، بسـیاری از خانواده‌هـا را قـادر می‌سـازد بیـش از یـک فرزنـد داشـته باشـند. بـرای جزئیـات بیشتر فصل ۸ را ببینید.

-۷

• Pierre Landry, Decentralized Authoritarianism in China (Cambridge University Press, 2008), 6- 8

۹

• China Ministry of Finance, Report on the Implementation of the Central and Local Budgets in 2013 and on the Draft Central and

Local Budgets for 2014, March 15, 2014 (http:// www.npc.gov.cn/ englishnpc/Speeches/ 2014- 03/ 18/ content- 1856702.htm)

۸- داده‌های این پاراگراف از این منبع آمده است:

• Barry Naughton, Growing Out of the Plan: Chinese Economic Reform 1978- 1993 (Cambridge University Press, 1995), 40-50.

۹- انواع دیگری از این استدلال در این منابع یافت می‌شود:

• Susan Shirk, China: Fragile Superpower (Oxford University Press, 2008)

• Minxin Pei, China's Trapped Transition (Harvard University Press, 2006)

• Will Hutton, The Writing on the Wall (Free Press, 2006)

-۱۰

• Vogel 2012, 677

-۱۱

• Ibid., 677- 81

۱۲- در زبان چینی این عبارت است:

• fazhan cai shi ying daoli.

که اغلب این‌طور ترجمه می‌شود: «توسعه فقط یک حقیقت دشوار است.» من بسیار خشنود شدم از توضیح رابرت کاپ درباره‌ی این‌که «قانون آهنین» دارای این معنی ضمنی است که توسعه بیشتر یک فرمان مثبت بود که به‌وسیله‌ی حزب صادر شد، تا این‌که یک ضرورت غیرقابل‌اجتناب و شاید ناخوشایند باشد.

-۱۳

• Vogel 2012, 423

-۱۴

• David Shambaugh, China's Communist Party: Atrophy and Adaptation (Woodrow Wilson Center, 2008), 60- 81.

-۱۵

• Andrew Batson, "Is China Heading for the Middle- Income Trap?" Gavekal Dragonomics research note, September 6, 2011.

۱۶- یکی از منابع ارائه‌کننده‌ی مدل توسعه آسیای شرقی که عمدتا در این بخش تشریح شده، منبع زیر است:

• Joe Studwell, How Asia Works (Profile Books, 2013)

برای جزئیات بیشتر، به منابع بخش «برای مطالعه‌ی بیشتر» نگاه کنید و هم‌چنین به این منبع:

• Arthur Kroeber, "Developmental Dreams: Policy and Reality in China's Economic Reforms," in Scott Kennedy, ed., Beyond the Middle Kingdom: Comparative Perspectives on China's Capitalist Transformation (Stanford University Press, 2011)

۱۷- این مشاهدات علاوه بر استادول، به‌وسیله‌ی جیمز فالوز نیز در پیمایش مفید او در دهه‌ی ۱۹۸۰ درباره‌ی خیزش اقتصادهای آسیایی ارائه شده است. نگاه کنید به:

• Looking at the Sun (Vintage, 1995)

۱۸- نگاه کنید به:

• Yasheng Huang, Capitalism with Chinese Characteristics (Cambridge University Press, 2008)

۱۹- برای یک بحث خوب درباره‌ی محاسبات تایوان از این لحاظ، این منبع را ببینید:

• Jay Taylor's biography of Chiang Ching- kuo, The Generalissimo's Son (Harvard University Press, 2000)

۲۰- عبارت «ردشدن از رودخانه با احساس‌کردن سنگ‌ها» مرتبا هم به‌وسیله‌ی دنگ و همه رقیبش، چین یون، استفاده شده است. چن مقام محفظه‌کارتری بود که اساسا در دهه‌ی ۱۹۸۰، ادارات برنامه‌ریزی اقتصادی چین را مدیریت می‌کرد. تصمیم پلنوم سوم در سال ۲۰۱۳ که یک سند اقتصادی استراتژیک مهم بود و دیدگاه شی جین‌پینگ را درباره‌ی توسعه اقتصادی نشان می‌داد (با جزئیات بیشتر درباره‌ی آن در فصل ۱۱ بحث شده

است)، از عبارت عجیب «تقویتِ ترکیب طراحی سطح‌بالا با ردشدن از رودخانه با احساس‌کردن سنگ‌ها» استفاده کرده است. این عبارت، نشان‌دهنده‌ی تضادی بین تمایل رهبران چین برای برنامه‌های شامل همه‌چیز و واقعیت آشفته و بغرنجی بود که با آن مواجه بودند.

۲۱- شامل ۲۲ استان است به همراه ۵ «منطقه‌ی خودگران» که ظاهرا برای اعطای میزانی از خودمختاری به اقلیت‌های قومی بزرگ ایجاد شده بود و نیز ۴ شهر مستقل که بزرگ‌ترین آن‌ها (چونگ‌قینگ)، سرزمینی به اندازه‌ی اتریش را اشغال کرده بود. همه این واحدهای مدیریتی در سلسله‌مراتب اداری چین در سطح برابری هستند و در این کتاب، مشترکا تحت عنوان «شهرستان‌ها» از آن‌ها یاد می‌شود.

فصل ۲

-۱

• Wing Thye Woo, "The Art of Reforming Centrally- Planned Economies: Comparing China, Poland and Russia," Journal of Comparative Economics (June 1994): 276– 308.

۲- توصیفی دقیق از کشاورزی دوران اجتماع‌گرایی اصلاحات اولیه کشاورزی در این منبع است:

• Naughton 2008, 252– 66

و در این منبع:

• Lardy 2014, 60– 62

برای نگاهی با جزئیات بیشتر به توسعه کشاورزی چین این منبع را ببینید:

• Jikun Huang, Keijiro Otsuka, and Scott Rozelle, "Agriculture in "China's Development: Past Disappointments, Recent Successes and Future Challenges," in Loren Brandt and Thomas G. Rawski, eds., China's Great Economic Transformation (Cambridge University Press 2008), 467– 505

بحثی همراه با جزئیات درباره کشاورزی چین تا سال ۱۹۸۲ در این منبع

موجود است:

• Nicholas Lardy, Agriculture in China's Modern Economic Development (Cambridge University Press, 1983)

۳- این داده‌ها از منبع زیر استخراج شده است:

• Naughton 2008, 260– 65

داده‌های پس‌انداز نقدی روستایی از این منبع برداشته شده است:

• Jean Oi, Rural China Takes Off: Institutional Foundations of Economic Reform (Stanford University Press, 1999), 26

-۴

• Naughton 1995, 153

-۵

• Naughton 2008, 285– 88

در سال ۱۹۹۵، اشتغال کل در چین ۶۸۰ میلیون نفر بود که از آن میان، ۱۵۰ میلیون نفر در بنگاه‌های روستایی کار می‌کردند (CEIC/ NBS).

۶- داده‌های دولتی چین که از پایگاه داده‌های CEIC برداشته شده است. این شاخص نسبت سرانه درآمد خالص شهری سرانه درآمد خالص روستایی است.

۷- شکاف درآمد روستایی و شهری در این منبع شرح داده شده است:

• China 2030: Building a Modern, Harmonious and Creative Society (2013, http://documents.worldbank.org/curated/en/2013/03/17494829/) hereafter World Bank/ DRC 2013, 9

و نیز به این منبع نگاه کنید:

• Urban China: Toward Efficient, Inclusive and Sustainable Urbanization (2014, http://www.worldbank.org/en/country/china/publication/urban-chinatoward-efficient-inclusive-sustainable-urbanization) hereafter World Bank/DRC 2014, 105. Rural pension coverage: Thomas Gatley and Andrew Batson, "China's Welfare State: Mission Accomplished?" Gavekal Dragonomicsresearch

note, March 19, 2013

۸- تعریف بانک جهانی از فقر مطلق، خرج روزانه کمتر از ۱,۲۵ دلار است به قیمت دلار سال ۲۰۰۵ که با برابری قدرت خرید تعدیل شده باشد. به منبع زیر نگاه کنید که کاهش تعداد زیر خط فقر را از سال ۱۹۹۰ با آستانه‌های ۲ دلار، ۴ دلار و ۵ دلار در روز نشان داده است:

• http:// povertydata.worldbank.org/ poverty/ country/ CHN

با هر معیاری، تلاش‌ها برای کاهش فقر در چین موفقیت‌آمیزتر از هر کشور درحال‌توسعه دیگری بوده است.

۹- پیمایش «لندسا»، پنجمین پیمایش با این عنوان:

• China's Farmers Benefiting from Land Tenure Reform

فوریه‌ی ۲۰۱۱، بازیابی شده از:

• http:// www.landesa.org/ wherewe-work/ china/ research-report- 2010- findings- 17- province- china- survey/

مخصوصا این‌که «لندسا» به این نتیجه رسید که ۶۳ درصد از کشاورزان مجوز حق زمین داشتند، ۵۳ درصد قرارداد حق زمین داشتند، اما تنها ۴۴ درصد هر دو را که در قوانین نیاز بود، داشتند. «لندسا» هم‌چنین متوجه باقی‌ماندن برخی سوءاستفاده‌ها شد؛ از جمله غرامت ناکافی برای تبدیل زمین برای مصارف شهری و اجاره‌ی اجباری به شرکت‌های فراورده‌های کشاورزی. هم‌چنین به تحقیق منتشرنشده‌ی زیر در کنفرانس بانک جهانی درباره‌ی اجاره‌ی زمین در مارس ۲۰۱۵ نگاه کنید:

• John Bruce, "China's Land System Reform: What Comes after the Third Plenum?"

-۱۰

• World Bank/ DRC 2014, 17.

۱۱- این آرایش ممکن است برای آمریکایی‌ها که از حق آزاد نگهداری ملک استفاده می‌کنند، عجیب به نظر برسد، اما در کشورهای دیگر وجود دارد. بیشتر آپارتمان‌ها در انگلستان استیجاری است و همین‌طور، تمام املاک در هنگ کنگ که دوره‌ی زمانی معمول برای اجاره آن‌ها ۹۹ سال است.

۱۲- «زمین ساختمانی روستایی» به زمین‌های روستایی‌ای اشاره دارد که بیشتر برای سازه‌ها به کار می‌رود (عمدتا مسکن روستایی، اما هم‌چنین ساختمان‌های تجاری و صنعتی در مقیاس کوچک) تا برای کشت و زرع.

۱۳- این بحث بیشتر پیگیر منبع زیر است:

• Bruce 2015.

برای بحثی خوب درباره‌ی بیشتر توسعه‌های اخیر در زمینه اصلاحات زمین، منبع زیر را ببینید:

• Barry Naughton, "Is There A 'Xi Model' of Economic Reform? Acceleration of Economic Reform since Fall 2014," China Leadership Monitor No. 46 (Winter 2015) (http:// www.hoover.org/ publications/ china- leadership- monitor/ spring- 2015- issue- 46

۱۴- بحث مشابهی در زمینه‌ی مالکیت شهری وجود دارد که در آن نیز ثبت اسامی مردان دست بالا را دارد. به منبع زیر نگاه کنید:

• Leta Hong Fincher, Leftover Women: The Resurgence of Gender Inequality in China (Zed Books, 2014).

۱۵- به دو منبع زیر نگاه کنید:

• Lester Brown, Who Will Feed China (Worldwatch Institute, 1995)

• Full Planet, Empty Plates: The New Geopolitics of Food Scarcity (W. W. Norton, 2012).

-۱۶

• Will Freeman, "How To Feed a Dragon," Gavekal Dragonomics research note, February 26, 2013.

۱۷- هم‌چنین تأکید بر امنیت غذایی، گسترده‌تر شده و فراتر از حداقل کردن واردات رفته است، از جمله ایمنی غذا که نگرانی روزافزون طبقه‌ی متوسط شهری چین است. به منبع زیر نگاه کنید:

• Robert Ash, "A New Line on Food Security," China Economic Quarterly (September 2014): 45- 48.

فصل ۳

۱- داده‌های تجاری از سازمان تجارت جهانی آمده است. داده‌های تولید از پایگاه داده‌های تجمیع‌شده‌ی حساب‌های ملی سازمان ملل متحد محاسبه شده است:

• http:// unstats.un.org/ unsd/ snaama/ selbasicFast.asp

در سال ۲۰۱۳، ارزش افزوده‌ی تولید در چین ۲,۷۴ تریلیون دلار آمریکا یا ۲۳ درصد کل جهان بود که در آن میان، سهم ایالات متحده ۲,۰۳ تریلیون دلار بود (۱۷ درصد). یک مقایسه‌ی تطبیقی بین کشورها این‌جا انجام شده است:

• Daniel J. Meckstroth, "China Has a Dominant Share of World Manufacturing," Manufacturers Alliance for Productivity and Innovation, January 6, 2014, https:// www.mapi.net/china- has- dominant- share- world- manufacturing

۲- برای سهم چین در تولید ناخالص داخلی جهان طی ۲ هزار سال گذشته، این‌جا را نگاه کنید:

• Maddison 2007

برای یک دیدگاه هنوز مناقشه‌برانگیز به موقعیت چین حوالی سال ۱۸۰۰ میلادی، به این منبع نگاه کنید:

• Pomeranz 2001

۳- بریتانیا برای جستجوی یک کالا به جز نقره به منظور متوازن ساختن تجارت خود با چین، به رشد صادرات تریاک در مستعمرات هندی خود متوسل شد. چین مانع واردات این ماده مخدر شد و تلاش این کشور برای ممانعت از آن، به جنگ انجامید. بریتانیا جنگ را برد و تحت یک قرارداد متعاقب آن، بریتانیا و دیگر قدرت‌های اروپایی، حق تجارت گسترده‌ای در داخل چین به دست آوردند. برای یک توصیف داستانی زنده اما عمیقا مطالعه‌شده از تجارت تریاک به این منبع مراجعه کنید:

• Amitav Ghosh, River of Smoke (Farrar, Straus, & Giroux, 2011)

هم‌چنین این را هم ببینید:

• Julia Lovell, The Opium War: Drugs Dreams and the Making of Modern China (Macmillan, 2011)

-۴

• Prasannan Parthasarathi, Why Europe Grew Rich and Asia Did Not (Cambridge University Press, 2011)

۵- برای یک بحث اقناع‌کننده در باب اهمیت زیرساخت‌های حقوقی «نرم» هنگ کنگ برای توسعه‌ی اقتصادی چین در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، به این نگاه کنید:

• Yasheng Huang, Capitalism with Chinese Characteristics (Cambridge University Press, 2008), 1- 10

۶- برای داده‌های مربوط به قیمت‌ها به این‌جا مراجعه کنید:

• Lardy 2014. For SOE market share data, see Loren Brandt, Thomas Rawski, and John Sutton, "China's Industrial Development," in Loren Brandt and Thomas G. Rawski, eds. China's Great Economic Transformation (Cambridge University Press, 2008): 572

۷- برای یک توضیح در دسترس درباره‌ی «دوران طلایی» صادرات چین، این‌جا را ببینید:

• Alexandra Harney, The China Price (Penguin Books, 2008)

۸- واسلاو اسمیل، محقق حوزه‌ی محیط‌زیست، محاسبه کرده است که چین طی سه سال ۲۰۱۳-۲۰۱۱، بیش از کل قرن بیستم در آمریکا، سیمان مصرف کرده است. این یک آمار ترسناک است، اما با این واقعیت پیچانده شده است که در چین عملا همه‌ی مسکن‌ها و بیشتر جاده‌های روستایی از سیمان ساخته می‌شوند، درصورتی‌که مسکن‌های دارای اسکلت چوبی و راه‌های آسفالت در آمریکا رایج است. با محاسبه‌ی سرانه مصرف چین، مشخص می‌شود که بر خلاف کشورهای بزرگ آسیایی، مصرف فولاد و سیمان در چین هنوز بالا به نظر می‌رسد، اما نه این‌چنین عجیب‌وغریب. به این‌جا نگاه کنید:

• http://www.independent.co.uk/news/world/asia/how-did-china-ause-more-cement-between-2011-and-2013-than-the-us-used-in-the-entire-20th-century-10134079.html

برای یک چشم‌انداز خوب به صنعت سیمان، به این منبع مراجعه کنید:

• http://www.globalcement.com/magazine/articles/796-china-first-in-cement

۹- برای تصمیم‌گیری روشن درباره‌ی ساخت چین ۲۰۲۵، به این منبع نگاه کنید:

• Scott Kennedy, "Made in China 2025," Center for Strategic and International Studies, June 1, 2015, http://csis.org/publication/made-china-2025. The original policy document (in Chinese) is at http://news.china.com/domestic/945/20150519/19710486-all.html

۱۰- برای این مقایسه نگاه کنید به:

• Kroeber 2011

۱۱- محاسبه‌ی مهاجرت‌های رفت‌وبرگشتی غیرممکن است، اما تحلیل‌گران مدت‌ها به‌طور تخمینی یک‌سوم آمار را از این نوع در نظر گرفته‌اند.

۱۲- نگاه کنید به:

• Brandt, Rawski, and Sutton 2008

۱۳- این منبع را ببینید:

• G. E. Anderson, Designated Drivers: How China Plans to Dominate the Global Auto Industry (John Wiley, 2012)

برای نسخه‌ای فشرده‌تر این‌جا را ببینید:

• Anderson, "Fat Profits, Fat Failures," China Economic Quarterly (June 2012): 43- 47

۱۴- برای یارانه‌های آمریکا این را نگاه کنید:

• Lardy 2014, 35- 36

۱۵- نگاه کنید به:

• Lardy 2014

۱۶- در بیشتر این دوره میانگین قیمت بنزین معمولی در جایگاه‌های چین حدود لیتری ۷,۵ رنمینبی و نرخ مبادله‌ی رنمینبی/دلار آمریکا به‌طور متوسط حدود۶,۳ بود. این امر به معنی قیمت میانگین ۴,۵۲ دلاری هر گالن در مقایسه با متوسط قیمت ۳,۷۵ دلاری جایگاه‌های آمریکا است. محاسبه‌شده از داده‌های دفتر اطلاعات انرژی:

• http:// www.eia.gov/ dnav/ pet/ pet- pri- gnd- dcus- nus- w.htm

۱۷- این امر تاحدی نشان‌دهنده‌ی فرمول قیمت‌گذاری‌ای است که دولت در اواخر سال ۲۰۰۹ اتخاذ کرد و از آن موقع تا کنون آن را تعدیل کرده است. طبق این فرمول، نهاد ناظر قیمت‌ها می‌بایست قیمت‌های جایگاه‌ها را مطابق قیمت‌های نفت خام تغییر می‌داد، اما اگر قیمت‌های نفت خام پایین‌تر از بشکه‌ای ۸۰ دلار یا بالاتر از بشکه‌ای ۱۳۰ دلار می‌رفت، احتیاط به خرج می‌داد تا با محدود ساختن دامنه‌ی این تغییرات، مانع بی‌ثباتی شود. به‌علاوه، دولت میزانی از سقوط قیمت بنزین را با افزایش مالیات‌های غیرمستقیم جبران می‌کرد.

۱۸- قیمت‌گذاری الکتریسیته پیچیده است و شکی نیست که ادارات محلی گه‌گاه شبکه‌های برق محلی را وادار می‌سازند برای کاربران موردپسند آن‌ها برق ارزان‌قیمت فراهم کنند. اما تحقیقات نتوانسته‌اند قیمت‌گذاری سیستماتیک پایین برق را در سرتاسر کشور نشان دهند. آخرین قیمت‌های برق آمریکا که مربوط به اداره‌ی اطلاعات انرژی است، گزارش کرده قیمت برق صنعتی به‌طور میانگین هر کیلووات‌ساعت ۶,۶۵ سنت در دسامبر ۲۰۱۴ بوده است:

• http:// www.eia.gov/ electricity/ monthly/epm- table- grapher.cfm?t=epmt- 5- 6- a

طبق داده‌های CEIC، این قیمت برای چین، ۰,۷۹ رنمینبی یا حدود ۱۲,۷ سنت با نرخ مبادله‌ی ارز کنونی بود.

۱۹- برای سال‌های بسیار از جمله کشورهای انگشت‌شماری بود که در «فهرست اولویت مراقبت» در زیرپاگذاشتن مالکیت فکری در گزارش سالانه‌ی

«اسپشیال ۳۰۱» نمایندگان تجاری ایالات متحده حضور داشت. به این‌جا نگاه کنید:

• https:// ustr.gov/ sites/ default/ files/ 2015- Special- 301- Report- FINAL.pdf

۲۰- فرانسیس کابوت لاول قادر نبود برنامه‌ها یا طراحی‌های ماشین‌های نساجی را که برای تولید کارآمد منسوجات اساسی بود، بخرد. بنابراین به کارخانه‌های لنکشایر رفت و یادداشت‌های دقیقی از ماشین‌آلات تهیه کرد تا در برگشت قابل‌کپی‌کردن باشند. نقش منسوجات در اقتصاد جهانی دهه‌ی ۱۸۲۰ قابل‌مقایسه با نقش وسایل الکترونیکی امروز است؛ کاری که لاول کرد اکنون می‌توان با فاش‌شدن نقشه‌های صنعتی این وسایل مقایسه شود.

۲۱- برای یک مقدمه‌ی عالی، خواندنی و غیرفنی درباره‌ی این سؤال که نوآوری چیست، این‌جا را ببینید:

• Amar Bhidé, The Venturesome Economy (Princeton University Press, 2008)

۲۲- فرهنگ لغات، استاندارد چینی زیژو را «استقلال، خودمختاری» ترجمه می‌کنند:

• Far East Chinese- English Dictionary [Far East Book Company, 1993]

یا «عمل به تصمیم خود، تصمیم‌گیری برای خود»:

• Hanying Cidian [Commercial Press, 1995]

روشن است که این لغت به «زیژوقوان» مربوط است که یکی از کلمات چینی برای معنی «حاکمیت مطلق» است.

۲۳- طبق آن‌چه در فصل ۱۱ مستند کرده‌ام، عملا هیچ ارزش یا فن‌آوری‌ای که در یک «آی‌فون» قرار داده شده، از چین ریشه نگرفته است.

۲۴- ممنون مری کی مجیستاد هستم، نویسنده‌ی یک کتاب درحال‌انتشار درباره‌ی نوآوری چین و نیز ویجی ویاتیسواران برای بحث‌هایی که اطلاعات این اظهارات را فراهم کرد. طی چندین سال گذشته، گزارش‌های رسمی، کمتر درباره‌ی «نوآوری بومی» صحبت کرده‌اند و بیشتر درباره‌ی «رشد

ناشی از نوآوری» حرف زده‌اند که یک پیشرفت به حساب می‌آید. اما برنامه‌ی ساخت چین ۲۰۲۵، آشکارا قصد دارد سهم بازار کالاهای ساخت چین را افزایش بدهد، بنابراین سردرگمی اساسی بین نوآوری و خودمختاری هم‌چنان حفظ می‌شود.

فصل ۴

۱- برای داده‌های سابقه‌ی جمعیت شهری آمریکا به این‌جا مراجعه کنید:

• http:// www.census.gov/ population/www/ censusdata/ files/ table- 4.pdf

برای داده‌های کره‌ی جنوبی، داده‌های بخش جمعیت سازمان ملل را ببینید:

• http:// esa.un.org/ unpd/ wup

مجموع اندازه‌ی مناطق متروی نیویورک و بوستون از این‌جا آمده است:

• http:// www.census.gov/popest/ data/ metro/ totals/ 2013/

برای مقایسه‌های بین‌المللی نرخ‌های شهری‌سازی به این‌جا نگاه کنید:

• World Bank/ DRC 2014, 100- 101

۲- مقامات و محققان چینی عموما از این دیدگاه استقبال می‌کنند که شهری‌سازی به‌خودی خود یک پیشران رشد اقتصادی است و این یکی از دلایل هدف‌گذاری‌های بلندپروازانه شهری‌سازی است. برای یک نگاه شکاکانه‌تر که می‌گوید ثابت نشده است خود شهری‌سازی باعث رشد اقتصادی شود، به این منبع مراجعه کنید:

• World Bank/ DRC 2014, Box 1.1, 85

۳-

• Brookings Institution, Global Metro Monitor, http:// www.brookings.edu/research/ reports2/ 2015/ 01/ 22- global- metro- monitor

بانک جهانی سه مرحله برای اثرگذاری اقتصادی شهری‌سازی تعریف می‌کند: انباشت، ویژه‌سازی، تحرک:

• World Bank/ DRC 2014, 91ff

-۴

• Fang Cai and Dewen Wang, "The Sustainability of Economic Growth and the Labor Contribution," Economic Research Journal 10 (1999): 62- 68

-۵

• World Bank/ DRC 2014, 74n1

در این‌جا، «افزایش طبیعی» به معنی رشد در جمعیت شهری از طریق زادوولد در خانوارهای شهری است.

-۶

• http:// www.worldbank.org/ en/ news/ press- release/ 2015/ 01/ 26/ worldbank-report- provides- new- data- to- help- ensure- urban- growth- benefits- thepoor

۷- یک بحث خوب درباره‌ی مشکلات داده‌های جمعیت شهری چین این‌جا یافت می‌شود:

• OECD 2015, 31- 37

-۸

• World Bank/ DRC 2014, 5

یک دیدگاه حتی بدبینانه‌تر این است که از ۶۷۰ میلیون شهرنشینی که تا سال ۲۰۱۰ شناسایی شده‌اند، ۳۱۴ میلیون یا ۴۷ درصد دارای هوکئوی شهری نیستند. این‌جا را ببینید:

• World Bank/ DRC ۲۰۱۴, ۸۹

۹- نگاه کنید به:

• Tom Miller, China's Urban Billion: The Story behind the Biggest Migration in Human History (Asian Arguments, 2012), 33ff

۱۰- برای بازده نسبی شهرهای بزرگ‌تر و متراکم‌تر، نگاه کنید به:

• World Bank/ DRC 2014, 7-8

دیدگاهی جایگزین با تاکید روی مزیت‌های بهره‌وری به وجود آمده است، نه به دلیل تراکم جمعیت، بلکه به خاطر «سهولت تعامل تعداد زیادی از

مـردم بـا تعـداد زیـادی دیگـر». شـرح ایـن دیـدگاه را می‌توانیـد در این‌جـا بخوانید:

• OECD 2015, 44- 47

۱۱- دستمزدهای نسبی در:

• World Bank/ DRC, 180

برای تحرک اجتماعی، این‌جا را ببینید:

• World Bank/ DRC, 179

-۱۲

• Rosealea Yao, "Housing and Construction Review," Gavekal Dragonomics research note, November 2014

سند کامل استراتژی شهری‌سازی دولت در این‌جا در دسترس است:

• http:// www.51baogao.cn/ free/ xinxingchengzhenhua- pdf. shtml

۱۳- برای یک بحث جامع درباره‌ی این مسائل، این‌جا را ببینید:

• World Bank/ DRC 2014, 186-95

۱۴- برای تخمینی از ارزش انتقال ثروت مسکن، به این منبع مراجعه کنید:

• Arthur Kroeber, Rosealea Yao, and Pei Zhuan, "Housing: A Room of One's Own," China Economic Quarterly (December 2007): 53-58

۱۵- کار همـکارم، روزیلیـا یائـو نشـان می‌دهـد کـه ۴۶ درصـد همـه‌ی ساخت‌وسـازهای مسـکن شـهری از سـال ۲۰۰۰ تـا ۲۰۱۲ باعـث به‌روزشـدن تقاضـا شـده اسـت، در عیـن این‌کـه تنهـا ۳۶ درصـد نشـان‌دهنده‌ی تقاضـای جدیـد ناشـی از جمعیـت افزایش‌یافتـه شـهری بـوده اسـت. ۱۸ درصـد باقیمانـده، جایگزین مسکن‌های قدیمی شده است:

• Yao 2014

-۱۶

• World Bank/ DRC 2014, 21

بـا درنظرگرفتـن این‌کـه مهاجـران حـدود ۴۰ درصـد جمعیـت شـهری را تشـکیل

می‌دهند، این امر، نرخ کلی مالکیت خانه‌ی شهری تقریبا ۵۰ درصدی را ایجاب می‌کند. نرخ مالکیت خانه در آمریکا اکنون ۶۵ درصد است. نرخ آمریکا می‌تواند از وب‌سایت زیر مربوط به سنت‌لوئیس فدرال رزرو به دست بیاید:

• http:// research.stlouisfed.org/ fred2/ series/ USHOWN/

۱۷- افزایش قیمت مسکن از داده‌های رسمی، میانگین هزینه‌ی ساخت مسکن بر هر متر مربع محاسبه شده است:

• NBS/ CEIC

قیمت‌های مسکن در بهترین محلات مثل مرکز پکن و شانگهای، بسیار بیشتر افزایش یافته است، گاهی بین هشت تا ده برابر.

۱۸- طی دو دهه‌ی پیش از حباب مسکن آمریکا در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، قیمت مسکن معمولی در آمریکا ۲٫۶ برابر درآمد خانوار بود، با این‌که آمار هر شهر بین ۲ تا ۵ برابر در نوسان بود. نگاه کنید به:

• http://www.forbes.com/ sites/ zillow/ 2013/ 04/ 16/ high- home-price- to- incomeratios-hiding- behind- low- mortgage- rates/

۱۹- نیاز بالای پرداخت کم برای دارایی‌های سرمایه‌گذاری در سال ۲۰۱۴ در بیشتر شهرها تسهیل شد.

-۲۰

• Yao 2014

۲۱- برای خواندن یک بحث درباره‌ی برنامه‌های مسکن اجتماعی، مراجعه کنید به:

• World Bank/ DRC 2014, 22-23

۲۲- برخی مقامات در وزارت مسکن و توسعه‌ی شهری - روستایی، شروع به بحث عمومی در فوائد یک مؤسسه‌ی شبیه به «فنی می» در چین کرده‌اند.

۲۳- داده‌های بنادر، با لطف چارلز دو ترن مهیا شد که یک تحلیل‌گر امور کشتی‌رانی در هنک کنگ است.

-۲۴

• Electricity capacity: China Statistical Yearbook 2014 and China

Daily http:// www.chinadaily.com.cn/ business/ chinadata/ 2015-02/ 13/ content-19582590.htm

داده‌های بزرگراه‌ها، راه‌آهن و استفاده از اینترنت و تلفن همراه از پایگاه داده‌های CEIC به‌وسیله‌ی همکارم روسیلیا یائو فراهم شد.

۲۵- یک طرح توجیهی همراه با جزئیات از برنامه راه‌آهن پرسرعت در این‌جا یافت می‌شود:

• Will Freeman, "High- speed Rail: The Iron Rooster Spiffs Up," China Economic Quarterly (June 2010), 7- 9

تا سال ۲۰۱۳، شبکه پرسرعت دو برابر تعداد مسافران نظام ریلی ملی را حمل می‌کرد. نگاه کنید به:

• Keith Bradsher, "Speedy Trains Transform China," New York Times, September 23, 2013

۲۶- یک شرح پرشور از رسوایی فساد در راه‌آهن و مسائل ایمنی پشت سر آن در این‌جا است:

• Evan Osnos, "Boss Rail," New Yorker, October 22, 2012, http:// www.newyorker.com/ magazine/ 2012/ 10/ 22/ boss- rail

پیاده‌سازی شتاب‌زده‌ی ارتباطات در مسیر قطارهای پرسرعت به یک حادثه‌ی ناگوار خروج قطار از ریل در سال ۲۰۱۱ که ۴۰ مسافر را کشت، منجر شد و وقتی عکس‌هایی از مقامات در اینترنت منتشر شد که سعی می‌کردند قطار از خط خارج‌شده را دفن کنند، باعث خشم ملی شد.

فصل ۵

۱- قدرتمندترین بیان حکایت پیشرفت بخش خصوصی در این منبع است:

• Lardy 2014

دیدگاه مهمی که تسلط بخش دولتی را مفصل‌بندی می‌کند، این‌جا است:

• Yasheng Huang 2008

دیدگاهی مشابه نیز در این‌جا قابل دسترس است:

• Tsai and Naughton, "State Capitalism and the Chinese Economic

Miracle" in Barry Naughton and Kellee S. Tsai, eds., State Capitalism, Institutional Adaptation, and the Chinese Miracle (Cambridge University Press, 2015)

۲- بهترین توصیف از نظام بنگاه‌داری دولتی چین در این منبع یافت می‌شود:

• Li-Wen Lin and Curtis J. Milhaupt, "We are the (National) Champions: Understanding the Mechanisms of State Capitalism in China," Stanford Law Review, Vol 65: 697, April 2013 (http://works/bepress.com/curtis-milhaupt/20)

ارزیابی من به‌شدت به این مطالعه متکی است. برای درک جزئی‌تر از کمیسیون نظارت و اداره‌ی دارایی‌های دولتی و نقش آن، بهترین منبع یک سلسله مقالات از بری ناتن است که برای مؤسسه‌ی رصد رهبری چین در مؤسسه‌ی هوور نوشته است:

• http:// www.hoover.org/ publications/ china- leadership- monitor

به‌خصوص این مطالب:

• "The State Asset Commission: A Powerful New Government Body" (Issue 8, October 2003)

• "SASAC Rising" (Issue 14, April 2005)

• "Claiming Profit for the State: SASAC and the Capital Management Budget" (Issue 18, July 2006)

• "SASAC and Rising Corporate Power in China" (Issue 24, March 2008)

• "Loans, Firms and Steel: Is the State Advancing at the Expense of the Private Sector?" (Issue 30, November 2009)

۳- فکر «محدودیت‌های نرم بودجه»، یک خصلت اساسی از اقتصادهای کمونیستی است که این منبع در زمینه‌ی مطالعه‌ی این موضوع، پیشرو به حساب می‌آید:

• Janos Kornai, "The Soft Budget Constraint," Kyklos, 39 (1986):

3- 30 (http:// www.kornai- janos.hu/Kornai1986%20The%20 Soft%20budget%20Constraint%20- %20Kyklos.pdf)

۴- کمیسیون نظارت و اداره‌ی دارایی‌های دولتی، یک مؤسسه‌ی نظارتی است که فقط برای گروه‌های شرکت‌های دولتی غیراقتصادی کار می‌کند. بنگاه‌های دولتی مالی مثل بانک‌ها و شرکت‌های بیمه‌ی بزرگ، از سوی وزارت امور اقتصادی و در بسیاری از موارد از طریق یک شرکت سهام‌داری متقابل که «هوئیجین مرکزی» نامیده می‌شود، کنترل می‌شود.

-۵

• Lardy 2014, 51

۶- کمیسیون نظارت و اداره‌ی دارایی‌های دولتی گزارش داده است که تا پایان سال ۲۰۱۱، بیش از ۹۰ درصد بنگاه‌های دولتی در سطح ملی و ۷۲ درصد بنگاه‌هایی که از مرکز اداره می‌شدند، تبدیل به شرکت شده‌اند. به عبارت دیگر، بیش از یک‌چهارم بنگاه‌های دولتی مرکزی هنوز تبدیل به شرکت نشده‌اند. به این منبع نگاه کنید:

• "Report of the State Council on the Reform and Development of State- Owned Enterprises," October 26, 2012. Available at http:// www.npc.gov.cn/ npc/xinwen/ 2012- 10/ 26/ content- 1740994. htm (in Chinese)

۷- برای نقش مؤسساتی غیر از کمیسیون نظارت و اداره دارایی‌های دولتی، این منابع را ببینید:

• Lin and Milhaupt 2013, 726

• Naughton March 2008

برای رتبه‌بندی اداری به این‌جا نگاه کنید:

• Lin and Milhaupt 2013, 736

برای کنترل بر انتصابات ارشد به این‌جا نگاه کنید:

• Lin and Milhaupt 2013, 738

۸- مجددا، این آمار به بنگاه‌های دولتی منفرد (سطح دوم و سوم در ساختار سازمانی‌ای که ما بالاتر آن را نشان دادیم) بازمی‌گردد، نه به شرکت‌های

مادر گروه‌ها که ثبت نشده‌اند.

۹- هم‌چنین نگاه کنید به:

• Barry Naughton, "SOE Policy: Profiting the SASAC Way," China Economic Quarterly (June 2008)

• Andrew Batson, "Fixing China's State Sector," Paulson Institute Policy Memorandum, January 2014

برخی تحلیل‌گران به‌خصوص مؤسسه‌ی اقتصاد «چاینا یونی‌رول»، استدلال می‌کنند که سود بنگاه‌های دولتی در دهه‌ی ۲۰۰۰، تماما ناشی از دسترسی ترجیحی به زمین و سرمایه‌ی ارزان بوده است. این‌جا را نگاه کنید:

• Unirule Institute of Economics, "The Nature, Performance and Reform of the State- Owned Enterprises," April 12, 2011

این امر غیرقابل‌پذیرش است، چراکه بنگاه‌های دولتی قبل از سال ۱۹۹۸، دسترسی بسیار بیشتری به زمین و سرمایه‌ی ارزان داشتند، با این حال، ضررهای زیادی هم بالا آوردند. بدون شک، یارانه‌های پنهان، نقشی مهم در سودآوری بنگاه‌های دولتی بازی می‌کردند، اما آن‌ها نمی‌توانند بهبود عملکرد مالی بنگاه‌های دولتی را بین دهه‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ توضیح دهند.

۱۰-

• Ministry of Finance, Finance Yearbook 2014

۱۱- نگاه کنید به:

• Przemyslaw Kowalski, Max Büge, Monika Sztajerowska, and Matias Egeland, "State- Owned Enterprises: Trade Effects and Policy Implications," OECD Trade Policy Papers No. 147 (2013), http://dx.doi.org/ 10.1787/5k4869ckqk7l- en

از نظر قانونی، این داده‌ها نشان‌دهنده‌ی درصد سهم در تولید ناخالص ملی هستند که عبارت از تولید ناخالص داخلی به‌اضافه درآمد از خارج است. در عمل، تفاوت بین تولید ناخالص داخلی و تولید ناخالص ملی کم است، بنابراین ما برای سهولت کار، از تولید ناخالص داخلی به جای تولید ناخالص

ملی استفاده کرده‌ایم.

۱۲- ایـن تخمیـن از ژانـگ بیـن در مؤسسـه‌ی اقتصـاد و سیاسـت جهانـی در آکادمی چینی علوم اجتماعی است. این منبع یک نسخه‌ی اولیه از آن است:

• Zhongguo jingji zengsu weihe fangman? Jingji jiansu, jinrong gao honggan yu zhengfu gaige de san nan xuanze (China's Trilemma: Economic Slowdown, Financial Leverage and Government Reform)

-۱۳

• Lardy 2014, 24- 33

-۱۴

برای کمبود خروج از بازار، نگاه کنید به:

• Kennedy, "Wanted: More Creative Destruction," Gavekal Dragonomics research note, February 10, 2014

برای درک قانون ضدانحصار، مراجعه کنید به:

• US Chamber of Commerce, "Competing Interests in China's Competition Law Enforcement: China's Anti- Monopoly Law Application and the Role of Industrial Policy," September 2014, https:// www.uschamber.com/ report/ competing- interests- chinas- competitionlaw-enforcement- chinas- anti- monopoly- law- application

۱۵- نگاه کنید به دو منبع زیر:

• Scott Kennedy, The Business of Lobbying in China (Harvard University Press, 2008

• Erica Downs, "Business Interest Groups in Chinese Politics: The Case of the Oil Companies," in Cheng Li, ed., China's Changing Political Landscape (Brookings Institution, 2008)

۱۶- در ایـن منبـع، روابـط بیـن بنگاه‌هـای دولتـی و دولـت به‌عنـوان یـک «سلسله‌مراتب شبکه‌ای» با بینشی عالی تشریح شده است:

• Lin and Milhaupt (2013)

۱۷- در این منبع، با قدرت استدلال شده است که بخش خصوصی به گسترش خود با هزینه‌های بخش دولتی ادامه داده است. برای شماری از میلیونرها و میلیاردرهای چینی به گزارش هورون در این‌جا نگاه کنید:

• http:// www.hurun.net/ EN/ HuList.aspx

۱۸- به‌خصوص ثبت شرکت‌ها شامل گروه‌های بسیاری می‌شود از جمله: تعاونی‌ها و شرکت‌هایی با سهام مشترک که در آن‌ها هم شرکت‌های خصوصی و هم دولتی هستند.

-۱۹

• Sean Dougherty, Richard Herd, and Ping He, "Has a Private Sector Emerged in China's Industry? Evidence from a Quarter of a Million Chinese Firms," China Economic Review 18, no. 3 (2007): 309- 34

-۲۰

• Lardy 2014, 74

-۲۱

• Ibid., 81

۲۲- برای یک بحث دقیق درباره‌ی پدیده‌ی گوئوجین مینتوئی، به این دو منبع نگاه کنید:

• Scott Kennedy, "Private Firms: Pink Capitalists In Bloom," China Economic Quarterly (June 2012): 37- 42

• "Wanted: More Creative Destruction,"Gavekal Dragonomics research note, February 10, 2014

فصل ۶

۱- تا همین اواخر، وقتی که شی جین‌پینگ یک مبارزه‌ی ضد رشوه‌خواری سیستماتیک و طولانی را شروع کرد (که در فصل ۱۰ درباره‌اش بحث شده)، تحقیقات درباره‌ی فساد مقامات رده‌بالا، اغلب انگیزه‌های سیاسی داشت. مثال‌های رایج در این باره، بازجویی از شهردار پکن، چن شیتونگ، در سال

۱۹۹۵ و منشی حزب در شانگهای، چن لیانگ‌یو، یک دهه قبل‌تر بود. هر دو مورد مربوط به یک مقام با قدرت محلی زیاد بود که تهدیدی برای رهبران ملی به شمار می‌رفت. دیگر انگیزه‌های ضدفساد رایج، شبکه‌های محلی قدرتمند را هدف گرفته است، در عین این‌که رقیبی هم برای مشاغل رده‌بالای کشور به شمار نمی‌رفته است. این موارد شامل مبارزه علیه قاچاق در جنوب چین در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ می‌شود که اساسا ادارات شهری را در چندین شهر از جمله شیامن و شانتوئو از بین برده بود. یکی از این موارد نیز پاکسازی ادارات محلی در شمال شرق هیلونگ‌جیانگ در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ بود که به دست گنگسترها افتاده بود.

۲- یک مقایسه‌ی خوب بین حکمرانی در چین و هند در این منبع آمده است:

• William Antholis, Inside Out India and China: Local Politics Go Global (Brookings Institution, 2013)

۳- در فقدان مسئولیت‌پذیری ادارات محلی نباید اغراق شود. استدلال قابل طرح این است که ادارات محلی غیرانتخابی در چین از نظر تاریخی، بیشتر در قبال نیازهایی مسئولیت دارند که قانون اساسی از آن‌ها می‌خواهد، تا در برابر یک دولت محلی منتخب، آن‌طور که در هند است. در هند، دستور کار اصلی به بیشترین حد رساندن رشد اقتصادی نیست، بلکه روی هم انباشتن مسائل ویژه‌ی کاست‌ها، گروه‌های زبانی یا مذهبی است. برای مقایسه این موارد این منبع را ببینید:

• Antholis 2013, 33, for a comparison

برای خواندن یک تحقیق درباره‌ی مکانیسم‌های مسئولیت‌پذیری در ادارات محلی چین، این‌جا را ببینید:

• Lily L. Tsai, Accountability Without Democracy (Cambridge University Press, 2007)

۴- ادارات محلی نسبت به دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بسیار کمتر قادرند تجارت و رقابت را محدود کنند. به این‌جا نگاه کنید:

• Barry Naughton, "How Much Can Regional Integration Do to Uni-

fy China's Markets," in How Far Across the River: Chinese Policy Reform at the Millennium, ed. Nicholas C. Hope et al. (Stanford University Press, 2003)

امـا هم‌چنیـن روشـن اسـت کـه شـرکت‌های ضعیفـی کـه در بـازار حاضرنـد، در چیـن بسـیار آهسـته‌تر از دیگـر جاهـا حرکـت می‌کننـد - به‌خصـوص اگـر بنـگاه دولتـی باشـند - و این‌هـا عمدتـا از حمایـت ادارات محلـی بهره‌منـد هسـتند. ایـن منبع را ببینید:

• Scott Kennedy, "Wanted: More Creative Destruction," Gavekal Dragonomics research note, February 10, 2014

بـرای یـک اقتصـاد بـازاری واقعـی، هـم ورود بازیگـران جدیـد و هـم سـرعت خـروج بازیگران ضعیف، ضروری است.

۵- ایـن یـک توضیـح لزومـا ساده‌شـده اسـت. واقعیـت این‌چنیـن متمرکـز نبـود. در عمـل، مناطـق، کنتـرل «صندوق‌هـای دارای بودجـه‌ی اضافـی» را در اختیـار داشـتند کـه تقریبـا یک‌سـوم تأمیـن مالـی بـرای سـرمایه‌گذاری را در اواخـر دهه‌ی ۱۹۷۰ تشکیل می‌دادند:

• Naughton 1995, 43

۶- روشـن نیسـت کـه چقـدر از افزایـش درآمـد کل بعـد از سـال ۱۹۹۶، یـک افزایـش واقعـی بـوده اسـت یـا صرفـا حسـابداری بهتـر درآمدهـا؛ درآمدهایـی وجـود داشـته امـا در صندوق‌هـای مختلـف بـا بودجـه اضافـه پنهـان بـوده اسـت. (به‌طـور مشـابه، کاهـش ظاهـری درآمدهـا در دهـه‌ی ۱۹۸۰ شـاید تاحـدی بـه علـت درآمدهایـی بـوده کـه غیـر بودجـه‌ای بوده‌انـد.) امـروزه، حسـابداری بودجـه‌ای چیـن خیلـی کاهلانـه اسـت: تـلاش طولانـی بـرای وادارسـاختن هـر مؤسسـه‌ی دولتـی بـرای اداره‌ی همـه‌ی درآمدهـا و مخارجـش از طریـق یـک حسـاب واحـد کـه بـرای وزارت امـور اقتصـادی قابل‌رؤیـت باشـد، هنـوز فاصلـه زیـادی تـا کامل‌شدن دارد.

۷- برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به:

• He Yuxin, "China Development Bank: The Best Bank in China?" Gavekal Dragonomics research note, July 1, 2010

۸- تنها حدود ۴۰ درصد دیون محلی در قالب وام‌های ابزارهای تأمین مالی ادارات محلی هستند. مابقی، آمیزه‌ای از انواع دیگر قرض‌گرفتن هستند و هم‌چنین تضامین و دیون مشروطی که ادارات محلی مسئولیت مستقیمی در قبال آن‌ها ندارند، اما می‌توانند اگر شرایط اقتصادی بدتر شد، ملزم به آن‌ها شوند. این‌جا را نگاه کنید:

• National Audit Office, "Audit Results of Nationwide Governmental Debts," December 30, 2013, http:// www.cnao.gov.cn/ main/ articleshow- ArtID- 1335.htm

۹- برای دیدن تخمین صندوق بین‌المللی پول این‌جا را ببینید:

• IMF, Article IV Consultation, Staff Report (2014), http:// www.imf.org/ external/ pubs/ ft/ scr/ 2014/ cr14235.pdf, 9 and 26- 27

برخی از تخمین‌های بخش خصوصی، بار بدهی کل دولت را سنگین‌تر در نظر می‌گیرند؛ در حدود ۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی. اما این محاسبات، شامل موارد مختلفی مثل صورت‌حساب‌های بانک مرکزی و اوراق قرضه‌ی بانک‌های دولتی سیاست‌گذار هم می‌شود؛ مواردی که معمولا به شکل بدهی مطلق به شمار نمی‌روند. این‌جا را نگاه کنید:

• Janet Zhang, "The Magic Mountain: China's Public Debt," Gavekal Dragonomics research note, April 20, 2011

صندوق بین‌المللی پول به این نکته اشاره می‌کند که وقتی سطح کنونی بدهی دولت نگران‌کننده نیست، نرخ افزایش باید جای نگرانی باشد: این صندوق تخمین زده است که کسری بودجه‌ی ترکیبی واقعی در حدود ۷ درصد تولید ناخالص داخلی است، در مقایسه با ۲ درصدی که دولت گزارش کرده است.

۱۰- مشکلات نظام انتقال بودجه در این منبع با جزئیات آمده است:

• Lou Jiwei, ed., Public Finance in China: Reform and Growth for a Harmonious Society (World Bank, 2008)

به‌خصوص در این‌جا:

• David Dollar and Bert Hofman, "Intergovernmental Fiscal Re-

forms, Expenditure Assignment, and Governance" (39- 52)

و این‌جا:

• Anwar Shah and Chunli Shen, "Fine- Tuning the Intergovernmental Transfer System to Create a Harmonious Society and Level Playing Field for Regional Development (129-54)

هم‌چنین نگاه کنید به:

• Xiao Wang and Richard Herd, "The System of Revenue Sharing and Fiscal Transfers in China," OECD Economics Department Working Papers, No. 1030 (OECD Publishing, 2013)

۱۱- دلیل این‌که چرا ساختار مالیات، مناطق را به سوی تأکید بیش از حد بر صنعت و تأسیسات زیربنایی هدایت می‌کند، پیچیده و فنی است. برای خواندن یک توضیح خوب به این منابع مراجعه کنید:

• World Bank/ DRC 2014, 57

• Xinye Zheng and Li Zhang, "Fiscal Reform: A Better Way to Tax and Spend," China Economic Quarterly, March 2013, 26- 30

یک عامل اصلی، نظام مالیات بر ارزش افزوده‌ی چین است. در بیشتر کشورها، مالیات بر ارزش افزوده به‌طور مؤثری یک مالیات بر مصرف است، چراکه بیشتر میزان خالص آن به‌وسیله‌ی مصرف‌کنندگان نهایی پرداخت می‌شود. با این حال، چین یک «مالیات بر ارزش افزوده‌ی تولید» دارد که در آن، بیشتر رسیدهای مالیاتی خالص از کسب‌وکارها نشأت می‌گیرد، به‌خصوص آن‌هایی که به‌شدت روی تجهیزات سرمایه‌ای سرمایه‌گذاری می‌کنند. برخلاف بیشتر کشورهای دیگر، خدمات از مالیات بر ارزش افزوده جدا می‌شود و شرکت‌های خدماتی در عوض باید بر درآمدشان یک «مالیات تجاری» پرداخت کنند. این‌جا را ببینید:

• Ehtisham Ahmad, "Taxation Reforms and the Sequencing of Intergovernmental Reforms in China: Preconditions for a Xiaokang Society," in Lou 2008

این امر به این معنی است که بنگاه‌های خدمات، شدیدا مالیات پرداخت

می‌کنند و گیرندگان این خدمات نمی‌توانند پرداخت‌های مالیات بر ارزش افزوده خود را کسر کنند، همان‌طور که در محاسبه‌ی خرید مواد اولیه می‌توانند انجام دهند. مشکل دیگر این است که ادارات محلی و دولت مرکزی در مالیاتی مثل مالیات بر ارزش افزوده و مالیات بر درآمد شرکتی، شریکند و این شراکت بر مبنای محل جمع‌آوری مالیات است. بنابراین شهرها به‌شدت امتناع می‌کنند از انتقال بنگاه‌ها به مکان‌های جدید یا جذب منابع‌شان توسط بنگاه‌های دیگر که در یک حوزه قضایی متفاوت مالیات می‌پردازند. ادارات محلی به منظور حفظ جریان‌های پرداخت مالیات بر ارزش افزوده از سوی بنگاه‌هایی که با مشکل مواجهند، اغلب به این شرکت‌ها انواعی از مزایا را ارائه می‌کنند که تأثیر فوری‌ای بر بودجه ندارد؛ مزایایی مثل دسترسی به وام‌های دوستانه‌ی شعبات بانکی محلی، الکتریسیته ارزان‌تر یا تخفیف در خرید زمین.

۱۲- برای یک بحث خوب درباره‌ی مالیات بر ملک و مشکلات آن، به این منبع مراجعه کنید:

• World Bank/ DRC 2014, 56 and 292- 97

۱۳- برای روشن‌شدن اولویت‌هایی که سرانجام راه خود را به بسته‌ی اصلاح اقتصادی باز کردند، این‌جا را بخوانید:

• Lou Jiwei's first budget report as finance minister, "Report on the Implementation of the Central and Local Budgets in 2013 and on the Draft Central and Local Budgets for 2014" (Ministry of Finance 2014)

برای دیدن بحثی درباره‌ی تأثیر قانون بازنگری‌شده بودجه (به زبان چینی)، این منبع را ببینید:

• Lou's interview with the People's Daily, "Xin yusuanfa: dajian xiandai caizheng zhidu kuangjia" ("The New Budget Law: Framework for Building a Modern Fiscal System"), People's Daily, September 11, 2014, http://politics.people.com.cn/ n/ 2014/ 0911/ c1001- 25637407.html

۱۴- در ماه ژوئن ۲۰۱۵، معاون یکی از اعضای کمیسیون توسعه و اصلاح ملی، لیان ویلیانگ، سخنرانی‌ای کرد درباره‌ی این‌که این کمیسیون نخواهد توانست کسری بازار اوراق قرضه را تاب بیاورد. به این‌جا مراجعه کنید:

• http:// www.sdpc.gov.cn/ gzdt/ 201507/t20150701- 710447.html

۱۵- البته در یک عرصه‌ی اقتصادی دشوار، تمام مالیات‌ها در همه‌ی کشورها در نهایت بر عهده‌ی افراد گذاشته می‌شود و تنها سؤال این است که آیا این مالیات‌ها مستقیم جمع‌آوری خواهند شد یا غیرمستقیم از طریق شرکت‌ها. ولی در عمل و از نظر سیاسی، این امر اغلب این تفاوت بزرگ را ایجاد می‌کند که گویی مالیات‌ها از افراد یا از شرکت‌ها، بدون ارتباط با هم، جمع‌آوری می‌شوند.

فصل ۷

۱- بیشتر بحث‌هایی که در ادامه می‌آید از این دو منبع آمده است:

• Nicholas Lardy China’s Unfinished Economic Revolution (Brookings Institution, 1998)

• Nicholas Lardy, Markets Over Mao (Peterson Institute of International Economics, 2014).

-۲

• Naughton 2007, 462

-۳

• Lardy 1998, 119

۴- بانک کشاورزی چین آخرین بانک از چهار بانک بزرگ در سال ۲۰۱۰ بود.

۵- این نهادها عبارتند از بانک توسعه‌ی چین، بانک توسعه‌ی کشاورزی چین و بانک صادرات - واردات چین. از میان این‌ها، بانک توسعه‌ی چین (که از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۳ با مهارت زیاد به‌وسیله‌ی چن یوآن، پسر رقیب قدیمی دنگ، چن یون، مدیریت می‌شد) با فاصله، دارای بیشترین اهمیت است. این بانک، طیف وسیعی از پروژه‌های زیربنایی را تأمین مالی می‌کند و در

مکانیسم‌های تأمین مالی بر اساس زمین پیشرو است و در اواسط دهه‌ی ۲۰۰۰، به یک تأمین‌کننده‌ی مالی بزرگ سرمایه‌گذاری‌های جهانی چین روی منابع تبدیل شد. این‌جا را ببینید:

• Erica S. Downs, "Inside China, Inc: China Development Bank's Cross- Border Energy Deals," Brookings Institution China Center Monograph, March 21, 2011; and Michael Forsythe and Henry Sanderson, China's Superbank (Bloomberg Press, 2013)

-۶

• Lardy 2014, 130

۷- در سال ۱۹۹۸، بانک‌ها با انتشار اوراق قرضه‌ی ویژه که به وزارت امور اقتصادی فروخته شدند، ۲۷۰ میلیارد رنمینبی در قالب سرمایه‌های جدید گرفتند. اما وزارت امور اقتصادی در واقع پولی نداشت که برای این اوراق پرداخت کند، بنابراین به بانک‌ها بابت بدهی خود ورقه‌های غیررسمی (IOUs) می‌دادند. طی چندین سال بعد، بانک‌ها سودهای بالایی کسب می‌کردند و بخش عمده‌ای از این بدهی‌ها را به عنوان سود سهام تقسیم‌شده به وزارت امور اقتصادی می‌دادند و سپس این وزارتخانه این مبالغ را به‌عنوان بدهی خود به بانک‌ها بازمی‌گرداند و ورقه‌های غیررسمی خود را می‌گرفت. به عبارت دیگر، «سرمایه»ی مورد استفاده برای سرمایه‌گذاری مجدد بانک‌ها در سال ۱۹۹۸ واقعا وجود نداشت، اما به دلیل سوددهی بانک‌ها به وجود آمد. این تردستی به نتیجه منجر شد، چون (الف) بانک‌ها، بخشی از نظام تماما یکپارچه و بسته‌ی متعلق به دولت بودند، بدون سهام‌دار بیرونی یا بازرسانی که قادر باشند بانک‌ها را وادار به ورشکستگی کنند؛ و (ب) اصلاحات ساختاری، فرصت‌های جدید وام‌گیری‌های سودآور وسیعی را به وجود آوردند.

۸- در ژوئن سال ۲۰۰۸، کل اعتبارات بخش خصوصی در ایالات متحده ۲۴,۴ تریلیون دلار بود (آمار اعتباری از بانک بین‌المللی تسویه، آمار حساب‌ها از شرکت فدرال بیمه‌ی حساب‌های بانکی برای ایالات متحده و بانک خلق چین برای چین آمده است.) تحلیل‌گران مالی اغلب تمایزی بین مسائل

«نقدینگی» و «توانایی پرداخت دیون» قائل هستند. شما وقتی در پرداخت دیون ناتوان هستید که ارزش واقعی پول‌های نقدتان برای یک دوره‌ی کوتاه پاسخگو باشد، اما این میزان نتواند شما را حفظ کند. با این حال، توانایی پرداخت دیون، یک هدف متغیر است، چون ارزش دارایی‌ها نوسان دارد. یک استدلال موافق کمک مالی به بانک‌ها در حین بحران‌های مالی، این است که در چنین مواقعی، ارزش بازاری دارایی‌ها تا بسیار پایین‌تر از ارزش «واقعی» آن‌ها یا ارزش اقتصادی‌شان سقوط کند، چون همه در حال فروش دارایی‌های خود در یک زمان هستند. در نتیجه، برخی بانک‌ها یا شرکت‌ها ممکن است ناتوان در پرداخت دیون به نظر برسند، درصورتی‌که بر مبنای ارزش اقتصادی طولانی‌مدت دارایی‌هایشان واقعا ناتوان نیستند. بنابراین منطقی است که دولت به اندازه‌ی کافی نقدینگی فراهم کند تا مانع از فروش دارایی‌ها به ثمن بخس شود. در یک اقتصاد درحال‌توسعه‌ی سریع مثل چین، ریسک سیستمی اصلی، کمبود نقدینگی است، نه ناتوانی در پرداخت دیون؛ چون احتمال خیلی زیادی دارد که قیمت دارایی‌ها طی یک دوره‌ی پنج تا ده ساله با شیب زیادی افزایش یابد. این امر به این معنی است که حتی اگر بانک‌ها از نظر قانونی هم ناتوان در پرداخت دیون باشند، مثل بانک‌های چینی در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، می‌توانند تقریبا همواره با میزانی از نقدینگی و گذشت زمان، به حالت توانا در پرداخت دیون بازگردند. مشکل این‌جا است که وقتی چنین کشوری به بلوغ برسد و به سمت روندهایی با نرخ رشد کمتر حرکت کند، افزایش‌های زیاد در قیمت دارایی‌ها دیگر تضمین‌شده نیستند و ناتوانی در پرداخت دیون به ریسکی بزرگ‌تر تبدیل می‌شود.

۹- نگاه کنید به:

• Koo, The Holy Grail of Macroeconomics: Lessons from Japan's Great Recession (John Wiley & Sons, 2009)

۱۰- بانک‌ها ۱,۴ تریلیون رنمینبی به شرکت‌های مدیریت دارایی منتقل کردند، یعنی ۱۸ درصد تولید ناخالص داخلی گزارش‌شده سال ۱۹۹۹. (بازنگری‌های بعدی در داده‌های تولید ناخالص داخلی که به معنی نسبت

واقعی است، حدود ۱۵ درصد بود، اما این رقم همانی نیست که مقامات در آن زمان با آن سروکار داشتند.) تا سال ۲۰۰۹، تراز واقعی ۱,۲ تریلیون رنمینبی بود، یعنی این‌که شرکت‌های مدیریت دارایی، کمتر از ۱۵ درصد ارزش وام‌های قرض‌گیرندگان اصلی را پوشش داده‌اند.

-۱۱

• Lardy 2014, 104- 7

-۱۲

توجه داشته باشید که آن‌چه در این محاسبات اهمیت دارد، نرخ اسمی رشد تولید ناخالص داخلی است، چراکه ارزش اولیه‌ی بدهی از لحاظ اسمی ثابت است. یکی از دلایلی که چین به‌سادگی در دهه‌ی ۲۰۰۰ توانست مشکلات بدهی خود را حل کند، این بود که رشد اسمی تولید ناخالص داخلی با نرخ سالانه‌ی میانگین تقریبا ۱۷ درصدی بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ رشد کرد. با این حال، امروزه نرخ اسمی رشد تولید ناخالص داخلی نزدیک به ۷ درصد است و به نظر می‌رسد احتمال کمی وجود دارد که این نرخ به‌طور چشمگیری در سال‌های پیش رو افزایش یابد. بنابراین به منظور تثبیت نرخ بدهی به تولید ناخالص داخلی، رشد اعتبارات باید از نرخ کنونی حوالی ۱۴ درصد تا نصف این میزان کاهش یابد.

۱۳- اصطلاح «بانک‌داری سایه»، به نظر در سال ۲۰۰۷ به‌وسیله‌ی پل مک‌کالی ابداع شد که رئیس تقدیرشده‌ی بخش اقتصادی در شرکت سرمایه‌گذاری «پیمکو» بود. دیدگاه خود من این است که این اصطلاح که اکنون به‌طور همه‌گیری استفاده می‌شود، واقعا مفید نیست چون ترکیبی از انواع متفاوتی از فعالیت‌های مالی با سطوح متفاوتی از ریسک‌ها و الزامات غیرمنصفانه‌ای است که همگی این قابلیت را دارند که مورد سوءاستفاده قرار بگیرند.

۱۴- نگاه کنید به:

• Financial Stability Board, Global Shadow Banking Monitoring Report 2014, available at http:// www.financialstabilityboard.org/ wp- content/ uploads/r- 141030.pdf

یـک تحلیـل معتبـر از بانـک اسـتاندارد چارتـر، انـدازه‌ی بخـش سـایه چیـن را حتی کمتـر و بیـن ۸ تـا ۱۴ درصـد تولیـد ناخالـص داخلـی در نظـر گرفتـه اسـت. نـگاه کنید به:

• Stephen Green, Wei Li, and Lan Shan, "Your Map of the Expanding Credit Universe," Standard Chartered research note, March 3, 2014

۱۵- این‌جا را ببینید:

• Nicholas Borst, "Shadow Deposits as a Source of Financial Instability: Lessons from the American Experience for China," Peterson Institute for International Economics Policy Brief 13- 14, May 2013, http:// www.piie.com/ publications/ interstitial.cfm?ResearchID=2410

۱۶- حوالـی سـال ۲۰۱۵، دولـت تمایلـش را بـه اصـلاح قانـون بانـک‌داری بـرای لغـو محدودیـت نـرخ وام‌دهـی بـه حسـاب‌بانکی را اعـلام کـرد و اعمـال ایـن محدودیـت را متوقف ساخت.

۱۷- در انتهـای سـال ۱۹۹۳، نـرخ رسـمی مبادلـه ۵٫۸ بـرای هـر دلار اسـت. نـرخ مبادلـه‌ی بازارمحـور کـه تجـار اسـتفاده می‌کننـد، ۸٫۷ بـرای هـر دلار اسـت. در ژانویـه سـال ۱۹۹۴، نـرخ مبادلـه‌ی رسـمی ۸٫۷ بـود و اجـاره‌ی شـناوری آزادانـه‌ی ارز داده شد و نرخ مبادله‌ی بازاری لغو شد.

۱۸- داده‌هـای حسـاب‌های بانکـی بـه رنمینبـی، انتشـار اوراق قرضـه و هنـگ کنـگ از این منبع گرفته شده است:

• Hong Kong Monetary Authority, http:// www.hkma.gov.hk/ eng/ market- data- andstatistics/monthly- statistical- bulletin/

۱۹- برای داده‌های تجارت ارزهای خارجی به این‌جا نگاه کنید:

• Bank for International Settlements, "Triennial Survey of Foreign Exchange and Derivatives Market Activity in 2013," December 8, 2013, http:// www.bis.org/ publ/ rpfx13.htm

۲۰- بـرای خوانـدن یـک بحـث مقایسـه‌ای دربـاره‌ی برنامـه‌ی بین‌المللی‌سـازی

رنمینبی و ارتباط آن با اصلاح اقتصادی، به این منابع مراجعه کنید:

• Arthur Kroeber, "China's Global Currency: Lever for Financial Reform," Brookings Tsinghua Center for Public Policy, Monograph Series No. 3, April 2013, http:// www.brookings.edu/ research/ papers/ 2013/ 04/ china- global- currency- financial- reformkroeber

• Eswar Prasad and Lei Ye, "The Renminbi's Role in the Global Monetary System," Brookings Institution, February 2012, http:// www.brookings.edu/ research/ reports/ 2012/ 02/ renminbi- monetary- system- prasad

۲۱- صندوق بین‌المللی پول از ارزهای با حق برداشت مخصوص استفاده می‌کند تا وام‌هایی را که به کشورهای عضو خود ارائه می‌کند، ارزش‌گذاری کند. بر اساس یک فرمول جدید که در ۳۰ نوامبر سال ۲۰۱۵ در هیئت‌مدیره‌ی صندوق بین‌المللی پول تصویب شد، رنمینبی ۱۱ درصد ارزهای دارای حق برداشت مخصوص صندوق را تشکیل می‌دهد، در مقایسه با ۴۰ درصد دلار آمریکا، ۳۲ درصد یورو و ۹ درصد ین و پوند استرلینگ. این وزن عمدتا نشان‌دهنده‌ی اهمیت چین در مقام یک کشور تجاری است. سهم رنمینبی از دارایی‌های ذخیره‌ی جهانی بسیار پایین‌تر و حدود ۱ درصد است. این‌جا را ببینید:

• "China's Yuan in the SDR Basket," Bloomberg China Brief, November 30, 2015, http:// newsletters.briefs.bloomberg.com/document/ 46z1i9i3mb3z15mu930/ front

۲۲- یک معیار استاندارد برای گشودگی مالی شاخص چین، ایتو است که طبق آن، چین یکی از بسته‌ترین نظام‌های پولی جهان را دارد. به این منبع نگاه کنید:

• http:// econbrowser.com/ archives/ 2014/ 08/ chinn- ito- financial-pennessindex-updated- to- 2012

یک شاخص دیگر به این نتیجه می‌رسد که از میان ۱۰۰ کشور مورد ارزیابی، تنها شش کشور دارای کنترل‌های سرمایه‌ای سخت‌تری از چین

هستند. از این شش کشور، تنها هند از نظر بزرگی اقتصادی با چین قابل‌مقایسه است. نگاه کنید به:

• Andres Fernandez et al., "Capital Control Measures: A New Dataset," NBER Working Papers No.20970, February 2015; data available at http:// www.columbia.edu/ ~mu2166/fkrsu/ fkrsu.xls

برای این‌که رنمینبی تبدیل به یک ذخیره‌ی جدی ارزی شود، سرمایه‌گذاران خارجی باید قادر باشند آزادانه در بازارهای داخلی چین (نه فقط در هنگ کنگ) روی دارایی‌های سرمایه‌ای، سرمایه‌گذاری کنند - به‌خصوص اوراق قرضه دولتی - و پول‌های خود را به‌صورت روزانه و هنگامی که نیازشان تغییر کرد، به داخل و خارج از چین منتقل کنند. هم‌اکنون، این امر غیرممکن است؛ هم به این دلیل که تجارت در بازار اوراق قرضه‌ی چین بسیار کم است و تضمینی برای خرید یا فروش عمده‌ای در آن در هر روزی و در هر قیمتی که شما بخواهید، وجود ندارد؛ و هم به این دلیل که کنترل‌های سرمایه‌ای باعث زمان‌بر شدن انتقال پول به خارج از چین می‌شوند. با درنظرگفتن وسواس مقامات به حفظ ثبات پولی، احتمال بسیار کمی وجود دارد که این وضعیت به‌زودی تغییر کند.

فصل ۸

۱- این محاسبات بر پایه‌ی داده‌های مصرف انرژی از این منبع است:

• BP Statistical Review of World Energy 2015

هم‌چنین داده‌های تولید ناخالص داخلی (طبق نرخ مبادله‌ی کنونی) از شاخص‌های توسعه‌ی جهانی بانک جهانی. منبع فوق، داده‌های مصرف انرژی را برحسب میلیون تن در واحد متریک ارائه داده است که من آن را با نرخ استاندارد ۱ تن = ۷٫۳۳ بشکه، به بشکه تبدیل کرده‌ام. اگر از شاخص برابری قدرت خرید تولید ناخالص داخلی استفاده شود که ارزش کالاها و خدمات غیرتجاری چین را تعدیل می‌کند، شدت مصرف انرژی نسبت به تولید ناخالص داخلی چین، کمتر هولناک به نظر می‌آید. ولی تا زمانی‌که عمده‌ی انرژی چین برای تولید کالاهای تجاری که قیمتشان کم و بیش در

سطح جهانی است، صرف می‌شود، تولید ناخالص داخلی در نرخ مبادله‌ای کنونی به نظر من مخرج مناسب‌تری است.

۲- به بیان دقیق‌تر، یک نیروگاه برای تولید یک کیلووات ساعت الکتریسیته، باید حدود ۱۰هزار و ۵۰۰ واحد انگلیسی گرما (BTU) زغال‌سنگ بسوزاند؛ برای گاز طبیعی این رقم ۸ هزار واحد انگلیسی گرما (BTU) است. بنگرید به:

• http:// www.eia.gov/ tools/ faqs/ faq.cfm?id=107&t=3

برای سهم زغال‌سنگ در تولید برق بنگرید به:

• China Statistical Yearbook 2014, http:// www.eia.gov/ tools/ faqs/ faq.cfm?id=427&t=3;

و

• http:// www.eea.europa.eu/ data- and- maps/ indicators/ electricity- production- by- fuel- 1/electricity- production- by- fuel- assessment- 3

-۳

• Daniel H. Rosen and Trevor Houser, China Energy: A Guide for the Perplexed (Peterson Institute for International Economics, 2007), 23.

۴- برای بازده نسبی نیروگاه‌های زغال‌سنگی آمریکا و چین بنگرید به:

• http:// www.chinafaqs.org/ library/ wri- average- coal- fired- power- plantfleet-efficiency- china- and- us.

برای استانداردهای بازدهی سوخت وسایل نقلیه‌ی چین بنگرید به:

• Hongyan H. Oliver et al., "China's Fuel Economy Standards for Passenger Vehicles: Rationale, Policy Process and Impacts," Discussion Paper 2009- 03 (March 2009), Belfer Center for Science and International Affairs, Harvard Kennedy School.

۵- برای بحث مشروح در عوامل اصلی عدم بازدهی و دستاوردهای بالقوه‌ی بازدهی، بنگرید به:

• Nan Zhou et al., "China's Energy and Emissions Outlook to 2050:

Perspectives from Bottom- Up Energy End- Use Model," Energy Policy 53 (February 2013): 14ff.

۶- ارقام مربوط به ترکیب‌های انرژی از

• BP Statistical Review 2015

اجـزای سـوخت تولیـد بـرق چیـن از اداره‌ی آمـار ملـی. بـرای پیش‌بینی‌هـای مربوط به ترکیب انرژی در سال ۲۰۵۰ بنگرید به:

• Zhou et al. (2013).

۷- چیـن در ابتـدا گـزارش کـرد کـه اسـتفاده‌ی زغال‌سـنگ در سـال ۲۰۱۴ تـا ۲,۹ درصـد پاییـن آمـده، امـا یـک نسـخه جامـع از آمارهـای تاریخـی انـرژی نشـان داد کـه مجمـوع مصـرف زغال‌سـنگ حـدود ۱۶ درصـد بالاتـر از تخمین‌هـای پیشـین و اسـتفاده‌ی ناخالـص زغال‌سـنگ در سـال ۲۰۱۴ اساسـا ثابـت بـود. از طـرف دیگـر، مقـدار حـرارت ایـن زغال‌سـنگ قبـلا پنهـان شـده، بسـیار پاییـن بـود، در نتیجـه در بازبینی‌هـای به‌روزتـر، اسـتفاده‌ی انـرژی و انتشـارات دی‌اکسـیدکربن کمتـر بـود. بااین‌حـال، ایـن بازبینی‌هـا تأییـد کـرد کـه اسـتفاده‌ی زغال‌سـنگ بیـن سـال‌های ۲۰۱۲ تـا ۲۰۱۴ رشـد اندکـی داشـت؛ و تازه‌تریـن داده‌هـا نشـان می‌دهـد کـه اسـتفاده‌ی زغال‌سـنگ درواقـع در سـال ۲۰۱۵ پاییـن آمـد. بنگریـد به:

• Rosealea Yao, "Finding the Missing Coal," Gavekal Dragonomics research note, December 3, 2015.

۸- داده‌های مربوط به انتشارات گازهای گلخانه‌ای از پایگاه داده‌ای:

• World Resources Institute CAIT

شـش گاز گلخانـه‌ای اصلـی شـامل دی‌اکسـیدکربن، متـان، اکسـید نیتـروژن و سـه گاز برپایـه‌ی فلوراید می‌شـود. حـدود سـه چهـارم انتشـارات گازهـای گلخانـه‌ای جهـان دی‌اکسـیدکربن اسـت، پـس انتشـارات چیـن، غلظـت دی‌اکسـیدکربن بیشـتری از حـد متوسـط دارد. بـرای انتشـارات دی‌اکسـیدکربن سـوخت‌های مختلف مراجعه کنید به:

• http:// www.eia.gov/ tools/ faqs/faq.cfm?id=73&t=11.

۹- در «آخرالزمـان آلودگـی هـوا» و سـؤال عمومـی آلودگـی هـوا از ذرات معلـق

کمتـر از ۲٫۵ میکـرون، بایـد توجـه داشـت کـه اگرچـه سـطح متوسـط ایـن ذرات در چیـن بـا حـدود ۹۰ میکروگـرم در متـر مکعـب، معمـولا بـا اسـتاندارد «سـالم» سـازمان بهداشـت جهانـی معـادل ۲۵ میکروگـرم در مترمکعـب مقایسـه می‌شـود، امـا سـازمان بهداشـت جهانـی در واقـع مجموعـه‌ی درجه‌بنـدی شـده‌ای از سـطوح پیشـنهادی (۷۰، ۵۰ و ۳۰) دارد، بـا ایـن شـناخت کـه انتظـار مـی‌رود کشـورهای در حـال توسـعه، انتشـارات بالاتـری در گام‌هـای نخسـتین صنعتـی شـدن داشـته باشند. بنگرید به:

• WHO, http:// whqlibdoc.who.int/ hq/ 2006/WHO- SDE- PHE- OEH- 06.02- eng.pdf, 12.

بـرای یـک بحـث فنـی فشـرده ولـی مفیـد دربـاره‌ی مشـکلات آلودگـی چیـن، پیشرفتش تا اینجا و رهنمودهای سیاستی، بنگرید به:

• Chris P. Nielsen and Mun S. Ho, eds., Clearing the Air (MITPress, 2007); and Chris P. Nielsen and Mun S. Ho, Clearer Skies over China(MIT Press, 2013).

۱۰- بـرای خوانـدن بحثـی دربـاره‌ی مـه‌دود بـزرگ و مقایسـه آن بـا رویداد مشـابهی در دونورا در ایالت پنسیلوانیا در سال ۱۹۴۸، به این منبع مراجعه کنید:

• Stephen Mihm, http:// www.bloombergview.com/ articles/ 2013- 11- 06/ londons- great- smog- provides- lessons- for- china

۱۱- اصطـلاح فنـی بـرای چنیـن رابطـه‌ای بیـن درآمـد و حفاظـت از محیط‌زیسـت، «منحنـی زیسـت‌محیطی کوزنتـز» اسـت. ایـن نام‌گـذاری بـه ایـن دلیـل اسـت کـه از نظریـه‌ی سـیمون کوزنتـز ناشـی شـده کـه می‌گویـد نابرابـری درآمـدی در مراحـل اولیـه‌ی توسـعه افزایـش می‌یابـد، امـا وقتـی کشـور ثروتمندتـر شـد، کاهـش می‌یابـد (بـرای بحـث دربـاره‌ی نابرابـری و منحنـی کلاسـیک کوزنتـز بـه فصـل ۱۱ مراجعـه کنیـد). ایـن منحنـی نیـز هم‌چـون منحنـی سـنتی نابرابـری کوزنتـز، از لحـاظ تجربـی مـورد انتقـاد قـرار گرفتـه اسـت. بـرای بحثـی دربـاره‌ی این‌کـه بسـیاری از کشـورهای درحال‌توسـعه زودتـر از این‌کـه منحنـی کوزنتـز بتوانـد پیش‌بینی‌کنـد، بـا مانـع مشـکلات زیسـت‌محیطی مواجـه می‌شـوند، این‌جا را ببینید:

• David I. Stern, "The Rise and Fall of the Environmental Kuznets Curve," World Development 32, no. 8 (2004): 1419- 39

۱۲- برای جزئیاتی درباره‌ی مسائل و داده‌های این بخش، این منابع را ببینید:

• Calvin Quek, "Bringing Back the Blue Sky Days," China Economic Quarterly, September 2014

• Angel Hsu, "A Real War, More Ammo Required," China Economic Quarterly, September 2014

• Michal Meidan and Rosealea Yao, "King Coal's Long, Slow Decline," China Economic Quarterly, March 2014

در زمینه‌ی اولویت زغال‌سنگ در انتشار گازهای گلخانه‌ای، مؤسسه‌ی صلح سبز پکن تخمین زده است که سوزاندن زغال‌سنگ ۴۵ درصد از ۵۰ درصد انتشار ذرات ۲٫۵ میکرون را تشکیل دهد، درصورتی‌که حمل‌ونقل ۱۵ درصد از ۲۰ درصد را تشکیل می‌دهد:

• Quek 2014

در منبع زیر نیز نیلسن و هو دریافته‌اند که یک‌چهارم صدمات جانی ناشی از آلودگی هوا از بخش الکتریسیته می‌آید و یک‌چهارم دیگر از بخش سیمان، صنایع شیمیایی و فولاد. در تحقیقات بعدی، آن‌ها به این نتیجه رسیدند که صنایع سیمان، آجر و گاز ۵۴ درصد کل آلودگی ذرات معلق را تشکیل می‌دهد و هم‌چنین تولید الکتریسیته و ذوب فلزات نیز ۱۴ درصد دیگر را تشکیل می‌دهد. برای انتشار گاز سولفور دی‌اکسید، تولید برق (۵۱ درصد) دلیل عمده است، به همراه سیمان، آجر، شیشه و فلزات که ۱۱ درصد دیگر را تشکیل می‌دهد.

۱۳- یک ارزیابی خوب از کارزار انرژی صنعتی در این‌جا است:

• Jing Ke et al., "China's Industrial Energy Consumption Trends and Impacts of the Top-1000 Enterprises Energy- Saving Program and the Ten Key Energy- Saving Projects," Energy Policy 50 (November 2012), 562- 69

۱۴- برای داده‌های قیمت انرژی به این‌جا مراجعه کنید:

• Key China Energy Statistics 2014 (Lawrence Berkeley National Laboratory China Energy Group, 2014)

فصل ۹

-۱

• Yang Jisheng, Tombstone: The Untold Story of Mao's Great Famine (Allen Lane, 2012)

• Judith Banister, China's Changing Population (Stanford University Press, 1987)

-۲

• Guo Zhigang, "Family Planning Policy: Too Few By Far," China Economic Quarterly (June 2012): 22- 26

۳- در سال ۲۰۱۴، نیروی کار چین ۷۷۰ میلیون نفر بود، درصورتی‌که نیروی کار ایالات متحده ۱۵۷ میلیون نفر بود. آمار چین از داده‌های CEIC و آمار ایالات متحده از اداره‌ی آمار کار گرفته شده است. نگاه کنید به:

• http:// data.bls.gov

-۴

• Wang Feng, "Demographic Transition: Racing towards the Precipice," China Economic Quarterly (June 2012): 17- 21

• Judith Banister, "Labor Force: No Need to Panic," China Economic Quarterly (June 2012): 27- 30

-۵

• Guo 2012

۶- داده‌های مربوط به زادوولد از این‌جا آمده است:

• World Bank's World Development Indicators, http://data.worldbank.org

یک تحلیل جامع و گزنده از سیاست تک‌فرزندی در این‌جا یافت می‌شود:

• Martin King Whyte, Wang Feng, and Yong Cai, "Challenging

Myths About China's One- Child Policy," China Journal 74 (2015): 144- 59

-۷

• Guo 2012

-۸

• Lardy 2014, 214- 15

-۹

• Fang Cai, Albert Park, and Yaohui Zhao, "The Chinese Labor Market in the Reform Era," in Loren Brandt and Thomas G. Rawski, eds., China's Great Economic Transformation (Cambridge: Cambridge University Press, 2008), 171

-۱۰

• Oi 1999, 62- 66

اصطلاح «اشتراکی» عموما ایجاب می‌کند که یک بنگاه در کنترل یک موجودیت دولتی در سطحی پایین‌تر از ادارات شهری باشد.

-۱۱

• Cai et al. 2008, 176- 77

۱۲- اشتغال غیرزراعی آمریکا از اوج خود در ژانویه سال ۲۰۰۸ به میزان ۱۳۸,۴ میلیون به ۱۲۹,۷ میلیون در دسامبر ۲۰۱۰ سقوط کرد. تولید شغل آمریکا در سال ۱۹۷۹ به اوج خود به اندازه ۱۳۹,۷ میلیون رسید و در سال ۲۰۰۹ به ۱۱,۵ میلیون سقوط کرد. داده‌ها از اداره آمار کار برداشته شده است.

۱۳- آمار رسمی «بیکاری شهری ثبت‌شده» که عملا برای یک دهه در حدود ۴ درصد ثابت مانده است، به‌طور گسترده‌ای بی‌فایده ارزیابی شده است، چراکه کارگران مهاجر و کسانی که برای مزایای بیکاری ثبت‌نام نمی‌کنند، از آن کنار گذاشته شده‌اند. نرخ بیکاری ۵ درصدی سال ۲۰۱۳ بر پایه پیمایشی منتشر شد که به‌وسیله‌ی کمیسیون توسعه و اصلاح ملی انجام گرفت. دولت ظاهرا این پیمایش را مرتب انجام می‌دهد، اما معمولا داده‌ها را منتشر نمی‌کند. تخمین‌های مختلف دیگر به‌وسیله‌ی مراکز

تحقیقاتی دولتی و محققان مستقل نرخ بیکاری را چیزی بین ۶ تا ۱۰ درصد از سال ۲۰۰۸، به دست آورده‌اند. به منابع زیر نگاه کنید:

• "China Announces Survey- Based Unemployment Rate of Around 5 Pct," Caijing, August 2, 2013, http:// english.caijing.com.cn/ 2013-113123897.html

• Yang Liu, "The Chinese Labour Market: High Unemployment Co-existing with a Labour Shortage," July 19, 2014, http://www.vox-eu.org/ article/ china- s- unemployment- and- labour- shortage

-۱۴

• Cai et al. 2008, 179- 82

۱۵- برای افزایش جمعیت در سن کار به این منبع مراجعه کنید:

• World Bank/ DRC 2013, 277, fig. 4.5

برای سطح دستمزد در چین و تایوان به این منبع نگاه کنید:

• World Bank/ DRC 2-13, 349, fig. 5.12

کاهش سهم دستمزد کارگران از داده‌های جریان بودجه در حساب‌های ملی آمده است. دو محقق چینی نیز در تحقیق زیر دریافته‌اند که سهم خانوار از درآمد ملی (که شامل درآمد مالی و نیز دستمزد می‌شود) از ۶۷ درصد در سال ۱۹۹۶ به ۵۴ درصد در سال ۲۰۰۵ سقوط کرده است:

• Bai and Qian, "Who Is the Predator, Who the Prey: An Analysis of Changes in the State of China's National Income Distribution," Social Sciences in China 30, no. 4 (November 2009): 179- 205

تخمین‌های گوناگون از ضریب جینی چین در فصل ۱۱ بیشتر مورد ارزیابی قرار گرفته است. تمام تخمین‌ها توافق دارند که ضریب جینی چین به‌طور چشمگیری از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۰ افزایش یافته است. آماری که در این‌جا نقل می‌شود از اداره‌ی آمار ملی و منبع زیر آمده است:

• World Bank/ DRC 2013, 275

۱۶- ارتباط کار لویس با چین اولین بار به‌وسیله‌ی کای فانگ که یک اقتصاددان مهم در حوزه‌ی کارگری است، در سال ۲۰۰۸ در این کتاب به

زبان چینی مطرح شد:

• Lewis Turning Point: A Coming New Stage of China's Economic Development

این کتاب در اصل با دیده‌ی شک به مقامات دولتی‌ای می‌نگرد که می‌گویند عرضه‌ی بیش از اندازه‌ی کارگر در چین، یک موقعیت موقت است. دیدگاه کای از آن موقع تاکنون، در سطح وسیعی مورد قبول واقع شده است. برای یک خلاصه انگلیسی از این کتاب به این‌جا مراجعه کنید:

• Cai Fang, "Approaching a Triumphal Span: How Far Is China towards Its Lewisian Turning Point?" UNU- WIDER Research Paper No. 2008/ 09, February 2008, http:// iple.cass.cn/ upload/ 2012/ 06/ d20120606103343081.pdf

-۱۷

• W. Arthur Lewis, "Economic Development with Unlimited Supplies of Labour," Manchester School of Economic and Social Studies 22 (1954): 139- 91. Available at http:// www.globelicsacademy.net/ 2008/ 2008- lectures/lewis%20unlimited%20labor%20supply%201954.pdf

یک خلاصه و توضیح مختصر از ارتباط نظریه‌ی لویس با چین در این‌جا یافت می‌شود:

• World Bank/ DRC 2014, 89

جزئیات دیدگاه لویس با مخالفت‌های زیادی مواجه شده است؛ به‌خصوص برخی از کشورهای درحال‌توسعه مثل چین، در مرحله‌ی «کارگران نامحدود» در حال مشاهده‌ی رشد قوی از نظر اسمی و نیز رشد بالای دستمزدها بوده‌اند. اما به دلیل استفاده‌ی سبکی خاص در ترسیم پویایی رشد در اقتصادهای درحال‌توسعه و این‌که چطور این اقتصادها از اقتصادهای کشورهای ثروتمند متفاوتند، مدل لویس هم‌چنان راه‌گشا باقی مانده است.

۱۸- به‌خصوص از ۲۳۰ میلیون نفر در سال ۲۰۱۰، به ۱۵۰ میلیون نفر در سال ۲۰۱۳ خواهد رسید که یک کاهش ۳۵ درصدی است. این‌جا را ببینید:

• Arthur Kroeber, "Economic Rebalancing: The End of Surplus Labor," China Economic Quarterly (March 2010): 35- 46

۱۹- این منبع نشان می‌دهد که دستمزد مهاجران از ۵۲ درصد هوکئو شهری در سال ۲۰۰۷ به ۶۵ درصد در سال ۲۰۱۲ رسیده است و شکاف دستمزدی برای کارهای مشابه از بین رفته است:

• World Bank/ DRC 2014, 180

۲۰- برای اعداد کلی مهاجرت، این منبع را نگاه کنید:

• Lardy 2014, 17

برای تفکیک خاستگاه و مقاصد مهاجران نیز به این منبع نگاه کنید:

• World Bank/ DRC 2014, 98, table 1.4 and figure 1.11

۲۱- برای تخمین کارگران مازاد روستایی، این‌جا را نگاه کنید:

• World Bank/ DRC 2014, 100

برای یافتن تخمین جریان‌های کلی مهاجران و جمعیت نهایی شهری نیز این‌جا را ببینید:

• World Bank/ DRC 2014, 114

۲۲- کار کودکان تا سال ۱۹۳۸ در ایالات متحده قانونی بود، آن زمان ایالات متحده از نظر برخی معیارها از چین امروز خوشبخت‌تر بود. محدودیت‌های فدرال بر کار کودکان هنوز برای کشاورزی اعمال نمی‌شود.

۲۳- ثابت شده است که این مسئله از موفقیت فوق‌العاده‌ی قسمتی از یک برنامه‌ی رادیویی پرطرفدار آمریکایی به نام «زندگی آمریکایی» برداشت شده که در ژانویه سال ۲۰۱۲ پخش شد. این برنامه که با هنرنمایی مایک دیسی اجرا می‌شد، وضعیت کارخانه‌های چین را تشریح می‌کرد. این بخش از برنامه، بیشترین دانلود توسط مخاطبان را در تاریخ پخش این برنامه داشت. ارزیابی دیسی به‌سرعت به وسیله‌ی گزارشگران غربی در چین نفی شد و این برنامه یک قسمت یک‌ساعته دیگر را برای تصحیح گزارش قبلی اختصاص داد:

• http:// www.thisamericanlife.org/ radio- archives/ episode/ 460/ retraction

یـک گـزارش دقیـق و حسـاس از زندگـی و مشـکلات کارگـران مهاجـر چینـی، این‌جا یافت می‌شود:

• Leslie Chang, Factory Girls: From Village to City in a Changing China (Spiegel & Grau, 2008)

بـرای خوانـدن یـک دیـدگاه بـا اطلاعـات مفیـد دربـاره‌ی بسـیاری از مشـکلات کارگران چینی هم این‌جا را ببینید:

• China Labor Bulletin, www.clb.org.hk

فصل ۱۰

۱- «مخـارج» از تولیـد ناخالـص داخلـی از شـکل‌گیری ناخالـص سـرمایه (سـرمایه‌گذاری)، هزینه‌هـای مصرفـی، هزینه‌هـای دولتـی و صـادرات خالـص تشـکیل شـده اسـت. دو راه دیگـر هـم بـرای محاسـبه‌ی تولیـد ناخالـص داخلـی وجـود دارد. «طریقـه‌ی تولیـد» اقتصـاد را بـه عنـوان مجمـوع ارزش‌هـای افـزوده در کشـاورزی، صنعـت، ساخت‌وسـاز و خدمـات در نظـر می‌گیـرد. طریقـه‌ی «درآمـد» آن را بـه دسـتمزدها، سـودهای شـرکتی و درآمـد مالیاتـی دولـت تقسـیم می‌کنـد. روش هزینـه‌ای محاسـبه‌ی تولیـد ناخالـص داخلـی، روشـی اسـت کـه به‌طـور مشـترک مـورد اسـتفاده اقتصاددانـان و کارشناسـان دولتـی آمـار اسـت. چیـن به‌طـوری غیرمعمـول، عمدتـا تولیـد ناخالـص داخلـی را از لحـاظ تولیـد گـزارش می‌کنـد و داده‌هـای هزینـه‌ای را بـا جزئیـات کمتـر و دوره‌هـای طولانی‌تـر منتشـر می‌سازد.

۲- ۱۹ درصـد بقیـه تولیـد ناخالـص داخلـی شـامل هزینـه‌ی دولـت، صـادرات و صـورت موجودی‌هایـی می‌شـود کـه گاهـی نوعـی از سـرمایه‌گذاری در نظـر گرفتـه می‌شـوند. در ایـن کتـاب، مـن از یـک معیـار کوچک‌تـر بـرای سـرمایه‌گذاری اسـتفاده، و انباشـت صـورت موجودی‌هـا را از آن کسـر کـرده‌ام. ایـن کار بـه ایـن دلیـل انجـام شـد کـه از سـال ۱۹۸۰ تـا ۱۹۹۶، صورت‌هـای موجـودی، سـهم به‌طـور نامعمـول بزرگـی در اقتصـاد داشـتند (به‌طـور میانگیـن ۷ درصـد)، به‌لطـف شـمار عظیمـی کارخانـه‌ی ناکارآمـد دولتـی کـه کالاهایـی تولیـد می‌کردنـد کـه کسـی نمی‌خواسـت آن‌هـا را بخـرد. ایـن صورت‌هـای موجـودی در برنامـه‌ی

اصلاحات بنگاه‌های دولتی سال‌های ۲۰۰۵-۱۹۹۵ تسویه شد. از سال ۲۰۰۰، صورت‌های موجودی به‌طور چشمگیری در سطح سرمایه‌گذاری‌های مولد در دهه‌ی ۱۹۸۰ مبالغه می‌کردند و روند برجسته‌ی افزایش ثابت سرمایه‌گذاری‌های مولد را در دو دهه‌ی اول دوران اصلاح، پنهان می‌کردند. نرخ سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی چین که شامل صورت موجودی‌ها نیز می‌شود، از سال ۲۰۱۰ حوالی ۴۸ درصد بوده است.

۳- برای این مقایسه، این‌جا را نگاه کنید:

• Arthur Kroeber, "China's Consumption Paradox: Causes And Consequences," Eurasian Geography and Economics 52, no. 3 (2011): 330-46

نرخ مصرف ژاپن بین سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۰، تا ۱۴ درصد نقطه‌ای (از ۶۶ درصد به ۵۲ درصد) کاهش یافت؛ نرخ تایوان بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۶ تا ۹ درصد نقطه‌ای (از ۶۲ درصد به ۵۳ درصد)؛ نرخ کره‌ی شمالی بین سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۸، تا ۳۰ درصد نقطه‌ای (از ۸۰ درصد به ۵۰ درصد). با این شرایط، کاهش ۱۶ درصدی نقطه‌ای چین (از ۵۱ درصد تا ۳۵ درصد) بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۱۰، اصلا غیرعادی به نظر نمی‌رسد.

۴- یعنی ۱۰ هزار دلار سرانه تولید ناخالص داخلی ضرب‌در ۵۰ درصد (سهم درآمد خانوار از تولید ناخالص داخلی)، ضرب‌در ۶۷ درصد (سهم درآمد خانوار که به جای پس‌انداز خرج می‌شود).

۵- نرخ مصرف ایالات متحده ۶۸ درصد و به‌طوری غیرمعمول بالا است. مهم است که توجه داشت به دلیل اقتصاددانان آمریکامحور، غالبا ساختار اقتصادی آمریکا «به‌هنجار» در نظر گرفته می‌شود، حتی اگر در واقع نابه‌هنجار باشد. مقایسه‌های مرتبط‌تر به چین، همسایگان آسیای شرقی او، یعنی کره‌ی جنوبی، تایوان و ژاپن هستند که نرخ‌های مصرف خانوار به‌ترتیب در حدود ۵۰ درصد، ۵۵ درصد و ۶۰ درصد دارند.

۶- «خدمات مسکن» در اصطلاحات اقتصادی به معنی بخشی از هزینه‌های مسکن است که منعکس‌کننده‌ی مصرف «خدمات» برای داشتن یک مکان زندگی است و مخالف سرمایه‌گذاری در املاک به شمار می‌رود. برای

اجاره‌نشین‌ها این خدمات فقط اجاره‌ای است که می‌پردازند. برای صاحب‌خانه‌ها محاسبات پیچیده‌تر است، چراکه اقساط وام مسکنی که آن‌ها می‌پردازند هم شامل خرید الزام خدمات مسکن و هم خرید یک دارایی می‌شود. کارشناسان آمار معمولا بخش خدمات را با تخصیص‌دادن یک «اجاره‌ی فرضی» به مسکنی که مالکش در آن ساکن است، بر پایه‌ی میانگین قیمت‌های اجاره محاسبه می‌کنند. در کشوری مثل چین با بازار نسبتا کوچک اجاره که داده‌های ضعیفی دارد، انجام این کار سخت است.

۷- لاردی در سال ۲۰۱۲، همان طور که در ضمیمه آمده، می‌گوید که یک روش حسابداری درست برای خدمات مسکن می‌تواند اضافه‌کردن چهار درصد نقطه‌ای به نرخ مصرف باشد. در منبع زیر، توماس گاتلی استدلال می‌کند که داده‌های رسمی نه‌تنها خدمات مسکن را بلکه دیگر خدمات خانوار را کم محاسبه می‌کند، به‌خصوص خرید خودرو و تلفن همراه را:

• Thomas Gatley, "China's Missing Consumption," Gavekal Dragonomics research note, July 2013

دو محقق در شانگهای، ژو تیان و ژانگ جون، تخمین زده‌اند که نرخ مصرف باید بین ۱۰ تا ۱۵ درصد نقطه‌ای تعدیل شود، چون مصارف ثبت‌نشده در این بخش و بخش‌های سلامت و آموزش وجود دارد. نگاه کنید به:

• Stephen Green, "China Is Not Really That Imbalanced," Standard Chartered Bank research note, September 24, 2013

-۸

• World Bank/ DRC 2014, 104- 5

آستانه‌ی درآمدی بانک جهانی با شاخص برابری قدرت خرید، ۲۰۰۵ دلار است. بانک جهانی به این نتیجه رسیده است که نزدیک به ۲۰ درصد ساکنان شهری، اما فقط ۳ درصد ساکنان روستایی، به‌عنوان طبقه‌ی متوسط شناخته می‌شوند.

۹- این آستانه‌ها از منبع زیر به دست آمده‌اند که از فرایندهای منبع دوم (زیر منبع اول) آن استفاده شده است:

• Michael Silverstein, Abheek Singhi, Carol Liao, David Michael,

and Simon Targett, The $10 Trillion Prize: Captivating the Newly Affluent in China and India (Harvard Business Review Press, 2012)

• Thomas Gatley, "Accelerating into Affluence," China Economic Quarterly, March 2013

اندازه‌ی متوسط خانوار در چین سه نفر است، بنابراین برای تبدیل این آمار به اعداد سرانه، باید آن‌ها را بر سه تقسیم کرد. یک خانوار با درآمد سالانه‌ی ۱۳ هزار دلار معادل سه نفر، و هریک با درآمد سرانه‌ی ۴ هزار و ۳۳۳ دلار است.

-۱۰

• Ernan Cui, "Consumer Outlook and Thematic Review," Gavekal Dragonomics research note, November 2014

۱۱- در فصل چهارم سال ۲۰۱۴، شرکت‌های لنوو، هوآوی و شیائومی، روی‌هم ۱۷ درصد فروش جهانی تلفن همراه را از لحاظ ارزش تشکیل می‌دادند. سامسونگ و اپل هرکدام سهم بازاری در حدود ۲۰ درصد داشتند. این‌جا را ببینید:

• http:// www.idc.com/ prodserv/smartphone- market- share.jsp

-۱۲

• Gatley 2013

۱۳- این آمار میانگین حرکت پنج‌ساله‌ی رشد سالانه‌ی سرانه‌ی مخارج مصرف‌کننده بر حسب دلار آمریکا در برابری قدرت خرید است که از داده‌های بانک جهانی استفاده کرده است. این داده‌ها در شکل ۱۰,۱ به کار رفته است. با استفاده از داده‌های حساب‌های ملی چین و کُندکردن مخارج خانوار به‌وسیله‌ی شاخص قیمت مصرف‌کننده، آمار سود به ۷,۲ درصد در سال ۲۰۰۱، ۹,۲ درصد در سال ۲۰۰۸ و ۱۰,۵ درصد در سال ۲۰۱۳ رسید.

-۱۴

• Bai and Qian 2009

۱۵- برای یک بحث عالی درباره‌ی مسائل رفاه اجتماعی به این دو منبع نگاه کنید:

• World Bank/ DRC 2014, 198- 214

• Thomas Gatley and Andrew Batson, "China's Welfare State: Mission Accomplished?" Gavekal Dragonomics research note, March 19, 2013

فصل ۱۱

۱- ضریب جینی در اندازه‌های گوناگون تخمین زده شده است، چون محاسبه‌ی دقیق نابرابری درآمدی نیازمند دانستن درآمد دقیق هر شخص در کشور است. در عمل، ضریب جینی با استفاده از پیمایش‌ها درباره‌ی درآمد محاسبه می‌شود و نتایج آن می‌تواند بر اساس داده‌های پیمایشی که مورد استفاده قرار گرفته، متفاوت باشد. برای یک پیمایش خوب از تخمین‌های ضریب جینی چین که بخش خصوصی انجام داده، این‌جا را ببینید:

• Yu Xie and Xiang Zhou, "Income Inequality in Today's China," Proceedings of the National Academy of Sciences, February 20, 2014, www.pnas.org/ cgi/ doi/ 10.1073/ pnas.1403158111

برای مقایسه بین نابرابری بالای چین و نابرابری نسبتا کم دیگر کشورهای آسیای شرقی، این‌جا را نگاه کنید:

• Martin King Whyte, "Soaring Income Gaps: China in Comparative Perspective," Daedalus 143, no. 2 (Spring 2014): 39- 52

تخمین‌های بانک جهانی از ضریب جینی همه‌ی کشورها، در این منبع آمده است:

• http:// data.worldbank.org/ indicator/ SI.POV.GINI

با این حال، توجه داشته باشید که پایین‌ترین تخمین از ضریب جینی چین (۰,۴۱ برای سال ۲۰۱۰)، بسیار پایین‌تر از بیشتر تخمین‌های بخش خصوصی و اعداد خود دولت چین است.

۲- داده‌های شکل ۱۱,۱ از این‌جا آمده است:

• Christoph Lakner and Branko Milanovic, "Global Income Distribution: From the Fall of the Berlin Wall to the Great Recession,"

World Bank Policy Research Working Paper 6719, December 2013

کار میلانوویچ شامل برخی از مقایسه‌ها بین کشورها در زمینه‌ی نابرابری در طول زمان است. توجه داشته باشید که شاخص جینی، یک معیار ناقص است، چون نمی‌تواند تصویری جزئی‌تر به دست دهد از این‌که درآمد یا ثروت چطور ممکن است در یک درصد یا ۱۰ درصد بالای جمعیت متمرکز شود. برای نقد ضریب جینی و دیگر معیارهای نابرابری مثل شاخص تیل، این‌جا را نگاه کنید:

• Thomas Piketty, Capital in the Twenty- First Century (Harvard University Press, 2014), 266- 69

۳- بحثی گسترده درباره‌ی «درگیری‌های جمعی» در سال ۲۰۰۶ با انتشار داده‌های وزارت امنیت عمومی شروع شد که خاطرنشان می‌کرد درگیری‌های جمعی از زیر ۲۰ هزار مورد در سال در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ به ۸۷ هزار مورد در سال ۲۰۰۵ رسیده است. از آن موقع، دولت نه داده‌های منظمی را منتشر کرده است و نه شواهدی را ابزار داشته که بتوان به تحلیلی از داده‌های موجود رسید. برای مروری خوب بر این مشکلات به این مدخل از وبلاگ «زونایروپا» نگاه کنید:

• http:// www.zonaeuropa.com/ 20061115- 1.htm

و هم‌چنین به منبع زیر:

• Austin Strange, "Mass Incidents in Central China: Causes, Historical Factors and Implications for the PAP," Monitor 17, no. 2 (Summer 2012), http:// web.wm.edu/ so/ monitor/ issues/ 17-2/3-strange.pdf

برای یک خلاصه از گزارش سال ۲۰۱۲ درباره‌ی درگیری‌های جمعی که به‌وسیله‌ی روزنامه «لگال دیلی» منتشر شد و اخیرا در تفکرات مقامات انعکاس داشته است، این‌جا را ببینید:

• http:// www.danwei.com/ a- report- on- mass- incidents- in- china- in- 2012/

۴-

• Martin Whyte and Dong- Kyun Im, "Is the Social Volcano Still Dormant? Trends in Chinese Attitudes toward Inequality," Social Science Research 48 (2014): 62- 76, http:// scholar.harvard.edu/ files/ martinwhyte/ files/ pdf- 0.pdf.Also, Martin Whyte, Myth of the Social Volcano (Stanford University Press, 2010)

برای داده‌های «پیو» به این‌جا نگاه کنید:

• http:// www.pewglobal.org/ database/

داده‌های پیمایش «پیو» به‌طور دقیق به‌وسیله‌ی مؤسسه «هورایزن ریسرچ» که یک شرکت مستقل نظرسنجی در چین است محاسبه شده است.

۵- در سال ۲۰۱۳، کل مخارج بودجه‌ای امنیت داخلی در تمام سطوح دولتی ۷۶۹ میلیارد رنمینبی یعنی بیشتر از بودجه‌ی ارتش آزادی خلق با ۷۴۱ میلیارد رنمینبی بود. نگاه کنید به:

• "China Hikes Defense Budget, To Spend More on Domestic Security," Reuters, March 5, 2013

داده‌های کامل سال‌های بعدی در دسترس نیست. کل مخارج نظامی، تقریبا با اطمینان، از بودجه‌ی رسمی ارتش آزادی خلق بیشتر است، بنابراین ممکن است بی‌معنی باشد (همان‌طور که در برخی مطالب رسانه‌ای ادعا شده) که مخارج امنیت داخلی از بودجه‌ی دفاعی بالاتر است.

۶- نگاه کنید به:

• World Bank/ DRC 2014, 105

-۷

• Andrew Batson, "The Rise of the Middling," Gavekal Dragonomics research note, October 10, 2012

۸- تخمین سهم داراییِ ۱۰ درصد بالای جامعه از این‌جا برداشته شده است:

• World Bank/ DRC 2014, 16

برای مسئله‌ی افزایش نگرانی عمومی درباره‌ی نابرابری، این منبع را ببینید:

• http:// www.pewglobal.org/ 2012/ 10/ 16/ growing- concerns- in- china- about- inequalitycorruption/

در آخرین پیمایش «پیو» در سال ۲۰۱۵، نابرابری، رتبه‌ی سوم خود را حفظ کرده است و پشت سر فساد و آلودگی قرار دارد. اکثریت پاسخگویان انتظار دارند مشکل فساد در سال‌های آتی کاهش یابد، اما درباره‌ی آلودگی و نابرابری بدبین‌تر هستند:

• http://www.pewglobal.org/2015/09/24/corruption- pollution- inequality- are- top- concerns- in- china/

-۹

• Simon Kuznets, "Economic Growth and Income Inequality," AmericanEconomic Review 45, no. 1 (1955): 1- 28, available at https:// www.aeaweb.org/ aer/ top20/ 45.1.1- 28.pdf

بسیاری از محققان، فرضیه‌ی کوزنتز را زیر سؤال برده‌اند و اشاره کرده‌اند که مطالعات روی نابرابری درآمدی بر پایه‌ی پیمایش طی زمان در بسیاری از کشورها، از این فرضیه حمایت نمی‌کند. وایت این تشکیک‌ها را در سال ۲۰۱۴ با مثال ارائه کرده است. یک دفاع همراه با جزئیات از دیدگاه پایه‌ای کوزنتز را که من الهام‌بخش دیدم، در این‌جا بخوانید:

• James K. Galbraith, Inequality and Instability: A Study of the World Economy Just before the Great Crisis (Oxford University Press, 2012)

-۱۰

• Andrew Batson and Thomas Gatley, "Inequality Is Improving, Discontent Is Not," Gavekal Dragonomics research note, November 4, 2013.

۱۱- نگاه کنید به:

• Naughton 2007, 384- 85

۱۲- برای دیدن یک تصویر مختصر از فساد رسمی در صنعت راه‌آهن چین، به این منبع مراجعه کنید:

• Evan Osnos, "Boss Rail," New Yorker, October 22, 2012, http:// www.newyorker.com/ magazine/ 2012/ 10/ 22/ boss- rail

۱۳- یک نمونه‌ی به‌خوبی مستندشده، منبع زیر است که ثابت شد برای خویشاوندان ون جیابائو، نخست‌وزیر، سودآور بوده است:

• 2007 IPO of Ping An Insurance

به این‌جا نگاه کنید:

• David Barboza, "Lobbying, a Windfall, and a Leader's Family," New York Times, November 25, 2012

۱۴- برای فهرست ثروتمندان چین به این‌جا نگاه کنید:

• http:// www.hurun.net/ EN/ HuList.aspx

برای ثروت خانواده‌ی ون جیابائو این‌جا را ببینید:

• David Barboza, "Billions Amassed in the Shadows by the Family of China's Premier," New York Times, October 26, 2012

برای ثروت خانواده‌ی شی جین‌پینگ و دیگر رهبران رده‌بالا به این منابع مراجعه کنید:

• "Xi Jinping Millionaire Relations Reveal Fortunes of Elite," Bloomberg News, June 2012, 29

• "Heirs of Mao's Comrades Rise as New Capitalist Nobility," Bloomberg News, December 27, 2012

به‌طور مستقل تأیید نشده است که میزان زیادی از ثروت ژوئو یونگ‌کانگ از سوی پلیس کشف شده و این یک سنت باستانی در چین است که درباره‌ی امور مالی و انحرافات جنسی مقامات اغراق صورت بگیرد. وقتی که ژوئو واقعا محاکمه شد، او به پذیرش ۱۱۸ هزار دلار رشوه محکوم شد و دادستان‌ها مدعی شدند که دارایی خانواده او ۳۰۰ میلیون دلار است. به این‌جا نگاه کنید:

• http://www.wsj.com/articles/chinas-former-securitychief-zhou-yongkang-sentenced-to-life-in-prison-1434018450

۱۵- بهترین توضیح از این دیدگاه در این منبع یافت می‌شود:

• Pei 2006

۱۶- برای یک ارزیابی متنوع از این رسوایی به این منبع مراجعه کنید:

• Oliver August, Inside the Red Mansion: On the Trail of China's Most Wanted Man (Houghton Mifflin Harcourt, 2007)

۱۷- بحثی عالی درباره‌ی فساد در دوران اصلاح که من به‌شدت از آن استفاده کردم، در این‌جا یافت می‌شود:

• Andrew Wedeman, Double Paradox: Rapid Growth and Rising Corruption in China (Cornell University Press, 2012)

۱۸- «برای این‌که نظام دولتی یک کشور را بهبود ببخشید و توانایی حکمرانی را مدرن کنید، اهداف دویست سال مبارزه را به دست بیاور (مثل یک جامعه‌ی سعادتمند متعادل تا سال ۲۰۲۱، یعنی سالگرد صدمین سال تأسیس حزب کمونیست چین و تکمیل توسعه‌ی چین در قالب یک کشور سوسیالیست مدرنِ قوی، دموکراتیک، متمدن و هماهنگ تا سال ۲۰۴۹، مصادف با صدمین سال تأسیس جمهوری خلق چین) و به تجدید حیات مردم چین و رویای چینی دست پیدا کن ... ضروری است که در مدیریت حزب، به‌شدت توسط خود حزب استقامت به خرج داده شود و مبارزه برای حکمرانی شفاف و ضد فساد تعمیق شود.» منبع به زبان چینی این‌جا است:

• "The 2013- 2017 Work Plan to Establish a Robust System for Punishing and Preventing Corruption," http:// news.xinhuanet.com/politics/ 2013- 12/ 25/ c- 118708522.htm

ابهام این نثر پرطمطراق، یادآورنده‌ی خوبی برای رمزگشایی نیات رهبری حزب کمونیست است، مهارتی ویژه که حتی در میان مردم چین باقی مانده است.

فصل ۱۲

۱- نگاه کنید به:

• Andrew Batson and Janet Zhang, Capital Stock: How Much Is Too Much?" China Economic Quarterly (September 2011): 46- 49

با استفاده از نرخ‌های مختلف کاهش ارزش سود، در سال ۲۰۱۰ ارزش اوراق

سرمایه‌ای بین ۲,۱ تا ۲,۹ برابر تولید ناخالص داخلی برآورد شده است؛ با هر روشی، نتیجه این می‌شود که چین سهام سرمایه‌ای به‌طور غیرمنطقی بزرگی ندارد.

۲- این تخمین بزرگ از مشوق‌ها از این‌جا آمده است:

• Victor Shih, "Local Government Debt: Big Rock Candy Mountain," China Economic Quarterly (June 2010): 26- 32

این تخمین منعکس‌کننده‌ی افزایش کل در اعتباراتِ تحت یک سناریوی فرضی «کسب‌وکار به‌عنوان یک امر عادی» است. ۱۱ تریلیون رنمینبی، نزدیک به ۱۵ درصد مجموع تولید ناخالص داخلی سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۹ است.

۳-

• OECD, Economic Survey of China 2015, 26, fig. 12

۴- یک خلاصه‌ی مفید از آخرین قوانین درباره‌ی اینترنت این‌جا است:

• Hu Yong, "China's Tough New Internet Rules Explained," China-File, September 10, 2014, http:// www.chinafile.com/ reporting-opinion/ viewpoint/ china- toughnew-internet- rules- explained

۵- توصیف کلاسیک از نظام سانسور چین در این‌جا یافت می‌شود:

• Perry Link, "China: The Anaconda in the Chandelier," New York Review of Books, April 11, 2002

۶- نگاه کنید به:

• Alice Miller, "More Already on the Central Committee's Leading Small Groups," China Leadership Monitor No. 44 (July 28, 2014) (http:// www.hoover.org/ research/ more- already- central- committees- leading- small- groups)

۷- طبق قوانین حزب، اولین نشست برنامه‌ریزی یا پلنوم هر کنگره‌ی پنج‌ساله‌ی حزب، گروه رهبری جدید را انتخاب می‌کند. دومین نشست چند ماه بعدتر برگزار می‌شود و با مسائل شخصیِ دیگر درگیر می‌شود. سومین نشست، حدود یک سال بعد از اولین نشست برگزار می‌شود که

یـک جلسـه‌ی سـنتی بـرای گـروه رهبـری جدیـد اسـت، تـا برنامـه عمـل خـود را درباره‌ی سیاست‌هایشان اعلام کنند.

۸- نگاه کنید به:

• Batson, "Small Business to the Rescue?" China Economic Quarterly (September 2014): 40- 44

۹- مثال‌ها شامل این موارد می‌شود:

• Minxin Pei, China's Trapped Transition (Harvard University Press, 2006)

• Will Hutton, The Writing on the Wall (Free Press, 2006)

فصل ۱۳

۱- نگاه کنید به:

• US Department of Defense, Base Structure Report, Fiscal Year 2009 Baseline (http:// www.defense.gov/ pubs/ pdfs/ 2009Baseline.pdf)

۲- بـه عبـارت دیگـر، مادامی‌کـه بدهـی ملـی زیـاد آمریـکا به‌درسـتی مدیریـت شـود، ایـن بدهـی یـک نقطـه‌ی قـوت است، نـه نقطـه‌ی ضعـف. الکسـاندر هملیتـون ایـن را بیـش از دو قـرن پیـش تشـخیص داده بـود، وقتـی کـه حامـی خلـق یـک بدهـی موقـت، در اولیـن گزارشـش دربـاره‌ی اعتبـار عمومـی در سـال ۱۷۹۰ بود:

• http:// www.milestonedocuments.com/ documents/ view/ alexander- hamiltons- first- report- on- publiccredit/

موقعیـت منحصربه‌فـرد دلار آمریـکا به‌وسـیله‌ی والـری ژیسکاردسـتن، وزیـر امـور مالـی شـارل دوگل، به‌عنـوان یـک «مزیـت مفـرط» توصیـف شـد. جـان کانلـی، وزیـر خزانـه‌داری رئیس‌جمهـور نیکسـون، بـه ایـن مزیـت مباهـات می‌کـرد وقتـی بـه همتایـان اروپایـی خـود گفـت کـه دلار «واحـد پولـی مـا اسـت و مشـکل شـما». بـرای یـک توضیـح کامـل از نقـش دلار در ارزهـای ذخیـره‌ی جهانـی، این‌جـا را ببینید:

• Barry Eichengreen, Exorbitant Privilege: The Rise and Fall of the Dollar and the Future of the International Monetary System (Oxford University Press, 2011)

برای یک خلاصه‌ی مختصر نیز به این‌جا مراجعه کنید:

• Arthur Kroeber, "Debt, Innovation and the Durable Dollar," China Economic Quarterly (December 2008): 50- 55

۳- به عبارت دقیق‌تر، اتحادیه‌ی اروپا بزرگ‌ترین واحد اقتصادی جهان است. اما این واقعیت فنی، ربطی به بحث قدرت سیاسی و اقتصادی جهانی ندارد. از نظر اقتصادی، با وجود آزادی رسمی اتحادیه‌ی اروپا از جریان‌های کار و سرمایه، این اتحادیه بین بیست‌وهشت عضو خود که ساختار حاکمیتی جداگانه، نظام‌های مالی و پولی جداگانه و در برخی موارد، ارزهایی به‌جز یورو دارند (بدون اشاره به زبان متفاوت)، تکه‌تکه باقی مانده است. از نظر سیاسی و نظامی، توان نیروهای اروپایی به‌شدت با این چندتکه‌بودن تضعیف شده است و اثرگذاری ژئوپلیتیک «اروپا» در مقام یک کل واحد، به احتمال قوی کم‌اهمیت‌تر از قدرتمندترین عضو آن، یعنی آلمان است.

۴- در عنوان یکی از مطالعاتی که به وسیله‌ی بانک جهانی برای این موضوع انجام شد و با برابری قدرت خرید تعدیل شده بود، اقتصاد چین همان زمان هم بزرگ‌ترین اقتصاد جهان بود. این نتیجه‌گیری نباید جدی گرفته شود. برابری قدرت خرید، یک ابزار فنی است که اقتصاددان‌ها برای ارزیابی قیمت‌های متفاوت کالاهای غیرتجاری در کشورهایی با هزینه‌ی نیروی کار مختلف، از آن استفاده می‌کنند. مثال کلاسیک در این باره، کوتاه‌کردن مو در آرایشگاه است که ممکن است ۵ دلار در شانگهای و ۳۰ دلار در نیویورک هزینه داشته باشد، چون نیروی کار در شانگهای بسیار ارزان‌تر است. بنابراین یک فرد اهل شانگهای با ۵ دلار، برای کوتاه‌کردن مو همان قدرت خریدی را دارد که یک نیویورکی با ۳۰ دلار دارد (با فرض این‌که کیفیت هر دو کوتاه‌کردن یکی باشد که نمی‌تواند باشد). برابری قدرت خرید برای مقایسه‌ی میانگین استانداردهای زندگی در سرتاسر کشورها با نرخ‌های دستمزد متفاوت، مفید است. این شاخص برای مقایسه‌ی اندازه‌ی کل

اقتصادهـا کـه اهمیـت نسـبی آن‌هـا بـا قـدرت خریـد بین‌المللـی و نـه داخلـی آن‌هـا تعییـن می‌شـود، بلااسـتفاده اسـت. روشـن اسـت کـه یـک فـرد اهـل شـانگهای، وقتـی بـا ۵ دلار بـه نیویـورک مـی‌رود، دفعـات خیلـی کمتـری می‌توانـد موهایـش را کوتـاه کنـد از یـک نیویورکـی کـه بـا ۳۰ دلار بـه شـانگهای مـی‌رود. بـه دلایـل مشـابه، تلاش‌هایـی کـه تحلیل‌گـران دفاعـی بـرای غلوکـردن در مخـارج نظامـی چیـن بـا اسـتفاده از برابـری قـدرت خریـد انجـام می‌دهنـد، سـاختگی اسـت: همـه‌ی ایـن تخمین‌هـا بـه شـما می‌گویـد کـه چیـن چقـدر هزینـه نظامـی خواهـد کـرد، اگـر بـه سـربازان و افسـرانش همـان انـدازه‌ای پـول بدهـد کـه ارتـش آمریکا می‌دهد. نگاه کنید به:

• George J. Gilboy and Eric Heginbotham, Chinese and Indian Strategic Behavior: Growing Power and Alarm (Cambridge University Press, 2012)

۵- بـرای یـک دیـدگاه بدبینانـه بـه چشـم‌انداز رشـد طولانی‌مـدت چیـن، این‌جـا را ببینید:

• Lant Pritchett and Lawrence H. Summers, "Asiaphoria Meets Regression to the Mean," NBER Working Paper 20573, October 2014 (http://www.nber.org/papers/ w20573)

برای دیدگاهی خوش‌بینانه‌تر به این دو منبع مراجعه کنید:

• Dwight H. Perkins and Thomas G. Rawski, "Forecasting China's Economic Growth to 2025," in Loren Brandt and Thomas G. Rawski, eds., China's Great Economic Transformation (Cambridge: Cambridge University Press, 2008): 829- 86

• Dwight Perkins, "Understanding the Slowing Growth Rate of the People's Republic of China," Asian Development Review 32, no. 1 (2015): 1- 30

۶- از میـان کل صـادرات چیـن بـه میـزان ۲,۳۴ تریلیـون دلار در سـال ۲۰۱۴، ۶۶۱ میلیـارد دلار یعنـی ۲۸ درصـد آن، در اداره کل گمـرک به‌عنـوان «فن‌آوری‌هـای نوین با فن‌آوری‌های بالا» طبقه‌بندی می‌شود.

۷- فهرست جزئی این محصول مربوط به «آی‌فون» مدل 3G است، اما شواهدی مبنی بر این‌که قطعه‌سازان چینی موفقیتی در تولید قطعات نسل‌های بعدی «آی‌فون» داشته باشند وجود ندارد. نگاه کنید به:

• https:// technology.ihs.com/ 389273/ iphone-3g- s- carries-17896- bom- and- manufacturing- cost- isuppli- teardown- reveals

• Yuqing Xing and Neal Detert, "How the iPhone Widens the United States Trade Deficit with the People's Republic of China," ADBI Working Paper Series No. 257, December 2010

۸- نگاه کنید به:

• Loren Brandt, Thomas G. Rawski, and John Sutton, "China's Industrial Development," in Brandt and Rawski 2008, 569- 632

۹- برای این تهدید که بنگاه‌های دولتی چین با آن مواجه شدند، این‌جا را ببینید:

• Jim McGregor, No Ancient Wisdom, No Followers: The Challenges of Chinese Authoritarian Capitalism (Prospecta Press, 2012)

مشکل این استدلال این است که به ما گفته می‌شود قبول کنیم بنگاه‌های دولتی، هم یک هیولای توقف‌ناپذیر هستند که قواعد سرمایه‌گذاری بین‌المللی را زیر پا می‌گذارند، و هم یک گروه از دایناسورهای بی‌حال که اقتصاد چین را به سقوط تهدید می‌کنند. یکی از این دو حالت می‌تواند درست باشد.

۱۰- معنای ضمنی دقیق این عبارت، محل بحث است. تحلیل‌گران مدافع غرب گاهی می‌گویند که ایجاب می‌کند چین قدرت خود را پنهان نگه دارد تا فرصتی مناسب که آن را نشان بدهد. در نقطه مقابل، محققان چینی اغلب این را صرفا بدان معنا می‌دانند که چین باید مراقب باشد و اهداف محدودی را در ارتباطات بین‌المللی خود دنبال کند. با درنظرگرفتن گفته‌ی مشهور دنگ، زمانی که چین، فقیر، ضعیف و از نظر دیپلماتیک منزوی بود، نگاه مفسران چینی در نظر من قابل‌قبول‌تر می‌آید. ژا دائوجیونگ، یک

استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه پکینگ، می‌گوید که این عبارت به معنای دقیق کلمه به این معنی است که «کسی با موقعیت فیزیکی ضعیف، نباید کاری کند که موجب ناامیدی شود». (ارتباط شخصی فرد با نویسنده)

۱۱- داده‌های رسمی چین، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در خارج را ۵۳۲ میلیارد دلار در انتهای سال ۲۰۱۲ اعلام کردند. از آن موقع، این رقم مطمئنا افزایش یافته است. نگاه کنید به دو منبع زیر:

• "Investment Abroad: The Dragon Steps Out," China Economic Quarterly (March 2014): 9- 33; Rhodium Group China Investment Tracker, http://www.rhgroup.net/ china- investment- monitor/

• Heritage Foundation China Global Investment Tracker, http:// www.heritage.org/ research/ projects/china- global- investment- tracker- interactive- map

۱۲- یکی از این موارد، سخنرانی‌ای در سال ۲۰۰۵ به وسیله‌ی معاون امنیت کشور آن زمان، رابرت زولیک، است که پیشنهاد کرد چین باید به یک «ذی‌نفع مسئول» در نظم جهانی تبدیل شود:

• http:// www.ncuscr.org/ files/ 2005Gala- RobertZoellick- Whither- China1.pdf

۱۳- جزئیات مقایسه‌ی بین اسناد چین قبل از سال ۱۹۸۰ و پس از آن و بین چین و هند، می‌تواند در این‌جا یافت شود:

• Gilboy and Heginbotham 2012

نویسندگان دریافتند که کل مخارج نظامی در چین (شامل اقلام خارج از بودجه‌ی دفاعی رسمی) مدام پایین‌تر از هند بوده است، هم از نظر سهمش در بودجه‌ی دولتی و هم از نظر سهمش در تولید ناخالص داخلی (صفحات ۱۱۷ تا ۱۱۹). این منبع می‌گوید که فراوانی موارد استفاده از زور در امور بین‌المللی برای این دو کشور از سال ۱۹۸۰ شبیه به هم بوده است (صفحات ۷۶ تا ۷۹). روشن است که از زمانی که اقتصاد چین بزرگ‌تر از اقتصاد هند شده، مخارج این کشور از لحاظ میزان مطلق بالاتر بوده است. اما این ادعا

که چین سهم بالای غیرعادی‌ای از مخارج دولتی را به امور نظام اختصاص می‌دهد، با شواهد عینی ثابت نشده است.

۱۴- ادعای این نگرش بیش‌ازپیش خصمانه که چین باید با واکنش ایالات متحده با یک استراتژی تعریف‌شده‌ی تحدید نفوذ، همتراز سیاست جنگ سرد علیه اتحاد شوروی، مواجه شود، در این منبع بسط یافته است:

• Robert Blackwill and Ashley Tellis, "Revising U.S. Grand Strategy Toward China," Council on Foreign Relations Special Report No. 72, March 2015

یک نقد متقاعدکننده در ابطال این ماجرا نیز در این‌جا است:

• Jeffrey A. Bader, "Changing China Policy: Are We in Search of Enemies?" Brookings Institution, June 2015

۱۵- تحلیلی از قابلیت بالقوه وام‌دهی این بودجه‌های جدید را این‌جا بخوانید:

• Arthur Kroeber, "Financing China's Global Dreams," China Economic Quarterly (November 2015): 27- 36

۱۶- نگاه کنید به:

• ADB, "Public Private Partnerships Key to Meeting Asia's $8 Trillion Infrastructure Needs," May 30, 2012, http:// www.adb.org/ news/ public- privatepartnerships-key- meeting- asias- 8- trillion- infrastructure- needs- study

۱۷- اتکای خود چین به نظرات کارشناسی بانک جهانی هنوز قابل‌تأمل است. در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴، بانک جهانی و مرکز اصلی تحقیقات دولت چین، شورای تحقیق در توسعه، مشترکا دو گزارش اساسی را به ترتیب درباره‌ی استراتژی جامع اصلاح اقتصادی و یک برنامه درباره‌ی روش جدید شهری‌سازی منتشر کردند. (هر دو گزارش در این کتاب بسیار مورد ارجاع قرار گرفته‌اند.) غیرقابل‌پذیرش است که دولت ایالات متحده یا هر کشور غربی بزرگ دیگری، توصیه‌هایی از بیرون را درباره‌ی نوع شکل‌دادن به سیاست‌های اقتصادی بپذیرد.

۱۸-

• Erica S. Downs, "Inside China, Inc: China Development Bank's Cross- Border Energy Deals," Brookings Institution China Center Monograph, March 21, 2011; and Michael Forsythe and Henry Sanderson, China's Superbank (Bloomberg Press, 2013)

۱۹- نگاه کنید به دو منبع زیر:

• Justin Y. Lin, "Flying Geese, Leading Dragons and Africa's Potential," May 23, 2011 (http:// blogs.worldbank.org/ developmenttalk/ flying- geeseleading-dragons- and- africa- s- potential)

• Vandana Chandra, Justin Y. Lin, and Yan Wang, "Leading Dragons Phenomenon: New Opportunities for Catch- Up in Low- Income Countries," World Bank Policy Research Working Paper No. 6000, March 1, 2012

۲۰- شرح کلاسیک شکست آسیای شرقی در کپی‌کردن کامل مدل رشد آسیای شمال شرق در این منبع آمده است:

• Studwell 2012

۲۱- یک شرح خوب از این نکته در آخرین پست وبلاگ بانک جهانی (در هنگام نگارش این بخش) وجود دارد:

• http://blogs.worldbank.org/developmenttalk/let-s-be-pragmatic-my-finalpost-as-world-bank-chief-economist

۲۲- به این اینفوگرافیک عالی در مجله آنلاین «کوارتز» نگاه کنید:

• http:// qz.com/181056/ globalization- really- means- countries-just- trade- with- their- neighbors/

۲۳- مازاد تجاری در ۱۰ ماه اول سال ۲۰۱۵، ۴۸۵ میلیارد دلار بود. آمار احتمالی دست‌کم ۶۰۰ میلیارد دلاری، برای تمام این سال تخمین زده می‌شود. دلیل این‌که مازاد حساب جاری کمتر از مازاد تجاری است، فوران جریان‌های مخارج بخش خدمات به سمت خارج است که عمدتا نشان‌دهنده‌ی گردشگری بین‌المللی چین است.

۲۴- یک نقشه تعاملی زیبا از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم چین در ایالات

متحده در این‌جا پیدا می‌شود:

• http:// rhg.com/ interactive/ china- investment- monitor

۲۵- مکانیسم آمریکا تشکیلاتی به نام کمیسیون سرمایه‌گذاری خارجی در ایالات متحده است که در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ تأسیس شد تا فشارهای سیاسی ناشی از موج سرمایه‌گذاری‌های مستقیم ژاپن را خنثی کند.

۲۶- برای نگاهی متعادل و واقع‌گرا به اثرگذاری چین در آفریقا این‌جا را نگاه کنید:

• Deborah Brautigam, The Dragon's Gift: The Real Story of China in Africa (Oxford University Press, 2011)

برای ارزیابی کمک‌های چین به آفریقا نیز این‌جا را ببینید:

• Bradley C. Parks and Austin M. Strange, "Aid to Africa: Helpful or Harmful?" China Economic Quarterly (June 2014): 29- 33

۲۷- برای اثرگذاری فرهنگ پاپ کره‌ی جنوبی بر چین، این منبع را نگاه کنید:

• Amy Qin,"China's Love Affair with Irresistible Korean TV," New York Times, July 21, 2015

۲۸- برای اثرگذاری اشتغال بخش تولید آمریکا این‌جا را نگاه کنید:

• David H. Autor et al., "The China Syndrome: Local Labor Market Effects of Import Competition in the United States," American Economic Review 103, no. 6 (2013): 2121- 68

برای خواندن سهم درآمد نیروی کار به این دو منبع مراجعه کنید:

• Michael W. L. Elsby, Bart Hobin, and Aysegul Sahin, "The Decline of the U.S. Labor Share," Brookings Papers on Economic Activity, Fall 2013

• Avraham Ebenstein, Ann Harrison, and Margaret McMillan, " Why Are American Workers Getting Poorer? China, Trade and Offshoring," NBER Working Paper 21027, March 2015 (http:// www.nber.

org/papers/ w21027)

۲۹- به‌خصوص تحقیقات به این نتیجه رسیده‌اند که یک افزایش یک درصد نقطه‌ای در رقابت‌پذیری صادرات چین، اندازه‌ی صادرات اروپا را بین ۰,۳ تا ۰,۵۵ درصد نقطه‌ای کاهش می‌دهد. نگاه کنید به:

• Matthias Flueckiger and Markus Ludwig, "Chinese Export Competition, Declining Exports and Adjustments at the Industry and Regional Level in Europe," MPRA Paper No. 48878, August 2013

۳۰- نگاه کنید به:

• "Interview: Li Keqiang on China's Challenges," Financial Times, April 15, 2015

مقدمه‌ی این منبع، تصمیم بسیاری از متحدان آمریکا برای پیوستن به بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا را که مورد حمایت چین است، در قالب «یک مثال چشمگیر از این‌که چطور مرکز قدرت ژئوپلتیک در حال حرکت به سمت شرق است»، نقل می‌کند.

۳۱- نگاه کنید به:

• Pew Global Attitudes and Trends Survey (2015), http:// www. pewglobal.org/ 2015/ 06/ 23/ 2- views- of- china- and- the- global- balance- of- power/

۳۲- بهبود به این معنی که ایالات متحده محاسبه کرده است که چطور هژمونی جهانی مؤثری را بدون متحمل‌شدن هزینه‌های ثابت بالای اشغال مناطق وسیعی از یک قلمروی خارجی، اعمال کند.

ضمیمه

۱- نگاه کنید به:

• Carsten Holz, "Can We Trust The Numbers?" China Economic Quarterly (March 2014): 43- 50

هولتز دریافت که هیچ شاهدی مبنی بر عددسازی عمدی نیست و تخمین زد که میانگین نرخ رشد تولید ناخالص داخلی چین از سال ۱۹۷۸، احتمالا

با منفی و مثبت یک درصد نقطه‌ی نوسان درست است.

۲-

• "China's Growth and Productivity Performance Debate Revisited: Accounting for China's Sources of Growth with a New Data Set," The Conference Board Economics Program Working Paper Series #14-01, January 2014, https://www.conference-board.org/pdf-free/workingpapers/EPWP1401.pdf

کتاب آن سوی دیوار؛ اقتصاد چین: آن‌چه هر کس باید بداند که در انتشارات بسیار معتبر دانشگاه آکسفورد چاپ شده است، می‌تواند یکی از منابع مهمی باشد که واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی چین را به زبانی ساده و با تحلیل‌هایی مستند به آمار و اطلاعات در اختیار ما بگذارد. در این کتاب، ابتدا ساختارهای سیاسی و اقتصادی چین شرح داده می‌شود و روایت‌هایی تاریخی از توسعه‌ی این کشور طی ۳۵ سال اخیر ارائه می‌شود. سپس در فصل‌های بعدی، ابعاد مختلف اقتصاد چین، از توسعه‌ی روستایی و شهری‌شدن گرفته تا تأسیسات زیربنایی و انرژی به‌دقت شرح داده می‌شود. شیوه‌ی نویسنده به این ترتیب است که ابتدا شرح وضعیت موجود در هر بخش را ارائه می‌کند و بعد به سیاست‌هایی که چین در قبال این بخش‌ها داشته می‌پردازد و در نهایت تلاش می‌کند نگاهی به آینده نیز داشته باشد و پیش‌بینی کند که در سال‌های پیش رو بخش مورد نظر در چه شرایطی به سر خواهد برد.

شیوه‌ی نگارش کتاب به‌قدری یک‌دست و منسجم است که گویی خوانندگان با یک پازل از چین معاصر روبه‌رو هستند که در هر بخش تکه‌هایی از آن به بدنه‌ی اصلی می‌پیوندد و در نهایت، تصویری از سیاست و اقتصاد چین جلوی چشم مخاطب شکل می‌گیرد. نثر نویسنده نیز خونسردانه و بدون همدلی یا خصومت نگاشته شده است و بنابراین تصویری که از چین شکل می‌گیرد می‌تواند تصویری قابل‌قبول و بدون پیش‌داوری باشد.

